



مرکز تحقیقات.
مطالعات و سنجش براندی
منابع اسلامی ایران

تاریخ و شاکایرانیان از ایام اسلام تا حمله مغول

دکتر محمد رضا چیتساز



سازمان مطالعه و آموزش
(ست)

History of Iranian Costumes (from the Beginning of the Islamic Era to the Mongol Invasion)

Dr.Mohammad Reza Chitsaz

یکی از دیداری‌ترین و در عین حال زنده‌ترین نمونه‌های حیات فرهنگی یک جامعه، پوشش و نوع لباس مردم آن جامعه است. تاریخ پوشش ایرانیان را به دلیل گستردگی موضوع آن، باید در سه دوره تاریخی بررسی کرد. دوره اول، پوشش ایرانیان از قدیمی‌ترین ازمنه تا پایان حکومت ساسانیان. دوره دوم، پوشش ایرانیان از ورود اسلام به ایران تا پایان حکومت زندیه.

دوره دوم به دلیل گستردگی به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش اول، از ابتدای ورود اسلام به ایران تا ابتدای حمله مغول (۱۲۵۶ء) و بخش دوم، از هجوم مغولان تا پایان حکومت زندیه واوایل قاجار، دوره سوم، پوشش ایرانیان از ابتدای قاجار تا کنون (پوشش دوره اخیر).

کتاب حاضر مشتمل بر مباحث بخش اول از دوره دوم است. یعنی تاریخ پوشش ایرانیان از ابتدای ورود اسلام به ایران تا حمله مغول که در یک مقدمه و سه فصل تهیه شده است.

...

پژوهش حاضر حاصل تلاش پژوهشگران مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه‌های سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران است که با همکاری سازمان سمت منتشر می‌گردد. سایر مجلدات این اثر در این‌جهه منتشر می‌گردد.

ISBN: 964-459-482-7

شابک : ۹۶۴-۴۵۹-۴۸۲-۷

قیمت: ۵۰۰ ریال

تاریخ پوشک ایرانیان

«از ابتدای اسلام تا حمله مغول»

دکتر محمد رضا چیتساز

تهران

۱۳۷۹

جیت ماز، محمد رضا

تاریخ پوشک ایرانیان "از ابتدای اسلام تا حمله مغول" / پژوهشگر محمد رضا چیت ماز
— تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیقات،
مطالعات و منتجش برنامه‌ای سازمان صدا و سیما ۱۳۷۹.
هشت، ۶۴۴ ص: مصور (بغشی رنگی). — (سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی
دانشگاهها (سمت): ۶۴۴ هر: ۷)

ISBN 964-459-482-7

فهرست موسی، رامسس، اهل لاعات فیا.

Mohammad Reza Chitsaz. History of Iranian Costumes (from the Beginning of the Islamic Era to the Mongol Invasion).

۱. پوشک - ایران - تاریخ. ۲. پوشک ایرانی - تاریخ. ۳. پوشک اسلامی - تاریخ.
الف. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (ست). ب. مرکز تحقیقات،
مطالعات و منبع‌برنامه‌ای سازمان صدا و سیما. ج. عنوان.

۷۹۱ / ۰۰۹۸۸

GT ۱۹۴۰ / ۷۹۵۴

PV4 - 13314

کتابخانه ملی ایران



تاریخ پوشک ایرانیان: از ابتدای اسلام تا حمله مغول
بیزوشگر: دکتر محمد رضا چیت‌ساز
مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه‌ای سازمان صدا و سیما و سازمان مطالعه و تدوین
کتب علوم انسان، دانشگاهها (سمت)، شماره انتشار ۴۶۴، هنر شماره ۷.

جات اول: زمستان ۱۳۷۹

١٠٠٠ زائر

حروفچینی و صفحهآرایی: سمت
لینوگرافی، چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر بازرگانی
قیمت ۳۵۰۰۰ ریال. در این نوبت چاپ قیمت مذکور ثابت است و فروشنده‌گان و عوامل توزیع
محاذ به نفس آن نستند.

کلیله حقوق اعم از چاپ و تکثیر، نسخه برداری، ترجمه و جز اینها برای ناشران محفوظ است
(نقل مطالب با ذکر مأخذ بلا مانع است).

۸۴ تهران، خیابان کارگر شمالی، بالاتر از بیبی بزرگ، کوچه شهد ابوالفضل، خسروی، شماره

سازمان مطالعه و تدوین (ست)، تلفن: ۰۶۰۶۲۸۳، دورنیش: ۹۵۴۰۰۸۰۰۸

مراکز پنجه:

تهران، خیابان انقلاب بین خیابان‌های ابوریحان و فلسطین، فروشگاه انتشارات سروش.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ



مدتها باید زحمت بکشیم و باور کنیم که خودمان دارای یک فرهنگ بزرگ انسانی با ارزش‌های اسلامی هستیم.

صحیفة نور، ۱۸، ص ۱۶۲

پیشگفتار ناشران

بی تردید یکی از بنیادی‌ترین اهداف مراکز تحقیقاتی و پژوهشی، تقویت توان علمی دانشگاهها و مراکز آموزش عالی است. سرمایه‌گذاری علمی و فنکری مراکز تحقیقاتی به این قشر تخصصی جامعه و تولید فراورده‌های پژوهشی برای استفاده دانشجویان ارزشمند ترین تلاش این مؤسسات است. دانشگاهها نیز برای جبران کمبودهای علمی در مراکز گوناگون، همواره باید یافته‌های نوین علمی خود را در اختیار این مراکز تحقیقاتی قرار دهند، تا با فراهم آمدن زمینه‌های این پیوند دوسویه، دادوستدی پربار در پی آید و از این رهگذر، جنبه‌های نظری و دستاوردهای کاربردی علوم نمایان شود.

یکی از مصادیق برگشت‌خیز این دادوستد پژوهشی در حوزه علوم انسانی، همکاری مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه‌ای سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران با سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) است که کار مشترک خود را با عنوان «تاریخ پوشاک ایرانیان: از ابتدای اسلام تا حمله مغول» به جامعه علمی کشور عرضه می‌کنند.

کتاب حاضر برای دانشجویان رشته‌های هنری نظری کارگردانی، نمایش و رشته‌های تاریخ و باستان‌شناسی به عنوان منبع اصلی دروس مربوط به طراحی لباس و تاریخ پوشاک تدوین شده است. امید است علاوه بر جامعه دانشگاهی، برنامه‌سازان و کارگردانان سازمان صدا و سیما و نیز سایر پژوهشگران علاقه‌مند به مطالعات تاریخ و فرهنگ این مرز و بوم از آن بهره‌مند شوند.

فهرست مطالب

پیشگفتار			
مقدمه‌ای بر لباس ساسانیان	۱	۱	۱
یادداشتها	۹	۹	۹
فصل اول: پوشش دوره «عربی - ایرانی»	۱۷	۱۷	۱۷
بخش اول: لباس پیامبر اکرم (ص)	۲۱	۲۱	۲۱
(الف) البوسّة معمولی پیامبر (ص)	۲۲	۲۲	۲۲
۱. لباسهای سراسری (رداء، قبا، عبا و بزد)	۲۳	۲۳	۲۳
۲. عمامه	۲۴	۲۴	۲۴
۳. تن پوش	۲۵	۲۵	۲۵
۴. پایین پوش	۲۶	۲۶	۲۶
۵. پاپوش (نعلین و کفش)	۲۷	۲۷	۲۷
۶. کمریند	۲۸	۲۸	۲۸
۷. عصا	۲۹	۲۹	۲۹
ب) البوسّة نظامی پیامبر (ص)	۳۰	۳۰	۳۰
۱. زره	۳۱	۳۱	۳۱
۲. کلاه خود	۳۲	۳۲	۳۲
۳. شمشیر	۳۳	۳۳	۳۳
۴. سپر	۳۴	۳۴	۳۴
۵. نیزه	۳۵	۳۵	۳۵
۶. گرز	۳۶	۳۶	۳۶
۷. تیر و کمان	۳۷	۳۷	۳۷
۸. توضیحاتی در مورد پیشه‌های	۳۸	۳۸	۳۸
وابسته به پوشش، بازارها، قیمت	۳۹	۳۹	۳۹
انواع البوسّه، تولیدات و صادرات	۴۰	۴۰	۴۰
انواع پارچه و لباس شهرها	۴۱	۴۱	۴۱
یادداشتها	۴۲	۴۲	۴۲
فصل دوم: پوشش دوره «ایرانی - عربی»	۴۳	۴۳	۴۳
بخش اول: دوران خلفای عباسی (۱۳۲ - ۵۶۵ه)	۴۴	۴۴	۴۴
بخش دوم: لباس دوران خلفای (از خلفای راشدین تا پایان حکومت اموی، ۱۳۲ - ۱۳۲ه)	۴۵	۴۵	۴۵
۱. لباس خلفا (لباس سراسری، عمامه وغیره)	۴۶	۴۶	۴۶

۹۴	۷. لباس صوفیان و عارفان	سفاح (۱۳۲ - ۱۳۶ ه) اولین خلیفه عباسی
۹۴	۸. لباس مردم عادی	۸۱
۹۷	۹. لباس زنان	ابو جعفر منصور (۱۳۶ - ۱۵۸ ه)
۹۸	۱۰. لباس سوگواری	۸۱ دومین خلیفه هارون الرشید (۱۷۰ - ۱۹۳ ه)
۹۸	۱۱. لباس مجازات و تحقیر مجرمان	۸۲ پنجمین خلیفه
۱۲.	۱۲. توضیحاتی در مورد پیشه‌های وابسته به پوشاسک، بازارها، قیمت انواع البسه، تولیدات و صادرات انواع پارچه و لباس شهرها	۸۲ امین (۱۹۳ - ۱۹۸ ه) شصتین خلیفه
۱۰۰		۸۲ مأمون (۱۹۸ - ۲۱۸ ه) هفتادمین خلیفه
۱۰۰		۸۲ معتصم (۲۱۸ - ۲۲۷ ه) هشتادمین خلیفه
۱۰۷	بعش دوم: دوران حکومتهاي ايراني	۸۳
۱۰۷	(۲۰۵ - ۴۴۷ ه)	۸۳ متوكل (۲۴۷ - ۲۲۲ ه) دهمين خلifie
۱۰۷	الف) سرزمينهاي شرقی ايران	۸۳ مستعين (۲۴۸ - ۲۵۱ ه) دوازدهمین خلifie
۱۱۵	۱. لباس سلاطين	۸۳
۱۲۰	۲. لباس وزرا، امرا و درباريان	۸۴ مقتدر (۲۹۵ - ۳۲۰ ه) هجدهمین خلifie
۱۲۲	۳. لباس علماء، فقها و شعرا	۸۴
۱۲۶	۴. لباس مردم عادي	۸۴ طایب (۳۶۳ - ۳۸۱ ه) بیست و چهارمین خلifie
۱۲۹	۵. لباس زنان	۸۴
۱۳۰	۶. لباس سپاهيان	۸۴ مسترشد (۵۱۲ - ۵۲۹ ه) بیست و نهمین خلifie
۱۳۳	۷. لباس مجازات و تحقیر مجرمان و لباس ايام سوگواری	۸۴ ناصر (۵۶۲۲ - ۵۷۵ ه) سی و چهارمین خلifie
۱۳۳	۸. رنگ لباس مخالفان (خوارج، سپه‌جامگان، سرخ‌جامگان وغیره)	۸۵
۱۳۴	۹. توضیحاتی در مورد پیشه‌های وابسته به پوشاسک، بازارها، قیمت انواع البسه، تولیدات و صادرات انواع پارچه و لباس شهرها	۸۵ مستنصر (۵۶۴۰ - ۵۶۴۳ ه) سی و ششمین خلifie
۱۴۲	ب) سرزمينهاي مرکزی، غربی و جنوبی ايران	۸۵
۱۴۸	۱. لباس سلاطين	۸۷
		۸۷ ۲. لباس درباريان، غلامان و کنيزان دربار
		۸۷ ۳. لباس وزيران .
		۸۸ ۴. لباس نظاميان و سرداران
		۹۰ ۵. لباس قضات، فقها و خطيبان
		۹۲ ۶. لباس شعرا

۲۵۰	ب) قبا و بالاپوش	۱۵۱	۲. لباس وزیران
۲۵۳	ج) پیراهن و شلوار	۱۵۲	۳. لباس دریاریان، اُمرا و بزرگان
۲۵۳	د) کمریند (شال)		۴. لباس علماء، فقهاء، کتابخان و قاضیان
۲۵۳	ه) کفشه	۱۵۲	
۲۵۴	۲. لباس وزیران	۱۵۴	۵. لباس صوفیان و عارفان
۲۵۵	۳. لباس حاجبان	۱۵۵	۶. لباس مردم عادی
۲۵۶	۴. لباس امیران و دریاریان	۱۵۹	۷. لباس زنان
۲۵۶	الف) قبا و بالاپوش	۱۵۹	۸. لباس سپاهیان
۲۵۷	ب) سریوش	۱۶۰	۹. لباس سوگواری
۲۵۹	ج) کمریند (شال)	۱۶۱	۱۰. لباس مجازات و تحقیر مجرمان
	۵. لباس غلامان دریار (غلامان شاهی)		۱۱. توضیحاتی در مورد پیشه‌های وابسته به پوشاسک، بازارها، قیمت انواع البسه، تولیدات و صادرات
۲۵۹	الف) قبا و بالاپوش		انواع پارچه و لباس شهرها
	ع. لباس فقهاء، علماء، قاضیان، اطباء و نویسندهای شمالي ايران	۱۶۲	ج) سرزمهنهای شمالی ایران
۲۶۰	الف) سریوش	۱۷۰	۱. لباس سلاطین
۲۶۲	ب) قبا و بالاپوش	۱۷۱	۲. لباس مردم عادی
۲۶۴	۷. لباس صوفیان و عارفان	۱۷۳	۳. لباس زنان
۲۶۵	الف) سریوش	۱۷۴	۴. لباس سپاهیان
	ب) بالاپوش (قبا، خرقه، صوف و غیره)		۵. لباس سوگواری و لباس مجازات و تحقیر مجرمان
۲۶۷	ج) ازار (پایین پوش)	۱۷۴	۶. توضیحاتی در مورد پیشه‌های وابسته به پوشاسک، بازارها، قیمت انواع البسه، تولیدات و صادرات
۲۷۱	د) کفش		انواع پارچه و لباس شهرها
۲۷۲	۸. لباس بازرگانان	۱۷۵	یادداشتها
۲۷۲	الف) سریوش	۱۷۶	فصل سوم: پوشاسک دوره «ایرانی ترکی»
۲۷۳	ب) قبا و بالاپوش		۱. لباس شاهان
۲۷۴	ج) شلوار	۲۴۷	الف) سریوش
۲۷۴	د) کفش		
۲۷۴	۹. لباس مردم عادی	۲۴۷	

۲۸۵	۱۱. لباس رقصه‌ها	۲۷۴	الف) سرپوشها
۲۸۵	۱۲. لباس نوازنده‌گان		ب) قبا و بالاپوش و کمریند
۲۸۵	(الف) سرپوش	۲۷۸	(شال)
۲۸۶	ب) قبا و بالاپوش	۲۸۰	ج) شلوار
۲۸۶	ج) کفشه	۲۸۱	د) کفشه
۲۸۷	۱۳. لباس سوگواری	۲۸۱	۱۰. لباس زنان
۲۸۷	۱۴. لباس مجازات و تحقیر مجرمان	۲۸۱	الف) سرپوشها
۲۸۹	یادداشتها	۲۸۴	ب) قبا و بالاپوش
۳۱۹	شکلها	۲۸۴	ج) شلوار
۵۹۱	فهرست اعلام پوشاش	۲۸۴	د) کفشه
۶۰۵	منابع و مأخذ		

پیشگفتار

آشنایی با فرهنگ و میراث برجا مانده از یک ملت، همواره مستلزم بررسی، مطالعه و مُداقه و فهم و درک روابط میان بنیادها، پدیده‌ها و مظاهر اجتماعی موجود در آن جامعه است. در این میان، تاریخ و تحقیقات و مطالعات وابسته به آن نقشی محوری و اساسی دارد. سرزمین ایران از دیرباز به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی و همچنین مهاجرت یا حملات اقوام و ملل دیگر به آن و نیز رسوخ فرهنگ ایرانی و آمیزش آن با فرهنگ سرزمینهای مجاور و ظهور نمونه‌های فرهنگی جدیدتر، خود، بستر لازم و مناسبی برای مطالعه و بررسی فراهم کرده است. البته از آنجاکه بسیاری از مورخان بیشتر تلاش خود را صرف ضبط وقایع و حوادث سیاسی و حکومتی و ذکر نبردها و مانند آن کرده‌اند، کمتر به پدیده‌های مریبوط به حیات فرهنگی پرداخته‌اند.

یکی از دیداری‌ترین و در عین حال زنده‌ترین نمونه‌های حیات فرهنگی یک جامعه، پوشان و نوع لباس مردم آن جامعه است. آشنایی با تاریخ لباس و پوشان ایرانیان، نه تنها ما را با ظاهر مردمانی که در ادوار مختلف تاریخی زندگی می‌کرده‌اند آشنا می‌سازد، بلکه درباره انواع سلیقه‌ها، نوع دونخ و رنگ مدل‌های مختلف لباس، بافت انواع پارچه‌ها، صادرات و واردات و قیمت البسه و پوشان، تأثیر پذیری و تقلید از لباس مردمان نواحی دیگر، اختصاصات پوشانی خاص به گروه یا طبقه‌ای اجتماعی و همچنین درباره چگونگی روند و تکامل انواع پوششها، اطلاعات مفید و جالب توجهی ارائه می‌کند.

تاریخ پوشان ایران را، به دلیل گستردنگی موضوعی آن، باید در سه محدوده تاریخی بررسی کرد.

دوره اول. پوشاک ایرانیان از قدیمی‌ترین ازمنه تا پایان حکومت ساسانیان که شامل پوشاک تمدن‌های ماقبل آریایی در ایران مانند ایلامیان، لولویها، گوتیها و پوشاک تمدن‌های آریایی یعنی مادها، هخامنشیان، سلوکیان و اشکانیان و ساسانیان خواهد بود (پوشاک ایران باستان).

دوره دوم. پوشاک ایرانیان از ورود اسلام به ایران تا پایان حکومت زنده (پوشاک ایران اسلامی) که در سطور بعدی درباره آن بحث خواهد شد.

دوره سوم. پوشاک ایرانیان از ابتدای قاجار تاکنون (پوشاک دوران اخیر). در بررسی دوره اول، کار محقق بیشتر بر پایه نقوش بر جسته و نتایج حفاریها و آثار باستان‌شناسی استوار است و البته در این راه می‌توان از کتب تاریخی و متون مربوط به آن دوران نیز استفاده کرد. نقش بر جسته‌ها، حجاریها، فرسکهای دیواری، مُهرها و تابلهای یا اثر آنها، کاشیکاریها و موzaïek کاریهای منقوش، نقوش روی سکه‌ها به همراه متون تاریخی در زمرة منابع و مأخذ اصلی محقق به شمار می‌روند. به هر حال هر چند در این مورد کسانی چون جلیل ضیاء‌پور، یحیی ذکاء، محمد مشیر‌پور، عیسی بهنام، سهیلا شاهه‌نی، ارنست هرتسفلد، دوزی، هرمان گوتز و استیلمون کتب و مقالاتی تهیه کرده‌اند، تاکنون پژوهشی کامل و جامع که علاوه بر بهره جستن از منابع و مأخذ موجود تقریباً به تمامی شئونات و مسائل مربوط به آن پردازد، صورت نگرفته است.

پژوهش درباره دوره سوم نیز با توجه به تأثیراتی که در نتیجه ارتباط با سرمینهای دیگر پذیرفته است حائز اهمیت بسیار است. البته برای پژوهش، منابع و مأخذ این دوره فراوان، متنوع و پرشمارند. برخی نقوش حجاری شاهان قاجار مانند نقش فتحعلیشاه و همراهان در چشمۀ علی؛ انبو عکسها، طرحها و نیز فیلمهای تهیه شده؛ نوشتۀ‌های فراوان تاریخی و نیز گزارش‌های سفرنامه نویسان اروپایی و نیز مورخان و محققان ایرانی، در دسترس محقق است و او را در این بررسی و پژوهش کمک بسیار خواهد کرد.

مجموعهٔ فوق به بررسی و تحقیق درباره دوره دوم پرداخته است، یعنی پوشاک ایرانیان از ورود اسلام به ایران تا پایان حکومت زنده؛ اما به دلیل گستردنی‌گی این دوره

دوره دوم خود به دو بخش تقسیم شده است: بخش اول، از ابتدای ورود اسلام به ایران تا ابتدای حمله مغول (۱۳۶ هـ). و بخش دوم، از هجوم مغولان تا پایان حکومت زندیه و اوایل قاجاریه.

کتابی را که پیش رو دارید، بخش اول از دوره دوم است، یعنی پوشاك ایرانیان از ابتدای ورود اسلام به ایران تا حمله مغول که در یک مقدمه و سه فصل تهیه شده است. در مقدمه به طور خلاصه به پوشاك و نوع لباس ایرانیان در زمان ساسانیان پرداخته می‌شود. منظور اصلی بررسی پوشاك ساسانیان نیست، بلکه این مقدمه به عنوان مدخلی برای ورود به بحث اصلی است و به دلیل سابقه تاریخی و تأثیراتی که در ادوار بعدی، بویژه در دوران عباسیان، بر لباس ایرانیان داشته، ارائه شده است.

در فصل اول درباره پوشاك از ابتدای اسلام تا پایان حکومت عربی بنی‌امیه (۱۳۲ هـ) بحث می‌شود. از این دوره، به سبب نفوذ و تسلط عنصر عربی در بسیاری از شوونات اجتماعی و فرهنگی و از آن جمله پوشاك و لباس، به عنوان «لباس عربی - ایرانی» یاد شده است. البته به دلیل اطلاعات نسبتاً کافی و روشنی که از لباس پیامبر اکرم (ص) در منابع ذکر شده، می‌توان البسه آن حضرت را نمونه نسبتاً کاملی از برخی از البسه‌های آن دوران دانست. بدین سبب این فصل با بحث در مورد لباس پیامبر اسلام آغاز می‌شود - که البته به دلیل حرمت و قداست آن حضرت این قسمت فاقد هرگونه طرحی است - و با بحث در مورد لباس خلفای راشدین و خلفای بنی‌امیه به همراه طرحهای ادامه می‌یابد.

در فصل دوم انواع پوشاك از ابتدای حکومت عباسیان (۱۳۲ هـ) تا روی کار آمدن ترکان مطرح می‌شود. این فصل خود شامل دو بخش است، بخش اول آن به حکومت «عربی - ایرانی» عباسیان می‌پردازد که به سبب نفوذ عنصر ایرانی در حیطه فرهنگی و از آن جمله لباس و پوشاك، از آن به عنوان «لباس ایرانی - عربی» یاد شده است. بخش دوم این فصل به حکومتهای ایرانی در شرق، یعنی طاهریان، صفاریان، سامانیان و در شمال علویان طبرستان و در مرکز و مغرب، آل زیار و آل بویه می‌پردازد. ادامه ستنهای قبل از اسلام، بویژه عصر ساسانی، در مورد لباس و پوشاك در این بخش با وضوح بیشتری دیده می‌شود.

فصل سوم به پوشاک دوران سلط حکومتهای ترک در ایران، یعنی غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان می‌پردازد. از این دوره به سبب سلط عنصر ترک و امتزاج آن با فرهنگ ایرانی، با عنوان «لباس ایرانی - ترکی» یاد شده است.

در اینجا لازم است به تحقیقات برخی از محققان درباره لباس و پوشاک ایرانیان اشاره شود. یکی از محققان هلندی به نام رینهارت دوزی، در این باره فرهنگی به نام فرهنگ البسه مسلمانان نوشته است. وی که در سنین جوانی این فرهنگ را تألیف کرده است، نام بسیاری از انواع پوشاک و لباسهایی را که مردمان گذشته می‌پوشیده‌اند، به ترتیب الفبایی ذکر کرده و در ذیل هر نام توضیحات نسبتاً کاملی ارائه کرده است. اما در مطالعه این کتاب ارزشمند، بویژه در حیطه پوشاک ایرانیان، بی‌توجهی نویسنده به برخی از موارد که به آنها اشاره می‌شود، پژوهشگر را با مشکلات و موانعی جدی روبرو می‌سازد.

اگرچه در فهرست منابع و مأخذ دوزی ما با کتب اصلی و منابع متقدم رویه‌رو می‌شویم - و این بر ارزش و اهمیت اثر او افزوده است - استفاده نسبتاً زیاد او از کتبی که جنبه‌های تاریخی ضعیفتر یا مشکوکتری دارند، مانند الف لیله ولیله - که مفاهیم آن مربوط به سرزمینهای گوناگون و نوشن آن نیز مربوط به دورانهای مختلف است - محتواهای اثر او را با مشکلاتی رویه‌رو ساخته است. همچنین، توضیحات وی در ذیل هر مدخل، بیشتر مربوط به سرزمینهای غربی تر جهان اسلام است؛ به بیان دیگر وقتی او به توضیح «صدره» - نوعی جلیقه - می‌پردازد، صدره‌ای را تشریح می‌کند که مردم اسپانیا، شمال افریقا، الجزایر، مراکش، مصر، شام و در نهایت سوریه و عراق عرب می‌پوشیده‌اند، نه صدره‌ای که مردم ایران بر تن می‌کرده‌اند. بی‌توجهی برخی پژوهشگران دیگر نیز به این موضوع باعث شده است تا به غلط برخی ویژگیهای لباسهای نواحی غربی تر را با لباس ایرانیان تطبیق دهند و بر این اساس به نتایج و بررسیهای نادرستی رهنمون شوند. سرانجام اینکه دوزی در سالیانی دور این اثر بالارزش را به تحریر درآورده است، یعنی در زمانی که بسیاری از متون شرقی و در ارتباط با تاریخ و فرهنگ ایران هنوز تصحیح و چاپ نشده بود، بنابراین در فهرست منابع او ما به

تعداد محدود و انگشت شماری از منابع مربوط به تاریخ ایران بر می‌خوریم. اثر دیگر این محقق ذیل قوامیس عرب نام دارد. این کتاب اثری نفوی است که در آن در حیطهٔ ادبیات عرب به شرح و توضیح و تفسیر لغات مشکل قوامیس عربی پرداخته شده و دربارهٔ برخی از لغات و اسامی مربوط به پوشاک و لباس توضیحاتی آمده است.

در میان محققان ایرانی شاید بتوان پژوهش‌های جلیل ضیاء‌پور را منحصر به فرد دانست. وی در مورد پوشاک ایرانیان قبل و بعد از اسلام و همچنین پوشان ایران و نیز زیورآلات آنان، آثار بالارزشی به رشته تحریر درآورده است. در مورد آثار او ذکر این نکته ضروری است که بیشتر اطلاعات و تحقیقات وی بر آثار به اصطلاح «دیداری» استوار است. به بیان دیگر مینیاتورها، نقاشیها، طرحهای روی سفالها و ظروف فلزی، گچبریهایی که در آنها طرحهای انسانی است، فرسکها، تندیسها و مانند آن، از جمله منابع اصلی تحقیق این محقق ارجمند به شمار می‌روند - که البته این خود یک ویژگی مثبت بوده و دلالت تام بر علمی بودن تحقیقات ایشان دارد. اما متأسفانه به موازات این توجه و استفاده از منابع دیداری، وی از منابع و متون تاریخی، جغرافیایی و مانند آن کمتر بهره برده و هر چند در بعضی از نوشهای ایشان به منابع تاریخی، ارجاعاتی شده است، این ارجاعات انگشت شمار است.

تحقیقات هرمان گوتز در مورد لباس ایرانیان در مجموعهٔ شاهکارهای هنر ایران (زیر نظر پوب)، مقالهٔ «لباس» استیلمن در دایرة المعارف اسلام و مقالات محققان دیگر در مورد البسه و پوشان در دایرة المعارفهای فارسی، عربی و لاتین، اثر محمد مشیرپور در مورد لباس ایرانیان باستان، تاریخچه پوشش سر در ایران اثر سهیلا شهشهانی و مقالات دیگری از عیسی بهنام، یحیی ذکاء، ارنست هرتسفلد و مانند آن، در زمرة کارهایی است که در زمینهٔ لباس ایرانیان صورت گرفته است (برای آگاهی بیشتر می‌توان به فهرست منابع و مأخذ مندرج در پایان کتاب مراجعه کرد).

در مورد چگونگی استفاده از منابع تاریخی و جغرافیایی و مانند آن و اطلاعاتی که در کتب منبع درج شده است باید گفت تقریباً مطالبی که در اکثر این منابع در مورد

لباس و پوشاک ذکر شده، کلی و تا اندازه‌ای نامفهوم و فاقد جزئیات است. از طرف دیگر دوره مورد نظر یعنی شش قرن اولیه اسلام، بویژه سده‌های اولیه آن، تقریباً فاقد نقاشیهای دیواری و همچنین مینیاتورهای کتب خطی است و، همان‌گونه که قبلًاً ذکر شد، این فقدان صورتگری به دلیل حرمت و کراحتی است که در قرون اولیه اسلام نسبت به نگارگری پدید آمد؛ و هم به سبب جنگها و کشمکشهای ویرانگری است که به از میان رفتن شمار بسیاری از آثاری از این دست منجر گردید. به همین دلیل، محقق باید شمار نسبتاً زیادی از منابع و مأخذ را بررسی و مطالعه کند تا بتواند مواد و مصالح اولیه کار خود را جهت نیل به تحقیقی جامع و مبسوط و متفن فراهم آورد. برای اطلاع بیشتر از این منابع می‌توان به فهرست منابع مندرج در آخر کتاب مراجعه کرد.

البته مهمترین بخش از منابع برای تحقیق در مورد پوشاک، منابع «دیداری و تصویری» است. نقاشیهای دیواری، فرسکها، گچبریها، تندیسها، نقوش روی سفال و ظروف فلزی و بویژه مینیاتورهای کتب خطی، سکه‌ها، مدالها و بسیاری از آثار موزه‌ای و مانند آن حائز اهمیت بسیارند. البته این تصاویر و نقوش محدود و کم شمارند. اما آنچه مهم است، اتساب این نقوش و تصاویر به دورانهای تاریخی است، به این ترتیب که مشخص شود تصویر مورد نظر، مربوط به چه دوره و چه سرزمینی است. پس از آن باید مشخص گردد که تصویر مربوط به چه کسی یا کسانی است؛ یعنی به چه جایگاه اجتماعی و طبقاتی مربوط می‌شود. به هر حال در مجموعه‌ای که پیش رو دارید، هم متون تاریخی، جغرافیایی، ادبی، فقهی، رجالی، لغوی و مانند آن و هم مینیاتورها، نقوش، تصاویر نسخ خطی، طرحهای سفالینه‌ها، ظروف فلزی، کاشیها، فرسکها، تندیسها و مانند آن مطالعه و بررسی شده است. از این رو، شاید بتوان گفت از نظر توجه و استفاده از منابع گوناگون (نوشتاری و دیداری)، این مجموعه کاری است نو و شاید در تاریخ مطالعات پوشاک ایرانیان بعد از اسلام بی‌سابقه. با وجود این، این کار نیز به رغم دقت و وسوسی که در تهیه آن به عمل آمده است، خالی از اشکال و لغزش نیست، بویژه آنکه این تحقیق را نویسنده در شرایطی انجام داده است که تا حد زیادی نامساعد و نامناسب می‌نمود، به هر حال امید است مورد توجه و استفاده محققان و دانشجویان قرار گیرد.

در پایان ذکر چند نکته درباره کتاب حاضر لازم و ضروری است:

۱. برای دوری از تطویل کلام و پرهیز از حجمتر شدن مجموعه، بسیاری از مطالب حاشیه‌ای حذف شده است. بدین ترتیب مطالب اصلی و اساسی، در متن کتاب جای گرفته و آنها بی که نبودشان خللی در تفہیم مطلب اصلی وارد می‌کرد، به صورت یادداشتها در آخر هر فصل آمده است. این خلاصه‌نگری در طراحی تصاویر نیز مورد نظر بود. با وجود این، تصاویری که در ابتدا برای مجموعه فوق در نظر گرفته شده بود در حدود ۲۵۰ تصویر برآورد می‌شد، ولی در ادامه کار از مرز ۵۰۰ تصویر گذشت و اگر این خلاصه‌نگری نبود این تعداد به ۶۰۰ هم می‌رسید. به همین دلیل در طراحی برخی از البسه مردمانی که تا حدی همشکل بودند و تنها از نظر رنگ یا جزئیات کم اهمیت تر دیگر تفاوت داشتند، به ذکر یک یا دو نمونه اکتفا شده است.

۲. در تصاویر و طرحهای کشیده شده، هدف، تفہیم نوع لباس و نشان دادن پوشش هر طبقه بوده است. این تذکر از این بابت است که اگر برخی از تصاویر تا اندازه‌ای ابتدایی به نظر می‌رسند یا فاقیزیابیهای هنرمندانه و به کار رفته در صور تگری هستند به این دلیل است که هدف طراحان و مؤلف، بیشتر نشان دادن طرحها و شکلها به صورت گویا و صحیح بوده است تا ارائه کاری هنرمندانه و زیبا.

۳. در منابع مورد مطالعه، در بسیاری از مواقع، مفاهیم مربوط به لباس، یعنی نام لباسها در هم خلط شده است، یعنی مؤلفان متقدم در آثار خود میان قبا، عبا، کسا، یا چبه؛ ردا و دُراغه و نعلین، خُف و قَبَاب تفاوتی قائل نشده‌اند، این در هم آمیختگی معانی، بویژه در برخی از ترجمه‌های فارسی آثار عربی یا لاتین، بیشتر دیده می‌شود. به همین سبب منابع و مأخذ اصلی غیر فارسی (عربی یا لاتین) با ترجمه‌های فارسی آنها مقایسه شده و ارجاع به ترجمه‌های فارسی در یادداشت‌های آخر هر فصل بلا فاصله بعد از ارجاع به متن اصلی داخل پرانتز آمده است. بدین لحاظ و برای به دست آوردن معانی واقعی و صحیح برخی از مفاهیم، مراجعت به متن اصلی ضروری بوده است. اما با کمال تأسف باید گفت که در برخی از موارد، متن اصلی نیز دچار چنین نقصانی است (چون مؤلف اثر هنگام تحریر، هدفش ضبط وقایع یا توضیح مطالبی دیگر بوده، بنابراین به

این جزئیات و تفاوت‌های ریز میان برخی از مفاهیم شیوه به هم دقت زیادی نکرده است؛ اما تا آنجا که امکان داشته توضیحات منابع و متون نوشتاری با تصاویر و نقوش مربوط به آن دوره، مقابله و مقایسه شده است تا این نقص به حداقل برسد.

به هر حال امید است در آینده بتوان این کار را ادامه داد؛ زیرا درست از نقطه‌ای که مجموعه فوق به پایان می‌رسد (حمله مغول ۶۱۶ ه.) ما با اطلاعات دقیق‌تر و مشروحتری در مورد پوشاک و لباس مردم در متون تاریخی و مانند آن و بویژه در تصاویر رویه رو می‌شویم. چرا که از این دوره به بعد هم هنر نگارگری بسرعت رو به رشد و گسترش می‌گذارد و هم فن کتاب‌نویسی و وقایع‌نگاری به دوره‌های مترقبی و پرشکوه خود نزدیک می‌شود.

در پایان از همکارانی که در فراهم آوردن مجموعه فوق یاری رسانده‌اند تشکر و سپاسگزاری می‌شود. طرحهای این مجموعه کار خانمها دکتر ناهید زرگرسایی و طبیه رئیسی است.

دکتر محمد رضا چبت‌ماز

مقدمه‌ای بر لباس ساسانیان

هرچند تاریخ‌نویسان درباره پوشش ساسانیان مطالب مشروطی نوشته‌اند، اشارات کوتاه و مختصری درباره پوشش جنگی سربازان و رنگ لباس شاهان در کتابهایی چون سنت ملوك الارض والانبيا تأليف حمزه اصفهاني در سال ۳۵۰ هـ والتاج فى اخلاقى الملوك تأليف ابوعثمان جاحظ (متوفى ۲۵۵ هـ) و مجلمل التواريخ والقصص از مؤلفى ناشناخته، درج شده است. اطلاعات اين کتابها ظاهراً بر اساس کتاب صور ملوك بنى سasan بوده است. اين کتاب را که نسخه مورخ ۱۱۳ هـ بود برای خلیفه اموی، هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵ هـ) از پهلوی ساسانی به عربی ترجمه کرده بودند. مسعودی، مورخ معروف (متوفی ۳۴۶ هـ)، این کتاب را که در آن، صورت تمام پادشاهان ساسانی را با رنگ آمیزیهای عالی ترسیم کرده بودند، نزد یکی از نجایی ایرانی دیده بود.^(۱) البته از لا بلای کتابهای تاریخی دیگر نیز می‌توان به برخی جزئیات در این باب پی برداشت. تاریخ طبری، الکامل ابن اثیر، الاغانی ابوالفرج اصفهانی، البداء والتاريخ مقدسی، تاریخ یعقوبی، التنبیه والاشراف مسعودی و اثر دیگر او، مرrog الذهب و نوشه‌های ابن قتیبه، دینوری، ثعالبی، نويری و مانند آن و همچنین کتب و متون پهلوی، شاهنامه فردوسی و کتابهایی از این دست، حاوی مطالب بسیار جزئی و تا حدی نامفهوم درباره پوشش مردم ایران در دوران پیش از اسلام است. به همین دلیل، باید به بررسی و مطالعه نقش بر جسته سنگی و حجاریها و همچنین نقش روی بشقابها و جامها، سکه‌ها، مُهرها و مانند آن پرداخت که باستانشناسان در ایران و سایر کشورهای جهان، معرفی و ارائه کرده‌اند. اما مشکل این نوع آثار نپرداختن به ریزه کاریها و جزئیات لباسهای است که بر اثر

صدماًتی که بر این آثار وارد گردیده، استفاده از آنها دشوارتر شده است. اشکال دیگر این نقوش، محدود بودن آنها به لباس شاهان، اُمرا و طبقهٔ جنگاوران سلطنتی است و به همین دلیل در آنها از لباس مردم عادی و معمولی آن روزگار کمتر نشانی دیده می‌شود. بر یکی از دیوارهای تخت جمشید در قسمت حرم‌سرای داریوش تصویری از شاپور پاپکان - حاکم فارس که برادر بزرگتر اردشیر پاپکان بود - حجاری شده است. ظاهرًاً این نقش برجسته، قدیمی ترین نقشی است که لباس ساسانی را در خانواده اردشیر نشان می‌دهد و چون زمانی حجاری شده است که هنوز خانوادهٔ پاپک به سلطنت نرسیده بودند، بنابراین نشان دهندهٔ لباس معمولی خوانین آن دوران است. شکل کلاه این نقش، مانند کلاههای نمای امروزی نواحی مختلف فارس است. دو نوار باریک از پشت کلاه آویزان شده که در حقیقت دو سوی نوار بلندی است که پس از یک دور، که در قسمت لبهٔ پایین بسته شده، در پشت کلاه گره خورده و دنباله آن به صورت دو نوار باریک آویزان شده است.^(۲) بالاپوش نیز با یقه‌گرد و آستینهای بلند، تا حدود زانوان (یا کمی بالاتر از آن) می‌رسد. این بالاپوش، کاملاً جلویاز بود و به وسیلهٔ شالی در محل کمر محکم می‌شد. کفشها نیز همچون گیوه‌های روستاییان امروزی بود^(۳) (شکل ۱). در همان جا نقش دیگری از پاپک وجود دارد، لباس وی به لباس شاپور شاهت زیادی دارد، ولی تنوع آن بیشتر است. وی پیراهن بلندی در زیر بالاپوش یا قبای خود پوشیده که به وسیلهٔ کمر بند زیبایی به کمر بسته شده است و روی آن قبایی با آستینهای بلند و جلویاز بر تن کرده که تا بالای زانوان (حدود رانها) می‌رسد. این بالاپوش در قسمت بالا (حدود سینه‌ها) به وسیلهٔ دوندی که از دو طرف بالاپوش آمده، گره خورده است. در دو قسمت شانه‌ها (محل کتفها) دو سردوش قرار دارد.^(۴) کلاه وی نیز همان کلاه شاپور است، با این تفاوت که در قسمت بالای خود حجمی بزرگ، ظاهرًاً از پارچه دارد. در هر دوی این نقشه‌ها، شاپور و پاپک، شلواری نسبتاً گشاد و بلند و پُرچین به پا دارند^(۵) (شکل ۲). ذکر این نکته لازم است که در دوران تسلط سلوکیان و سپس حکومت نیمه متمرکز اشکانیان، لباس یونانی تا حدودی رایج شده بود؛ اما با آغاز کار ساسانیان تقریباً از رواج افتاد و بار دیگر نیمتنه و شلوار تنگ و چسبان دوران

هخامنشی رایج شد. اما تفاوت بارزی که میان جامه‌این دو دوره وجود داشت، در نوع و جنس پارچه آن بود. جامه ساسانیان بیشتر از پارچه‌های نازک همچون حریر بود و این مطلب از خطوط پُرچین و مواجی که در تصویرهای این لباسها دیده می‌شود، مشخص است. در حالی که جامه هخامنشیان از پارچه‌های کلفتی بود که با خطوط صاف و ساده‌ای ترسیم می‌شد.^(۶)

یکی از نقوش بسیار مهم، نقش برجسته تاجگیری اردشیر دوم (۳۷۹ - ۳۸۳ م) در طاق بستان است. از بالای تاج ویژه اردشیر دسته‌ای گیسوی مُجعد که با نوارهای بسیار محکم بسته شده، بیرون آمده است. کلاه وی احتمالاً به جای نمد از فلز گرانقیمتی درست شده، ولی شکل خاص کلاههای ایرانی را حفظ کرده است. بالاپوش آستین دار او، در حقیقت جلیقه و آرخالقی است که در محل کمر بسته شده است و روی آن شلواری از پارچه نازک و پُرچین دیده می‌شود که در قسمت میچ پاها تنگتر شده است و روی آن دامنی است که از دو پهلو (کنار رانها) بالا زده شده و بدین ترتیب پایین آن به صورت نیم دایره درآمده است. این کار را در موقع سوارکاری و برای آنکه راهتر حرکت کنند، انجام می‌دادند^(۷) (شکل ۳).

اینک تعدادی از لباسهای ساسانیان بررسی می‌شود.

۱. بالاپوشها و پیراهنهای بلند (قبا)

با بررسی نقوش برجسته سنگی و نقوش روی بشقاها و اشیاء دیگر، حدوداً با هشت نوع بالاپوش و پیراهن بلند یا نیمه بلند ساسانی آشنا می‌شویم. در آغاز باید از قبای ساده ساسانی نام برد که این قبای را بر روی پیراهن می‌پوشیدند و بلندی آن تا ساق پاها می‌رسید. این قبا که جلوی آن باز بود، به وسیله دگمه‌ای گرد، در روی سینه، قلاب و بسته می‌شد، بدین ترتیب یقه آن روی سینه به شکل هفت در می‌آمد. آستینهای این قبا بلند و نسبتاً باریک بود. دو طرف این قبا در قسمت پایین (یعنی در قسمت پهلوها) دو چاک داشت. این قبای ساده را می‌توان در تین همراهان شاپور اول در نقش رجب در پنج کیلومتری شمال تخت جمشید، مشاهده کرد (شکل ۴ و ۵). در آن زمان هنگامی که قبا

نمی‌پوشیدند، روی پیراهن خود آرخالق می‌پوشیدند.

ارخالق نوعی نیمتنه چسبان آستین دار بود که یقه ساده جلو بازی داشت و در محل پایین سینه، دو لبه آن به وسیله دگمه بزرگ و گردی به هم قلاب می‌شد و اغلب، قسمت پایین آن، که تقریباً بالای ناف قرار می‌گرفت نواری نسبتاً پهن داشت که با حاشیه‌ای تزیین می‌شد. این حاشیه و نوار تزیینی، همچنین برگردانگرد یقه و لبه و دامن ارخالق نیز دیده می‌شد. همچنین دو تکه به صورت سردوشی بر دو طرف آن یعنی روی کتفها دوخته می‌شد (شکل ۶). نمونه‌هایی از این ارخالقهای را می‌توان بر تن نرسی شاه ساسانی (۲۹۳-۳۰۲ م) در نقش چهار نفری طاق بستان (تاجگیری شاه) و نیز در نقش دو نفری طاق کوچک بستان و نیز در تن شاپور دوم در نقش شکار قوچ روی بشقاب و همچنین در تن بهرام گور در نقش شکار گراز روی بشقاب و بر روی بشقاب به دست آمده از ساری و دیگر آثار بر جای مانده از دوره ساسانیان مشاهده کرد.^(۸)

از دیگر بالاپوشهای مردان ساسانی باید از بالاپوش نسبتاً بلندی یاد کرد که دارای آستینهایی بلند و نسبتاً باریک بود و یقه‌ای به شکل هفت داشت و پایین آن به صورت نیم دایره‌ای در می‌آمد؛ زیرا دو طرف آن در قسمت پهلوها به طرف بالاکشیده شده بود و نواری به صورت حاشیه‌ای تزیینی روی آن قرار می‌گرفت که در دو قسمت انتهایی خود دو رویان کوتاه و پهن داشت. این بالاپوش در قسمت کمر نیز با کمریندی که در جلو با رویان پهن و کوتاهی گره می‌خورد، محکم می‌شد^(۹) (شکل ۷). نمونه دیگری از این بالاپوشهای قبا مانند را می‌توان بر تن شاپور اول در مجسمه‌ی در غار شاپور و در نقوش نقش رجب مشاهده کرد (شکل ۸).

نوعی از این قباها با کمریندی روی کمر محکم می‌شد که در اطراف کمریند و نیز در قسمت پایین حاشیه‌های تزیینی داشت^(۱۰) (شکل ۹). از دیگر انواع بالاپوشها، نوع نسبتاً کوتاهتر آن است که آستینهایی بلند و نسبتاً تنگ و یقه‌ای به شکل هفت داشت که لبه‌های آن روی هم قرار می‌گرفت و در محل کمر به وسیله کمریند رویانداری بسته می‌شد. قسمت پایین آن به صورت نیم دایره و هلالی شکل بود، اما بر عکس انواع قبلی که قوس آنها به طرف بیرون بود، در این نوع، قوس و نیم دایره به طرف داخل و بالا بود.

از این قسم بالاپوشها، دست کم سه نوع رامی شناسیم: نوعی که قسمت پایین آن چین دار و در دو سوی آن دو منگوله زینتی، آویزان است^(۱۱) (شکل ۱۰)؛ نوعی که پایین آن حاشیه دارد^(۱۲) (شکل ۱۱) و نوعی که دو چاک در دو طرف (پهلوهای) خود دارد^(۱۳) (شکل ۱۲). ساسانیان همچنین نوعی شتل کوتاه که نصف تن را از پشت می‌پوشاند، بر شانه می‌افکندند. دو سر این شتل با دو دگمه بزرگ در بالا و در نزدیکی گردن به هم متصل می‌شد. انواع این شتلها را در سه طرح شکل ۱۳ می‌توان مشاهده کرد.^(۱۴)

۲. شلوار

شلوار ساسانیان گشاد و چین دار بود و البته با شلوار چین دار اشکانیان تفاوت داشت. در شلوار نوع اشکانی، کمر شلوار بر حسب کمتر یا بیشتر شدن چینهای شلوار، حد اکثر تا حدود سه متر می‌رسید. بر روی این چینهای فراوان، در راستای هر دو پا، یک نوار از زیورآلات بر آن می‌دوختند. اما شلوار چین دار ساسانی، کمر گشاد نداشت، بلکه اندازه کمر آن معمولی بود، فقط با دراز گرفتن لنگه‌های شلوار چینهای بر روی هم ریخته آن به وجود می‌آمد. هر یک از لنگه‌های شلوار از یک راسته پارچه مستطیل شکلی تشکیل می‌شد، درازای دو طرف این پارچه مستطیل را چین می‌دادند و به اندازه درازای پا تا مج می‌کردند، سیر چینها را درز می‌گرفتند و با نوار زیورداری روی آن را در امتداد بالا به پایین می‌پوشاندند. بعد از آن، کمر و خشک را به آن اضافه می‌کردند و در مج شلوار حاشیه‌ای را می‌دوختند که قلاب یا دگمه داشت که در جلو با دو نوار دراز چین دار گره زده می‌شد و رکابی از آن (ظاهرآ از چرم) در زیر قلاب یا دگمه وصل می‌شد که در زیر کفش قرار می‌گرفت تا نگذارد لنگه شلوار به طرف بالا کشیده شود^(۱۵) (شکل ۱۴).

۳. کلاه

البته در این بخش به تاجهای شاهان ساسانی اشاره‌ای نمی‌شود، زیرا تنوع تاجهای این دوران، بونیزه بر روی سکه‌های عصر ساسانی و نقوش برجسته و نقوش روی جامها و سفالهای این دوره، آنقدر گوناگون و گسترده و پُرشمار است که برای بررسی آنها کتابی

یا دست کم فصلی جداگانه لازم است.^(۱۶)

به هر حال کلاههای با اشکال متفاوت و گوناگون در این دوره وجود داشت. اکثر این کلاهها به صورت کلگی نیم دایره‌ای بودند که معمولاً نواری دور لب آنها بسته می‌شد و دنباله این نوار در پشت، به صورت کوتاه یا دراز پس از گره زدن در پشت کلاه آویزان می‌شد. گاهی پشت کلاه، ضمیمه‌ای از جنس خود کلاه داشت که برای حفاظت پشت گردن از باد و باران و تابش آفتاب به کار رفته بود. همچنین برخی از آنها گوشها را می‌پوشاندند یا در محل پیشانی جلوتر آمده بودند^(۱۷) (شکل ۱۵)، این کلاهها از نمد و گاهی نیز از فلز تهیه می‌شدند.

۴. کفش

کفشها عموماً دو نوع بودند، ساق کوتاه و ساق بلند. در نوع اول، یعنی کفشهای ساده و ساق کوتاه که تا قوزک پا (مثل کفشهای معمولی امروزی) بود، از جلوی دهانه تا سرینجه، نواری از چرم دوخته می‌شد و کمی از جلوی دهانه کفش به پایین، نوار دیگری از راست به چپ از زیر نوار اولی رد می‌شد و به صورت صلیبی در می‌آمد^(۱۸) (شکل ۱۶). البته گاهی به شیوه اشکانیان بر روی این نوارها، زیورآلات و جواهرات قیمتی به کار می‌بردند.^(۱۹) نوع دیگر، کفشهای ساق بلند بود که همچون چکمه تا زانوان را می‌پوشاند و گاهی روی جلوی ساق آن، نقشه‌ایی کار می‌شد^(۲۰) (شکل ۱۷).

۵. لباس زنان

لباس زنان دوران ساسانی را عموماً پیراهنی یکدست و بلند و پرچین تشکیل می‌داد که گاهی آن را با نواری در زیر سینه‌ها یا کمی پایینتر جمع می‌کردند و می‌بستند^(۲۱) (شکل ۱۸). گاهی نیز قسمت انتهایی دامن را به وسیله پارچه‌ای اضافی و پرچین، پرچین تر می‌دوختند^(۲۲) (شکل ۱۹). هر دوی این پیراهنها آستینهایی بلند تا مچ دستها و یقه‌ای گرد و ساده و نسبتاً بسته داشتند. نوع دیگری از این پیراهنهای بلند را بر تن بانوی بادبزن به دست در بیشاپور می‌توان دید که از پارچه‌ای بسیار نازک و لطیف تهیه

شده است و آستینهایی حلقه‌ای دارد. رنگ آن آبی آسمانی است، اما رنگ کمربندی که به دور کمر و بر روی پیراهن (پایین سینه‌ها) بسته شده است، نارنجی است^(۲۳) (شکل ۲۰). نوعی بالاپوش دیگر نیز استفاده می‌شد که این بالاپوش به صورت قبایی بود که تا ساق پاها می‌رسید و یقه آن گرد و حاشیه دوزی شده بود و آستینهای بلند داشت و کمربندی روی آن بسته می‌شد. این لباس در قسمت پایین سه چاک بلند داشت و معمولاً تمامی سطح لباس قیطان دوزی می‌شد^(۲۴) (شکل ۲۱). همچنین زنان شلوارهایی همچون شلوار مردان به پا می‌کردند، این شلوارها همچون شلوار زنان دوره اشکانی بود، با این تفاوت که ساقهای آن در دوره ساسانی بلندتر شده و به وسیله نوارهای کشی و چین دار کردن آنها در جلوی ساق پا، آنها را به اندازه بلندی پای هر کس در می‌آوردند. همچنین کمر و دمپای شلوار را نیز لیفهای می‌ساختند و سپس آن را با بند جمع می‌کردند^(۲۵)، همچنین زنان ساسانی از نوعی چادر استفاده می‌کردند که در دوران قبل از آنان نیز استفاده می‌شد.

۶. لباس نظامیان

بر اساس نقش برجسته‌های نقش رستم که دارای سه صحنه جنگی زمان ساسانیان است، سپاهیان به هنگام جنگ جوشن می‌پوشیدند و کلاهخود، شمشیر، سپر، تیر و کمان و نیزه داشتند. اما مسئله مهم در اینگونه لباسها، رانپای ساسانی است. این رانپا که عموماً از چرم ساخته می‌شد، مثل شلوار ساسانی پُرچین بود و درزی در جلو داشت، اما گوشة اتصال آن بر خلاف رانپای اشکانی که از خود رانپا و یکسره در پهلو و عقب به کمربند وصل می‌شد؛ به وسیله یک تسمه و قلاب با گمه گرد بزرگ از جلو و بالای نوار و راستای ساق و ران به کمربند متصل می‌شد. این رانپاها هر یک جداگانه و به طور مجزا به هر یک از دو پای فرد جنگجو می‌رفت و در محل کمر محکم می‌شد^(۲۶) (شکل ۲۲ و ۲۳).

۷. کلاهخود، شمشیر، سپر و کمان

کلاهخودهای ساسانی معمولاً از فلزات سخت تهیه می‌شد. نوعی از آن نیم دایره‌ای بود

که قسمت پشت گردن آن قدری بلندتر از جلو بود و بر بالای خود محلی برای قرار دادن پر داشت (شکل ۲۴)، نوع کاملتری از آن نیز بود که روی گوشها را نیز فرامی گرفت و در قسمت عقب خود با تکه های چرم آویخته شده تزیین می شد، بر بالای آن نیز گوی نسبتاً بزرگی قرار داشت (شکل ۲۵).

نوع سوم همچون کلاه خود نوع دوم بود، با این تفاوت که نه تنها روی گوشها را می پوشاند، ادامه کلاه خود، قسمت عقب روی گردن را نیز فرامی گرفت و با تکه ای از چرم پهن که در زیر چانه گره می خورد، به سر جنگجو محکم می شد (شکل ۲۶). گذشته از اینها کلاه خودهایی نیز بودند که قسمت بالای آنها که سر را می پوشاند از فلز ساخته می شد، اما قسمت پایینی آنها که روی گوشها و پشت گردن را می پوشاند، از متصل شدن حلقه های زره به هم شکل می گرفت، نوعی از آن نیز بجز چشمها جنگجو، تمامی سر و صورت را می پوشاند^(۲۷) (شکل ۲۷ و ۲۸).

شمشیرها در آن دوره پهن و دو دم بود و در جلوی بدنه از کمر آویخته می شد. بر رو و بالای غلاف نیز جایی بود که تسمه ای چرمی از آن رد و سپس به دو طرف کمر، متصل می شد^(۲۸) (شکل ۲۹).

سپر آنان نیز گرد بود که با تسمه ای چرمی به دور شانه و گردن قرار می گرفت^(۲۹) (شکل ۳۰). کمان آنان نیز بیشتر از نوع کمان دو قوسی بود^(۳۰) (شکل ۳۱).

به طور کلی در این مقدمه پوشاسک ایرانیان دوره ساسانی با منابعی مختصر و به صورتی فشرده و بیشتر از روی نقوش بازمانده آن روزگار باطراحهایی ارائه شد تا زمینه ای برای ورود به مطلب اصلی باشد. بدیهی است که با فرا رسیدن دوران اسلامی ایران، این پوشاسک با پوشاسک اعراب مسلمان درهم آمیخته شد و شمایلی از فرهنگ پوشاسک ملی - مذهبی به وجود آورد.

تلفیق این دو پوشاسک و به کارگیری پوشاسک مذهبی، خود تاریخ مفصلی دارد. در اینجا برای اینکه با لباس اعراب مسلمانی که به ایران مهاجرت کرده بودند آشنا شویم، فصل اول را به لباس پیامبر اکرم (ص) و اصحاب آن بزرگوار اختصاص داده ایم، که البته لباس خلفاء، درباریان و لشکریان را نیز در بر می گیرد، به این ترتیب در هم آمیختگی پوشاسک ایرانیان با لباس اعراب مسلمان و سیر تحول آن به دست می آید.

یادداشتها

۱. قزوینی (۱۳۶۲)، ۷/۲۲۹.
۲. این یک سنت هخامنشی بود که در نقوش پر جسته هخامنشی، در تخت جمشید نیز دیده می‌شود.
۳. در باب جزئیات لباس او و بویژه کفشهایش به صفحات بعدی رجوع کنید. در مورد شکلهای این بخش «بغض ساسانی» رجوع کنید به: پوشش باستانی ایرانیان اثر جلیل ضیاءپور و بهنام / ۲۸۶ و ۳۰۹ (Herzfeld 1941).
۴. در باب سردوشها و جزئیات تزئینات دیگر نگاه کنید به صفحات بعدی.
5. Herzfeld (1941), 307-309.
۶. پیرنظر / ۶۲۵ - ۶۲۹ به نقل از: Houston (1953).
۷. گیرشمن، ۲/۱۹۰. مقایسه کنید با پیرنظر / ۶۲۵ به نقل از: Houston همچنین / Mazaheri .132, 159-162
۸. گیرشمن، ۲/۲۰۶ - ۲۱۳. همچنین ۱۶۲-۱۵۹ Mazaheri / 132.
۹. این نوع بالاپوش را در نقش طاق بستان و نیز بر روی دیوار روبرویی طاق کوچک بستان و در جام خسرو انوشیروان که در موزه ارمیتاژ روسیه نگهداری می‌شود و همچنین بر روی جام به دست آمده از دیلمان گیلان و سنگ حکاکی شده موزه بریتانیا می‌توان مشاهده کرد.
۱۰. نقوش طاق بستان «بر تن مردان سوار قایق». گیرشمن، ۲/۱۹۳ - ۱۹۹.
۱۱. نقش شاپور اول در نقش رجب.
۱۲. این نوع بالاپوش را بیشتر در موقع سوارکاری برتن می‌کردد، مقایسه کنید با جام خسرو یکم معروف به تاس سلیمان در کتابخانه ملی پاریس. گیرشمن، ۲/۲۰۵.
۱۳. مقایسه کنید با نقش فیل سواران در نقش پر جسته طاق بستان و نیز برتن همراهان اطراف شاه در جام مربوط به خسرو انوشیروان در موزه ارمیتاژ. گیرشمن، ۲/۱۹۹، ۱۹۴ و ۲۰۶.
۱۴. مقایسه کنید با شتل شاپور اول در نقش رجب، شتل اردشیر اول در نقش رستم، شتل شاپور اول در نقش رستم و شتل اطرافیان شاه در نقش تاجگیری اردشیر دوم در طاق بستان. گیرشمن، ۲/۱۹۰-۱۹۲ و ۱۵۳ - ۱۵۱. نیز ۱۶۲-۱۵۹ Mazaheri / 142.
۱۵. مقایسه کنید با ضیاءپور (۱۳۴۳)، ۲۴۹ - ۲۵۰. این نوع شلوار را می‌توان در نقش جام خسرو یکم معروف به تاس سلیمان در کتابخانه ملی پاریس، نقش بهرام گور در شکار گراز بر روی جام دیلمان (شاپور دوم!) و در نقش شاپور دوم در حال شکار بر روی بشتابی در موزه

ارمیاتر مشاهده کرد. گیرشمن، ۲۰۵/۲ - ۲۱۳.

16. Mochiri (1977), 217-471.

و لوکونین / ۳۷۸۳۵۸.

۱۷. مقایسه کنید با همراهان شاپور اول در نقش رجب، خویشاوندان بهرام در نقش رستم و نیز در نقش تنگ چوگان شاپور. بسیاری از این کلاهها را اکنون نیز در نواحی روستایی ایران، بویژه نزد لرها لرستان و خوزستان، می‌توان مشاهده کرد.

۱۸. مقایسه کنید با پایی افوار شاه و سپاهیان در نقش رستم، تاجگیری نرسه از ایزد آناهیتا. گیرشمن، ۱۷۶/۲.

۱۹. همچون نقش تاجگیری اردشیر دوم در طاق بستان. همو، ۲/۱۹۰.

۲۰. در پای همراهان نقش خسرو اول در موزه ارمیاتر. همو، ۲/۲۶۰. و یا در پای بهرام گور در نقش جام نقره‌ای بزم با سپینود گالری هنر والترز - بالتیمور. همو، ۲/۲۱۸. و نیز در پای شاپور اول در جنگ با والرین که بر عقیق حک شده است (کتابخانه ملی پاریس). همو، ۲/۱۵۲ و نیز

.Mazaheri/ 146

۲۱. مقایسه کنید با نقش برجسته آناهیتا در نقش رستم و نقش موزائیکی بانویی که دسته گلی در دست دارد در کف ایوان بیشاپور. گیرشمن، ۲/۱۴۲ و ۱۷۶ و نیز 143 .Mazaheri/

۲۲. مقایسه کنید با صحنه بزم شاهی بر روی جام گالری هنر والترز - بالتیمور. همو، ۲/۲۱۸.

۲۳. گیرشمن، ۲/۱۴۷. مقایسه کنید با مجسمه اوبل دختر زیل که مربوط به دوره پارتی و از الحضر به دست آمده است و اکنون در موزه بغداد است. همو، ۲/۹۵.

۲۴. مقایسه کنید با جام گالری بالتیمور که در آن پادشاه بر تخت نشسته است و دختران در حال رقصند. همو، ۲/۲۰۳.

۲۵. مقایسه کنید با رقصنده‌های روی جام کلارذشت، موزه ایران باستان، گالری هنر والترز - بالتیمور. همو، ۲/۲۱۵ - ۲۱۷. همچنین ضیاءپور (۱۳۴۳)، ۱۲۵.

بر اساس مندرجات کتاب مجمع التواریخ و القصص و نیز سنی ملوک الارض و الانبیاء، پوراندخت و آزرمیدخت از پادشاهان ساسانی، شلوارهایی به رنگ آبی آسمانی می‌پوشیدند. اصفهانی (۱۳۴۰)، ۵۹.

۲۶. مقایسه کنید با نقش شاپور اول در نقش رجب، نقش رستم و بیشاپور.

۲۷. درباره کلاه‌خودهای جنگجویان ساسانی رجوع کنید به سر جنگجویان در نقش فیروزآباد، سر اردشیر بابکان در نقش رستم، سر شاپور اول در نبرد با والرین، حکاکی روی عقیق، سر

- جوشن پوش در نقش طاق بستان. همچنین رجوع کنید به: کریستن سن /۱۳۷، ۱۳۸ و ۲۵۸ و نفیسی (۱۳۳۱)، ۲۱.
۲۸. مقایسه کنید با نقش تنگ چوگان شاپور، نقش طاق بستان بر کمر فرد وسطی، بر کمر همراهان رکاب شاپور در نقش رجب، بر کمر شاپور در نقش رستم و بر کمر بهرام دوم در نقش رستم و غیره.
۲۹. در دست سوار زره پوش در نقش طاق بستان و نیز در نقش روی بشقاب جنگجویان قلمه. گیرشمن، ۱۹۲/۲.
۳۰. در دست مردان نقش بشقاب شکار بیر و بر روی جامها و ظروف دیگر. همو، ۲۰۷/۲ - ۲۱۲.

پوشانک دوره «عربی - ایرانی»

بخش اول: لباس پیامبر اکرم (ص)

در باب پوشانک و لباس پیامبر اکرم (ص) گزارشها و روایتهای موجود، اندک و پراکنده‌اند و در عین حال کلی و فاقد جزئیاتند؛ به همین دلیل بازسازی و طراحی آنها به دقیق و بررسی بسیاری نیاز دارد. البته در مورد برخی البسهٔ پیامبر (ص) نویسنده‌گان و مؤلفان قرون گذشته کتب و رسائلی چند نوشته‌اند که متأسفانه به دست مان نرسیده است؛ از آن جمله ابوالیمن بن عساکر دمشقی (عبدالصمد بن عبدالوهاب، ۶۱۴-۶۸۶ ه) در باب پافزار، کفش و نعلین پیامبر کتابی داشته است.^(۱) همچنین جلال الدین سیوطی (۹۱۱-۸۴۹ ه) در باب برخی البسهٔ پیامبر (ص) و چگونگی جامه و عمامه آن حضرت کتابی نوشته است.^(۲) اما به هر حال در متون و روایات و گزارش‌های کتب تاریخی، مغازی، حدیثی، فقهی، طبقات و رجال، حکم و امثال و همچنین کتب ادبی و لغوی و غیره اشاراتی در این باب شده است که با بررسی و تحلیل آنها و با رعایت اصول نقد و حتی تصحیح، می‌توان از آنها برای نیل به مقصود فوق، استفاده کرد. اینک دربارهٔ البسهٔ معمولی و نظامی پیامبر (ص) به همراه برخی اشیاء و ابزار شخصی آن حضرت توضیح داده می‌شود.

الف) البسهٔ معمولی پیامبر (ص) که شامل ۱) لباس‌های سراسری (رداء، قبا، عبا و بُرْد)، ۲) عمامه، ۳) تن‌پوش، ۴) پایین‌پوش (نعلین و کفش)، ۵) کمربند و ۷) عصا می‌شود.

ب) البسهٔ نظامی پیامبر (ص) که شامل ۱) زره، ۲) کلاه‌خود، ۳) شمشیر، ۴) سپر، ۵) نیزه و ۶) تیر و کمان می‌شود.

الف) البسه معمولی پیامبر (ص)

۱. لباسهای سراسری (ردا، قبا، عبا و بُزد)

به روایت مالک بن انس، پیامبر (ص) جامهٔ چبَرَه را دوست می‌داشت^(۲) و ظاهراً مهمترین جامهٔ ایشان نیز چبَرَه بود. چبَرَه ردایی بلند و نسبتاً گشاد بود که تقریباً تمامی بدن را می‌پوشاند.^(۴) این ردا که تقریباً ۱۷۰ سانتیمتر درازا و ۱۰۰ سانتیمتر عرض داشت، از جنس کتان بافته شده بود^(۵) و چون در حضرموت یمن^(۶) تهیه می‌شد به جامهٔ حضرموت نیز شهرت داشت. این چبَرَه که به رنگ سفید با راه راههای عمودی سرخ مات (تقریباً قهوه‌ای)^(۷) بود و دو حاشیه دور تا دور آن بود،^(۸) لباس رسمی پیامبر را تشکیل می‌داد و با همین لباس نمایندگان قبایل مختلف را به حضور می‌پذیرفتند.^(۹) بعدها پیامبر این حبره را مقابل قصیده‌ای که کعب بن زهیر سروده بود^(۱۰) به او بخشید. پیامبر ردای دیگری از پشم^(۱۱) (بُزد یمانی)^(۱۲) داشتند که آن را بیشتر در اعياد و مراسم مذهبی همچون روزهای جمعه، عید قربان و فطر می‌پوشیدند و آن ردایی بلند و گشاد بود^(۱۳) با راههای سرخ مات (قهوه‌ای) و سیاه. این ردا یا بُجْهه ظاهرآ همان است که پیامبر در اولین اعلام دعوتشان به اسلام در بازار عکاظ بر تن داشتند.^(۱۴) گذشته از اینها پیامبر دو بُزد یمانی سبز نیز داشتند که راههای سفید و سبز عمودی داشت (حضرموتی). پیامبر این بُزد را هنگام خواب بر تن می‌کردند و این همان جامه‌ای است که حضرت علی (ع) در شبی که به جای پیامبر در بستر ایشان خوابید به تن کرد.^(۱۵) همچنین کسای معروف آن حضرت، میزطی (میزطی نوعی ردا) بود به رنگ سیاه از جنس پشم که حضرت به تن می‌کردند.^(۱۶)

ردای بحرانی (از بحرین) ظاهرآ همان است که یکی از زنان عرب بافته بود. این ردای حاشیهٔ خشن دور تا دور خود داشت و پیامبر آن را به صورت ازار نیز به کار می‌بردند.^(۱۷) پیامبر ردای دیگری داشتند که زرد رنگ بود و نیز ُحله‌ای ملافه مانند به رنگ زرد که هر گاه نزد همسران خویش می‌رفتند آن را خیس می‌کردند و از سر می‌آویختند.^(۱۸) این لباسها را با «وَرْس» و «زعفران» رنگ می‌کردند.^(۱۹) ایشان همچنین ردایی کاملاً سفید داشتند که ظاهرآ بدون آستین بود یا به عبارت دیگر

آستینهای سر خود داشت که تا نیمه‌های دستها را می‌پوشاند.^(۲۰) پیامبر جبه‌ای شامي (رومی) نیز داشتند که هنگام عزیمت به غزوهٔ تبوک بر تن داشتند. این جبه‌پشمی و دارای آستینهایی بلند و تنگ بود.^(۲۱) همچنین ردایی داشتند که تا زانوان حضرت می‌رسید.^(۲۲)

۲. عمامه

پیامبر اکرم (ص) گاهی زیر عمامهٔ خود شبکلاه می‌گذاشتند و گاهی عمامه را بدون شبکلاه می‌بستند. به هر حال ظاهراً حضرت در منزل عمامه بر سر نداشتند یا بدون سریند و یا تنها با شبکلاه بودند.^(۲۳) به هر حال آن حضرت عمامه‌های متعددی داشتند.^(۲۴) عمامه اصلی آن حضرت عمامه‌ای سیاه^(۲۵) از بُرد یمانی بود. حضرت این عمامه را هنگام خطبه گفتن برای مردم و نیز در برخی از فتوح مهم چون فتح مکه بر سر داشتند.^(۲۶) این عمامه را که ظاهراً نامش «حرقانیه» بود، بعدها به حضرت علی (ع) بخشیدند و حضرت آن را در نبرد صفين بر سر بستند.^(۲۷)

پیامبر (ص) عمامه دیگری نیز داشتند، به نام «ستحاب»^(۲۸) (ابر) که ظاهراً سفید بود.^(۲۹) همچنین عمامه‌ای داشتند به نام «قطريه» از پارچه‌های معروف قطر، که نوعی از بُرد یمانی (نیم بُرد)^(۳۰) بود با راهراه سیاه و قهوه‌ای.^(۳۱) از دیگر عمامه‌های آن حضرت، عمامه‌ای بسیار زرد بود که آن را با «وَرْس»^(۳۲) یا «زعفران» رنگ می‌کردند.^(۳۳) اما روش بستن عمامه آن حضرت ظاهراً چنین بود که پارچه عمامه را سه دور به دور سر می‌پیچیدند و دنباله آن را پشت سر حدود ۲۵ سانتیمتر^(۳۴) و از طرف جلو تا حدود کمر می‌آویختند^(۳۵) که گاهی این دنباله در جلو آویخته شده را به صورت لثام (رویند) به کار می‌بردند.^(۳۶) چنانکه حضرت در فتح مکه در محل ذی طوی، بُرد یمانی خود را که راهراه قهوه‌ای (یا سرخ مات) و سیاه بود به صورت لثام به کار برداشت و بدین ترتیب، بینی و دهان و چانه خود را پوشاندند.^(۳۷)

۳. تن پوش

پیامبر قمیص (پیراهن)^(۳۸) پنهای سفیدی داشتند با آستینهای تا حدود آرنج که ظاهراً

بدون یقه و دگمه^(۳۸) بود و آن را زیر لباسهای دیگر خود می‌پوشیدند. ایشان پیراهن دیگری از پشم یمنی^(۳۹) (بزود)^(۴۰) داشتند که ظاهرًاً خطهای راهراه قهوه‌ای یا خاکستری داشت. آستینهای این پیراهن تا مچ دست و نسبتاً گشاد بود.^(۴۱) همچنین پیامبر پیراهن زرد رنگی داشتند که با ورزس یا زعفران رنگ شده بود. برای پیامبر پیراهن نقش داری نیز آورده بودند (خمیصه) که ایشان آن را به ابوجهم بن حذیفه بخشیدند.^(۴۲)

۴. پایین‌پوش

پیامبر از بُزدی یمانی، سراویلی (شلوار)^(۴۳) به صورت پیشامه برای پوشیدن در زیر لباس و عبای خود تهیه کرده بودند که سفید رنگ و نسبتاً گشاد بود.^(۴۴) می‌نویسند زنی از اعراب، بُردی از پشم سیاه بافته بود که دارای دو حاشیه بود و پیامبر آن را به صورت ازار خود قرار دادند^(۴۵)، یعنی همچون قطیفه و لنگی آن را به کار برداشتند، به طوری که حاشیه‌اش تا روی پاهایشان می‌رسید. همچنین حضرت شلواری به رنگ زرد داشتند.^(۴۶)

۵. پاپوش (نعلین و کفش)

ابوالیثن بن عساکر دمشقی (عبدالصمد بن عبد الوهاب، ۶۱۴-۶۸۶ ه) در باب پافزار و کفش پیامبر کتابی داشت که به دست ما نرسیده است. ظاهرًاً پیامبر در طول زندگانی خویش چهار پاپوش داشتند. اول، نعلینی عربی که از یک کف چرمی بدون پاشنه تشکیل می‌شد و دو بند به شکل ۷ در جلوی خود داشت تا دوانگشت پا یعنی انگشت بزرگ و انگشت کناری آن، در آنها قرار گیرند و بر اساس روایات ذکر شده، یکی از نعلینها وصله‌دار بود.^(۴۷) پیامبر کفش دیگری نیز داشتند (حُف) که نجاشی امپراتور حبشه آن را هدیه کرده بود. این کفش که از چرم سیاه ساخته شده بود، از یک کف چرمی ساده تشکیل می‌شد و دو بند چرمی و بافته شده به صورت نوار داشت. بند اول از وسط انگشت بزرگ پا و انگشت کناری آن شروع می‌شد و در محل برآمدگی پا به بند دوم وصل می‌شد، بند دوم نیز از یک پهلو و جانب پا، به پهلو و جانب دیگر پا کشیده

می شد و همان گونه که گفته شد، در محل برآمدگی پا به بند اول متصل می شد.^(۴۷) سومین پاپوش پیامبر، کفشی چرمی بود که پاشنه کوتاهی داشت و ظاهرًا در قسمت جلو، نواری چرمی داشت تا روی پاهای را بگیرد. پشت پا و قسمت برآمدگی پا نیز نواری چرمی داشت که هر دوی این نوارهای چرمی گیره هایی برای باز و بسته شدن داشتند.^(۴۸) چهارمین پاپوش پیامبر اکرم (ص)، یک ُحَفَّ بود، یعنی پوتین و چکمه که البته چندان از آن استفاده نمی کردند، مگر در موقع ضروری و جنگ.^(۴۹)

۶. کمریند

پیامبر کمریندی (منطقه) از چرم دباغی شده قرمز رنگ داشتند که جلوی آن سگکی بود با سه حلقه مدور از نقره و دیگر حلقه هایش نیز ظاهرًا از نقره بود و معجز نام داشت.^(۵۰) پیامبر همچنین کمریند دیگری (الْأَبْرَقَةَ) داشتند که ظاهرًا رشته ای از سنگهای درخشان (شاید، حلقه های نقره^(۵۱)) بود، پیامبر آن را از حلقه های زره می گذرانیدند و در موقع جنگ روی زره خود و به جای کمریند، به کمر می بستند.^(۵۲)

۷. عصا

پیامبر ظاهرًا دو عصا (محضره) داشتند، یکی بلندتر به نام ُعَرْجُون و یکی کوتاهتر. این عصای کوتاه که شاید حدود ۶۰ سانتیمتر درازا داشت، ظاهرًا در بیشتر موقع همراه پیامبر بود^(۵۳) و با آن بعضی از اشیاء را می گرفتند و در حجه الوداع نیز با همین عصا بود که رکن یمانی کعبه را استلام فرمودند.^(۵۴) پیامبر عصای چوبی دیگری نیز داشتند (قfib) نام این عصا ظاهرًا مشوق بود.^(۵۵)

ب) البسه نظامی پیامبر (ص)

۱. زره

پیامبر اسلام در موقع جنگ، همچون دیگر مسلمانان در صحنه نبرد حضور داشتند و از زره و کلاه خود و شمشیر و سپر و دیگر لوازم و اسباب نظامی استفاده می کردند. پیامبر

سه زره (دَزَع) داشتند به نامهای ذات الفُضُول، فِصَّه، صَغْدِيَه^(۵۵) که مهمترین آنها زره ذات الفضول بوده است. این زره را پیامبر در بسیاری از غزوات، همچون غزوه بنی قینقاع، غزوه احد و غزوه خیبر بر تن کردند. زره ذات الفضول ظاهراً زرهی بلند بود که تا زانوان می‌رسید.^(۵۶) این زره دارای آستین و نیز بیضه (خود) یعنی زرهی برای پوشش سر بود که در قسمت پشت گردن به زره اصلی متصل می‌شد.^(۵۷) همچنین این زره در محل کمر حلقه‌هایی برای گذراندن کمربند داشت.^(۵۸)

۲. کلاهخود

پیامبر در موقع جنگ سر خود را ظاهرآ با کلاهی پارچه‌ای و چند گوشه که روی گوشها را نیز می‌گرفت، می‌پوشاندند^(۵۹) و سپس مفتر یعنی زره سر را بر آن قوار می‌دادند^(۶۰) و سرانجام کلاهخود فلزی خود را که سبoug نام داشت^(۶۱) و نیم دایره‌ای شکل و نسبتاً دراز بود بر سر می‌گذاشتند.^(۶۲)

۳. شمشیر

پیامبر اکرم (ص) چندین شمشیر داشتند که ظاهرآ تعداد آنها ۹ عدد بود:

۱. قضیب به معنای برنده و باریک، این شمشیر نخستین شمشیری بود که پیامبر(ص) برای جنگ به دست گرفتند. امروزه در موزه Topkapi Sarayı استانبول، شمشیری نسبتاً کوچک و ظریف با تیغه‌ای باریک و منحنی وجود دارد که آن را به پیامبر منتب می‌کنند.

۲. ماخور، این شمشیر را پیامبر از پدرش عبدالله به ارت برده بود و ظاهرآ گوهردار بود.

۳. عَضْب به معنای بُران و بُرنده است. این شمشیر را سعد بن عباده به پیامبر تقدیم کرده بود.^(۶۳)

۴ و ۵. رُشوب به معنای فروشونده و میختم به معنای بسیار برنده. وقتی حضرت علی (ع) از طرف پیامبر مأمور نگونسازی بُت منات شد، از بتخانه فُلس این دو شمشیر

را نزد پیامبر آورد. بر این دو شمشیر تزیینات و گوهرهایی بود.^(۶۴)
 ۶. ۷ و ۸ ختف (مرگ)، بستان (قطع کننده) و قلچی، این سه شمشیر را پیامبر در
 غزوه بنی قینقاع از یهودیان به غنیمت گرفتند.^(۶۵)

۹. مهمترین این شمشیرها، ذوالفقار بود. این شمشیر که در جنگ بدر به غنیمت
 گرفته شده بود،^(۶۶) در حدود ۱۵۰ سانتیمتر درازا داشت و حدود ۲۵ سانتیمتر پهنا.^(۶۷)
 این شمشیر بدون انحنا و مستقیم بود و دسته‌ای از نقره داشت، همچنین نواری فلزی از
 نقره نیز بر روی تیغه آن متصل شده بود.^(۶۸) البته در باب ذوالفقار و علت چنین
 نامگذاری و شکل و هیبت آن اقوال مختلفی در کتب درج شده است که از میان آنها دو
 قول، معقولتر و منطقی تر جلوه می‌کند؛ اول اینکه لبه‌های تیز این شمشیر حلقه‌هایی
 نیم‌دایره‌ای داشت که از آن میان دو حلقه پایانی و نزدیک به دسته شمشیر را از نقره
 ساخته بودند.^(۶۹) اما بر اساس قول دوم نه روی لبه شمشیر، بلکه بر روی تیغه آن
 حفره‌هایی تعییه شده بود که در آنها قطعات نقره کار گذاشته شده بود و به این دلیل
 ذوالفقار (دارای فقره، دایره) نام گرفته بود.^(۷۰)

۴. سپر

پیامبر سپری به نام زلوق داشتند. این سپر ظاهراً دایره‌ای شکل بود و وسط آن کمی جلوتر
 و برآمده‌تر از سطوح اطراف سپر بود. گفته شده است که در ابتدا بر روی سطح وسط و
 برآمده سپر، تصویری از سر یک قوچ (یا عقابی!) نقش شده بود که پیامبر آن را زایل
 کردند.^(۷۱)

۵. نیزه

پیامبر چهار نیزه داشتند که سه تای آنها را از یهودیان در غزوه بنی قینقاع به غنیمت
 گرفته بودند، مهمترین نیزه ایشان ظاهراً مُشی یا مُشوی نام داشت.^(۷۲) همچنین پیامبر
 خوبته یعنی نیزه کوتاهی به نام عَزَّزَه داشتند که در نماز اعیاد همچون عید قربان، عید فطر
 و نماز جمعه آن را پیش روی پیامبر می‌نهادند.^(۷۳)

ع. تیر و کمان

رسول اکرم (ص) چهار کمان داشتند که هر کدام از آنها نامی داشت. رُوحاء کمانی بود از چوب درخت شوَحَطْ (از درختان محکم کوهستانی)، کمان دوم ایشان کمانی بود به نام بیضاء از چوب همان درخت،^(۷۴) کمان سوم به نام صَفَراء از چوب درخت نَبْعَ (از درختان محکم کوهستانی) و کمان چهارم کُنُم (کمانی که صدای آن کوتاه است)^(۷۵) نام داشت، که در غزوة احمد شکسته شد.^(۷۶)

از این چهار کمان، سه تای آنها یعنی رُوحاء، بیضاء و کُنُم را پامبر از یهودیان در غزوة بنی قینقاع به غنیمت گرفته بودند^(۷۷)، تیردان حضرت، کافور و تیرهای آن متصله نام داشت.^(۷۸)

بخش دوم: لباس دوران خلفاً (از خلفای راشدین تا پایان

حکومت اموی، ۱۱ - ۱۳۲ ه)

۱. لباس خُلفاً (لباس سراسری، عمامه و غیره)

خلفای راشدین در پوشاک و نوع لباس خود همواره جانب سادگی و احتیاط را رعایت می‌کردند. لباس عمومی ایشان عبارت بود از یک ازار (شلوار)^(۷۹) نخی که تا روی قوزک پا ادامه داشت و معمولاً سفید رنگ بود (شکل ۳۲). البته گاهی همچون عمر خلیفة دوم به جای این ازار یک بُزد یمانی سیاه با یک حاشیه و گاهی دو حاشیه خاکستری به دور کمر می‌بستند که تا روی پاها می‌رسید^(۸۰) (شکل ۳۳).

بالاپوش آنها نیز جامه‌ای بود بدون یقه و بدون جیب و معمولاً از جنس کرباس (پنهٔ ضعیم) که بلندی آن تا سر زانوها می‌رسید و دارای آستینهایی تا مج دستها بود (قمیصه).^(۸۱) گاهی این بالاپوش همچون جامه ابوبکر، سرخ رنگ بود^(۸۲) (شکل ۳۴) و گاهی نیز سفید (شکل ۳۵). روی این لباسها، عبایی نسبتاً گشاد و بلند می‌پوشیدند که از پشم شتر و گاهی نیز پشم گوسفند یا کرباس تهیه می‌شد^(۸۳)، همچون عبای فدکی (منسوب به فدک) ابوبکر.^(۸۴) رنگ این عبا گاهی ارغوانی یا سرخ مات بود، همچون حلہ نازک با حاشیه‌هایی ظاهرآ خاکستری رنگ! حضرت علی (ع) که رشته‌هایی نیز از

آن آويخته شده بود^(۸۵) (شکل ۳۶)، گاهی اين حاشيه، سرخ مات و زمينه عبا سياه بود^(۸۶) (شکل ۳۷). گاهی نيز جبهه اي پشمین مى پوشيدند، همچون عمر خليفة دوم که جبهه اش چندين وصلة از جمله وصله های چرمي و پوستي داشت^(۸۷) (شکل ۳۸). گاهی نيز رنگ آن همچون ردي عثمان زرد رنگ بود^(۸۸) (شکل ۳۹). اين رداها هم با جيب بودند، مثل قبای عمر^(۸۹) و هم بدون جيب همچون ازار حضرت على^(ع).^(۹۰) عمامه های آنها نيز هم سفيد بود (شکل ۴۰) و هم سياه، همچون عمامه عمر که از بُود يمنی تهيه شده بود^(۹۱) (شکل ۴۱) و يا سرخ مات (قهوهای)، همچون عمامه حضرت على^(ع) که از پارچه ای يمنی واز جنسی همچون ابريشم بود^(۹۲) (شکل ۴۲). البته همان گونه که قبل اذکر شد، حضرت على^(ع) عمامه های سياه و نيز سفيد پامبر اكرم را نيز بر سر خود می گذاشتند.^(۹۳)

پاپوش و كفش آنان نيز همچون پافزار پامبر بود، يعني هم نعلين با دو بند به شکل ۷ در جلو (شکل ۴۳) و هم با دو بند چرمي (شکل ۴۴) و نيز كفش داري سگك (شکل ۴۵). جنس نعلين آنها بجز چرم، گاهه از برگ خرمای تايده شده نيز بود.^(۹۴) گاهی نيز چكمه مى پوشيدند (شکل ۴۶) و معمولاً قد (تازيانه ای) به دست داشتند.^(۹۵)

اما با روی کار آمدن معاویه و تشکيل سلسله بنی اميء، بویژه پس از فتوحات خلفاي بعدی اين سلسله، سادگي لباس خلفاي راشدين جاي خود را به لباسهای تجملی، رنگارنگ، گلدار و پرنقش و نگار داد؛^(۹۶) که البته در اين امر، آشنايي امويان بالباسهای رنگارنگ و گلدار ايراني را نباید فراموش کرد (در فصلهای بعد در باب لباس ايرانيان به طور مفصل بحث خواهيم کرد^(۹۷)). به هر حال نوع لباس آنها همچون خلفاي راشدين بود؛ ولی جنس آنها متفاوت بود؛ زيرا اغلب از حرير کوهی^(۹۸) و پارچه و شسي^(۹۹) و ابريشم^(۱۰۰) انتخاب می شد^(۱۰۱) و رنگها يشان نيز متنوع، تند و شفاف بود^(۱۰۲) و داري نقشهای گلدار و نيز تزييناتي از تار و پودهای طلا و نقره و زیورآلات و سنگهاي قيمتی بود که يا در بافت پارچه و يا روی سطح آن به کار رفته بود. لباس اين خلفاء عبارت بود از يك سروال (شلوان) که گاهي نخى اما در بيشتر مواقع ابريشمين بود. گاهي اين سروال همچون ازار ولید بن يزيد (۱۲۵ - ۱۲۶ھ) ابريشمي و مشتجر و زرد رنگ بود^(۱۰۳).

(شکل ۴۷) و گاهی چون البسه هشام (۱۰۵ - ۱۲۵ ه) از پارچه گلدار تهیه می شد.^(۱۰۴) (شکل ۴۸). اما عمر بن عبدالعزیز (۹۹ - ۱۰۱ ه) که جانب سادگی را مراعات می کرد، ازار خود را از پشم شتر تهیه می کرد^(۱۰۵) (شکل ۴۹). این سروالها با بندی به دور کمر محکم می شد.^(۱۰۶) بالاپوش و قمیص (پیراهن) آنان نیز معمولاً بدون یقه و با آستینهایی تا میچ دستها بود و بلندی آن تا کمر و گاه بلندتر بود و تا حدود زانوان می رسید. این پیراهنها در رنگهای مختلف و از جنسهای گوناگون تهیه می شد. پیراهن سلیمان بن ولید، (۹۶ - ۹۹ ه) به رنگ سبز و از جنس ابریشم بود^(۱۰۷) (شکل ۵۰). پیراهن هشام سرخ رنگ و ابریشمین بود^(۱۰۸) (شکل ۵۱). پیراهن (قمیص) عمر بن عبدالعزیز از کرباس مصری و پارچه پنبه‌ای ضخیم تهیه می شد^(۱۰۹) (شکل ۵۲). وی همچنین یک فرزطَن (کرتنه) می پوشید که نیمته کوتاهی با آستینهایی تا آرچ^(۱۱۰) بود (شکل ۵۳).

پیراهن ولید بن یزید، وشی یعنی گلدار و نقش دار و به رنگ زرد بود^(۱۱۱) (شکل ۵۴). بر روی این لباسها یک عبا یا مطرّف (ردای ابریشمین منقش و مُخطّط و حاشیه‌دار^(۱۱۲)) یا کسای بلند و نسبتاً گشادی می پوشیدند^(۱۱۳)، که بیشتر موقع از ابریشم تهیه می شد. همچون دو کسای ابریشمین و گلدار سلیمان که به رنگ بخشش و سبز بود^(۱۱۴) (شکل ۵۵) و یا همچون قبای هشام که از پوشت فتنگ تهیه شده بود و سبز رنگ بود^(۱۱۵) (شکل ۵۶). خله ولید بن یزید وشی (حریر گلدار) بود که در آن رشته‌های طلا نیز بافته شده بود^(۱۱۶) (شکل ۵۷). اما کسای عمر بن عبدالعزیز ظاهراً از پشم شتر تهیه می شد^(۱۱۷) (شکل ۵۸).

عمامه آنها هم به رنگ سفید بود، که شعار اصلی امویان به حساب می آمد^(۱۱۸) (شکل ۵۹) و هم سبز بود، مانند عمامة سلیمان^(۱۱۹) (شکل ۶۰). گاهی نیز قرمز بود همچون عمامة ولید بن یزید، (شکل ۶۱). اکثر این عمامه‌ها با اشیاء و تزیینات دیگر ترصیع و تزیین شده بود.^(۱۲۰) اما می توانستند عمر بن عبدالعزیز، جز عمame، یک کمه (قَنْسُوه گرد و دراز) نیز بر سر می گذاشت^(۱۲۱) (شکل ۶۲). خلفای اموی جامه‌ای داشتند به نام ثیاب المناجمه که جامه عیش و نوش و شب‌نشینی آنان بود و از پارچه‌های رنگین، زرد، سرخ و سبز شفاف تهیه می شد^(۱۲۲) (شکل ۶۳).

این خلفا همچنین در روزهای جمعه با ردای سفید^(۱۲۲) و عمامه سفید جواهرنشان و یا کلاه بلند نوک تیز جواهرنشان^(۱۲۳) در حالی که خاتم و عصای پیامبر را که نشان خلافت بود، به دست می‌گرفتند به مسجد می‌رفتند.^(۱۲۴)

پاپوش آنان ظاهراً اغلب مژکوبهایی از چرم بود که مانند کفشها امروزی دور تا دور پا را فرا می‌گرفت و در جلو نوک دار بود.^(۱۲۵) این پاپوشها گاهی زرد رنگ بود، مانند پاپوش عبدالملک بن مروان^(۱۲۶) (شکل ۶۴) و گاهی نیز وُشی و گلدار بود، مانند پاپوش ولید بن یزید^(۱۲۷) (شکل ۶۵). اما ظاهراً در باقی موارد قرمز رنگ بوده است^(۱۲۸) (شکل ۶۶).

خلفای اموی مخصوصهای (عصای کوتاه و تازیانه مانند) از خیزران داشتند، همچون عبدالملک بن مروان^(۱۲۹) و یزید بن عبدالملک^(۱۳۰) (۱۰۱-۱۰۵ ه) که همواره در دستشان بود. همچنان که ولید بن یزید پیوسته رشته‌ای از جواهر به دست و گردن خود داشت.^(۱۳۱)

۲. لباس اُمرا و بزرگان

بیشتر اُمرا خلفای راشدین، چبه پشمین^(۱۳۲) و عمامه سیاه و چکمه پوستی و یا نعال می‌پوشیدند^(۱۳۳) و کمربندی از چرم یا از ابریشم (در دوره اموی)^(۱۳۴) و بندرت از برگ خرمای بافته شده، روی آن می‌بستند^(۱۳۵) و همان گونه که در البسه خلفا ذکر شد، سروالی نیز زیر آن به پا می‌کردند.^(۱۳۶) که گاهی در موقع خواب آن را از پا در می‌آوردند.^(۱۳۷) بالاپوش^(۱۳۸) و قميص (پراهن) آنان نیز آستينهایی تا مچ دستها داشت و بلندی آن تا زانوان بود.^(۱۳۹) این جامه گاهی پراهن زرد هراتی بود، همچون جامه ابراهیم بن مالک اشتر^(۱۴۰) (شکل ۶۷) و گاهی جامه رنگین ابریشمی و زردوزی شده، همچون جامه سعید حاکم خراسان^(۱۴۱) (شکل ۶۸). اما در بیشتر مواقع این جامه را از کتان سفید تهیه می‌کردند، همچون جامه یزید بن سنان^(۱۴۲) و یا جامه زیاد، عامل عمر.^(۱۴۳)

عباهای ایشان نیز یار دایی ابریشمین و منقش و مخططي چهارخانه و حاشیه دار بود

که به آن «مِطْرُف» می‌گفتند^(۱۴۵) و یا از بُود یمانی مخطط و پنهانی تهیه می‌شد، با زمینه سرخ و خطوط سیاه و یا زمینه سیاه و خطوط سرخ که به نوع پشمی آن («حُلَّةُ بُرْجُد») می‌گفتند^(۱۴۶) (شکل ۷۰ و ۷۱)؛ مانند عبای مطر بن ثلح تمیمی^(۱۴۷) و یا نعمان بن مقرن^(۱۴۸) و عمر و عاص^(۱۴۹)؛ گاهی نیز همچون عبای عبدالله بن عامر از پوشت خزپرمو و خاکستری رنگ و ظاهرآ با یقه و آستر تهیه می‌شد^(۱۵۰) (شکل ۷۱). مِطْرُف یکی از نزدیکان ولید امیر کوفه، به رنگ سیاه چهارخانه بود^(۱۵۱) (شکل ۷۲). عبدالله خرم، جبهای نیلگون و از جنس خز داشت^(۱۵۲) (شکل ۷۳). می‌نویسند ردای ابراهیم بن مالک اشتر گلدار بود^(۱۵۳) (شکل ۷۴).

گاهی نیز امرا از پوستین، بالاپوش تهیه می‌کردند.^(۱۵۴) نوع ساده آن به رنگ سفید و از کتان تهیه می‌شد، مانند بالاپوش عباس نعمان بن مقرن^(۱۵۵)؛ البته بسیاری از امرا و حکام اموی، آن را از ابریشم تهیه می‌کردند.^(۱۵۶) معمولاً از طرف خلفا، جبهه و ردایی به حاکم و امیر انتخاب شده، اهدای شد.^(۱۵۷) در باب عمامه‌های ایشان نیز باید گفت که از قدیم در میان عرب مرسوم بود که تاج (نوعی عمامه سرخ با تزیینات زریفت گوهرنشان) بر سر بزرگان و رؤسای خود می‌نهادند.^(۱۵۸) به هر حال عمامه‌ها عموماً سیاه^(۱۵۹) یا سفید با عرقچین سفید^(۱۶۰) و یا ابریشم سرخ، همچون عمامه حاجاج بن یوسف^(۱۶۱) و عبدالله خازم^(۱۶۲) بود، که دنباله آن از پشت سر و نیز از جلو آویخته می‌شد^(۱۶۳) و با قسمت آویخته شده جلو، گاهی صورت خود را «الثام» می‌زدند.^(۱۶۴) ظاهرآ حاجاج بن یوسف از اولین امرایی بود که در دارالحاکومه طویله یا قلنوه که کلاه گرد و درازی بود بر سر نهاد.^(۱۶۵) استفاده از این نوع کلاه که تقليدی از کلاههای ایرانیان بود، بعدها در دوران خلفای عباسی رایج شد.^(۱۶۶) پاپوش این امرا در نوع ساده و اولیه آن نعلینی چرمی^(۱۶۷) و اغلب چکمهای ساخت بصره بود.^(۱۶۸) همچنین اکثر بزرگان و امرا نوعی تازیانه کوچک یا عصا و ترکهای در دست خود داشتند.^(۱۶۹)

در اینجا لازم می‌دانیم به طراز نیز اشاره کنیم. طراز علامت یا نوشته‌ای بود که روی لباس مأموران دولتی و حکومتی دیده می‌شد، این طراز که تحت تأثیر حکومتهاي ایرانی و روم به وجود آمده بود،^(۱۷۰) معمولاً تار و پودی از رشته‌های طلا یا نخهای

رنگین دیگری بود (غیر از رنگ پارچه)^(۱۷۱) که تا قبل از حکومت عبدالملک بن مروان (حوالی ۶۵ هـ) با کلماتی از خط پهلوی یا رومی نوشته می‌شد، اما وی دستور داد تا طراز را با خط عربی و ظاهراً به صورت لا اله الا الله بنویسند.^(۱۷۲) طراز را معمولاً روی تیله و لبه لباس و گاه روی بازویان مأموران نقش می‌کردند^(۱۷۳) (شکل ۷۵).

۳. لباس شعرا و بذله گویان

با روی کار آمدن سلسله بنی امیه - بویژه پس از فتوحات خلفای تیره مروانی و نیز آشنایی با فرهنگ سایر ملل و عوامل دیگر - طبقه‌ای به نام شاعران، بذله گویان و مختنان شکل گرفت. هر چند در دوران جاھلیت با شماری از شعرا ای عرب رویه رو هستیم؛ اما در دوران بنی امیه این شاعران به همراه بذله گویان و مختنان با لباس‌هایی متمایز در جامعه و نیز در بیان خلفا ظاهر شدند؛ البته شعرا متین و عالیم، جدای از اینها بودند و به این طبقه تعلق نداشتند. نوع لباس این گروه همچون لباس دیگر مردمان بود، اما در جنس بویژه رنگ و دوخت آن تفاوت‌هایی وجود داشت. مثلاً این نُفاش بذله گوی دوران اولیه اموی جامه‌ای همچون جامه زنان می‌پوشید و با حرکات زنانه، لباس‌های رنگ کرده برقا، سر و صورت آرایش کرده و خضاب شده و دستانی حنا بسته در میان مردم ظاهر می‌شد.^(۱۷۴) به هر حال اکثر البسه اینان رنگین و بویژه زرد رنگ بود، مثلاً سروال آنان گلدار و به رنگ زرد کمرنگ بود (شکل ۷۶) و جامه هروی زرد رنگ نیز به تن می‌کردند^(۱۷۵) (شکل ۷۷). از باب مزاح روزی شخصی در دریار سروالی از پوست بوزینه با ڈم آن پوشید.^(۱۷۶) بالاپوش شعرا نیز ابریشمین و زرد رنگ و گلدار بود.^(۱۷۷) آنان عبا و رداء‌هایی نیز همچون چله‌های یمانی گلدار و یا مطوفه‌های ابریشمی نقش دار مخطط چهارخانه حاشیه‌دار^(۱۷۸) و یا ڈراغه‌های زعفرانی و زرد رنگ می‌پوشیدند^(۱۷۹) (شکل ۷۸). حتی عمامه‌های ایشان نیز هروی زرد رنگ بود که معمولاً موهای خود را از دو جانب آن می‌آویختند^(۱۸۰) (شکل ۷۹). گاه آنها کمریندی و غلافی زراندو دنیز حمایل می‌کردند و^(۱۸۱) اکثرشان هنگام خواندن اشعار خود، قضبیب یعنی چوبیدست ویژه خود را در دست داشتند.^(۱۸۲) شعرا معمولاً سر و ریش و دستان خود را خضاب می‌کردند و حنا

می‌بستند^(۱۸۲)، حتی برخی کلاه‌گیس بر سر می‌گذاشتند،^(۱۸۴) برخی نیز، البته بندرت، روپند و نقاب بر چهره می‌زدند.^(۱۸۵) شایان ذکر است که در باب لباس علماء اطلاعات دقیقی در دست نیست، فقط می‌دانیم که البسه ابریشمین و جاماهای عدنی^(۱۸۶) به رنگ‌های سنگین و گاه نیز زرد رنگ بر تن می‌کردند.^(۱۸۷) که گاهی این جاماهای زرد رنگ، گلدار نیز بودند.^(۱۸۸)

۴. لباس مردم عادی

ابتدا اعراب لباسهایی ساده، گشاد و به دور از تزیینات و از جنس پشم، کتان و پنبه می‌پوشیدند؛ اما بر اثر فتوحات اولیه مسلمین و بویژه با روی کار آمدن خلفای بنی امیه، به سبب استقبال امویان از پارچه‌های گلدار و پرنقش و نگار و رنگارنگ، کم کم عامة مردم نیز به سوی اینگونه لباسها کشیده شدند. ولی اکثر مردم همچون گذشته، سادگی قبلی لباس خود را تقریباً حفظ کردند.

لباس عمومی مردان عبارت بود از سروالی که رویش پراهنه آستین بلند و تا زانوان می‌پوشیدند و کمریندی چرمین به کمر می‌بستند و سپس عبابی بر دوش می‌انداختند که به بررسی آنها می‌پردازیم.

سروال^(۱۸۹) (شلوار) آنها اغلب از کتان سفید بود^(۱۹۰) و تاروی قوزک پامی رسید و در کمر خود بندی داشت.^(۱۹۱) این سروال را بیشتر در موقع جنگ یا اسب سواری و البته در خانه نیز می‌پوشیدند.^(۱۹۲) گاهی به جای آن، قطیفه‌ای بر کمر می‌بستند که تا پایین زانوان و یا قوزک پامی رسید^(۱۹۳) (شکل ۸۰). بالاپوش و قمیص (پراهن) آنان نیز اغلب ساده و گشاد و بلندی آن تا قوزک پایا تا زانوان و بندرت تا کمر بود^(۱۹۴) و جنس آن کتان و معمولاً به رنگ سفید بود.^(۱۹۵) (شکل ۸۱) البته جاماهای رنگین و نقش دار یمنی (همچون نمایندگان نجران)^(۱۹۶) یا زرق و برق دار (همچون ابوذجانه) نیز می‌پوشیدند.^(۱۹۷) علاوه بر جاماهای یمنی از جاماهای عراقی^(۱۹۸)، مصری^(۱۹۹) و رومی^(۲۰۰) نیز استفاده می‌شد.

این لباس را معمولاً با کمریندی چرمین^(۲۰۱) و گاهی نیز البته بندرت با برگ

خرمای بافته شده^(۲۰۲) به کمر محکم می‌کردند و روی آن قبا می‌پوشیدند. ظاهرًاً اعراب عبا را از روم شرقی یا ایرانیان گرفته بودند و گفته می‌شود که این لباس از آغاز حکومت امویان مرسوم شد. قباهای آستینهای پهن و گشاد داشتند و یا آستینهایی تنگ و تکمه‌دار^(۲۰۳) به هر حال اکثر آنها از نوع اول تهیه می‌شدند و به رنگهای مختلف سفید^(۲۰۴) (بویژه برای استفاده در خانه)، سیاه^(۲۰۵)، سیاه و سفید^(۲۰۶)، قهوه‌ای، سفید و قهوه‌ای^(۲۰۷)، ارغوانی و قرمز مختلف بودند.^(۲۰۸) جنس آنها نیز اکثراً پنبه‌ای^(۲۰۹)، کتانی^(۲۱۰) و پشمی (پشم شتر)^(۲۱۱) و بندرت حریر بود^(۲۱۲) (شکل ۸۲ و ۸۳). اما از آنجا که اکثر ساکنان ایران را ایرانیان تشکیل می‌دادند، لباس رایج میان مردم، همان قبای کوتاه دوره ساسانی بود (شکل ۸۴ - ۸۷).

شتریانان و چوپانان جبهه پشمین و بُزد خشن می‌پوشیدند^(۲۱۳) گدايان نيز جبهه پشمینه می‌پوشیدند^(۲۱۴) و گاه نیز تنها پوستین می‌پوشیدند و روی آن رسماً از برگ خرماء به عنوان کمرینه می‌بستند.^(۲۱۵) البته پشمینه پوشی را زاهدان و معتکفان رواج دادند.^(۲۱۶) گاهی روی این جبههای و قباهای و خرقه‌ها، اشعاری و کلماتی نوشته می‌شد.^(۲۱۷) قباهای معمولاً دارای دو جیب در طرفین خود بود^(۲۱۸) بجز بُرد یمانی^(۲۱۹) و بُرد قطری^(۲۲۰). همچنین در این دوره، از لباس مصری نیز استفاده می‌شد.^(۲۲۱) در باب دستار و عمامه آنها باید گفت که در آغاز عمامه بیشتر، ویژه رؤسا و اعراب شهرنشین بود و صحرانشینان بدوى سر بر هنre بودند یا فقط تکه پارچه‌ای به صورت عرقچین بر سر داشتند.^(۲۲۲) ولی به هر حال عمامه آنها به طور کلی به دو صورت بر سر بسته می‌شد یا لچک دراز و پهن ریشه‌دار و منگوله‌داری بود که بر سر می‌گذاشتند و سپس سر خود را با بندی از پشم شتر می‌بستند^(۲۲۳) (شکل ۸۸) و یا آنکه پارچه‌ای نسبتاً دراز را به دور سر خود می‌پیچاندند.^(۲۲۴) گاهی روی عمامه طیلسان که پارچه‌ای برای محافظت سر و گردن از تابش آفتاب بود، می‌انداختند طیلسانها روی شانه‌ها را نیز می‌گرفتند.^(۲۲۵) (شکل ۸۹) عمامه‌ها معمولاً به رنگ سیاه^(۲۲۶) و سفید^(۲۲۷)، زرد^(۲۲۸)، سبز^(۲۲۹) سرخ^(۲۲۰)، آبی و سفید^(۲۲۱) و یا قرمز و زرد بود^(۲۲۲) (شکل ۹۰ - ۹۶). در میان اعراب اصطلاح «العمائم تیجان العرب» مرسوم بوده است. ظاهرًاً تاج عمامه سرخی بود که با

نوارهای زریفت گوهرشانی تزیین می‌شد. تاج را فقط رؤسای عرب بر سر می‌گذاشتند^(۲۳۳) (شکل ۹۷). روش بستن عمامه نیز بدهن صورت بود که دو طرف عمامه را هم از جلو و هم از پشت سر، آویزان می‌کردند^(۲۳۴) و در صورت لزوم گاهی دنباله آویخته شده عمامه را در جلو، که تا حدود سینه‌ها یا کمر می‌رسید، بالا می‌آوردند و با آن صورت و بینی و گردن خود را می‌پوشاندند؛ که به این عمل «الثام» می‌گفتهند^(۲۳۵) (شکل ۹۸). همراه عمامه، قلنوسه نیز به کار می‌بردند، البته بندرت.^(۲۳۶) عمامه کسی را از سر برداشت، توهین و نوعی مجازات محسوب می‌شد.^(۲۳۷) عمامه دادن، هم نشان امان دادن بود^(۲۳۸) و هم نشانِ انجام دادن کار مشخصی^(۲۳۹)؛ اما عمامه کج بر سر نهادن معمول نبود^(۲۴۰). در موقع خوشحالی عمامه‌های خود را به هوا می‌انداختند.^(۲۴۱)

پاپوش آنان نیز یا نعلین بود و یا چکمه و یا نیم چکمه که بیشتر در موقع جنگ به پا می‌کردند.^(۲۴۲) نعلینهای که کفی چرمی داشتند سه نوع بودند، نوع اول در جلو دو قطعه چرمی به شکل ۷ برای قرار دادن دو انگشت بزرگ پا داشت.^(۲۴۳) نوع دوم آن به وسیله دو تسمه یا بند چرمی که یکی از میان دو انگشت بزرگ پاروی برآمدگی پا و دیگری از پهلوی پا به پهلوی دیگر متصل می‌شد، در پا قرار می‌گرفت.^(۲۴۴) نوع سوم آن بندهایی به صورت ضربدری داشت که از روی پارده می‌شد و به وسیله آن کف چرمی به پا محکم می‌گردید.^(۲۴۵) در دوره اموی ظاهرًاً کفش‌های قرمز نوکدار مرسوم شد^(۲۴۶) (شکل ۹۹). پاپوش مصری^(۲۴۷) و همچنین مُضعبی نیز از پاپوش‌های مرغوب محسوب می‌شد.^(۲۴۸) در برخی از نبردها به جای چکمه، پاپوش سبک می‌پوشیدند (به علت فقر سپاهیان) که بدین علت پاهایشان، زخمی می‌شد.^(۲۴۹)

۵. لباس زنان

لباس زنان در این دوره عبارت بود از شلواری گشاد و پهن و یا به جایش دامنی بلند که روی آن یک پیراهن بلند تا سر زانوان می‌پوشیدند و روی آن نیز پیراهنی چاکدار تا روی کمر به تن می‌کردند. اغلب کمریندی روی این لباسها می‌بستند و روی همه اینها روپوشی سراسری می‌انداختند و بر سر نیز دستمالی می‌بستند که در زیر هر یک به طور جداگانه بررسی می‌شود.

پایین پوش آنان شلواری گشاد و پهن بود^(۲۵۰) (شکل ۱۰۰) و یا دامنی بلند که گاه از پارچه بُزد مُخطط تهیه می شد^(۲۵۱) (شکل ۱۰۱). بالا پوش آنان نیز پیراهنی با آستینهای بلند بود که تا سر قوزک پا می رسید^(۲۵۲) (شکل ۱۰۲). روی آن پیراهنی بدون آستین می پوشیدند که در نزدیکی سینه و گردان آن چاک داشت^(۲۵۳) (شکل ۱۰۳). این جامه ها در بیشتر مواقع و بویژه برای زنان و کنیز کان دربار، رنگین بود.^(۲۵۴) دختران کوچک نیز مَوْصَدِ یعنی پیراهنی کوتاه و بدون آستین و جیب دار می پوشیدند.^(۲۵۵) روی این لباسها اغلب کمر بندی (وشاح) پهن از چرم یا ابریشم می بستند^(۲۵۶) و سپس لباس سراسری خود را که روپوشی چادر مانند بود^(۲۵۷) بر تن می کردند. این چادر یا سیاه رنگ بود، همچون دوران پیامبر^(۲۵۸) و یا نوعی طیلسان کبود رنگ بود^(۲۵۹) و یا چون چادر زنان دربار به رنگ زرد و یا سیز^(۲۶۰) و همان گونه که گفته شد، این چادر را روی تمامی لباس خود می پوشیدند (شکل ۱۰۴ - ۱۰۷). زنان راهبه مسیحی جامه پشمینه (پلاس) بلند می پوشیدند.^(۲۶۱) در باب حجاب زنان باید بگوییم که سر خود را با دستمالی می بستند که آن را در پیشانی گره می زدند^(۲۶۲) و گاهی نیز قطیفه ای مشکی بر سر می انداختند^(۲۶۳)، بر سر کنیز کان دربار نیز نوعی تاج می نهادند.^(۲۶۴) همچنین گاه خمثه (رویندی) سفید به دور پیشانی می آویختند که تمامی صورت و گردان و تا حدود سینه ها و گاه تا روی شکم را می پوشاند^(۲۶۵) (شکل ۱۰۸). البته زنان غیر مسلمان حجاب نداشتند.^(۲۶۶) این زنان بر پا خلخال^(۲۶۷) و جلاجل^(۲۶۸) و بر گردان، مهره های قرمز^(۲۶۹) و عقد هایی^(۲۷۰) از جز عهای^(۲۷۱) سفید و سیاه^(۲۷۲) با واسطه ای^(۲۷۳) در میان می بستند و النگوهای طلا و نقره به دست می کردند^(۲۷۴) و قُرطه ایی از نقره یا طلا و یا سنگهای قیمتی از گوش می آویختند^(۲۷۵) (شکل ۱۰۹ - ۱۱۱).

در اینجا لازم است به تصویری از یک رقصه دوران اموی که بر یکی از ظروف آن دوران، نقش بسته است اشاره شود، این زن دامنی نسبتاً تنگ و بلند به پا کرده است. تن پوش او نیز، پیراهنی است آستین کوتاه با یقه ای حالت دار که در جلوی آن دگمه دارد. این پیراهن کوتاه که بر روی دامنی بلند قرار گرفته است، در قسمت کمر، باریک و تنگ است اما در ادامه، قدری گشادتر می شود^(۲۷۶) (شکل ۱۱۲).

ع. لباس سپاهیان

مسلمانان به دانش جنگ و تسليحات، نام «علم آلات الحربيه» داده و کتبی در آن باب نوشته بودند. بنابر مندرجات کتاب مفتاح السعاده، موسی بن شاکر کتابی در این علم داشت.^(۲۷۷) اسلحه اعراب در ابتدا سپر، شمشیر، نیزه، تیر و کمان، به اضافه البسه نظامی - زره و کلاه خود - بود؛ اما از دوران بنی امیه به بعد بر اثر آشنایی با ایرانیان و نیز رومیان، خنجر، تبرزین و نیز نوعی چکش و گرز را از ایشان اخذ کردند.^(۲۷۸) اما استفاده از این آلات هرگز به اندازه استفاده گسترده از آلات اولیه و اصلی یعنی شمشیر، سپر، نیزه و تیر و کمان نبوده است.^(۲۷۹) بویژه در این دوره از تبرزین استفاده بسیار کمی می شد.^(۲۸۰) آشنایی اعراب مسلمان با ایرانیان، تأثیر مهمتر دیگری نیز داشت و آن در نوع پوشش و لباس سپاهیان عرب بود. آنان به رسم ایرانیان^(۲۸۱) خفتان ایرانی، که نوعی جامه جنگی از ابریشم یا پشم بود^(۲۸۲) و همچنین زنگال (رانپا) که نوعی شلوار رزمی ایرانی بود، می پوشیدند^(۲۸۳) (شکل ۱۱۳). هر چند خلفا با پوشیدن این لباسها مخالف بودند و حتی مجازاتهایی نیز تعیین کردند؛ اما تأثیری در رواج این لباسها در میان اعراب مسلمان نداشت.^(۲۸۴) سواران معمولاً زره به تن می کردند و کلاه خودهای آهنهای بر سر می گذاشتند و آن را با پر می آراستند و شمشیر و نیزه همراه همراه داشتند. پیادگان نیز قباهای کوتاه تا زانو به تن می کردند و شلوار و کفش می پوشیدند و شمشیر، نیزه، سپر، تیر و کمان و زره داشتند. معمولاً در جنگها که زنان نیز همراه سپاه بودند^(۲۸۵) پس از نبردهای تن به تن که پس از رجزخوانیها رُخت می داد؛ تیراندازان شروع به تیراندازی می کردند و به همین دلیل آنان در صف جلوی سپاه جای داشتند.^(۲۸۶) پس از آن، از نیزه‌ها و سپس شمشیرها و تبرزینها استفاده می شد.^(۲۸۷) به سپاهیان مسلمان تمام وسایل مورد نیاز، از جمله سوزنهای درشت و ریز و نخهای خیاطی و حتی قیچی داده می شد.^(۲۸۸) مدتی بعد اعراب مسلمان توانستند طریقہ نفت اندازی را نیز بخوبی ییاموزند.^(۲۸۹)

الف) زره

اعراب مسلمان زرههایی (حلق^(۲۹۰)) از جنس آهن، فولاد و یا کتان بر تن می کردند که این نوع اخیر را دلاص می گفتند.^(۲۹۱) این زرهها بیشتر ساخت ایرانیان و رومیان

بود،^(۲۹۲) البته خود اعراب نيز در ساخت انواع زره دست داشتند. زره اعراب ظاهراً قدری سبکتر از زره روميان بوده است.^(۲۹۳) هم سواره نظام^(۲۹۴) و هم پيادگان آن را می پوشيدند. زرهها انواع گوناگون داشت. يك نوع آن زره يا جوشني بود که تنها نيمتنه بالاي تن را می پوشاند و تاكمري می رسيد.^(۲۹۵) و بدون سريوش بود و هم نوع آستين کوتاه آن بود که تا حدود آرنج يا کمي بالاتر از آن می رسيد و هم نوع آستين بلند آن که تا مچ دستها را می پوشاند.^(۲۹۶) نوع ديگر آن همچون نوع قبلی بود، با اين تفاوت که سريوش نيز داشت، که به آن خود يا بيهده (مفتر) می گفتند.^(۲۹۷) و آن نيز دونوع بود آستين کوتاه و آستين بلند. نوع ديگري از زره نيز ساخته می شد که زره بلندی بود که تا زانوان می رسيد.^(۲۹۸) و قسمت پايني، گشادر تراز قسمت بالاي زره بود. اين نوع زره انواع متعدد داشت^(۲۹۹)، برخى با سريوش و بيهده بودند و برخى بدون بيهده، تعدادي با آستين بلند و تعدادي نيز با آستين کوتاه.^(۳۰۰) همچنين نوعی از اين زره، دو حلقه اي بود، يعني در بافت حلقه های تو در توی آن؛ به جای يك حلقه، دو حلقه در کنار هم قرار می گرفتند که به اين نوع زره «حلق المضاعفة» می گفتند.^(۳۰۱) دور تا دور کمر اين نوع زره، دگمه های فلزی بود تا در موقع لزوم بتوانند دامن زره را بالا بزنند و به کمر بینندند تا راحت تر و سريعتر حرکت کنند.^(۳۰۲) که به اين زره «ذات الازمه» (زره تكمهدار) می گفتند.^(۳۰۳) البته زرههای ديگري نيز برای قسمتهای ديگر بدن همچون ساق دست، کف دست^(۳۰۴)، مچ دست، ساق پا^(۳۰۵) يا سرتاسر پا و ران^(۳۰۶) ساخته شده بود. گاهی هنگام جنگ دو زره می پوشيدند.^(۳۰۷) گاه به دليل سنگيني زره به هنگام فرار در جنگ، آنها را از تن خود می انداشتند.^(۳۰۸) در غزوه بدر از پيامبر حديثي روایت شده است که بر اساس آن، حق تعالی دوست تر دارد تا بندگان وي برهنه يعني بدون زره با دشمن قتال کنند.^(۳۰۹) نوعی زره ديگر نيز وجود داشت که مانند پالتوبي بود، اما از عقب (پشت سر، بالا تا پاين) بسته می شد، يعني در جلو و اطرافش شکاف و دگمه اي نداشت و تنها در پشت سر داراي شکاف و دگمه بود.^(۳۱۰) نوعی از جامه های جنگي و زرهها سياه^(۳۱۱) و نوع ديگر زرد بود.^(۳۱۲) در بسياري مواقع روی زرههای خود قبا يا عبا می پوشيدند تا معلوم نشود.^(۳۱۳) اگر زرهی را اشتباهآ

وارونه به تن می‌کردند، آن را به فال بد می‌گرفتند.^(۳۱۴)

ب) کلاه‌خود و سرپوش

کلاه‌خودها عموماً دارای یک شکل اصلی بودند و تنها در جزئیات و الحاقات تفاوت‌هایی داشتند. شکل عمومی آنها عبارت بود از نیم‌دایره‌ای فلزی که با تسمه‌ای در زیر گلو بسته می‌شد، گاه پشت این کلاه‌خود، لبه‌ای داشت که یا از خود فلزی کلاه‌خود ساخته می‌شد و یا تکه زرهی بود که به کلاه‌خود متصل می‌شد و پشت گردن را می‌پوشاند.^(۳۱۵) برخی از این کلاه‌خودها دارای قسمتی العاقی در جلو بود که از صورت و چانه‌ها محافظت می‌کرد و دو گوشه آن به دو طرف کلاه‌خود (در نزدیکی گوشها) به صورت لوایی وصل می‌شد و قابل حرکت بود.^(۳۱۶) در بالای اکثر کلاه‌خودها زایده‌ای قرار داشت که یا میله‌ای شکل بود و یا دایره‌ای توخالی و یا نظایر آن^(۳۱۷)، که عموماً با پرهایی تزیین می‌شد^(۳۱۸) (شکل ۱۱۴ و ۱۱۵). در برخی موارد نیز شمشیر و گرز می‌توانست کلاه‌خود مغفر را بشکافد.^(۳۱۹) گاهی زمان حمله را با کلاه‌خودی که برگردانده شده بود، نشان می‌دادند.^(۳۲۰) در برخ قادسیه مسلمانانی که کلاه‌خود نداشتند، طنابهای بار را بر سر خود پیچانده بودند^(۳۲۱)، گاهی نیز بر پیشانی خود دستار عقال می‌بستند.^(۳۲۲) اکثراً در نبردها، آنانی که عمامه می‌بستند آن را به رنگ سرخ^(۳۲۳) و گاه نیز سیاه^(۳۲۴) یا سبز^(۳۲۵) یا زرد^(۳۲۶) و یا سفید^(۳۲۷) انتخاب می‌کردند. که ظاهراً مقداری از آن را در زیر کلاه‌خود و بقیه آن را دور کلاه‌خود می‌پیچاندند (شکل ۱۱۶ و ۱۱۷).

ج) شمشیر

در باب شمشیر و انواع و اقسام آن کتابهایی نوشته شده است، از آن جمله کتاب السیوف تألیف کلیبی را باید نام برد.^(۳۲۸) از قدیم شمشیرهای یمنی^(۳۲۹) هندی^(۳۳۰) و مشترفی^(۳۳۱) معروف بودند. البته از شام و خراسان نیز شمشیرهایی به سرزمین اعراب می‌آمد، که اعراب اکثر این شمشیرها را «عتیق» می‌نامیدند.^(۳۳۲) شمشیرها انواع بسیار

گوناگونی داشت: شمشیرهای قوسی و خمیده و شمشیرهای مستقیم و بدون انحنای، که البته در اکثر مواقع شمشیرهای نوع اول دارای تیغه‌ای باریک بود، اما شمشیرهای مستقیم هم تیغه‌ای پهنتر داشت و هم بزرگتر از شمشیرهای نوع اول بود. در شمشیرهای نوع اول تنها یک لبه (لبه بیرونی) برای ضربه زدن مورد استفاده قرار می‌گرفت و تیز بود، اما در شمشیرهای نوع دوم هر دو لبه تیز بود و به کار می‌رفت.^(۳۳) در دسته برخی شمشیرها بویژه نوع یمنی آنها، دو سوراخ با فاصله از هم وجود داشت. گاه نیز دو طره و گیسو مانند می‌بافتند و از دو طرف دسته شمشیر می‌آویختند.^(۳۴) گاهی نیز سرتاسر روی تیغه را شیاری می‌دادند که محفوره نام داشت.

روی برخی از تیغه‌های شمشیر نیز حفره‌های مربع یا دایره‌ای شکل کنده می‌شد که یا خالی می‌ماند، یعنی کمی گودتر از سطح تیغه شمشیر بود و یا در این گودیها و حفره‌ها برای تزیین، قطعات نقره‌ای جا می‌دادند.^(۳۵) شمشیرهایی نیز وجود داشت که روی تیغه آن کلمات و اشعاری کنده شده بود.^(۳۶) مسأله مهم این است که اعراب در آغاز به دو شیوه شمشیر را می‌آویختند: به کمک کمریندی که به کمر می‌بستند و نیام و شمشیر به آن متصل بود و از کمر به طرف پایین آویخته می‌شد.^(۳۷) نوع دیگر تسمه‌ای بود که از روی شانه چپ رد می‌شد و از زیر بغل و دست راست می‌گذشت و شمشیر به آن متصل می‌شد و بدین ترتیب شمشیر تقریباً از سوی سینه به طرف پایین آویخته می‌شد و این نوع دوم مرسومتر بود.^(۳۸) اما بعد از نوع اول رایجتر شد، البته گاه نیز شمشیر کوتاهی به شکل خنجر داشتند که انواع گوناگون داشت، یا خمیده و یا مستقیم بود و گاهی نیز یک دسته در میان و دو تیغه در دو طرف خود داشت.^(۳۹)

د) سپر

سپرها یا از فلز و یا از چرم گاو^(۴۰) تهیه می‌شد و بندرت از موی بافته شده و یا مواد دیگر بود. نوع چرمی آن ظاهراً این امتیاز را داشت که وقتی دشمن با فرود آمدن ضربه‌های شمشیر حمله می‌کرد، گاه شمشیرش در سپر فرو می‌رفت و گیر می‌کرد و صاحب سپر می‌توانست با شمشیر خود، دشمن را از پای درآورد.^(۴۱) برخی سپرها مدور و گرد

بودند،^(۳۴۲) یعنی قسمت وسط آنها قدری جلو آمده بود و برجسته‌تر بود، البته نوع مسطح و صاف آنها نیز به کار می‌رفت. نوع دیگر سپرهای مسطح و دراز بود که قسمت وسط آنها گودتر از سایر قسمتها ساخته می‌شد.^(۳۴۳) و نوع سومی نیز بود که سپرهای مسطح و مستطیل و دراز اندامی بودند که ظاهرًا در مواقعي که به وسیله دشمن تیرباران می‌شدند، مورد استفاده قرار می‌گرفت. مسلمانان اغلب روی سپرهای خود، آیات قرآن کریم، سخنان پامبر (ص) و کلمات و اشعار مناسب دیگری می‌نوشتند و یا کنده کاری می‌کردند.^(۳۴۴) در نبرد قدسیه مسلمانانی که سپر نداشتند، چل بارها را چوب بستند و یا از شاخ درخت خرما به عنوان سپر استفاده کردند.^(۳۴۵)

ه) نیزه

نیزه سلاح عمومی سواره نظام اسلام بوده است.^(۳۴۶) البته پیادگان نیز از نیزه استفاده می‌کردند. نیزه‌ها معمولاً دارای نوکی پیکانی شکل و تیز بودند که سنان یا نصل نام داشت.^(۳۴۷) نوع دیگری از نیزه نیز بود که نوک آن مثل ناوдан گود بود^(۳۴۸)، گاه نیز نوک آن سه شعبه بود و یا اینکه بر سر آن قلاب و چنگک می‌آویختند.^(۳۴۹) نوع هندی آن ظاهرًا معروف و مرسومتر بود.^(۳۵۰)

و) گرز

ساده‌ترین گرزلهای چوبهایی بودند که از سر آنها میخهایی بیرون زده بود. اما نوع کاملتر آنها قطعه‌ای فلزی و گوی شکل در سر خود داشت که دارای زایده‌های میخی شکل بود. نوع دیگر گرزلهای تمامًا از آهن یا فولاد ساخته می‌شد.^(۳۵۱)

جز امیران^(۳۵۲) و سربازان^(۳۵۳) به هنگام نبرد، در دارالحکومه‌ها نیز نگهبانان از این وسیله استفاده زیادی می‌کردند.^(۳۵۴) ظاهرًا از میان فرق اسلامی، خوارج بیشتر از دیگران این وسیله را به کار می‌بردند. گرز شبیب خارجی را ۱۲ رُطل شامي، یعنی در حدود ۱۸ کیلوگرم دانسته‌اند.^(۳۵۵) سپاهیان مختار نیز از این وسیله استفاده بسیاری می‌کردند.^(۳۵۶)

ز) تیر و کمان

اعراب چنان در ناخت کمان مهارت یافته بودند که کمان عربی را بر انواع دیگر آن و حتی نوع ایرانی آن ترجیح می دادند.^(۲۵۷) تیراندازان در صدر اسلام نقش مهمی داشتند. معمولاً پیاده نظام تیر و کمان به کار می بردند و جنگ با انداختن تیر آغاز می شد.^(۲۵۸)

۷. توضیحاتی در مورد پیشه های وابسته به پوشاک، بازارها، قیمت انواع البسه، تولیدات و صادرات انواع پارچه و لباس شهرها

بر اساس متون تاریخی، بسیاری از صحابه در ابتدا شغل بزازی داشتند که ابویکر، عثمان و طلحه از این زمرة‌اند.^(۲۵۹) برخی نیز چون عوام پدر زیر و قیس بن مخرمه و ابویزید غریض مُفْنی که بعدها شاعر شد، خیاط بودند.^(۲۶۰) خیاطی یکی از شغل‌هایی بود که از نظر اعراب، دُون شأن ایشان بود. بدین سبب غالباً موالی ایرانی به این شغل می پرداختند.^(۲۶۱) معمولاً قواره پارچه را به خیاط می دادند و او بر اساس اندازه‌گیری آن را برش می داد و می دوخت. ظاهراً گاهی خیاطان مقداری از پارچه را کِش می رفته.^(۲۶۲) که در این باب نصایحی از طرف پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) خطاب به خیاطان و دوزندگان لباس گفته شده است.^(۲۶۳) همچنین ما در تاریخ باکسانی که لقب اسکاف (کفسنگر)^(۲۶۴) و خدا (کفسدوز) داشتند،^(۲۶۵) رویه‌رویی شویم. امام ابوحنیفه در چرمی می فروخت، به سختیانی (پوست بُز دباغی شده) معروف شده بود.^(۲۶۷)

در مورد بازارها و پارچمهای معروف باید گفت پارچه‌های بافته شده یمن همچون بُزد یمانی، در میان اعراب بسیار رایج بود. این پارچه‌ها اکثراً مخطط بودند.^(۲۶۸) جامه‌های صُحَارَی نیز معروفیت بسیار داشتند، بازار صُحَارَ در اول رجب در یمن بر پا می شد.^(۲۶۹) پارچه بافت هَجَرَه (بحرین) نیز، پارچه‌ای بالرزش بود که گاهی آن را به عنوان هدیه می دادند.^(۲۷۰) معافر از پارچه‌های بافت خود اعراب بود که گاهی با آن خانه خدا را می پوشاندند، البته این پارچه کم ارزشتر از بُزد یمانی محسوب می شد. با بردنیز گاه خانه خدا را می پوشاندند.^(۲۷۱) در خیر نیز قطیفه‌هایی مشکی و ویژه زنان بافته

می شد.^(۳۷۲) ابوبکر خلیفه اول به پارچه پشم آذربی اشاره کرده است.^(۳۷۳) البته جامه های رومی نیز استفاده می شد.^(۳۷۴) از طایف، ادیم (چرم سرخ دباغی شده) می آوردند.^(۳۷۵) همچنین در اینجا باید به محله قبا دوزان بصره =^(۳۷۶) و نیز بازار شعارین (شعریافان = بافندگان) موصل اشاره کرد.^(۳۷۷) حجاج بن یوسف وقتی در سال ۸۵ ه واسط را ساخت، بازارهایی تخصصی بر پا کرد، برخی از صنوف، از جمله بزاران را در سمت راست بازار و خرازان و دوزندگان کفش را در جانب چپ بازار جای داد.^(۳۷۸) اعراب چرم را در نواحی دیگر، از جمله حبشه^(۳۷۹) و ایران می فرستادند.^(۳۸۰) البته قیمت جامه ها و البسه نامشخص و مبهم است، اما بررسی برخی متون، اطلاعاتی را در اختیار ما قرار می دهد. برای مثال در زمان پیامبر (ص) هر چله ۴۰ درهم فروخته می شد.^(۳۸۱) در نبرد قادسیه، یکی از اعراب مسلمان پراهنی را در قبال مقداری نمک گرفت که قیمت آن دو درهم بود.^(۳۸۲) همچنین یکی از مسلمانان قبل از عزیمت به خیبر، جامه خود را به سه درهم فروخت. در همان دوران، یک بُرد چهار درهم ارزش داشت،^(۳۸۳) یک چارقد زنانه چهار درهم و یک پراهن زنانه هفت درهم بود.^(۳۸۴) همچنین قطیفه ای را به پنج درهم^(۳۸۵) و جامه جلویازی را به هشت درهم فروختند.^(۳۸۶) البته جامه های گرانقیمت نیز خرید و فروش می شد؛ برای مثال یک دست جامه را گاهی به ۲۰ هزار درهم می فروختند.^(۳۸۷) بر آن زید بن عمرو بن عثمان، شوهر سکینه بنت حسین (ع) چله ای ۳۰۰ دیناری بوده است.^(۳۸۸) بهای زره حضرت علی (ع) را ۳۰۰ یا ۴۰۰ درهم دانسته اند.^(۳۸۹) ظاهراً یکی از عوامل مهم پشمینه پوشی زُهاد در عراق و دیگر مناطق، ارزانی پشمینه نسبت به البسه دیگر بود.^(۳۹۰)

همچنین در اینجا به غنایمی که در جنگها و نبردها از البسه و پوشاک نصیب طرفین درگیر می شد، اشاراتی مختصر می شود. در غزوه حنین مقداری پارچه^(۳۹۱) و در غزوه خیر نیز بیست عدل پارچه گرانبهای یمنی و ۱۵۰۰ قطیفه جزو غنایم مسلمانان بود.^(۳۹۲) در دوران خلافت عمر خلیفه دوم مقداری پارچه پشمی و یک مژط (نوعی کسای ابریشمی) نفیس جزو غنایم بود.^(۳۹۳) گاهی نیز معادل جزیه را با پارچه یمنی و دیگر جامه ها می پرداختند.^(۳۹۴) می توانستند خالد بن ولید در منطقه ای در مقابل هزار

در هم و یک طیسان صلح را پذیرفت.^(۳۹۵) مالیات مسیحیان نجران سالی هزار حله (یا ۲ هزار حله) بود، که هر یک حدوداً ۴۰ درهم ارزش داشت. این میزان مالیات زمان خلیفه دوم دو هزار حله و در زمان حجاج بن یوسف به ۱۳۰۰ حله رسید.^(۳۹۶) در اینجا باید به تلقی مردم آن دوران به شغل بافنده‌گی اشاره کرد. در دوران امویان برخی از پیشه‌ها از جمله کار جولاوه‌ی (بافنده‌گی)، شغلی پست و حقیر به شمار می‌رفت. مثلی در میان اعراب بود مبنی بر اینکه جولاوه‌گان نمونه سفاهت هستند. ایشان بافنده‌گی را موجب نقصان عقل و علامت فرومایگی می‌دانستند.^(۳۹۷) حضرت علی^(ع) اشعت بن قیس^(۳۹۸) را با عنوان، حائیکُ بنُ حائیکِ (جولاوه فرزند جولاوه) خطاب و سرزنش می‌کشند. فرزدق شاعر پس از شهادت امام حسین^(ع) و یارانشان در شعری، آنانی را که امام را یاری نکرده بودند، چنین هجو می‌کند: «... سلاح خود را بیندازید و با میغزل (دوک پنه ریسی) به ریسندگی بپردازید».^(۳۹۹)

همچنین حجاج بن یوسف، کسانی را با عنوان «جولاوه و کلاهدوز» سرزنش و تحقیر می‌کرد.^(۴۰۰) چنانکه یوسف بن عمر ثقفى، بافنده‌گان را «ای زاده فرومایگان» خطاب می‌کرد.^(۴۰۱) در آن زمان شغل گازری (قصار = رختشوی) نیز وجود داشت. ظاهراً شستن جامه‌ها را با چرخاندن آن در نهرهای شهر انجام می‌دادند، چنانکه محلی به نام نهر دیس وجود داشت که به گازری با همین نام منسوب بود. وی لباسها را در آن محل می‌شست.^(۴۰۲)

یادداشتها

۱. ابن رافع / ۹۶ - ۹۸ و مقایسه کنید با روزنال، ۲۲۳/۲، اینکه صدقی تولد و مرگ او را به ترتیب ۵۱۴ و ۶۸۷ ذکر کرده است صحیح نیست. صدقی (۱۹۸۱ - ۱۹۸۳)، ۴۴۷/۱۸.
۲. فهرست تألیفات او در سیوطی صفحات ۷۷ و ۱۰۵-۱۰۶ ذکر کرده است. نیز مقایسه کنید با حتی / ۸۶۸ و خوانساری اصفهانی، ۲۸۲/۵.
۳. رجوع کنید به صحیح بخاری که با پی با عنوان «باب البرود و الجبرة و الشملة» دارد. باب ۱۸/۷ - ۷۴. همچنین ابن حجر، ۱۰/۷۵ - ۷۷ و مقایسه کنید با ۱36-133 Dozy (1845) ذیل جبرة. عمر بن ابی ریبعه در شعری به «.... الرَّذَاءُ الْمُخْبَرَةُ» اشاره کرده است. اصفهانی

۴. در باب چگونه پوشیدن لباس و نکوهش از موی دراز و بافتن مو، پیامبر (ص) سفارش‌هایی در

نامه خود به عمرو بن حزم انصاری داده است. طبری، ۲/۳۸۷ (۱۲۵۹/۴). البته پیامبر پوشیدن لباس را که به سبب بلندی، روی زمین کشیده شود نهی کرده‌اند و آن را علامت تکبر دانسته‌اند. زیدان، ۵/۸۱-۸۴ (۹۴۸/۵).

۵. نویری، ۱۸/۲۸۶-۲۵۵ (۲۵۶/۳).

۶. مقایسه شود با چادر شب یمنی که پیامبر زیر پای خود فرش کرده بودند. ابن هشام (۷۴۹/۲).

۷. الاحمر جز «قرمز»، «فهوهای نیز معنامی دهد. واقعی، ۲/۴۴۹ (۳۳۶/۲). مقایسه کنید با Dozy (1845), 59-64 ذیل عنوان بُرد، به نقل از: عيون الان.

۸. نویری، ۱۸/۲۸۶ (۲۵۵/۳).

۹. مقایسه کنید با ابن هشام (۸۷۸/۲).

۱۰. الجُمحي (ابن سلام) / ۲۰-۲۱. بعدها معاویه خواست آن را از کعب بخرد، اما کعب نپذیرفت.

پس از مرگ کعب، معاویه آن را از اولاد او به مبلغ ۲۰ هزار (یا ۳۰ هزار) درهم خرید و پس از

او دست به دست در میان خلفای بنی امية گشت، از جمله هشام بن عبدالملک. نویری،

۱۸/۲۸۶ (۲۵۵/۳) و آنان آن را در اعیاد و روزهای جمعه می‌پوشیدند. سپس به خلفای

عباسی رسید (از جمله مقتدر عباسی) و چون قدری کهنه شده بود، آسترش کردند. در واقعه

حمله هولاکو و سقوط بغداد، ابن بُرد به رابعه خاتون دختر امیر ابوالعباس احمد بن معتصم که

زوجة محمد جوینی بود رسید و همراه برخی از بازماندگان عباسی به مصر بوده شد (حوالی سال

۶۶۵ه). با تصرف مصر توسط سلطان سلیمان اول امپراتور عثمانی، ابن بُرد نیز به تصرف سلطان

عثمانی در آمد (حوالی سال ۹۲۳ه) و سرانجام به موزه Topkapi Sarayı استانبول رسید. ابن

اثیر، ۲/۲۷۶ (۳۳۴/۱) (توجه: هرجا ابن اثیر بتهایی آمده اشاره به الکامل است و گرنه ارجاع

به ابن اثیر، مجدد الدین ذکر شده است). و نخجوانی / ۳۴۵-۳۴۶ (۲۸۶/۱۸ و نویری، ۱۸/۲۸۶ (۲۵۵/۳) و

قزوینی (۱۳۶۲)، ۴/۲۶ و مقایسه کنید با زیدان، ۱/۹۳-۹۴ (۱۰۰/۱) والجُمحي / ۲۰-۲۱.

۱۱. هر چند در برخی روایات و گزارشها اشاره شده که پیامبر هرگز پشم نمی‌پوشیده است، اما بر

اساس منابع و مأخذ باید بدانیم که پیامبر لباسهایی از جنس پنبه، کتان و پشم داشته‌اند و آنچه را

پیامبر پوشیدن آن را نهی کرده‌اند، حریر و ابریشم بوده است (البته برای مردان). مراجعه کنید به

واقعی، ۳/۱۰۱۷ (۷۷۵/۳) که در آنجا به نکوهش پشم پوشان ناحیه شرق (غزوه توبک) اشاره

شده است. اینکه Dozy (1845), 107-117 ذیل عنوان بُجه به نقل از مجمع الانهر نوشته است که

پیامبر جبهای با حاشیه ابریشمین می پوشیده اند، نمی تواند صحیح باشد. در این باب رجوع کنید

به توضیحات صفحات بعدی در همین بخش و مقایسه کنید با نویری، ۱۸ (۲۸۵/۲۵۴).

یعقوبی در مورد پیامبر اکرم می نویسد: «هرگز پشم نپوشید». (۷۲/۲) (۴۵۸/۱) و بخاری، ۷/۶۴.

۶۵

۱۲. ابن هشام (۷۹۲/۲). پیامبر به یحنة بن رؤوفه پادشاه آئله که به حضور ایشان آمده بودند بُردی

یمنی هدیه دادند. واقعی، ۳/۱۰۳۲ (۷۸۶/۳).

۱۳. در روایتی ذکر شده است که پیامبر هنگام مسابقه دو، جامه های خود را به کمر می بستند.

واقعی، ۲/۴۲۷ (۳۱۸/۲).

۱۴. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲/۱۷ (۳۸۰/۱). مقایسه کنید با روایت حفصه در باب دو جامه خط دار

پیامبر، طبری، ۳/۱۱۱ (۱۷۹۸/۵) و زیدان، ۵/۸۱ - ۸۴ (۹۴۸/۵). مقایسه کنید با بخاری،

۷/۶۴ - ۶۵ و ابن حجر، ۱۰/۲۶۸ - ۲۶۹.

۱۵. ابن هشام (۴۶۳/۱) و طبری، ۲/۹۹ (۹۱۱/۳) و ابن اثیر، ۲/۱۰۳ (۱۱۷/۱).

۱۶. ۱۶. Dozy (1845), 404-405 ذیل عنوان میزط.

۱۷. بخاری، باب ۷/۱۸، ۷۱/۷۴ - ۷۶ مقایسه کنید با ابن حجر، ۱۰/۷۵ - ۷۷ و نویری، ۱۸/۲۵۲ و ۲۸۶

(۲۲۴/۳ و ۲۵۵ - ۲۲۵). در باب معانی ازار و نیز ازار عمانی پیامبر که وجب طول داشته

است رجوع کنید به: بخاری، باب ۷/۷ - ۴۵۹ و ابن حجر، ۱۰/۲۶۴ - ۲۶۵ و نیز ۲۴-۴۶.

Dozy (1845), 59-64 ذیل عنوانین بُزد و ازار. به نقل از: عيون الاثر / ۱۸۸.

۱۸. نویری، ۱۸/۲۸۴ (۲۵۴/۳) و یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲/۷۲ (۴۵۸/۱). رجوع کنید به:

Dozy (1845), 401-403 ذیل عنوان ملحف به نقل از: عيون الاثر.

پیامبر خمیصه ای (نوعی ردا) چریشی (نام محل) سیاه و کوچک داشتند که یک حاشیه سبز با

زرد داشت و پیامبر آن را به ام خالد بخشیدند. این خمیصه که ظاهرآ از هدایای نجاشی امپراتور

حبشه بود، به آن سبب به ام خالد هدیه شد که می در حبشه به دنیا آمده بود، پیامبر وقتی که ام-

خالد این خمیصه را پوشید، فرمودند: «سناء» که به زبان حبشی به معنای زیباست. بخاری،

باب ۱۹ و باب ۲۲/۷ - ۷۸ و ۷۹ - ۷۴ مقایسه کنید با ابن حجر، ۱۰/۲۷۹ - ۲۷۷ و ۲۸۱ - ۲۸۳.

نیز مقایسه کنید با: Dozy (1845), 170-175 ذیل عنوان خمیصه.

۱۹. وزس گیاهی است که به فارسی اسپرک (esparak) نام دارد. ماده ای رنگی از میوه لوبیایی

شکل و قرمز رنگ این گیاه به دست می آمد که برای زرد کردن البسه به کار می رفت. این گیاه

در یمن، مدینه و در برخی جاهای دیگر عربستان کاشته می شد. در صورت نبودن آن از پوست

- خربزه و برگ زردچوبه و همچنین از عُضْفُر که گل گیاه کافشه (کاجیره) است، نیز استفاده می‌کردند. پیامبر در غزوه احمد لباس جنگی یکی از مسلمین به نام کعب را که زرد یا قسمی از آن زرد رنگ بود گرفت و آن را روی زره خود پوشید. واقعی، ۱/۲۲۶ (۱۷۱) و به کتب لغت فارسی - عربی ذیل «ورس» و «اسپرک» رجوع کنید. شاید در اینجا «زرد»، نه به معنای رنگ بلکه «الرَّدَّ» یعنی نوعی زره باشد. طبیبان، ۱/۱۱۲۲.
۲۰. طبری، ۲/۳۰۹ (۱۱۵۷/۲) و قمی (۱۳۳۱)، ۱/۲۸.
۲۱. بخاری، باب ۱۰ و ۱۱، ۷/۶۴-۶۵ و ابن حجر، ۱۰/۲۶۸-۲۶۹ و اقدی، ۲/۱۱۰۳ و ۱۰۱۱ و ۱۱۰۳/۲ (۲۵۶/۳) مقایسه کنید با اثر Dozy (1845)، 107-117 ذیل عنوان چشمی.
۲۲. زیدان، ۵/۸۱-۸۴ (۹۴۸/۵). هانی بن حبیب از نمایندگان قبیله داریها، قبای حریر و زربقی به پیامبر هدیه داد، پیامبر آن را به عباس بن عبدالمطلب بخشیدند و فرمودند طلای آن را جدا کن و برای مصرف زیور زنان صرف کن یا در راه خدا اتفاق کن و پارچه آن را بفروش. عباس این قبارا به مردی یهودی به مبلغ ۸ هزار درهم فروخت. نویری، ۱۸/۱۰۵ (۹۴/۲). همچنین خستان برادر اُکیدر حاکم مسیحی دومه الجندل، قبای حریر زربقی داشت که خالد بن ولید آن را نزد پیامبر آورد، مسلمانان از دیدن آن بسیار تعجب کردند. پیامبر وقتی تعجب مسلمین را دیدند، فرمودند که دستمال سعد بن معاذ در بیشت والا لتر از این قبای زربقی است، سپس آن را به جعفر بن ایطالب دادند تا آن را برای نجاشی بفرستد. واقعی، ۳/۱۰۲۶ (۷۸۲/۳). مقایسه کنید با نویری، ۱۸/۲۸۶ (۲۵۵/۳). در صحیح بخاری «فَرْوُج» (نوعی قبا) ذکر شده است.
- باب، ۱۲، ۶۵-۶۶ و نیز ابن حجر، ۱۰/۲۷۱-۲۶۹ و نیز ۳۲۷ Dozy (1845) ذیل عنوان فَرْوُج. پیامبر در بازگشت از غزوه طائف دستور دادند تا برای اسیران از بُردهای ناحیه هجر جامه تهیه شود. واقعی، ۳/۹۴۳-۹۴۴ (۹۴۸/۳).
۲۳. نویری، ۱۸/۲۸۸-۲۸۹ (۲۵۷/۳) ۱) گرچه در متن اصلی صحبت از قلنوسه است «وَكَانَ يَلْبِسُ الْقَلَّانِسَ تَحْتَ الْعَمَائِمَ».
۲۴. در باب عمame‌های پیامبر رجوع کنید به بخاری، باب ۱۵، ۷/۶۸ و ابن حجر ۱۰/۲۷۳. پیامبر را صاحب العمame کنیه داده بودند. حتی برخی عمame بستن آن حضرت را از نشانه‌های بعثت و رسالتش دانسته‌اند. رجوع کنید به کتابی ۴ و فاضل / ۱۰-۱۳.
۲۵. به روایت ابن عباس پیامبر در حالی که غصبه خاکستری رنگ بر سر داشت، بیرون آمد، انس به شوخي گفت پیامبر حاشیه بُرد بر سر گذاشته است. «بَاب التَّقْتُلَعَ» بخاری، ۷/۶۸-۷۱ و ابن

- حجر، ۱۰ - ۲۷۳ / ۲۷۵ و مقایسه کنید با توضیحات ذیل قناع در ۳۷۸- ۳۷۵ Dozy (1845).
۲۶. ابن حبیل، ۲ / ۲۶۲ و ابن اثیر، ۵ / ۴۸۰ - ۴۷۹ / ۲ / ۲۵۲ و ۱ / ۱۱۴ و ۱ / ۲۹۸) و فاضل / ۱۳.
- پیامبر این عمامه را که نشانه امانت دادن بود، به نشانه امانت برای صفوان بن امیه فرستادند. ابن هشام (۲ / ۸۹۳) و افادی، ۲ / ۸۵۴ - ۸۵۳ / ۲ (۶۵۳ / ۲) و ابن اثیر، ۲ / ۲۴۹ - ۲۴۸ / ۱ (۲۹۴ / ۱).
۲۷. دینوری / ۱۸۶ (۱۸۶ - ۲۲۸) مقایسه کنید با توضیحات یادداشت شماره ۲۹.
۲۸. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲ / ۷۲ (۴۵۷ / ۱) مقایسه کنید با گلینی، ۱ / ۳۴۲.
۲۹. به گفته صاحب عيون الاثر، پیامبر عمامه سحاب را به حضرت علی (ع) پختید. مراجمه کنید به ذیل عمامه در ۳۱۱- ۳۰۵ Dozy (1845). به روایت ابن عباس فرشتگان در غزوه بدر، عمامه های سفید بر سر داشتند. طبری، ۲ / ۱۵۴ - ۹۷۲ / ۳ (۹۷۳ - ۱۵۴) و طبرسی / ۱۳۶ و فاضل / ۱۰.
۳۰. افادی، ۲ / ۸۲۴ - ۸۲۲ / ۲ (۶۲۰ / ۲) و یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲ / ۷۲ (۴۵۸ / ۱) در اینجا صحبت از «الفلنسوة الحبر» و نوعی کلاه «البرنس» است. مقایسه کنید با بخاری، باب ۱۳، ۶۶ / ۷ و ۶۷ - ۷۲ / ۱ و نیز ابن حجر، ۱۰ / ۲۷۱ - ۲۷۲.
۳۱. به عمامه های سیاه و قهوه ای (= سرخ) و سبز و زرد فرشتگان در غزوه بدر اشاره شده است. طبری، ۲ / ۱۵۴ - ۹۷۲ / ۳ (۹۷۳ - ۱۵۴) و افادی، ۳ / ۹۰۵ و ۱ / ۷۵ - ۷۶ (۷۶ / ۳) و کنانی / ۵۷ و فاضل / ۱۰.
۳۲. رجوع کنید به توضیحات یادداشت شماره ۱۹. جبرئیل و دیگر فرشتگان در غزوه بدر عمامه هایی به رنگ زرد داشته اند. افادی، ۳ / ۹۱۵ - ۹۱۶ و ۱ / ۷۵ و ۷۵ / ۳ (۵۹۹ - ۶۹۸) و کنانی / ۱۴ و ۵۷ و کنانی / ۱۴ و ۶۷ و نویری، ۱۸ / ۲۸۴ (۲۴۴ / ۳).
۳۳. مقایسه کنید با افادی، ۳ / ۹۰۵ و ۲ / ۶۹۱.
۳۴. ابن ماجه، ۲ / ۱۱۸۶ و فاضل / ۱۲ و افادی، ۲ / ۸۳۲ (۶۲۶ / ۲) و ۲ / ۸۲۶ (۶۲۶ / ۲). به روایت ابن عباس فرشتگان در غزوه بدر دنباله عمامه های سفید خود را به پشت سر انداخته بودند. طبری، ۲ / ۱۵۴ (۳ / ۹۷۲ - ۹۷۳) و افادی، ۱ / ۷۵ (۵۷ / ۱). پیامبر (ص) وقتی حضرت علی (ع) را به یمن می فرستند، عمامه او را چنین می بندند. افادی، ۳ / ۱۰۷۹ (۸۲۶ / ۳) و نویری، ۱۸ / ۲۸۹ (۲۵۷ / ۳) و مقایسه کنید با ابن سعد، ۶ / ۱۸۲ و ۱۹۷ و ۱۰۲ / ۵، ۱۴۶، ۱۴۵ و ۱۵۰ و طبرسی / ۱۳۷.
۳۵. ظاهرآ در آن دوران اعراب شهرنشین، انتهای عمامه خود را «ختک» می کردند، یعنی آویزان، اما صحرانشینان آن را «لثام» می بستند. کنانی / ۱۸ و ۶۸ و فاضل / ۱۱ - ۱۲. کعب بن مالک شاعر عرب لثام بسته نزد پیامبر آمد و اسلام آورد. الجعفری / ۸۲.
۳۶. ابن اثیر، ۲ / ۲۴۶ (۲۹۲ / ۱). مقایسه کنید با بخاری، ۷ / ۶۸ - ۷۱ و نیز ابن حجر، ۱۰ / ۲۷۳.

.۲۷۵

۳۷. قمیص (قمیصه) در قرآن کریم در سوره یوسف آیات ۱۸، ۲۵، ۲۸ و ۹۳ به معنی پیراهن آمده است. بخاری، باب ۸، ۶۱/۷ - ۶۳ و ابن حجر، ۱۰/۲۶۵ - ۲۶۷.

۳۸. نویری، ۱۸/۲۸۷ (۲۵۶/۳). پیامبر اکرم (ص) در مزیت پوشیدن جامه‌های سفید سخنان و احادیثی داردند.

۳۹. انس بن زئیم در شعری در حضور پیامبر، به جامه‌های پستنیده یمنی اشاره کرده است. واقعی، ۷۹۰/۲ (۵۰۲/۲).

۴۰. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۷۲/۲ (۴۵۸/۱) و نویری، ۱۸/۲۸۶ - ۲۸۵ (۲۵۵/۳ و ۲۵۷). مقایسه کنید با واقعی، ۲/۸۳۵ و ۳/۱۰۵۷ (۲/۶۳۸ و ۳/۸۰۵) و کلینی، ۱/۳۴۲.

۴۱. نویری به روایت از عایشه می‌نویسد: پیامبر فرمود این پیراهن مرا به ابوجهم بن حذیفه از قبیله عدی بن کعب بدھید، که نقش و نگار آن در نماز نظرم را به خود جلب کرد و جامه ساده شامی او را برای من یاورید، ۱۸/۲۸۷ (۲۵۶/۳) و بخاری، ۷/۷۹-۷۴ و نیز ابن حجر، ۱۰/۲۷۷ - ۲۷۸.

.۲۸۱

۴۲. در قرآن کریم سراویل در سوره نحل آیه ۸۱ آمده که به لباس و جامه معنا شده است. در سوره ابراهیم آیه ۵۰ نیز به معنای پیراهن آمده است.

۴۳. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۷۲/۲ (۴۵۷/۱). این شلوار تا روی قوزک پا می‌آمد، اما ظاهرآ در قسمت پایین کمی تنگتر می‌شد. مراجعه کنید به 209-203 Dozy (1845)، ذیل عنوان سیزوال. پیامبر زائران مکه را از پوشیدن سراویل (شلوار) منع کرده‌اند. بخاری، «باب السراویل»، ۷/۶۷ - ۶۸ و ابن حجر، ۱۰/۲۷۲ - ۲۷۳.

۴۴. نویری، ۱۸/۱۸ (۲۸۶/۳). مقایسه کنید با یعقوبی که می‌نویسد: تا روزی که خدا او را به جوار خویش بُرد پشم نپوشید، ۲/۷۲ (۴۵۸/۱). البته در صفحات قبلی ذکر شد که پیامبر لباس پشمی می‌پوشیده‌اند، اما پوشیدن لباس حریر و ابریشمی را نهی کرده بودند. رجوع کنید به توضیحات یادداشت شماره ۱۱، در روایت نویری ذکر شده است که پیامبر آن را به مردی به نام سهل بخشیدند. مقایسه کنید با ازار پیامبر هنگام طواف کعبه. واقعی، ۳/۱۰۹۹ (۸۴۱/۳) و همچنین ازار پیامبر هنگام خواندن نماز. واقعی، ۲/۴۸۸ (۳۶۸/۲)، ازار پیامبر در سنین نوجوانی (ابن هشام، ۱/۱۶۴)، ازار عمانی پیامبر که ۵ وجب درازا داشت. بخاری، باب «الازار المهدب»، ۷/۴۵۹ - ۴۶۰ و نیز ابن حجر، ۱۰/۲۶۴ - ۲۶۵ و ۵۹-۶۴ Dozy (1845)، ذیل کلمه بُرد.

۴۵. به روایت ام سلمه. نویری، ۱۸/۲۸۴ (۲۵۴/۳).

۴۶. کلینی، ۳۴۲/۱. ظاهراً این نعلین بعدها به خلفای اموی و عباسی رسید و سرانجام به موزه استانبول وارد شد. زیدان، ۹۴-۹۳/۱ (۱۰۰/۱).

۴۷. Topkapi Sarayı Dozy (1845), 421-424 ذیل عنوان آنل. بنابر تاریخ مصر نویری این نعلین بعدها به خلفای اموی و سپس خلفای عباسی رسید. این نعلین در حوالی سال ۷۱۱ هـ در دمشق بوده است، اما مدتی بعد تکه تکه می شود (برای تیم هر کس تکه ای از آن را می برد و می برد). این ایاس در تاریخ مصر خود ذیل حوادث سال ۸۴۳ هـ می نویسد یکی از قاضیان مصر قطعه ای از سنبل پیامبر را در تصرف داشته است. مقابسه کنید با اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۸۹/۵ (۴۹۱/۱).

۴۸. نویری، ۲۹۲/۱۸ (۲۶۰/۳). از ستهای مربوط به کفش و پافزار این بود که نعلین را به عنوان علامتی برگردان شترهایی که می خواستند قربانی کنند، می نهادند. چنانکه پیامبر در حجۃ الوداع چنین کردند. واقعی، ۱۰۷۶/۳ و ۱۰۹۰ (۸۲۵/۲ و ۸۲۴). پیامبر در حجۃ الوداع موقع وارد شدن به کعبه، در خانه خدا کفشهای خود را در آوردند. واقعی، ۱۰۹۸/۳ - ۱۰۹۹ - ۸۴۱/۳.

۴۹. می نویستند عبدالله بن مسعود از نزدیکان و خدمتگزاران پیامبر، کفشهای پیامبر را در جیب لباسهای خود نگهداری می کرد تا به حضرت برساند. نویری، ۱۸/۲ (۲۲۵/۳).

۵۰. بخاری، باب ۳۷ و باب ۳۸، ۷/۴۹۶-۴۹۴ و نیز این حجر، ۱۰/۳۰۹-۳۰۷. پیامبر، مسلمین را هنگام زیارت خانه خدا از پوشیدن څُف منع کردند و تنها وقتی به پا کردن څُف را مجاز دانستند که فرد تواند برای خود نعلین تهیه کند (منظور موقع احرام بستن است نه طواف اصلی، چرا که در طواف اصولاً پوشیدن پاپوش منع شده است).

۵۱. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲/۷۱ (۴۵۷/۱). مقابسه کنید با ۷۱-۷۳ (1845) ذیل بیویم. پیامبر آن را به خر خسره بخشید. این اثیر، ۱۵/۲ (۲۵۱/۱).

۵۲. گفته شده که این کمریند را جبرئیل برای پیامبر آورده است. کلینی، ۳۴۲/۱.

۵۳. مثلاً پس از پیروزی در غزوہ بدرو هنگام قربانی کردن. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲/۳۵ (۴۰۶/۱).

۵۴. نویری، ۲۹۸/۱۸ (۲۶۴/۳).

۵۵. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲/۷۲ (۴۵۷/۱). در غزوہ بدرو پیامبر عصای خود را به ځکاشه بن میخشن که شمشیرش شکسته بود، دادند. عکاشه بعدها نام آن عصا را «عون» نهاد. این هشام (۵۷۴/۲).

۵۶. همچنین پیامبر به عبدالله بن انس به دلیل کشتن یکی از دشمنان اسلام، یعنی خالد بن سفیان هذلی، عصای خود را بخشید و فرمود «....به روز رستاخیز کسانی که عصا دارند بسیار اندرکند». طبری، ۴۰۷/۲ (۱۲۸۵-۱۲۸۴). عصای پیامبر بعدها همچون ردای آن حضرت ویرخی البسة دیگر به خلفای اموی و عباسی رسید. در سال ۷۱ هـ عبدالملک بن مروان عصای پیامبر را به

- عنوان امان نزد کسی می فرستد. ابن اثیر، ۴/۳۴۰ - ۳۳۹ (۶/۲۴۳).
۵۵. دو زره فضه و صندیه را پیامبر از یهودیان بنی قینقاع به غنیمت گرفته بودند. واقعی، ۱/۱۷۸ (۱/۱۲۹) و ابن اثیر، ۲/۳۱۶ (۱/۳۹۲). فضه نام یکی از استرهای پیامبر نیز بود که آن را فروزه بن عمرو به پیامبر هدیه داده بود و پیامبر نیز آن را به ابوبکر بخشید. نویری، ۱/۱۸ (۲/۲۹۹) و نیز طبری، ۲/۴۴۴ - ۴۲۲ (۴/۱۳۰) در باب زره صندیه باید گفت که در برخی از متون صندیه منسوب به کوههای سعد و در برخی دیگر از متون به صورت شعده (شاید منسوب به شهد سمرقند) آمده است، اما صورت صحیحتر آن، همان صندیه است. نویری، ۱/۱۷۸ (۳/۲۶۵) واقعی، ۱/۱۲۹ (۱/۲۹۸).
۵۶. ابن هشام (۲/۶۳۳).
۵۷. یعقوبی به دو بافت زیاد و اضافه ابن زره اشاره کرده است: «و در عة ذات الفضول وفيها زردان زائدان» ۲/۷۲ (۱/۴۵۷). بر اساس اشارات صریح طبری و واقعی و ابن اثیر، پیامبر اکرم (ص) معمولاً همراه زره ذات الفضول، یکی از آن دوزره دیگر را نیز می پوشیدند. چنانکه در غزوه احد و غزوه خیر، زره فضه را روی زره ذات الفضول و در غزوه حنین زره صندیه را روی ذات الفضول پوشیدند. رجوع کنید به طبری، ۲/۴۲۵ - ۴۲۴ (۴/۱۳۰) و نویری، ۱/۱۵۹ و ۲/۲۹۸ (۳/۲۶۵) واقعی، ۲/۸۹۷ و ۲/۶۵۳ و ۱/۲۱۹ و ۲/۶۸۵ و ۲/۴۹۷ و ۱/۴۹۷ و ۱/۱۸ و ابن هشام (۲/۶۵۲). به هر حال در غزوه احد به سبب پوشیدن این دوزره و پوشیدن کلاه خود و دیگر اسباب و آلات جنگی پیامبر حرکت زیادی نمی توانستند انجام دهند، می نویستند حضرت علی (ع) و طلحه پیامبر را در بالا رفتن از سنگی، کمک کردند. ابن هشام (۲/۶۶۷) و ابن اثیر، ۲/۱۷۱ (۱/۱۵۸ و ۱/۱۵۲). بنابرگننه واقعی و به نقل از کعب، پیامبر در غزوه احد جامه های جنگی زرد رنگ یکی از مسلمین را بر روی زره خود پوشیدند، ۱/۲۹۴ (۱/۲۱۲). شاید لفت «زرد» در اینجا نه به معنای رنگ زرد بلکه «الزَّرَد» باشد که نوعی زره بلند و جلو باز بود. طبیبان، ۱/۱۱۲ و نیز ابن منظور، الجزء الاول ذیل «البدن»، همچنین یعقوبی، ۲/۷۲ (۱/۴۵۷).
۵۸. کلینی، ۱/۳۴۲.
۵۹. فیاض، ۱/۱۲۷ و مقایسه کنید با اشراق، ۳/۰۶. «يلبس القلاطس ذات الآذان» نویری، ۱/۲۸۸ - ۲/۲۸۹ (۳/۲۵۷).
۶۰. ابن هشام (۲/۶۷۱).
۶۱. سبوغ به معنای دراز و طولانی و در برگیرنده است. نویری، ۱/۱۸ (۳/۲۹۸) و یعقوبی

۶۰. (۱۹۶۰)، ۱ و ۴۵۷/۲، ۷۲.
۶۱. واقدی، ۲/ (۴۹۷) (۳۷۶/۲) و ترمذی، ۷/ (۱۸۶) و اشراف/ ۳۰۶. گفته شده است که در غزوه احمد این کلاهخود (یضه) خرد شده است. این اثیر، ۲/ (۱۲۶) (۱۵۲/۱).
۶۲. نویری، ۱۸/ (۲۹۸) (۲۶۴/۲). مقایسه کنید با ادیب نیشابوری/ ۱۹۰ - ۱۹۲.
۶۳. این دو شمشیر را مارت پسر ابی شمر غسانی، پادشاه غسانی به بُت منات پیشکش کرده بود. حارث شاعر عرب در این باب گفته است:
- مُظاهِرٌ بِرِبَالٍ حَدِيدٌ عَلَيْهَا
عَقِيلٌ سَيِّوفٌ مَخْذُومٌ وَرَسُوبٌ
- «پوشنده دو پیراهن زره که بر آنها دو شمشیر گوهردار یکی مخدوم و یکی رسوب بسته است». برخی گفته‌اند که یکی از این دو شمشیر، همان ذوالفار معروف بود، که پیامبر به حضرت علی(ع) داد. این الکلی/ ۱۶ و اشراف/ ۳۰۴ - ۳۰۲ و نویری، ۱۸/ (۲۹۸) (۲۶۴/۳).
۶۴. ادیب نیشابوری/ ۱۹۰ - ۱۹۲ و نویری، ۱۸/ (۲۹۸) (۲۶۴/۲). قلچی منسوب به قلمه نام جایی در عربستان بود. جوهری/ ۱۲۷۱.
۶۵. ذوالفار شمشیر منیه بن حاج سهمی بود. طبری، ۲/ (۴۲۴) (۱۳۰۶) و نویری، ۱۸/ (۲۹۸) (۲۶۴/۲) مقایسه کنید با این اثیر، ۲/ (۷۴) و ۲/ (۳۱۶) (۸۰/۱ و ۳۹۲).
۶۶. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲/ (۷۲ - ۷۱) (۴۵۷/۱).
۶۷. اعراب شمشیرهای را که دو سوی (دولبه) آن تیزی داشت و تیزی آنها به دندانه ختم می‌شد، ذوالفار می‌نامیدند. ادیب نیشابوری/ ۱۹۰ - ۱۹۲ و اشراف/ ۳۰۲.
۶۸. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲/ (۷۱ - ۷۲) (۴۵۷/۱). زیدان می‌نویسد دارای هیجده دندانه (قره) بوده است، ۱/ (۱۳۸).
۶۹. نویری، ۱۸/ (۲۹۷) (۲۶۴/۳). ذوالفار سالیان سال در خاندان پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام باقی ماند تا اینکه محمد نفس زکیه در سال ۱۴۵ هجری در جریان قیام خود، آن را به یکی از بازرگانان در قبال ۴۰۰ دینار سپرد. وقتی جعفر بن سلیمان به حکومت مدینه رسید، شمشیر را از آن بازرگان گرفت. با روی کار آمدن مهدی عباسی، شمشیر به او رسید و دست به دست به خلفای بعدی رسید. این اثیر، ۵/ (۵۴۹) - ۹/ (۱۸۹). مقایسه کنید با زیدان، ۱/ (۱۴۴).
۷۰. این هشام (۲/ ۶۶۶)؛ طبری، ۲/ (۴۲۵) (۱۳۰۷/۴)؛ یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲/ (۷۲ - ۷۱) (۴۵۷/۱)؛ این اثیر، ۲/ (۳۹۲) (۲۱۶/۱)؛ نویری به نقل از طبقات ابن سعد، ۱۸/ (۲۹۸) (۲۶۵/۳)؛ زیدان،

۷۲. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۷۲-۷۱/۲ (۴۵۷/۱) و نویری، ۱۸/۲۹۷ (۲۶۴/۳). می‌نویستند که پیامبر نیزه را از جمله سلاحهای مخصوص خود قرار دادند و فرمودند «عقل ریزقی تخت ظل رُمْحی»؛ روزی من در زیر سایه نیزه من داده می‌شود، که البته در باب صحبت این قول باید به کتب و منابع حدیث معتبر مراجعه کرد. اشراق/۳۰۵.

۷۳. و فرمودند: «هکذا اخلاق السنن» اخلاق آداب چنین است. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۷۲-۷۱/۲ (۴۵۷/۱). این حریه رانجاشی امپراتور جشنه به زیرین عوام داده و بعد به پیامبر اهدا شده بود. می‌نویستند که زیرین در جنگی با نیزه، در میان عرب نمونه و مثل زدنی بوده است. مبارکشاه/۲۶۶. پیامبر در غزوه احمد و با دست خود و به وسیله همین عَزَّه، اُبی بن خلف را کشت. این نیزه کوتاه را بعدها خلفاً به ارث برداشت. خوارزمی/۱۱۹-۱۱۸. در مورد آن می‌نویستند «عصافی راسها سنان مثل سنان الرمح». ابن اثیر، ۲/۱۱۵ (۱۳۰).

۷۴. نویری ۱۸/۲۹۷ (۲۶۴/۳) و ابن اثیر، ۲/۳۱۶ (۳۹۲).

۷۵. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۷۲-۷۱/۲ (۴۵۷/۱).

۷۶. واقدی، ۱/۱۷۸ (۱۲۹/۱). نویری گوید که در غزوه بدر شکسته شد. ۱۸/۲۹۷ (۲۶۴/۳).

مقایسه کنید با طبری، ۲/۴۲۴ (۴۰۶/۴).

۷۷. واقدی، ۱/۱۷۸ (۱۲۹/۱).

۷۸. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۷۲-۷۱/۲ (۴۵۷/۱).

۷۹. طبری، ۳/۲۷۱ و ۴۵۱ (۶/۲۲۲۹ و ۵/۲۰۳۶). شلوار ابویکر، یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲/۱۱۶.

(۱۹/۲).

۸۰. طبری، ۳/۲۷۱ (۵/۲۰۳۷-۲۰۳۶).

۸۱. طبری، ۳/۴۵۱ (۶/۲۲۲۹) شمر در سفر به ایله، پیراهن کرباس خود را که نشیمنگاه آن در طول راه پاره شده بود، به اسقف داد و گفت: این را بشوی و وصله کن. اسقف آن را وصله کرد و یکی دیگر همانند آن از جنسی بهتر دوخت و به عمر داد. عمر آن را با دست مالید و آن گاه پیراهن خود را پوشید و گفت: این عرق را بهتر می‌گیرد و پیراهن اسقف را پس داد. طبری، ۳/۱۶۴ (۵/۱۸۷۳). مقایسه کنید با ابن اثیر، ۳/۶۰ (۳/۹۹).

۸۲. طبری، ۲/۶۲۰ (۴/۱۵۷۳). آن را با گل سرخ رنگ کرده بودند، قطیفه تن پوش ابویکر ۵ درهم ارزش داشت. ابن اثیر، ۲/۴۲۱-۴۲۲ (۲/۴۲۲-۱۷۰).

۸۳. مقایسه کنید با طبری، ۳/۳۱۴ (۵/۲۱۰۲). ابن اثیر می‌نویسد که لباس حضرت علی(ع) در زمستان پلاس کهنه‌ای بود، ۳/۴۰۰ (۴/۲۳۶).

- .۸۴. واقدی، ۲/۷۷۲ (۵۸۸/۲). مقایسه کنید با ابن هشام (۱۰۷۱/۲).
- .۸۵. طبری، ۳/۳۸۶ و ۴۵۱ و ۲۰۱/۲ (۳۰۱/۶، ۲۲۲۹، ۲۲۲۹). ابن اثیر، ۲/۲۱۹ - ۲۲۰ (در فتح خیر).
- .۸۶. طبری، ۳/۲۲۸ و ۲۷۱ (۵/۲۷۱ - ۲۰۳۶ و ۲۰۳۷ و ۱۹۸۷ - ۱۹۸۷).
- .۸۷. حسن ابراهیم (۲/۵۶۹ - ۵۶۸). به نقل از مسعودی. عمر در حال خطبه خواندن و نیز در مراسم حج این ردای وصله دار را که برخی تعداد وصله های آن را ۱۲ و برخی ۲۱ عدد دانسته اند، بر تن داشت. ابن اثیر، ۳/۶۰ (۶۰/۳). اگرچه عربستان سرزمینی گرم و خشک بود، اما خلفا بویژه عمر پوشیدن لباسهای نازک و بدن نما را برای مردان جایز نمی دانستند. طبری، ۳/۲۸۱ - ۲۸۴ (۲۰۲۴/۵).
- .۸۸. طبری، ۳/۵۰۸ - ۵۰۸ (۶/۲۴۲۱) و ابن اثیر، ۳/۱۸۰ (۳۰۱/۳).
- .۸۹. طبری، ۳/۱۷۰ (۵/۱۷۹۲).
- .۹۰. طبری، ۳/۴۵۱ و ۴۵۱/۶ (۶/۲۲۲۷ - ۲۲۲۹ و ۲۲۲۹).
- .۹۱. طبری، ۳/۲۷۱ (۵/۲۰۳۶ - ۲۰۳۷).
- .۹۲. ابن اثیر، ۳/۱۹۱ (۳۲۰/۲) و طبری، ۳/۳۸۶ و ۴۵۱ (۶/۲۲۲۹ و ۲۲۲۹).
- .۹۳. دینوری / ۱۸۶ / ۲۲۸ (مقایسه کنید با بخاری، ۷/۶۸ - ۷۱ و ابن حجر، ۱۰/۲۷۳ - ۲۷۵).
- .۹۴. Dozy (1845), 421 - 424 ذیل عنوان ثعل. کلیتی، ۱/۳۴۲ و زیدان، ۱/۹۳ - ۹۴ (۱۰۰/۱).
- .۹۵. تازیانه عمر. ابن اثیر، ۳/۶۰ (۳/۹۸).
- .۹۶. معاویه ۴۱ - ۵۶۰ نخستین کسی از امیران اسلام بود که لباس فاخر پوشید، چنانچه قبل از خلیفه شدن در زمان حکومت بر شام، خلیفه وقت عمر، در این مورد به او اعتراض می کند. زیدان ۵/۸۵ - ۸۱ (۵/۹۷۳) بعدها ذلال (ابوزید ناقد) از مُختَنَان و مطربان و بذله گویان عصر اموی از نائله همسر مطلقة معاویه، پنج قواره پارچه از ثله های معاویه را می طلب و می ستاند. اصفهانی، (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۴/۴۵۵ - ۴/۴۲۵. در نبرد صفين، عتبه در ایاتی که برای معاویه سروده بود می گوید: «ای کسی که به ابریشم و پارچه خز تمایل داری». دینوری / ۱۵۹ (۱۹۷) و طبری، ۴/۳۸۳ - ۳۸۴ (۶/۲۲۲۱).
- .۹۷. مقایسه کنید با Supuler / 515-516 (۲/۴۱۴) و نیز f. 217 (1873), 33; (1875-1877).
- Kremer
- .۹۸. کوهی، قوهی منسوب به قهستان (قاتنات) در خراسان. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۱/۱، ۱/۲۴۸.
- .۹۹. مقایسه کنید با مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۱ و ابن حوقل / ۳۷۲ - ۳۷۳ (۱۸۰ - ۱۸۱) و نیز (۱/۹۸).

(۲۲۹/۲) Supuler/ 404-406

۹۹. وَشَنِ، پارچه ابریشمی لطیف و گلدار که گاهی نیز آن را زردوزی می‌کردن و آن را در شهر و شیخ بافتند. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، (۱۴۱۵/۲) ۷۰/۹ و (۱۴۷/۲) ۱۵۷. در آن بافت‌های طلا به کار می‌رفت ۱-۲۰ Dozy (1845)، مقدمه.

۱۰۰. البته گاهی ابریشم خالص و گاهی نیز مقداری پشم به ابریشم اضافه می‌شد، اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، (۱۴۱۵/۴) ۴۵۲/۱ و (۱۴۲۸/۴) مقایسه کنید با المنتجد ذیل «خر».

۱۰۱. زیدان، ۸۱/۵ - ۸۴/۵ (۹۴۹/۵).

۱۰۲. زیدان، ۱۰۶/۵ - ۱۰۸/۵ (۹۷۳/۵ - ۹۷۴). در سال ۱۳۲ هسلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس، در بصره گروهی از بنی امیه را کشت که جامه‌های رنگین و زردوزی شده بر تن داشتند. ابن اثیر، (۶۳/۹) ۴۳۱/۵.

۱۰۳. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، (۱۴۱۵/۲) ۴۶۷/۲ و (۱۴۱۵/۱) ۲۲۷/۲. که با زعفران رنگ شده بود. امیرعلی / ۱۷۱ و نیز ۱۷۱/۲۰۴ Almagro.

۱۰۴. هشام پیشتر از دیگر خلفا به پارچه حریر گلدار و پرنقش و نگار علاقه نشان می‌داد، چنانچه می‌نویستند ۱۲ هزار لباس حریر پرنقش و نگار و ۱۰ هزار بند زیر جامه حریر داشته است. زیدان ۸۱/۵ - ۸۴ و ۱۰۶ - ۱۰۸ و ۹۷۲/۵ - ۹۷۴. همچنین می‌نویستند وقتی به سفر حج می‌رفت، لباس‌هایش را برابر ۶۰۰ غشتر (!) بار می‌کردند. ابن عبد‌ربه، ۴/۴۴۶ و نویری (۶) ۳۶۱.

۱۰۵. ابن خلکان، ۱/۲۰۶ و اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، (۱۴۱۵/۲) ۳۹۹/۲ و (۱۴۱۵/۱) ۱۹۲/۲. مقایسه کنید با بارتولد (۱۳۵۸)، (۱۳۵۸/۱) ۳۸۷ و ابن سعد، ۵/۵ - ۲۹۷ و ۲۹۸.

۱۰۶. جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۷۶ و اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، (۱۴۱۵/۱) ۳۶/۷ و (۱۴۱۵/۱) ۷۲۹/۱ و زیدان، (۹۷۴ - ۹۷۳/۵) ۸۴ - ۸۱ و ۱۰۸ - ۱۰۶ و ۱۰۸ - ۸۱ و ۸۴.

۱۰۷. ابن اثیر، (۱۴۱۴/۵) ۳۷/۷ و نویری (۲۲۵/۶) و نخجوانی ۷۸ و اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، (۱۴۱۵/۴) ۴۵۲/۱ و جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۵۴ و زمان ولید بن یزید بر حریر سبزی صورت مانی را تصویر کرده بودند و در چشمانش جیوه و نوشادر نهاده بودند تا به نظر رسد که چشمانش حرکت می‌کند اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، (۱۴۱۵/۷) ۵۳/۱ و (۱۴۱۵/۶) ۵۳/۷ و نویری (۶) ۳۷۸.

۱۰۸. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، (۱۴۱۵/۶) ۳۴۲/۱ و (۱۴۱۵/۱) ۶۴۷/۱ و جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۵۴ و امیرعلی (۲۱۳) ۱۵۴ و (۲۰۱) ۱۶۹/۲۰۱.

۱۰۹. عوفی (۱۳۵۲ - ۱۳۵۹)، ۹۵ و ابن خلکان، ۱/۲۰۶ و ابن اثیر، (۱۴۱۵/۷) ۶۲/۵ و (۱۴۱۵/۶) ۲۶۳/۷. نویری (۲۸۸/۶). مقایسه کنید با ابن سعد، ۵/۵ - ۲۹۷ و ۲۹۸ و اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، (۱۴۱۵/۹) ۱۸۰/۹ و (۱۴۱۵/۶) ۱۸۱ - ۱۸۰/۹.

۱۱۰. ابن خلکان، ۱/۲۰۶ و بارتولد (۱۳۵۸)، ۳۸۷. این سعد، ۵/۳۸۷ و ابن سعد، ۵/۲۹۷ - ۲۹۸. البته دوزی، فُرطَن را لباس زنانه می‌داند (فارسی گزتی). رجوع کنید به Dozy (1845), 362-363 (۱۳۳۲) ذیل فُرطَن و نیز جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۵۴ (۲۱۳).
۱۱۱. اصفهانی (۱۴۱۴)، ۶/۴۸۱ و ۲/۴۶۷ (۱/۷۰۷ و ۲/۲۳۷) و جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۵۴ (۲۱۳).
۱۱۲. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۸/۴۴۷ و ۲/۸۵) و جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۵۴ (۲۱۳).
۱۱۳. آستینهای این رداها گشاد بود، زیرا گاهی خلفاً در این آستینهای چیزهایی را پنهان می‌کردند، همچون ولید بن یزید. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۶/۴۸۱ (۱/۷۰۷) و (۱/۴۵۲) و جاحظ (۱۳۳۲)، ۳۷/۵ (۲۳۵) و نویری (۲۷۷/۶) و امیرعلی / ۱۷۱ (۲۰۴) و نخجوانی / ۷۸. دواج سلیمان را عربی بیابان نشین می‌ذند. جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۰۳ (۱۵۶).
۱۱۴. دلال در شعری که برای سلیمان خواند، به آنها اشاره کرده است (کسانه ان می خواستند و اخْضَرُ). اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۴/۴۵۲ و ۱/۴۲۲ - ۴۲۳) و ابن اثیر، ۵/۳۷ (۲۳۵) و نویری (۲۷۷/۶) و امیرعلی / ۱۷۱ (۲۰۴) و نخجوانی / ۷۸. دواج سلیمان را عربی بیابان نشین می‌ذند. جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۰۳ (۱۵۶).
۱۱۵. قتك جانوری کوچکتر از روباه و دارای پوستی بسیار زیبا و گرانبها. ابن اثیر، ۵/۲۶۱ (۱۵۶) و نویری (۲۶۱/۶).
۱۱۶. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۶/۴۸۱ و ۳/۲۱۵ (۱/۷۰۷ و ۲/۲۱۵) ولید بن یزید خانه خود را در قبال خواندن شعری، به شاعری می‌بخشد، همو، ۷/۶۵ (۱/۷۵۳) و امیرعلی / ۱۷۱ (۲۰۴) و نیز ۱۷۸ Almagro/.
۱۱۷. ابن سعد، ۵/۲۹۷ - ۲۹۸ و ابن خلکان، ۱/۲۰۶. گل لباسهای وی را ۱۲ درهم تقویم کرده‌اند. بارتولد (۱۳۵۸)، ۳۸۷ و اصفهانی (۱۴۱۴)، ۱۴۱۵ - ۱۸۰ و ۹/۱۸۱ (۱۹۲/۲). در اینجا باید اشاره کرد که جیزة پیامبر نیز بر دوش خلفای اموی بوده است. مراجعه کنید به الجُمْحَى / ۲۰ - ۲۱ و توضیحات بعض قبلي «لباسهای سراسری پیامبر».
۱۱۸. حسن ابراهیم (۴۹۲/۱). پیروان امویان را مُبِيَّضه می‌گفتند. جاحظ (۱۳۳۲)، ۲/۱۳۷. پرجم امویها نیز سفید بود Supuler 347-349 (۲/۳۴۷-۳۴۹).
۱۱۹. ابن اثیر، ۵/۳۸ (۷/۲۳۵) و نویری (۲۷۷/۶) و اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۴/۴۵۲ - ۴۲۲ (۱/۴۲۲ - ۴۲۳) و نخجوانی / ۷۸.
۱۲۰. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۹/۱۸۰ - ۱۸۲ و ۶/۴۸۱ (۲/۴۸۱ و ۱/۱۹۳) و زمین و دیوارها را با دیباها ارمی پوشانیده بودند. همو، ۶/۳۵۲ (۱/۶۵۲) و نیز Almagro/.

.178

- .۱۲۱. ابن سعد، ۲۹۷/۵ و ابن خلکان، ۱/۲۰۶. مقایسه کنید با بارتولد (۱۳۵۸)، ۳۸۷ و نیز Dozy (1845)، 365-371، 389 ذیل گمه و قلسوہ. فلشنندی تاج خلفا را در اعیاد وصف کرده است. ۱۲۲. ۴۷۲/۳ و ۴۸۴/۲. مقایسه کنید با مقاله W.B Jorkman در دایرة المعارف الاسلامیه مدخل تاج، ۹۴-۸۹/۹. زیدان، ۸۱/۵-۸۴ (۹۵۰/۵).
- .۱۲۳. همچون ولید بن زید (سال ۱۲۶). ابن اثیر، ۵/۲۹۰ (۲۰۲/۸) و نویری (۳۷۹/۶).
- .۱۲۴. امیرعلی/۱۷۰ (۲۰۳).
- .۱۲۵. حسن ابراهیم (۱/۴۹۲). ولید بن عبدالمملک در مدینه، در دراعه‌ای و قلسوهی و بدون ردا نمازگزارد. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲۹/۳ (۲۳۸/۲). هم عصای نسبتاً کوتاه پیامبر «مشوق» و هم حریه و نیزه کوتاه پیامبر «عنزه» بعدها به دست خلفای اموی رسید. ابن اثیر، ۴/۳۴۰-۳۳۹ و خوارزمی/۱۱۸-۱۱۹ و رجوع کنید به توضیحات عصا و نیزه پیامبر در بخش قبلی.
- .۱۲۶. امیرعلی/۱۷۷ (۲۱۰).
- .۱۲۷. جاحظ (۱۳۳۲)، ۴۷ «الخُفُّ الْأَصْفُرُ» (۹۳).
- .۱۲۸. اصفهانی (۱۴۱۵-۱۴۱۵)، ۶/۴۸۱ (۱/۷۰۷).
- .۱۲۹. «تعالم الحمراء». امیرعلی/۱۷۷ (۲۱۰). در اینجا باید اشاره کرد که نعلین دو بندی پیامبر (ص) نیز به خلفای اموی رسیده بود. زیدان، ۱/۹۴-۹۳ (۱/۱۰۰) و اصفهانی (۱۴۱۴-۱۴۱۵)، ۵/۸۹ (۱/۴۹۱) و مراجعه کنید به توضیحات نعلین و کفش پیامبر (ص) در بخش قبلی.
- .۱۳۰. جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۷۵ (۲۳۱). وی چون عصا را می‌افکند، حضار می‌فهمیدند که موقع ترک مجلس فرار رسیده است. ابن عبدیه، ۱/۱۶۶ و ۲۸۸ و جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۱۹ (۱۱۹-۱۷۵). در سال ۷۱ ه عبدالمملک عصای پیامبر را به عنوان امان نزد کسی می‌فرستد. ابن اثیر، ۴/۳۳۹-۳۴۰ (۲۴۳/۶).
- .۱۳۱. نویری (۳۱۲/۶).
- .۱۳۲. اصفهانی (۱۴۱۴-۱۴۱۵)، ۷/۴۵ و ۶/۴۸۰ (۱/۷۰۷ و ۷۳۲). مقایسه کنید با تازیانه عمر. ابن اثیر، ۳/۶۰ (۹۸/۳) و نیز ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۶۲ Almagro.
- .۱۳۳. بلاذری/۴۹۶ (۱۱۲) لباس پشمینه اخنف بن قیس در روزگار خلیفة دوم عمر. عمر در نامه‌ای

به مسلمین که در حال فتح ایران بودند، توصیه کرده که جز پوشش پاک شده نپوشند و ظاهرآ مرادش از آن، پوست حیوان و پشمینه بوده است. بلاذری / ۴۵۸ (۸۶). اما کمک امرا جامه پشمین را کنار گذاشتند و به سوی البسۀ ابریشمین رفتند، عثمان خلیفۀ سوم به حکم بن ابی العاص جبهۀ خز اهدا کرد به همراه طیلسان. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱۴۱/۲ (۵۶/۲). مقایسه کنید با جامۀ ولید امیر کوفه در روزگار عثمان و یکی از نزدیکانش که از ابریشم بود. طبری، ۳۲۹/۳ (۲۱۲۵ - ۲۱۲۶).

۱۳۴. زیدان، ۵/۱۰۶ - ۱۰۸ و ۱۰۸ - ۸۱ و ۸۴ (۵/۱۷۳).

۱۳۵. نویری (۱۱۵/۶) و امیرعلی (۵۹/۷۴).

۱۳۶. همچون عمار یاسر در نبرد جمل. طبری، ۵۳۰/۲ - ۵۳۴ (۶/۲۴۴۷).

۱۳۷. نویری (۱۱۵/۶).

۱۳۸. همچون نصر بن سیار حاکم اموی بلخ، سال ۱۱۱ هابن اثیر، ۵/۱۵۷ - ۱۵۸ (۸/۵۶).

۱۳۹. مقایسه کنید با جامۀ گشاد ضعیضه در خراسان سال ۸۱ هابن اثیر، ۴/۴۵۸ - ۴۵۹ (۷/۶۳) و نویری (۶/۱۸۵).

۱۴۰. نویری (۱۱۵/۶).

۱۴۱. دینوری / ۲۹۴ (۳۳۸). «و علیه قميص اصفر هزوی».

۱۴۲. سعید بن عبدالعزیز (خُذیفه) امیر خراسان در زمان یزید بن عبد الملک، سال ۱۰۲ ه مؤلف فتوح البلدان به موهای فروخته و آویخته وی نیز اشاره کرده است. بلاذری / ۶۰۰ (۲/۱۸۲) و ابن اثیر، ۵/۹۰ (۷/۲۹۴) و نویری (۶/۳۰۸).

۱۴۳. هنگام ورود به مدینه در سال ۶۵ ه که توانسته بود فرمانده لشکر شام را بکشد. ابن اثیر، ۴/۱۹۰ - ۱۹۱ (۶/۳۶).

۱۴۴. طبری، ۳/۲۵۹ (۵/۲۰۲۰). مقایسه کنید با ابریشم سفید که ویل دورانت اشاره کرده است (۴/۲۸۱).

۱۴۵. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۸/۸۱ و ۸۵ (۴۴۷)، ۸/۸۱ و ۸۵ (۴۴۷). لباس یکی از فریشیان، مقایسه کنید با جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۵۴ (۲۱۳) و ۴۰۴-۴۰۵ (Dozy, 1845)، ۳۵۵/۶ (۱/۶۵۷ - ۶۵۸ و ۶۶۱).

۱۴۶. در شعر طیزماح. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۶/۳۵۵ (۱/۶۵۷ - ۶۵۸ و ۶۶۱).

۱۴۷. وی در روزگار عثمان خلیفۀ سوم در حوالی گرگان و مرز ترکان به سرمی برد. طبری، ۳/۲۳۸ - ۲۳۹ (۵/۱۹۸۶ - ۱۹۸۷).

۱۴۸. وی از سوی سعد بن وقاص، در نبرد نهاوند به سفارت نزد شاه ایران یزدگرد سوم رفت. یزدگرد

به او گفت که این جامه که پوشیده‌ای چه نام دارد، نعمان جواب داد ردا. طبری، ۱۶/۳ - ۱۷ - ۱۶۵۲/۴ و عوفی (۱۳۵۹ - ۱۳۵۲) و عوفی (۱۶۵۳ - ۱۶۵۲).

۱۴۹. در سال ۲۷ هشتمان، عمر و عاص عامل مصر را فراخواند، وی با جبهه‌ای یمانی از جنس پنبه به مدینه آمد. طبری، ۳۱۴/۳ - ۲۱۰/۵. در جای دیگری عثمان به عمرو مسی‌گوید: چرا پوستینت شیش گرفته است و یا «چه زود جیهای جهات شیش گرفته است» که البته نوعی استهزا به شمار می‌رفت. طبری، ۳۸۸/۳ - ۳۹۱ - ۳۷۲ و ۳۷۴ (۲۲۰/۶ و ۲۲۳/۷).

۱۵۰. می‌نویسد، وی اولین کسی از اعراب است که لباس خزر پوشید و یقه و آستر طارونی نهاد. این رسته (۲۲۶ - ۲۲۷). مردم می‌گفتند که امیر پوست خرس بر تن کرده است. بلاذری / ۴۸۴ (۱۰۴). البته «خز» در اینجا به معنای حریر و ابریشم نیست، بلکه نوعی پوست حیوان است (fouine) این حیوان از تیره سموریان و دارای دم دراز و پر موی است، پوست آن قهوه‌ای و یا خاکستری است. معین، ۱/۱۴۱. در فتح ییسان و جنگ اجتادین میان مسلمانان و مسیحیان روم شرقی، وقتی عمر خلیفه دوم به آن حوالی می‌رفت، به دلیل اینکه امرایش قباهای ابریشمین پوشیده بودند، با آنان به عناب سخن گفت. طبری، ۱۰۳/۳ (۱۷۸۷/۵).

۱۵۱. در روزگار عثمان. طبری، ۳۲۹/۵ - ۲۱۲۵/۵) و اصفهانی (۱۴۱۵ - ۱۴۱۴)، بلاذری / ۸۸/۱ (۴۸۹). البته در اینجا صحبت از کسا و خمیسه است. مقایسه کنید با باحظ (۱۳۳۲)، ۱۵۴ (۲۱۳).

۱۵۲. وی از سران سپاه سعید بن عثمان در خراسان بود. فرشخی / ۵۵ و ۵۶. دینوری / ۲۹۴ (۳۳۸) «ومُلاعة موردة متواشعا». از میان دیگر رداها، باید از عبای قطوانی نام برد. در روزگار خلیفه دوم عمر، یکی از شروط صلح برای اهل ابار، تهیه و ارائه هزار عبای قطوانی در سال بوده است. بلاذری / ۳۴۴ (۸) «قطوانیه» مقایسه کنید با عبای قطوانی معن. همو / ۶۴۸ (۲۱۶)، همچنین باید به قباهای داوری که قبیله بکر بن واٹل می‌پوشیدند و نام رئیس آنان داود بن قحدم بود، اشاره کرد، سال ۷۱ هابن اثیر، ۴/۳۲۱ (۲۲۹/۶).

۱۵۴. در خراسان، سال ۶۵ هابن اثیر، ۴ - ۲۰۸ - ۲۰۹ (۵/۶).

۱۵۵. وی در نبرد نهاؤند شهید شد. طبری، ۲۱۶ - ۲۱۲/۳ (۱۹۵۲/۵).

۱۵۶. همچون عبدالله بن زیر. وی دو آستین خود را به دست بست و دامان را بالا گرفت، یک جبه ابریشمین پوشید و جامه خود را به کمر پیچید و به میدان رفت. این اثیر، ۴ - ۳۵۳ - ۳۵۴ (۶/۲۶۰) و نویری (۱۱۵/۶) و نیز خالد بن ولید، ولید امیر کوفه، حکم بن ابی العاص، زیاد بن ایه، ابو عبیده و دیگران. زیدان، ۸۱/۵ - ۸۴ - ۸۶ (۵/۹۴۹) و یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱۴۱/۲ (۵/۶۱۲) و طبری، ۳۲۹/۳ - ۳۳۰ (۵/۲۱۲۵ - ۲۱۲۶). زیدان معتقد است که قبای ابریشمی را به عادت

- ایرانیان می پوشیدند، ۸۱/۵ - ۸۴/۵ (۹۴۹).
 ۱۵۷. همچون اهدای جبه و روپوش از طرف عبدالملک بن مروان به خالد بن عبدالله حاکم بصره.
 نویری (۱۲۲/۶).
 ۱۵۸. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، (۱/۱) (۴۸۰) و ابن منظور، ۱/۶۰ و فاضل/۸. مقایسه کنید با تاج
 عبدالله بن اُتی در مدینه. ابن هشام (۷۷۹/۲) و ابن اثیر، (۱۹۳/۲) (۲۲۱/۱). در باب عمame و
 دستار عاص بن امیه معروف به ذوالعصابة نگاه کنید به نویری (۸۷/۶) و در مورد عمامة
 ابواحبیحه سعید بن العاص، مراجعه کنید به جاحظ (۱۳۳۲)، (۴۷) (۹۳).
 ۱۵۹. واقدی، ۲/۵۶۰ (۴۲۴/۲). عمامة هاشم بن عبد مناف نیز سیاه بود. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱/۲۰۱
 (۳۱۲/۱).
 ۱۶۰. همچون سعید بن جبیر در سال ۹۴ هـ که به دست حجاج بن یوسف کشته شد. ابن اثیر، ۴/۵۷۵
 - ۵۸۲ (۱۸۷/۷).
 ۱۶۱. ابن اثیر، ۴/۳۷۴ (۲۸۵/۶) و نویری (۲۸۶ - ۲۸۵/۶) (۱۶۸). ابن اثیر در حوادث سال ۹۲ ضمن فتح
 اندلس از خانه‌ای در آنجا یاد می‌کند که در آن تصاویری از بزرگان عرب بود که همه بر سر
 عمامة هابی سرخ داشتند. ۴/۵۵۶ (۱۷۲/۷).
 ۱۶۲. نرشخی ۵۵/۵۰ و ۵۰/۵۵.
 ۱۶۳. ابن هشام (۱۰۷۴/۲ - ۱۰۷۷) و واقدی، ۲/۵۶۰ (۴۲۴/۲) و یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲/۵۹
 (۴۴۰/۱).
 ۱۶۴. همچون ورود حجاج به کوفه در سال ۷۵ هـ یعقوبی (۱۹۶۰)، ۳/۱۸ (۲۲۳/۲) و ابن اثیر،
 ۴/۴۱۷ - ۴۱۶ - ۳۷۵ - ۳۷۴ و ۲۸۵/۶ - ۲۸۶ - ۲۸۵/۶ (۱۸/۷). عبیدالله بن زیاد حاکم بصره پس از
 مرگ بزید از ترس خود لام می‌زد. دینوری /۲۸۲ (۳۲۷). مقایسه کنید با نویری (۶۴/۶) سال
 ۶۸ یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱/۲۲۷ (۳۵۱/۱) قناعه.
 ۱۶۵. جاحظ (۱۳۳۲)، (۴۷) (۹۳). مقایسه کنید با قلنسوه عمر بن عبد العزیز. ابن سعد، ۵/۲۹۷ - ۲۹۸
 و ابن خلکان، ۱/۲۰۶ و بارتولد (۱۳۵۸)، ۳۸۷ و همچنین ۳۷۱- ۳۶۵ Dozy ذیل
 قلنسوه.
 ۱۶۶. در فصل بعدی بتفصیل در باب آن توضیحاتی ذکر شده است.
 ۱۶۷. همچون پاپوش نعمان بن مقرن که در نبرد نهاؤند از طرف سعد بن وقاص به دربار بزدگرد سوم
 آمد، بزدگرد از او پرسید: پاپوش تو چه نام دارد؟ نعمان پاسخ داد: نعال. طبری، ۳/۱۷
 (۴/۱۶۵۲ - ۱۶۵۳). مقایسه کنید با ۴۲۱- ۴۲۴ Dozy ذیل نعل و زیدان، ۱/۹۳ - ۹۴.

(۱۰۰/۱).

۱۶۸. همچون زیاد بن ابیه. زیدان، ۸۱/۵ - ۸۴/۵ (۹۴۹).

۱۶۹. فد (تازیانه). مقایسه کنید با تازیانه عمر. ابن اثیر، ۶۰/۳ (۹۸/۳). نمایندگان مسلمانان که به دربار بیزدگرد سوم رفته بودند، تازیانه‌های کوچک به دست داشتند. طبری، ۱۷/۳ (۱۶۵۲) - ۱۶۵۳ (۱۶۵۳). عباس در سال ۷ هبا عصا به طواف کعبه رفت. ابن اثیر، ۲۲۲/۲ (۲۶۱/۱). مقایسه کنید با چوبدستی مُهلب. نویری (۱۲۶/۶) و همچنین ترکه عبدالله بن عبد‌الملک. اصفهانی، (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۲۳۰/۹ - ۲۳۴/۲ (۲۱۲/۲).

۱۷۰. حسن ابراهیم (۱/۴۶۵ - ۴۶۶).

۱۷۱. زیدان، ۹۶/۱ - ۹۷/۱ (۱۰۶/۱). گاهی از کاغذهای الوان پرنفس و نگار مصری برای این کار استفاده می‌کردند.

۱۷۲. مسلمانان از تصویر در طراز به دلیل حرمت داشتن آن استفاده نمی‌کردند، خلیفه‌های اموی و عباسی در قصرهای خود کارگاههایی برای بافن جامه‌های طراز داشتند که رئیس آن را صاحب طراز می‌گفتند. حسن ابراهیم (۱/۴۶۵ - ۴۶۶).

۱۷۳. مقایسه کنید با Dozy (1845), 1-20 مقدمه.

۱۷۴. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۳۲۲ - ۲۱/۳ (۲۷۶/۱). همچنین طویس (۱/۱ - ۲۷۳ - ۲۷۵). مقایسه کنید با Almagro (187-190).

۱۷۵. موقعی که سائب خاثر شاعر ایرانی را می‌خواستند به دربار معاویه ببرند، دو جامه زرد هروی آوردند یکی را به عنوان ازار و دیگری را ردای او قرار دادند. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، (۷۹/۲) (۴۴۶/۸).

۱۷۶. همو، ۷/۲ (۲۲۹/۱). ولید بن عبد‌الملک، چنین جامه‌ای را بر تن اشعب کرد.

۱۷۷. جامه زرد هروی (هرات) همچون جامه ابن سریج (م ۹۸ ه) در مراسم حج. همو، ۱/۱ (۵۶/۱) یا جامه عطاء بن ابی ریاح (۱۱۴ - ۲۷ ه) در موقع جشن دامادی پسرش، البته وی مقتی مکه بود. همو، ۱/۱ (۲۲۶/۱) و نیز جامه عمر بن ابی ریبعه (۹۳ - ۲۳ ه). همو، ۱/۱ (۸۵/۱) «فی ثوین مصبوغین مُورَّدين او مُمْصريين» (۳۹/۱).

۱۷۸. همچون عمر بن ابی ریبعه غزلسرای فربش در موسی حج. همو، ۱/۱ (۲۱۲/۱) (۵۵ و ۵۶). مقایسه کنید با حلنهای ابن سریج «و حُلْنَى بُرُودِ جِبَرَة». همو، ۹/۱ (۱۶۹/۲). وی در شعری به میرط (نوعی کسae) اشاره کرده است. همو، ۱/۱ (۲۱۹/۱) (۶۴ - ۶۵). ایرانیان به جریر شاعر (۲۸ - ۱۱۰ ه) صد حله هدیه دادند. همو، ۸/۱ (۲۷۱/۲) (۱۱/۲).

۱۷۹. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۱ (۶۸/۲۲ - ۲۴). مقایسه کنید با ملحقة نازک برآقی که ابن عایشه (م ۱۲۵ یا ۱۲۶ ه) روی شانه می‌انداخت. همو، ۲ (۴۸۵/۱ - ۲۴۲/۱). جامه سفر متعبد (م ۱۲۶ ه) پوستین بود «فرو». همو، ۱ (۷۰/۱ - ۲۵/۲).
۱۸۰. همچون عون بن عبدالله بن عتبة بن مسعود هذلی (م ۱۱۵ ه). اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۹/۲ (۲۵۹/۱) زرکلی، ۵/۲۸۰. فرزدق شاعر لثام می‌زد. اصفهانی، ۲/۵۰۷ (۵۰۷/۱ - ۲۵۶/۱). البته برخی نیز چون ابن سریج به خاطر لوچی چشم یا به علمت جذامی که در اواخر عمر گرفت، لثام می‌زند. اصفهانی، ۱/۲۰۶ (۲۰۷ - ۴۸/۱ - ۴۹ و ۱۰۸).
۱۸۱. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۱ (۲۱۲ - ۲۱۳/۱ - ۵۶/۱).
۱۸۲. همچون ابن سریج. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۱/۱ (۲۲۶ - ۲۰۷ - ۲۰۶ و ۷۴، ۴۹، ۴۸/۱ - ۱۰۸ و ۷۴).
۱۸۳. همچون دخمان اشقر. همو، ۶/۳۰۶ (۶۳۲/۱).
۱۸۴. همو، ۱/۲۰۶ - ۲۰۷ و ۲۲۶ (۴۸/۱ - ۴۹ و ۱۰۸). ابن سریج در اوخر عمر اصلاح (بی مو) شده بود.
۱۸۵. همو، ۱/۴۸، ۱۰۸، ۲۰۶، ۲۰۷ - ۲۰۶ و ۲۵۶/۲ - ۲۵۷.
۱۸۶. همچون مالک بن انس. ابن ندیم (۳۶۸).
۱۸۷. همچون مفتی و محدث و فقیه مکه عطاء بن ابی ریاح. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۱ (۲۲۶/۱ - ۷۲/۱). می‌نویسد عبدالملک بن عبدالعزیز لقب ماجشون داشته است (ابن لقب را ظاهراً سکینه بنت حسین (ع) به او داده بود). ماجشون معرب ماه گون یعنی مهتابی است که نام رنگی در مدینه بوده است. عبدالملک از بزرگان اصحاب مالک است. ابن ندیم (۳۶۹ - ۳۷۰).
۱۸۸. سید حمیری (۱۰۵ - ۱۷۳) شاعر شعیع مذهب در بصره. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۷/۱۸۲ (۷۸۷/۱).
۱۸۹. سروال یا ازار در شعر فرزدق. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۳/۲۵۲ (۳۵۸/۱).
۱۹۰. این رسته (۲۲۶). ابن اثیر، ۵/۵ - ۶ (۱۹۹ - ۲۰۰/۷). نویری (۶/۲۲۶ - ۲۲۷).
۱۹۱. امیرعلی / ۱۷۶ - ۱۷۷ (۲۱۰). مقایسه کنید با زیدان، ۵/۸۱ - ۸۴، ۹۵۰/۵). جاحظ (۱۲۳۲)، ۱۰۲ (۱۵۴) در زمان معاویه.
۱۹۲. امیرعلی / ۵۹ (۷۴).
۱۹۳. همچون شمر بن ذی الجوشن که یاران مختار بررسش ریختند. نویری (۲۸/۶).
۱۹۴. امیرعلی / ۵۹ (۷۴). مقایسه کنید با Almagro/ 154, 158, 164.

۱۹۵. تنوخی (۱۳۶۲ - ۱۳۶۴)، ۱۱۲/۱ و ابن اثیر، ۵/۵ - ۶/۷ (۱۹۹/۰۰ - ۲۰۰/۲۳۶ - ۲۳۷). و نویری ۶/۲۳۶ و ابن رسته /۲۶۶.
۱۹۶. نویری، ۱۸/۱۲۲ (۳/۱۰۸). البته ایشان مسیحی بودند.
۱۹۷. ابوذجات سیاک بن خرشه ملقب به ذوالمشهّر. ابن رسته /۲۵۸.
۱۹۸. در سال ۴۴ هجری که در حال حرکت به سوی اصفهان بودند، جامه‌های یمنی و عراقی به حاکم قم هدیه کردند. قمی (۱۳۶۱)، ۲۴۳.
۱۹۹. عمر خلینه دوم به سپاهیان دستور داده بود تا بالاس و پاپوش مصری یابند. طبری، ۳/۲۰۰ (۵/۱۹۲۶). مقایسه کنید با سفارش همو، که می‌گفت: به زنان خود جامه‌های قبطی نپوشانید. همو، ۳/۲۸۳ (۵/۲۰۵۳).
۲۰۰. تنوخی (۱۳۶۳ - ۱۳۶۴)، ۱/۳۰۱.
۲۰۱. امیرعلی «منطق» /۵۹ (۷۴) و نویری، ۱۸/۱۲۲ (۳/۱۰۸).
۲۰۲. همچون عمار یاسر در نبرد جمل. طبری، ۳/۵۳۰ - ۵۳۴ (۶/۲۴۴۷).
۲۰۳. حسن ابراهیم، ۱/۴۹۵ و امیرعلی /۵۹ (۷۴). تکمه‌ها نزدیک به هم بود.
۲۰۴. ابن اثیر، ۵/۵ - ۶ (۷/۱۹۹ - ۰۰/۲۳۶ - ۲۳۷) و نویری، ۶/۳ - ۵۲۲ (۳/۵۲۲ - ۵۲۳). زمان خلافت حضرت علی (ع) و نیز سال ۳۲ ه طبری، ۳/۳۵۱ - ۳۵۲ (۵/۲۴۲۸).
۲۰۵. واقدی، ۳/۱۱۰ (۳/۸۴۳). پاره گلیم سیاه را بجاد می‌گفتند. ابن هشام، ۲/۹۷۹.
۲۰۶. جاحظ (۱۳۳۲)، «بُرُود» /۱۶۹ (۶/۲۲۶).
۲۰۷. قهوه‌ای شتری، امیرعلی /۵۹ و ۱۷۶ - ۱۷۷ (۴/۷۷ و ۴/۱۷۷).
۲۰۸. امیرعلی /۱۷۶ - ۱۷۷ (۲۱۰). حله‌هایی را که از پشمینه سرخ یا مخطط تهیه می‌شد «حُلَّةٌ بِزُجْدٍ» می‌گفتند. رجوع کنید به شعر طنزماح. اصفهانی (۱۴۱۵ - ۱۴۱۴)، ۶/۳۵۵ (۱/۳۵۵ - ۶۵۷ - ۶۵۶ و ۶۶۱).
۲۰۹. طبری، ۳/۵۲۲ - ۵۲۳ (۶/۲۴۲۸).
۲۱۰. ابن رسته /۲۲۶.
۲۱۱. امیرعلی /۵۹ (۷۴)). اصفهانی (۱۴۱۴)، ۶/۳۵۵ (۱/۳۵۵ - ۶۵۷ - ۶۵۶ و ۶۶۱). طبری، ۳/۲۸۵ (۵/۲۰۵۶).
۲۱۲. نویری، ۱۸/۱۲۲ (۳/۱۰۸). حریر را بیشتر افراد طبقات بالا می‌پوشیدند. رجوع کنید به

٢١٣. طبرى، ٣/٢٨٥ (٢٠٥٦/٥). اصفهانی (١٤١٤ - ١٤١٥)، ٢/٢٣٦ (١٤٤/١).
٢١٤. نویرى، ٦/٣١٢. در سال ١٥٤ هعوفى (١٣٥٩ - ١٣٥٢)، ٩٤ و ابن اثير، ٥/١١٤ (١٢/٨).
٢١٥. طبرى، ٣/٥٣٠ - ٥٣٤. همچون عمار یاسر در نبرد جمل.
٢١٦. ابن هشام، ١/٤٨٩. مقایسه کنید با متز، ٢/١٨ (٢١/٢).
- حتى برخى لقب خود را از آن گرفتند، همچون ابو فروه (فروه = پوستین) که پوستین بر تن خود داشت. وي از اسیران عین التمر بود. بلاذری /٣٤٧ - ٣٤٦ (١٠).
٢١٧. اصفهانی (١٤١٤ - ١٤١٥)، ٢/٣٨٩ (١٧٣/١). دو بیت بر خرقه مجنون!
٢١٨. نویرى، ١٨/٢٢٥ (٢٠١/٣) «دُرَاعَتِه».
٢١٩. مقایسه کنید با ٦٤ Dozy (1845), ٥٩-٦٤ ذیل گرد.
٢٢٠. ابن اثير، ٢/٢١٩ - ٢٢٠ (٢٥٧/١).
٢٢١. عمر خلینه دوم به سپاهیان دستور داد تا با لباس و پاپوش مصری بیایند. طبرى، ٣/٢٠٠ (١٩٢٦/٥). مقایسه کنید با سفارش هموکه می گفت: بر زنان خود جامه های قبطی نیوشانید. همو، ٣/٢٨٣ (٢٠٥٣/٥).
٢٢٢. ابن منظور، ٢/٢١٩ و فاضل /٨.
٢٢٣. امیرعلی /٥٩ (٧٤).
٢٢٤. واقدى، ٢/٥٦٠ (٤٤٤/٢) و یعقوبی (١٩٦٠)، ١/٢٠١ (٣١٣/١).
٢٢٥. خالد بن ولید، طیلسانی را به غنیمت گرفته و تزدابوبکر برد و ابوبکر آن را به حسین بن علی (ع) داد. بلاذری /٣٤٢ (٧).
- امام حسین (ع) در روز عاشورا قلنسوهی بر سر گذاشت و بر آن عمامه بسته بود، سرپوش آن حضرت قبل از این قلنسوه، کلاه بُرْزُسی بود از جنس خز که بر اثر ضربه شمشیر دشمنان دریده شده بود. دینوری /٢٥٨. در ترجمه فارسی این کلمات بدقت ترجمه نشده اند (٣٠٤).
- ابن هشام، ١/٤٠٦ و امیرعلی /٥٩ (٧٤). می نویستند اولین کسی که در مدینه طیلسان پوشید جبیر بن مطعم بود. ابن رسته /٢٢٦ و حسن ابراهیم، ١/٤٩٥.
٢٢٦. همچون عمامه عبدالرحمن بن عوف در دومه الجندل. واقدى، ٢/٥٦٠ (٤٤٤/٢). عمامه هاشم بن عبد مناف نیز سیاه بود. یعقوبی (١٩٦٠)، ١/٢٠١ (٣١٣/١).
٢٢٧. امیرعلی /١٧٦ - ١٧٧ - ٢١٠ (٢١٠).
٢٢٨. همچون ابو قتاده. واقدى، ٢/٥٠٤ (٤٥٩/٢) و نیز زبیر در غزوه احمد. واقدى، ١/٢٥٩ (١٨٧/١). می نویستند یمانیها یعنی قحطانیها، از قدیم عمامه زرد داشتند.

- .۱۹/۱. محمره مصفرة فکانها عصب تیمن فی الوری و تمضر. امین (۱۳۵۲)، ۱۹/۱.
- .۲۲۹. همچون حباب در غزوہ احد. واقعی، ۱/۲۵۷ (۱۸۶/۱).
- .۲۳۰. همچون ابوذجانه در غزوہ خیبر. واقعی، ۲/۶۵۴ و ۱/۲۹۴ (۲۹۹/۲ و ۱/۴۹۹). می نویسد حجازیها یعنی عدنانیها از قدیم عماده سرخ داشتند. امین (۱۳۵۲)، ۱۹/۱.
- .۲۲۱. امیرعلی / ۱۷۶ - ۱۷۷ (۲۱۰).
- .۲۲۲. امیرعلی / ۱۷۶ - ۱۷۷ (۲۱۰).
- .۲۳۳. اصفهانی (۱۴۱۴-۱۴۱۵)، ۴/۵۴۶ (۴۸۰/۱) و ابن منظور، ۱/۶۰ و فاضل / ۸ مقایسه کرد با گزارش ابن هشام در مورد عبدالله بن اُتبی، ۲/۷۷۹ و ابن اثیر، ۲/۱۹۳ (۲۲۱/۱).
- .۲۳۴. ابن هشام، ۲/۱۰۷۷ - ۱۰۷۴. همچون عماده عبدالرحمن بن عوف در دومه الجندل. واقعی، ۲/۵۶۰ (۴۲۴/۲) و یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲/۵۹ (۴۴۰/۱).
- .۲۳۵. نویری، ۶/۵۶. سال ۶۸ ه مقایسه کرد با یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱/۲۲۷ (۳۵۱/۱).
- .۲۳۶. همچون خالد بن ولید. طبری، ۳/۱۶۷ (۱۸۷۶/۵) - ۱۸۷۷ و یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲/۱۱۸ (۲۱/۲).
- .۲۳۷. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲/۱۱۸ (۲۱/۲) و طبری، ۳/۱۶۷ (۱۸۷۶/۵) (۱۸۷۷-۱۸۷۶).
- .۲۳۸. ابن هشام، ۲/۸۹۳ و ابن اثیر، ۲/۲۴۸ (۲۹۴/۱) - ۲۴۹ (۸۵۴-۸۵۳/۲).
- .۲۳۹. حضرت علی (ع) عماده خود را به خانه عثمان انداخت تا بفهماند آنچه را گفته بودی انجام دادم. طبری، ۳/۴۱۶ - ۴۲۰ (۲۲۷۶/۶).
- .۲۴۰. سال ۱۲۷ ه ابن اثیر، ۵/۳۲۸ (۲۵۵/۸).
- .۲۴۱. ابن هشام، ۲/۸۴۰ (۲).
- .۲۴۲. امیرعلی / ۵۹ (۷۴) و طبری، ۳/۵۱۹ (۲۴۲۴/۶) «موزجه» و مقایسه کرد با طلحه در نبرد جمل. طبری، ۳/۵۳۳ - ۵۳۵ (۲۴۵۸/۶).
- .۲۴۳. زیدان، ۱/۹۴ - ۹۳ (۱۰۰/۱).
- .۲۴۴. Dozy (1845), 421-424 ذیل آعل.
- .۲۴۵. اصفهانی، (۱۴۱۴-۱۴۱۵)، ۵/۸۹ (۴۹۷/۱). ابن رسته می نویسد: اولین کسی که برایش نعلین ساختند، چذیمه بن مالک الابرش بود و اولین کسی که کفشهایش موزه ساده بود، زیاد بن ابی سفیان بود. ۲۲۶ / ۲۲۷. بلاذری / ۵۰۶ (۱۱۹). نعمان سردار مسلمین در فتح نهاوند، مرحله دوم آمادگی سربازان را قبل از حمله به دشمن، نگاه کردن به بند موزه خودشان تعیین کرده بود. بلاذری / ۴۲۶ (۴۶). مقایسه کرد با طبری، ۴/۵۳ - ۵۳/۴ و ۳/۲۰۴ (۱۹۳۲/۵) و ۵/۲۶۰ (۲۶۰/۵) و

وقدی، ۲/۵۸۱ (۵۲۰/۲).

۲۴۶. امیرعلی «تعالم الحمراءالمدینه» / ۱۷۷ (۲۱۰) و مقایسه کنید با دورانت، ۴/۲۸۱.

۲۴۷. عمر خلیفه دوم به سپاهیان دستور داد تا بالباس و پاپوش مصری بیایند. طبری، ۳/۲۰۰ (۱۹۲۶/۵).

۲۴۸. ابن رسته / ۲۴۸ - ۲۴۹.

۲۴۹. همچون پاپوش مسلمین در فتح حُمص در رُم. طبری، ۳/۹۷ (۱۷۷۷/۵) و همچنین در جریان ارتداد مردم یمن. طبری، ۲/۵۳۶ (۴۵۹). مقایسه کنید با پاپوش خشن یکی از مسلمین در سال ۸ هجری، ۲/۳۶۰ (۱۲۱۶). می‌نویسد ولید بن مغیره اولین کسی بود که در جاهلیت برای ورود به کعبه، موزه از پای خوبیش در آورد. ابن رسته / ۲۲۵ و نیز ۱۸۲- ۱۸۶ Almagro/

۲۵۰. حسن ابراهیم، ۱/۴۹۵ - ۴۹۶. زنی عرب در لیفه شلوار خود کلیدی پنهان می‌کند. وقدی، ۲/۸۳۳ (۵۳۷) و امیرعلی / ۶۰ (۷۵).

۲۵۱. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۸/۲۰۴ (۳۵/۲). مقایسه کنید با ابن هشام، ۲/۶۳۲.

۲۵۲. امیرعلی / ۶۰ (۷۵).

۲۵۳. قبل از اسلام این نیمتنه تاسینه دارای چاک بود، اما در دوره بعد از اسلام چاک آن کمتر و تا حدود گردن رسید. حسن ابراهیم، ۱/۴۹۵ - ۴۹۶. امیرعلی / ۶۰ (۷۵) و نیز ۱۵۴ Almagro/

۲۵۴. جامه‌های زرد رنگ و رنگین زنان دریار. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۸/۳۰۸ (۳۰۸/۲) و حتی / ۳۰۶. جامه‌های زرد رنگ زنان دریار سلیمان بن عبد الملک که با عصفر رنگ شده بود

(عصفر گل کافشه یا گل کاجیره بود). اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۴/۴۴۴ (۴۱۹). عمر خلیفه دوم گفته بود بر زنان خوبیش جامه قباطی (ظاهرآ همان قبطی مصر است) نپوشانید، زیرا

اکثر این جامه‌های قبطی، رنگارنگ و دارای تصاویر بودند. طبری، ۳/۲۸۳ (۲۰۵۳/۵). مقایسه کنید با گیرشمن، ۲/۳۱۰ - ۳۱۱. مقایسه کنید با پارچه‌های نقش داری که عایشه داشت

و به دستور پیامبر آنها را دور انداخت. امین (۱۲۵۲)، ۱/۳۶۴ (۴۱۶/۲). در باب همسر عمر ۲۶۲ - ۲۶۱/۳. یعنی ام کلثوم دختر حضرت علی (ع) و شکوه او از لباسش رجوع کنید به طبری، ۳/۲۰۲۳ (۲۰۲۳/۵).

۲۵۵. ابوالفرج اصفهانی در این باب داستان نسبتاً مشروحی ذکر کرده است. ۹/۱۸ - ۲۰ (۱۰۹/۲).

۲۵۶. Dozy (1845), 429-430 ذیل وشاح. اسماء دختر ابویکر به این دلیل که در هنگام مهاجرت پیامبر (ص) و ابویکر، کمریند خوبیش را دو نیم کرده بود، به ذات النطاقین معروف شده بود.

ابن هشام، ۱/۴۶۷ و طبری، ۲/۱۰۴ (۹۱۶/۳ - ۹۱۷). البته زنان دریار همچون زنان دریار

- سلیمان بن عبدالملک و شاح را که نواری پهن و مرصع به جواهرات رنگارنگ بود، هم به صورت کمریند و هم به صورت حمایلی از دوش تا کمر به صورت مورب به خود می‌آویختند.
- اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، (۴۱۹/۱) و (۴۴۴/۴).
۲۵۷. حسن ابراهیم، ۱ - ۴۹۵ - ۴۹۶. در مورد دوران پیامبر. ابن اثیر «درع»، ۲/۱۳۸ (۱۵۴/۱). این چادر را در موقعی که زنان در جنگ شرکت می‌کردند به دور کمر خود می‌بستند؛ همچون شیوه دختر کعب در غزوهٔ احمد. واقعی، ۱/۲۷۰ - ۲۷۲ (۱۹۶/۱) و (۱۹۶/۲) و ابن هشام، ۲/۶۲۲ - ۷۸۲ (۱۴۱۵ - ۱۴۱۶)، ۲/۲۲۴ - ۲۲۹ (۲۰۷/۲) و (۲۱۹/۲).
۲۵۸. واقعی، ۲/۶۸۷ - ۶۸۸ (۵۲۴/۲) یا کاملاً سیاه و یا از برد یمانی مخطط.
۲۵۹. در سال ۲۲ هزنان پیامبر با «الطیالسة الزرق» عازم زیارت خانهٔ خدا شدند. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲/۱۳۵ (۴۶/۲) و نویری، ۲/۱۷۴ (۱۵۵/۲).
۲۶۰. همچون زنان دربار سلیمان بن عبدالملک. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، (۴۴۴/۴) و (۴۱۹/۱).
۲۶۱. همچون هند دختر نعمان شاه حیره که در دیری در حوالی کوفه معتکف بود. همو، ۲/۴۱۵ (۲۰۷/۱). البته گاهی زنان عرب پوستین نیز می‌پوشیدند، همچون زنی از بنی فزاره در سال ششم هجری. طبری، ۲/۲۸۸ (۱۱۲۲/۲).
۲۶۲. حسن ابراهیم، ۱ - ۴۹۵ - ۴۹۶.
۲۶۳. همچون قطیفه مشکی بافت خیر که جزیی از کابین حضرت فاطمه زهرا (س) بود. همچنین نوعی قطیفه فدکی را زنان دوران پیامبر به کار می‌بردند. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲/۱۰۵ و ۶۸۸ - ۶۸۷ (۵۲۴/۲) و واقعی، ۲/۶۸۷ - ۶۸۸ (۵۲۴/۲).
۲۶۴. که موهای آنان از زیر آن تاج آویخته بود. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۸/۳۰۸ (۶۲/۲).
۲۶۵. همچون ام‌کلثوم. واقعی، ۲/۶۳۰ - ۶۳۱ (۵۶۱/۲). طوری که ام‌سلمه او را نشاخت و یا هند همسر ابوسفیان در روز فتح مکه. واقعی، ۲/۸۵۰ (۵۶۰/۲). مقایسه کنید با ابن هشام، ۲/۶۲۲ - ۶۲۲ (۱۱۹۰/۳). البته برخی همچون ویل دورانت معتقدند که تنها از سال ۹۷ و طبری، ۲/۳۳۷ (۱۱۹۰/۳) (۱۱۹۰/۳). البته برخی همچون ویل دورانت معتقدند که کار رفت. ۴/۲۸۲ و هجری (زمان سلیمان بن عبدالملک) بود که این روښد به طور گسترده به کار رفت.
- مقایسه کنید با حسن ابراهیم، ۱ - ۴۹۴. به هر حال برخی از زنان عرب همچون «عاشه» دختر طلحه بن عبیدالله. زیدان، ۵/۷۷ - ۷۸ (۵/۹۲۳ - ۹۲۲) و حتی ۷/۳۰ و یا «خرقا». امیرعلی (۲۰۸/۱). از مردان رونمی گرفتند و نقاب نمی‌زدند. در باب معجز (نوعی روسی) و نیز ۳/۹۴ (۹۴/۵) و اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۵/۱۲۸ - ۱۲۰ (۱۴۱۵/۵). مقایسه کنید با ابن

- ۲۱۳/۱ و ۲۱۳/۸۶۹. قمی (۱۳۶۱)، ۲۶۰. زنان در موقع عزاداری، سربرهنه و با موی آشته و گل آلد ظاهر می شدند. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۲۸۸/۲ (۱۷۲/۱).
۲۶۶. زنان قبیله ثقیف هنگام ویران شدن بخانه لات با سرهای گشوده نظاره گر بودند. نویری، ۶۴/۳ (۶۴/۱۸).
۲۶۷. همچون زنان مشرکان در غزوه احمد. ابن هشام، ۲/۵۶۵ و طبری، ۲/۱۹۳ (۱۰۲۰/۳). حضرت علی(ع) در نامه ای از اینکه شامیان خلخالها و گردنبندها و گوشواره های دوزن را در شهر انبار ریوده بودند، شکوه داشت. دینوری / ۲۱۲ (۲۵۸) و سید رضی، نهج البلاغه / ۹۷۱.
۲۶۸. جلاجل جمع جُلُجُل. اصفهانی (۱۴۱۴)، ۲/۱۴۱۵ (۱۷۶/۱).
۲۶۹. برای مثال برگردن ام عماره در زمان پیامبر اکرم (ص). واقدی، ۲/۶۸۸ (۵۲۴ - ۵۲۵).
۲۷۰. به معنی گردنبند.
۲۷۱. به معنای مهره هایی که بیشتر از ظفار می آوردند. طبری، ۲/۲۶۵ (۱۱۰۴/۳) و واقدی، ۲/۴۲۸ (۳۱۹/۲).
۲۷۲. مهره یمانی و مهره سلیمانی که سفید و سیاه بود. ابن هشام، ۲/۷۸۶. زنی یهودی گردنبندی از مهره های مروارید برگردن داشت. واقدی، ۱/۳۷۵ - ۳۷۶ (۳۷۸/۱). و فرید به رشتہ مرواریدی می گویند که بین هر مهره، مهره دیگری گذاشته باشد. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۱/۲۹۶ (۱۳۲/۱).
۲۷۳. گوهر درشتی که در وسط گردنبند جای داشت. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۲/۲۷۹ - ۲۸۱ (۲۳۶/۲).
۲۷۴. زنی یهودی. واقدی، ۱/۳۷۶ (۲۷۸/۱).
۲۷۵. قُرْط يعني گوشواره. Supuler/ 516-517 (۴۱۶/۲). وقتی ابوجهل سیلی به صورت اسماء دختر ابوبکرزد، گوشواره از گوش او افتاد. طبری، ۲/۱۰۴ (۹۱۶/۳) و ابن هشام، ۱/۴۶۷ و مقایسه کنید با Almagro/ 154b, 155a.b, 163b, 157a.b.
276. Lewis/ 20 No. 6; Almagro/ 154a, 190.
۲۷۷. حاجی خلیفه، ۱/ستون ۱۴۵. اشرف / ۳۰۲.
۲۷۸. زیدان، ۱/۱۳۸ - ۱۴۰ (۱۴۵/۱).
۲۷۹. بر اساس نوع کاربرد و نیز تعداد ابزار نظامی ساخته شده و نیز قیمت آنها، تا حدودی می توان به اهمیت این ابزار پی برد. مقایسه کنید با غایم مسلمین از یهودیان بینی قریظه که شامل ۳۰۰ زره، ۱۵۰۰ شمشیر، ۱۵۰۰ سپر فلزی و چرمی و ۲۰۰۰ نیزه بود و غایم مسلمین از یهودیان خیر که

شامل ۱۰۰ زره، ۴۰۰ شمشیر، ۵۰۰ کمان عربی و تیردان و ۱۰۰۰ نیزه بود. واقعی، ۲/۵۱۰ و ۶۷۰ (۲/۳۸۵ و ۵۱۲). در مورد قیمت آنها رجوع کنید به صفحات بعدی.

۲۸۰. طبری، ۳/۱۳۵ (۵/۱۸۳۰).

281. Kremer (1873), 33; Kremer (1875-1877), 2/217 f.

۲۸۲. در باب معانی گوناگون خفتان رجوع کنید به Dozy (1845), 162-168 ذیل خفتان.

۲۸۳. اصفهانی (۱۴۱۵ - ۱۴۱۴)، ۱۰۴/۱۴. مقایسه کنید با Supuler/ Fries/ 29-31 و نیز ۵۱۵/ ۴۱۴ (۲).

۲۸۴. Supuler/ 515 (۴۱۴/۲). فیلیپ حبیب حتی می‌نویسد از لحاظ تن پوش و زره و سلاح، میان جنگاور مسلمان عرب و رومی تفاوت زیادی نبوده است. ۲۹۱. مقایسه کنید با حسن ابراهیم و ابراهیم حسن / ۱۵۹ - ۱۶۲.

۲۸۵. حسن ابراهیم، ۱/۴۶۰ - ۴۶۱ و حتی / ۴۷ و اشراق / ۳۰۵.

۲۸۶. همچون سپاه معاویه در نبرد صفين. طبری، ۳/۵۶۷ - ۵۶۸ (۶/۲۵۱۱).

۲۸۷. طبری، ۳/۱۳۵ (۵/۱۸۳۰).

۲۸۸. بلاذری در باب فتح ری و قومس می‌نویسد: «کثیرین شهاب مردان سپاه را فرمان داد که سپری وزرهی و کلاه‌خودی و سوزنی درشت و پنج سوزن کوچک و ریسمانی کتانی و درفش و گازی (گاز و دوکارد ترجمۀ مفراض یعنی قبیح است) و توپرهای و کیسه‌ای بردارند». ۴۲۲ - ۴۴۵ (۶/۷۷). مقایسه کنید با نیازمندی‌های سربازان مسلمان در سال ۸۹ هدر فتح سند. نویری، ۶/۴۶۸. در فتح توج در فارس نیز سربازی پیراهن دریده خود را با سوزن و نخ می‌دوzd. طبری، ۲/۲۵۱ (۵/۲۰۰۸)، البته گاهی نیز سربازان به دلیل نبود پوشش و لباس مناسب، جامه‌های اسیران را در بر می‌کردند، همچون نبرد خوارزم به سبب سرمای زیاد. بلاذری / ۵۷۸ (۷/۱۷۲).

۲۸۹. اینکه جرجی زیدان می‌نویسد که آن را از رومیان آموختند (آتش یونانی)، چندان نمی‌تواند دقیق باشد. ۱/۱۴۱ - ۱۳۷ (۱/۱۴۹). در دوران عثمان خلیفۀ سوم از «نارنجیات» سخن رفه است، که نوعی گلوله انداز گل آهکی (جلاهرق) بوده است. ابن اثیر، ۳/۱۸۱ - ۱۸۲ (۲/۳۰۲). جlahرق (جلاهرق) معرب گیل آهک است. در قرآن کریم هم سجیل آمده است که معرب سنگ گیل است و آن گلوله‌های پخته‌ای است که در جنگ به کار می‌رفت و با فلاخن یا کمان مخصوص انداده می‌شد که به کمان گلوله‌انداز آن جlahرقات می‌گفتند. همو، ۳/۱۸۱ - ۱۸۲ (۳/۳۰۲). به هر حال نوع پیشرفته‌تر آن از گوگرد و پاره‌ای املاح شیمیایی و مواد روغنی بود

که آنها را به شکل مایع در می آوردنند در استوانه درازی می ریختند و آتش می زدند و به سوی دشمن می انداختند. یا اینکه پارچه‌ای کتانی را در نفت فرو می بردند و آتش می زدند و به سوی دشمن می انداختند، ظاهراً حصین بن نمير که در سال ۶۴ هجری دستگیری عبدالله بن زیر، کعبه را به آتش کشید، از همین روش نفت اندازی استفاده کرد. زیدان، ۱۴۴/۱ - ۱۴۷ - (۱۴۹/۱). تصاویر مورد نظر در این اثر آمده است.

۲۹۰. خلق جمعه خلقه یعنی زره. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۴/۵۴۷ - (۴۸۰/۱).

۲۹۱. زیدان، ۱/۱۳۸ - ۱۴۰ (۱۴۵/۱). زره ربیعی در نبرد قادسیه از موی بافته شده بود. طبری، (۳۴/۳) - (۱۶۹۱/۵).

۲۹۲. زیدان، ۱/۱۳۸ - ۱۴۰ (۱۴۵/۱).

۲۹۳. حتی / ۴۶ و اشراق / ۳۰۶.

۲۹۴. همچون جنگ دیر جمامج در سال ۸۲ هجری زمان حجاج بن یوسف. تویری، ۶/۱۹۲.

۲۹۵. همچون زره ترخوب پهلوان یهودیان در غزوه خسیر. واقدی، ۲/۶۵۶ - (۵۰۰/۲).

۲۹۶. سعد بن معاذ در غزوه خندق زرهی بر تن داشت که آستینهای آن را بالا زده بود. واقدی،

۲۹۷. (۴۶۹/۲ - ۳۵۲/۲). در روایت دیگر این زره بدون آستین (یا با آستینهای کوتاه) است. ابن

هشام، ۲/۷۴۱ - (۱۴۵/۱). در نهجه البلاعه سفارش شده است که زره آستین دار بپوشید. خطبہ / ۶۵ - (۱۵۹/۶).

۲۹۸. زیدان، ۱/۱۳۸ - ۱۴۰ (۱۴۵/۱). مقایسه کنید با امیه در غزوه احمد که می نویستند هم کلام خود

داشت و هم مغفر. واقدی، ۱/۲۷۹ - (۲۰۱/۱). در نهجه البلاعه سفارش شده است که زره

خوددار بپوشید. خطبہ / ۶۵ - (۱۵۹/۶). مقایسه کنید با ابن اثیر، ۴/۲۱۸ - ۲۲۱ (۷۳/۶).

۲۹۸. واقدی، ۲/۵۹۷ - (۴۵۲/۲).

۲۹۹. نوعی از آن سایعه (زره جادار و بزرگ) نام داشت. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۴/۵۴۷ - (۴۸۰/۱).

۳۰۰. امروء القیس شاعر بزرگ عرب دارای ۵ زره بود. فضفاضه، خاصیه، مُحصّته، خُریق، اُم

الذیول. همو، ۹/۶۵ - (۱۴۳/۲).

۳۰۱. ابن خلدون، ۱/۵۳۰. تبع پوشیدن آنها را توصیه کرده بود. در نبرد قادسیه از زرههای دوگانه

مسلمین یاد شده است. بلاذری / ۳۶۲ - (۲۲).

۳۰۲. همچون امیه سردار مشرکان در غزوه احمد. واقدی، ۱/۲۷۹ - (۲۰۱/۱). مروان نیز در جریان

حمله به خانه عثمان، پایین زره خود را زیر کمریند جا داد. طبری، ۳/۴۱۶ - ۴۲۰ - (۲۲۶۹/۶).

.(۲۲۷۰)

۳۰۳. زیدان، ۱۳۸/۱ - ۱۴۰ (۱۴۵/۱). طبری، ۱۱۵/۳ - ۱۱۶ (۱۸۰۴/۵) (۱۸۰۴/۵).
۳۰۴. همچون دستکش آهنین مرد شامی، در سال ۱۰۲ هابن اثیر، ۵/۵ - ۸۲ (۲۸۵/۷).
۳۰۵. ابن هشام، ۲/۵۶۰.
۳۰۶. در سال ۶۵ هدر خراسان نبردی میان اعراب بنی تمیم و ابن خازم درگرفت. حریش در شعری به «بزی الحدید و سریالی اذا هجعت» اشاره کرده است، یعنی «رخت من آهن است و شلوار من نیز آهن» ابن اثیر، ۴/۲۰۹ - ۲۱۰ (۶۲/۶).
۳۰۷. همچون عامر، پهلوان یهودی خسیر. واقعی، ۲/۵۷ (۵۰/۱) در نبرد قادسیه از زرهای دوگانه مسلمین یاد شده است. بلاذری ۲۶۲/۲ (۲۲). ولید خلیفه اموی نیز دو زره می‌پوشید. نویری، ۶/۳۷۶. اصفهانی ۱۴۱۵ (۱۴۱۵/۱)، ۷/۵۷ (۵۷/۱) - ۷۳۷ (۷۳۷/۱). در روز فتح مکه مسلمین را با لقب «کبیةُ الخضراء» خوانده‌اند، زیرا پوشیده در آهن و پولاد بودند و از اندام ایشان جز حدقه‌ها دیده نمی‌شد. ابن هشام، ۲/۸۷۷ و ابن اثیر، ۲/۲۴۵ - ۲۴۴ (۲۹۱/۱).
۳۰۸. مشرکان در غزوه بدر هنگام فرار زرهای خود را انداختند و مسلمین هر یک تاسه زره نیز به غنیمت گرفتند. واقعی، ۱/۹۶ - ۹۳ (۷۲/۱).
۳۰۹. بر اساس آن عوف بن الحارث زره خود را باز کرد و بر همه تنها با یک ازار جنگید و شهید شد. ابن هشام، ۲/۵۶۴. البته برای صحت و نیز معنای صحیح این حدیث باید به کتب حدیث معتبر مراجعه کرد.
۳۱۰. مقایسه کنید با طبری، ۳/۵۳۹ - ۵۴۰ (۵۴۵/۶) (۵۴۵/۶ - ۲۴۶۶). زره زیر در جمل.
۳۱۱. همچون زره سیاه مختار بن ابی عبید. ابن رسته ۲۲۷/۲ و مقریزی (۱۳۸۷/۲). مقایسه کنید با شعری که در سال ۱۲۸ ه به مناسب قتل حارث بن سریع و غلبه کرمانی بر شهر مرود سروده شده است. ابن اثیر، ۵/۳۴۶ - ۳۴۷ (۲۶۴/۸). مقایسه کنید با نهج البلاغه، نامه ۹۶۵ - ۹۶۷.
۳۱۲. همچون جوشنهای زرد سپاه محمد قیس ثعلبه. عوفی ۸۸. ظاهرآ زرد در اینجا، نه به معنای رنگ زرد بلکه «الزَّرَد» است که به نوعی از زره بلند و جلویاز گفته می‌شد. طبیبیان، ۱/۱۱۲۳. از طرفی بنا به گفته واقعی و به نقل از کعب، پیامبر در غزوه احمد، جامه‌های جنگی زرد رنگ یکی از مسلمین را بر روی زره خود پوشیدند. ۱/۲۹۴ (۲۱۲/۱). مقایسه کنید با ابن منظور، الجزء الاول، ذیل «البدن» و همچنین یعقوبی (۱۹۶۰/۲)، ۲/۷۲ (۴۵۷/۱).
۳۱۳. نویری، ۶/۸۳ و ۸۵ همچون ابراهیم بن مالک اشت و همراهاش در سال ۶۶ هدر قیام مختار در کوفه. ابن اثیر، ۴/۲۲۵ - ۲۲۶ و ۲۱۷ - ۲۲۰ (۲۲۰/۶ و ۸۱) یا سریازان غسانی که روی زره

- خود جامه کتان پوشیدند. حتی ۹۸/.
۳۱۴. ابن اثیر، ۶/۳۸۵ (۳۰۰). در شورش اهل بصره بر حاجج بن یوسف به سال ۷۵ هـ.
۳۱۵. همچون کلاه خود ابوجهل که پس از مرگ در غزوه بدر پشت سرش آویزان شده بود. واقعیت «یضه» ۱۰/۹۰ (۶۷). در همان غزوه بدر، عتبه به سبب بزرگی سرش، کلاه خود مناسبی نیافت، پس عمامه ای بزرگ بر سر خود پیچید. واقعیت، ۱/۶۵-۶۶ (۴۹) و ابن اثیر، ۲/۱۲۴ (۱۴۰) و ابن هشام، ۲/۵۵۹ (۱۴۰).
۳۱۶. اثنال یکی از شامیان در نبرد صفين بود که چهره اش را رویند آهین بسته بود. دینوری ۱/۷۳ (۲۱۴). مقایسه کنید با عبیده بن سعید بن عاص در غزوه بدر. واقعیت، ۱/۸۵ (۶۴). حمزه و حضرت علی (ع) در غزوه بدر کلاه خود نقابدار پوشیده بودند. همو، ۱/۶۸ (۵۱). خیب در همان غزوه روپوشی آهینی بر چهره خود زده بود، ۱/۴۵-۴۷ (۳۵). در سال ۱۱۳ هنیز عبدالوهاب بن بخت در نبرد با رومیان چنین کلاه خودی بر سر داشت. ابن اثیر، ۵/۱۷۳ (۷۳/۸) و نویری، ۶/۱۱۶ و ۳۴۲ (۷۳/۸).
۳۱۷. همچون کلاه خود یمانی مژحوب، پهلوان یهودی خیبر که گفته شده است مانند هاون بود (سنگی سوراخ شده به اندازه تخم مرغ). ابن اثیر، ۲/۲۲۰ (۲۵۸) و طبری، ۲/۳۰۱ (۱۱۴۷/۳) «و عليه مفتر معصر یمان و خجر قد ثقبه مثل البیضه علی راسه».
۳۱۸. حسن ابراهیم، ۱/۴۶۱. اغلب با پرهای عقاب. امیر علی ۰/۶۰ (۷۶). ظاهراً حمزه پر قرمز شتر مرغ بر بالای کلاه خود و عمامه خود می زده است. واقعیت، ۱/۲۹۵ (۱۸۷) و فاضل ۳/۱۰۱ و جاحظ (۱۹۶۰-۱۹۶۱)، ۳/۱۰۱.
۳۱۹. ابن اثیر، ۴/۳۲۸ و ۵/۲۹ (۲۲۶/۶ و ۷/۲۲۶) و نویری، ۶/۱۰۳ و ۱۸۲.
۳۲۰. در سال ۹۶ هـ در ماوراء النهر. ابن اثیر، ۵/۱۷ (۲۱۳/۷).
۳۲۱. طبری، ۳/۶۱ و ۵/۷۲ (۱۷۲۷ و ۱۷۵۰-۱۷۵۱) و یا چون ربیعی در همان نبرد. طبری، ۳/۳۲۱ (۱۶۹۱/۵).
۳۲۲. حضرت علی (ع) در یکی از شعرهای خود در حمله به سوی معاویه به هفتاد هزار مرد پیشانی بسته اشاره می کند. طبری، ۳/۵۶۲-۵۶۳ (۵۶۳/۶) و اصفهانی، ۱۴۱۴-۵۷/۷ (۱۴۱۵-۵۷).
۳۲۳. همچون ابوذجانه در غزوه احد و یا زیرین عوام در نبرد با قبیله هوازن. ابن هشام، ۲/۶۵۲ و ۹۲۳. واقعیت، ۱/۲۹۴ (۲۱۲).
۳۲۴. همچون فرستادن عبدالرحمن بن عوف از طرف پیامبر (ص) به سوی دومه الجندل. ابن هشام،

- . ۳۲۵. همچون دستار سبز حباب در غزوه احمد. واقدی، ۱/۲۵۷ (۱۸۶). ۳۲۶. همچون دستار زیبر در غزوه احمد. واقدی، ۱/۲۵۹ (۱۸۷) و نیز ابوقتاده، همو، ۲/۵۴ (۴۰۹).
۳۲۷. پارچه پشمی سفید حضرت علی (ع) در غزوه احمد. واقدی، ۱/۲۵۹ (۱۸۷). مقایسه کنید با جاحظ (۱۹۶۱)، ۳/۱۰۱ و فاضل /۱۳.
۳۲۸. ابن ندیم /۱۶۲. همچنین کتاب السیف ابو عبیده تیمی، کتاب السیوف والرماح (كتاب الدرع والجوشن) ابوحاتم سجستانی، کتاب السیوف و صفاتها تألیف کندی و چندین کتاب دیگر در علم جنگ. رجوع کنید به ابن ندیم /۹۳، ۱۰۰، ۲۸۶ و ۵۵۸.
۳۲۹. در سال ۶۵ هدر جریان لشکرکشی توایین و نبرد آنان با شامیان، در شعری به شمشیرهای گزنده یمانی اهل شام اشاره شده است. ابن اثیر، ۴/۱۸۹ - ۳۰/۶ (۳۲-۳۰). خالد بن ولید گفت که در جنگ موته نه شمشیر در دست من شکست و تنها یک شمشیر یمانی در دست من ناب آورد، طبری، ۴/۵۶۹ (۱۵۰۴). مالک اشتر در صفحین شمشیر یمنی داشت. طبری، ۴/۱۵ - (۲۵۳۵/۶).
۳۳۰. شمشیر هندی در سال ۶۴ ورود مختار به کوفه. ابن اثیر، ۴/۱۷۳ (۱۴/۶). در شعری در سال ۳۲۰/۶ (۲۱۵) و ۵/۴ و ۳۲۰ و ۹۵ - ۹۶ و ۴/۵ (۵۳۸، ۱۴۲/۷، ۲۳۷ و ۲۰۲) و در شعر دیگری در سال ۸۱. ۴/۴ (۴۵۸/۷) می‌باشیم. و نیز در نبرد قادسیه. بلاذری /۳۶۴ - ۳۶۳ (۲۲۰/۶). ابن خلدون، ۱/۵۳۰. نیز سال ۷۰ هابن اثیر، ۴/۳۲۰ (۲۱۵/۶).
۳۳۱. نهج البلاغه، خطبه ۳۴/۱۱۵. حناده بن غالب بن زید (جبار بن غالب) از شاهان یمن، اولین کسی است که شمشیر مشرقی ساخت. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱/۱۵۸ (۲۲۷/۱).
۳۳۲. زیدان، ۱/۱۳۷ - ۱۳۸ (۱۴۲/۱).
۳۳۳. ادب نیشابوری /۱۹۰ - ۱۹۲ و اشراف /۳۰۲.
۳۳۴. برای زیبایی و برای اینکه دست نلغزد. کلینی، مجلد اول /۲/۶۲.
۳۳۵. زیدان، ۱/۱۳۸ - ۱۳۷ (۱۴۴/۱). شمشیر ابوجهل نقره نشان بود. واقدی، ۱/۹۱ (۶۸/۱).
۳۳۶. اشراف /۳۰۴ و حتی /۴۷. بر روی شمشیر مرحب، پهلوان یهودی خیر، به یهودی نوشته شده بود: «این شمشیر مرحب است، هر کس آن را بچشد نابود می‌شود». ۲/۶۵۶ (۵۰۱/۲).
۳۳۷. بلاذری /۳۵۹ (۲۰).
۳۳۸. رفاعة بن قیس سalar قوم در سال ۸ هشتمیز به گردن آویخته بود. طبری، ۲/۳۱۷ (۱۱۶۷/۳).

- و اشراق /۲۰۴ و حتی /۴۷. نیز سال ۶۹ هابن اثیر، ۴ - ۲۹۹ (۱۸۶/۶). عبدالله بن عمر سال ۶۵ هابن اثیر، ۶ - ۲۰۰ (۵۵/۶). قُتبیه سردار مسلمین در فتح سمرقند در سال ۹۲ ه شمشیرش را به گردن آویخته بود. ابن اثیر، ۴ (۵۷۴/۷) (۱۸۰/۷).
۳۲۹. همچون خنجر ابوالولوکه با آن عمر را ضربه زد. طبری، ۳ - ۲۶۴ (۲۶۵/۵) (۲۰۲۷). نیز خنجر عبدالله بن مالک صیداوی که در صدد کشتن عمرو عاص به مصر رفته بود. دینوری /۲۱۶ (۲۶۳ - ۲۶۲). مقایسه کنید با سال ۷۳ هابن اثیر، ۴ (۲۵۱/۶) (۲۵۷/۶).
۳۴۰. عمار یاسر در نبرد جمل سپر چرمین داشت. طبری، ۲ - ۵۲۰ (۵۳۶/۶) (۲۴۶۱ و ۲۴۶۲). ظاهراً این سپرها از چرم گاو بود که روی آنها چرم سرخنگ دیگری کشیده می‌شد. طبری، ۳/۲ - ۲۳ (۲۵/۵) (۱۶۹۲ - ۱۶۹۱). در برخورد سپر چرمی ربیعی یکی از سرداران مسلمان با سپر ایرانی، سپر ایرانی در یده می‌شود.
۳۴۱. چنانکه در غزوهٔ احمد ضربهٔ شمشیر امیه در سپر حضرت علی (ع) گیر کرد و حضرت یک پای او را قطع کرد و سپس او را کشت. واقدی، ۱/۱ (۲۷۹). ضربهٔ این یثربی در سپر چرمین عمار در نبرد جمل فرو رفت. طبری، ۳ (۵۳۶/۶) (۲۴۶۱/۶).
۳۴۲. زیدان، ۱ - ۱۳۸ (۱۴۵/۱).
۳۴۳. این سپرها ظاهراً از ضربهٔ نیزهٔ جلوگیری می‌کردند. همو، ۱/۱۴۰ - ۱۳۸ (۱۴۵/۱).
۳۴۴. در نبرد صفین از صاحب سپر طلایی یاد شده است. طبری، ۴/۱۳ - ۱۵ (۲۵۴۰ - ۲۵۳۹/۶) و زیدان، ۱ - ۱۳۸ (۱۴۵/۱).
۳۴۵. طبری، ۳/۶۱ و ۷۷ (۵/۷۷ و ۵/۱۷۲۷) (۱۷۵۰ - ۱۷۵۱).
۳۴۶. حتی /۴۶ و اشراق /۳۰۵ و نیز حسن ابراهیم و ابراهیم حسن /۱۵۹ - ۱۶۲.
۳۴۷. همچون نیزهٔ ربیعی در نبرد قادسیه. وی به عنوان نمایندهٔ مسلمانان به دریار بیزدگرد رفته بود. طبری، ۲/۳۲ - ۳۲ (۵/۱۶۹۱).
۳۴۸. زیدان، ۱ - ۱۳۸ (۱۴۵/۱).
۳۴۹. در سال ۶۶ هدر انقلاب و فتنهٔ خراسان، در نبرد میان اعراب مسلمان نیز ذکر شده است. ابن اثیر، ۴/۲۵۵ - ۲۵۶ (۶/۱۲۰) و زیدان، ۱ - ۱۳۸ (۱۴۵/۱).
۳۵۰. حضرت علی (ع) در غزوهٔ ذات السلاسل نیزهٔ هندی داشت. اشراق /۶ (۳۰۶/۶). سربازان مختار در سال ۶۴ هدارای نیزه‌های دراز (ظاهرآ هندی!) بودند. ابن اثیر، ۴/۱۷۳ (۶/۱۴). در یکی از اشعار خجاف بن حکیم در باب نیزه‌های بنو هلال به نیزه‌های هشتگری اشاره شده است. بلاذری /۵۵۲ (۱۴۸). نیزهٔ وحشی جبشی، حریه نام داشت. ابن اثیر، ۲/۱۵۶ (۱۷۵/۱).

۳۵۱. با گرز آهنین بر سر خلیفه سوم عثمان می‌زند. طبری، ۳ - ۴۱۶/۳ - ۴۳۰ (۲۲۸۷/۶).
۳۵۲. حجاج بن یوسف نیز گرز داشت. ابن اثیر، ۴/۴۸۸ - ۴۸۷ (۹۲/۷) و نویری ۶/۲۰۰. سفاح خلیفه عباسی در سال ۱۳۲ هـ دستور داد تا بزرگان بنی امية را با گرز بزنند و بکشند. ابن اثیر، ۵/۴۲۰ (۶۲/۹). وکیع رهبر سپاه مسلمین در فتح بخارا در سال ۸۹ هـ گرز در دست داشت. همو، ۴/۵۴۲ - ۵۴۳ (۱۴۷/۷).
۳۵۳. همچون سپاهیان و اتباع عبدالله بن زبیر در سال ۶۴ هـ ابن اثیر (۴/۶). در سال ۱۰۴ هـ یکی از مسلمین عرب در حمله به سعد گرز گرانی در دست داشت. همو، ۵/۱۰۸ (۴/۸). مقایسه کنید با سال ۸۳ هـ ابن اثیر، ۴/۴۸۰ - ۴۸۱ (۸۴/۷) و سال ۱۲۹ هـ همو، ۵/۳۶۴ (۲۸۳/۸). در نبرد صفين نیز سربازان از گرزهای آهنین بسیار استفاده کردند. دینوری ۱۸۷ (۲۳۰).
۳۵۴. حجاج بن یوسف به کسی خطاب می‌کند که (... گرز به دست می‌گیری و چون خدمتکار بالای سر ابن اشعت می‌ایستی). نویری، ۶/۲۰۰.
۳۵۵. در سال ۷۷ هـ ابن اثیر، ۴/۴۱۲ (۱۴/۷) و هیتس /۴۳.
۳۵۶. در سال ۶۷ هـ ابن اثیر، ۴/۲۶۳ - ۲۶۴ (۶/۲۶۴).
۳۵۷. Supuler/ 491 (۳۷۴/۲).
۳۵۸. اشراف /۳۰۵. برای توضیحات بیشتر رجوع کنید به بخش قبلی، البسط نظامی پیامبر مبحث «تیر و کمان».
۳۵۹. ابن رسته /۲۶۰.
۳۶۰. مقایسه کنید با خلیفة بن خیاط، نویری، ۱۸/۲۲۴ (۲۰۰/۳). اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۲/۵۷۳ - ۵۷۴ (۱/۲۶۱).
۳۶۱. زرین کوب (۱۲۲۶)، ۲/۵۳۳.
۳۶۲. برای مثال رجوع کنید به حوادث سال ۱۲۰ هـ در مورد یوسف بن عمر ثقی. ابن اثیر، ۵/۲۲۵ - ۲۲۶ (۸/۱۲۸).
۳۶۳. حضرت علی (ع) بالای سر خیاط می‌ایستاد و با استشهاد به سخن پیامبر که فرمود: «یشحرالله الخیاط و علیه قمیص و رداء ممتاز خیاط و خان فیه» (خداآوند خیاط را در حالی محشور می‌کند که پیراهن و جامه‌ای از آنچه دوخته و در آن خیانت ورزیده است، به تن دارد)، او را به دقت و دونخت خوب فرمان می‌داد. از علی (ع) نقل شده است: «قيمة كل أمرء ما يُحبّه» (ارزش هر انسان به چیزی است که آن را نیک انجام می‌دهد). ابی‌شیعی، ۲/۵۲ - ۵۱ (۲/۳۱).
- سعید الشیخلی / ۸۲

می نویستند یوسف بن عمر شقی حاکم عراق (۱۲۰ ه) وقتی که از کنار بافتگان می گذشت، جامه یا پارچه را از آنها می گرفت و با ناخن خود امتحانش می کرد، اگر تار و پود آن شست و بی تاب بود و ناخن بر یکی از آن تارها گیر می کرد، آن بافتده را سخت معجازات می کرد و تازیانه می زد و حتی گاهی دست آنان را نیز می برد. روزی نزدش پارچه‌ای آوردند، وی خانه‌های (نقشه‌ای) آن پارچه را شمرد، دید از یک سوی آن یکی کم است، به این علت بافتده را صد تازیانه زد. نویری، ۳۸۶/۶ - ۳۸۷/۵ و ابن اثیر، ۲۲۵/۸ (۱۲۷).

.۳۶۴. سعید الشیخلى / ۹۹

.۳۶۵. همچون خالد خدائ از راویان واقدی. واقدی، ۵۸۸/۲ - ۵۹۰/۲ (۴۴۷).

.۳۶۶. ابن رسته / ۲۶۲. که با پوستین دوزی و بافتگی پارچه‌های ابریشمی در ارتباط بود. ابن ندیم / ۳۷۳.

.۳۶۷. ابن رسته / ۲۶۱

.۳۶۸. ابن هشام، ۱/۴۳ و ۷۹۲/۲ و واقدی، ۳/۱۰۲۳ - ۱۰۲۲/۳ (۷۸۶). مقایسه کنید با Dozy 59-64 (1845) ذیل بُرد.

.۳۶۹. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱/۲۲۶ (۳۴۹).

.۳۷۰. در زمان پیامبر. نویری، ۱۸/۱۶۶ (۱۴۷).

.۳۷۱. ابن هشام، ۱/۴۲

.۳۷۲. طبرسی، ۱/۳۹ و شهیدی (۱۳۷۳).

.۳۷۳. طبری، ۲/۶۱۹ (۱۵۷۲/۴).

.۳۷۴. تنوخی (۱۳۶۲ - ۱۳۶۴)، ۱/۳۰۱.

.۳۷۵. ابن هشام، ۲/۵۳۰ و طبرسی، ۱/۳۹

.۳۷۶. بلاذری / ۴۹۳ (۱۱۰).

.۳۷۷. در سال ۱۰۶ ه حاکم موصل قصر منقوش خود را در نزدیکی این بازار ساخت. ابن اثیر، ۱۲۲ - ۱۲۳/۸ (۳۲/۵).

.۳۷۸. بخشل / ۴۴ و سعید الشیخلى / ۵۷

.۳۷۹. طبری، ۲/۳۱۴ (۱۱۶۲/۳).

.۳۸۰. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۲/۴۰۹ (۱۹۹/۱). ظاهرآ اعراب آن را به عنوان مقرری سالیانه به دربار خسروپرویز می فرستادند.

.۳۸۱. ابن اثیر، ۲/۲۹۳ (۳۶۰/۱).

- .۳۸۲. طبری، ۱۶/۳ (۱۶۵۱/۴).
- .۳۸۳. واقدی، ۶۳۵/۲ (۴۸۲/۲). بهای جامه حضرت علی (ع) نیز چهار درهم بود. ابن اثیر،
- .۳۸۴. طبرسی، ۱/۳۹ و شهیدی (۱۲۷۲)، ۵۹.
- .۳۸۵. که ابویکر به عمر می‌دهد. طبری، ۶۲۱/۲ (۱۵۷۴/۴). فطیفة تن پوش ابویکر پنج درهم بود. ابن اثیر، ۴۲۱/۲ (۴۲۲-۱۷۰/۲).
- .۳۸۶. واقدی، ۶۳۵/۲ (۴۸۲/۲).
- .۳۸۷. در سال ۱۶ ه زمان خلافت عمر. عوفی /۴۹.
- .۳۸۸. اصفهانی (۱۴۱۴-۱۴۱۵)، ۲۵۴/۳ (۲۶۱-۲۶۰/۱). عمر خلیفه دوم میزط گرانبهای را به ام عماره نسیه دختر کعب می‌دهد. واقدی، ۲۷۱/۱ (۱۹۶/۱). در همان دوران گله و انگشتی
- به ۱۵۰۰ دینار فروخته شد. اصفهانی (۱۴۱۴-۱۴۱۵)، ۲۱۵/۱ (۶۰/۱).
- .۳۸۹. ابن سعد، ۱۲/۸ و ابن قتیبه (۱۲۴۹-۱۳۴۹)، ۴/۷۰ و شهیدی (۱۲۷۳)، ۵۸.
- .۳۹۰. متز، ۱۷/۲-۱۸ (۲۱/۲).
- .۳۹۱. ابن هشام، ۹۳۲/۲.
- .۳۹۲. واقدی، ۶۶۴/۲ (۵۰۷/۲).
- .۳۹۳. عوفی (۱۲۵۲-۱۲۵۹)، ۴۹. مقایسه کنید با واقدی، ۲۷۱/۱ (۱۹۶/۱).
- .۳۹۴. در نامه پیامبر (ص) به نمایندگان حمیر. نویری، ۱۸/۱۱۹ (۱۰۵/۳-۱۱۹).
- .۳۹۵. بلاذری /۷ (۳۴۲).
- .۳۹۶. ابن اثیر، ۲/۲۹۳ (۳۶۰/۱-۲۹۵-۲۹۳) و اجتهادی /۱۴۲. مقایسه کنید با یعقوبی (۱۹۶۰)،
- .۳۹۷. زرین کوب، (۱۲۳۶)، ۵۳۳ و مُمتحن /۲۱۶. مقایسه کنید با سیدرضی، نهج البلاغه /۷۸-۷۶.
- .۳۹۸. اشعت و پدرش ظاهر بُزد یمانی می‌بافتند. سیدرضی، نهج البلاغه، خطبة ۱۹/۷۶-۷۸.
- .۳۹۹. اصفهانی (۱۴۱۴-۱۴۱۵)، ۹/۲۲۱ (۲۲۵-۴۸۷/۴-۴۸۸-۲۹۵/۱).
- .۴۰۰. در سال ۸۳ ه خطاب به عمر بن موسی. ابن اثیر، ۴/۴۸۷-۴۸۸ (۹۲/۷) و در سال ۹۴ ه خطاب به سعید بن جبیر. ابن اثیر، ۴/۵۷۹-۵۸۰ (۱۸۶/۷) و نویری، ۶/۲۵۳.
- .۴۰۱. ابن اثیر، ۵/۲۲۵ (۱۲۷/۸).
- .۴۰۲. بلاذری /۱۱۴ (۵۰۰). مقایسه کنید با دوران حکومت عبدالملک بن مروان سال ۸۶ ه یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲/۲۶ (۲۴۲/۲) و ابن اثیر، ۴/۵۲۰-۵۲۱ (۱۲۶/۷).

فصل دوم

پوشاک دوره «ایرانی - عربی»

بخش اول: دوران خلفای عباسی (۱۳۲ - ۶۵۶ ه)

۱. لباس خلفا (لباس سراسری، عمامه و غیره)

عباسیان که به دست آوردن قدرت را مدیون ایرانیان، بویژه سیاه جامگان خراسان به رهبری ابومسلم خراسانی، بودند؛^(۱) از همان ابتدا رغبت و تمایل خود را نسبت به قبول عناصر ایرانی در بسیاری از شئونات حکومتی نشان دادند. آنان گذشته از آنکه وزرا بر ایرانی انتخاب کردند، از شیوه‌های حکومتی و دیوانهای ایرانی نیز به تمام و کمال تقليد کردند. ایشان همچنین به سبک و شیوه ایرانیان لباس پوشیدند. این کار خلفای عباسی، به نفوذ بسیار زیاد لباسهای ایرانی در میان عباسیان انجامید.^(۲) این نفوذ در دوران هادی، هارون و مأمون به اوج خود رسید.^(۳) در این دوره پوشیدن لباسهای ابریشمی و پشمی که یا از ابریشمها رنگارنگ تهیه شده بود و یا به شیوه زریفت مزین شده بود، متداول شد. این پارچه‌های ابریشمی، مملو از تصاویر حیوانات، گل و بوته و گاه اشعار و کلمات مذهبی بود.^(۴)

از آنجاکه شعار عباسیان سیاه بود، و به «مسوّده» شهرت داشتند،^(۵) بنابراین لباس رسمی آنها نیز سیاه بود.^(۶) خلیفه هم قبای بلند سیاه (یا بندرت بنفس) می‌پوشید و هم قبای کوتاهتر ایرانی، که تا زیر زانوان او می‌رسید (شکل ۱۱۸ و ۱۱۹). وی زیر آن پیراهن آستین بلندی به همراه یک سروال می‌پوشید؛ روی این پیراهن و قبا، یک شال یا کمرband مرصع به جواهر به کمر می‌بست؛ عبای مشکی اعلاهی نیز بر دوش می‌انداخت^(۷) و کلاه نسبتاً بلند و سیاهی که قلنсوه نام داشت (شکل ۱۲۰)، بر سر می‌گذاشت.^(۸)

معمولًا بر روی این قلسوه یک قطعه الماس گرانبها نصب شده بود. خلیفه دور این کلاه بلند، عمامه سیاهی می‌بست^(۱) و خاتم و عصای پیامبر را در دست می‌گرفت. معمولًا یک زنجیر طلایی مرصع نیز بر گردن او آویزان بود.^(۲) قبای خلیفه با آستینهای تنگ، کاملاً به بدن او می‌چسبید، یقه آن قدری باز بود، به‌طوری که خفتان ملیله دوزی شده وی از زیر آن نمایان بود.^(۳) این خفتان که همچون قبایی جلویاز، بدون یقه و معمولًا دارای آستینهایی تا آرنج بود، روی سینه آن دگمه‌هایی کوچک و نزدیک به هم قرار داشت، بلندی آن نیز تا حدود زانوان می‌رسید. جنس آن از ابریشم و زربفت بود و معمولًا تصاویر گل و بوته‌ای داشت^(۴) (شکل ۱۲۱). کفش خلیفه اغلب قرمز رنگ بود و سگنهای مرصع داشت البته در موقع لزوم، چکمه‌های ساق بلند نیز می‌پوشید^(۵) (شکل ۱۲۲ و ۱۲۳). خلفای عباسی همچون خلفای اموی، بُرد و عصا و خاتم و شمشیر پیامبر اکرم (ص) را همراه خود داشتند. همان‌گونه که در بخش‌های قبلی ذکر شد، در دوره اموی و نیز عباسی سه چیز علامت خلافت شمرده می‌شد. بُرد، خاتم و عصای پیامبر، بُرد، روپوش مخطط سیاه و سفیدی بود که کعب بن زهیر بن سلمی، شاعر عرب آن را از پیامبر گرفته بود. این شاعر که در مکه پیامبر را هجو می‌کرد، پس از فتح مکه قصیده‌ای در مدح پیامبر و اسلام گفت و مورد لطفی پیامبر قرار گرفت. بعدها معاویه آن را از ورثه کعب به مبلغ چهل هزار درهم خرید و پس از آن دست به دست در میان خلفای اموی گشت.^(۶) مروان حمار آخرین خلیفه اموی در موقع از دست دادن خلافت، آن بُرد و عصا و خاتم را در جایی زیر خاک پنهان کرد، اما پس از کشته شدن او، پیرمردی که مُوکل حرم‌سرای او بود، عباسیان را راهنمایی کرد تا آنها را از زیر خاک بیرون آورددند.^(۷) باز بدین ترتیب دست به دست گشت تا به خلفای عباسی رسید. عباسیان بوبیزه در موقع رسمي از آنها استفاده می‌کردند.^(۸) البته، بُرد سبز دیگری نیز که مخطط سبز و سفید بود و پیامبر آن را در موقع حیاتش به مردم ایله بخشیده بود و بعدها منصور عباسی دومین خلیفه توanstه بود آن را به مبلغ ۳۰۰ دینار بخرد، نیز مورد استفاده خلفای عباسی (البته بندرت) قرار می‌گرفت.^(۹) بدین ترتیب، در مراسم رسمي مقابل خلیفه مصحفی عثمان را قرار می‌دادند و بُرد پیامبر را که مخطط سیاه و سفید بود (علاوه

بر لباسهای خلیفه) بر دوش او می‌نهاشدند. قضیب (چوبیدستی) یا عصای آن حضرت در دست راست^(۱۸) و خاتم آن حضرت نیز در یکی از انگشتان دست راست خلیفه قرار می‌گرفت. سپس شمشیر آن حضرت با حمایلی از چرم سرخرنگ و به روی عربی قدیم، از شانه راست می‌گذشت و شمشیر بر طرف چپ بدن آویخته می‌شد.^(۱۹) اینک لباس برخی از خلفای عباسی به ترتیب زمانی ذکر می‌شود، اما قبل از آن باید به دو تغییر در این باب اشاره کرد. کلاه قلنسوه از زمان منصور، دومین خلیفه عباسی تا زمان مستعین دوازدهمین خلیفه، بلند و دراز بود؛ اما مستعین آن را کوتاه کرد. همچنین آستین قباها که از آغاز تنگ بود، در دوره معتصم هشتمین خلیفه تنگ‌تر شد؛ اما مستعین آنها را گشاد کرد و دگمه آستینها را نیز برآndاخت.

سفاح (۱۳۶-۱۳۶ھ) اولین خلیفه عباسی

وی سروالی به پا می‌کرد و جامه‌ای آستین دار روی آن می‌پوشید. روی آن جامه، قبای سیاه خود را که از جنس خز بود، به تن می‌کرد (شکل ۱۲۴). بر عمامه سیاه خود، طیلسان می‌انداخت. طیلسان، پارچه‌ای بود که به صورت ساده آن را روی عمامه خود می‌انداختند و بدین صورت ادامه آن تاروی شانه‌ها و حتی پایینتر از آن نیز می‌رسید^(۲۰) (شکل ۱۲۵) (در مورد جبهه و شی سفاح رجوع کنید به شکل ۱۲۷).

ابو جعفر منصور (۱۳۶-۱۵۸ھ) دومین خلیفه

اگر چه وی عباسیان را ملزم ساخت تا کلاههای سیاه و بلند مخروطی شکل (قلنسوه) بر سر نهند؛ اما اینکه خود او از این کلاه استفاده می‌کرد یا نه، موضوعی است که صریحاً نمی‌توان به آن پاسخ گفت. اما به هر حال می‌دانیم کارکنان دارالخلافه و مأموران دیوان از آن کلاه استفاده می‌کردند. این کلاه در قسمت پایین، یعنی در جایی که بر روی سر سوار می‌شد، نسبتاً چهار گوشه^(۲۱) (متمايل به گرد) بود. بلندی این کلاه نسبتاً زیاد بود و از داخل با چوبهایی نازک، استوار و محکم می‌شد. این کلاه که به صورت مخروطی به طرف بالا شکل می‌گرفت، همیشه سیاه رنگ بود و آن را از کرک یا پشم بره تهیه

می‌کردند.^(۲۲) همچنین منصور جبهه‌ای هراتی بر تن داشت^(۲۳) که زرد رنگ بود^(۲۴) (شکل ۱۲۶). اما وقتی مردم به دیدنش می‌آمدند، قبای سیاه می‌پوشید.^(۲۵)

هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ ه) پنجمین خلیفه

وی گذشته از لباسهای معمولی خلفاً، آزاری رشیدی (سندي) از جنس ابریشم با خطوط پهن به رنگ قرمز بر شانه خود می‌انداخت.^(۲۶) هارون در موقع حرکت برای جنگ با بیزانسیها، کلاهی از نوع قلنوسه بلند و مخروطی شکل بر سر داشت، که بر روی آن به عربی نوشته شده بود: «پیکار کننده در راه دین، زیارت کننده مکه».^(۲۷) لباسهای دیگر هارون عبارت بودند از جبهه‌ای وشی و گلدار^(۲۸) از جنس ابریشم (شکل ۱۲۷) و نیز عمامه‌ای وشی که با دنباله آن چانه و بینی خود را می‌پوشاند (شکل ۱۲۸). وی در تابستان پراهنه نازک و تنگ می‌پوشید که بر تن او می‌چسبید.^(۲۹) هارون همچنین جبهه‌ای از پوست خز با آستر پوست سمور داشت.^(۳۰)

امین (۱۹۳-۱۹۸ ه) ششمین خلیفه

پس از شکست امین از طاهر به لباس سفید و طیلسان سیاه او اشاره شده است.^(۳۱)

مأمون (۱۹۸-۲۱۸ ه) هفتمین خلیفه

وی در مروجه‌مه سیاه^(۳۲) و ردابی از خز و قبای بُزد مخطط سیاه و سفید به همراه کفش سیاه می‌پوشید^(۳۳) (شکل ۱۲۹ و ۱۳۰) و رُصافیه‌ای (کلاه دستاردار) بر سر می‌گذاشت^(۳۴) (شکل ۱۳۱). اما پس از آنکه ولايتمهدی امام رضا(ع) را اعلام کرد، رنگ سبز را رسمیت بخشید^(۳۵) و خود نیز جامه سبز پوشید.^(۳۶) وی پس از شهادت امام و به دلیل مخالفت شدید عباسیان با رنگ سبز،^(۳۷) مجدداً رنگ سیاه را شعار خود قرار داد و جامه سیاه پوشید.^(۳۸) حتی می‌نویسند در مراسم خواستگاری از دختر فضل بن سهل، لباس سیاه پوشیده بود.^(۳۹) مأمون هنگام تشیع جنازه حضرت رضا(ع) قبای سفید بر تن داشت.^(۴۰)

مُعتصم (۲۴۷-۵۲۲) هشتمین خلیفه

همان گونه که قبله گرفته شد در دوران هادی، هارون الرشید و مأمون نفوذ لباسهای ایرانی در میان عباسیان به اوج خود رسید. اما ظاهراً به دلیل تشنجهات سیاسی، مذهبی و اجتماعی دوران مأمون که در حال نبرد با برادرش امین بود، بار دیگر عنصر ایرانی در مقابله با عنصر عربی قرار گرفت و همچنین با ولایته‌هدی امام رضا (ع) برخورد میان نیروهای شیعی با تفکر غالب عباسیان شدت گرفت و این باعث شد تا نوعی عکس العمل در میان اعراب عباسی نسبت به مظاهر ایرانی واژ آن جمله لباس و پوشاک آنهایه وجود آید. از این رو، استفاده از کلاه بلند ایرانی که قلنسوه نام داشت، تا حدودی از رواج افتاد^(۴۱)، اما مُعتصم تلاش کرد تا مجدداً در میان درباریان و رجال عباسی به کار بردن این کلاه را معمول کند. از این رو بار دیگر این کلاه مورد استفاده درباریان عباسی قرار گرفت و این بار آن را «معتصمیات» نام نهادند.^(۴۲) وی همچنین به رسم ایرانیان آستینهای قباهارا تنگ کرد.^(۴۳) مُعتصم علاقه زیادی به بازی ایرانی چوگان داشت، وی در موقع این بازی، نیمتنه گلدوزی شده می‌پوشید، کمر بندی از طلا به کمر می‌بست و کفشهای قرمز به پا می‌کرد و به بازی چوگان می‌پرداخت.^(۴۴)

متوكل (۲۴۷-۵۲۴) دهمین خلیفه

وی نوعی جامهٔ جدید پدید آورد که به نام خود او به «متوكلی» معروف شد. در دوخت این لباس دو پارچه به عنوان آستر و رویهٔ اصلی لباس انتخاب می‌شد و سپس میان آنها پنبه می‌دوختند.^(۴۵) البته ظاهراً این لباس را بیشتر، کارکنان قصر و مأموران دولتشی به تن می‌کردند. از روی سکه‌هایی که از متوكل بر جای مانده است، می‌توان نوع آرایش و لباس ایرانی او را بخوبی مشاهده کرد.^(۴۶)

مُستعين (۲۴۸-۵۲۵) دوازدهمین خلیفه

وی دستور داد قلنسوه‌ها «معتصمیات» را کوتاهتر و کوچکتر کنند و آستینهای قباهارا که در دورهٔ مُعتصم تنگ شده بود، گشادتر کنند. این گشادی آستین قباهارا تا سه وجب

می‌رسید^(۴۷) و بدین ترتیب با گشاد شدن آستینها از آنها به جای جیب استفاده می‌شد و در آنها گاه پول، کاغذ، کتاب و یا لوازم مورد نیاز خود را می‌نمادند.^(۴۸)

مقتدر (۲۹۵ - ۵۳۲۰) هجدهمین خلیفه

بر اساس مندرجات کتاب المنتظم، وی در سال ۳۲۰ هنگامی که برای جنگ با مونس عزیمت کرد، کاملترین لباس خود را پوشیده بود و آن عبارت بود از خفتانی ابریشمی با گلهایی به رنگ نقره‌ای که آن را در کارگاه تُشتَر (شوستر) که شهری در خوزستان بود، باقته بودند^(۴۹) (شکل ۱۳۲) و به همراه آن صدره (نیمته‌ای) در برداشت همچنین عمامه‌ای سیاه بر سر داشت و عبای پیامبر را بر دوش و سینه و پشت خود پیچیده^(۵۰) و زیر آن سروالی به پا کرده بود.^(۵۱) همچنین شمشیر پیامبر را با حمایلی از چرم سرخ بر کمر آویخته بود و در دست راست انگشت و عصای آن حضرت را داشت. پرسش عبدالواحد ولیعهد نیز با خفتانی ابریشمی^(۵۲) و زریفت و مزین به تصاویر با عمامه‌ای سفید همراه پدر بود.

طایع (۳۶۳ - ۵۳۸۱) پیست و چهارمین خلیفه

در سال ۳۷۶ هزمانی که بهاءالدّوله بویی به بغداد آمده بود، این خلیفه با قبایی سیاه و عمامه‌ای از خز سیاه که بر رُصفایه‌ای بسته شده بود، به دیدن امیر بویی رفت.^(۵۳) البته وی بُزد پیامبر را بر دوش و عصا و شمشیر آن حضرت را نیز همچون خلفای قبلی همراه خود داشت.^(۵۴)

مُشْتَرِشَد (۵۱۲ - ۵۵۲۹) پیست و نهمین خلیفه^(۵۵)

بر اساس مندرجات کتاب الکامل، وی در سال ۵۱۷ هنگامی که برای جنگ با دیس از بغداد خارج شد، عمامه‌ای سیاه بر سر نهاده و قبایی نیز از آن رنگ پوشیده بود، پارچه‌ای که زیر عمامه آویخته بود، سرازیر شده و پشت و پهلوهای گردن او را پوشانده بود (شاید نوعی طیلسان بود!) و بر دوش او پارچه‌ای از بُزد یمانی مخطط (سیاه و سفید) دیده

می شد. وی عصایی در دست داشت و دایره‌ای آهنین مانند سینی بر سینه و شکم خود بسته بود که قسمتی از زره او به شمار می‌رفت.^(۵۶)

ناصر (۵۷۵-۵۶۲) سی و چهارمین خلیفه

این خلیفه عباسی به دلایلی که ذکر آنها در این مختصر نمی‌گنجد، به افکار جوانمردان و اهل فتوت متمایل شد و سرانجام به وسیلهٔ شیخ عبدالجبار بن صالح بغدادی زاهد در سال ۵۷۸ هجری فتوت بر او پوشانده شد. بدین سان وی سراویل اهل فتوت را به پا کرد، که شلواری چسبان و تا زانوان بود و روی آن نقوشی تصویر شده بود^(۵۷) (شکل ۱۳۳). از این زمان تا پایان خلافت عباسی که چهار تن از خلفای عباسی خلافت کردند (ناصر، ظاهر، مُستنصر و مُستعصم)، خلفاً و نیز امرای عباسی سراویل فتوت می‌پوشیدند.

مُستنصر (۵۶۴-۵۶۲) سی و ششمین خلیفه

در اولین نماز جمعه‌ای که پس از خلیفه شدن مستنصر برگزار شد، وی در حالی که پیراهنی سفید از حریر بر تن و عمامةٔ سفیدی بر سر داشت، به اقامهٔ نماز پرداخت.^(۵۸) بدین ترتیب می‌توان این پوشش سفید را لباس نماز او دانست. وی نیز همچون خلفای قبلی، بویژه ناصر به لباس اهل فتوت تمایل داشت و سراویل فتوت را به پا می‌کرد.

۲. لباس درباریان، غلامان و کنیزکان دربار

ابوالعتاھیه در شعری به لباسهای مزین دربار مهدی عباسی اشاره کرده است.^(۵۹) جنس اکثر این لباسها از ابریشم بود.^(۶۰) در موقع لهو و لعب و به شراب نشستن حتماً جامهٔ شراب به تن می‌کردند که به آن «ثیاب المذاقه» می‌گفتند و جامه‌هایی از جنس ابریشم و به رنگهای سرخ، سبز و زرد بود.^(۶۱) در دورهٔ متوكل، جامهٔ متوكلی که خلیفه پدید آورده بود، میان درباریان رواج یافت. متوكلی لباسی بود که با پنبه‌دوزی در میان آسترو رویه اصلی لباس پدید می‌آمد.^(۶۲) لباس حاجب الحجاب عموماً شامل عمامةٔ سیاه و جبهٔ سیاه حاشیه‌دوزی شده (شکل ۱۳۴) به همراه کمریند و شمشیر بود.^(۶۳) در دورهٔ

عباسی، طراز دوزی بر لباس مأموران دولتی همچون گذشته معمول بود. این طراز که با خط کوفی نوشته می‌شد، بر پشت لباس مأموران یا جلوی آن و روی سینه و با رنگی مغایر رنگ اصلی لباس تهیه می‌شد^(۶۴) (شکل ۱۳۵).

هر کس که می‌خواست به دربار برود و خلیفه عباسی را ببیند، باید روپوشی سیاه بر تن می‌کرد که این روپوش «سودا» نام داشت.^(۶۵) همچون شاعر اموی، حمام بن شاپور دیلمی (م ۱۵۵) که به دیدار منصور رفت.^(۶۶) حتی مخالفان عباسیان نیز در صورت همراه شدن با عباسیان، لباس سیاه بر تن می‌کردند.^(۶۷)

غلامان دربار هارونالرشید جامه‌های مخطط و رنگارنگ شوستری و سپاهانی (اصفهانی) و سقلاطون، که پارچه‌هایی از ابریشم زریفت بود و اکثراً رنگ آبی و گاهی نیز سرخ و یا کبود داشت، بر تن می‌کردند (شکل ۱۳۶). کنیزکان نیز شارهای قیمتی که چادرهایی بسیار تنگ و نازک و به رنگ روشن بود بر سر خود می‌انداختند.^(۶۸) این کنیزکان لباسهایی رنگارنگ و زردوزی شده بر تن داشتند.^(۶۹) مأمون کنیزکانی رومی داشت که دیباها رومی بر تن می‌کردند و هنگام عید در حالی که صلیبیهای زرین بر گردن خود می‌آویختند و در دست، شاخه و برگهای زیتون را می‌گرفتند (به مناسب عید سعین، عید نصاری)، زنان بر کمر می‌بستند.^(۷۰) زنان کمرنده رشته مانند از ابریشم بود و کلفتی آن به اندازه یک انگشت بود. البته ظاهرآ در اکثر مواقع این کمرنده را از چرم می‌ساختند. به هر حال، در هر دو صورت در اکثر مواقع روی آن را با سنگهای گرانقیمت و جواهرات ترصیع می‌کردند.^(۷۱) در اینجا باید به جواری الغلامیات اشاره کرد، ام جعفر رُبیده (همسر هارونالرشید) چون علاقه فرزندش محمدامین را به غلامان دید، گروهی از کنیزکان خوش قد و قامت و زیبا روی رابه رسم غلامان لباس پوشانید، دستار و عمame حریر بر سر شان نهاد، قبای حریر و زربفت و پیراهن بر تن آنان پوشاند، کمرندهایی از طلا و نقره بر کمرشان بست و طره مو و گیسوانشان را در طرفین صورتشان قرار داد؛ یعنی گیسوان آنان را مانند زلف غلامان پیچ پیچ و طره مانند کرد.^(۷۲) از این زمان به بعد در کاخ خلفا، به کنیزان و دختران پسر نما بر می‌خوریم^(۷۳) که به آنها جواری الغلامیات می‌گفتند. دیگر خلفا نیز کم و بیش از چنین غلامانی سود می‌بردند.^(۷۴) همچنین

غلامان خردسال ترک همواره با قبا و کمر بند زرین و شمشیر حمایل کرده در اطراف خلیفه حضور داشتند.^(۷۵) برخی از غلامان دربار گرز و تبرزین همراه داشتند.^(۷۶)

۳. لباس وزیران

در آغاز کار عباسیان، مهمترین نوع لباس همانا پوشش سیاه بود؛ چنانکه ابوسلمه خلال همدانی و نیز ابومسلم خراسانی لباسی تماماً سیاه بر تن داشتند.^(۷۷) در سال ۱۵۳ ه ابوجعفر منصور به رجال دولتی امر کرد تا همچنان لباس سیاه بپوشند و کلاه سیاه بلندی را که قلنسوه نام داشت، بر سر بگذارند.^(۷۸) گاه نیز طیلسانی بر آن کلاه می‌انداختند که دنباله آن بر روی شانه‌ها می‌افتد.^(۷۹) این کلاه طویله نیز خوانده می‌شد.^(۸۰) اگر کسی اصرار بر عمامه گذاشتند داشت، به دور این کلاه (در قسمت پایین، یعنی روی سر خود) عمامه‌ای می‌بست که در آن صورت به آن رُصفایه می‌گفتند.^(۸۱) همچنین منصور امر کرد که به شیوه ایرانیان شمشیر بر کمر (نه بر شانه که رسم اعراب قدیم بود) بینندنده^(۸۲) و بر پشت لباس خود آیه «فسيكفيکهم الله و هو السميع العليم»^(۸۳) را بنویسنند.^(۸۴) آستین قباهای در دوران معتصم تنگتر شد، اما با روی کار آمدن مستعين (۲۴۸ ه)^(۸۵) این آستینها تا سه وجب گشاد شد.^(۸۶) معمولاً در این آستینهای گشاد، ابزار و وسایل مورد نیازشان از جمله پول، قلم، دفتر، دستمال و چیزهای دیگری قرار می‌دادند.^(۸۷) در دوره هارون الرشید، جعفر برمکی یقه بلند را معمول کرد.^(۸۸) در دوره مأمون نیز با حمایت وزیر ایرانی او، فضل بن سهل، سیاه‌پوشی جای خود را به سبزپوشی داد، یعنی جامه‌های سبز می‌پوشیدند و بر قلنسوه سیاه خود نیز نشان سبزی قرار می‌دادند.^(۸۹) بدین ترتیب آرام آرام لباس و خلعت وزارت، پوشش ویژه‌ای شد که وزیر پس از انتخاب شدن، باید آن را می‌پوشید و به طور کلی عبارت بود از سروال و پیراهنی بلند و جامه‌هایی آستردار و دُراعه‌ای سیاه و حاشیه‌دوزی شده و قلنسوه سیاه با دستار سیاهی بر آن (مزین به سنگهای گرانبها) و نیز چکمه‌ای که اغلب در آن، لوازم خود از جمله دفتر و قلم را قرار می‌دادند.^(۹۰)

۴. لباس نظامیان و سرداران

برخی از سرداران، قبای بلند و جلو بازی می‌پوشیدند که در روی سینه آن دگمه‌هایی قرار داشت، همچنین شال کمر بند مانندی را در محل کمر و روی قبا می‌بستند، این قبا آستینهایی بلند داشت و دو بازو بند طلایی رنگ نیز در محل بازو و آن، دیده می‌شد، شلواری که زیر این قبا می‌پوشیدند، رنگ‌های مختلفی چون سیاه، سفید، آبی و یا طلایی داشت (شکل ۱۳۷). سرپوش ایشان یا کلاه دوشاخ سیاه رنگ بود (شکل ۱۳۸) و یا عمامه سیاه و قرمز^(۹۰) (شکل ۱۳۹). در سال ۳۲۰ هـ که خلیفه مقتدر به جنگ با مونس خادم رفت، خفتانی (غزا گند) به تن داشت. غزا گند جامه‌ای آکنده از ریزه‌های ابریشم بود که میان دور رویه پارچه لباس قرار می‌دادند و آن را هنگام جنگ بر تن می‌کردند. این ریزه‌های درون لباس، همچون زرهی مانع از خدمی شدن بدنه بر اثر ضربات شمشیر می‌شد، زیرا ضربه شمشیر را تا حد زیادی می‌گرفت. جنس این خفتان از دیباش شوستری بود و رنگ نقره‌ای داشت (شکل ۱۴۰). همچنین خلیفه عمامه سیاهی بر سر داشت و بُرد مخطط پیامبر (ص) را نیز بر روی شانه‌های خود انداخته بود و شمشیر پیامبر را که بندی از چرم سرخ داشت، به کمر بسته بود و عصا و انگشت پیامبر را نیز همراه داشت.^(۹۱) مُسترشد عباسی هنگام نبرد (۵۱۷ هـ) بر روی لباسهای خود دایره‌ای آهنین مانند سینی بر سینه خود بسته بود.^(۹۲) به هر حال خلفانیز همچون سربازان، در نبرد زره بر تن می‌کردند و کلاه خود بر سر می‌نهادند.^(۹۳) عباسیان همچنین سرداران خود را مجبور می‌کردند تا کلاه نسبتاً بلند ایرانی را که قلسوه نام داشت و سیاه رنگ بود، بر سر بگذارند. اگر چه اعراب تا مدتی از این کار استقبال زیادی نکردند.^(۹۴)

ابو مسلم خراسانی سردار معروف عباسیان، قبای سیاه خز بر تن می‌کرد^(۹۵) (شکل ۱۴۱ و ۱۴۲). علی بن عیسی سردار سپاه امین در جنگ با مأمون و طاهر ذوالیمینین که در سال ۱۹۵ هـ در حوالی ری روی داد، طیلسانی بلند و سرمهای رنگ بر تن داشت^(۹۶) (شکل ۱۴۳). در نبردها، سرداران معمولاً انتهای عمامه خود را لثام می‌کردند.^(۹۷) در ایام متوكل عباسی (۲۲۶-۲۴۷ هـ) لباس سپاهیان تغییر یافت. بدین ترتیب که کلیه سربازان قباهای قهوه‌ای کمرنگ (خاکستری) پوشیدند (شکل ۱۴۴). وی دستور

داد که دیگر شمشیر را به گردن نیاوبیند، بلکه چون ایرانیان به کمر بینندند.^(۸) هارون الرشید، خادمان کوچکی داشت به نام *ئمُل* (مورچه) که کمانهای بُنداق انداز داشتند و هر کس را که سر راه خلیفه بود، با بنداق می زدند. این گروه بویژه در روزهای رسمی، در کاخ و در اطراف خلیفه دیده می شدند. بُنداق گلوله‌ای از گل یا فلز بود که از کمانهای مخصوصی رها می شد.^(۹) امیران سپاه معمولاً چمامقی از نقره داشتند که بویژه در ایام و روزهای رسمی همراه خود حمل می کردند.^(۱۰) همچنان که نزدیکان و محافظان منصور عباسی (۱۳۶- ۱۵۸ ه) گرز و چوب داشتند.^(۱۱) این نگهبانان خلیفه گاه در جنگها، لباسهای الوان و رنگارنگ بر تن می کردند.^(۱۲) هر سپاه، گروهی به نام نفتیان یا نفت‌اندازان داشت. پوشش لباس آنان از پارچه‌هایی بود که آتش در آن اثر نداشت. کار این گروه ساختن و پرتاب وسایل آتش زا بود.^(۱۳) همچنین در هر سپاه، گروهی معمار و بنا نیز بود که علاوه بر حمل اسلحه، کلنگ و بیل و بیلچه همراه داشتند تا در موقع لزوم به حفر کانال و یا ایجاد پل و ساخت خاکریز و یا ایجاد شکاف و نقب در حصارها پردازند.^(۱۴) معمولاً بر سپرهای پرچمها به امر خلیفه، نام یکی از سرداران معروف زمان را می نوشتند. چنانکه طبق دستور موقق عباسی به سال ۲۷۵ ه بر سپرهای پرچمها نام عمرولیث نوشته شد.^(۱۵) در خلافت معتصد، نام بدر (م ۲۸۹) فرمانده کل قوا نوشته شد.^(۱۶) در اینجا لازم است به عیاران بغداد نیز اشاره‌ای شود. در اوآخر قرن دوم هجری گروهی به نام عیاران در بغداد وجود داشتند. این عیاران و زندانیان بغداد که در جنگ امین و مأمون، جانب امین را گرفته بودند تقریباً بر همه جنگ می کردند.^(۱۷) و تها لنگی بر کمر می بستند.^(۱۸) وعده‌ای از آنان شلوار کوتاهی که ویژه عیاران بود، به پا می کردند.^(۱۹) و کمربندی که از برگ‌های درخت خرما بافته شده بود بر کمر خود می بستند. آنها پوششی از برگ و پوست درخت خرما به صورت کلاه می ساختند و درون آن را با ریگ و شن پُر می کردند و از آن به عنوان کلاه خود استفاده می کردند.^(۲۰) سپرهایشان از برگ و پوست درخت خرما و بوریا بود که آن را قیراندو د می کردند و لابلای آن ریگ می ریختند. سواران ایشان نیز که زنگوله و پشمها و صدفهای قرمز و زردی به گردن خود آویخته بودند، با نیزه‌هایی که از نی ساخته شده بود و کلاههای

کاغذی بر سر، دیده می شدند.^(۱۱۱) این بر هنگان سپاه امین، توبره هایی از سنگ و آجر نیز به همراه داشتند تا به طرف دشمن پرتاب کنند. آنها همچنین دشمنان خود را با قلاب و فلاخن که در انداختن آنها مهارت بسیار داشتند، مورد حمله قرار می دادند.^(۱۱۲) بعدها همین عیاران در سال ۲۵۱ هدر نبرد مُستعين و معتز عباسی، جانب مُستعين را گرفتند و با کلاه خودهای حصیری قیراندو و فلاخن به دست، به نبرد با دشمن پرداختند.^(۱۱۳) در این دوره نیز همچون دوره های قبل، از تمامی ابزار و آلات جنگی استفاده می کردند.^(۱۱۴) هنوز شمشیر هندی^(۱۱۵) و نیزه خطی معروفیت داشت.^(۱۱۶) خلفای عباسی محله ای برای اصلاح و ترمیم و تعمیر لوازم جنگی داشتند^(۱۱۷)، همچنان که در بغداد بازاری برای افزارهای جنگی وجود داشت.^(۱۱۸)

۵. لباس قصاصات، فقهاء و خطبیان

مردمان طبقات برجسته عموماً شلوار گشادی (سیاه یا سفید) می پوشیدند و روی آن پیراهنی معمولاً سیاه بر تن می کردند. بر روی آن جلیقه ای (نیمته) می پوشیدند که آستینهایی تا آرنج داشت و در جلویش دگمه های نزدیک به هم دوخته شده بود و روی آن پیش بندی را که پارچه ای مستطیل شکل بود و روی سینه قرار می گرفت (شکل ۱۴۵) به تن می کردند. این پیش بند با بندهایی از چهار گوشه اش با گذشتن از زیر بغلها در پشت به هم گره می خورد و معمولاً از ابریشم تهیه می شد و دارای تصاویری از گل و بوته و نقش دیگر بود که روی آن قبا می پوشیدند و سپس کلاه دراز (قلنسوه) و سیاهی را بر سر می نهادند و رویش را با عمامه ای ساده یا زربفت می بستند.^(۱۱۹) گاه طیلسانی روی این کلاه دراز و بلند می انداختند^(۱۲۰) و چکمه سیاه یا قرمز یا زرد به پا می کردند (شکل ۱۴۶). از قبایهای معروف و متداولی که علماء بر تن می کردند، قبای جلو بسته و یقه گردی بود که آستینهایی بسیار گشاد داشت و معمولاً دارای دو بازو بند طلایی نیز بود، البته نوع جلو باز این قبا نیز پوشیده می شد^(۱۲۱) (شکل ۱۴۷ و ۱۴۸).

اشراف و اعیان این دوره جوراب نیز می پوشیدند. جوراب را از پشم، ابریشم یا چرم می ساختند و آن را «موزج» می گفتند.^(۱۲۲) قصاصات نیز باید طولیه که نوعی قلنسوه

دراز و بلند و سیاه بود، بر سر می‌گذاشتند^(۱۲۳) و عمامهٔ سیاهی نیز به دور آن می‌بستند و جامهٔ سیاه بر تن می‌کردند و عباي سیاه می‌پوشیدند^(۱۲۴) و طیلسانی بر آن کلاه می‌انداختند^(۱۲۵). ابومحمد یحیی بن اکشم، قاضی و سپس ندیم مأمون عباسی، در سفر زمستانی که با مأمون همراه بود، کلاهی بلند و دراز و مخروطی شکل «طویله» از جنس پوست سمور بر سر داشت و بر لباسهای خود کمریندی مرصع بسته بود و قبایی از خرز سیاه بر تن داشت.^(۱۲۶) در اینجا باید به این نکته مهم اشاره کرد که طیلسان در ابتدا تنها پارچه‌ای (معمولًاً سیاه) که بر سر و یا بر روی کلاه و بویژه روی عمامه می‌انداختند (ادامه آن تا روی شانه‌ها و کتفها را نیز می‌گرفت)، کم کم و به مرور زمان بلندتر شد و خود به صورت لباسی درآمد که تا حدود زانوان ادامه داشت و با وجودی که آستین نداشت، اما روی دستها را تا نیمه می‌پوشانید. لبه‌های آن حاشیه‌دوزی داشت و معمولًاً رنگ آن سبز بود. این پوشش، لباس مخصوص قضات و بویژه فقهاء شد (شکل ۱۴۹). البته قضات این دوران (حدود ۴۰۰ ه) طیلسان کبود نیز می‌پوشیدند^(۱۲۷) (شکل ۱۵۰). لباس فقهاء را نیز که ابویوسف، قاضی زمان هارون‌الرشید ترتیب داده بود، عبارت بود از جبه‌ای سیاه و کلاه بلند (قلنسوه) سیاه که رویش را عمامهٔ سیاهی می‌بستند و طیلسان سیاه بر عمامه می‌انداختند. البته کم کم پوشیدن جبهه نیمه بلند و گشاد و سبز رنگ که حاشیه‌دوزی شده بود، در میان فقهاء و علماء مرسوم شد و همان‌گونه که قبلًاً ذکر شد، این جبهه سبز یا کبود رنگ، طیلسان نام گرفت.^(۱۲۸) ظاهراً احمد بن حنبل به دلیل اینکه حاضر نبود لباس سبز خود را به لباس سیاه دوران معتصم تبدیل کنده، تنبیه شد.^(۱۲۹) صاحب بن عباد وزیر معروف دوران آل بویه نیز هر زمان که قصد می‌کرد تا حدیث املا کند، به هیأت اهل علم طیلسان می‌پوشید و تحت‌الحنک می‌بست.^(۱۳۰) در مجالس مباحثه فقهی کفشه را از پا درمی‌آوردند و گاهی حتی کلاههای (= قلنسوه) خود را نیز از سر بر می‌داشتند.^(۱۳۱)

در زمستان معمولًاً جبهه‌ای می‌پوشیدند که داخل آن را با پنبه یا چیز دیگری برای گرم کردن پُر کرده بودند.^(۱۳۲) پوشیدن جامهٔ بخارایی ظاهراً نشانهٔ پیروی از فلاسفه و خردگرایان بود و در نزد فقهاء مرسوم نبود.^(۱۳۳) خطیبان کلاه خمره‌ای مانند به سر

می‌گذاشتند^(۱۴۴) و دستار قصب می‌بستند^(۱۴۵) و کاتبان نیز دراعهای^(۱۴۶) با آستینهای گشاد می‌پوشیدند که در آن آستینها لوازم تحریر خود را قرار می‌دادند^(۱۴۷) و دستار (مندیل) دیقی بر سر می‌گذاشتند.^(۱۴۸) در باب لباس دیگر بزرگان و رجال حکومتی، از کلام این خلکان در شرح حال جعفر برمکی چنین فهمیده می‌شد که بزرگان بنی هاشم نیز حق استفاده از کلاه دراز (قلنسوه) را به همراه عمامه داشتند (رُصافیه). چنانکه وقتی عبدالملک بن صالح (م ۱۹۶) به مجلس جعفر برمکی وارد شده رُصافیه‌ای بر سر داشت به همراه طیلسانی که با ورود به مجلس آنها را درآورده و به کناری نهاد.^(۱۴۹) سلیمان بن جعفر (م ۲۸۴) والی مکه در ایام هارون الرشید، بعدها که جنگ میان مأمون و امین روی داد با بالاپوش (کسا) رودباری و نیز کلاه بلند سیاه (قلنسوه طویله) نزد امین می‌رود.^(۱۵۰) می‌نویستند ابراهیم پسر مهدی عباسی نیز رصافیه بر سر می‌نهاد و دور آن را عمامه سیاهی از خز می‌بست که دو طرف آن از جلو و عقب آویخته می‌شد. مُبطنه یا جامه آستردار رنگینی بر تن می‌کرد و کفش زرد رنگی می‌پوشید (شکل ۱۵۱) و عصای آبنوسی زرنشانی به دست می‌گرفت.^(۱۵۱) همچنان که عبدالواحد، ولیعهد و پسر مقندر عباسی (سال ۲۲۰ھ) که همراه پدر به جنگ مونس رفت، خفتانی دیبا و زربفت بر تن داشت که شاید همچون خفتان پدر نقره گون و مزین به تصاویر بود (شکل ۱۳۲) و بر سر نیز عمامه‌ای سفید بسته بود.^(۱۵۲) شلوار (سروال) اکثر رجال دولتی از حریر دیقی بود با بندهایی از ابریشم که در ارمنستان تهیه می‌شد.^(۱۵۳)

۶. لباس شعراء

شعراء نیز همچون بسیاری از رجال و بزرگان عباسی، خواه ناخواه به پوشیدن لباس سیاه متمایل شدند چنانکه حماد بن شاپور دیلمی کوفی (م ۱۵۵)، شاعر دریار ولید (خلیفة اموی)، وقتی در دوره عباسیان خواست به دیدار منصور برود، جامه سیاهی بر تن کرد و شمشیری نیز کرايه نمود و به کمر بست.^(۱۵۴) ظاهراً تحت تأثیر دستورهای منصور آنان نیز قلنسه سیاه بر سر گذاشتند، اما در دوره هارون الرشید، ایشان به گذاشتن عمامه بزرگ و پوشیدن دو موزه دنباله دار (که یکی به جای جوراب به کار می‌رفت)، یعنی کفشهای

در پشت آن دنباله‌ای اضافه شده بود، مجبور شدند.^(۱۴۵) اما به هر حال، لباس ایشان همان سروال، عمامه و نیز پراهن بلند (تا ساق پا) با آستینهای بلند به رنگ سیاه و نیز رنگهای دیگر بود که به صورت زربافت تهیه شده بود.^(۱۴۶)

برخی پوستین در بر می‌کردند.^(۱۴۷) شعرایی که به وضع لباس خود نمی‌رسیدند، همچون مروان بن ابی حفصه (م ۱۸۲)، پراهن و عمامه‌ای از کرباس می‌پوشیدند و ردایی از پوست گوسفند به پا می‌کردند.^(۱۴۸) برخی از شعرا، لباس فقیهان را می‌پوشیدند، همچون اسحاق موصلى (م ۲۳۵) که طویله یعنی کلاه بلندی، همچون قاضی القضاطها بر سر می‌گذاشت و لباس سیاه می‌پوشید.^(۱۴۹) وی همچنین گاهی ردا و دراعه و نعلین می‌پوشید که لباسهای زاهدان بود.^(۱۵۰) از شعرا دیگری که لباس فقهها را بر تن می‌کردند، باید از ابوالقاسم سهمی قریشی (م ۱۹۲)^(۱۵۱) و ابوالقاسم اسماعیل بن جامع (م ۱۴۳) نام برد.^(۱۵۲) شرعاً گاهی نیز در مقابل سرودن شعری، لباس و خلعتی را از کسی می‌طلبیدند. همچنان که یحیی بن مرزوق (م حوالی ۲۲۰) ردای سیاهی از خز (المطرف الاسود) را به همراه دراعه‌ای وشی از علی مارقی گرفت^(۱۵۳) (شکل ۱۵۲). شاعر، گاهی نیز دُواجی از پوست سمور هدیه می‌گرفت^(۱۵۴) (شکل ۱۵۳). سید اسماعیل حمیری (م ۱۷۳) جامه‌های خز و جبه و ردایی که بر زمین کشیده می‌شد، می‌پوشید.^(۱۵۵)

ابوالعتاهیه نیز گاه لباس عابدان را بر تن می‌کرد.^(۱۵۶)

اگر شاعر لباس قدیمی و مندرسی می‌پوشید، شعراً دیگر او را هجو می‌کردند.^(۱۵۷) البته گاهی نیز لباسهایی غیر معمول می‌پوشیدند، برای مثال مُتنبی در گرمترین روزهای تابستان، هفت قبا در هفت رنگ، روی هم پوشیده بود.^(۱۵۸) همچنین ابوالعتاهیه سبد خرمایی را سوراخ کرد و سر و دستهای خود را از آن بیرون آورد و آن را به جای پراهن پوشید و سبد دیگری را نیز سوراخ کرد و پاهای خود را از آن گذراند و آن را به جای سروال به پا کرد.^(۱۵۹) یکی از شاعران به نام احمدبن محمد بلادی که جنبه مسخرگی و دلچسپی نیز داشت لباده‌ای قرمز با عمامه و عصا و کفشی که همگی قرمز رنگ بودند، می‌پوشید و گاهی گل قرمز نیز بر چهره خود می‌مالید و از خانه بیرون می‌آمد.^(۱۶۰) می‌نویسند، وقتی می‌خواستند بردۀ‌های خراسانی آوازه خوان را به دربار

واثق خلیفه عباسی ببرند، قباهای خراسانی بر تن آنان کردند.^(۱۵۱) در زمستان برای حفاظت از باران، از پارچه موم زده استفاده می‌کردند. از این پارچه لباسی مانند بارانی می‌دوختند که سرتاسر بدن را می‌پوشاند و گاهی سرپوشی نیز به آن وصل می‌کردند (شکل ۱۵۴).^(۱۵۲)

برخی از نوازندگان این دوره، کلاهی نیم دایره‌ای و نوک تیز که رنگ قهوه‌ای داشت بر سر می‌گذاشتند (شکل ۱۵۵)، اما عده‌ای دیگر، در حالی که موهای خود را از دو طرف گوشها آویخته بودند، کلاه مثلثی شکل و سیاهی را بر سر می‌نهادند.^(۱۵۳) (شکل ۱۵۶).^(۱۵۴)

۷. لباس صوفیان و عارفان

جامه اصلی و مخصوص ایشان پشمینه بود. اگر کسی از شاعری و خنینگری و یا قضاوت و کاردیوانی و نیز خدمت در دربار به زهد و گوشنشینی روی می‌آورد، پشمینه می‌پوشید.^(۱۵۴) این پشمینه عبارت بود از چبه‌ای که نوعی لباس سراسری با آستینهای بلند و نسبتاً متوسط (نه تنگ و نه گشاد) بود. این لباس کاملاً جلو بسته بود اما گاهی از گردن تا روی سینه دگمه می‌خورد و مابقی آن تا پایین پا بسته بود. گاهی نیز دگمه‌های آن از بالا تا پایین ادامه داشت. رنگ آن غالباً سفید و گاهی نیز ذرا عده‌ای بلند و جلو باز و نسبتاً گشاد بود.^(۱۵۵) (شکل ۱۵۷ و ۱۵۸). کفش زاهدان غالباً نعلین بود.^(۱۵۶)

۸. لباس مردم عادی

هر چند لباس رسمی عباسیان سیاه بود، پوشیدن لباس سفید نیز، بویژه در آغاز حکومت عباسیان، در میان مردم رواج داشت.^(۱۵۷) اما کم کم پوشیدن لباسهای سیاه گسترش یافت. به هر حال لباس اکثریت مردم، عبارت بود از:

عمامه‌ای که سیاه، سفید، زرد، قرمز، بنفش و یا عتابی بود^(۱۵۸) و به شکلهای گوناگون بر سر بسته می‌شد (شکل ۱۵۹ - ۱۶۲).^(۱۵۹) تعداد اندکی نیز قلسوه (کلاه بلند سیاه رنگ) بر سر می‌گذاشتند و در زیر آن معمولاً یک شبکلاه «کلُوَّه» سفید ابریشمی

داشتند که در میهمانیهای غیر رسمی کلاه رویی را بر می‌داشتند و با همین شبکله می‌نشستند، در ایام بعد به جای قلنسوه، تربوش (طربوش) یا فینه (خفیفه) که در واقع دستار و عمامه‌های کوچک و مختصری بود، معمول شد.^(۱۷۰) همچنین آنها سروال^(۱۷۱) و پیراهن بلندی که آستینهایی بلند داشت به تن می‌کردند؛^(۱۷۲) روی آن یک روپوش بلند می‌پوشیدند و کمربند می‌بستند و^(۱۷۳) سپس روی آن جلیقه‌ای بدون آستین و یا با آستینهایی تا آرچ که تا بالای کمر می‌رسید و در جلوی آن دگمه‌های نزدیک به هم داشت، می‌پوشیدند^(۱۷۴) و سرانجام روی همگی آنها یک قبا روی شانه می‌انداختند. پاپوش آنها نعلین و بیشتر چکمه بود. جوراب یا موزج نیز که گاه از چرم تهیه می‌شد، به پا می‌کردند و روی آن کفش می‌پوشیدند. این کفش بیرونی را که جرمونک نام داشت، هنگام ورود به مسجد از پا در می‌آوردند. کفشهای رنگ سیاه، زرد و بیشتر قرمز بود.^(۱۷۵) یک نوع از این کفشهای چکمه ساق بلند و نوع دیگر هم نعلین چوبی (قباق) بود که به پا می‌کردند. برای تزیین کفشهای از میخها و زایده‌های فلزی که روی سطح آنها قرار می‌گرفت، استفاده می‌کردند^(۱۷۶) (شکل ۱۶۲ و ۱۶۴). آنها همچنین گیوه‌هایی که نوک تیز بود (شکل ۱۶۵) به پا می‌کردند. ساریانان پاپوشهای همچون پاپوشهای طالشیهای امروز به پا می‌کردند، یعنی ادامه پاپوش را با نوارهایی که به دور پا و تازیر زانوان می‌بستند محکم می‌کردند. رنگ این پاپوشها معمولاً قرمز بود (شکل ۱۶۶).^(۱۷۷) مردان رنگهای جلف و تند را دوست نداشتند و به این خاطر لباسهای رنگارنگ را بیشتر در خانه می‌پوشیدند.^(۱۷۸)

محتسب به لباس صاحبان حرفه و پیشه‌وران توجه بسیار داشت و برای هر یک از آنان مقرراتی به وجود آورده بود.^(۱۷۹) طباخان لباس ویژه‌ای داشتند، چنانکه جاخط در مورد طباخی می‌نویسد «پراهن کار» می‌پوشید.^(۱۸۰) خمیرگیر نانوا، پیشندی سفید رنگ و بدون آستین می‌پوشید و دستاری سفید بر پیشانی و پارچه‌ای بر دهان و بینی خود می‌بست.^(۱۸۱) کبایهای، ازاری همچون پیش‌بند می‌پوشیدند و یا لنگی برخود می‌بستند. همچنان که روغن فروشها از ازار می‌بستند.^(۱۸۲) سقاها ثبان می‌پوشیدند^(۱۸۳) و روی آن مندلی دبیقی به کمر می‌بستند.^(۱۸۴) گلکارها و خشتمالها نیز ثبان، یعنی شلوار کوتاهی

که حداکثر تا زانوان می‌رسید، به پا داشتند.^(۱۸۵) مؤلف کتاب *البيان والتبيين* در قرن سوم، در بیان عادات عراقیان می‌گوید که شراب فروش کامل عیار، باید از اهل ذمه (غیر مسلمان اهل کتاب)، لباسن پوست پلنگی و گردنش مُهرزده باشد.^(۱۸۶) ملاحان، تبان که همان شلوار کوتاه و تا زانوان بود، به پامی کردند و لباس پشمی و خشن که مدلر عه نام داشت، می‌پوشیدند.^(۱۸۷)

کشتی گیران نیز تبان (تبان) می‌پوشیدند.^(۱۸۸) قبای جلویسته با یقه گرد و ساده و با آستینهایی بلند که معمولاً دارای رنگ قرمز و یا سبز با نقوش نارنجی بود نیز به تن می‌کردند (شکل ۱۶۷ و ۱۶۸)؛ البته قیاهای جلویاز که یک لبه یقه آن روی لبه دیگر قرار می‌گرفت و باستن شالی، در کمر محکم می‌شد، ظاهرآ ییشتر مورد استفاده قرار می‌گرفت (شکل ۱۶۹ و ۱۷۰).^(۱۸۹) ساریانان، فوطه که نوعی ازار و مانند لنگ بود، به پا می‌کردند.^(۱۹۰) ایشان همچنین عبایی از پشم شتر و به همان رنگ می‌پوشیدند.^(۱۹۱) (شکل ۱۷۱). پزشکان عرب جهای پنهانی و سفید بر تن می‌کردند، اما ظاهرآ پزشکان یهودی و مسیحی قبای سیاه می‌پوشیدند.^(۱۹۲) بازرگانان نیز لباس خاصی داشتند.^(۱۹۳) لباس تجار و صنعتگران، قبطان (نوعی لباده) بود. این قبطان معمولاً از ماہوت سیاه یا کبود و یا از رنگی دیگر تهیه می‌شد که بلندی آن تا نیمة ساق پاها بود و از داخل طرازدوزی می‌شد و آستینهای آن تا حدود آرنج بود.^(۱۹۴) (شکل ۱۷۲). کشاورزان جامه‌های گلفت پنهانی می‌پوشیدند و عمامه‌های رنگارنگ بر سر می‌نهادند.^(۱۹۵) کسانی که به شکار درندگان می‌پرداختند، جامه‌هایی از نمد بر تن داشتند و زوین به دست می‌گرفتند.^(۱۹۶) برندگان اکثراً با بالاتنه عریان و تنها بال لنگی که پایین تنه آنان را می‌پوشاند دیده می‌شدند.^(۱۹۷) البته عیاران بغداد نیز با بدنه بر همه و تنها بال لنگی و یا آشنا می‌شوند که پایین تنه آنان را می‌پوشاند، در کوچه و بازارها حرکت می‌کردند.^(۱۹۸) ظاهرآ جامه موصلیانه، جامه‌ای رنگارنگ بود که افراد اهل لهو و لعب بر تن می‌کردند.^(۱۹۹) بر اساس نسخه خطی کتاب مقامات حریری با دو نوع سرپوش ساریانان آشنا می‌شوند، یکی از آنها کلاهی قرمز است با نواری زرد رنگ بر روی آن (شکل ۱۷۳) و دیگر عمامه‌ای است قرمز که نواری به صورت هشت انگلیسی و به رنگ آبی

روی آن قرار گرفته است (شکل ۱۷۴).^(۲۰۰)

۹. لباس زنان

لباس زنان این دوره قدری با لباس زنان دوره اموی تفاوت داشت. زنان ثروتمند معمولاً بژنس مروارید دوزی شده سفید رنگ یا رنگارنگی را به سر می کردند. این کلاه را اول بار علیه (عباسه) دختر مهدی عباسی و خواهر ناتنی هارون‌الرشید معمول ساخت (شکل ۱۷۵ و ۱۷۶). بُرنس کلاهی بود تقریباً مثلثی شکل که نوک آن در بالا، به شکلی خمیده برگشته بود و معمولاً منگوله‌ای نیز به آن آویزان بود. ادامه بُرنس از پشت گردن پایین می آمد (از همان جنس کلاه یا از جنسی دیگر) و تا روی شانه‌ها را نیز می پوشانید. نوع دیگری از بُرنس نیز بود که ادامه کلاه آن، تمامی بدن را تا کمر یا تا پایین پا به صورت شلنی فرا می گرفت. زنان معمولی دور سرشان نوعی کوفیه یا چپه می بستند که دارای نقوش بسیار زیبایی بود. این سریندگاه به وسیله زنجیر طلایی جواهرنشانی مزین می شد.^(۲۰۱) (شکل ۱۷۷).

زنان این دوره از حجابی که سرتاسر بدن را می پوشاند و معمولاً سیاه رنگ بود استفاده می کردند. البته گاهی نیز طرح آن مخطط قرمز تیره (قهوهای) و سفید بود (شکل ۱۷۸). در جلوی صورت خود نیز روبندی می زدند که بر پیشانی بسته می شد.^(۲۰۲) همچنین زنان شلوار گشادی را که عموماً سفید رنگ بود، به پا می کردند.^(۲۰۳) پیراهنی نیز که گاه آستینهای کوتاه داشت و تنها از حدود گردن تا روی سینه‌ها دگمه داشت به تن می کردند و روی آن قیابی با آستینهای بلند به رنگ زرد می پوشیدند.^(۲۰۴) (شکل ۱۷۹). برخی کنیزکان در آستینهای خود، گل و بنفسه داشتند.^(۲۰۵) می نویستند که زیبده همسر هارون، لباس زربفت به همراه کمریند مرصع و موزه مرصع به جواهر را معمول ساخت.^(۲۰۶) برخی از زنان، بویشه زنان ثروتمندان نوعی جوراب ابریشمی، پشمی و یا چرمی به پا می کردند که به آن موزه می گفتند.^(۲۰۷)

برخی از زنان پیراهنها یی با یقه باز می پوشیدند و روی آن روپوش (ردایی) تگ و کوته بر تن می کردند که البته این لباس متزل آنان بود.^(۲۰۸) برخی نیز همچون مادر

معتر خلیفه عباسی، نوعی دُواج که روپوشی ضخیم و لحاف مانند بود، بر تن می‌کردند.^(۲۰۹) کنیزکان کمریند به کمر داشتند و پیراهن زربافت به تن می‌کردند، که گاهی روی پیراهن و نیز کمریند آنان اشعاری به عربی نوشته شده بود. استفاده از رنگهای زنده، بویژه رنگهای قرمز، آبی، بنفش و سبز در میان زنان بسیار مرسوم بود. رنگ قرمز را بیشتر زنان جوان استفاده می‌کردند، در حالی که زنان بیوه و پیر، رنگ سفید را به کار می‌بردند.^(۲۱۰) زنان همچون مردان در سوگواری جامه‌های سیاه می‌پوشیدند.^(۲۱۱) همچنین به قلاب کمر خود یک نوع طلسم آویزان می‌کردند که بر روی آن حروفی به الفبای کوفی نوشته شده بود. آنان خلخال به پا می‌کردند و بازویند به بازو و دستبند به دستهایشان بود.^(۲۱۲) گاهی مردان برای فرار از دشمنان به لباس زنان در می‌آمدند.^(۲۱۳)

۱۰. لباس سوگواری

می‌نویسند عالمهای عباسیان از آن رو سیاه بود که نشانه غمگساری آنان بر شهدایشان و نکوشش بر بنی امیه بود؛ به همین سبب آنان را «مُسْوَدَة» می‌نامیدند.^(۲۱۴) به هر حال لباس سوگواری و عزاداری، سیاه بود. چنانکه در مرگ مهدی عباسی، اطرافیانش سیاه پوشیدند.^(۲۱۵) همچنان که دیس و قتنی در سال ۵۱۶ هاز وضع برادر باخبر شد، موی خود را کنند و لباس سیاه پوشید.^(۲۱۶) می‌نویسند هارون الرشید با پای بر هنره جنازه مادر خود را تشییع کرد.^(۲۱۷) زنان نیز در عزاداری و سوگواری سیاه می‌پوشیدند. چنانکه با کشتار حاجیان به دست ابوسعید گناوه‌ای قرمطی، زنان بغداد با روی سیاه کرده و موی آشته و در حالی که بر سر و صورت می‌زدند به خیابانها ریختند.^(۲۱۸) تنها استثناء در این میان مأمون است. وی در تشییع جنازه حضرت رضا (ع) با قبای سفید حاضر شد، در حالی که بدون عمامه و سر بر هنره بود.^(۲۱۹) برای اطلاعات بیشتر به توضیحات سوگواری در بخش بعدی مراجعه کنید.

۱۱. لباس مجازات و تحقیر مجرمان

یاغیان و کسانی را که علیه حکومت خروج کرده بودند یا در میان راهها به راهزنی مشغول بودند، پس از دستگیری به شهر می‌آوردند (اگر شخص مهمی بود او را به

دارالخلافه بغداد می‌بردند). آنها را بر استر، فیل و ترجیحاً شتر، بویژه شتر دو کوهانه سوار می‌کردند و جامه‌های خشن و زیور و گاه جامه‌های موین قرمز رنگ بر آنها می‌پوشاندند و کلاههای (بُرُّس) بوقی شکل و زنگوله‌دار بر سرشان می‌گذاشتند که گاهی دم روپاگی نیز به آنها آویزان شده بود^(۲۰) (شکل ۱۸۰). مثلًاً وقتی حسین بن حمدان و پسرش مونس را که بر علیه خلیفه خروج کرده بودند، اسیر کردند و به بغداد آوردند؛ لباسهای خشن و زیور و موین قرمز رنگ بر تتشان کردند و کلاههای بلند نمدی بر سرشان گذاشتند. همچنین وقتی یکی از رهبران قرمطی را که خروج کرده بود به همراه خادم دستگیر کردند؛ دراعه دیای زنانه با رنگی تن و زننده به همراه کلاه بلند ابریشمین زنانه‌ای بر او پوشاندند.^(۲۱) در سال ۲۳۴ ه در دوران خلافت متوكل، ایتاخ ترک را دستگیر کردند و به امر خلیفه لباسهای سیاه و کمریند او را در آوردند و قبایی سفید و عمامه‌ای سفید بر او پوشاندند و به بغداد آوردند.^(۲۲) که البته ظاهراً منظور نشان دادن مخالفت او با عباسیان و تمایل او به بنی امية بوده است؛ زیرا سفیدپوشی را نشانه مخالفت با عباسیان می‌دانستند.^(۲۳) در سال ۲۹۰ ه در روزگار مقتدر عباسی، صاحب الشامه (خالدار) را که از رهبران قرمطیان بود، دستگیر کردند و به بغداد آوردند. یک کرسی به ارتفاع حدود ۱/۵ متر ساختند و بر پشت شتران دیگر بسته شده بودند. بر آنان دراعه‌ها و کلاههای بوقی (بُرُّس) از جنس حریر که ویژه زنان و مردان جلف و مُختن بود، پوشانده بودند.^(۲۴) در سال ۴۴۶ ه، ۲۵ نفر از قبیله بنی خفاجه را که مدام به حدود فرات و کوفه دست‌اندازی می‌کردند و باعث قتل و غارت می‌شدند، توسط بساسیری دستگیر کردند و به بغداد آوردند. بر همگی آنها بُرُّس که لباسی گشاد و بلند بود و کلاهکی سر خود داشت که سر را می‌پوشاند، پوشاندند و سپس همگی آنها را با طناب بر شتران بستند^(۲۵) (شکل ۱۸۱). در سال ۴۴۹ ه ابن فسانجس را که خطبه خوانی برای مصریان را در واسطه دوباره اعاده کرده بود، دستگیر کرده و به بغداد آوردند. او را بر شتری سوار کردند و پراهن سرخی بر او پوشاندند و بر سرش طرطور که نوعی کلاه بوقی شکل زنانه بود (اما بالای آن نوکدار نبود) گذاشتند.^(۲۶)

همچنین وقتی ابوالحسن بن مُستظهر برادر شورشی مُشترشد، خلیفه عباسی دستگیر شد، جامه سرخ بر او پوشاندند و بر شتری نشاندند و گردنبندی از سیر و خرمده بر گردن او آویختند و در بازارهای بغداد چرخاندند.^(۲۱۷) گاه نیز بر محکومان جامه خشن و چجه پشمی می‌پوشاندند و در آفتاب گرم نگه می‌داشتند.^(۲۱۸)

در سال ۴۵۰ ه در بغداد بساسیری، رئیس الرؤسا، را که دستگیر شده بود از زندان بیرون آوردند، در حالی که لباده پشمی بر تن او گرده بودند و کلاهی قیفی شکل از پوست سرخ بر سر و دور گردنش نهاده بودند و گردنبند تنگی نیز از پوست شتر بر گردن او بسته بودند، سپس او را از شتر به زیر آوردند و پوست گاوی بر او پوشاندند که شاخهایش بر دو قسمت سرش قرار گرفت و در فکین او دو کلبتین از آهن انداخته بودند؛ سپس دارش زدند.^(۲۱۹)

گاهی نیز خاک بر سر و کلاه محکوم می‌ریختند.^(۲۲۰) در روزگار هارون الرشید (۱۹۳-۱۷۰ ه) به زندانیان در زمستان پیراهن و بالاپوش و در تابستان پیراهن و شلوار و اگر زن بودند مقنعه می‌دادند، زندانیان را با زنجیر برای جمع کردن صدقه در شهر می‌گرداندند تا بدین وسیله خرج زندانیان را تهیه کنند. در برخی از موارد، تعدادی از این زندانیان به بافتن بند شلوار مشغول بودند.^(۲۲۱)

۱۲. توضیحاتی در مورد پیشه‌های وابسته به پوشاک، بازارها، قیمت انواع البسه، تولیدات و صادرات انواع پارچه و لباس شهرها

در زمان عباسیان پوشیدن لباسهای ابریشمی و پشمی و زریفت متداول شد. از بهترین پارچه‌های آن روز، خز بود. خز را از ابریشم و کرک خرگوش نر تهیه می‌کردند. روی پارچه‌های ابریشمی و دیبا، تصاویر حیوانات و گل و بوته کشیده می‌شد. نوع دیگر پارچه‌های پنبه‌ای، «بَزْ» نام داشت که از منسوجات گرانقیمت به شمار می‌رفت. پارچه‌های کتانی و پارچه‌های دیگری به نام مُعْلَم، میز، اوداری، ملحم و پارچه‌های موبي، پارچه‌های کرکی و استفاده از پوست حیواناتی چون سمور و قاقم نیز در زمان عباسیان رواج بسیار داشت و از آنها لباس تهیه می‌شد.^(۲۲۲) چنانکه حتی بر مجسمه‌های

سوار بر اسب کنار حوض کاخ مقدر عباسی (۲۹۵-۳۲۰ ه) «دارالشجره» جامه‌هایی از حریر نقش و نگاردار پوشانده بودند.^(۲۳۳) طراز خانه‌ها در بسیاری از شهرها رایج بود و عده زیادی بافته و رنگرز و طرازگر در آنها کار می‌کردند. در کاخ خلافت (دارالاماره) طراز خانه رسمی قرار داشت.^(۲۳۴) بدین ترتیب در کاخ خلافت، بسیاری از پیشه‌وران و دوزندگان و گازران، کفشگران، رفوگران و طرازدوزان سرگرم کار بودند.^(۲۳۵) برای مثال در ایام خلافت معتز (۲۵۵-۲۵۱ ه) شخصی به نام شقیر، سرپرست اداره بريد و سرپرست ساخت فرش و لباس برای خلیفه بود که منسونخ دیقی شقیری منسوب به اوست.^(۲۳۶) هلال صابی فهرستی از مخارج دولت در ایام معتصم (۲۷۹-۲۸۹ ه) ذکر کرده است که روزانه هفت هزار دینار بود و از آن میان، مخارج آبدارخانه، جامه‌دارخانه، جاخانه، تعمیر زره، تهیه پرچم و زین و غیره نیز ۱۰۰ دینار بود.^(۲۳۷) خلیفه مطیع (۳۳۴-۳۶۳ ه) برای کمک به سپاه عزالدوله بویی که می‌خواست با کفار جهاد کند، مجبور شد جامه‌های سلطنتی و برخی اثاث خود را بفروشد تا چهارصد هزار درهم تهیه کند و به او بدهد.^(۲۳۸) در اینجا لازم است به برخی از هدایای خلفای عباسی و امیران اشاراتی خلاصه بشود. برای مثال ابواحمد پسر هارونالرشید به وسیله غلامان یکی از اعیان خراسانی هدایایی نزد اسحاق موصلى، موسیقیدان معروف آن زمان به بغداد فرستاد. این هدایا تماماً پارچه و البوس بودند، هفت تخته جامه خراسانی، ده بُغچه (سفط) جامه مصری، پنج تخته حریر وشی^(۲۳۹) کوفی، پنج تخته خز سوسی (شوشی)^(۲۴۰). می‌نویستند که امیر بغداد برای گرفتن لقب مالک الدوله، هدایایی برای خلیفه عباسی فرستاد که در میان آنها، ده جامه خز، صد دست لباس فاخر و صد دست لباس حریر معمولی نیز بود.^(۲۴۱) هدایای واثق نیز بفچه‌هایی پُر از جامه بود.^(۲۴۲) هارونالرشید نیز به هر یک از آوازه خوانان، در برابر هر آوازی یک تخته جامه یا یک بفچه لباس هدیه می‌داد.^(۲۴۳) همچنین در این دوره برخی از نامه‌های مهم را بر پارچه می‌نوشتند. چنانکه در سال ۱۳۶ ه سفاح برای برادرش منصور، عهدنامه ولايت و خلافت را بر پارچه‌ای نوشت و سپس همگی بزرگان آن را مهر کردند.^(۲۴۴) در سال ۱۴۵ هنیز عیسی بن موسی که برای نبرد با محمد حرکت کرده بود، برای مردم «فید» نامه‌ای بر

پارچهٔ حریر نوشت.^(۲۴۵)

محلهٔ عتابیهٔ بغداد^(۲۴۶) در همهٔ سرزمینهای اسلامی به بافت جامه‌های عتابی شهرت داشت.^(۲۴۷) بر اساس سفرنامهٔ ابن جبیر این پارچهٔ نوعی از بافت‌های ابریشمی بود که مانند صوف، موج‌دار و مُخطط بود و در رنگهای مختلف تهیه می‌شد.^(۲۴۸) البته ظاهراً نوع سادهٔ آن نیز وجود داشت.^(۲۴۹)

شهرت این نوع پارچه در سرتاسر قلمرو امپراتوری اسلامی زیانزد مردم بود.^(۲۵۰) محلهٔ دیگر بغداد نیز که اهمیت زیادی در این مورد داشت، رُصافیه بود. این محله را مهدی پسر منصور در سال ۱۵۱ هـ رویارویی شهر بغداد بنا کرد. رُصافیه بر کنارهٔ شرقی دجله قرار داشت.^(۲۵۱) رُصافیه که کلاه بلندی همچون قلنسوه بود که دور آن را عمامه می‌پیچیدند و ویژهٔ خلفاً و ولایت‌عهдан بود، در این محله تهیه می‌شد.^(۲۵۲) همچنین یکی از دروازه‌های بغداد «باب الفرز»، یعنی دروازهٔ ابریشم نام داشت.^(۲۵۳) در موصل جامه‌ای رنگارنگ به نام «موصلیانه» تهیه می‌شد که آن را بیشتر افراد جلف و بدکاره می‌پوشیدند.^(۲۵۴) از بازارهای معروف بغداد، بازار کفاشان و بازار حریر فروشان و بازار بزازان و همچنین دروازه‌های کفسگران و نیز دروازهٔ گازران را باید نام برد.^(۲۵۵) ظاهراً مسجد بزازان در بازار بزازان قرار داشت.^(۲۵۶) می‌نویسند که دوران خلافت معتضم وقتی که بر اثر آتش‌سوزی بازار حریر فروشان، خسارت مالی بسیاری به این صنف وارد شد، خلیفه در صدد برآمد تا حدی آن را جبران کند.^(۲۵۷)

همچنان که در سال ۳۲۳ هـ وقتی بازار بزازان در محلهٔ کوچ بغداد آتش گرفت، الراضی خلیفهٔ عباسی، مبلغ سه هزار دینار به صنف بزازان کمک کرد.^(۲۵۸) از دروازهٔ کرخ به طرف راست شهر، در قطعهٔ زمین ریبع، مرکز بازرگانان خراسان و بزازان بود که انواع پارچه‌هایی را که از خراسان حمل می‌شد، قرار می‌دادند.^(۲۵۹) صنعت نساجی واپسته به پنبه، ابریشم و کتان بود. حمدانیان زراعت پنبه و صنعت واپسته به آن را به عراق آورده‌ند و رواج دادند و بافت پارچه‌های پنبه‌ای را رونق بخشیدند.^(۲۶۰) از میان انبوه شهرهایی که در آن کار تولید پارچه و تهیه البسهٔ گوناگون بودند، برخی نمونه‌وار معرفی می‌شوند. در بغداد جامه‌های پنبه‌ای و ابریشمی رُصافیه و عتابی تهیه می‌شد.^(۲۶۱)

در بصره نعلین و فوطه‌های نیکو و جامه‌های کتان تولید می‌شد.^(۲۶۱) در لحساء نیز فوطه‌های نیکوبی تولید می‌شد که برخی از آنها را حتی به بصره و دیگر شهرها نیز می‌بردند.^(۲۶۲) کوفیه‌های حریر کوفه نیز شهرت داشتند.^(۲۶۴) همچنان که از ابله شهری در غرب دجله، دستار و نوعی عمامه اُلبی صادر می‌شد.^(۲۶۵) در واسط گلیم و شلواربند و پشمها رنگین تولید می‌شد.^(۲۶۶) در باب تأثیرپذیری سرزینهای دیگر از اعراب، همین بس موقعی که اروپاییان با شرقیان طی جنگهای صلیبی ارتباط بیشتری یافتد، کلاههای بلند (قلنسوه) را به اروپا منتقل کردند و به اضافة آن نوعی از مقنعه زنانه را نیز برای لباس زنان خود قرار دادند.^(۲۶۷) همچنان که اعراب نام الْبُرْجُد (Paragauda boragouda) را که کسایی زبر و خشن و مخطط بود و نیز ابوقلمون را که لباسی رومی و رنگارنگ بود، از یونانیان و رومیان و از راه شام اخذ کردند.^(۲۶۸) از یک روایت جاحظ می‌توان به اهمیت کفش و سندلهای هندی در جامعه اعراب پی برد.^(۲۶۹) در باب قیمت لباسها نیز باید گفت که زمان هارونالرشید پیراهنی را به دو درهم می‌دوختند.^(۲۷۰) ابوالعباس دیبلی، خیاط فقیه زاهد (م ۳۷۳) هر روز جمعه یک پیراهن می‌دوخت و یک درهم و دو دانگ (یک سوم درهم) می‌گرفت.^(۲۷۱) به هر حال دستمزد روزانه یک برده خیاط بیشتر از دو درهم بود، زیرا بر اساس گزارشهای مسعودی در مروج الذهب، برده خیاطی از دستمزد خود روزانه دو درهم به خواجه‌اش می‌داد و بقیه را برای خود خرج می‌کرد.^(۲۷۲) اما بنا بر گفته حامد بن عباس، وزیر مقتدر عباسی (۲۹۵-۳۲۰ ه) خیاط هم جامه ده درهمی می‌دوzd و هم جامه هزار دیناری.^(۲۷۳) البته عمامه‌های دیباتی گرانقیمتی نیز خرید و فروش می‌شد. مثلًاً جمال الدین وزیر (م ۵۵۸) برای امیر مکه هدایایی از جمله عمامه‌ای سیصد دیناری فرستاد.^(۲۷۴) البته در دوره عباسیان از عمامه‌های دیباتی ۵۰۰ دیناری هم نام برده شده است.^(۲۷۵) قیمت لباس بختیشور پژشک هارونالرشید را ۵۰ هزار درهم نوشتند.^(۲۷۶) در سال ۱۵۰ ه پس از پیروزی خلیفه بر استاذسیس (که در نواحی شرقی ایران بر علیه عباسیان به مخالفت برخاسته بود)، خازم بن خزیمه رهبر سپاه خلیفه به هر یک از اُسرای آزاد شده، دو جامه داد.^(۲۷۷) ابراهیم موصلى خُنیاگر، گاه لباسهایش را گرو می‌گذاشت تا با پولش شراب بنوشد.^(۲۷۸)

قیمت شستن یک دست لباس کامل در زمان محمد امین خلیفه عباسی (۱۹۳ هـ) ظاهراً رقم زیادی بوده است.^(۲۷۹) می‌نویسند که در این دوره لباسها را به شیوهٔ کوییدن، می‌شستند.^(۲۸۰) پیر همهٔ گازران، معجز قصار بود.^(۲۸۱)

در باب وظایف و قوانین مربوط به صنف خیاطان و تولید کنندگان البسه، ابن‌اخوه می‌نویسد که محاسب موظف بود بر همهٔ صاحبان مشاغل نظارت داشته باشد. مثلاً بر کار کلاهدوزها نظارت می‌کرد تا پاره‌های پوسیده را در کار، مورد استفاده قرار ندهند؛^(۲۸۲) همچنان که بر کتان فروشها نظارت می‌کرد تا از پاشیدن آب بر کتانها برای سنگینتر کردن وزن آنها، حلوگیری کند.^(۲۸۳) محاسب همچنین سعی می‌کرد رنگرزان را به دلایل بهداشتی در خارج از شهر جای دهد.^(۲۸۴) در سال ۳۶۶ هـ در دوران خلافت طایع در بغداد منشوری خطاب به والیان منتشر شد. بر اساس آن والیان باید بر دارالطراز نظارت کنند، تا منسوجاتی بی‌عیب و مرغوب تهیه شود و هر جنسی از قبیل پارچه، فرش و پرچم که تولید می‌شود، نام و علامت خلیفه بر آن نگاشته شود.^(۲۸۵) حدود دو قرن پیش از آن نیز، هارون‌الرشید طی فرمانی خواستار آزمودن شایستگی شیوخ اصناف، با福德گان و سقلاطون بافها شد، تا هر کس که شایستگی لازم را ندارد، معزول شود و مابقی ابقا شوند.^(۲۸۶) با福德گان و دیگر گروههای مربوط به البسه نیز دارای صنوف و گروههای شغلی ویژهٔ خود بودند. چنانکه در دورهٔ هارون‌الرشید با اجتماع با福德گان در خانهٔ یکی از آنها در بغداد رویه‌رو می‌شویم.^(۲۸۷) در سال ۴۲۳ هـ عیاران اموال یکی از بازاران را گرفته بودند، پس دادند.^(۲۸۸) گاهی نیز میان این صنوف درگیریهایی رُخ می‌داد. در سال ۴۲۲ هـ آشوبی در بغداد میان لباس فروشها و خلقان فروشها (کهنهٔ فروشها) روی داد. همچنان که کفashان و بازاران در درگیریهای متعددی بر علیهٔ فروشنده‌گان مواد غذایی دست به اقدامات شدیدی زدند و سرانجام بازار آنان را به آتش کشیدند.^(۲۸۹) البته خلفاً نیز در صورت لزوم به صنوف خسارت دیده کمکهایی می‌کردند، چنانکه وقتی در بازار حریر فروشان بغداد آتش سوزی شدیدی، باعث وارد آمدن خسارات مالی زیادی به این صنف شد؛ خلیفهٔ معتصم قسمتی از خسارات مالی را

جبران کرد.^(۲۹۰) در سال ۳۲۳ نیز هنگامی که بازار بزازان در محلهٔ کرخ بغداد دچار آتش سوزی شد، خلیفهٔ الراضی سه هزار دینار به خسارت دیدگان اهدا کرد.^(۲۹۱) خیاطان تخصصهای گوناگونی داشتند، که از آن جمله می‌توان به رفوگری، قصاری، دقاقی، کلاهدوزی و طرازگری اشاره کرد.^(۲۹۲) از طریق صنف ایشان، از خیاطان خواسته شد تا با اصولی دوزندگی آشنایی داشته باشند و آنها را به کار گیرند. این امر در مورد بافتگان نیز مصدق داشت.^(۲۹۳) در آغاز برخی از زنان به کار تهیهٔ جامه یا خرید و فروش آن استغفال داشتند،^(۲۹۴) همچنان که حرفةٔ برخی از زنان پشم‌رسی بود.^(۲۹۵) حتی بازاری ویژهٔ زنان وجود داشت که در آنجا پشم‌هایی را که خود رشته بودند، می‌فروختند.^(۲۹۶) چنانکه برخی از ایشان به پاک کردن پنبه و کتان برای پنبه فروشان و کتان فروشان استغفال داشتند.^(۲۹۷) می‌نویسند رفوگران گاهی قسمتی از جامه‌ای را که در دست لباس‌شواها و لباس‌کوبها و گازران از میان رفته بود، بدون اطلاع صاحب‌ش رفو می‌کردند و یا گازر با طرازگر و بدون اطلاع صاحب لباس توافق می‌کردند که نقش لباس را تغییر دهند.^(۲۹۸) در آن زمان، طراحی پارچه کار مهمی قلمداد می‌شد.^(۲۹۹) کفash حق تعمیر کفش مستعمل را نداشت، کار او فقط ساخت کفش بود؛ چنانکه پیشه دوز نیز مجاز نبود که کفش نو بدوزد و از این باب احترام به تخصص وجود داشت و حدود هر کاری مشخص بود.^(۳۰۰) البته بر دگان خیاط نیز وجود داشتند که مجبور بودند از دستمزد روزانهٔ خود، هر روز دو درهم به خواجهٔ خود بدھند و البته باقی دستمزد از آن خودشان بود.^(۳۰۱)

در زمان امارت نورالدین ارسلانشاه (م رجب ۶۰۷ ه) حاکم موصل، یکی از بازرگانان موصل دادخواهی کرد که پارچه‌هایم را به شهر آوردم تا بفروشم، اما نتوانستم همه را بفروشم و حالا که می‌خواهم از شهر بیرون بروم، نمی‌گذارند آنها را خارج کنم. پرسیدند چه کسی؟ گفت: کسی که امور تجارت پارچه را بر عهده دارد، مطابق معمول مالیات بازرگانی می‌خواهد. (از این حکایت که در کتاب الکامل آمده است، بخوبی درجهٔ نظم و دقت در اصول گمرکی این صنف نمودار می‌شود). سرانجام به او اجازه دادند کالای خود را از شهر بیرون ببرد و تنها از مقداری که فروخته بود، مالیات گرفته

شد.^(۳۰۲) از میان پیشه‌هایی چون، فزار (پرورش دهنده کرم ابریشم و فروشنده پیله ابریشم)، فراء (پوستین دوز)، قصار (گازر، رختشوی)، صنایع (رنگرز) و حائچ (بافنده)^(۳۰۳)، ظاهراً حائچ بیش از همه مورد لعن و نفرت قرار داشت. چنانکه جاخط عالم بزرگ (متوفای ۲۵۵ ه)، بافندگان و پشم‌ریسان (و با کمال تأسف و تعجب معلمان کودکان) را به حُمق متصرف کرده است.^(۳۰۴)

ابن خلدون در تقسیم‌بندی صنایع بر حسب ضرورت آنها با امام محمد غزالی هم عقیده است و دوزندگی و بافندگی را جزو صنایع ضروری می‌داند.^(۳۰۵) نماد و نشانه بافندگان چاه بود، که در آن به بافندگی می‌پرداختند. در سال ۴۸۸ ه نمایشی بزرگ در بغداد اجرا شد که در آن هر شغلی نشانه و علماتی از کارش را به نمایش گذاشت. گروهی، گردونه‌ای را بر چاهی نهاده بودند که بافندگی در آن چیزی می‌یافت و بدین گونه بافندگی را معرفی می‌کردند.^(۳۰۶) در جامعه آن زمان، یهودیان بیشتر به حرفة دباغی، رنگرزی، آهنگری و حریربافی اشتغال داشتند و در میان یهودیان کمترین مالیات سرانه را خیاطان و کفashان و رنگرزان و خرازان می‌پرداختند.^(۳۰۷) همان گونه که قبلًاً گفته شد، بزاران، خیاطان و دیگر صنوف هر یک شیخ و رئیسی داشتند.^(۳۰۸) در کتاب الذخایر والتحف، پیران و رؤسای این صنوف نام برده شده است، پیر خیاطان «عبدالله داود بن عبد الرحمن» بود. پیر طراحان پارچه «عبدالله بن عباس» و پیر همه ریسندۀ‌های نخ و رشته‌ها و علاقه‌بندها «عیدان بن عمران عقاد» شمرده می‌شد. «ابوالدرداء عامری» پیر همه بافندگان و ریسمان بافان و دوزندگان تنگ مایه، «ابونصر حیاک» پیر همه بافندگان و ماکویه‌دستان و «خلیل بن عبدالله» پیر همه نمدمالان و فینه و ماهوت سازان بود.^(۳۰۹) از جمله کسانی که به این پیشه‌ها اشتغال داشتند، باید از امام ابوحنیفه نام برده که مدتی خراز و حریر فروش بود.^(۳۱۰) همچنین ابوالقاسم چنید (م ۲۹۷ ه) و خیرالساج صوفی، هر دو به پیشهٔ حریربافی و خرازی اشتغال داشتند.^(۳۱۱) همچنین باشد از جعفر بن دینار، معروف به جعفر خیاط نام برده که بعدها از فرماندهان افسین در زمان معتصم شد و به جنگ بایک خرمدین رفت.^(۳۱۲) سری بن احمد رفاء (رفوگر)، شاعر معروف و متوفای ۳۶۲ ه نیز در بازار بزار موصول به رفوگری و طرازدوزی

مشغول بود و سپس به سيفالدوله پيوست و کارش در ميان شعرا بالاگرفت^(۲۱۲) و بدین ترتیب است که قطآن (پنهانفروش) لقب برخی از فقهاء بود.^(۲۱۴)

بخش دوم: دوران حکومتهای ایرانی (۲۰۵ - ۴۴۷ ه)

الف) سرزمینهای شرقی ایران

پس از گذشت حدود دو قرن از تسلط اعراب مسلمان بر ایران و نفوذ عناصر فرهنگی اسلامی عربی در این سرزمین، شاهد پیدایش اولین سلسله‌ها و حکومتهای ایرانی در نواحی شرقی، که از مرکز خلافت عباسیان (بغداد) دور بود، هستیم. از آنجا که نواحی مزبور - یعنی خراسان مرکز طاهریان، سیستان مرکز صفاریان و ماوراءالنهر مرکز سامانیان - به دلایل مختلف جغرافیایی، دینی، فرهنگی، تاریخی و نژادی پیوستگی‌های نسبتاً زیادی با هم داشتند و از آنجا که منابع تحقیق، از جمله سفرنامه‌ها و کتب مسالک و ممالک نواحی فوق را همواره به عنوان یک کل در نظر گرفته‌اند و بویژه به دلیل اینکه شهرها و روستاهای این نواحی در آغاز و پایان هریک از این سه سلسله همواره دست به دست شده‌اند؛ بنابراین باید نخست لباس مردمان این ناحیه شرقی را بررسی کنیم و پس از آن، نواحی مرکزی، غربی و شمالی ایران را مورد مطالعه قرار دهیم. قبل از اینکه به موضوع اصلی یعنی لباس پیردازیم، مقدمه تاریخی کوتاهی در مورد این سه سلسله به همراه نقشه‌هایی از گسترده‌گی قلمرو هر یک از آنان ارائه می‌دهیم.

طاهریان (۲۰۵ - ۴۵۹ ه. ق)

مأمون که مادرش ایرانی بود قبل از عزیمت به بغداد، علی بن موسی الرضا(ع) امام هشتم شیعیان را که مورد علاقه ایرانیان بود، به عنوان ولیعهد به خراسان دعوت کرد و امور مهم آن ایالت را به او سپرده؛ اما پس از چندی به دست عمال خود وی را مسموم کرد (۲۰۳ ه. ق).

مأمون پس از عزیمت به بغداد، طاهر ذوالیمینیین را به فرمانروایی کل خراسان منصوب کرد (۲۰۵ ه. ق) و برای اداره امور حوزه فرمانروایی خود به خراسان آمد و

نیشابور را مرکز حکومت خویش قرار داد (ربيع الآخر ۲۰۶ ه. ق). سال بعد طاهر در مسجد جامع نیشابور هنگام ایجاد خطبه، نام خلیفه را حذف کرد و پس از این واقعه در همان شهر درگذشت (۲۰۷ ه. ق).

بعد از فوت طاهر پرسش طلحه که امارات سیستان را داشت، به خراسان آمد و زمام امور دولت طاهری را به دست گرفت (۲۰۷ ه. ق). از وقایع مهم دوران فرمانروایی او شکست حمزه خارجی از سپاه خراسان بود، به طوری که پیروان و حامیان حمزه بکلی تار و مار و مضمحل شدند. طلحه پس از هفت سال فرمانروایی در مشرق ایران در ربيع الاول سال ۲۱۳ هجری درگذشت و برادرش عبدالله بن طاهر به فرمانروایی رسید (۲۱۳ ه. ق). مقارن این اوضاع یک ایرانی به نام بابک خرمدین با قیام گسترده‌اش، بر ضد خلیفه بغداد، بر آذربایجان و قسمتی از قفقاز استیلا یافت و پرچم استقلال برافراشت و تا پایان خلافت مأمون با سپاهیان خلیفه جنگید و سرانجام در زمان خلافت المعتضم اسیر شد و به فجیعترین وضعی در بغداد به قتل رسید. در دوران فرمانروایی عبدالله بن طاهر، سپاهیان وی با لشکریان مازیار فرمانروای طبرستان جنگیدند که در نتیجه آن مازیار دستگیر شد و به قتل رسید (۲۲۷ ه. ق). بعد از این وقایع عبدالله بر سراسر خراسان و طبرستان و ری استیلا یافت و فتوحات درخشانی نصیب سپاهیان وی شد. او برای خود درباری باشکوه ساخت و پایتخت را از ترو به نیشابور انتقال داد. در این زمان که مقارن سالهای آخر خلافت المعتضم خلیفه عباسی بود، ترکان به خدمت خلفاً درآمدند و در دستگاه خلافت به مرور زمان صاحب نفوذ و قدرت شدند و با اینکه عبدالله می‌توانست به إعمال زور و قدرت، استقلال سرتاسر ایران را تأمین کند، اما از این مهم کوتاهی و به حفظ قلمرو حکومت خود اکتفا کرد تا اینکه خلافت به الواقع رسید و او با استفاده از فرصت، ایرانیان را از کارهای مهم دولتی کنار گذاشت و چون عبدالله درگذشت (۲۳۰ ه. ق) دولت طاهریان نیز متزلزل شد و آن سلسله در آستانه انقراض قرار گرفت. پس از عبدالله، فرمانروایی خراسان و سیستان به پسرش طاهر رسید و چون پدرش در دوران فرمانروایی خود مدعیان و سرکشان را منکوب و از قلمرو دولت طاهری متواری کرده بود، طاهر با فراغ خاطر در قلمرو خویش

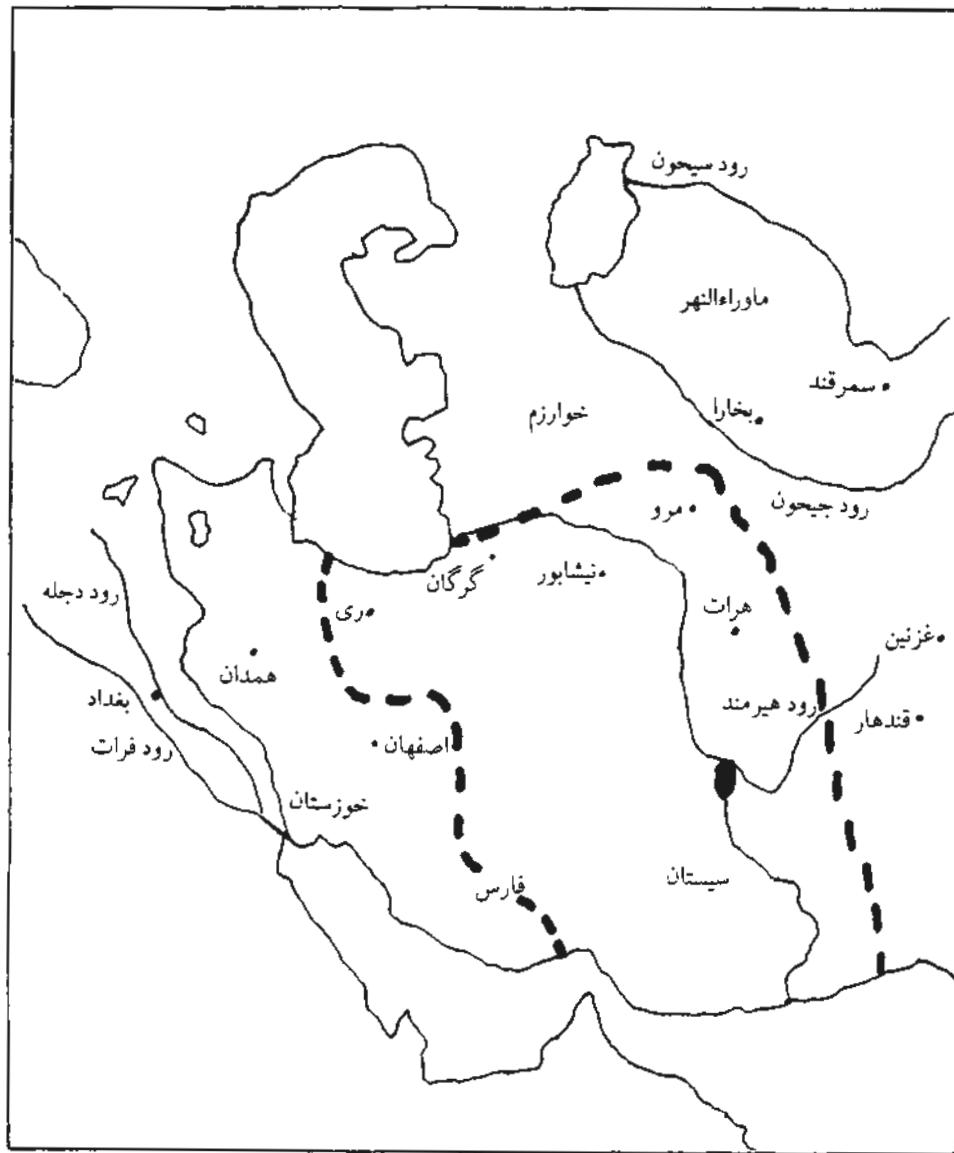
به فرمانروایی پرداخت و دوران حکومت وی با صلح و آرامش سپری شد. در سالهای آخر فرمانروایی او بر اثر بروز اختلاف میان حاکم سیستان با مخالفان خود، این مناطق دچار آشوب شد و باعث شد تا یعقوب لیث صفاری با استفاده از موقعیت جدید، نهضتی به وجود آورد و چون طاهر متوجه این مهم نبود، نهضت یعقوب در سیستان نیرو گرفت. طاهر بن عبدالله در سال ۲۴۸ ه. ق درگذشت و پسرش محمد به فرمانروایی رسید. در زمان محمد، علویان طبرستان آن منطقه را از دست حاکم طاهری خارج کردند و به تصرف خود درآوردند. از طرفی یعقوب لیث نیز بر ضد طاهريان لشکر کشید و پس از تصرف نیشابور مرکز طاهريان، محمد را دستگیر و زندانی کرد و به فرمانروایی طاهريان پایان داد (۲۵۹ ه. ق).

اسامی امراء طاهری و زمان حکومت آنها:

۱. طاهر بن حسین بن مصعب (ذوالیمینین)، ۲۰۵ - ۲۰۷ ه. ق.
۲. طلحة بن طاهر، ۲۰۷ - ۲۱۳ ه. ق.
۳. عبدالله بن طاهر، ۲۱۳ - ۲۳۰ ه. ق.
۴. طاهر بن عبدالله، ۲۳۰ - ۲۴۸ ه. ق.
۵. محمد بن طاهر، ۲۴۸ - ۲۵۹ ه. ق.

صفاریان (۲۴۷ - ۳۹۳ ه. ق)

در اواسط قرن سوم هجری قمری، آزادمردی به نام یعقوب بدون اتکا به عوامل قدرت خلافت عباسی در سیستان پرچم استقلال برافراشت و نخستین دولت مستقل ایرانی را پایه گذاری کرد. یعقوب که از تسلط یگانگان در رفع بود، با عده‌ای از یاران و فدار خود بر ضد حکام سیستان قیام کرد و فرمانروایی آن منطقه را به دست آورد (۲۴۷ ه. ق). سپس با غلبه بر عقال طاهری و حکام خلیفه، هرات، کرمان، کابل و فارس را تصرف کرد (۲۵۳ - ۲۵۷ ه. ق) و با تسخیر نیشابور و برانداختن سلسله طاهريان به قسمت اعظم ایران دست یافت (۲۵۹ ه. ق). او پس از تجهیز سپاه برای قطع نفوذ خلیفه عباسی، در سال ۲۶۲ ه. ق به عراق لشکر کشید؛ ولی توفیق نیافت، سپس در فکر تهیه سپاه بزرگی



نقشه قلمرو حکومت طاهریان

بود که ناگاه به مرض قولنج مبتلا شد و در بستر بیماری افتاد و در همان حال از بستر بیماری پیغامی برای المعتمد خلیفه عباسی فرستاد و ضمن آن چنین گفت: «اگر زنده ماندم این شمشیر میان من و تو حکم خواهد بود»، ولی اجل مهلتش نداد و در خوزستان درگذشت (شوال ۲۵۶ ه.ق). پس از یعقوب برادرش عمر و با خلیفه به مدارا پرداخت و رسماً به فرمانروایی فارس، کرمان، اصفهان، طبرستان، سیستان و عراق عجم منصوب شد (۲۶۵ ه.ق).

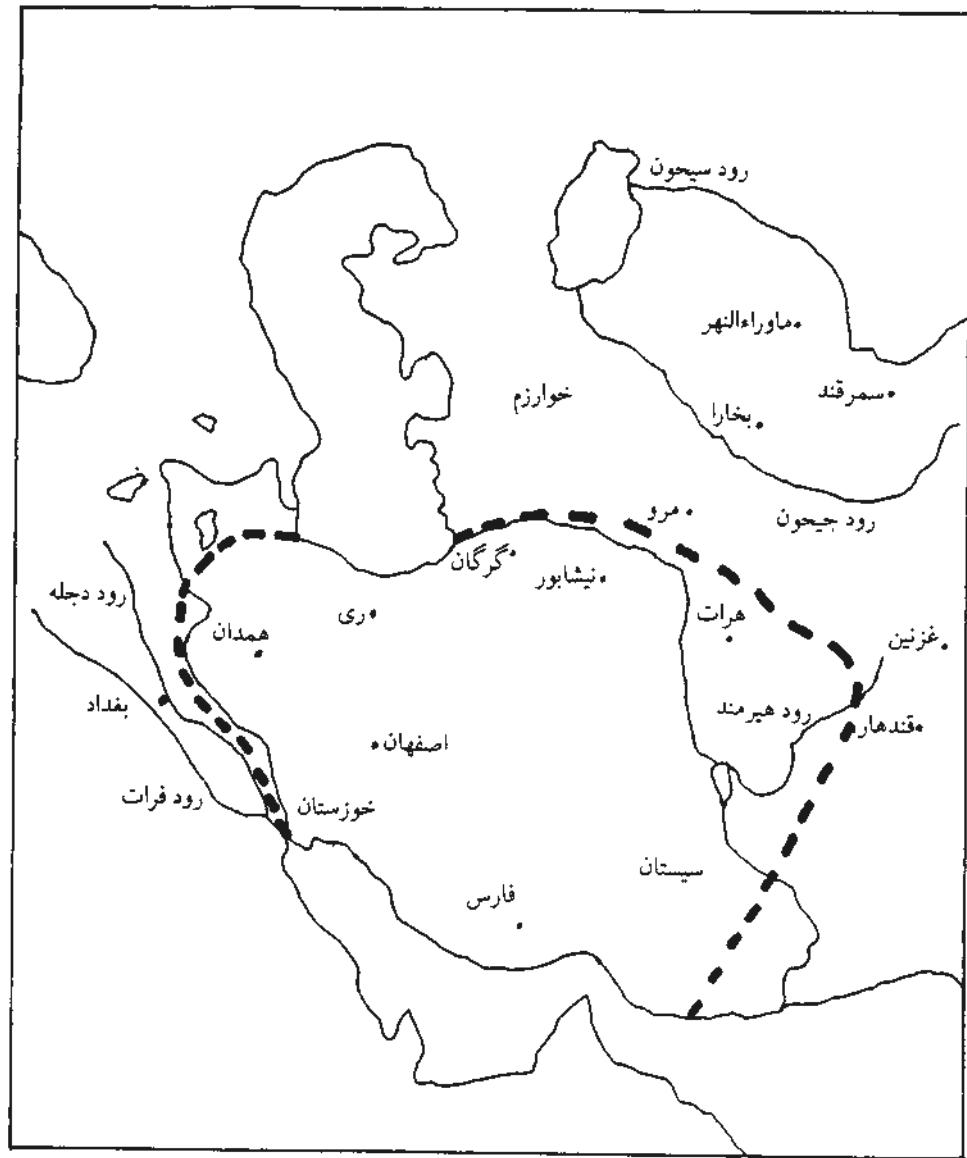
ولی چون خلیفه از عمر و بیمناک بود، باطنًا بر ضد او توطه چید و با واگذاری حکومت ماوراءالنهر به نصر بن احمد سامانی، وی را علیه عمر و برانگیخت و سرانجام در جنگی که بین عمر و امیر اسماعیل سامانی رخ داد، عمر و اسیر شد (۲۸۷ ه.ق) و به سال ۲۸۹ ه.ق در بغداد به قتل رسید. پس از عمر، نواده او طاهر به امارت رسید، اما طولی نکشید که لیث بن علی حاکم کرمان و مکران بر او تسلط یافت و به حکومت طاهر خاتمه داد (۲۹۶ ه.ق). اما لیث مدتی بعد از عمال خلیفه شکست خورد و محمد بن علی بن لیث به امارت منصوب شد (۲۹۸ ه.ق) در این احوال سپاهیان سامانی به سیستان تاختند و پس از چند ماه با قیماندۀ قلمرو حکومت صفاریان را ضمیمه متصرفات خود کردند و بدین ترتیب استقلال صفاریان از میان رفت (۲۹۸ ه.ق)، اما سیستانیان با توجه به افتخاراتی که در زمان یعقوب کسب کرده بودند، آسوده نشستند و با عمال سامانی به جنگ و جدال برخاستند و سرانجام در دوران امارت نصر بن احمد سامانی، ابو جعفر احمد از خاندان صفاری به حکومت سیستان منصوب شد (۳۱۱ ه.ق) و تا سال ۳۵۲ ه.ق حکومت کرد. پس از او پسرش خلف بن احمد به حکومت رسید و تا سال ۳۹۳ ه.ق در آن مقام ماند؛ ولی در همان سال سپاهیان محمود غزنوی بر سیستان تاختند و او را اسیر کردند و سرانجام در سال ۳۹۹ ه.ق در زندان درگذشت و سلسله صفاری منقرض شد. ابو جعفر احمد و خلف بن احمد هر دو از امرای دانشمند و ادب پرور سلسله صفاری بودند و ادب و شعر از اقصی نقاط کشور به دربار آنان روی می آوردند و تشویق می شدند. بویژه خلف بن احمد، نام نیکی در تاریخ ادب فارسی از خود باقی گذاشته است.

اسامی امرای صفاری و زمان حکومت آنها:

۱. ابویوسف یعقوب بن لیث، ۲۴۷ - ۲۶۵ ه. ق.
۲. عمرو بن لیث، ۲۶۵ - ۲۸۷.
۳. ابوالحسن طاهر بن محمد بن عمرولیث، ۲۸۷ - ۲۹۶.
۴. لیث بن علی بن لیث، ۲۹۶ - ۲۹۸.
۵. ابوعلی محمد بن علی بن لیث، از محرم تا ذی الحجه ۲۹۸.
- حکام سامانی از ذی الحجه ۲۹۸ تا محرم ۳۱۱
۶. ابوجعفر احمد بن محمد بن خلف، ۳۱۱ - ۳۵۲.
۷. ابواحمد خلف بن احمد، ۳۵۲ - ۳۹۳.

سامانیان (۴۶۱ - ۲۸۹ ه. ق)

در اواخر حکومت یعقوب لیث صفاری در ایران، دولت جوان و تازه‌نفس دیگر ایرانی در سرزمین وسیع ماوراء النهر واقع در میان آمودریا (جیحون) و سیر دریا (سیحون) به وسیله خاندان سامانی بر سر کار آمد. نصر و اسماعیل، پسران احمد از نسل سامان خدا (که خود را از اعقاب بهرام چوبین سردار نامدار ایران در دوره سامانی می‌دانست) زمام حکومت سمرقند و بخارا را به دست گرفتند (۴۶۱ ه. ق). چون نصر درگذشت (۴۷۹ ه. ق)، اسماعیل مستقلًا حکومت ماوراء‌انهر را به دست آورد و عمرولیث صفاری را که به قصد تصرف ماوراء‌النهر از جیحون گذشته بود، شکست داد و خراسان و دیگر متصرفات او را ضمیمه قلمرو خود گردانید (۴۸۷ ه. ق). اسماعیل در همان سال با غلبه بر حسن بن زید علوی، گرگان و طبرستان را نیز تا حدود ری به تصرف درآورد و پس از فتوحات زیاد، در ماه صفر سال ۴۹۵ ه. ق درگذشت. پس از اسماعیل پسرش احمد به حکومت رسید (۴۹۵ ه. ق). از وقایع مهم دوره امارت احمد، یکی فتح قلمرو فرمانروایی صفاریان در سیستان به وسیله سپاه سامانی و دیگر قیام ناصر کبیر در طبرستان و استیلای وی بر آن مناطق بود. احمد در سال (۵۰۱ ه. ق) کشته شد و پسر خردسالش نصر به امارت منصوب شد. چون نصر کوک بود ابوعبدالله محمد بن احمد



نقشه قلمرو حکومت صفاریان

جیهانی که از دانشمندان زمان خود بود، با مقام وزارت، عهده‌دار امور دولت سامانی شد و مدعیان را یکی پس از دیگری از میان برداشت. بعد از فوت او ابوالفضل محمد بن عبدالله بلعمی که در عهد امیر اسماعیل و امیر احمد نیز سابقه وزارت داشت، به وزارت تعیین شد و تا سال ۳۲۷ ه. ق به اداره امور مملکت پرداخت. به طور کلی بر اثر تدبیر این وزرا دولت سامانی نیرو گرفت و به اوج شهرت رسید. رودکی شاعر شیرین سخن ایرانی در همین عصر مقرب دربار نصر بود. امیر نصر در مدت فرمانروایی خود، به عدالت و نیکنامی مشهور بود و در سال ۳۸۱ ه. ق درگذشت.

در زمان امیر نصر تمام نواحی ماوراء النهر، ترکستان، خراسان، طبرستان، عراق عجم، سیستان و کرمان تا حدود فارس در قلمرو حکومت سامانیان قرار گرفت. بعد از فوت امیر نصر، پرسش نوح به جای وی نشست. در دوران امارت امیر نوح، دولت سامانی بر اثر اختلاف امرا و بزرگان و ظهور خاندان دیلمیان رو به ضعف نهاد و ارکان آن دولت متزلزل شد. نوح پس از دوازده سال و سه ماه امارت در سال ۳۴۳ ه. ق فوت کرد و فرزندش عبدالملک (ابوالفوارس) به امارت رسید و این پس از هفت سال فرمانروایی درگذشت (۳۵۰ ه. ق) و ابوعلی بلعمی وزیر او با صواب دید البتکین سپهسالار خراسان، نصر بن عبدالملک را به امارت برگزید؛ ولی به واسطه بروز اختلاف بین سرداران و بزرگان دولت، پس از یک روز خلع شد و منصور بن نوح (برادر عبدالملک) به حکومت رسید. در این احوال البتکین، سپهسالار خراسان به مخالفت برخاست و با تصرف شهر غزنی، دم از استقلال زد. در این احوال رکن‌الدوله دیلمی که قادری به هم رسانیده بود، با منصور به رقابت برخاست و منصور پس از زد و خورد مکرر با رکن‌الدوله دیلمی و کشمکش با مدعیان دیگر، در سال ۳۶۶ ه. ق درگذشت و پرسش نوح به امارت رسید. در زمان او دو تن از سرداران سامانی به نام فائق و سیمجرور بر نوح شوریدند و امیر ترکستان را به تسخیر ماوراء النهر تشویق کردند و بغاراخان امیر ترکستان، بخارا را تصرف کرد (۳۸۲ ه. ق). نوح در سال ۳۸۷ ه. ق درگذشت و امارت سامانی به منصور بن نوح رسید، اما طولی نکشید که به دست سردارانش کور و مخلوع شد.

(۳۸۹ ه. ق). سپس کودک خردسال او را به نام عبدالملک به امارت برگزیدند؛ ولی سلطان محمود غزنوی به خونخواهی منصور، با سرداران یاغی به جنگ پرداخت و با غلبه بر آنان بر خراسان استيلا یافت و از طرفی ایلک خان امیر ترکستان نیز عبدالملک را در بخارا دستگیر و در بند کرد و بدین ترتیب سلسله سامانیان منقرض شد (۳۸۹ ه. ق). سامانیان از نظر مذهبی پیرو مذهب خلفای عباسی بویژه تسنن حنفی بودند.

اسامی امرای سامانی و زمان حکومت آنها:

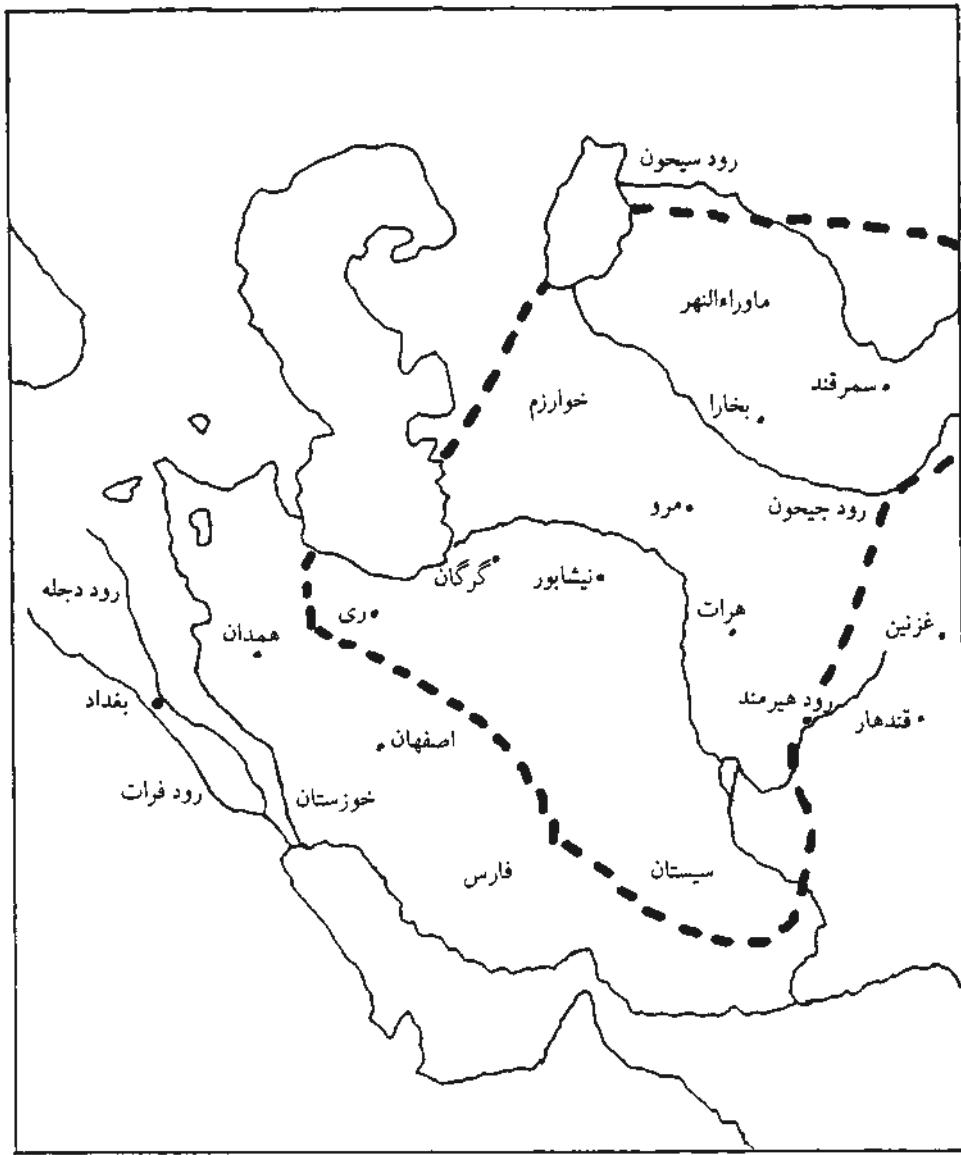
۱. نصر بن احمد، ۲۶۱ - ۲۷۹ ه. ق.
۲. اسماعیل بن احمد، ۲۷۹ - ۲۹۵ ه. ق.
۳. احمد بن اسماعیل، ۲۹۵ - ۳۰۱ ه. ق.
۴. ابوالحسن نصر بن احمد (نصر دوم)، ۳۰۱ - ۳۳۱ ه. ق.
۵. ابومحمد نوح بن نصر، ۳۳۱ - ۳۴۳ ه. ق.
۶. ابوالفوارس عبدالملک بن نوح، ۳۴۳ - ۳۵۰ ه. ق.
۷. امیر مؤید، منصور بن نوح، ۳۵۰ - ۳۶۶ ه. ق.
۸. امیر رضی نوح بن منصور (نوح دوم)، ۳۶۶ - ۳۸۷ ه. ق.
۹. امیر ابوالحارث منصور بن نوح (منصور دوم)، ۳۸۷ - ۳۸۹ ه. ق.
۱۰. امیر ابوالفوارس عبدالملک بن نوح (عبدالملک دوم)، ۱۲ صفر تا دهم ذی القعده ۳۸۹ ه. ق.

۱. لباس سلاطین

طاهریان

طاهر مؤسس این سلسله، شلواری به پا داشت و قمیصی به تن می‌کرد^(۳۱۵) و روی آن ردایی بلند می‌پوشید که دارای آستینهایی گشاد بود. در این آستینها، جیوهای کوچکی تعییه شده بود که طاهر گاه در آنها درهم و دینار می‌نهاد.^(۳۱۶) البته ردای اصلی او خلعت سیاه رنگی بود که مأمون (۲۳ صفر ۲۰۴ ه) در بغداد به او پوشاند^(۳۱۷) (شکل ۱۸۲).

در سال ۱۹۸ هنیز امین که در محاصره بغداد به سر می‌برد، ردای شمشیر و عصایی



نقشه قلمرو حکومت سامانیان

به نشانه فرمانبرداری برای طاهر به نیشاپور فرستاد.^(۳۱۸) در مورد سرپوش و کلاه طاهر ذوالیمینین باید گفت که وی قلسوه سیاه بر سر می‌گذاشت.^(۳۱۹) در باب عبدالله بن طاهر (۲۱۳ - ۲۳۰) نیز می‌نویسند که از داراییهای مازیار^(۳۲۰)، مقدار بسیاری جامه و یک تاج و یک شمشیر جواهرنشان و خنجری زرین با غلاف مُرصع به جواهر به او رسید.^(۳۲۱) در اینجا لازم است به مسائلهای مهم اشاره شود؛ پس از آنکه مأمون، ولايتعهدی امام رضا(ع) را در حوالي سال ۲۰۲ هاعلام کرد، ظاهراً به تحریک برخی از اطرافیانش، از جمله فضل بن سهل (ذولریاستین) وزیر خود، شعار سیاه را که شعار بنی عباس بود، ترک کرد و به جایش شعار سبز و سبزپوشی را در خراسان برگزید.^(۳۲۲) بدین ترتیب، پوشیدن لباسهای سبز بویژه عمامه سبز در آن زمان که نزدیک به تأسیس سلسله طاهری بود، در خراسان کاملاً رواج یافت (شکل ۱۸۳).^(۳۲۳) البته پس از رحلت امام رضا(ع)، وقتی که مأمون در سال ۲۰۴ ه از خراسان به بغداد بازمی‌گشت، لباس سبز خود و همراهانش را به رنگ سیاه که رنگ لباس رسمی عباسیان بود، تبدیل کرد.^(۳۲۴)

صفاریان

لباس یعقوب بن لیث (۲۵۴ - ۲۶۵)، غالباً خفتانی یعنی نیماتهای ساده و رنگ کرده بود، از نوعی که به آن «فاختی یا فاختهای» می‌گفتند^(۳۲۵) و جنس آن نیز ظاهراً از کرباس بود^(۳۲۶) (شکل ۱۸۴).

این نیماته یا خفتان را که به آن «بَدَنَه» نیز می‌گفتند،^(۳۲۷) جانشین و برادر یعقوب یعنی عمرو بن لیث (۲۶۵ - ۲۹۰) نیز می‌پوشید. چنانچه در سال ۲۸۲ ه معتقد خلیفة عباسی (۲۷۹ - ۲۸۹) تعداد ۲۰۰ جامه بدنه برای عمرو هدیه فرستاد.^(۳۲۸) بدن، جامه و پیره خلفاً بود که آن را بیشتر در تنبیس مصر تهیه می‌کردند^(۳۲۹) و نیازی به بریدن و دوختن نداشت؛ زیرا آن را به صورت جامه یکدست می‌بافتند. این جامه کوتاه بود (تا حدود ناف یا کمر) و آستین نیز نداشت و شبیه به جلیقه‌های امروزی بود و جنس آن عموماً از کتان و پنبه بود.^(۳۳۰) اگرچه به رنگ این خفتانها اشاره‌ای نکرده‌اند، اما خفتان

یعقوب رنگ کرده و بدون تزیینات و ساده بود،^(۳۳۱) اما خفتان عمر و بن لیث، منسوج به در و مُرصع به جواهر و مروارید بود و در تار و پودهای آن نیز طلاکار شده بود^(۳۳۲) (زیریفت) (شکل ۱۸۵). پوشیدن نوعی لباس رو، همچون لباده نیز در میان امراء صفاری متداول بود، چنانکه یعقوب خلعت ویژه‌ای از پوست سمور داشت که ظاهراً سیاه رنگ و یا قهوه‌ای تیره بود^(۳۳۳) (شکل ۱۸۶). عمر و بن لیث نیز ظاهراً چنان لباسی از پوست سمور و سنجاب داشت.^(۳۳۴) همچنین یکی دیگر از امراء صفاری را به سبب پوشیدن لباده سرخ، «شیر لباده» لقب داده بودند^(۳۳۵) (شکل ۱۸۷). ظاهراً این البسه، بویژه خلعتها، با حاشیه‌ای منقش یا با عبارت قرآنی مزین می‌شدند (طراز). قمیص یا پیراهنی را نیز که بر تن می‌کردند، دارای آستینهایی بلند، بدون یقه و گرد بود و بلندی آن تا حدود کمر و گاه نیز پایینتر از آن بود. پیراهنهای رومی که زیریفت نیز بودند، استفاده می‌کرد.^(۳۳۶) بر روی پیراهن، معمولاً کمریند یا شالی بسته می‌شد که گره آن یا محل گره و سگک آن، به صورت گره‌ای پایپونی و تا اندازه‌ای دراز آویخته می‌شد.^(۳۳۷) (شکل ۱۸۸).

سرپوش آنها نیز عبارت بود از عمامه‌هایی که بزرگ و قطور بودند و به قول نظامی عروضی «سگزی وار» بسته می‌شدند^(۳۳۸) و همچون تاج (دستار مُرصع به جواهر) عمر و با یاقوت و مروارید تزیین می‌شدند^(۳۳۹) (شکل ۱۸۹).

جز این، کلاه بلندی که همان قلنمه بود، بر سر می‌نهاشدند. عمر و بویژه از این کلاه که ظاهراً رنگ سیاه داشت، بر سر خود می‌گذاشت.^(۳۴۰) (شکل ۱۹۰). البته گاهی بر عمامه یا قلنمه خود، طیلسانی سیاه یا سبزرنگ می‌انداختند که ادامه آن تا نیمه‌های کمر، در پشت آویخته می‌شد، چنانکه امیر ابواحمد خلف آخرین و نامدارترین امیر صفاری سیستان (م ۳۹۹ ه) چنین طیلسانی بر سر می‌انداخت.^(۳۴۱) (شکل ۱۹۱). پاپوش آنها نیز موزه‌ای ساقه‌دار و بلند همچون چکمه بود. همانند چکمه (خف) یعقوب که گاه در آن نان خشک می‌ریخت تا در ایام نبرد و بی‌غذایی، رفع گرسنگی کند.^(۳۴۲) عمر و نیز چنین موزه ساقه‌داری به پا داشت.^(۳۴۳) بجز این پاافزار، نوعی پاپوش دیگر که سندل یا نعال مُرصع به نقره بود نیز به پا می‌کردند.^(۳۴۴)

سامانیان

امیران سامانی ظاهراً برخی از البسته خود را از نوع زندنیچی تهیه می‌کردند.^(۳۴۵) این نوع پارچه که در روستای رَنْدَنه در چهار فرسنگی شمال بخارا تهیه می‌شد.^(۳۴۶) نوعی کرباس (پنبه) سفید و رنگ نشده بود. این پارچه، بافتی درشت و قیمتی همچون دیبا داشت.^(۳۴۷) نوع دیگری از این پارچه، نوع ابریشمین آن بود.^(۳۴۸) از منابع تاریخی چنین استباط می‌شود که در دوره‌های بعدی، از پارچه زندنیچی برای تهیه لباس غلامان ترکی که به خدمت دربار سامانیان درمی‌آمدند و به مدارج بالاتری می‌رسیدند، استفاده می‌شد.^(۳۴۹) همچنین در بیت الطراز بخارا، کارگاه بزرگ بافنده‌گی وجود داشت که در آن نوعی جامه به نام «بُرْد فندقی» تهیه می‌شد. این نوع لباس راهراه و آستین بلند که امراء سامانی آن را بر روی دیگر البسته خود می‌پوشیدند، به رنگهایی همچون سرخ، سبز و سفید تهیه می‌شد.^(۳۵۰) (شکل ۱۹۲).

از جامه‌های دیگر ایشان باید به جامه «ویداری» اشاره کرد. ویدار روستایی در دو فرسخی سمرقند بود که در آنجا پارچه نخی ویداری را از پنبه می‌بافتند. این جامه‌ها به اصطلاح آن روز خام و منگه نشده و غیر مقصوره بودند، یعنی بی‌آنکه آنها را بپرند، می‌بافتند. رنگ آنها زرد زعفرانی و جنس آنها در فرمی چون ابریشم و خز بود. این جامه که از لباسهای فاخر شمرده می‌شد و با پوشیدن آن بر زیبایی خود می‌افزودند، بنابر قول ابن حوقل، اندازه و شکلهای گوناگون داشت. این پارچه، ضخیم و پردوام بود و جامه‌ای زمستانی به شمار می‌رفت که آن را بر روی دیگر البسته خود می‌پوشیدند (شکل ۱۹۳). آنها همچنین از پارچه‌های نازک شوستری که از نوعی ابریشم و دیبا تهیه می‌شد استفاده می‌کردند. طرح پارچه شوستری ظاهراً راهراه باریک و پهن و رنگ آن کبود بود.^(۳۵۱) (شکل ۱۹۴). آنان از کتانهای سفید مصری و همچنین از دیگر پارچه‌های حریر زربفت مُرصع نیز برای خود جامه تهیه می‌کردند. قبایی که بلندی آن تا زانوان بود و از یقه تا کمر دگمه می‌خورد و در محل کمر، با کمریندی محکم می‌گشت نیز به تن می‌کردند (شکل ۱۹۵). گاهی نیز قبایی می‌پوشیدند که یقه آن جلویاز و به شکل عدد هفت و بدون دگمه بود که پیراهن زیرین آن نیز دیده می‌شد. این قبا تا زانوان بود و در

کمر با شالی محکم می‌شد. روی این قبا معمولاً شالی به کمر می‌انداختند (شکل ۱۹۶).^(۳۵۲) علاوه بر اینها امرای سامانی نیمتنه جلیقه مانندی (بدنه) را نیز بر تن می‌کردند.^(۳۵۴)

می‌نویسند که عضدالدوله، امیر بویی پس از فتح همدان هزار جامه شوستری طرازدار که مُطرز به نام «امیر منصور ابوالقاسم نوح بن منصور» سامانی بود، به بخارا فرستاد.^(۳۵۵) امرای سامانی معمولاً کمریندی مُطلقاً و مُرصع به جواهرات به کمر خود می‌بستند.^(۳۵۶) آنان همچنین از «رانین» برای پوشاندن نیمه پایینی بدن خود استفاده می‌کردند. رانین که اکثراً از چرم ساخته می‌شد و تقریباً نوعی سروال به شمار می‌رفت بیشتر در موقع سوارکاری پوشیده می‌شد^(۳۵۷) و از دو تکه مستطیل شکل جداگانه که در قسمت بالا و در محل کمر به هم متصل می‌شدند، تشکیل می‌شد. رانین از پوششهای خاص ساسانیان بود (شکل ۱۴ و ۱۱۳).

۲. لباس وزرا، امرا و درباریان

طاهریان

ثرکان دربار طاهریان در نیشابور، دارای قbahایی با آستینهای گشاد و بلند بودند. بلندی آستینهای گاهی تا یک متر و نیم می‌رسید که معمولاً آنها را در محل مج دست برمی‌گرداندند و از آن به عنوان محلی جادار استفاده می‌کردند و در داخل آنها تعداد زیادی جیب تعییه می‌شد. در آن زمان درازی آستینهای نشانه بزرگی بود. این جامدها معمولاً آستردار بودند.^(۳۵۹) ظاهراً سرپوش آنان بجز عمامه‌های سیاه^(۳۶۰) و سبز^(۳۶۱) و سفید و سرخ که مزین به مروارید و جواهرات دیگر بود، کلاه سیاه قلنسوه مانندی بود که از دیرباز در نواحی شمال شرقی ایران مورد استفاده قرار می‌گرفت.^(۳۶۲)

صفاریان

امرای صفاری همچون علی بن مرزبان، عامل عمرولیث در شیراز، کلاه قلنسوه مانند بر سر می‌گذاشتند و قبای خلعتی سیاه حاشیه‌دار بر تن می‌کردند.^(۳۶۳) (شکل ۱۹۷). این

لباسها آستینهای گشاد و بلندی داشتند. همچون آستینهای بلند لباس طوق بن مغلس امیر کرمان که از یعقوب لیث شکست خورد.^(۳۶۴) پاپوش آنان عموماً موزه‌ای ساق بلند و چکمه مانند بود.^(۳۶۵) در اینجا باید به برخی از غلامان و درباریان صفاری اشاره کرد. یعقوب لیث دو دسته هزار نفری از لشکریان خود را با لباسهای فاخر و رنگارنگ آراسته بود. دسته اول دارای گرزهایی با روپوشی از طلا و دسته دوم دارای گرزهایی با روپوش نقره بودند. هر گرز هزار مثقال وزن داشت. این دو دسته تها در موقع رسمی، بویژه وقتی که رسولان خلفاً و امراء دیگر نزد یعقوب می‌آمدند و یا در موقع سلام و یا اعياد، به صاف می‌ایستادند. طرز گرفتن این گرزها به این صورت بود که دسته آن را در دست می‌گرفتند و خود گرز را بر روی شانه قرار می‌دادند.^(۳۶۶) همچنین یعقوب دسته‌ای از غلامان کوچک و نوجوان و تربیت شده داشت که با خنجرهایی چرمین که مخصوص آنها ساخته شده بود، برای تفریح او، در حضورش با یکدیگر به نبرد می‌پرداختند.^(۳۶۷)

سامانیان

امیران، وزیران و قاضیان در زمستان از جامه «ویداری» استفاده می‌کردند. ویدار روستایی در دو فرسخی سمرقند بود که در آنجا پارچه‌نخی ویداری را از پنبه می‌بافتند. این جامه‌ها به اصطلاح آن روز، خام و منگنه نشده و غیر مقصورو بودند، یعنی بی‌آنکه آنها را ببرند، می‌بافتند. رنگ آنها زرد (زعفرانی) و گاهی نیز کرم در زمینه قرمز بود (شکل ۱۹۸). جنس آن در نرمی چون خز و ابریشم و در عین حال ضخیم و پردازم بود.^(۳۶۸) ایشان همچنین بُردیهای فندقی سرخ و سفید و سبز^(۳۶۹) و نیز کرباسهای پنبه‌ای سفید و رنگ نشده زندنیچ بخارا را که دارای بافتی درشت بود، برای تهیه بالاپوش و قبا به کار می‌بردند.^(۳۷۰) بجز اینها، از جامه‌های چاچی (شاشه) نیز استفاده می‌شد. به همراه لباسها، شمشیری که بر کمر بندی مرصع حمایل بود، به خود می‌آویختند.^(۳۷۱) کلاههایی که بر سر می‌گذاشتند، مثلثی شکل و بلند^(۳۷۲) و نیز استوانه‌ای شکل بلند بود^(۳۷۳) (شکل ۱۹۹ و ۲۰۰).

طراز جامه‌های وزیران، امرا و درباریان سامانی مُطرز به نام سلاطین سامانی بود.

برای مثال طراز دوران نوح بن منصور (۳۶۶ - ۳۸۷) چنین بود: «امیر سید ملک منصور ولی النعم ابوالقاسم نوح بن منصور ولی امیرالمؤمنین». چنانکه عضدالدوله دیلمی (۳۲۸ - ۳۷۲) پس از فتح همدان پانصد جامه طرازدار به لقب «شیخ جلیل ابوالحسین عبدالله بن احمدالعتبی»، وزیر معروف سامانیان تهیه و ارسال کرد.^(۳۷۴) پاپوش آنان چه موزه ساق دار بلند که همچون چکمه بود و چه کفش معمولی، پیوسته مزین به نقره یا سنگهای قیمتی بود.^(۳۷۵) این بزرگان معمولاً در مجالس طرب و عیش و نوش تاجی از برگ گیاه مورد و گلهای دیگر می‌ساختند و به سر می‌گذاشتند، که به آن «پساک» می‌گفتند.^(۳۷۶) در باب غلامان و حاجبان دربار سامانی باید دانست پس از فتوحاتی که سامانیان در حدود ترکستان و نواحی شرقی تر قلمرو خود انجام دادند، شمار بسیاری برده به دست آوردند. از میان این برده‌گان تعدادی را انتخاب کردند و پس از آموزش‌های لازم برای خدمت در دربار به کار گماشتند. این غلامان قبای زندنیچی، که قبایی گشاد و پنهایی و درشت بافت بود، بر تن می‌کردند. غلامان رتبه بالاتر علاوه بر آن قبا، نوعی شمشیر به نام قراچوری نیز بر کمر می‌بستند. غلامانی که رتبه بالاتری داشتند، قبای دارای [؟] به همراه دبوسی (گرز) داشتند و غلامان بالاتر، جامه‌ای به نام «عنوان» بر تن می‌کردند. مرتبه بالاتر غلامان ترک، مرتبه «وثاق باشی» بود. اینان کلاهی نمدین و سیاه رنگ را که بر آن نوارهایی از نقره وصل شده بود، به همراه قبایی گنجه‌ای به تن می‌کردند^(۳۷۷) (شکل ۲۰۱ و ۲۰۲).

از بیان عتبی در می‌باییم که حجاب مخصوص و غلامان ویژه درگاه سامانی، جامه معلم هشت خانه به تن می‌کردند (شکل ۲۰۳). بر این جامه‌ها نام حاجب بزرگ دربار، مطرز می‌شد. برای مثال در زمان نوح بن منصور (۳۶۶ - ۳۸۷)، طراز این گونه جامه‌ها چنین بود: «احجب حسام الدوله ابوالعباس تاش».^(۳۷۸)

۳. لباس علماء، فقهاء و شعراء

در سالهایی که سلسله طاهریان در مرحله تشکیل و تأسیس بود (حوالی ۲۰۲ - ۲۰۴)، امام رضا(ع) که از سوی مأمون به ولایته‌هدی انتخاب شده بودند و در شهر مرو اقامت

داشتند؛ برای برگزاری نماز عید، عمامه سفیدی از کتان بر سر بستند و یک سر آن را بر سینه رها کردند و سر دیگر را به پشت و میان دو شانه انداختند و عصای خود را به دست گرفتند و در حالی که سروال خود را تا نصف ساق پا بالا زده و پایین لباسهای بلند خود را بالا آورده و به کمر زده بودند، به راه افتادند.^(۳۷۹) همچنین باید به سبزپوشی که در همان سالها در خراسان رواجی تمام یافت و بویژه به استفاده از عمامه‌های سبز، اشاره کرد.^(۳۸۰) در باب علمای سجستان (سیستان) اطلاعات اندکی در دست است. می‌نویسد که سجستانی محدث (م ۲۷۵ هـ)، یک آستین بالاپوشش گشاد و آستین دیگر ش تنگ بود و به شوخی می‌گفت که اولی برای کتاب است که همراه دارم و دومی زیادی است.^(۳۸۱) این مطلب همان گونه که در صفحات قبل به آن اشاره شد، بخوبی نشان می‌دهد که از آستینهای گشاد به عنوان جیب و برای گذاشتن کتاب، دفترچه، قلم و امثال آن استفاده می‌کردند.^(۳۸۲) فرنخی سیستانی (م ۴۲۹) شاعر معروف، مجبه‌ای که پس و پیش آن چاک داشت، به تن می‌کرد و عمامه‌ای بزرگ و سگزی واز بر سر خود می‌نهاد و پاپوشایی فقیرانه به پا می‌کرد (قبل از آنکه به دریار سلاطین برود).^(۳۸۳)

البته اطلاعاتی که در مورد علمای عصر سامانی در منابع و مأخذ درج شده است، قدری بیشتر و واضحتر است. ابوالمظفر محمد بن ابراهیم البرغشی وزیر سامانیان، بعدها که از کار وزارت کناره گرفت و به کسب علم و معرفت پرداخت (حوالی ۴۰۰ هـ)، دُراعة سپیدی بر تن می‌کرد.^(۳۸۴) این دُراعة، جبهای گشاد و ویژه قاضیان و شیوخ بود که جلوی آن تا محاذات قلب گشاد بود و دارای تکمه و جاتکمه نیز بود.^(۳۸۵) (شکل ۲۰۴). وی همچنین طاقه‌ای (طیلسان) از مُلْحَم مرغزی، یعنی پارچه‌ای که تار آن از ابریشم و پود آن ظاهراً از کرباس و پنبه بود و رنگ آن نیز سیاه یا سبز بود، بر سر می‌انداخت.^(۳۸۶) بر اساس متون تاریخی، خطبا در ماوراءالنهر، قبا و ردا بر تن نمی‌کردند، بلکه به جای آن دراعه جلویاز می‌پوشیدند و کمربند نیز نمی‌بستند.^(۳۸۷) آستین این دراعه‌ها نیز گشاد بود و معمولاً در جیوهایی که در هر یک از آستینهای گشاد تعییه شده بود، قلم، دفتر و کتاب و سایر وسائل مورد نیازشان را قرار می‌دادند.^(۳۸۸) در زمستان دُراعة را بر روی دیگر لباسهایشان می‌پوشیدند و سپس عمامه را بر سر خود می‌نهادند. رنگ این عمامه‌ها

سفید، سیاه، سرخ مات و پارچه بُرد مخطط بود. بعد از آن طیلسان خود را بر عمامه می‌انداختند، به طوری که ادامه طیلسان، تمامی شانه‌ها و تا حدود کمر را از پشت سر می‌پوشاند. این، لباس تعداد بسیاری از علماء و فقهاء بویژه در شهرهای طوس، ابیورد و هرات بود.^(۳۸۹) اینان همچنین عموماً تحت الحنك نیز می‌انداختند، یعنی قسمتی از دنباله عمامه خود را باز می‌کردند و آن را بر روی شانه و سینه خود رها می‌کردند.^(۳۹۰) ظاهرآ طیلسان گذاشتن ویژه علماء و فقهاء بود؛ زیرا در مروکسانی که به مراتب بالای علمی و فقاhtی نرسیده بودند، ولی بهره‌ای از علم فقه داشتند؛ از طیلسان استفاده می‌کردند، اما آن را تا می‌کردند و روی شانه خود قرار می‌دادند و تنها در صورتی که به مراحل بالای علمی و فقهی می‌رسیدند و یا اینکه نواختی دریافت می‌کردند، از ایشان خواسته می‌شد تا طیلسان خود را بر تن کنند.^(۳۹۱) اکثر این طیلسانها بافت شهر بم بود که آن را از دیباي نازک (رفف) و قواره‌دار تهیه می‌کردند. این طیلسانها بلند و حاشیه‌دار بودند و البته طیلسانهایی نیز از شرب نازک (كتان ظريف) تهیه می‌شدند.^(۳۹۲) طیلسانهای آن زمان ظاهرآ سه نوع بودند، نوع قدیمی آن پارچه‌ای بود که آن را به طور ساده بر روی عمامه یا کلاه خود می‌انداختند و ادامه‌اش از پشت تاروی شانه‌ها و تا حدود کمر را می‌گرفت،^(۳۹۳) نوع دیگر آن بلندتر از نوع اول بود و ظاهرآ در قسمت گردن با دوختی ساده و یا گذراندن بندی، قسمت بالای طیلسان را که سر را می‌پوشاند، تا حدی از قسمت دیگر طیلسان که از حدود شانه‌ها به طرف پایین و تا حدود زانوان و ساق پاها ادامه داشت، جدا می‌کرد. البته این دو قسمت کاملاً به هم متصل بودند، اما آن یکنواختی نوع اول را نداشت. نوع دیگر طیلسان تقریباً همان طیلسان نوع دوم بود، با این تفاوت که سرپوش آن آهاردار و همچون سرپوش بارانی بود و مابقی آن چون شتل و یا ردایی بر روی شانه‌ها و به طرف پایین ادامه داشت و بدین ترتیب تا حدودی شبیه به یک بُرنس بلند بود.^(۳۹۴) (شکل ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴ و ۱۹۱).

البته برخی از علماء نیز بندرت و اتفاقی کلاه سفید بر سر می‌گذاشتند.^(۳۹۵) همچنین بعضی از بزرگان و قاضیان خراسان از پارچه پنهانی ویناری که آن را به رنگ

زرد در می آوردنده و بافتی ضخیم داشت، جامه زمستانی تهیه می کردند و آن را روی دیگر لباسهای خود می پوشیدند.^(۳۹۶) از پارچه کتانی که بافتی درشت و محکم داشت و در بخارا تهیه می شد، پیراهن بخارایی تهیه می کردند و می پوشیدند.^(۳۹۷) اگر چه خطبا کمربند به کمر نمی بستند،^(۳۹۸) اما ظاهراً برخی از شعرا از کمربند و شال کمر استفاده می کردند.^(۳۹۹) لباس صوفیان عموماً پشمینه سفید یا شتری رنگ و یا به رنگ کبود بود؛^(۴۰۰) بدین دلیل بسیاری از آنان به «پلاس پوش» شهرت یافته بودند.^(۴۰۱) بسیاری دیگر از این زاهدان و صوفیان، مُرْقَع که بالاپوش پُر وصله‌ای بود، می پوشیدند. اگر این وصله‌ها از پارچه‌های دیگری با رنگهای مختلف بر جامه دوخته می شد، مُرْقَع رنگارنگ به وجود می آمد.^(۴۰۲) (شکل ۲۰۵). پاپوش اکثر آنان در زمستان و تابستان، خُف بود؛ اما صندل (سندل) و نعال چندان معمول نبود.^(۴۰۳) در باب پوشانک این سینا عالم معروف این دوران نوشت: «اند که به شیوه فقهاء، عبا و عمامه و تحت الحنك می بست و لباس روحانیت بر تن می کرد. اگر چه برای رفتن به اصفهان لباس مُبدل پوشیده و به صورت صوفیان در آمده بود.»^(۴۰۴) البته گمان می رود برخی از علماء، در ناحیه شمال شرقی ایران، نوعی شنل یا ردا نیز بر تن می کرده‌اند. این شنل جلوبارز بود و دوله آن در روی سینه بر می گشت (به شکل مثلث) و بلندی آن تا زانوان می رسید (شکل ۲۰۶ و ۲۰۷).^(۴۰۵) کلاههایی که اینان بر سر می نهادند انواع گوناگونی داشت. یک نوع آن دو برآمدگی در طرفین کلاه داشت که ادامه آن باعث بلندی کلاه می شد گذشته از آن دو تسمه در طرفین کلاه نیز بود که آنها را در زیر گلوگره می زدند و به این صورت کلاه را بر سر محکم می کردند (شکل ۲۰۸). نوعی دیگر همچون نیم دایره‌ای بود که ادامه آن در پشت سر، گردن را نیز می پوشاند (شکل ۲۰۹). البته از کلاههای استوانه‌ای شکل، که بالای آنها صاف بود نیز استفاده می کردند (شکل ۲۱۰). برخی از دراویش و صوفیان نیز، همواره قلنوسه‌هایی سفید که شکلی مخروطی داشتند بر سر می گذاشتند و پوست گوسفند دباغی شده را به صورت لباسی بلند بر تن می کردند. همچون صوفی و فقیه معروف سیستانی این دوران، محمد بن گزام (م ۲۵۵ ه)^(۴۰۶) (شکل ۲۱۱).

۴. لباس مردم عادی

طاهریان

اطلاعات اندکی از لباس مردم خراسان در نیمة اول قرن سوم، زمانی که طاهریان در آن سرزمین حکومت می‌کردند، در منابع درج شده است. اما به هر حال می‌دانیم که آنان از عمامه‌های سیاه، سبز، سفید و نیز از کلاههای قلنوسه مانند سیاه استفاده می‌کردند.^(۴۰۷) مردم قbahای خراسانی می‌پوشیدند که بلندی طیلسان را همگان استفاده نمی‌کردند.^(۴۰۸) مردم قbahای خراسانی می‌پوشیدند که بلندی آنها ظاهراً تا ساق پا و یا حوالی زانوان می‌رسید. این قباها جلویاز بودند و یک لبه آن روی لبه دیگر بر روی سینه می‌خوايید.^(۴۰۹) (شکل ۲۱۲) و دارای دونوع بود؛ نوع آستین تنگ و نوع آستین گشاد. در نوع آستین گشاد، لبه آستینها را که بسیار بلند و دراز بود، بر می‌گرداندند و از آن به عنوان جیب استفاده می‌کردند و لوازم خود را در آن قرار می‌دادند.^(۴۱۰) پاپوش ایشان کفشها ساده (خف) بود و پاپوشهایی را که پاشنه داشت، کمتر می‌پوشیدند.^(۴۱۱) در گرمابه، قطیفه می‌زدند.^(۴۱۲) سقاها جامی در دست و سبویی بر دوش می‌گرفتند و ظاهراً ازاری بر کمر می‌بستند.^(۴۱۳)

صفاریان

اطلاعات اندکی از شیوه لباس پوشیدن مردم سجستان (سیستان) در نیمة دوم قرن سوم، زمانی که صفاریان در آن سرزمین حکومت می‌کردند، در منابع آمده است. اما مهمنترین جنبه پوشاسکی آنان، عمامه بود. بنابر نوشتہ مؤلف احسن التقاسیم، مردم سیستان عمامه‌های خود را همانند افسر بر سر می‌پیچاندند.^(۴۱۴) یعنی ظاهراً چندین دور به گرد سر می‌پیچاندند. به همین دلیل مؤلف چهار مقاله از «دستار بزرگ سگزی وار» سخن رانده است.^(۴۱۵) یک نوع از عمامه‌های آن نواحی که زرد رنگ بود و در نواحی هرات تهیه می‌شد (شکل ۲۱۳) به «هری عمامة» معروف بود و ظاهراً ارزش و اعتبار بیشتری داشت.^(۴۱۶) به گونه‌ای که گاه بازرگانان سیستانی، آن را به عنوان باج به راهزنان می‌دادند.^(۴۱۷) روستاییان سروال نمی‌پوشیدند و تنها پارچه یا تکه پوستینی بر کمر و نیز بر گردن و سینه خود می‌آویختند.^(۴۱۸) غلامان نیز گاه موهای خود را می‌بافتند و به صورت جعده و طره آویزان می‌کردند.^(۴۱۹)

سامانیان

یکی از مهمترین مسائل مربوط به لباس سامانیان، نوع سرپوش و کلاهی است که آنان به کار می‌بردند. مردم بخارا مانند دیگر نواحی مأوراءالنهر، کلاه بلند نوکدار و نسبتاً درازی بر سر خود می‌گذاشتند که نوعی قلنسوه به شمار می‌رفت.^(۴۲۰) وقتی که عباد بن زیاد در فتوح خود در حوالی سنده، مردم قندهار را دید که کلاههای بلند بر سر خود گذاشته‌اند، به تقلید از ایشان کلاهی بلند ساخت که به نام خود او «عبدادیه» شهرت یافت^(۴۲۱) و این قدیمیترین گزارش در باب تقلید مسلمانان از این گونه کلاههای دراز است. در متون تاریخی و گزارش‌های جغرافی نویسان قرون اولیه اسلامی، در باب این نوع کلاهها مطالبی آمده است. عده‌ای آنها را شبیه به میوه کاج دانسته‌اند که از صوف (پشم سفید) و پوست بره (قراکول) ساخته می‌شد.^(۴۲۲) برخی نیز اضافه می‌کنند که خوارزمیان این نوع کلاه را به صورت کج بر سر خود می‌گذاشتند و کجی آن به شکل خاصی بود و بدین ترتیب از مردمان خراسان باز شناخته می‌شدند.^(۴۲۳) با مطالعه و بررسی تقویشی که بر روی بشقاپهای، پارچه‌ها، کاشیها و غیره کشیده شده است و همچنین با توجه به مینیاتورها و نقاشیهایی که در برخی از متون خطی مندرج است؛ در می‌باییم که این کلاههای نوکدار انواع مختلفی داشت. نوعی از آن کلاهی مثلث شکل و ساده و سه گوش بود که بدون زواید و الحاقات بر سر می‌گذاشتند (شکل ۲۱۴). نوع دیگر همان کلاه قبلی بود، با این تفاوت که دو تکه اضافه در طرفین آن متصل بود که از روی گوشها می‌گذشت و در محاذات گردن تمام می‌شد، که البته گاهی انتهای لبه این تکه‌ها به طرف بالا بر می‌گشت^(۴۲۴) (شکل ۲۱۵).

معمولاً در نوک کلاه، آویزه‌ای به صورت منگوله و یا چیزی شبیه به آن وصل می‌کردند. نوع دیگری از این کلاهها به صورت کلاه مثلث شکل و درازی بود که نوک (زاویه بالایی)، آن را چیده بودند (شکل ۲۱۶). از کلاههایی شبیه به کلاههای فعلی لُرهای ایرانی (نیم دایره) اما بلندتر از آن نیز استفاده می‌شد،^(۴۲۵) از کلاههای دیگری که مورد استفاده قرار می‌گرفت و ظاهراً بیشتر، مردم مرغه‌تر و متمولتر آن را به کار می‌بردند، کلاهی بود که شکلی ذوزنقه‌ای با گوشه‌هایی گرد (منحنی) داشت

و در آن برشاهی بودکه دو لبۀ بالای کلاه را به صورت دو منحنی درمی‌آورد.^(۴۲۶)
 (شکل ۲۱۷-۲۲۰).

آنان همچنین از منديلهای (نوعی عمامه) سفید پنبه‌ای که گاهی ساده و گاه نقش‌دار و حاشیه‌دار بود و در قومس تهیه می‌شد و دو نوع کوچک و بزرگ داشت نیز استفاده می‌کردند.^(۴۲۷) همچنین کرباس مروی را برای تهیه دستار سر به کار می‌بردند.^(۴۲۸) از به کار بردن طیلسان به وسیله مردمان عادی گزارشی نرسیده است، این امر بویژه در مورد برخی از شهرها چون گرگان به چشم می‌خورد.^(۴۲۹) مردم عادی در تابستان معمولاً پراهنها نازک بر تن می‌کردند،^(۴۳۰) که جنس آنها پنبه، حریر و یا دیبا بود.^(۴۳۱) در مرو پارچه پنبه‌ای ضخیم و درشتی به نام لباس القرود «لباس میمون» تهیه می‌شد.^(۴۳۲) نوعی از قباهای جلوبارز که نقش بازویتهای آن طلایی بود، در این دوره نیز پوشیده می‌شد (شکل ۲۲۱).

همچنین از «گُوهه» (قرطقه یا قرقق) که نیمتنهای بودکه بلندی آن تا حدود رانها می‌رسید و جلوبارز بود و آستینهایی کوتاه داشت، استفاده می‌کردند. کرته می‌توانست به رنگهای شرابی، کبود و آبی فیروزه‌ای باشد.^(۴۳۳) آنان همچنین «بدنه» نیز می‌پوشیدند. این لباس که البته بیشتر افراد مرغه و متمول آن را به تن می‌کردند، جامه‌ای بود همچون کرته اما کوتاه و تا حدود ناف یا کمر و بدون آستین و جلوبرسته. جنس آن عموماً از کتان و پنبه بود^(۴۳۴) (شکل ۲۲۳). همچنین از پارچه نخی و خام منگه نشده و غیر مقصورة ویذاری نیز که زرد رنگ بودند، جامه‌هایی می‌پوشیدند.^(۴۳۵) مردم جامه‌های پنبه‌ای بخارایی که بافتی درشت و محکم داشت و رنگ آنها سفید یا زرد بود نیز می‌پوشیدند.^(۴۳۶) اما لباس رویی و اصلی آنان قبایی با آستینهایی کوتاه (تا حدود آرنج یا حتی کمی بالاتر از آن) و جلوبارز بودکه بلندی اش تا حدود ساق پاها می‌رسید و دور تا دور لبۀ آن و نیز در لبۀ آستینها حاشیه دوزی می‌شد. این قبا را یا روی کرته و یا روی بدن و یا تنها روی پراهن آستین دار می‌پوشیدند. به هر حال چون کرته و بدن فاقد آستین یا دارای آستینهای کوتاه بود، زیر قبا (چه کرته یا بدن) می‌پوشیدند و چه نمی‌پوشیدند) پراهن آستین دار خود را بر تن می‌کردند تا آستینهای آن از زیر آستینهای

کوتاه قبایشان دیده شود.^(۴۳۷) آنها همچنین در زیر قبا و روی پیراهن، معمولاً شالی یا کمرنندی که در روی ناف گرهای به صورت پاپون دراز می‌خورد و دنباله‌های آن آویزان بود، می‌بستند.^(۴۳۸) در موقع سرما نیز از پوست فنک (نوعی رویاه خالدار) و سمور و دله (گربه صحرایی) پوستینهایی بلند تا پایین پا و یا تا حدود زانوان تهیه می‌کردند و می‌پوشیدند. البته این کار را بیشتر افراد متمول انجام می‌دادند.^(۴۳۹) شمار بسیاری از مردم، همچون مردم شهر چاج (شاش) برای این کار از نمد هایی که خود ساخته بودند، بهره می‌گرفتند.^(۴۴۰) رنگ لباسها سرخ، زرد، کبود، آبی آسمانی، سیاه و یا سفید بود.^(۴۴۱) توانگران معمولاً دو پیراهن (که ظاهراً یکی آستین بلند بود و دیگری بدون آستین، یعنی کرته و یا بدنه) و شلوار (سروال) که پایین پوش عمومی همه مردم بود، به اضافه یک قبا و عمامه و کفش مناسب می‌پوشیدند.^(۴۴۲) بازرگانان بزرگ مرو طیلسان می‌پوشیدند، اما تحت الحنك نمی‌آویختند.^(۴۴۳) پاپوشهای ایشان عموماً کفشهای نوک تیزی بود که غالباً نوک آن به طرف عقب برگشته بود و دارای پاشنه‌ای کوتاه بود. البته از پاپوشهای ساده نیز استفاده می‌کردند که جنس آنها اکثراً از چرم بود^(۴۴۴) و رنگ زرد داشت.^(۴۴۵) بر روی بشقابی پیدا شده از نیشابور، مردان رقصنده‌ای را می‌بینیم که کلاههایی تقریباً مثلثی شکل دارند. قبای ایشان تاقوزک پا و با آستینهایی بلند است که در روی آستینها و جلو و کناره‌های قبا، دارای حاشیه‌هایی است (شکل ۲۲۴ و ۲۲۵).^(۴۴۶)

۵. لباس زنان

در باب پوشاک زنان مورخان تقریباً سکوت کرده‌اند، اگر هم در جایی مطلبی ذکر شده، به صورتی بسیار کلی و مبهم بوده و فاقد جزئیات است. اما از بررسی نوشه‌های آنان و بویژه نقوش بسیار اندکی که از آن دوران بر جای مانده است، می‌توان تاحدی اطلاعاتی در مورد پوشاک والبسته زنان به دست آورد. از نکات جالب توجه کلاه نوکداری بود که آن را به میوه کاج تشییه می‌کردند و نه تنها مردان آن را به کار می‌بردند بلکه زنان نیز از آن استفاده می‌کردند، اما ظاهراً تزیینات زنانه‌ای به آن الحاق می‌شد و معمولاً بر آن ازار یا پارچه‌ای نازک و توری شکل وصل می‌گردید که دنباله‌های آن تا حدود سینه‌ها و گاه

پایینتر می‌رسید^(۴۴۷) (شکل ۲۲۶). از مقننه‌های سرخ و سیاه که ظاهرآ حاشیه دوزی و نوار دوزی شده بود نیز برای حجاب استفاده می‌شد. نوع نیشابوری این مقننه‌ها معروفتر از انواع دیگر آن بود^(۴۴۸) (شکل ۲۲۷). همچنین از ازار، گونه‌ای چادر سراسری که تمامی بدن آنان را می‌پوشاند، برای حجاب خود بهره می‌گرفتند.^(۴۴۹) سروالهای آنان عموماً گشاد، چین دار و بلند (تا قوزک پا) بود که در محل پaha تنگ و به مج پا خفت می‌شد (شکل ۲۲۸). از جامه‌های سفید غزنه‌ای (تهیه شده در غزنه) پارچه‌های پنبه‌ای کابله‌ی و شرابی و بای باف، در شکل‌ها و طرح‌های گوناگون استفاده می‌کردند (شکل ۲۲۹). ظاهرآ نوعی قبای گیلانی معروف به «اردیه طبری»، معروفیت بسیار داشت.^(۴۵۰) همچنین از کمریند برای بستن دور کمر و نیز گاهی به صورت وشاح، یعنی حمایلی که از بالای شانه می‌گذشت و روی سینه و سپس در محل کمر دو مرتبه (در پُشت) به محل اولیه خود متصل می‌شد (یعنی به صورت مورب از شانه چپ به طرف راست کمر می‌آمد)، بهره می‌بردند که البته این نوع اخیر ویژه زنان متمول و ثروتمند بود.^(۴۵۱) بر اساس یک نقاشی دیواری، که زنی سُغدی را نشان می‌دهد، ما بالباس یک زن نوازنده که تقریباً مربوط به این دوران است آشنا می‌شویم. او بالباس بلند و تنگ و چسبان با آستینهایی بلند به تن دارد. در محل کمر، نوارهایی طلایی روی این لباس دیده می‌شود. روی بازوهای او نیز نقش گل‌های طلایی است. شنلی هم بر روی دوش انداخته است. (شکل ۲۳۰).^(۴۵۲) زنان این دوره جورابهای کوتاه و بلند نیز می‌پوشیدند^(۴۵۳) و کفشهایی از نمد نقش‌دار و رنگارنگ و گاه زردوزی شده و مُرصع به جواهر، به پا می‌کردند،^(۴۵۴) (شکل ۲۳۱ - ۲۳۳).

۶. لباس سپاهیان

طاهریان

البته نظامیان این دوره تا حد زیادی مطابق سایر طبقات مردم لباس می‌پوشیدند، اما نوع ابزار جنگی همچون کلاه‌خود، زره، جوشن، نیزه و شمشیر و نیز گاهی طوق، دستبند و سردوش آنها سبب تمایزشان با سایرین بود.^(۴۵۵) سپاهیان خراسانی دارای کلاههای

سیاه بودند.^(۴۵۶) شکل این کلاهها و چگونگی آن در منابع ذکر نشده است، اما احتمالاً به شکل نیم دایره‌ای بلند (همچون کلاه لُر های فعلی ایران اما بلندتر از آن) یا مثلثی شکل و سه گوش بوده است.^(۴۵۷) همچنین آنان دستارها و عمامه‌های سیاهی بر سر خود می‌گذاشتند که حاشیه‌دار بود،^(۴۵۸) اما در دوره‌ای از خلافت مأمون عباسی و به دستور او و فضل بن سهل ذوالریاستین جامه‌ها و عمامه‌های سبز پوشیدند.^(۴۵۹) آنان همچنین بر دو کتف خود سردوشیهایی داشتند که «بازیکند» (بازفکند) نام داشت.^(۴۶۰) در زیر زره معمولاً «غلاله»، پیراهنی آستین کوتاه می‌پوشیدند.^(۴۶۱) عموماً پاپوش آنان یا چکمه (موزه ساق‌دار) بود و یا نعلینی که به وسیلهٔ دو تسمهٔ نوار مانند چرمی به صورت ضربدری در روی پاها محکم می‌شد.

صفاریان

عياران سپاه یعقوب جامهٔ خاصی داشتند.^(۴۶۲) هر چند اطلاعاتی از آنها در منابع درج نشده است، شاید بتوان با مقایسه و بررسی عیاران بغداد در همان دوران (در نبرد میان امین و مأمون و نیز در نبرد میان معتر و مستعین در ۲۵۱ هـ) نوع پوشش عیاران سیستانی را مشخص کرد. اکثر آنها با تن برخنه جنگ می‌کردند و فقط لنگی به کمر می‌بستند و بر کمر نیز بندهایی از چرم یا از برگ خرمای بافته شده داشتند.^(۴۶۳) بر سر خود کلاهی از پوست و برگ درخت خرما و بوریا می‌گذاشتند که درون آن را مقداری ریگ و شن می‌ریختند تا مانع از ضربه‌های دشمن شود و به آن «خود» می‌گفتند. سپه‌هایشان از برگ خرما و بوریا و حصیر قیراندود بود که لابلای آن را با ریگ می‌انباشتند.^(۴۶۴) سوارانشان نیز بر亨گانی بودند که زنگوله و صدف و پشم قرمز و زرد به گردن خود می‌آویختند و با نیزه‌های نین و با قلاب‌سنگ و فلاخن که در انداختن آنها مهارت داشتند، به دشمن حمله می‌بردند.^(۴۶۵) البته دیگر نظامیان و سپه‌هایان صفاری، جامه‌ای همچون دیگر مردمان سیستان داشتند، برخی از سران سپاه همچون شُبکری دارای زلف و زلفین (بعده و طُرَه) بودند.^(۴۶۶) همچنین بر بازو و گردن خود بویژه پس از فتح سرزمینی، بازویند و طوقی را که از طرف امیر صفاری اهدا می‌شد، می‌آویختند.^(۴۶۷)

عیاران سپاه یعقوب گرزاوی همراه خود داشتند.^(۴۶۸) شمشیر اکثر سپاهیان صفاری «یمانی» بود.^(۴۶۹) در سال ۲۷۶ ه به دستور موفق عباسی، برادر خلیفه معتمد (۴۵۶) - (۲۷۹) در بغداد نام عمرولیث را بر سپرها و پرچمها و شمشیرها نقش کردند.^(۴۷۰) آنان همیشه زره خود را بر روی «غلاله» که نوعی قمیص بود، می‌پوشیدند.^(۴۷۱)

سامانی

جامه‌های سپاهیان سامانی جامه‌هایی ملون و رنگارنگ و کسوتها بی مزین بود.^(۴۷۲) جنس این لباسها اکثراً از کرباس بود.^(۴۷۳) آنها ظاهرآ قباهای جلوباری که آستین تنگ داشتند^(۴۷۴) و تا حدود زانوان می‌رسید، می‌پوشیدند. رنگ آنها سرخ^(۴۷۵) و گاهی نیز همچون جامهٔ نخی و نرم وینزاری، زرد رنگ بود.^(۴۷۶) سرداران سپاه، چکمه به پا می‌کردند.^(۴۷۷) همچنین آنان گاه رانینهای چرمی را به صورت دو تکه چرم جدای از هم که در محل کمر با تسمه‌ای به هم وصل می‌شد و یا به صورت یک تکه چرمی که از کمر تا حدود زانوان، قسمت جلوی بدن را می‌پوشاند، به خود می‌بستند. در زیر آن نیز سروالی می‌پوشیدند که پاچهٔ تنگی نداشت.^(۴۷۸) گاهی به جای خودهای آهین و نیم دایره‌ای، کلاههای نیم دایره‌ای بلند و سه گوش مثلثی شکل بر سر می‌گذاشتند. این کلاهها در دو طرف خود دو تکهٔ اضافی داشت که از روی گوشها عبور می‌کرد و بدین ترتیب از گوشها محافظت می‌نمود.^(۴۷۹) اکثراً رنگ این گونه کلاهها سیاه بود. آنها همچنین، بیشتر از شمشیرهای هندی و یمانی استفاده می‌کردند.^(۴۸۰)

سپرها عموماً از فلزات سخت با الحاقاتی از چرم یا مواد دیگر به صورت دایره‌ای، مستطیل شکل بلند (بدون گوش) و گاه نیز بیضی شکل ساخته می‌شد. به سپرها بیکی که از چرم تهیه می‌شد و الحاقات تزیینی فلزی داشت، «درقه» می‌گفتند. سپر گیلکی معروفیت تمام داشت و ظاهرآ از همان نوع سپرها بلند مستطیل شکل بدون گوش بود.^(۴۸۱) کلاهخودها را از فلزات و گاه از چرم سخت می‌ساختند.^(۴۸۲) نیزه‌های خطی (تهیه شده در منطقهٔ خط بحرین) مشهور بودند.^(۴۸۳) کمان چاچی (شاشی) نیز معروفیت بسیار داشت.^(۴۸۴) نوعی کمان، به نام کمان مُهره وجود داشت که با آن

گلوله‌هایی از مواد مختلف از جمله، گلوله‌های گردی که در میان آنها گردیده‌ای از فلز قرار داشت و به آن فندق (به عربی بندق) می‌گفتند پرتاب می‌کردند.^(۴۸۵) تیرهای یک شعبه، دو شعبه و سه شعبه و همچنین تیرهایی با شکل پیکان، بیلک، ناوک و خدنگ تهیه می‌شد.^(۴۸۶) از سکاشم (اشکاشم) در حوالی آمودریا تیر «وختی» تهیه می‌شد.^(۴۸۷) زره و جوشنهای مختلف در غور و کوههای بامیان و نیز در فرغانه تهیه و به نواحی دیگر فرستاده می‌شد.^(۴۸۸) گرزهای گاؤسر، مُهره، پیلسه، خایسک، پتک، دبوس را، بویژه حُجاب و نگهبانان دربار و همچنین سپاهیان به کار می‌بردند.^(۴۸۹) در بسیاری از سپاهیان آن زمان گروهی به نام «نفط‌اندازان یا نفط‌پاشان» بود که بر دشمن نفت می‌پاشیدند و به وسیله آتش با دشمن نبرد می‌کردند و لباس مخصوصی داشتند.^(۴۹۰) همچنین گروه دیگری به نام «کلنگ داران» نیز با بیل و کلنگ و وسایل دیگر در سپاه حضور داشتند. از وجود این گروه برای نفوذ در استحکامات دشمن و همچنین نصب زدن و کارهایی از این قبیل استفاده می‌شد.^(۴۹۱) این بحث را با نشان دادن تعدادی از قبایها، سرپوشها و پاپوشهای سپاهیان ایران در نواحی شرقی که بیشتر مربوط به صفاریان و سامانیان هستند پایان می‌دهیم^(۴۹۲) (شکل ۲۳۴ - ۲۴۷).

۷. لباس مجازات و تحکیم مجرمان و لباس ایام سوگواری

amura، سلاطین و خلفا وقتی که بر رقیب و دشمن خود دست می‌یافتد، لباسهایی غیر معمول برای تحکیم کردن وی بر او می‌پوشانند و در شهر می‌گردانند؛ چنانکه وقتی بابک خرمدین را در زمان معتصم عباسی به اسارت گرفتند، به دستور خلیفه، ڈرائعه‌ای از حریر سرخ بر تن او گردند که روی سینه آن را با انواع جواهرات و یاقوت تزیین کرده بودند و بر سرش نیز کلاهی بوقی شکل و بزرگ نهادند که چند ترک بود و رنگهای مختلف داشت و بر روی این کلاه نیز جواهرات و سنگهای قیمتی آویخته شده بود (شکل ۲۴۸ و ۲۴۹)، سپس او را در شهر گردانند (سال ۲۲۳ ه).^(۴۹۳) یعقوب لیث نیز وقتی بر علی بن حسین و طوق بن مغلس دست یافت، جامه‌های رنگین بر تن آنان گرد و چون زنان به آنان مقنعه پوشاند و با خواری تمام در شهر کرمان گرداند

(سال ۲۵۵ هـ).^(۴۹۴) چنانکه وقتی معتقد خلیفه عباسی (۲۷۹ - ۲۸۹ هـ) بر وصیف خادم و همراهانش دست یافت بر آنها دراعه‌های دیبای سرخ یا زرد به همراه کلاههای بوقی (بُرْزُش) پوشاند.^(۴۹۵) زمانی که عمرولیث را به اسارت درآوردند، دراعه‌ای حریر بر وی پوشاندند و کلاهی بوقی شکل (بُرْزُش) بر سرش نهادند و بر شتری دو کوهانه در شهر بغداد گرداندند (سال ۲۸۸ هـ).^(۴۹۶) البته خازم بن خزیمه امیر خراسان بر تن دشمن اسیرش، عبدالجبار، لباده پشمینه کرد و او را وارونه بر شتر سوار کرد (سال ۱۴۱ هـ).^(۴۹۷) گاه نیز از خبر برای گرداندن اسیر استفاده می‌کردند، چنانکه رافع بن لیث را در سمرقند بر خری سوار کردند و در شهر گرداندند (سال ۱۹۰ هـ).^(۴۹۸) معمولاً، اسیر را در مرحله اول سر بر هنre می‌کردند، چنانکه محمد بن واصل را سر بر هنre نزد یعقوب آوردند.^(۴۹۹) چرا که بر هنre بودن سر، کاری غیر معمول بود و نشانه‌ای از ضعف و خفت به شمار می‌رفت. گاه نیز کمریند اسیر را می‌گرفتند و اورا می‌کشاندند.^(۵۰۰) و یا آنکه کمریند یا دامن لباسش را بر گردنش می‌انداختند.^(۵۰۱) و می‌کشیدند.^(۵۰۲) اما در باب لباس و رنگ آن در ایام سوگواری، باید گفت که رنگ سیاه علامت سوگواری و ماتم بود،^(۵۰۳) اگر چه رنگ کبود نیز استفاده می‌شد.^(۵۰۴) زنان گاه البس خود همچون چارقد و رویند را به رنگ نیلی سیر در می‌آوردند.^(۵۰۵) در سوگواری مرگ امام الحرمین جوینی (م ۴۷۸) در نیشابور، تا یک سال سرهای مردمان بر هنre و بدون دستار و عمامه و کلاه بود و هیچکس از ترس و یا به احترام شاگردان و نزدیکان جوینی جرأت گذاشتند دستار و عمامه را نداشت.^(۵۰۶) در تشییع جنازه، غالباً گریبان جامه‌ها را چاک می‌دادند، عمامه و دستار و یا کلاه را از سر خود بر می‌داشتند و خاک یا کاه بر سر و شانه‌ها می‌ریختند و با پای بر هنre به دنبال جنازه حرکت می‌کردند.^(۵۰۷)

۸. رنگ لباس مخالفان (خوارج، سپیدجامگان، سرخجامگان و غیره)

از دیرباز، رنگ سفید نشانه حکومت خلفای اموی بود.^(۵۰۸) به همین دلیل کسانی که بر علیه امویان قیام می‌کردند (بیویژه که از ناحیه خراسان بر می‌خاستند) جامه سیاه می‌پوشیدند.^(۵۰۹) چنانکه حارث بن سُریج که در سال ۱۱۶ هـ بر علیه هشام اموی (۱۰۵ -

۱۲۵ ه) در خراسان قیام کرد، جامه سیاه پوشید.^(۵۱۰) با روی کار آمدن عباسیان، سیاه نشانه آنان شد.^(۵۱۱) فیرقی که در خراسان و پس از قتل ابو مسلم خراسانی به دست منصور عباسی (۱۳۶ - ۱۵۸ ه)^(۵۱۲) به خونخواهی وی و بر علیه عباسیان بغداد برخاستد، برای ابراز مخالفت خود رنگ سفید را در لباس و پرچم به کار بردند.^(۵۱۳) رنگ سبز نیز نشانه خاندان پیامبر اکرم (ص) و ائمه شیعه علیهم السلام^(۵۱۴) بود. به همین دلیل وقتی که دولت شیعی خلفای فاطمی در مصر و شمال افریقا روی کار آمد، این رنگ را برای نشانه خود برگزید.^(۵۱۵) جامه سفید، نشان مُقْنَع و پروانش یعنی سفید جامگان بود که بر علیه خلفای عباسی در خراسان و ماوراء النهر قیام کرده بودند.^(۵۱۶) خُرمیان و خوارج نیز از آغاز از رنگ سرخ استفاده می کردند، به طوری که وقتی بابک خرمدین بر علیه عباسیان سر به شورش برداشت، پروانش به سرخ جامگان (مُحَمَّرہ) شهرت یافتند.^(۵۱۷) خوارج گاه رنگ سرخ و گاهی نیز رنگ سیاه را به کار می بردند.^(۵۱۸) عبدالله بن سختیر (شختیر!؟) از بزرگان خوارج بُرُؤس که روپوشی سراسری و سرپوش دار بود به تن می کرد.^(۵۱۹) تعدادی از خوارج در سال ۱۲۹ ه بر ضد مروان آخرین خلیفه اموی قیام کردند، که همگی عمامه های سیاهی بر سر داشتند (سیاه، رنگ مخالف بنی امية بود). ابو حمزه خارجی که رهبری آنان را بر عهده داشت، خود یک روپوش پنبه ای زیر و درشت بافت بر دوش گرفته بود.^(۵۲۰) در سال ۲۶۷ ه محمد بن خرزاد (خوزاد) یکی از خوارج، جامه ای پشمینه بر تن داشت که پر از وصله و پینه بود.^(۵۲۱) در باب ابن مُقْنَع هاشم بن حکیم (م ۱۶۹) نیز باید گفت که پروانش را «مُبَيِّضَه» می گفتند که در حدود بخارا و سُغد یک چند بر علیه عباسیان سر به شورش برداشتند.^(۵۲۲) خود وی به سبب آنکه ظاهراً آبله یا جذام، صورتش را بد هیبت کرده بود، پیوسته نقاب (مُقْنَعه) و صورت بندی از پارچه سبز و گاه نیز از طلا، بر سر و روی خود داشت.^(۵۲۳) خشوی یار وی ظاهراً موزه هایی زرد رنگ به پا می کرد.^(۵۲۴)

پروان بابک را نیز سرخ جامگان یا «مُحَمَّرہ» می گفتند.^(۵۲۵) وی که از حدود سال ۲۰۱ ه در حدود آذربایجان و ناحیه جبال بر علیه عباسیان سر به شورش برداشته بود، توانست بیش از بیست سال قیام خود را ادامه دهد.^(۵۲۶) البته خود وی گاه لباده سفید

بر تن می‌کرد،^(۵۲۷) همچنان که موقع فرار و به همراه برادرش بالباس بازگانان (شاید طیلسان بر سر؟)^(۵۲۸) به طرف ارمنستان حرکت کرد.^(۵۲۹) در باب سرخ پوشان این نکته شایان ذکر است که سالها قبل و در زمان قیام مختار ثقی، شماری از ایرانیان مقیم کوفه، مشهور به حمراء یعنی سرخ جامگان بودند و حتی معاویه نیز برای این گروه که حدوداً بیست هزار نفر بودند، مقرری معین کرده بود.^(۵۳۰) شاید اینان همان گروهی باشند که در ایام خلافت مهدی عباسی (۱۵۸ - ۱۶۹) و در حدود سال ۱۶۴ ه در حدود گرگان سربرآوردند و رهبر آنان شخصی به نام عبدالقاهر (عبدالقهر) بود که سرانجام به دستور خلیفه سرکوب و قتل عام شدند.^(۵۳۱) در اینجا اشاره‌ای نیز به افسین اشروسنه، سردار ایرانی معتصم عباسی (۲۱۸ - ۲۲۷ ه) که یک چند از طرف خلیفه به جنگ با بابک خرمدین مشغول بود، خواهد شد.^(۵۳۲) افسین که موفق شده بود بابک را به اسارت خلفای عباسی درآورد، از طرف معتصم مفتخر به دریافت خلعتهایی شد، از جمله آنها دراعه‌ای بود از دیای سرخ رنگ و زیرفت که با نخ زیر سرخ، سوزن دوزی شده بود و روی سینه آن را با انواع یاقوتها و مروارید و جواهرات دیگر تزیین کرده بودند.^(۵۳۳) این لباس بلند بود^(۵۳۴) و در زیر آن پیراهنی و روی پیراهن کمربندی مرصع (و گاهی دو کمربند) بسته می‌شد^(۵۳۵) (شکل ۲۵۰). وی اگرچه از نعلین پوشیدن (به رسم اعراب) نفرت داشت، اما برای خوشایند خلفای عباسی آن را به پا می‌کرد.^(۵۳۶) افسین در جشن عروسی پرسش تاجی از طلای جواهرنشان به اضافه نیم تاجی که فقط از یاقوت و زمرد سرخ ساخته شده بود و قطعات آن به وسیله طلا به هم پیوسته شده بود و دارای دو حمایل (واح) آویخته نیز بود، بر سرگذاشت.^(۵۳۷)

۹. توضیحاتی در مورد پیشه‌های وابسته به پوشاسک، بازارها، قیمت انواع البسه، تولیدات و صادرات انواع پارچه و لباس شهرها

در این دوران در خراسان و ماوراءالنهر و دیگر شهرهای ایران تولید انواع پارچه رونقی بسزا داشت. همان گونه که مصر را مرکز کتابان بافی و تهیه انواع پارچه‌ها و البسه کتابی می‌دانستند، خراسان را نیز مرکز بزرگ پنبه و پارچه‌های پنبه‌ای می‌شمردند.^(۵۳۸) البته

بعجز نیازهای مردمان مختلف به انواع البسه و پارچه، نیاز به کالاهایی که بتوان به وسیله آنها با صحرانشینان مبادله کرد، باعث ترقی شگرف تولید منسوجات پشمی و نخی شد.^(۵۳۹) در منطقه خراسان جامه‌های بسیاری تهیه و به نواحی دیگر صادر می‌شد.^(۵۴۰) چنانکه قbahای خراسانی را بر تن برده‌های خراسانی آوازه‌خوانی که به دربار واقع خلیفة عباسی (۲۲۷ - ۲۳۲) رفته بودند، می‌بینیم.^(۵۴۱) همچنین در میان البسه مکتفی عباسی (۲۸۹ - ۲۹۵) جامه‌های خراسانی بیشماری وجود داشت.^(۵۴۲) در نیشابور انواع جامه‌های پنبه‌ای و ابریشمی گرانبها تولید می‌شد و به تمام سرزمهنهای اسلامی و حتی کشورهای غیر مسلمان نیز فرستاده می‌شد. این پارچه‌ها به دلیل خوش‌باقتی، مشتریان بسیاری داشت و حتی سلاطین و امرا نیز لباسهای خود را از آن تهیه می‌کردند.^(۵۴۳) از انواع پارچه‌ها و جامه‌هایی که در آن زمان وجود داشت، همچون پارچه‌های سفید خفیه، بی‌باف، عمامه‌های شهجانی، حفیه، راختیج، تاختیج، مقنعته، زیرپراهنی، ملجم ابریشمی، مصمت، عتابی، سعیدی، ظرائفی، مشطی، زینت، پارچه‌های موین و نخهای رسیده خوب، امروزه تقریباً اثری بر جا نمانده است.^(۵۴۴) بسیاری از این پارچه‌ها و جامه‌ها به نواحی دور دست نیز فرستاده می‌شد.

در طوس جوراب و بند شلوار تهیه می‌شد،^(۵۴۵) همچنین از پوستهایی که از سرزمین ترکستان آورده می‌شد،^(۵۴۶) پوستهایی کرکی از سمور، فنک، قاقم، وشق و سنجاب می‌ساختند.^(۵۴۷) در قومس مندیلهایی (نوعی عمامه) سفید از جنس پنبه تهیه می‌شد و به انواع ساده و حاشیه‌دار (که بسیار گرانقیمت بود) و به کوچک و بزرگ تقسیم می‌شد. همچنین پارچه‌های نازک پشمی و طیلسان^(۵۴۸) و جامه‌کیس نیز تولید می‌شد.^(۵۴۹) در دامغان، دستارها و عمامه‌های شرابی (شرب) از کتان نازک و لطیف، به همراه منسوجات پشمی گرانقیمت تهیه می‌شد.^(۵۵۰) از قاین پارچه‌های بسیاری به سرزمهنهای دیگر صادر می‌شد.^(۵۵۱) در قوهستان (کوهستان) نیز انواع کرباسها و پارچه‌های پنبه‌ای، تولید و به سرزمهنهای دیگر فرستاده می‌شد. همچنین پلاسهای پشمی آنچا معروفیت بسیار داشت.^(۵۵۲) در گرگان جامه‌هایی از پشم سیاه می‌ساختند.^(۵۵۳) در جوزجان نیز سختان (پوست دباغی شده) تهیه می‌شد و به خراسان و ماوراءالنهر برده می‌شد.^(۵۵۴)

آن شهر همچنین نمد و پلاس و نیز حقیبه که ظاهرًا نوعی کمربند مرصع زنانه بود، تولید می‌کرد.^(۵۵۵) در اینجا نگاهی نیز به سرزمین ماوراءالنهر می‌کنیم. در این سرزمین جامه‌ها و پارچه‌های فراوان و متنوع و بسیار زیبایی از پشم، ابریشم و کرباس (پارچه پنبه‌ای) به مقدار فراوان تولید می‌شد که به اقصی نقاط بلاد اسلامی صادر می‌شد.^(۵۵۶) البته کتان در این سرزمین، قدری کمیاب و به همین دلیل تا حدودی گرانقیمت بود.^(۵۵۷) قبای هیطل (ماوراءالنهر) معروفیت زیادی داشت.^(۵۵۸) بخارا جامه‌های پنبه‌ای معروف به «بخاری» را که بافتی محکم و درشت داشت و بسیار مورد توجه اعراب بود و همچنین جامه‌های پشمی بسیار زیبا برای رختخواب تهیه می‌کرد و به عراق و دیگر سرزمینها می‌فرستاد.^(۵۵۹) در این شهر که مدت‌ها پایتخت سلسله سامانی بود، نوعی قماش به نام یزدیات که بسیار لطیف و فاخر بود و نیز بُردهایی (بالاپوش بلند راهراه) معروف به «فندقی» تولید می‌شد.^(۵۶۰) شرغ از دیه‌های بخارا بود که بازارگانان از آنجا کرباس می‌بردند.^(۵۶۱) در چهار فرسنگی شمال بخارا شهری به نام زندنه بود؛ در این شهر پارچه‌ای از نوع کرباس (پنبه) سفید و رنگ نشده تهیه می‌شد که بافتی درشت و قیمتی همچون قیمت دیبا و حریر داشت و معروف به زندنیچی بود. البته نوع ابریشمین آن نیز تولید می‌شد. امیران سامانی و بزرگان دربار از پارچه زندنیچی برای خود قبا می‌دخنند و بازارگانان این پارچه را تا شام و سرزمین مصر و شهرهای روم می‌بردند.^(۵۶۲) در دو فرسخی سمرقند، ویدار قرار داشت. در آنجا پارچهٔ نخی ویداری را از پنبه می‌بافتند، این جامه‌ها به اصطلاح آن روز، خام و منگه نشده و غیر مقصوره بود. یعنی بی‌آنکه آنها را بُرند، می‌بافتند. رنگ آنها زرد (زعفرانی) و جنس آنها در نرمی چون خز و ابریشم بود. این پارچه، ضخیم و پُردوام و جامه‌ای زمستانی بود که آن را بر روی دیگر جامه‌های خود می‌پوشیدند و از لباسهای فاخر به شمار می‌رفت و امیران سامانی و بزرگان از آن جامه می‌ساختند و بازارگانان آن را تا فارس و عراق و نواحی دیگر می‌بردند.^(۵۶۳) طالقان که در چهار منزلی سرخس قرار داشت، نمدهای طالقانی تولید می‌کرد.^(۵۶۴) طَاویس جامه‌های پنبه‌ای خود را به عراق صادر می‌کرد.^(۵۶۵) دارزنگی (دارزنلی) که در حدود چغانیان قرار داشت، پای تابه (جوراب) و پارچه‌های

پشمی تهیه می‌کرد. در خود چگانیان نیز جامه‌های پشمی و پلاس تولید می‌شد.^(۵۶) در خوارزم علاوه بر تولید فراوان جامه‌های پنبه‌ای و پشمی^(۵۷) که به نواحی دیگر صادر می‌شد، پوستینهایی از فنک (روباخ خالدار)، سمور، روباء و دله (گریه صحرایی) نیز تهیه می‌شد.^(۵۸) در، کاژ (کاث) که از قصبات خوارزم بود، کرباس (پارچه سفید پنبه‌ای) و قواگند (کراآنگد) که نوعی زره ابریشمین بود با وصله و بخیه‌های بسیار، تهیه می‌کردند.^(۵۹) در مرو از لطیفترین پارچه‌های پنبه‌ای^(۶۰) تابع خشن و ضخیم آن که قابل پوشیدن نبود و مُتبَّی آن را «لباس میمون» نامیده است، تولید می‌شد.^(۶۱) تن پوش خانه‌باف مروی زبر و درشت بود. از این کرباس برای تهیه دستار و عمامه استفاده می‌شد.^(۶۲) در این شهر ابریشم بسیاری تولید می‌شد و جامه‌های قزین و مُلْحَم ساخته می‌شد.^(۶۳) در میان البسة مکتفی عباسی (۲۸۹ - ۲۹۵ ه) جامه‌ها و عمامه‌های مروی بسیاری بود.^(۶۴) در کابل پارچه‌پنبه‌ای زیبایی تهیه می‌شد که از آن جامه زنانه سبی فاخر و شرابی (شرب) از کتان نازک و لطیف می‌ساختند. این جامه‌ها گرانقیمت بود و به سرزمهنهایی چون خراسان، چین و منطقه سند صادر می‌شد.^(۶۵) صادرات پوشانک هرات نیز قابل توجه بود.^(۶۶) در آن سرزمن نوعی عمامهٔ بالارزش به رنگ زرد تولید می‌شد که به «هری عمامه» شهرت یافته بود.^(۶۷) شهر بُست کرباس تولید می‌کرد،^(۶۸) و کرمان شالهای زیبایی می‌بافت که حتی خلفای عباسی نیز از آن استفاده می‌کردند.^(۶۹)

بازرگانان خوارزم به نواحی ترکستان می‌رفتند و خز و پوستینهای بسیاری را از قاقم، فنک، دله، وشق، سمور، سنجاب، سیچجه و روباء که رنگ آنها سیاه، سرخ، سفید و یا خالدار بود، با خود می‌آوردند و پس از پیراستن، البسة مورد نظر را از آنها می‌ساختند.^(۷۰) از سرزمین چین، حریر و پرنده و دیبا به خراسان وارد می‌شد،^(۷۱) از بغداد نیز انواع پارچه‌های بافت آن سرزمین چون عتایی به خراسان می‌آمد.^(۷۲) از مناطق پنبه‌خیز ترکستان نیز پنبه فرستاده می‌شد.^(۷۳) از مصر نیز پارچه‌های کتانی و عمامه‌های دبیقی و رنگارنگ به اکثر نواحی و مناطق از جمله خراسان صادر می‌شد.^(۷۴) بهای یک لباس ویداری از دو دینار تا بیست دینار، بسته به اندازه و نوع

لباس متغیر بود.^(۵۸۵) منديل سفید پنهایی بزرگ و نشاندار و حاشیه‌دار قومی گاه تا دو هزار درم ارزش داشت.^(۵۸۶) قیمت کرباس پنهایی سفید زندنیچی برابر با قیمت دیبا بود.^(۵۸۷) در باب البسه‌ای که به صورت هدايا یا خراج فرستاده می‌شد، به قدر کافی در لابای صفحات گذشته مطالبی درج شده است. عمر و بن لیث هر سال متعاق هندی و ترکی، چون پوست سمور و سنجاب و یا صندل داشت.^(۵۸۸) در سال ۱۵۱ هزنسیل (رتیل) از حاکمان سیستان برای معن بن زائده شیبانی که از طرف بغداد در سیستان حکومت داشت، قیاهای ترکی ابریشمی هدیه فرستاد.^(۵۸۹)

در اینجا به اختصار اشاراتی به برخی جولاھگان (بافندگان) و خیاطان می‌شود. در سال ۲۱۴ همرد بزاری در حوالی نیشابور برای عبدالله بن طاهر (۲۱۳ - ۲۳۰ ه) امیر طاهری شعری خواند، عبدالله که از شعر وی به وجود آمده بود، دستور داد تا از آن پس هرچه جامه و لباس خریداری می‌شود، به واسطه و به دستور این بزار باشد.^(۵۹۰) بزاران خاندان معروفی در بیهق (سبزوار) بودند.^(۵۹۱) در کنار این بزار، جولاھگان مردمانی فقیر و بی‌چیز بودند.^(۵۹۲) جولاھگان یمن از دیرباز معروف و مشهور بودند.^(۵۹۳) در نزدیکی بُست، دیهای بود به نام صالحان که صورت تحریف شده چالکان (چال، گودال بافندگی - حالکان، به عربی حائک) بود، زیرا بیشتر مردمانش جولاھه بودند.^(۵۹۴) گاه برخی از این جولاھگان قد علم کرده کارهای بزرگی انجام می‌دادند. می‌نویستند جولاھه‌ای از نواحی «اوّق» به نام مليخ برخاست و گروه بسیاری با وی بودند. وی در سیستان خطبه خواند و خود را به امارت خواند، اما عیاران بر علیه او شوریدند و او را در ذیقعده سال ۳۰۱ ه و در زمان خلافت مقتدر عباسی کشتند.^(۵۹۵) «جبان بن جبیله» مولای عبدالله بن طاهر و از امراء ناحیه خزر در حوالی سال ۲۲۴ ه بود، وی قبل از آنکه به این مقام برسد جولاھک و غلام بافنده‌ای بود.^(۵۹۶) همچنین از جولاھه‌ای سبزواری در جنگهای علیه حمزه آذرک خارجی، در حوالی سال ۲۱۳ ه نام رفته است.^(۵۹۷) می‌نویستند در زندان مازیار که یک چند در حدود طبرستان بر علیه خلفای عباسی سر به شورش برداشت، تعداد زیادی جولاھک بودند.^(۵۹۸) از بزرگانی که یک چند خیاط و یا خزفروش و

امثال آن بودند، می‌باید از عبدالله بن محمد بن سفیان معروف به ابوالحسن خراز (خزفروش) نام برد، که عالم و دانشمند در علم نحو و قرآن بود و توانست در این باب چندین کتاب تألیف کند (م ربيع الاول ۳۲۵^(۵۹)). ابویکر محمد بن احمد خیاط نیز دانشمند دیگری از مردم سمرقند بود که بعدها از علمای بزرگ نحو و لغت شد و به بغداد رفت.^(۶۰)

جعفر بن دینار معروف به خیاط که والی و امیر یمن شد (۲۲۴ ه) از سرداران همراه افسین در جنگ علیه با پاک خرمدین بود.^(۶۱) همچنین محمد بن هارون که به راهزنی در حدود سرخس مشغول بود، نخست مدتدی خیاط بود.^(۶۲) در نیشابور، کلاه‌دوزان بازار مخصوصی به خود داشتند. کفشگران و خرازان نیز هر کدام بازار و سرایی مخصوص به خود داشتند و در کاروانسراهای خود مشغول به کار بودند.^(۶۳) در بخارا نیز چنین بود، در رجب سال ۳۲۵ ه در زمان امارت نصر بن احمد امیر سامانی آتشی در تیمچه کفشگران بخارا پدید آمد و همه چیز را بسوخت.^(۶۴) در میان حصار و شهرستان در شهر بخارا کارگاهی قرار داشت که بیت‌الطراز در آن واقع بود و در آن بافت‌هایی نظری بزدیها و بُردهای فندقی را برای خلیفة عباسی می‌بافتند و از بغداد هر سال عاملی می‌آمد و خراج بخارا را از این نوع جامه‌ها می‌برد.^(۶۵) حتی در بازار بغداد نیز برای بازرگانان خراسان و بزاران، مرکزی ساخته بودند که پارچه‌هایی که از خراسان به بغداد حمل می‌شد در آنجا قرار می‌گرفت.^(۶۶) در باب گازری باید گفت که رود کشکه را در قرن چهارم «رود گازران» می‌گفتند^(۶۷)، می‌نویستند المقنع رهبر سپیدجامگان در ابتدا گازری می‌کرد و جامه‌های مردم را می‌شست.^(۶۸) در اسراء ماوراء النهر کوهی بود که سنگ‌های سیاه (زغال‌سنگ) داشت، مردمان آن نواحی آن سنگ را می‌سوزاندند و از خاکستر آن برای سفید کردن و شستن جامه‌ها استفاده می‌کردند.^(۶۹) در شهر مرو، شاهجهان ابو‌مسلم خراسانی، مسجد جامع، میدان و دارالاماره‌ای ساخته بود. بنا به گفته اصطخری در زیر گنبد آجری این دارالاماره اولین جامه‌های سیاه که لباس مخصوص سیاه جامگان و شعار خلفای عباسی بود، رنگرزی شد.^(۷۰)

ب) سرزمینهای مرکزی، غربی و جنوبی ایران آل زیار (۴۳۵-۳۱۶ ه. ق)

سرداری از دیلمیان به نام مردادآویج (مردادآویز) در سال (۳۱۶ ه. ق) به خدمت اسفار بن شیرویه از بزرگان طبرستان در آمد و متفقاً پس از برانداختن حکومت علویان بر گرگان و طبرستان مسلط شدند. چندی بعد مردادآویج، اسفار را از میان برداشت و مستقلأً به فرمانروایی پرداخت (۳۱۶ ه. ق). مردادآویج پس از استیلا بر طبرستان و گرگان سپاهی گردآورد و به قصد توسعه قلمرو خود، همدان، اصفهان و سپس فارس را به تصرف درآورد و برای تحکیم مبانی حکومت خویش با «المقتدر بالله» خلیفه عباسی، روابطی بر پایه حسن مودت برقرار ساخت. او پس از فتوحات زیاد سرانجام در سال (۳۲۳ ه. ق) در اصفهان هنگام برگزاری جشن سده به قتل رسید. پس از فوت وی برادرش وشمگیر زمام امور را به دست گرفت. وی بر اثر فشار مخالفان خود از قبیل عmad الدوله (علی بن بویه) و رکن الدوله (حسن بن بویه) و پس از جنگ وستیز با آنان، به امیرنوح سامانی پناهنده شد و سرانجام در اول محرم (۳۵۷ ه. ق)، موقعی که بالشکری به قصد تصرف ری در حرکت بود، از اسب افتاد و درگذشت. بعد از فوت وشمگیر پرسش بیستون به جای پدر نشست، اما عده‌ای از سپاهیان به طرفداری از برادر کوچکش قابوس (کاؤس) با وی به مخالفت برخاستند و سرانجام قابوس به کمک طرفدارانش بر گرگان مسلط شد و مستقلأً به فرمانروایی پرداخت (۳۶۶ ه. ق). در این احوال مؤید الدوله و فخر الدوله دیلمی بر قلمرو فرمانروایی او تاختند و چون کلیه متصرفات وی را به اختیار خویش درآوردهند، قابوس متواری شد و به سامانیان پناهنده شد. هجده سال بدین صورت گذشت تا اینکه در سال (۳۸۸ ه. ق) با مساعدت شهریار بن شروین بر قسمتی از طبرستان و گرگان استیلا یافت و پس از چندی به دست لشکریان خود به قتل رسید و در بنایی که امروز به «گنبد قابوس» معروف است به خاک سپرده شد (۴۰۳ ه. ق). پس از فوت قابوس، پرسش منوچهر به امارت رسید و چون آن زمان غزنویان بر سر کار آمده بودند با سلطان محمود غزنوی از در دوستی برآمد و به دامادی وی برگزیده شد. بدین ترتیب مقام او محفوظ ماند تا در اوایل سلطنت مسعود غزنوی به سال

(۴۲۳ ه. ق) درگذشت و پسر خردسالش به نام انوشیروان با موافقت مسعود به امارت تعیین شد. چندی بعد مسعود غزنوی از طغول سلجوقی شکست خورد و خراسان به دست سلجوقیان افتاد (۴۳۱ ه. ق). آنگاه انوشیروان با تعهد پرداخت خراج سالانه به طغول، در سمت خود باقی ماند و چون در سال (۴۳۵ ه. ق) درگذشت، دوران حکومت آل زیار نیز پایان یافت. بعد از وی سه تن از افراد این خاندان به نام «جستان بن انوشیروان»، «عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر» (مؤلف کتاب قابوسنامه) و «گیلانشاه» به عنوان امیر، شهرت محلی داشتند و در کتب تاریخی به نامشان اشاراتی شده است.

اسامی امرازی زیاری و زمان حکومت آنها:

۱. مردآویج بن زیار، ۳۱۶ - ۳۲۳ ه. ق.

۲. وشمگیر بن زیار، ۳۲۳ - ۳۵۷.

۳. ظهیرالدوله بیستون پسر وشمگیر، ۳۵۷ - ۳۶۶.

۴. شمسالمعالی قابوس، ۳۶۶ - ۴۰۳.

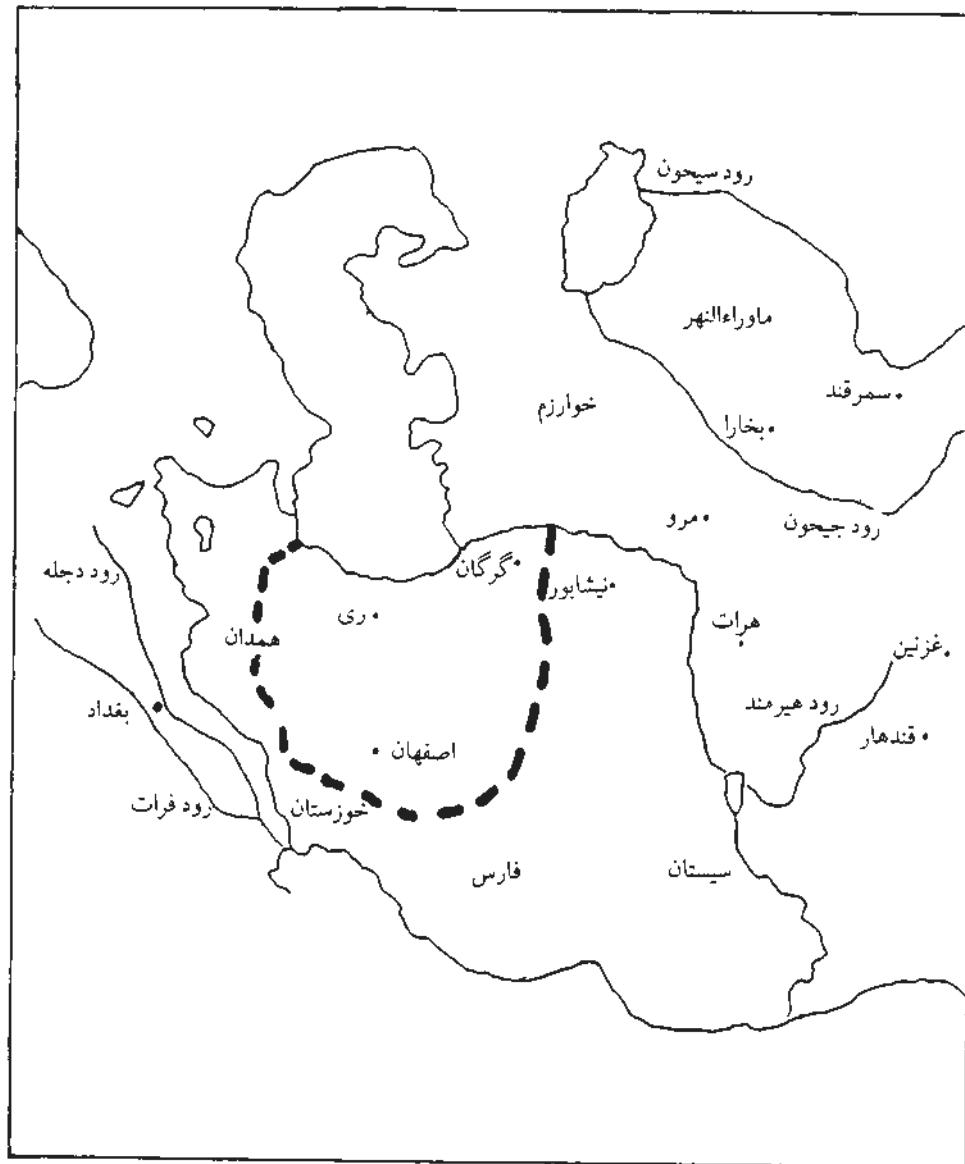
۵. فلکالمعالی منوچهر، ۴۰۳ - ۴۲۳.

۶. انوشیروان بن منوچهر، ۴۲۳ - ۴۳۵.

۷. جستان بن انوشیروان، ۴۳۵ - ?

آل بویه (۴۴۷ - ۳۲۰ ه. ق)

ماهیگیری به نام بویه از اهالی دیلم به خدمت ماکان بن کاکی سردار سپاه امیرنصر سامانی درآمد و چندی نگذشت که به سپاهیان مردآویج زیاری پیوست و مورد توجه وی قرار گرفت. پس از فوت مردآویج فرزندان بویه به نام علی، حسن و احمد صاحب قدرت شدند و هر یک در نقطه‌ای از ایران به حکومت پرداختند. علی (عمادالدوله) فارس را به تاریخ ۳۲۳ ه. ق و حسن (رکنالدوله) ری، همدان و اصفهان را در همان سال و احمد (معزالدوله) کرمان و خوزستان را در سال ۳۳۶ ه. ق تصرف کردند. معزالدوله پس از کسب قدرت با سپاهی به بغداد رفت و بعد از تصرف مرکز خلافت عباسی (۳۳۴ ه. ق)، مُستکفى خلیفه بغداد را معزول و کور کرد و «المطیع بالله» را به



نقشه قلمرو حکومت آل زیار

خلافت برداشت. او تا سال ۳۵۶ ه. ق با قدرت کامل فرمانروایی کرد و چون درگذشت، پرسش عزالدوله بختیار در بغداد به حکومت رسید. در این احوال عضداددوله دیلمی پسر رکن الدوله که به موجب وصیت عمش عmadالدوله به امارت فارس رسیده بود، به قصد تصرف بغداد حرکت کرد و در سال ۳۶۶ ه. ق مقر خلافت را تصرف کرد و به حکومت عزالدوله بختیار خاتمه داد. او مدت پنج سال و نیم در مرکز خلافت اسلامی (بغداد) به فرمانروایی پرداخت و مقام و عظمتش به آن پایه رسید که «الطایع» خلیفة عباسی وی را شاهنشاه خواند. عضداددوله در ۴۷ سالگی و به سال ۳۷۲ ه. ق درگذشت. «بندامیر» فارس از آثار اوست. در این احوال فخرالدوله پسر رکن الدوله در ری و همدان حکومت داشت و چون فوت شد (۳۸۷ ه. ق) زوجه اش، سیده خاتون، فرزند چهار ساله او، رستم را به لقب مجدهدوله به امارت ری و شمسالدوله پسر دیگرش را به حکومت همدان منصوب کرد. تا زمانی که سیده خاتون زنده بود بر اثر تدبیر و کارданی او حوزه فرمانروایی آن دو محفوظ بود. سرانجام قلمرو حکومت شمسالدوله در زمان امارت پرسش سماءالدوله به دست علاءالدوله کاکویه، والی اصفهان تسخیر شد و قلمرو حکومت مجدهدوله نیز در سال (۴۲۱ ه. ق) به تصرف مسعود غزنوی درآمد، سپس ملک رحیم و فولاد ستون پسران ابوکالیجار مرزبان که آخرین امرای آن سلسله بودند، در عراق و فارس به امارت رسیدند. اما طولی نکشید که متصرفات آنان نیز به دست سپاهیان طغول سلجوقی فتح شد و دوران حکومت خاندان بویه خاتمه یافت (۴۴۷ ه. ق). باید دانست که ابوعلی سینا دانشمند شهر ایرانی در سال ۴۰۵ ه. ق به وزارت شمسالدوله تعیین شد و پس از فوت او در اصفهان به خدمت علاءالدوله کاکویه درآمد و مورد اکرام بسیار قرار گرفت.

اسامی امرای آل بویه و زمان حکومت آنها:

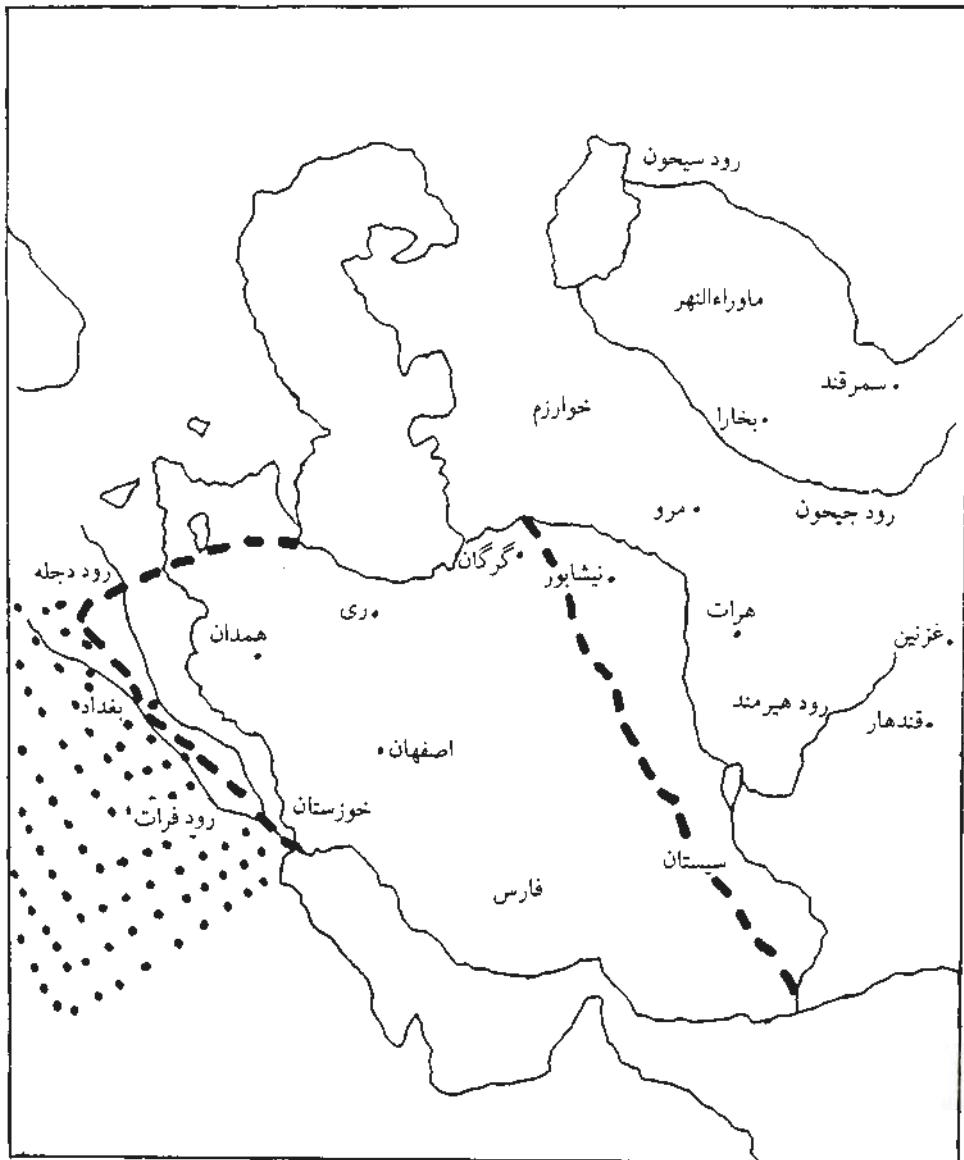
الف) دیالمه فارس

۱. عmadالدوله، علی، ۳۲۰ - ۳۳۸ ه.ق.

۲. عضدادالدوله، ۳۳۸ - ۳۷۲ ه.ق.

۳. شرفالدوله، ۳۷۲ - ۳۷۹ ه.ق.

٤. صمصم الدوّله، ٣٧٩ - ٣٨٨.
٥. بهاء الدوّله، ٣٨٨ - ٤٠٣.
٦. ابو شجاع، ٤٠٣ - ٤١٥.
٧. عماد الدوّله ابو کالیجار، ٤١٥ - ٤٤٠.
٨. ملک رحیم، ٤٤٠ - ٤٤٧.
- ب) دیالمه عراق، خوزستان و کرمان
١. معزالدوّله، ٣٢٠ - ٣٥٦ ه.ق.
٢. عزالدوّله بختیار، ٣٥٦ - ٣٦٧.
٣. عضد الدوّله ابو شجاع، ٣٦٧ - ٣٧٢.
٤. شرف الدوّله ابو الفوارس، ٣٧٢ - ٣٧٩.
٥. بهاء الدوّله، ٣٧٩ - ٤٠٣.
٦. سلطان الدوّله، ٤٠٣ - ٤١٢.
٧. مشرف الدوّله، ٤١٢ - ٤١٦.
٨. ابو طاهر جلال الدوّله، ٤١٦ - ٤٣٥.
٩. ابو کالیجار مرزبان، ٤٣٥ - ٤٤٠.
١٠. ملک رحیم، ٤٤٠ - ٤٤٧ فقط در عراق.
١١. قوام الدوّله ابو الفوارس، ٤٠٣ - ٤١٩ فقط در کرمان.
١٢. ابو منصور فولادستون، ٤٤٠ - ٤٤٨ فقط در کرمان.
- ج) دیالمه ری، اصفهان و همدان
١. رکن الدوّله، ٣٢٠ - ٣٥٦ ه.ق.
٢. مؤید الدوّله، ٣٥٦ - ٣٧٣.
٣. فخر الدوّله، ٣٥٦ - ٣٨٧.
٤. مجد الدوّله، ٣٨٧ - ٤٢٠ فقط در ری.
٥. شمس الدوّله، ٣٨٧ - ٤١٢ فقط در همدان.
٦. سماء الدوّله، ٤١٢ - ٤١٤ فقط در همدان.



نقشه قلمرو حکومت آل بویه

۱. لباس سلاطین

شاهان آل بویه معمولاً قبایی جلو باز با آستینهای کوتاه و تا بالای آرنج می‌پوشیدند که البته آستینهای پیراهنی که در زیر قبا می‌پوشیدند، از زیر آستینهای قبا می‌گذشت و تامچ دستها را می‌پوشاند. این قبا کوتاه و تا حدود زانوان بود، همچون قبایی عمادالدوله (۳۲۰-۳۳۸) یا عضدالدوله (۳۷۲-۳۷۳) (شکل ۲۵۱). البته گاهی نیز همچون اعراب ڈراغه می‌پوشیدند. دراغه جامه‌ای سراسری از جنس پنبه بود و همچون جبهه‌ای دراز و جلو باز بود که بالای آن گشاد و فراخ بود. این دراغه‌ها جلویشان گشادتر و گریبانه‌ایش پهن و جیوهای (یقه) آن همچون جیوهای کاتیان بود. (۲۵۲) اما ظاهراً در نیمه‌های قرن چهارم و در حوالی سالهای ۳۵۰ ه در زمانی که مؤلف کتاب صوره الارض در کتاب جغرافیایی خود در باب لباس سلاطین بویی مطالبی را می‌نوشت، جامه سلاطین تا حدی تغییر یافت و بیشتر گرایش به پوشیدن لباس مردم دیلم و قبا و کسای مازندرانی پیدا شد. (۲۵۳) «کسا» روپوش بلندی بود که سراسر بدن را می‌پوشاند. آن را معمولاً از پشم می‌بافتند و در فصلهای سرد بر تن می‌کردند. (۲۵۴) بهاءالدوله دیلمی (۴۰۳-۳۷۹) وقتی به دیدار خلیفه عباسی طایع (۳۶۲-۳۸۱) می‌رفت، کسایی مازندرانی در بر کرده بود. (۲۵۵) رنگ این لباسها می‌باید سیاه بوده باشد؛ زیرا روابط آل بویه در بعضی دوره‌ها با خلفای عباسی بغداد، روابطی نسبتاً دوستانه بود و بوثره خلعتهایی که خلفای عباسی به سلاطین بویی هدیه می‌دادند، عموماً به رنگ سیاه بود. (۲۵۶) آنان قبایی جلو باز می‌پوشیدند که با قرار دادن یک لبه روی لبه دیگر، جلوی قبا کاملاً بسته می‌شد و تنها یک لبه قبا از گردن تا روی کمر به صورت مایل دیده می‌شد. این قبا در سر مج دستها و حاشیه لبه‌های بالا و پایین و نیز در محل بازو بندان دارای رنگ طلایی بود، کمر بندی حلقه‌ای نیز روی آن بر کمر می‌بستند، البته روی این قبا یک قبای جلو باز و آستین کوتاه می‌پوشیدند که آن نیز در محل بازو و دارای نقش بازو بند بود و دور تا دور لبه‌هایش حاشیه داشت (شکل ۲۵۲ و ۲۵۴). (۲۵۷)

آنان همچنین گاهی قبایی آستین کوتاه که یقه‌ای نسبتاً باز و مستطیل شکل داشت بر تن می‌کردند. قسمت بالای این قبا بسته بود اما از کمر تا پایین آن (در جلو)

دارای شکافی بود. این شکاف ظاهراً برای راحت حرکت کردن و سهولت در اسب سواری ایجاد شده بود (شکل ۲۵۳).^(۶۱۸)

یکی از خلعتهای بهاءالدوله (۳۷۹ - ۴۰۳ ه) امیر بویی را که جزو آثار موزه گلمندیاست می‌شناسیم، این خلعت دارای یقه‌ای باز و گشاد (به طرف شانه‌ها، نه به طرف سینه) و آستینهایی بلند است، اما شکل آن بیشتر به یک پیراهن یا قمیص آستین بلند شبیه است، زیرا بلندی آن تنها تا حدود کمر یا کمی پایینتر از آن است. هم در جلو و هم روی آستینهای این خلعت، نوشه‌هایی دیده می‌شود (شکل ۲۵۵).^(۶۱۹) همچنین گاه نیز سلاطین بویی خفتانی از قصب،^(۶۲۰) که خلفای عباسی هدیه می‌دادند، بر تن می‌کردند. خفتان جامه‌ای ویژه خلفاً بود که آن را بیشتر در تنیس مصر تهیه می‌کردند.^(۶۲۱) و نیاز به بریدن و دوختن نداشت؛ زیرا آن را به صورت جامه‌ای یکدست می‌بافتند. این جامه که کوتاه و تا حد ناف یا کمر می‌رسید (البته نوع بلند آن نیز به همان شیوه بافته می‌شد که بلندی آن تا حدود زانوان بود)، آستین نداشت و یا اینکه آستینهای بسیار کوتاه و چسبیده به سر شانه‌ها داشت و همان‌گونه که گفته شد، جنس آن از پارچه نازک ابریشمی (قصب) بود^(۶۲۲) (شکل ۲۵۶ و ۲۵۷). سرپوش آنان عبارت بود از کلاه بلندی (القلانیس المرتفعه) که دور آن را با دستارهای دیبا یا کتان، عمامه می‌بستند. از شعر ابوالحسن سلامی (م ۳۹۴ ه) معلوم می‌شود که اطراف عمامه سلطان مطرز بود و به طرز زیبایی گلدوزی و زریفت می‌شد.^(۶۲۳) البته سلاطین بویی از نخستین سلسله‌های ایرانی بعد از اسلام بودند که به طور وسیعی از تاجهای مُرصع استفاده می‌کردند. این تاجها عموماً به شکل ذوزنقه‌ای بود و ظاهراً از تاجهای شاهان سasanی بویژه شاپور اول، شاپور دوم، بهرام پنجم و غیره اقتباس شده بود^(۶۲۴) (شکل ۲۵۸ - ۲۵۹). ایشان همچنین کمربندي چرمی و مرصع به کمر می‌بستند و شمشیر را با حمایلی از چرم یا از پارچه ابریشمی دَوال مانندی که پهن و به رنگ سفید یا سرخ یا سفید و سرخ یا سبز و آبی بود به خود می‌آویختند.^(۶۲۵) کفشها و موزه‌های ایشان کوچکتر از کفشهای خراسانیان، اما با ساقهای تک و نوک تیز بود؛ که گاه بر آن سنگهای قیمتی از زمرد و یاقوت و لاجورد و مروارید می‌گذاشتند. این کفشها ساخت سرزمین فارس بود^(۶۲۶)

(شکل ۲۶۴). همان‌گونه که گفته شد، اگر چه خلعتها و عمامه‌هایی که خلفای عباسی به سلاطین بوبی می‌دادند اکثر آسیاه بود، اما ظاهرًا گاهی عکس‌العملهایی در این مورد رخ می‌داد و سلاطین رنگ دیگری غیر از آسیاه را که نشانه جانبداری از خلیفه بود، می‌پوشیدند. در سال ۳۸۴ هـ که صمصم‌الدوله (۳۷۹ - ۳۸۸) برای دیدن مادرش، جامه آسیاه پوشید و از اهواز به شیراز رفت، مادر با دیدن جامه آسیاه فرزند متغیر شد و برایش جامه‌ای دیگر آورد.^(۴۱۷) مردآویج مؤسس سلسله زیاری در اصفهان و گرگان (۳۱۶ - ۳۲۳)^(۴۱۸) که او نیز از دیالمه بود، وقتی به حکومت رسید، دستور داد «بندنه» ای برای او تهیه کردند.^(۴۱۹) و به همراه آن جعبه‌ای آسیاه نیز پوشید^(۴۲۰) و تاجی همچون تاج خسروانو شیروان شاه ساسانی که بی‌شباهت به تاج سلاطین بوبی نبود، بر سر گذاشت.^(۴۲۰) و کفشهایی به رنگ زرد به پا کرد.^(۴۲۱) البته برادر و جانشین او یعنی وشمگیر (۳۲۳ - ۳۵۶)، در ایام پادشاهی مردآویج و قبل از آنکه به حکومت بر سر لباس بسیار ساده همچون مردمان دیگر می‌پوشید. چنانکه وقتی قاصد مردآویج در سال ۳۲۰ هـ نزد وشمگیر به گیلان رفت، او را در میان شالیکاران دید، در حالی که پابرهنه بود و شلواری با وصله‌های رنگارنگ به تن داشت و تنش عربیان بود و تنها با اصرار بسیار قاصد بود که وشمگیر حاضر شد (با اکراه) برای دیدار با مردآویج، در قزوین لباس آسیاه (که علامت تبعیت از عباسیان بود) بر تن خود کند.^(۴۲۲) با بررسی خلعتهایی که خلفای عباسی بغداد به سلاطین بوبی داده‌اند، به نکات جالبی بر می‌خوریم. در سال ۳۶۷ هـ که عضد‌الدوله بوبی (۳۳۸ - ۳۷۲) به بغداد وارد شد، خلیفه عباسی طایع (۳۶۳ - ۳۸۱) خلعتهایی به او هدیه داد. از جمله هفت جامه و عمامه آسیاه (خلعت)، تاج مرصع و شمشیری که بر کمر او بستند، غلاله‌ای از قصب که می‌باید زرد رنگ بوده باشد، طوق (نوعی گردنبند)، دست برنجن (نوعی دستبند) به انضمام دو لوا (پرچم)، یکی سفید برای اُمرا می‌بستند و یکی طلایی رنگ که به ویعهдан اختصاص داشت. پارچه این دو لوا از حریر سفید بود که بر لوا اولی، نقره کاری و بر لوا دومی، طلاکاریهای زیبایی کار شده بود.^(۴۲۳) در سال ۳۷۷ هـ نیز که شرف‌الدوله (۳۷۹ - ۳۷۲) به بغداد رفت، تقریباً همان خلعتها را از دست همان خلیفه گرفت.^(۴۲۴) ابونصر

خسرو میرزا، ملک رحیم، (۴۴۰ - ۴۴۷) نیز چنین خلعتهایی را از دست قادر عباسی (۳۸۱ - ۴۲۲) دریافت کرد.^(۶۲۵) البته سالها قبل نیز مقتصد عباسی (۲۹۵ - ۳۲۰) برای مردآویج خلعتی سیاه فرستاده بود (سال ۳۱۹ ه).^(۶۲۶) رسم شاهان دیلمی آن بود که چون شاه یا امیر حرکت می‌کرد، سپری زرین که بلند و تقریباً بیضی شکل بود با طرز خاصی در جلوی او کشیده می‌شد.^(۶۲۷) (شکل ۲۶۵). اکثر سلاطین دیلمی همواره با خود تبرزین یا زوین داشتند.^(۶۲۸) جلال الدوله پیوسته تبری همراه خود داشت. عماد الدوله، زوین همراه خود داشت.^(۶۲۹) مردآویج نیز همیشه یک خنجر به درازی یک گز با قبصه، آن همراه خود داشت.^(۶۳۰) در حضور سلاطین بویی، مردمان می‌باید حتماً عمامه یا کلاه بر سر می‌گذاشتند و گرنه مجازات می‌شدند.^(۶۳۱)

۲. لباس وزیران

هر چند وزیران معمولاً در خانه، تنها شال نازکی به عنوان دستار بر سر می‌بستند و پراهن و سروالی بنددار می‌پوشیدند،^(۶۳۲) لباس وزارت ایشان شکل دیگری داشت. معمولاً پس از انتخاب وزیر، شاه بویی قبایی به او خلعت می‌داد و بر آن قبا، شمشیر و کمریندی که هر دو به طلا آراسته شده بود، بسته می‌شد.^(۶۳۳) وزیر معمولاً یک یا دو پراهن نازک می‌پوشید و بر روی آن جامه‌ای ضخیم که وسط آن را از پنجه انباشته بودند (مبطن)، به تن می‌کرد،^(۶۳۴) سپس قبا می‌پوشید و کمریند را بر آن می‌بست و حمایل شمشیر را استوار می‌ساخت و در پایان دُراعه‌ای با آستین گشاد و سیاه رنگ در تبر می‌کرد.^(۶۳۵) موزه‌ای (کفش ساق دار بلند) که نوع مرغوب آن جمشک (شمشک) بود نیز به پا می‌کرد.^(۶۳۶) سپس عمامه‌ای بزرگ و تحت الحنك دار بر سر می‌گذاشت.^(۶۳۷) البته گاه برخی از وزیران بویژه آنانی که خود از علماء محسوب می‌شدند، همچون صاحب بن عباد، طیلسان می‌پوشیدند و تحت الحنك می‌انداختند که البته ظاهراً بیشتر این لباس (طیلسان) راهنگام تدریس بر تن می‌کردند.^(۶۳۸) اگر کاتبی هم به مقام وزارت می‌رسید، لباس وزارت را بر تن می‌کرد، چنانکه ابوسعید مسیحی کاتب عماد الدوله در شیراز چنین کرد (شکل ۲۶۶ و ۲۶۷).^(۶۳۹)

۳. لباس درباریان، امرا و بزرگان

غلامان دربار ابوکالیجار (۳۷۹-۳۸۸) در اهواز، جامه‌هایی زیبا و قباهایی رنگارنگ بر تن داشتند.^(۴۰) همچنین اکثر این غلامان همواره دبوس (گرز) و تبرزینی همراه داشتند.^(۴۱) قتلغ (خطلغ) حاجب عمام الدوله و همچنین سردار سپاه او، دارای کفشه ساق‌دار و بلند بود که گاه در آن خنجری پنهان می‌کرد.^(۴۲) سبکتگین سردار معزالدوله، تعداد بسیاری جامه‌های دبیای شوستری که پارچه‌ای نازک و کبودرنگ بود و در دونوع ساده یا راهراه بافته می‌شد، در خانه خود داشت. وی همچنین لباسهایی از دبیای سلطنتی روم و دبیای بغدادی نیز داشت.^(۴۳) البته برخی از این بزرگان همچون عبدالجبار که در سال ۳۸۵ به وسیله فخرالدوله دستگیر شد، اگر چه طیلسان داشتند اما معمولاً آن را به کار نمی‌بردند. عبدالجبار جامه‌هایی از پشم مرغوب داشت که همگی آنها مصادره شد.^(۴۴) بزرگان در این دوره معمولاً همچون دوران عباسی، در مجلس میگساری، جامه‌هایی رنگارنگ بر تن می‌کردند و تاجی از گل و گیاه مورد بر سر خود می‌گذاشتند.^(۴۵) برخی از قباهای آنان (شکل ۲۶۸-۲۷۱) به همراه تعدادی از کلاهها و عمامه‌هایشان نشان داده شده‌اند (شکل ۲۷۷-۲۷۲).

۴. لباس علماء، فقهاء، کاتبان و قاضیان

در منطقه فارس، دیران و دیوانیان و کاتبان، جامه‌هایی همچون جامه‌های کاتبان خوزستان و عراق بر تن می‌کردند. آنان دُراعه که جُبهه جلویازی بود و معمولاً از جنس دبیا تهیه می‌شد، بر تن می‌کردند و دستاری از قصب (ابریشم نازک) بر سر خود می‌پیچیدند، اما هرگز قبا و طیلسان نمی‌پوشیدند.^(۴۶) صاحب بن عباد وزیر معروف آل بویه در زمان فخرالدوله، دیران و دیوانیانی را که در جستجوی کار به نزد او رفته بودند، جُبهه دبیا و دستار قصب پوشاند.^(۴۷) اگر دییری به مقام وزارت می‌رسید، به شیوه وزیران قبا می‌پوشید و شمشیر و کمریند می‌بست.^(۴۸) اما لباس واعظان و خطیبان در خوزستان و عراق همچون لباس سپاهیان و اهل رزم بود، یعنی قبایی بر تن می‌کردند و روی آن مِنْطَق (منطقه) که نوعی کمریند طلایی یا نقره‌ای بود، می‌بستند و با این لباس خطبه

می خواندند.^(۶۵۹) در سال ۴۰۱ ه که در موصل به نام حاکم بامرللہ فاطمی (۴۱۱-۳۸۶) خطبه خوانده شد، خطیب، قبایی از جنس دیق مصری و سفید رنگ بر تن داشت که از لحاظ موازین رسمی کافی می نمود، به همراه آن عمامه ای زرد بر سر و سروال قرمزی از جنس دیبا به پا کرده بود و خُف که نوعی چکمه بود در پا داشت و شمشیرش را نیز حمایل کرده بود.^(۶۶۰) به هر حال باید توجه داشت که هر کجا خطیب به نام خلفای عباسی خطبه می خواند، خطیب قبایی سفید می پوشید. البته بندرت برخی از واعظان مشهور، خرقه ای و صله دار و رنگارنگ را که مُرّق نام داشت، بر تن می کردند؛ البته نه به هنگام خطبه، بلکه بیشتر به هنگام سفر. چنانکه ابوعبدالله محمد بن احمد شیرازی (م ۴۳۹)، در سفری به بغداد مرقع بر تن کرده بود که در آنجا مُرّق را از تن درآورد و لباسهای فاخر و نرم و نازک پوشید و برای جهاد عازم آذربایجان شد.^(۶۶۱) اما در باب لباس علماء و فقهاء باید دانست که ایشان معمولاً دستار بزرگی بر سر خود می گذاشتند که به آن «عَمَّامَةُ الْكَبِيرَةِ» می گفتند.^(۶۶۲) و تحت الحنك می آویختند، یعنی یک سر عمامة خود را از زیر چانه می گذراندند و بر سینه می انداختند.^(۶۶۳) جنس این عمامه ها از کتان و کرباس یادیبا و قصب بود.^(۶۶۴) در این دوره غیر از طیلسانهای معمول که بر عمامه و نیز بر شانه ها می انداختند و ادامه آن تا حدود کمر می رسید، از طیلسانهایی نام برده شده است که بلند و حاشیه دار بودند و بدون آنکه آستین مشخصی داشته باشند تا حدود نیمه دستها را می پوشاندند. این طیلسانها را نیز بر دوش می انداختند.^(۶۶۵) این طیلسانها، گاه سبز رنگ و گاهی همچون طیلسان ابو عبد الرحمن عتبی ادیب و شاعر، کبود و گاه نیز سیاه رنگ بود.^(۶۶۶) در این دوره برخی از علماء بویژه در شهر قم جامه های سبز می پوشیدند، همچون «ابوعلی محمد بن احمد» از نوادگان امام رضا(ع).^(۶۶۷) البته ظاهرآً مقام نقابت و سرپرستی علویان شیعه، چون منصبی رسمی بود، هر کس که به آن مقام می رسید، می باید جامه سیاه می پوشید؛ چنانکه وقتی شریف رضی (م ۴۰۶ ه) در سال ۴۰۳ به دستور بجهاء الدوّله دیلمی به این منصب رسید، اولین علوی ای بود که به جای جامه سفید، جامه سیاه (شعار عباسیان) بر تن کرد.^(۶۶۸) تعداد زیادی از قبایها و

دستارهای علماء و فقها و کاتبان در شکل ۲۷۸ - ۲۹۲ نشان داده شده‌اند.^(۶۶۹)

برخی از علماء و بزرگان همچون حلاج (مقتول ۳۰۹ ه) صوفی شوریده حال که در سطور پایینتر راجع به او توضیحات بیشتری خواهد آمد، زهری محدث بزرگ و همچنین چنید بغدادی (نهادنی) (م ۲۹۸ ه) صوفی و عالم بزرگ قبای کوتاه و جلویازی را که جامه سپاهیان بود (بویژه در هنگام سفر) بر تن می‌کردند، که گاه این کار ایشان مورد انتقاد قرار می‌گرفت.^(۶۷۰) شیخ مفید (م ۴۱۳ ه) عالم و فقیه بزرگ شیعی معمولاً لباس زیر و خشن بر تن می‌کرد، وی که در دوران آل بویه می‌زیست، از دست عضدالدوله مجده و نیز دستاری نیکو دریافت داشت.^(۶۷۱) البته برخی از علماء نیز با همهٔ فضل و دانش خود گاه به مسأله لباس پوشیدن اهمیت نمی‌دادند، چنانکه می‌نویسنده لباس پوشیدن ابوالفرح اصفهانی صاحب کتاب اغانی با همهٔ فضل و دانشش، به گونه‌ای غیر معمول و دور از نظافت بود که باعث ناراحتی دیگران می‌شد.^(۶۷۲)

مهترین قسمت لباس قضاط، کلاه آنان بود. قاضیان کلاههای خمره‌ای مانند بر سر می‌گذاشتند که به دیته (از دن به معنی خمره) معروف بود. این کلاه که حدود دو وجب یا ۴۵ سانتیمتر طول داشت، در کنار وبالای گوشها لبه‌هایی داشت که آنها را بالا می‌زدند تا روی گوشها را نپوشاند. این دنیه‌ها را به طرز خاصی می‌آراستند^(۶۷۳) (شکل ۲۹۵ - ۲۹۸). همچنین طیلسانهای بلند و حاشیه‌دار ساخت شهر بم را که قواره‌دار (به گونه‌ای مناسب بریده شده) و از دنیای نازک (رفف) و به رنگ مشکی یا آبی آسمانی بود، بر تن می‌کردند (مقایسه کنید با شکل ۲۸۷ و ۲۸۸).^(۶۷۴) آنان همچنین جبهای می‌پوشیدند که از پارچه کرباس سفید رنگ درشت زندنیچی بخارا بود و آن را آستر می‌کردند. اما هرگز دراعه یا کفشهای نوک برگشته و لبه برگشته و شکسته و چاکدار برابر نمی‌کردند^(۶۷۵) (شکل ۲۹۳ و ۲۹۴).

۵. لباس صوفیان و عارفان

پراهن پشمینه و خشن زاهدانه، همچنین جامه‌هایی از پشم سفید (صوف) و نیز مُرقعهای رنگین و وصله‌دار؛ سه جامهٔ معمول صوفیان مسلمان بود. مقدسی مؤلف کتاب

بالارزش احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم (م ۳۸۵)، برای آنکه بتواند به مجلس صوفیان در شهر شوش خوزستان وارد شود، خود را به لباس آنان درآورده یعنی جعبه‌ای پشمین و قبرصی بر تن کرد و سپس یک فوطه بصری را همچون لُنگی به کمر خود بست، تا پایین بدنش را پوشاند.^(۶۷۶)

در اینجا به ذکر توضیحات بیشتری در باب لباس یکی از بزرگترین صوفیان و عارفان این دوره یعنی «حسین بن منصور حللاج» که در سال ۳۰۹ به طرز فجیعی و به دستور خلفای عباسی به قتل رسید، می‌پردازیم. از بررسی منابع و مأخذ زندگی وی چنین به نظر می‌رسد که وی چندان اهمیتی به لباس نمی‌داده است؛ زیرا لباسهای مختلف و گوناگونی بر تن می‌کرد که مربوط به طبقات مختلف جامعه بود. به عنوان نمونه وی گاه دستاری بزرگ (عمامة الکبیرة) چون فقها برسر می‌گذاشت و گاه نیز سر برهنه بود (هنگام تفکر بر روی صخره‌های کوه)،^(۶۷۷) گاهی نیز صوف سفید بر تن می‌کرد (در دیدار با جنید بغدادی و یا در زندان). در ماه رمضان جامدهایی از پارچه خشن و سیاه رنگ (ثیاب اسود) به علامت توبه می‌پوشید.^(۶۷۸) در سفر سوم حج، مُرّقع که پارچه‌ای وصله خورده بود و از قطعه‌های رنگارنگ و صله شده به هم، دوخته شده بود، بر روی شانه افکند.^(۶۷۹) در نخستین سفرش به بصره خرقه‌ای گشاد از پشم بز (نه از پشم سفید، صوف) که رنگین بود (مُصَبَّقَة) پوشید. گاهی نیز قبای نسبتاً کوتاه و جلویاز سپاهیان را بر تن می‌کرد (بویژه در سفر). وی در جلسات دادگاهی که در آن محاکمه می‌شد، دراعه‌ای (مدرعه) از پشم سیاه پوشیده بود.^(۶۸۰) (شکل ۲۹۹).

این جعبه‌فاخر در قسمت جلویاز بود و دُگمه می‌خورد (دُزه) و دارای آستینهایی گشاد بود.^(۶۸۱) گاهی نیز فوطه (ازار) یا لُنگی از پارچه‌چیت هندی را به دور کمر خود می‌بست که ادامه آن تا پایین پاها یش می‌رسید و از آن به عنوان سروال (شروع، شلوار) استفاده می‌کرد.^(۶۸۲) موقع دستگیری وی، پارچه‌های همراه او را نیز ضبط و مصادره کردند.^(۶۸۳)

ع. لباس مردم عادی

اگرچه پوشاک منطقه بین النهرین و عراق که تحت نفوذ ایران بود، به طور کلی تفاوت

زیادی با پوشش مردمان خوزستان، فارس، ری و حتی بست نداشت،^(۶۸۴) اما سنتها و روش‌هایی در نوع دوخت و رنگ پارچه‌ها و البسه مردمان این دوره از تاریخ ایران وجود داشت که آنان را تا حدی از مردمان سایر نواحی مجزا می‌ساخت. بر اساس توشهٔ مؤلف کتاب تجارب الأمم، دیالمه لباسی ویژه خود داشتند.^(۶۸۵) از طرف دیگر لباس بزرگان با مردم تفاوت چندانی نداشت. تفاوت بیشتر در مرغوبیت جنس و نوع پارچه و همچنین چگونگی دوخت آن بود.^(۶۸۶) از آنجاکه دیالمه در نواحی نسبتاً گسترده و وسیعی حکومت کردند و پس از چندی نیز به شعبه‌هایی تقسیم شدند و در نواحی مختلفی حکومت راندند، بنابراین سعی می‌شد تا حد امکان لباس مردمان این نواحی به صورت جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.^(۶۸۷) در منطقهٔ خوزستان، از قمیص (پیراهن) نازک برای پوشش تن و ازار برای پوشش نیمتنه پایین استفاده می‌کردند. این ازار که در بیشتر مواقع به رنگ سرخ یا سفید یا کبود رنگ و از جنس کتان^(۶۸۸) بود، به نامهای لنگ یا فوطه نامیده می‌شد.^(۶۸۹) البته گاه نیز پیراهنی بلند که تمام بدن را تا قوزک پاها می‌پوشاند و آستینهایی بلند داشت و معمولاً از پارچه نازک (به سبب گرمی هوا) و سفید رنگ انتخاب می‌شد، به تن می‌کردند.^(۶۹۰) معمولاً سر خود را با منديل یا شالی می‌پوشاندند.^(۶۹۱) افراد ثروتمندتر علاوه بر پیراهن، از عمامه و نیز طیلسان و همچنین رداهای چهارگوش نیز استفاده می‌کردند.^(۶۹۲) بازرگانان ظاهرآ شلوار دیقی گشاد که بنددار بود به پا و پیراهنی به تن می‌کردند و ردا و طیلسان نیز می‌پوشیدند. قبای خواجه دکانداری را به همراه عمامه‌اش در شکل ۳۰۲ و ۳۰۳ می‌توان دید.^(۶۹۳) سر برنه بودن برخلاف ادب بود. بزرگان حتی جلوی کودکان عمامه از سر خود برنمی‌داشتند.^(۶۹۴) حتی فراش و خادم «سهل بن بشر» که حاکم واسط و اهواز بود، عمامه بر سر می‌گذاشت.^(۶۹۵) غلامان سیاهی که از افریقا به خوزستان آورده می‌شدند، ظاهرآ لنگی قرمز یا سفید یا کبود بر کمر می‌بستند که ادامه آن تا حدود پایین پاها را می‌پوشاند.^(۶۹۶) مردمان عادی گاهی روپوشی همچون ردا بر دوش خود می‌انداختند.^(۶۹۷)

اما مردم فارس که می‌نویسند در زیبایی لباس بر یکدیگر برتری می‌جستند، لباسهایشان تفاوت زیادی با لباس مردم خوزستان و عراق نداشت.^(۶۹۸) آنچه در این

سرزمين بسيار رايچ و شایع بود، استفاده گستره و نسبتاً بيساقه مردمان آن ديار از طيلسان بود. اين طيلسانها كه به صورت قواره دار (به اندازه مناسب بر يده شده) و ظاهرآ آهاردار بود از ديباچ نازك (رفف) بافته و از بم به فارس فرستاده مي شد^(۶۹۹) (مقاييسه شود با شكل ۳۱۱).

مقدسی می نويسد كه در شيراز ارزش نه به طيلسان، بلکه به دراعه نويستندگان است. وي ادامه می دهد كه در اين شهر بسياري کسان و ناکسان، دانا و نادان و حتى مستان را با طيلسان دیده است.^(۷۰۰) او از گدایان دوره گرد و چارپاداران و حتى دو طبقه اي که در جامعه آن زمان از پاينترین طبقات شمرده مي شدند، يعني جolahگان (بافندهگان) و حجامتگران طيلسان دار نام بerde است.^(۷۰۱) خود مقدسی يك بار كه برای ديدن وزير با طيلسان می رود، نگهبانان او را راه نمي دهند اما بار دیگر که به جاي طيلسان، دراعه (ججه جلو باز) می پوشد مانع ورود او نمي شوند.^(۷۰۲) ابن حوقل اضافه می كند که جامعه مردم شيراز، خي وسط جامعه کاتبان و بازركانان بوده است.^(۷۰۳) عمامه های ايشان از نوع عمامه های بلند و معروف ساخت شهر بم بود که آن را همچون سطلي بر سر خود می بستند.^(۷۰۴) جنس آنها از کرياس و پنه يا ابريشم نازك بود^(۷۰۵) و گاه نيز از پارچه قومسي که سفيد و از جنس پنه تهيه مي شد و به انواع ساده و حاشيه دار و کوچك و بزرگ تقسيم مي شد، برای تهيه عمامه های خود استفاده مي كردند.^(۷۰۶) گذشته از اينها، آنان ردا، قميص (پراهن)، ججه و جامعه های آستردار (مبطنه) نيز به رنگ سفيد و سياه بر تن می كردند.^(۷۰۷) همچنين پشميه پوشی و آنچنان که گفته شد، سياه پوشی در ميان مردم فارس رايچ و شایع بوده است.^(۷۰۸) موژه يا کفش ايشان کوچکتر از کفشهای اهالي خراسان بود که به آن شمشك يا نعلين می گفتند و از نوع خفي چاکدار بود، يعني لبه و نوک کفشهای ناشکسته و ناخميده بود.^(۷۰۹) گذشته از اينها، اطلاعات جالب توجهی در آثار بيهقي (م ۴۷۰ ه)^(۷۱۰) و شعالي (م ۴۲۹ ه)^(۷۱۱) و ابوالفرج اصفهاني (م ۳۵۶ ه)^(۷۱۲) وجود دارد که ييشتر درباره فقرا و گدایان است. نوعی از گدایان که معروف به «مکی» بودند، شلوار ديقى گشادي که بند آن ساخت ارمنستان بود به پا داشتند و هنگام گدایي به مردم می گفتند من فرزند فلان تاجرم و راهزنان مالم را

ربوده‌اند، این مطلب نشان‌دهنده‌این است که بازارگانان شلوار دبیقی گشاد به پا می‌کردند. نوع دیگری از گدايان که به «زکیم الحبشه» مشهور بودند، جامه‌ای که از جلو و عقب آن چاکدار بود، بر تن می‌کردند و کفشه ساق‌دار مخصوص مرزداران به پا می‌کردند.^(۷۱۳) «کذبات» فقرایی بودند که به پیشانی خود دستمالی می‌بستند و خود را بیمار نشان می‌دادند.^(۷۱۴) پهلوانانی نیز که در بازارها معركه می‌گرفتند و سنگهای سنگین بلند می‌کردند، لباسهایی با آستینهای تنگ می‌پوشیدند و دگمه‌های پراهن و قبای خود را باز می‌گذاشتند.^(۷۱۵) در این زمان حمالها نیز در شیراز دستار بر سر داشتند. مقدسی اشاره می‌کند که مردم فارس در گرمابه‌ها کمتر لنگ می‌بندند و سرانجام باید دانست که تفاوت زیادی میان نوع لباس دریانوردان با دیگر خدمه‌کشی وجود نداشته است.^(۷۱۶)

اما در اصفهان، مردم بیشتر جامه‌های خود را از پارچه‌هایی در رنگها و جنسهای مختلف که در خانه‌های خود می‌بافتند، تهیه می‌کردند. آنان پراهنه به تن می‌کردند و رویش قبای جلوباری نسبتاً کوتاهی که همچون قبای سربازان بود، می‌پوشیدند. اما این قبای دارای آستینهایی بسیار گشاد بود، گشادی این آستینهای گاه به سه و جب هم می‌رسید؛ زیرا در این آستینهای جیبه‌ای کوچک و بزرگی تعییه شده بود که در آنها اشیای مورد نیاز خودشان را می‌گذاشتند.^(۷۱۷) آنها همچنین سروال (شلوار) به پا می‌کردند. گاهی نیز ٹبان که نوعی شلوار کوتاه و نسبتاً تنگتر بود در زیر لباسهایشان به پا می‌کردند و در زیر کفشهای خود، جوراب می‌پوشیدند.^(۷۱۸) اما نکته مهم، نوع عمامه بستن آنان است، دو طرف عمامه آنها از دو سوی صورت فرو می‌افتد و گوشها را می‌پوشاند. جوانهای اصفهانی بر روی شانه‌های خود بُردی راهراه می‌انداختند و عمامه‌ای از جنس پنبه و به رنگ شرمایی که از اطراف آن نخهای سبز و قرمز آویزان بود، بر سر خود می‌گذاشتند^(۷۱۹) (شکل ۳۱۲). گاهی نیز لباس خود را از ابریشم و خزهای رنگین انتخاب می‌کردند، همچون خادمان و اطرافیان صاحب بن عباد، زیرا که وی علاقه زیادی به خز داشت.^(۷۲۰) در پایان باید اضافه کرد که در اکثر شهرهایی که حکومت بر پیشه‌وران و صنوف تسلط داشت، آنان ملزم بودند که در نوع لباس خود نکات بهداشتی را رعایت کنند. این موضوع در مورد پیشه‌های مواد غذایی بیشتر به چشم می‌خورد.

نانوایان می‌باید دستار سفیدی در جلوی پیشانی خود می‌بستند تا عرق آنها در خمیر ریخته نشود. همچنین باید رویندی نیز روی دهان و بینی خود می‌بستند.^(۷۲۱) شاطران (غیر از نانوایان) که گروهی قلندر مآب بودند، دو نشان عمدۀ داشتند: دگمه لباسشان سرخ بود و همیشه کارد تیزی همراه داشتند.^(۷۲۲) شکارچیان معمولاً لباسی از نمد برتن می‌کردند که آنان را به هنگام حملۀ حیوانات وحشی تا حدی در امان نگاه می‌داشت.^(۷۲۳) شلوار بیشتر در نواحی سردىیر مورد استفاده قرار می‌گرفت، همچون همدان.^(۷۲۴) به قُمّاط سرخ رنگ کودکان در آذربایجان نیز اشاره شده است.^(۷۲۵) لباسهای باربران در شکل ۳۱۴-۳۱۸^(۷۲۶) ناخدای کشته در شکل ۳۱۹، جا شود در شکل ۳۲۰، ازار بر دگان در شکل ۳۲۱، کلاه رختشو در شکل ۳۲۲، کلاه گاؤدار در شکل ۳۲۳ و عمامهٔ سلمانی (آرایشگر) در شکل ۳۲۴ نشان داده شده است.^(۷۲۷) در شکل ۳۰۰، ۳۰۱-۳۱۰ و ۳۱۳ با دیگر لباسهای مردمان آن دوره روبرو می‌شوید.^(۷۲۸)

۷. لباس زنان

لباس زنان دیلمی تفاوتی با لباس زنان ایران همان دوره در نواحی خراسان و سیستان با عراق و بغداد نداشت. چادر زنان دیلمی سیاه بود^(۷۲۹) و با پارچهٔ نازک ابریشمی (قصب) روی چهرهٔ خود را می‌پوشاندند.^(۷۳۰) گاه بر زنان نیز خرقهٔ تصوف می‌پوشانندند. برای توضیحات بیشتر در باب لباس زنان و برای پرهیز از تکرار مطالب، رجوع کنید به بخش لباس زنان در مبحث «طاهریان، صفاریان و سامانیان». به هر حال تعدادی از لباسهای آنها را در شکل ۳۲۵-۳۲۹ می‌توان دید.^(۷۳۱)

۸. لباس سپاهیان

گذشته از کتابهایی که در باب سلاحها نوشته شده است،^(۷۳۲) باید گفت که لباس سپاهیان ایران در این زمان، قبایی کوتاهتر از قbahای معمولی بود و روی این قبا که تا حدود زانوان پا می‌رسید و جلویاز و دارای آستینهای بلند و نسبتاً تنگی بود، کمریندی بسته می‌شد.^(۷۳۳) همچنین کفش ساق دار بلندی به پا می‌کردند. آنان بویژه در ایامی که در گیر

جنگ و نبرد نبودند، روی این قبا، دُراعه‌ای بلند و نسبتاً گشاد می‌پوشیدند.^(۷۳۴) دیلمیان کمتر به پرورش اسب می‌پرداختند و بیشتر پیاده در جنگها نبرد می‌کردند.^(۷۳۵) موقع جنگ تن به تن، شمشیر، خنجر، گرز، سپرهای بلند و سه نیزه در اندازه‌های کوتاه و بلند همراه داشتند.^(۷۳۶) بجز زره، از غذا گند (لباسی که در آن ریزه‌های ابریشم ریخته شده بود تا با پوشیدن آن از ضربات شمشیر در آمان باشند) استفاده می‌کردند.^(۷۳۷) بهترین اسلحه ایران در این دوران سپر گیلکی بود، که سپرهایی بلند و مستطیلی بدون گوش بود.^(۷۳۸) همچنین نیزه و زوین دیلمی که هم نوع بلند آن ساخته می‌شد و هم نوع کوتاه آن، در میان ایشان رواجی تمام داشت. این زوین را به عربی «زانه» و «مزراق» می‌گفتند باید دانست که دیالمه در زوین اندازی معروفیت تمام داشتند.^(۷۳۹) مأموران شرطه، تبرزین قمه مانندی داشتند که آن را از کمر خود می‌آویختند.^(۷۴۰) نوشه‌اند برخی از سران دیلمی چون جلال‌الدوله، که پیوسته تبری همراه خود داشت، یا عماد‌الدوله، که همواره زوین داشت، گسترش این دو سلاح را در میان آنها بهتر نشان می‌دهد.^(۷۴۱) در سپاه مردادی، به مردان دیلمی و گیلکی اشاره شده است که زوین و خنجر داشتند.^(۷۴۲) همچنین در آن زمان از نیزه خطی^(۷۴۳) استفاده می‌شد. کلاه‌خودهایی از آهن و گاه نیز از چرم^(۷۴۴) و شمشیرهای نوع هندی و نوع یمانی (یمنی) مورد استفاده قرار می‌گرفت.^(۷۴۵) ظاهراً آل بویه بر شمشیرهای ایشان تصاویری از حضرت علی (ع) را حک می‌کردند، چنانکه بر شمشیر عضد‌الدوله و پدرش رکن‌الدوله، صورتی از امام اول شیعیان نقش شده بود.^(۷۴۶) همچنین در سپاه آل بویه گروهی به نام «نفت‌اندازان» بودند که در پرتاب نیزه‌هایی که با پارچه‌های آغشته به نفت مشتعل شده بودند، مهارت داشتند.^(۷۴۷) در شکل ۳۳۲-۳۳۰ با برخی از لباسهای سپاهیان و در شکل ۳۳۳ و ۳۳۴ ظاهرآً با پوشاک یک محتسب یا شرطه، آشنا می‌شویم.^(۷۴۸)

۹. لباس سوگواری

در مراسم سوگواری لباس سیاه می‌پوشیدند، چنانکه «صمصام‌الدوله» در ماتم پدرش «غضد‌الدوله» لباس سیاه پوشید. همچنان که شیرازیان در عزای ابوشجاع فرزند

صمصامالدوله (۳۸۸ ه)، سیاه پوشیدند.^(۷۴۹) در زلزله شهر تبریز نیز که شمار بسیاری از مردمان آن شهر کشته شدند، امیر شهر سیاه پوشید و بر نمد پاره نشست.^(۷۵۰) گاه نیز لباس خود را چاک می دادند^(۷۵۱) و خاک و کاهگل بر سر می ریختند و حتی در خانه را سیاه می کردند. در مواردی نیز سر و پا را بر همه می کردند، چنانکه در مرگ مادر «صاحب بن عباد»، اعیان پا و سر خود را بر همه کردند. رکن الدوله نیز وقتی در شیراز به زیارت قبر برادرش عمادالدوله می رفت، خود و سپاهیانش سر و پا بر همه بودند. البته به رسم دیلمیان، صاحب عزا چند روز بعد برای آنانی که پای خود را بر همه ساخته بودند، کفش می فرستاد و بدین طریق آنان را از حالت عزاداری بیرون می آورد.^(۷۵۲) همان گونه که امروزه در برخی از مناطق ایران، پس از سپری شدن ایام سوگواری، صاحب عزا برای نزدیکانش، لباس و پارچه غیر سیاه می فرستد.

معمولًا اگر مرده از بزرگان بود، وی را در ابریشم و زری و پارچه های نشاندار و گلدوزی شده، می گذاشتند. اگر چه عالم معروف، بدیع الزمان (م ۳۹۸ ه) وصیت کرد که مردمان در مرگ او زاری نکنند و خاک بر سر نریزند و او را تنها در سه پارچه سفید دفن کنند.^(۷۵۳) شماری از کفنهای آل بویه به دست آمده که پارچه آنها ابریشم دو پودی است. یعنی در بافت آنها از دو پود استفاده می شد، یک پود، نقش رو و پود دیگر، نقش پشت پارچه را به وجود می آورد، ولی چون نقشه کار یکی بود، نقش پشت و روی آن همانند درمی آمد. روی این پارچه های دوپودی که به آنها «منیر» نیز می گفتند، تصاویر ویژه ای از عقاب یک سر و دو سر، در میان دایره یا مربع به همراه نوشه هایی به خط کوفی نقش شده است.^(۷۵۴) ایشان همچنین در ایام محروم قبای سیاه عزاداری می پوشیدند.^(۷۵۵) البته بر اساس تصویری از کتاب مقامات حریری در یک مراسم تدفین، حاضران قباهای سفید بر تن کرده و عمامه سفیدی که نواری سیاه روی آن است بر سر دارند (شکل ۳۳۵ و ۳۳۶).^(۷۵۶)

۱۰. لباس مجازات و تحقیر مجرمان

اولین تبیه برداشتن عمامه شخص بود^(۷۵۷) حتی گاهی آن را به گردنش می انداختند.^(۷۵۸) آنچه آل بویه را تا حدی از دیگر سلسله های همعصر خود متمایز می سازد، این است که

وقتی اسیران و رُقبای شکست خورده را به زنجیر می‌کشیدند و کلاه بوقی (بُرْئُس) بر سر شان می‌گذاشتند، امیران بویی با اسرای خود رفتار انسانی تری داشتند،^(۷۵۹) چنانکه وقتی «یاقوت» به جنگ «عمادالدوله بویی» رفت، کلاههای نمدی دراز و نیز کلاههای دراز آهین که دُم رویاه یا شغال به آنها آویزان بود و همچنین مقداری غُل و زنجیر به همراه خود بُرد، تا پس از پیروزی، شکست خورده‌گان بویی را با آنها بیندد، اما وقتی که یاقوت، خود شکست خورده، عمادالدوله با او چنین نکرد و او را بخشید.^(۷۶۰) البته همیشه هم چنین تسامح و صبر و گذشتی از امیران بویی سر نمی‌زد، چنانکه «صمصام الدوله» امیر بویی، وقتی بر ابوالعلاء از سرداران بهاءالدوله دست یافت، لباسهای رنگی بر او پوشاند و او را در کوچه‌های شهر اهواز گرداند (سال ۳۸۳ ه). گاهی نیز به همراه لباسهای رنگی، کلاههای آهین نیز بر سر محکومان می‌گذاشتند.^(۷۶۱)

هنگام اجرای حد یا تعزیر شرعی، محکوم می‌ایستاد، در حالی که تنها یک پیراهن که عورت او را نیز می‌پوشاند، بر تن داشت. اگر محکوم زن بود، بالباس و به حالت نشسته حد می‌خورد.^(۷۶۲) در این زمان همچون ادوار گذشته برای امان دادن به کسی کلاه یا عرقچین خود را از زیر عمامه بیرون می‌آوردند و به آن فرد می‌دادند.^(۷۶۳)

۱۱. توضیحاتی در مورد پیشه‌های وابسته به پوشک، بازارها، قیمت انواع البسه، تولیدات و صادرات انواع پارچه و لباس شهرها

در این دوران در اکثر شهرهایی که در محدوده حکومتی آل بویه بودند، مرکز بزرگ پارچه‌بافی و پیشه‌های مربوط به آن وجود داشت. در اصفهان جامه‌های ابریشمی گوناگون همچون خله عتابی^(۷۶۴) و سقلاطون تهیه می‌شد. سقلاطون پارچه‌ای ابریشمی و زربفت بود که در بغداد و ارمنستان به مقدار زیاد تهیه می‌شد. رنگ سقلاطون در این دو محل آبی بود و مقداری از این پارچه از ایران به اروپا صادر می‌شد.^(۷۶۵) پارچه‌های معروف به عتابی وَشی که پارچه‌ای سرخ و رنگارنگ بود (زمینه آن سرخ، اما نقوش گلگون دیگری نیز روی آن بود) و همچنین انواع پارچه‌های ابریشمی و پنبه‌ای به حد زیادی تولید می‌شد و به عراق، فارس، خراسان، خوزستان و نواحی دیگر صادر می‌شد.

در تمامی این نواحی، پارچه‌هایی بخوبی پارچهٔ عتابی اصفهان یافت نمی‌شد.^(۷۶۶) در این شهر همچنین جامه‌ای معروف به دیواری (ویداری!؟) بافته می‌شد، که البته این نوع جامه را در نواحی دیگر نیز تهیه می‌کردند.^(۷۶۷) پرده‌های ساخت اصفهان از نظر زیبایی و خوبی جنس و دوام بر پرده‌های ساخت موصل و واسط برتری بسیار داشت.^(۷۶۸) در این شهر بجز کرباس، ابریشم و زعفران نیز که در رنگرزی از آن استفاده می‌شد، به دست می‌آمد.^(۷۶۹)

در یزد پارچه‌هایی نخی تهیه می‌شد که به نواحی دیگر صادر می‌کردند، ظاهراً این نوع پارچه‌ها اگر کوتاه بود، جزو پارچه‌های بغدادی قلمداد می‌شد.^(۷۷۰) در «میبد» ابریشم فراوان تولید می‌شد، همچنین جامه‌های دیبا و مشطی و فرش نیز تهیه می‌شد؛ زیرا اکثر گوسفندگان آنجا بز بودند.^(۷۷۱) از «زرند» کرمان آسترها معرفت به زرندی بافته می‌شد و به همه جا حتی مصر و منتهی‌الیه مغرب حمل می‌شد.^(۷۷۲) «روزان» که از نواحی کرمان بود، پارچه‌هایی همانند پارچه‌های تمی تهیه می‌کرد، اما در خوبی و زیبایی به پای پارچه‌های بم نمی‌رسید. همچنین در آنجا چرم‌هایی بهتر از چرم‌های طرابلسی و کفش‌هایی از نوع شمشک تهیه می‌شد.^(۷۷۳) بم به تولید منسوجات پنبه‌ای شهرت بسیار داشت، طیلسانهای بلند حاشیه‌دار آنجا نیز معروفیت تمام داشتند. این طیلسانها قواره‌دار (به اندازه مناسب بریده شده) بودند و از دیبا نازک (رفف) بافته می‌شدند. همچنین طاقه‌هایی از شرب نازک که از کتان ظریف مصری تهیه می‌شد و عمame‌های بلند معروف آن به دورترین نواحی، همچون خراسان و عراق و مصر صادر می‌شد.^(۷۷۴) در این شهر پارچه‌های پنبه‌ای عالی و زیبا و بادوام تولید می‌شد. این پارچه‌ها مثل پارچه‌های عَذَنی و صنعتی، بادوام و قابل نگهداری، از پنج تا ده سال بودند و شاهان آنها را در گنجینه‌های خود نگهداری می‌کردند. سلطان را در قدیم الایام طرازی بود که مردم بم آن را تهیه می‌کردند. در میان منابع، مردم کرمان به خوش پوشانی معرفی شده‌اند.^(۷۷۵) «رائین» که در میان سیرجان و بم قرار داشت، پارچه‌هایی به شیوه پارچه‌های تمی تولید و به نواحی دیگر صادر می‌کرد.^(۷۷۶) در سیرجان پارچه‌های بسیاری تهیه می‌شد. همچنین در این شهر کرباسهایی مثل کرباسهای قم (اما نه بخوبی آنها) بافته می‌شد.^(۷۷۷)

در «سیراف» فوته و لنگهای کتانی^(۷۷۸) و نیز نوعی سندل تولید می‌شد.^(۷۷۹) منطقهٔ وسیع فارس از نظر تولید پارچه‌های ابریشمی و حریر، سرزمین بی‌نظیر و فوق العاده‌ای بود، چنانکه خلفای عباسی کارگاههایی در بعضی از شهرهای فارس برای تولید پارچه‌های گلدار به وجود آورده بودند.^(۷۸۰) در شیراز پارچه‌های «منیری» تهیه می‌شد، این پارچه‌ها که در دقت و زیبایی بی‌مانند بودند، پارچه‌هایی دوبعدی به شمار می‌رفتند؛ یعنی در بافت آنها دو پود مورد استفاده قرار می‌گرفت. یک پود نقش رو و پود، دیگر نقش پارچه را می‌انداخت، ولی چون نقشهٔ کار یکی بود، نقش پشت و روی پارچه همانند می‌شد.^(۷۸۱) در این شهر همچنین بُردهای راه راه بسیار نیکو از خز و دیبا و قصب و نیز اجاص عمری و بَرَّ کان (نوعی تافته) تولید و صادر می‌شد.^(۷۸۲) همان‌گونه که در بالا ذکر شد، فارس مرکز جامه‌ها و پرده‌هایی بود که برای رختخواب خاص سلاطین و اُمرا تهیه می‌شد و قیمت آنها بسیار گران بود. این پرده‌ها از حریرهای گوناگون و نیز پرده‌های معین و نشاندار و نیز جامه‌های ابریشمی و پشمی فاخر تهیه و به نواحی دیگر فرستاده می‌شد.^(۷۸۳) در فارس مراکز بزرگ کتان‌بافی وجود داشت و به همین دلیل برخی معتقدند که این صنعت از مصر و از راه دریا به این منطقه منتقل شد.^(۷۸۴) در جهرم پنبه بسیاری به عمل می‌آمد، که از آن انواع کرباسها و جامه‌های بُرد راه راه^(۷۸۵) و نیز پرده^(۷۸۶) و جامه‌های نقش دار (ثیاب الوشی) که بافتی عالی داشتند، تهیه و به نواحی دیگر فرستاده می‌شد.^(۷۸۷) در کوار، کرباس^(۷۸۸) و در گور، پارچه بسیاری تولید می‌شد^(۷۸۹). در دارابگرد انواع پارچه‌های عالی، متوسط و حتی پست تولید می‌شد. در این شهر پارچه‌ای شبیه به نوع طبرستانی و همچنین پرده‌های سوزنجرد (سوسنگرد؟!) تهیه می‌شد. در «فرج» نیز پارچه و پرده‌های کتان تولید می‌شد.^(۷۹۰) از ریشه، کتان و از میشکانات نیز کرباس به دست می‌آمد.^(۷۹۱) کازرون بزرگترین شهر تولید پوشاش کتانی بود، از این رو این شهر را «دمیاط عجم» می‌گفتد؛^(۷۹۲) زیرا همه نوع پارچه، از جمله دیپقی، محمل، شرب و قصب که حریر نازک بود، در آن تولید می‌شد.^(۷۹۳) البته قصب کازرون را غالباً از پنبه تهیه می‌کردند.^(۷۹۴) همچنین در آنجا پارچه‌های کتانی «کسب»^(۷۹۵) و «شطوى» نازک بافته می‌شد.^(۷۹۶) بهترین کتان فارس معروف به توزی

بود که بیشتر آن را در کازرون تهیه می‌کردند. روش تولید آن بدین صورت بود که ساقه‌های درختچه کتان را در حوض پُرآب می‌ریختند و مدتی در آنجا می‌گذاشتند تا پوسد، سپس آنها را بیرون می‌آوردند، کاه آن را دور می‌ریختند و با مابقی آن نخهای کتانی می‌رشتند. این نخهای را در کاریز راهبان می‌شستند، زیرا خاصیت این کاریز آن بود که نخهای کتان را کاملاً سفید می‌کرد.^(۷۹۷) عضدالدوله در این شهر سرایی برای کتان بافان بنا کرد که روزانه تا ۲۰ هزار درهم درآمد داشت.^(۷۹۸) جامه‌های بسیاری از امرا و دیوانیان در این شهر بافته و تهیه می‌شد. ظاهرًا رونق اقتصادی و صادرات این شهر تا پایان حکومت آل بویه ادامه داشت.^(۷۹۹) همان طور که گفته شد، بهترین کتان فارس، توزی (توجی) بود.^(۸۰۰) این شهر که در حوالی گناوه قرار داشت،^(۸۰۱) پارچه و لباسهایی را از کتان نازک تهیه می‌کرد، که همچون منخل (تور) بودند و همچنین پارچه‌های دبیقی و متدیل محملی را که با شطوبیه بسیار متفاوت بود، به نواحی دیگر صادر می‌کرد.^(۸۰۲) از کتان توز هر سال ۵ هزار دست برای سلاطین و خلفا تهیه و فرستاده می‌شد.^(۸۰۳) اگر چه بیشتر جامه‌های توزی را در کازرون می‌بافتند،^(۸۰۴) اما ظاهرًا پارچه‌های بافت خود توز بهتر و زیباتر بود.^(۸۰۵) اما در «سینیر» شهر کی نزدیک ساحل دریا که مرکز بزرگ تهیه و تولید کتان بود، جامه‌های کتانی بسیار مرغوبی بافته می‌شد که به جامه سینیری مشهور بود و ظاهرًا از جامه‌های توزی نیز مرغوب‌تر بود.^(۸۰۶) این پارچه‌ها را از قصب بسیار لطیف و نازک تهیه می‌کردند، اگرچه در ابتدای کتان مورد نیاز این شهر از مصر وارد می‌شد، اما بعد این محل خود یکی از بزرگترین مراکز تولید کتان شد.^(۸۰۷) در «فسا» جامه‌ها و پرده‌های ابریشمی و پشمی، که لباس شاهان را از آن تهیه می‌کردند، تولید و به نواحی دیگر صادر می‌شد.^(۸۰۸) پوشاک خوب و نازک، فوطه، منیرهایی مانند منیرهای اصفهان، دستارهای شرابی (شرب)، طرازهای^(۸۰۹) رنگین و طladوزی شده، پارچه‌های وشی و پرده‌های هشت خانه معلم نشاندار، تهیه و به نواحی دیگر صادر می‌شد.^(۸۱۰) همچنین در این شهر نوعی جامه سوستجردی از پشم تهیه می‌شد که بهتر از جامه‌های سوستجردی قرقوب (در خوزستان) بود که از ابریشم تهیه می‌شد و حتی از جامه‌های تارم و توز (توج) نیز بهتر بود.^(۸۱۱)

در گناوه (جنابه) طرازهای سلطانی تهیه می‌شد.^(۸۱۲) همچنین دستمالهای معروف به جنابی نیز تهیه و صادر می‌شد.^(۸۱۳) از دشت «بارین» واقع در منطقه غندجان «هنديجان»، انواع گلیم و پرده و مخدہ (مقاعد) نظیر ساخته‌های ارمنستان ساخته و به نواحی دیگر فرستاده می‌شد.^(۸۱۴) در غندجان، جولاھگان و کفشگران بسیار بودند.^(۸۱۵) در شهر ارجان (ارگان)، یعنی حدود بهبهان کنونی جامه‌های «کندکی»^(۸۱۶) که نوعی فوطه‌های پهن بود و نیز «بربهاری» تولید و به نواحی دیگر صادر می‌شد.^(۸۱۷) در سال ۳۸۰ ه بهاءالدolle در آین شهر جامه‌هایی به سپاهیان خود می‌بخشد.^(۸۱۸) از «رامهرمز» جامه‌های ابریشمی تولید و صادر می‌شد.^(۸۱۹) در منطقه لور (لر) حوالی شوستر و جندی شاپور، کارگاههای بافتگی بسیاری بنا شده بود.^(۸۲۰) خوزستان ممتازترین و بزرگترین مرکز تولید انواع پارچه و منسوجات و جامه‌های گوناگون بود. جماحتظ پارچه‌های ابریشمی مصر و خوزستان را ستوده است.^(۸۲۱) مقدسی به جولاھگان بسیار و پرشمار خوزستان اشاره کرده است.^(۸۲۲) اهواز مرکز عمدهٔ خرز و دیبا بود، در آنجا فوطه‌های ابریشمی بسیار خوبی بافته می‌شد.^(۸۲۳) قرقوب (میان شوش و طیب) غیر از طرازهای سلطانی، جامه‌های سوزنجرد تهیه و به نواحی دیگر صادر می‌کرد.^(۸۲۴) در ناحیهٔ طیب بند شلوارهای بخوبی بند شلوارهای ارمنستان تهیه می‌شد که از محصول «سلجماسه» نیز قشنگتر بود. همچنین در آنجا جامه‌های سیاه (الاکسیه والبرکانات) نیز تولید می‌شد.^(۸۲۵) در بصنیا (بصنی) در جنوب شوش، پرده‌هایی در نهایت زیبایی و خوبی تهیه می‌شد و رویشان نوشته می‌شد «ساخت بصنی». این پرده‌ها در سرتاسر جهان خردیار داشت. در کارگاههای واسط، برذون و کلیوان، پرده‌هایی شبیه به پرده‌های بصنی ساخته می‌شد و به تدلیس روی آنها «ساخت بصنی» نوشته می‌شد تا بهتر به فروش رود. در بصنی، زن و مرد فرش بافی و پشم‌رسی می‌کردند.^(۸۲۶) در ولایت خویزه یکی از شعبات راستی کرخه سفلی، نهری به نام «نهر تیری» جریان داشت، در آنجا پارچه‌ها و جامه‌های سفیدی که بسیار زیبا و خوش بافت بود، تولید و به بغداد و نواحی دیگر فرستاده می‌شد. در این منطقه، همچنین گنگهایی بزرگ بافه می‌شد.^(۸۲۷) در منطقه سنجار که در «اقور» میان دجله و فرات قرار داشت، کفشگران بسیاری زندگی

می‌کردند.^(۸۲۸) فوشهای ساخت بصره نیز معروف و مشهور بودند.^(۸۲۹) جندیشاپور کارگاههای بافندگی بسیاری داشت که در آنها جامه‌های معروف به «شاپوری» می‌بافتند، در آنجا همچنین «هملخت‌های» نیکوبی (نوعی کفش) ساخته می‌شد.^(۸۳۰) در شوش بجز طرازهای سلطانی، خزهایی محکم و ضخیم نیز تولید می‌شد که در نواحی دیگر مانند آن کمتر تهیه می‌شد.^(۸۳۱) از این خز (نوعی ابریشم) هم جامه و هم عمامه می‌ساختند.^(۸۳۲) ابوکالیجار، از اهواز هدایایی شامل خزهای شوشی برای خلیفه عباسی فرستاد.^(۸۳۳) «منصور حلاج» صوفی مشهور (مقتول ۳۰۹) را در شهر شوش با مقداری پارچه که همراه داشت، دستگیر کردند.^(۸۳۴)

یکی از مهمترین شهرهای خوزستان در زمینه منسوجات، شهر شوستر بود. بجز طرازهای سلطانی، دیبای شوستری که پارچه‌ای گرانبها بود، سالیان سال، کسوت خانه کعبه را تشکیل می‌داد.^(۸۳۵) بزرگان و امرا، از دیبای شوستر که کبودرنگ و نازک بافت بود و به بغداد فرستاده می‌شد، لیاس تهیه می‌کردند.^(۸۳۶) وقتی شمس‌المعالی خواست هدایایی برای سلطان محمود غزنوی بفرستد، جامه‌هایی ملون از دیبای شوستری نیز در میان هدایای او دیده می‌شد.^(۸۳۷) بخش غربی شهر بغداد محل سکونت اهالی شوستر بود که به آن محله «تُستَّری‌ها» می‌گفتند و در آنجا جامه‌های شوستری تولید می‌شد.^(۸۳۸) دیبای شوستر را که شمار بسیاری از بافندگان ماهر تهیه می‌کردند، به تمام نقاط جهان، خراسان، عراق، مصر، شام و نواحی دیگر می‌بردند. آن را مرغوب‌تر و بهتر و زیباتر و پُردوامتر از دیبای روم می‌دانستند.^(۸۳۹) دیبای شوستری دو نوع بود: اول دیبایی که تار و پود آن از ابریشم خالص تهیه می‌شد و دوم دیبایی که از گیاهی به نام قلبائب به دست می‌آمد. بوته این گیاه که جزو محصولات عمده نواحی اطراف شوستر بود، شبیه به بوته کرچک و ثمرة آن همچون غوزه پنبه است و از داخل همین غوزه پنبه (جوزق) چیزی همچون ابریشم نرم و شفاف بیرون می‌آید که با آن دیبای اصلی شوستر بافته می‌شد.^(۸۴۰) به هر حال، اینکه حتی تا امروز در این شهر ما با اسمی خانوادگی چون، ابریشمکار، عباباف، شالباف و شالچی، نداف و چیتساز و غیره رویه و هستیم، خود دلیل عمدہ‌ای است بر اینکه روزگاری این شهر، پُر از بافندگان و جولاگان بود.

دُوزق نیز که از نواحی اطراف شوستر است، مرکز بافت‌های درشت بود.^(۸۴۱) مُشْرُقان (مشرقان) نیز که در اطراف شوستر بود، کارگاه‌های بافت‌گی بسیاری داشت.^(۸۴۲) در عَسْكَرِ مُكْرَم، حوالی شوستر و اهواز، پارچه‌هایی نیکو و بادوام و پوشک «فَتَبِي» از گنف و دستمال که مورد استفاده مردم خوزستان بود، همچنین مقنعته‌هایی ابریشمی تهیه و به بغداد صادر می‌شد.^(۸۴۳) اما در نواحی شمالی تر سرزمینهای زیر سلطه آل بویه، باید به یکی از مراکز مهم، یعنی «ری» اشاره کرد. در آنجا کرباسهای عالی، طیلسانهای پشمین، بُردهایی همچون بُرد یمانی که عدنی نام داشت و همچنین پارچه‌های ابریشمی متیر (دولابافت) و جامه‌های ابریشمی سیاه، تهیه و به نواحی دیگر صادر می‌شد.^(۸۴۴) از قدیم در روستای کلبن (کلین) فشاویه طراز دوزی انجام می‌شد.^(۸۴۵) قم نیز پارچه‌های مرغوبی تولید و صادر می‌کرد.^(۸۴۶) قزوین، لباس و جورابهای عالی که معروفیت زیادی داشت و کفش و کمان تهیه می‌کرد.^(۸۴۷) «سُرّة» پوشک عالی و طیلسانهای نیکو تهیه می‌کرد،^(۸۴۸) از همدان نیز پارچه‌های زیبا و کفش و چکمه صادر می‌شد.^(۸۴۹) در بعضی از شهرهای فارس، عباسیان و بویژه امرای بویی کارگاهها و کارخانه‌هایی برای تهیه منسوجات مخصوصی برپا کردند.^(۸۵۰) چنانکه عضدالدolle در نیم فرسنگی شیراز، شهری به نام خود ساخت که به «کرد فناخسر» معروف شد. وی در این شهر پشم‌ریسان، بافت‌گان خز و دیبا و تجار پشم و ابریشم را گرد آورده بود. در کناره پارچه‌هایی که در آنجا بافته می‌شد، نام شهر را می‌نوشتند.^(۸۵۱) وی همچنین سرایی معروف به کتان بافان را در کازرون برپا کرد، که گفته می‌شود روزانه ۲۰ هزار درهم درآمد داشته است.^(۸۵۲) از کارهای دیگر او این بود که در بغداد بازاری برای بزاران ساخت و اوقاف بسیاری را بدان اختصاص داد^(۸۵۳) و در ادامه این اقدامات در سال ۳۷۲ ه تجارت‌خانه‌هایی ویژه ابریشم و نخ ایجاد کرد و بدین ترتیب تولید آنها را بیش از پیش در انحصار دولت بویی درآورد.^(۸۵۴) در ادامه همین سیاست بود که محله شوستریها (تُسترهای) در جانب غربی شهر بغداد ساخته شد، که در آنجا اهالی شوستر، دیباهای شوستری را تولید می‌کردند.^(۸۵۵) ناصر خسرو در کوچه «کوطرازان» اصفهان، ۵۰ کاروانسرا دیده بود.^(۸۵۶) اینکه در این زمان در حاشیه اکثر پارچه‌ها، نام محل بافت

آنها را می‌نوشتند، نشانی از تنوع و رونق و گسترش صنعت نساجی و تجارت فراوان آن است.^(۸۵۷) در باب اوضاع پیشه‌ورانی که در ارتباط با صنعت منسوجات فعالیت می‌کردند، باید گفت که از حیث موقعیت اجتماعی و کسب ثروت، برازان مزیت خاصی داشتند، اما نساجان و جولا‌هگان بافته در میان این سلسله مراتب، پست‌ترین و پایینترین طبقه شمرده می‌شدند.^(۸۵۸) ما با جولا‌هگانی رویه‌رو می‌شویم که گاه تنها پیراهن کهنه‌ای بر تن داشتند و بدون پالفار و حتی سریند بودند (در آن دوران نداشتن سرپوش نشانه بی‌ادبی و دوری از آداب و معاشرتهای اجتماعی قلمداد می‌شد).^(۸۵۹) عضدالدوله هر سال سه هزار دینار به کفashان و موزه‌داران همدان تا بغداد می‌داد، تا کفش حاجیان را تأمین کنند.^(۸۶۰) در باب مالیات‌های این دوره باید گفت که عوارض (مکس) پارچه‌های ابریشمی و پنبه‌ای یک دهم (عشر) بهای آنها بود. در سال ۳۷۵ هـ صمصادم‌الدوله تصمیم گرفت بر جامه‌های ابریشمی و پنبه‌ای که در بغداد و نواحی اطراف آن بافته می‌شد، به میزان یک دهم بهای آنها عوارض نهد، ولی با مقاومت اصناف و پیشه‌وران، بنناچار از تصمیم خود منصرف شد.^(۸۶۱) زنان بیشتر در رشتن نخ فعالیت می‌کردند و باقی مراحلی کار به عهده مردان بود.^(۸۶۲) وقتی که گروه «اخوان الصفا» رسایل خود را تهیه می‌کردند (۳۴۰-۳۸۰ هـ)، در پایان طبقه‌بندی صنایع اساسی و مهم، صنایع تجملی و زینتی را قرار دادند که حرفة‌های دیباخی و حریر بافی، جزو آن قلمداد شده بود.^(۸۶۳) از کسانی که پیشه‌های خیاطی و پیشه‌های وابسته به پوشان داشتند، باید از خیاط «عمادالدوله» در شیراز (سال ۳۲۲ هـ) که گر بود^(۸۶۴) و همچنین از خیاط وزیر او (سال ۳۲۴ هـ)^(۸۶۵) و نیز از «یحیی بن زیاد بن عبدالله دیلمی»^(۸۶۶) استاد لغت و نحو ملقب به «قراء» (پوستین دون) نام برد.^(۸۶۷) در زمان موسی بن جعفر^(ع) در فشاویه تهران، استادی بود که طراز و مُطّرزی می‌کرد و از قرامطه محسوب می‌شد.^(۸۶۸) در مورد قیمت‌ها غیر از آنچه ذکر شد، باید گفت، قیمت طیلسان و یک طاق (نوعی سرپوش و طیلسان) شرب نازک ساخت بم، ده دینار بود.^(۸۶۹) هر توپ پارچه ابریشمی و حریر فارس صد دینار طلا ارزش داشت.^(۸۷۰) «ابو جعفر کاکو علاءالدوله» هر سال به مسعود غزنی به عنوان مالیات، ده هزار دست طاقه جامه می‌داد.^(۸۷۱)

طراز

همان گونه که در بخش‌های قبلی توضیح داده شد، طراز نوعی پارچه بود که حاشیه‌ای مشتمل بر نوشه، به صورت بافته یا گلدوزی شده آن را زینت می‌داد و در لباس دیوانیان و دستگاه امرا و سلاطین از آن به وفور استفاده می‌کردند.^(۸۷۱) در اینجا تنها می‌خواهیم به شهرهایی که در محدوده حکومت دیالمه قرار داشتند و در آنها طراز تهیه می‌شد، اشاره‌ای کنیم. قبل از طرازهای زمان عضدالدوله و دیگر امرای بویی که برای نوح سامانی و غُبی وزیر و تاشر حاچب فرستاده شد، اشاره گردید.^(۸۷۲) در بسیاری از شهرهای فارس^(۸۷۳) و نیز در بم طرازهایی برای سلاطین تهیه می‌شد.^(۸۷۴) در فسا انواع طرازهای چند رنگ و زریفت که نام شاه زمان به رنگ آبی و سبز مانند پر طاووس روی آنها بافته شده بود، تهیه می‌شد.^(۸۷۵) این طراز سلطانی خاص شاهان بود و ظاهرآ با طراز ساده و بدون تذهیب جهرم و نیز طرازهای کتانی تجاری گناوه تفاوت داشت.^(۸۷۶) البته در شهر اخیر طرازهای سلطانی نیز بافته می‌شد. در شوستر نیز برای بسیاری از شاهان طرازهایی بافته می‌شد.^(۸۷۷)

ج) سرزمینهای شمالی ایران علویان طبرستان (۲۵۰-۳۱۶ ه.ق.)

چون عمال طاهریان در طبرستان و گرگان به ظلم و ستم پرداختند. مردم آن نواحی به ستوه آمدند و حسن بن زید علوی یکی از اولاد امام حسن مجتبی (ع) را از ری به طبرستان دعوت و با او بیعت کردند. حسن بن زید (داعی کبیر) از سال ۲۵۰ ه.ق. بتدریج بر طبرستان و گرگان استیلا یافت و عمال طاهری را از حکومت برانداخت. داعی کبیر تا سال ۲۷۰ ه.ق. در آن نواحی فرمانروایی کرد و بعد از او «محمد بن زید» به حکومت رسید. وی پس از استقرار در طبرستان مدتها با عمال عمرولیث و دیگر مدعيان به جنگ و کشمکش پرداخت تا اینکه امیر اسماعیل سامانی بعد از غلبه بر عمرولیث لشکری به جنگ محمد فرستاد و او در اولین برخورد بر اثر تیر یکی از سپاهیان دشمن کشته شد (۲۸۷ ه.ق.). پس از آن مدت سیزده سال گرگان و طبرستان مستقیماً تحت نظر حکام

سامانی اداره شد، ولی در سال ۳۰۱ ه.ق. «حسن بن علی» از خاندان علوی پس از جنگ با حاکم سامانی، بر آن حدود مسلط شد و حکومت علویان را تجدید کرد. حسن در سال ۳۰۴ ه.ق. درگذشت و دامادش حسن بن قاسم (داعی صغیر) به حکومت رسید. سرانجام در سال ۳۱۶ ه.ق. «اسفار بن شیرویه» بر او غلبه کرد و قلمرو علویان را به نام سامانیان مسخر کرد و به حکومت آنان خاتمه داد. علویان طبرستان پیرو مذهب شیعه چهار امامی (زیدیه) بودند.

اسامی امرای علوی طبرستان و زمان حکومت آنها:

۱. حسن بن زید حسنه، داعی کبیر، ۲۵۰ - ۲۷۰ ه.ق.
۲. محمد بن زید، ۲۷۰ - ۲۸۷ ه.ق.

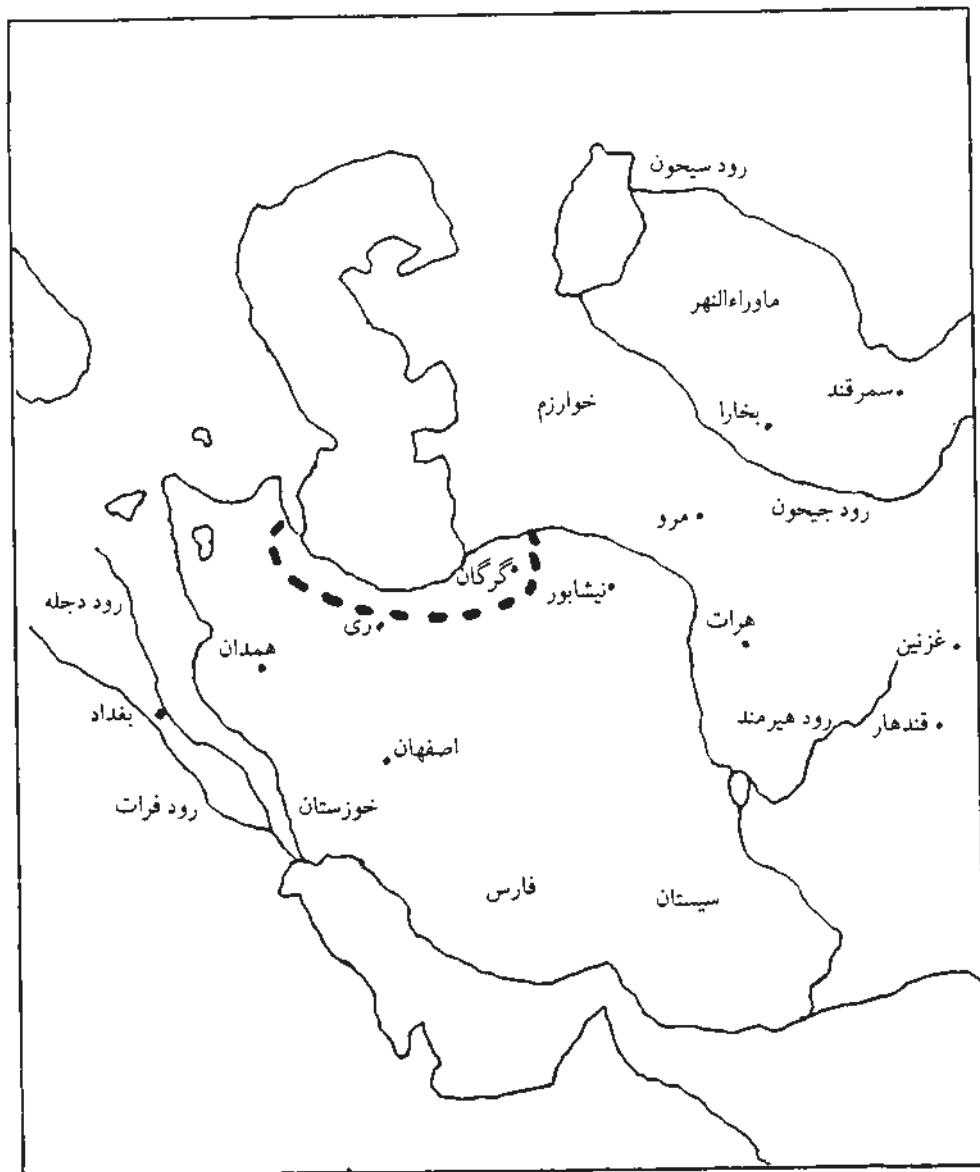
سلط حکام سامانی از ۲۸۷ تا ۳۰۱

۳. حسن بن علی حسینی، ناصر کبیر (الاطروش)، ۳۰۱ - ۳۰۴
۴. حسن بن قاسم حسنه، داعی صغیر، ۳۰۴ - ۳۱۶

۱. لباس سلاطین

علامت علویان شیعی مذهب طبرستان (زیدی) پرچم و لباس سفید بود^(۸۷۸)، چنانکه وقتی «رافع بن هرثمه» نیشابور را در زمان عمرولیث تسخیر کرد (۲۸۳ ه) و خواست به نام محمد بن زید علوی خطبه بخواند، شعار سیاه را که نشانه عباسیان بود رها و جامه سپید بر تن کرد.^(۸۷۹) بدین سبب بود که قیام کنندگان در شرق دنیای اسلام آن روز، همچون داعیان طبرستانی را سپید جامگان («مُيَيْضَه») می‌نامیدند.^(۸۸۰) در سال ۳۱۸ یکی از امیران طبرستان پوشیدن لباس سفید را به عنوان علامت ویژه علویان در نظر گرفت.^(۸۸۱) سید شریف رضی (م ۴۰۶ ه) جامه سفید بر تن داشت،^(۸۸۲) البته رنگ سبز نیز بویژه در میان شیعیان دوازده امامی اثنی عشری مورد استفاده قرار می‌گرفت، چنانکه ابوعلی محمد از نوادگان امام رضا (ع) که مردی پارسا بود، وقتی به قم وارد شد جامه سبز بر تن داشت.^(۸۸۳)

امرای آل باوند قبل از قبول اسلام زنار (کمریند مخصوص مسیحیان و زرتشیان)



نقشه قلمرو حکومت علویان

می‌بستند و کلاهی ظاهراً همچون قلنسوه که رنگ سیاه داشت بر سر می‌گذاشتند،^(۸۸۴) البته ظاهراً اگرچه اسپهبد حسام الدوله شهریارین قارن از سلسله آل باوند پس از قبول اسلام زنار از میان خود بگشست^(۸۸۵)، اما این رسم همچنان تا مدت‌ها باقی ماند.^(۸۸۶) ابو جعفر محمد الاطروش علوی را که در سال ۳۱۵ در گرگان کلاه پادشاهی بر سر نهاد، «صاحب القلنسوه» می‌گفتند.^(۸۸۷) البته امرای گرگان از قدیم نوعی تاج شاهی بر سر می‌گذاشتند.^(۸۸۸) چنانکه «ماکان بن کاکی» وقتی خواست در طبرستان خطبه به نام فرزندان «حسن بن علی اطروش» بخواند، قلنسوه بر سر نهاد.^(۸۸۹)

۲. لباس مردم عادی

مردمان طبرستان در قدیم الایام جامه‌های سیاه بر تن می‌کردند.^(۸۹۰) اما وقتی به پیروی از علویان درآمدند، سفیدپوشی در میانشان رواج یافت. ایشان معمولاً جبهای یا قبایی پشمین و به رنگ سفید بر تن می‌کردند. این جبه یا قبا دارای آستینهایی بلند و گاه کوتاه بود، جلوی آن باز و بلندی‌اش تا حدود زانوan می‌رسید و یک لبه آن روی لبه دیگرش قرار می‌گرفت و روی آن کمریندی ساده بسته می‌شد، قرآن باز یا بسته‌ای را نیز بر سینه خود می‌آویختند و شمشیری که حمایل آن به گردن بسته شده بود، به همراه داشتند.^(۸۹۱) همان گونه که گفته شد، زنار بستن در قدیم و در میان آنان رواج داشت اما با پذیرش اسلام این سنت زرتشتی را کنار نهادند.^(۸۹۲) در سال ۳۲۰ هشایلکاران گرگان شلوارهای وصله‌دار و رنگارنگ با رداهای پاره می‌پوشیدند و در حالی که تن و پاهایشان بر همه بود، مشغول کار می‌شدند.^(۸۹۳) پوشیدن طیلسان نیز در میان آنان رواج داشت، که البته طیلسان آنها از نوع پوشیدنی بود.^(۸۹۴) بُرُوش که نوعی لباس بارانی بود و کلاهی برای پوشش سر داشت و سراسر بدن را فرا می‌گرفت و ظاهراً سرخ رنگ بود نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت^(۸۹۵) (شکل ۱۸۱). از جامه‌ها و قباهای بنفش نیز ظاهراً استفاده می‌کردند.^(۸۹۶) همچنان که وقتی «مازیار بن قارن» در طبرستان شورید و پیرو بابک خرمدین شد، جامه سرخ به تن کرد^(۸۹۷) (۲۲۵ ه) در سال ۱۸۰ و ۱۸۱ نیز وقتی پیروان «زید بن علی بن حسین» در گرگان شوریدند، لباسهای سرخ بر تن داشتند

(به دستور هارون الرشید او را در مرو کشند).^(۸۹۸)

البته جامه‌های نیز از ابریشم سیاه^(۸۹۹) و نیز از ابریشم و حریرهای زرد (زعفرانی) و جامه‌های پنبه‌ای زرد کمرنگ^(۹۰۰) و جامه‌های بارانی از پشم سرخ تهیه می‌شد^(۹۰۱). از کفشهای پشمی^(۹۰۲) و نیز پارچه‌های پنبه‌ای مُنیر یعنی دولاباف و نیز از نوعی پیراهن (غلاله) استفاده می‌کردند.^(۹۰۳) کسای مازندرانی آنقدر مهم بود که امرا و سلاطینی چون بهاءالدوله دیلمی آن را بر تن می‌کردند.^(۹۰۴) پاپوشهای ایشان عموماً کیمخته‌های پشمینی بود که با بندهایی به پا محکم می‌شد و ظاهرآ تا زیر زانوان می‌رسید.^(۹۰۵)

۳. لباس زنان

زنان نیز چارقدهایی از ابریشم نازک (شراپی) بر سر می‌گذاشتند.^(۹۰۶) آنان در تابستان کتان و در زمستان ابریشم و حریر می‌پوشیدند. این زنان پیش از قبول اسلام نوعی سروال به پا می‌کردند، که نوعی رانین بود و کلاهی بر سر می‌گذاشتند.^(۹۰۷) اما در دوره‌های بعد که به دین اسلام درآمدند، چادرها و لباسهای بلند سفید و سیاه پوشیدند.^(۹۰۸)

۴. لباس سپاهیان

سپر گیلکی معروفیت تمام داشت.^(۹۰۹) زوین اندازی در میان دیالمه شهرت بسزایی داشت.^(۹۱۰) زرهای آنان کوتاه بود و گاهی تنها روی سینه و شکم را می‌پوشاند، سپهایشان اغلب از چرم‌های محکم ساخته می‌شد که بر روی آن تزیینات فلزی بود.^(۹۱۱) نظامیان ظاهراً در زمستان یا ایام بارندگی، طیلسان و بژنْش‌های بلند و سراسری بر تن می‌کردند.^(۹۱۲) شمشیرهای یمانی نیز در میان ایشان مورد استفاده قرار می‌گرفت.^(۹۱۳) گاهی نیز در جنگ از خود و سرپوش برای حفاظت استفاده می‌کردند.^(۹۱۴)

۵. لباس سوگواری و لباس مجازات و تحقیر مجرمان

در مراسم سوگواری، دیلمیان سرهای خود را بر هنر می‌کردند و خود را با کیسه‌هایی می‌پوشانیدند و آن کیسه‌ها را بر سر و روی خود می‌بیچانندند و در حالی که زوین در دست داشتند و لباس سیاه بر تن کرده و کیسه‌های طبری بر خود پیچانده بودند، در آن

مجالس شرکت می کردند.^(۹۱۵) موقع تنبیه و مجازات مجرم لباس یا ردای او را بر سر و گردن او می آنداختند و می کشیدند.^(۹۱۶)

۶. توضیحاتی در مورد پیشه‌های وابسته به پوشاسک، بازارها، قیمت انواع البسه، تولیدات و صادرات انواع پارچه و لباس شهرها

اسپهبد طبرستان در سال ۹۸ هـ که مسلمانان به رهبری یزید بن مهلب آنجا را فتح کردند، به آنان طاقه‌های حریر و جامه‌های دیگر داد.^(۹۱۷) صنعت ابریشم در شمال ایران، از قدیم الایام بویژه به دلیل اینکه بر سر راه تجارت جاده ابریشم از چین به مدیترانه قرار داشت، از رونقی بسزا برخوردار بود. منسوجات ابریشمی طبرستان به ارمنستان و نواحی داخلی ایران صادر می شد. بند شلوارهای (التگک) معروف ارمنی را با ابریشمها طبرستان تهیه می کردند.^(۹۱۸) در گرگان انواع جامه‌های حریر و ابریشم سیاه و قایه و دیبا و قزین تولید می شد.^(۹۱۹) در حالی که یمن خود از مراکز عمده تهیه پارچه بود، ابریشمها و جامه و طیلسان طبرستان را می خرید.^(۹۲۰) روسریهای ابریشمی و نوعی دیبا نامرغوب نیز در آنجا تولید می شد.^(۹۲۱) از استرآباد جامه‌های ابریشمی چون مبرم و زعفورهای گوناگون صادر می شد.^(۹۲۲) منطقه دیلم نیز ابریشم بسیار تهیه می کرد. از ابریشم، جامه‌های تک رنگ و رنگارنگی چون مبرم و حریر و کتان و پشم تولید می شد.^(۹۲۳) کومش جامه معروفی تهیه می کرد که به همه جا فرستاده می شد.^(۹۲۴) آمل جامه کتان و دستارچه‌های خیش (درشت بافت) و زریفت گوناگون و کیمخته (نوعی کفش) تهیه می کرد.^(۹۲۵) ساری نیز حریر و پرنیان و زعفران و صندل تهیه می کرد و به نواحی دیگر می فرستاد.^(۹۲۶) روزان جامه‌های سرخ پشمین که از آنها بارانی (بزوئش!) می ساختند، تهیه می کرد.^(۹۲۷) آبسکون کیمخته پشمین می ساخت^(۹۲۸) و در آنجا دستارهای ممتاز طبری، کسای مازندرانی، طیلسان و پارچه‌های درشت بافت (ثیاب الخیش) که در مکه هواخواهان بسیاری داشت، تولید می شد.^(۹۲۹) پنهان آنجا اندکی زرد بود.^(۹۳۰) از خصوصیات مهم ابریشم طبرستان درشت بافتی (خویش، خیش) آن بود در صورتی که ابریشم خوزستان یا فارس ریز بافت و نازک بود.^(۹۳۱) یک کسای طبری ۴۰۰ درهم^(۹۳۲) و یک منديل طبری ۱۲ درهم ارزش داشت.^(۹۳۳)

یادداشتها

۱. رجوع کنید به ابن اثیر، ۵/۳۵۶ - ۸/۲۷۶ و دینوری / ۴۰۹ (۳۶۷) و نویری، ۶/۴۱۹.
۲. Supuler/ 515-516 (f ۱۴/۲); Kremer (1873), 33.
۳. حسن ابراهیم، ۲/۳۶۱ - ۳۶۰ (۳۴۰/۲).
۴. زیدان، ۵/۸۱ - ۸۴ (۵/۹۷۴) و امین (۱۳۵۲)، ۲/۹۶ - ۹۷ (۲/۱۴۴) بر اساس کتاب الموسی.
۵. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۶/۲۴۶ و ۵/۱۸۸ (۱/۶۲۲ و ۶۵۸). جاحظ (۱۳۳۲)، ۲).
۶. می‌نویسند سیاه نشانه غمگساری بر شهدای ایشان از بنی هاشم و نکوهش بر بنی امیه بود. ابن خلدون، ۱/۴۹۵، مقایسه کنید با ابن اثیر، ۵/۳۴۲ - ۳۴۳ (۸/۲۵۹). لوای عباسیان نیز سیاه بود که بر روی آن با خط سفید نوشته شده بود «محمد رسول الله». متز، ۱/۲۲۸ (۱/۱۶۲) و ابن مسکویه، ۵/۲۹۴.
۷. حسن ابراهیم، ۳/۴۴۲ - ۴۴۴ (۳/۷۲۳).
۸. امیرعلی / ۳۸۶ - ۴۳۶ (۴۳۷ - ۳۸۷) و حسن ابراهیم، ۲/۳۶۱ - ۳۶۲ (۲/۳۴۰ - ۳۴۱).
۹. در باب این کلاه و جزئیات آن رجوع کنید به توضیحات صفحات بعدی، ذیل لباس منصور عباسی.
۱۰. همچون هادی، حسن ابراهیم، ۲/۳۷۱ (۲/۳۴۸).
۱۱. امیرعلی / ۴۳۶ - ۳۸۷ (۴۳۷ - ۳۸۶) و حسن ابراهیم، ۲/۳۶۱ - ۳۶۲ (۲/۳۴۰ - ۳۴۱).
۱۲. مقایسه کنید با 162-168 Dozy (1845) ذیل خفتان.
۱۳. صابی (۱۳۸۲)، ۳۱ به بعد و فقیهی / ۳۲۵ - ۳۲۶ و امیرعلی / ۴۳۶ - ۳۸۷ (۴۳۷ - ۳۸۶).
۱۴. الجُمْعُونی / ۲۱.
۱۵. مسعودی (۱۳۷۷)، ۳/۲۶۲ (۲/۲۵۱).
۱۶. در مورد این جامه و سرانجام آن که به موزه Topkapi Sarayı استانبول منتقل شد، رجوع کنید به توضیحات لباس پیامبر اکرم (ص) در فصل قبلی و نیز ابن خلدون ۱/۵۰۹ و زیدان، ۱/۹۳ - ۹۵ (۱/۹۷ - ۹۸) و ثعالبی، بیت المقدس ۱۸۲/۳ - ۱۸۳ و فقیهی ۳۳۸ - ۳۳۹ و متز، ۱/۲۲۷ (۱/۱۶۱).
۱۷. حسن ابراهیم، ۲/۳۷۳ - ۲۷۲ (۲/۳۵۰).
۱۸. مقایسه کنید با محضره (عصای کوتاه تازیانه مانندی که اغلب بزرگان و شعراء به دست

- می گرفتند). جاحظ (۱۲۳۲)، ۱۱۹ (۱۷۵). هارون با عصای خود به ابوالعتاهیه می‌زند، اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۴ (۲۷۹/۱) (۳۸۸/۱) جاحظ در کتاب *البيان والتبيين* بایی دارد در رو عصا به نام «باب العصا». امین (۱۳۵۲)، ۲ (۶۶ - ۵۷) (۱۰۵/۲).
۱۹. صابی (۱۳۸۲)، ۸۰ و ابن جوزی (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)، ۱۷۶ - ۱۷۷ و فقیهی / ۲۲۱ / ۱ و مقایسه کنید با ابن خلدون، ۱/۱۱۳ (۱۶۱/۱) و Quatremere, Mameloucs, ۱/۵۰۹ و مسعودی (۱۳۷۷)، ۳ (۲۶۲/۲) (۲۵۱/۲).
۲۰. طیلسان، طیلسان. زیدان، ۱۲/۲ و ابن اثیر، ۵/۴۵۰ (۹۲/۹). مسعودی در مروج الذهب به ردا و جبه وشی او اشاره می‌کند. البته طیلسان را گاهی تنها روی شانه‌ها می‌انداختند، این لباس بعدها علمات فقهای علوم اسلامی شد. Dozy (1845), 278-280 ذیل طیلسان و نیز بستانی، ۱۱/۳۸۵ و دایرة المعارف فارسی، ۲/۱۶۴۳.
۲۱. یعقوبی (۱۹۶۲)، ۲۱ - ۳۴ و فقیهی / ۵۳۷
۲۲. امیرعلی / ۳۸۶ (۴۲۶) و اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۱۰ (۴۰۷/۱) (۲۹۹/۲). توضیحات بیشتری را در باب «قلنسوه» در بخش‌های بعدی خواهید دید.
۲۳. ابن اثیر، ۶/۳۰ (۲۸۵/۹).
۲۴. نخجوانی / ۱۰۸.
۲۵. ابن اثیر، ۵/۵۶۶ - ۵۶۷ (۲۱۰/۹). می‌نویسد که منصور دیر به دیر لباس‌های خود را عوض می‌کرد (ظاهرآ از نازاحتی قیام ابراهیم برادر نفس زکیه). به امام جعفر(ع) عرض کردنکه وی چنین است، ایشان فرمودند: «الحمد لله الذي ابتلاه في ملکه بفقیر نفسه»، (خدرا سپاس که او با داشتن این ملک، به فقر شخصی مبتلا شده است). نخجوانی / ۱۰۴ و ابن اثیر، ۶/۳۰ (۲۸۵/۹).
۲۶. این لباس را هارون هنگام شب، موقعی که برای دیدار با ابراهیم موصلى (شاعر) رفت، پوشیده بود. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۵/۱۴۵ و ۱۴۹ (۱/۵۴۲ و ۵۴۷).
۲۷. بارتولد (۱۳۵۸)، ۱۸، به نقل از طبری.
۲۸. وشی به معنی نقش زدن بر جامه از هر رنگ است. وشی نام شهری در نواحی بلخ در ختلان بود. پارچه وشی از ابریشم لطیف به رنگهای متنوع تهیه می‌گشت و گاهی نیز زردوزی می‌شد. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۵/۱۴۵ (۱/۵۴۳).
۲۹. فقیهی / ۶۴۲ و ابن زیبر / ۲۱۴ به بعد.
۳۰. ابن زیبر / ۲۱۴ به بعد و فقیهی / ۶۴۲. مقایسه کنید با زیدان، ۵/۸۱ - ۸۴.

۳۱. مسعودی (۱۳۷۷)، (۴۱۱/۲) (۴۲۰/۳). در آنجا به شلوار و عمامه امین نیز اشاره شده است.
 (۴۱۲/۲) (۴۲۱/۳).

۳۲. دینوری / (۳۹۲) (۴۲۴). در مسجد مرو هنگام خبر دادن از مرگ پدرش هارون الرشید.
 ۳۳. اینها را ابوالعتاهیه به عنوان سوغات از حج برای مأمون آورده بود. اصفهانی (۱۴۱۵ - ۱۴۱۶).
 (۳۹۲/۱) (۲۹۶/۴).

۳۴. مأمون از اینکه قاسم پسر دیگر هارون، در مرو همچون مأمون رُصافیه بر سر می‌نهد و پوشیدن
 رُصافیه را خاص او نمی‌داند، گلمند بود. جاحظ (۱۳۲۲)، (۴۹) (۹۵). اینکه دوزی رُصافیه را
 نوعی شبکله و عرقچین می‌داند، صحیح نیست. بر اساس گفته جاحظ، رُصافیه کلاه بلندی بود
 (همچون قلسوه) که دور آن را عمامه می‌پیچیدند و مخصوص خلنا و لایتعهдан شمرده
 می‌شد. از کلام ابن خلکان در شرح حال جعفر برمکی بر می‌آید که بزرگان بنی هاشم نیز حق
 استفاده از آن را داشتند. زیرا می‌نویسد که عبدالملک بن صالح به مجلس جعفر برمکی وارد شد
 در حالی که رُصافیه‌ای بر سر داشت. مؤلف کتاب اغانی نیز این حکایت را نقل کرده است و
 می‌گوید که عبدالملک کلاه (قلسوه) خود را از سر برداشت. جاحظ (۱۳۲۲)، توضیحات
 مصحح / ۹۳ - ۹۴. مقایسه کنید با Dozy (1845)، ۱۸۸- ۱۸۹. ذیل رُصافیه. کلاه رُصافیه را در محله
 رُصافیه بغداد در جانب شرقی دجله تهیه می‌کردند. این محله هنوز نیز بدین نام معروف است.
 فقیهی / ۲۷۶. این سنت بزرگان بود که عمامه‌ای به دور کلاه می‌پیچیدند و بر سر نهادند مثل
 ابوحسان زیادی و ظاهراً چون مأمون برای اولین بار در مرو چنین کلاهی بر سر خود گذاشت،
 در روز قبل از ورودش به قصر، به درباریان گفتند که دستارها و عمامه‌های خود را از سر
 بردارند و تنها کلاه بر سر بگذارند. جاحظ (۱۳۳۲)، (۴۸ - ۴۹) (۹۴).

۳۵. مسعودی (۱۳۷۷)، (۴۴۱/۲) (۴۴۱/۴) و همو (۱۹۶۵)، (۲۸) (۲۳۳) و ابن خلدون، ۱/۴۹۵ و فاضل
 / ۱۳. در باب اینکه آیا شعار علویان در ابتدا سفید بوده و سپس به سبز تبدیل شده است، باید
 گفت که ظاهراً همین گونه بوده است ورنگ سفید، شعار شورشگران علوی بود. زیرا در حدود
 سال ۲۰۰ هـ سه تن از قیام کنندگان علوی (علی بن محمد بن جعفر، محمد بن سلیمان بن داود
 بن حسن و ابراهیم بن موسی بن جعفر برادر امام رضا(ع)) و طرفدارانشان سفید می‌پوشیدند.
 اما این نیز مسلم است که مأمون پس از اعلام ولایته‌دی امام رضا(ع)، شعار سبز را رسمیت
 بخشید و این مورد اعتراض طرفداران حکومت عربی عباسی قرار گرفت. به این عنوان که سبز
 شعار خسروان ایران بوده است. نعیم بن خازم در حضور مأمون به فضل بن سهل گفت: «تو
 می‌خواهی حکومت را از عباسیان بیرون ببری و به علویان بسپاری، آنگاه با حیلتنی دیگر ایشان

- را نیز کنار بزنی و دولت خسروان را احیا کنی و گرنه به چه علت رنگ سپید را که شعار علویان بود، به رنگ سبز که شعار کسری و مجووس است بدل کردی؟» پس ظاهراً نخستین بار در زمان مأمون بود که رنگ سبز شعار علویان شد. شبیه/ ۲۱۹ و متز، ۱/ ۱۰۴-۸۱). سبزیویشی بیشتر در خراسان بود. ابن طقطقی /۳۰۱.
- .۳۶. گردیزی /۴۶۲
- .۳۷. حتی «زینب» دختر «سلیمان بن عبدالله بن عباس» نیز که زنی فصیح بود، به مأمون می‌گوید: «از سپردن حکومت به آل علی پرهیز کن». نخجوانی /۱۵۹.
- .۳۸. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/ ۲۹-۴۴۲. ظاهراً در سال ۲۰۴ همو (۱۹۶۵)، ۳۳۴ و گردیزی /۴۶۲ و متز، ۱/ ۱۰۴ (۸۰/۱).
- .۳۹. می‌نویستند: «از قبه‌های اطلس معدنی و ملکی و طمیم و نسیج و مُمَرَّج و مقراضی و ایکسون هیچ نپستدید و هم سیاهی در پوشید و برنشست و روی به خانه عروس نهاد». نظامی عروضی /۳۲-۳۴.
- .۴۰. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۳/ ۱۸۱-۱۸۰ (۲/ ۴۷۱). «ظاهراً سفید رنگ عزا بوده است». رجوع کنید به صفحات بعدی مبحث «لباس سوگواری».
- .۴۱. حسن ابراهیم، ۲/ ۳۶۱-۳۶۳ (۲/ ۳۴۰) و متز، ۱/ ۱۴۰ (۸۱-۸۰/۱).
- .۴۲. متز، ۲/ ۱۸۸-۱۸۶ (۲/ ۱۲۸).
- .۴۳. یعقوبی (۱۹۶۲)، ۳۱-۳۴ و فقهی /۵۳۷.
- .۴۴. فقهی /۷۶۲
- .۴۵. حسن ابراهیم، ۳/ ۴۴۲-۴۴۴ (۲/ ۷۲۲).
- .۴۶. حسن ابراهیم، ۲/ ۳۶۱ (۲/ ۳۴۰) و ۵۱۶-۴۱۴ (۲/ ۴۴۵-۴۵۶). Bergmann/ Supuler/ ۵۱۵-۱۹۲۸. ماقایسه: Dozy (1845), 162-168.
- .۴۷. یعقوبی (۱۹۶۲)، ۳۱-۳۴ و متز، ۲/ ۱۸۸ (۲/ ۱۲۸) و فقهی /۵۳۷.
- .۴۸. یاقوت (۱۹۲۸)، ۱/ ۴۹ و ۲/ ۲۵۴ و ۳۹۹ و ۲/ ۴۹ و حسن ابراهیم، ۳/ ۴۴۲ (۲/ ۷۲۳). ماقایسه کنید با سخن این فضلان که در دوره مقتدر به عنوان سفیر نزد اسلاموها رفت. وی می‌نویسد: «در آستان شاه صقالیه مقداری در هم بود که بر سر ما ریخت». سفرنامه ۸۱، حاکم با مرللله خلیفة فاطمی (معاصر قادر عباسی) پول یا دستخطی را که می‌خواست به کسی بدهد، در آستان خود نگاه می‌داشت. متز، ۱/ ۲۵ (۱/ ۲۷).
- .۴۹. قرطبي /۱۷۶-۱۷۷ و متز، ۱/ ۲۲۷ (۱/ ۱۶۱) به نقل از این جوزی در المتنظم، ماقایسه کنید با

Dozy (1845), 246-247 ذیل صُدْرَه و صُدْرَیه = صِدْرَیه.

۵۱. مسعودی (۱۹۶۵)، ۳۷۶ - ۳۷۷ و ابن مسکویه، ۳۷۹ / ۵ و متز، ۱ / ۱۶ - ۱۷ (۲۲/۱).
۵۲. این خفтан رومی بود. البته از برخی دیگر از خلفای عباسی این دوران اطلاعات مختصری در این باب داریم، مثلاً واثق در کنار خلیفه می‌ایستاد. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۴ / ۳۲۹ (۴۰۷ - ۴۱۱). همچنین نخستین خلیفه‌ای که هنگام سوارکاری زیورهای زرین را به کار برد، معتز بن متوكل (۲۵۱ - ۲۵۵) بود. این خلدون، ۱ / ۳۲ و مهدی (۲۵۵ - ۲۵۶). اغلب تنها یک جامه می‌پوشید و آن را عوض نمی‌کرد. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۳ / ۲۲۷ (۵۳۸ / ۲).
۵۳. ابوشجاع (وزیر المقتدى) ۱۵۲ - ۱۵۳ و فقيهي / ۲۷۶.
۵۴. صابی (۱۲۸۲)، ۸۰ و فقيهي / ۲۳۱ - ۲۳۲.
۵۵. قادر عباسی (۴۲۲ - ۳۸۱) گاه با لباس عامة از خانه بیرون می‌آمد. ابن اثیر، ۹ / ۱۵ (۱۲۷ / ۱۶). قائم (۴۶۷ - ۴۲۲) لباس سیاه می‌پوشید و بر دوش خود بُزد پامبر را می‌انداخت. ابن اثیر، ۹ / ۱۶ (۳۴۶ - ۳۵۸). ابن جوزی (۱۳۵۹ - ۱۳۵۹) و فقيهي / ۵۸.
۵۶. این اثیر «قباء اسود، عمامۃ سوداء و طرحة و علی کتفه البرده، فی يده القضب و فی وسطه منطقه و حديد صینی» (۱۰ / ۱۹ (۶۰۸ / ۳۸)). در باب اینکه برخی از خلفا از ترس، زره زیر لباس خود می‌پوشیدند، همچون مُتنجد (۵۵۵ - ۵۵۶) در دوران ولایتهدی، رجوع کنید به ابن اثیر «درع»، ۱۱ / ۲۵۷ (۷۲ / ۲۱).
۵۷. ابن اثیر، ۱۲ / ۴۴۰ (۷ / ۲۷) و سعید الشیخلى (۱۳۷ و ۱۳۹) و ابن ساعی (۱۲۵۳)، ۹ / ۲۲۱ و ابن فُطی (۱۳۵۱)، ۵، ۱۴ و ۲۰۶ و ابن معمار (۱۲۳ - ۱۲۴ و ۱۴۷) و ابن طقطقی / ۴۳۲. پس از عمل «شد» یعنی کمربرتن، نوبت عمل «تکمیل» فرا می‌رسید و آن اعطای سراويل فتوت یا ابزار جنگ به شخص بود، شخص پس از آن عضو جامعه فتیان می‌شد. مقایسه کنید با آملی ۷۷ /.
۵۸. ابن اثیر، ۱۲ / ۴۵۸ (۵۱ / ۲۷). در جوامع الحکایات به نگین و جبه و دستار خاص او اشاره شده است. عوفی (۱۳۵۹ - ۱۳۵۲)، ۱۷۲. مقایسه کنید با جامه سفید الظاهر خلیفه قبل از مستنصر. نخجوانی / ۳۴۴ و جاحظ می‌نویسد: از خلفای عباسی، سفاج، منصور، مأمون، جامه‌های خود را چندین بار می‌شستند و می‌پوشیدند، اما مهدی، هادی، هارون، معتصم، واثق

- و غیره اکثر جامه‌های خود را تنها یک بار می‌پوشیدند، التاج فی اخلاق الملوك / ۱۵۴ (۲۱۳). هادی را در لباس، پر تجملتر و هارون و مأمون را متمایل به سادگی می‌دانند. حسن ابراهیم، (۳۷۱/۲) (۳۴۸/۲).
۵۹. مسعودی (۱۳۷۷)، ۳۱۹/۳ (۳۱۴/۲).
۶۰. نجوانی / ۳۰۷ و تنوخی (۱۳۶۳ - ۱۳۶۴)، ۱/۲۵۰.
۶۱. هارون و جعفر برمکی در مجلس شراب به میهمانان، جامه‌های حریر می‌پوشانیدند. تنوخی (۱۳۶۳ - ۱۳۶۴)، ۱/۲۵۰ مقایسه کنید با ابن طقطقی / ۲۸۲ - ۲۸۳ و نیز به شراب نشستن جعفر برمکی، عبدالملک بن صالح و اسحاق موصلى. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۵/۲۶۷.
۶۲. قاسم بن عبدالله در روزگار معتقد. تنوخی (۱۳۶۳ - ۱۳۶۴)، ۱/۳۵۹ - ۳۵۸ و ۶۱/۱). مقایسه کنید با زیدان، ۵/۸۱ - ۸۴ (۸۴/۵) (۹۵۰ - ۹۴۸).
۶۳. حسن ابراهیم «فاظهر لباس الملجم (المبطن)»، ۳/۴۴۲ (۷۲۳/۳).
۶۴. صابی (۱۳۸۳)، ۸۰. در سال ۳۷۶ زمان طایع. فقیهی / ۲۲۲، ۲۷۵ و ۲۳۶. ابوشجاع / ۱۵۲ - ۱۵۳.
۶۵. برای توضیحات بیشتر رجوع کنید به فصل قبلی «دوران بنی امیه» و نیز مقایسه کنید با دایرة المعارف الاسلامیة، ۱۴ - ۱۷۵ و زیدان، ۱/۹۶ - ۹۷ (۱۰۶ - ۱۰۷) و یعقوبی (۱۹۶۰)، ۳/۱۴۷ (۴۲۳/۲).
۶۶. صابی (۱۳۸۳)، ۵۷) و زیدان، ۵/۸۴ - ۸۱ (۹۴۹/۵) و فاضل / ۱۲. مقایسه کنید با فلوتن / ۱۲۶ - ۱۲۴.
۶۷. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۶/۳۴۷ - ۳۴۶ - ۶۴۹ (۱/۶۵۰).
۶۸. وقتی مأمون توانست مهدی بن علوان خارجی را که خروج کرده بود، ملازم دربار خویش کند، جامه سیاه بر روی پوشاند. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۳/۱۷۹ (۴۶۸ - ۴۶۹).
۶۹. بیهقی، تاریخ ۶۴۲/۲ و حدود العالم / ۳۸۹.
۷۰. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۱۰/۳۶۰ (۲۷۹/۲) و امین «وشی المنسوج بالذهب» (۱۲۵۲)، ۲/۱۷۳ (۱۸۰ و ۱۲۳/۲).
۷۱. مأمون شعری برای کنیزکان گفته است: «بِجَلَاهِنِ السَّعَانِينِ عَلَيْهَا فِي الزَّنَانِيرِ» (روز عید ساعین آنها را با زنار زیب بخشیده‌ایم و جلوه داده‌ایم). امین (۱۳۵۲)، ۲/۸۷ و ۲۷۹ (۲۷۹/۲) و ۲/۱۳۲ (۱۳۲/۲) صورت کامل شعر در آنجا آمده است. مقایسه کنید با اخبار دیگری که در باب کنیزکان ذکر شده است. نجوانی / ۱۲۲ زمان مهدی و تنوخی (۱۳۶۳ - ۱۳۶۴)، ۱/۲۵۸ - ۲۵۹ (۲۵۹ - ۲۵۸/۱).

- امین. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۵/۲۷۸ (۶۱۶/۱) زمان برمکیان.
۷۱. متز، ۱/۸۰ - ۸۱ (۶۵ - ۶۴/۱) وابیوسف / ۷۵ و حتی / ۳۰۱. مقایسه کنید با مقریزی (۱۹۱۱ - ۱۹۳۰). ۴۹۴/۲.
۷۲. زبیده آنان را «مقدودات» نام نهاد. ابونواس معاصر امین در این باب شعری سروده است. متز، ۲/۱۲۴ (۹۶/۲) و زیدان، ۵/۳۷ - ۳۶ (۵/۳۶) و امین (۱۳۵۲)، ۲/۱۲۳ - ۱۲۷ (۱۶۶/۲) و فقیهی / ۱۱۷ - ۱۱۸. مردان و دختران و زنان، موی شفیقه را به شکل کردم یا حرف (ن) می بردند. تشبیه زلفهای یار به غرب در شعر بعضی از شعرها از جمله ابن معتز و یا ابونواس و نیز در برخی از اشعار شعرای فارسی، از آنجا نشأت گرفته است. متز، ۲/۱۹۰ - ۱۹۱ (۱۳۰/۲) و دیوان ابونواس / ۸۲ - ۸۳ و دیوان ابن معتز، ۲/۶۶ - ۶۷.
۷۳. متز، ۲/۱۳۴ (۹۶/۲).
۷۴. مثلاً معتصم یا قاهر عباسی. زیدان، ۵/۱۰۶ - ۱۰۸ و ۱۳۱ (۵/۱۶۲ - ۱۶۳ و ۴/۲۱۲).
۷۵. فقیهی / ۲۷۵ و ابوشجاع / ۱۵۲ - ۱۵۳ و صابی (۱۳۸۳)، ۸۰.
۷۶. مثلاً در سال ۱۴۵ در دربار منصور عباسی. ابن اثیر، ۵/۵۷۱ - ۵۷۲ (۹/۲۱۶).
۷۷. ابوسلمه و سیاه پوشان در کوفه. مسعودی (۱۳۷۷)، ۳/۲۶۸ - ۲۵۷ (۲/۲۵۷). ابومسلم خراسانی رنگ سیاه را رواج داد و پیروانش به سیاه جامگان معروف شدند، اولین کسی که در خراسان سیاه پوشید اسید بن عبدالله بود. همو، ۲/۲۴۳. مقایسه کنید با حامد بن عباس وزیر مقتدر. نج giovani / ۲۰۷ و مقایسه کنید با فلوتون / ۱۲۴ - ۱۲۶.
۷۸. حسن ابراهیم، ۲/۳۶۱ (۲/۳۴۰).
۷۹. رجوع کنید به تنوخی (۱۳۶۴ - ۱۳۶۴) که به طیلسان جعفر برمکی اشاره کرده است. ۱/۲۵۱ - ۲۵۲.
۸۰. متز، ۲/۱۸۶ - ۱۸۷ (۱۲۷/۲) و امین (۱۳۵۲)، ۲/۴۲ (۶۹ - ۶۸/۲) و زیدان، ۵/۸۱ - ۸۲ (۵/۹۴۹).
۸۱. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۵/۱۸۸ و ۱۹۴ و ۱۹۴/۱ (۱/۶۲۲ - ۶۲۳). وقتی عباد بن زیاد هند را فتح کرد و به قندهار رسید، کلاه اهالی آنجا را دراز دید و از آن تقلید کرد. بلاذری («قلانس اهلها طوالاً» / ۱۸۸). مقایسه کنید با بُرطُل در 64 (Dozy 1845).
۸۲. زیدان، ۵/۸۳ - ۸۴ (۵/۹۴۹). جاحظ (۱۳۲۲)، ۴۹ - ۴۷ (۱/۹۳ - ۹۴). البته گاهی و بندرت مأموران عالیرتبه دربار را از به کار بردن عمامه و دستار نهادن به دور کلاه (رصافیه) متع می کردند. چنانکه در مدت اقامت مأمون در مرو که وی برای اولین بار رصافیه بر سر نهاد چنین کردند. جاحظ (۱۳۳۲)، ۴۹ - ۴۸ (۹۴).

۸۲ در باب نحوه شمشیر بستن اعراب و ایرانیان رجوع کنید به فصل قبلی.
 ۸۳ «پس دل قوی دارید که بزودی خداوند شمارا از شر آنها نگه دارد و همانا او شناو و داناست»
 بقره، ۱۳۷.

۸۴ می نویسد روزی ابودلامه با چنین شکلی نزد منصور رفت، منصور به او گفت: چگونه‌ای،
 ابودلامه گفت: خوب نیستم، زیرا صورتم در نیمه تم واقع شده است (چون کلاه قلسه
 بسیار بلند بود و صورت را در میانه بدن نشان می‌داد). متز، ۲ / ۱۸۶ - ۱۸۷ (۱۲۷/۲) و
 شمشیر در پیزم جای گرفته است (چون به رسم ایرانیان شمشیر را به کمر می‌ستند،
 نه به رسم قدیم اعراب که بر شانه حمایل می‌کردند) و کتاب خدا در پشت گردهام فرار
 گرفته است، جامه‌هایم را نیز با سیاهی (مرکب) رنگ کرده‌ام. گویند منصور او را بتنهایی
 از آن هیأت لباس معاف داشت، اما گفت که این داستان را به کسی نگوید. ابودلامه در آن باب
 سروده است:

از خلیفه انتظار زیادتی داشتیم در درازی کلاهها افزود
 گویی بر فراز سر خمره‌های یهودیان است که با شبکله، بلندتر می‌نماید
 لب الباب فی رد جوابات ذوی الالباب / ۱۲۴ به تقل از متز، ۲ / ۱۸۶ - ۱۸۷ (۱۲۷/۲) و
 اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۱۰ / ۴۰۷ (۲۹۹/۲).

۸۵ یعقوبی (۱۹۶۲)، ۳۱ - ۳۴ و فقیهی / ۵۳۷ و متز، ۲ / ۱۸۷ - ۱۸۸ (۱۲۸/۲). می نویسد فراخی
 آستین فضل بن سهل در مسند وزارت چهل گز بوده است؟! نخجوانی / ۱۶۳. در ذیقعده ۵۳۷ هـ
 وقتی که عضدالدین ابوالفرح محمد بن مسلمه، وزیر مستضی خلیفة عباسی توسط یک
 اسماعیلی باطنی به او کارد زده شد و عمامه از سرش افتاد، وی با آستین لباسش، سر خود را
 پوشاند. ابن اثیر، ۱۱ / ۴۴۶ - ۴۴۷ (۴۴۱/۲۲).

۸۶ همچون جعفر برمکی که دستمالی را در آستین خود داشت. مسعودی (۱۳۷۷)، ۳ / ۳۸۸
 (۳۸۱/۲) و یا رُقماء‌ای که در آستین کاتب دریار مُسترشد، یعنی سدیدالدین انباری بود.
 نخجوانی / ۲۹۷ و نیز کاتب زمان ابوالحسن فرات. تنوخي (۱۳۶۴ - ۱۳۶۳)، ۱ / ۱۹۷.
 می نویسد میهمانان مجلس متوكل عباسی موقع ترک مجلس، پولهای هدیه گرفته را در
 آستینهای خود قرار می‌دادند. فقیهی / ۴۱۶.

۸۷ می گویند به دلیل اینکه گردن او دراز بود، این شیوه را معمول کرد. جاحظ (۱۹۶۱ - ۱۹۶۰)،
 ۲ / ۱۵۱. بارتولد (۱۳۵۸)، ۹۱. نیز طیلسان جعفر برمکی. تنوخي (۱۳۶۴ - ۱۳۶۳)، ۱ / ۲۵۱ -

۸۸. امین (۱۲۵۲)، ۱۸۲/۲ (۲۳۳/۲)، البته سبزپوشی در خراسان مرسوم شد. ابن طقطقی /۳۰۱.
 ۸۹. این اثیر، ۱۴۶/۱۱ (۱۷۵/۲۰). صابی (۱۹۵۸)، ۳۲۵ و ابن مسکویه، ۴۴/۶ - ۴۶ و یاقوت
 ۹۰. (۱۹۳۶ - ۱۹۳۸)، ۳۵۶/۴ و متز، ۱/۱۴۵ (۱۰۹). مقایسه کنید با حسن بن مخلد وزیر موفق.
 ۹۱. متز، ۲/۱۸۸ (۱۲۸/۲) و ابن طقطقی /۳۴۶. به همین دلیل در سال ۳۱۹ وقتی وزیری بالباس
 چاچی (=شاشیه) و شمشیر حمایل کرده بیرون آمد مردم بسیار تعجب کردند. قرطی ۱۶۵ و
 ۹۲. متز، ۱/۱۴۵ (۱۰۹). چاچ به عربی شاش یعنی تاشکند کنونی، شهری در مجاوراء النهر.
 حدودالعالم /۳۴۲. البته گاه نیز وزراء خلعت نمی پوشیدند، مثلًاً عون الدین بن هبیره وزیر
 مقتضی (۵۳۰ - ۵۵۵ ه) هرگز خلعت نپوشید، زیرا این خلعتها عموماً از حریر زیافت بودند و از
 جنبه شرعی پوشیدن آنها کراحت داشت. نخجوانی ۳۰۷ در زمان خلافت منصور عباسی وقتی
 عبدالله بن مروان (از بنی امية) به نوبه فرار کرد، شاه نوبه به او گفت: چرا دیبا و حریر را که کتاب
 و دین شما حرام کرده است به تن کرده‌ای؟ مسعودی (۱۳۷۷)، ۲۹۷/۳ (۲۸۷/۲). به قول
 مقریزی، در جلد دوم الخطوط، نخستین خلیفه، هارون الرشید بود که به جعفر برمهکی وزیر خود
 خلعت داد. لباس افتخار را «خلعه» و در زمانهای بعد «تشریف» می‌گفتند. این رسم تا جایی
 پیش رفت که گاهی امیر یا خلیفه، لباس خود را در می‌آورد و بر تن فرد مورد نظر می‌کرد. بر
 اساس تاریخ مصر نویری، خلعتی که خلیفه عباسی به الملک الناصر داد، یک قبای
 اطلس و یک شریوش بود (سال ۵۶۳ ه) این کلمه عربی که ظاهراً معرب کلمه فارسی سرپوش
 است، به نوعی کلاه شبیه تاج گفته می‌شد که تقریباً به شکل مثلث ساخته می‌شد و آن را بدون
 عمامه بر سر می‌گذاشتند و سپس بر حسب درجه‌ای که داشتند، یک ثوب نخ (نوعی پارچه
 زیافت) بر آن می‌گذاشتند. این کلاه ویژه امیران بود و فقهاء هرگز آن را بر سر نمی‌گذاشتند.
 ۹۳. مقدمه و نیز ذیل شریوش. Dozy, 1-20 and 220-224

۹۰. مقایسه کنید با تصویری از کتاب مقامات حریری (کاروان راه رمله به مکه) و نیز:

Papadopoulo and Mazenod/ 133, No. 32; Lewis/ 209.

البته در اینجا نقش «فاطمی» است اما معاصر با دوران عباسیان است.

۹۱. قرطی ۱۷۷ و فقیهی /۳۴۰ - ۳۴۱.

۹۲. این اثیر «قباء اسود، عمامة سوداء و طرحة علی کتفه البرده، فی يده القusp و فی وسطه منطقه
 و حدید صینی»، ۱۰/۶۰۸ (۳۸/۱۹) که بخشی از زره او به شمار می‌رفت.

۹۳. رجوع کنید به منصور عباسی در سال ۱۵۷ هابن اثیر، ۶/۱۳ (۲۶۵/۹) و مقایسه کنید با شعر
 ابوالعباس عبدالله بن معتمر در ستایش معتمد. قیروانی، ۳/۷۹۶ و ممتحن /۴۷۰.

۹۴. زیدان (۳۷/۲) و ممتحن /۱۵۲. به نظر می‌رسد کارکنان دیوانی و اهل قلم بیشتر از اهل شمشیر از کلاه بلند ایرانی استقبال کرده باشند. رجوع کنید به صفحات قبلی «لباس وزیران» و مقایسه کنید با (۴۱۴/۲) Supuler/ 515.
۹۵. دینوری «قباء أسود حزر» (۳۸۱/۱) (۴۲۲).
۹۶. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱۶۷/۲ (۴۵۲/۲). سرداران، معمولاً قباهای کوتاه ایرانی می‌پوشیدند. متز، ۱۸۹/۲ (۱۲۹/۲).
۹۷. همچون معن بن زائده شبیانی. ابن اثیر، ۵۰۳/۵ (۱۳۶/۹) و اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۲۰۱/۱۰ (۲۴۹/۲).
۹۸. حسن ابراهیم، ۳/۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۴/۲ (۶۲۴/۲). در باب چگونگی بستن شمشیر نزد اعراب و ایرانیان به توضیحات بخشهای قبلی مراجعه کنید و نیز امیرعلی /۳۷۱ (۴۲۰).
۹۹. صابی (۱۳۸۲)، ۳۱ به بعد و فقیهی /۳۳۷. در دوره عباسیان، بنداق اندازی در تشریفات ورود خلیفه به شهر و یا حرکت خلیفه از دارالخلافه انجام می‌گرفت.
۱۰۰. حسن ابراهیم، ۳/۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹/۳ (۶۲۸/۳).
۱۰۱. حوادث سال ۱۴۵ هابن اثیر، ۵/۵۷۲ - ۵۷۱ (۲۱۶/۹).
۱۰۲. حسن ابراهیم، ۲/۲۸۶ - ۲۸۴/۳ (۶۲۶/۳).
۱۰۳. حسن ابراهیم، ۳/۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴/۳ (۶۲۴/۳) و امیرعلی /۳۷۱ (۴۲۰) و نیز زیدان، ۱/۱۴۴ - ۱۴۷ - ۱۵۰ - ۱۵۵/۱ (۱۵۰ - ۱۵۵).
۱۰۴. حسن ابراهیم، ۳/۲۸۳ - ۲۸۲/۳ (۶۲۴/۳) و امیرعلی /۳۷۱ (۴۲۰).
۱۰۵. امیر صفاری. تاریخ سیستان /۲۴۶.
۱۰۶. زیدان (۴/۲۲۰) و ممتحن /۱۶۴.
۱۰۷. به این سبب به آنان عراة (برهنگان) می‌گفتند. فقیهی /۵۶۳ - ۵۶۴.
۱۰۸. حسن ابراهیم، ۲/۲۴۱ - ۲۳۹/۲ (۲۳۹/۲) و زیدان، ۵/۲۰ - ۲۰/۳۷ - ۹۰۸/۵ (۳۷/۵) (۹۰۹ - ۹۰۸/۵).
۱۰۹. فقیهی /۵۶۳ - ۵۶۴.
۱۱۰. زیدان، ۵/۲۰ - ۲۰/۳۷ - ۹۰۸/۵ (۳۷/۵) و نیز حسن ابراهیم و ابراهیم حسن /۱۶۴ - ۱۶۲.
۱۱۱. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴۱۲/۳ - ۴۱۷ - ۴۰۴/۲ (۴۱۷ - ۴۰۴/۲) (۴۰۹ - ۴۰۴/۲).
۱۱۲. زیدان، ۵/۲۰ - ۲۰/۳۷ - ۹۰۸/۵ (۳۷/۵) حسن ابراهیم، ۲/۲۴۱ - ۲۳۹/۲ (۲۳۹/۲).
۱۱۳. همانجا.
۱۱۴. رجوع کنید به بخش بنی امیه مبحث «نظمیان» در صفحات قبلی.

۱۱۵. رجوع کنید به شعر مروان بن ابی حفصه، به مناسبت نبرد منصور عباسی با راوندیان. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۱۰/۳۰۱ - ۳۰۲ (۲/۲۵۰). در آن دوره‌ها، شمشیر را بیشتر بر شانه حمایل می‌کردند، مثلاً ابومسلم خراسانی که در سال ۱۳۷ هب قتل رسید. ابن اثیر، ۵/۴۷۶ (۹/۱۱۰).

۱۱۶. در شعری به نیزهٔ خطی اشاره شده است، خط لئگرگاهی در بحرین بود که از آنجانیزه‌های نیکو صادر می‌شد. ابن اثیر، ۱۱/۴۴۲ (۲/۱۵۴).

۱۱۷. صابی (۱۹۵۸)، ۱۵ - ۲۷ و فقیهی / ۳۹۶.

۱۱۸. صابی (۱۹۵۸)، ۳۲۴. ابن جوزی (۱۳۴۲)، ۲۷ و سعید الشیخلى / ۵۸.

۱۱۹. حسن ابراهیم، ۲/۳۶۱ - ۳۶۲ (۲/۳۶۳) و یهقی (۱۹۶۱)، ۲۱۲ و جاحظ (۱۳۳۲)، ۴۷ - ۴۸ (۱۳۲۲) و فاضل / ۱۴. مقایسه کنید با قریش بن بدران در زمان خلافت قائم. ابن اثیر، ۹/۶۴۲ (۱۶/۳۴۶) و نخجوانی / ۲۵۴ - ۲۵۵. هر کس مقامش بالاتر بود، عمامهٔ بزرگتری می‌بست.

۱۲۰. در طول قرن سوم قنسوه که لطیفهٔ گویان آن را کلاه خمره‌ای می‌نامیدند، به اضافهٔ طیلسان، لباس مخصوص قضات بود. قاضی احمد تنوخی وقتی از قضاؤت برکنار و دوباره منصوب شد، گفت می‌خواهم برکناری ام از کار، با مرگم فاصله داشته باشد، تا یکسره از خمره (منظور قضاؤت است) به چاله (منظور مرگ است) سرازیر نشوم. «لأنزل من القنسوه الى الحضره». یاقوت (۱۹۳۶ - ۱۹۳۸)، ۱/۳۷۲ و ۱/۵۸۶ و کندي / ۱/۳۷۲.

۱۲۱. زیدان، ۵/۸۱ - ۸۴ (۵/۹۴۹).

Plate 22

رساندند. همو / ۳۷۲ (۴۱۳).

۱۲۵. مقایسه کنید با طیلسان ابوالعمر و قاضی در ایام عبدالله بن معتز و زمان وزارت ابن فرات. تنوخی (۱۳۶۲ - ۱۳۶۴)، ۱/۴۲۱. وقتی به مقدار می‌گویند: یک قاضی را وزیر کن. می‌گوید: به من اعتراض خواهند کرد که از وزیران به طیلسان پوشان تمایل پیدا کرده‌ام و به ضعف منسوب می‌کنم. متز، ۱/۱۳۶ (۱۰۳) و صابی (۱۹۵۸)، ۳۲۲.

۱۲۶. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۲۲ (۴۲۶) در آنجا «قلنسوه» آمده است. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۵/۱۸۸ (۵۸۹). امام شافعی جامه حاشیه دار بر تن می‌کرد، که تشابهی با لباس مُغنان داشت. ابن ندیم / ۳۸۷.

۱۲۷. از این زمان کلمه «طیلسان» به هر دوی این معانی به کار رفته است. تنها با مطالعه دقیق و مقایسه مطالب و مندرجات متون تاریخی می‌توان به تفاوت این دو پوشش بی برد. برای رجوع به منابع و مأخذ در این باب، نگاه کنید به پاورقی بعدی و نیز یاقوت (۱۹۳۸ - ۱۹۳۶)، ۵/۲۶۱ و متز، ۱/۳۷۳ (۲۵۸).

۱۲۸. یاقوت (۱۹۳۶ - ۱۹۳۸)، ۱/۲۲۴ و فقیهی / ۴۰۱ و امین (۱۳۵۲)، ۲/۴۱ (۴۶). که در آنجا شعر ابونخیله در دربار منصور آمده است «وحلة تشر ثم تطوى - و طیلسان يشتري فيغلی»، قاضی بغداد را که در مجلس شراب مست شده بود، در طیلسانش پیچیدند و به منزل بردنند. ثعالبی، یتیمة الدهر، ۲/۱۰۶ و یاقوت (۱۹۳۶ - ۱۹۳۸)، ۲/۱۰۶ و متز، ۲/۲۰۴ (۲۱۳۸). تنوخی (۱۳۹۱ - ۱۳۹۲)، ۱/۲۶ - ۲۸. رکن الدین ابومنصور عبدالسلام جیلی بغدادی (م رجب ۱۱۶) در بغداد نیز چنین می‌پوشید. ابن اثیر، ۱۲/۳۰۵ (۲۵/۲۸۸). به هر حال باید در رنگ سبز طیلسان با سبزپوشی مأمون که بر اثر تأثیر ایرانیان بوده است و نیز اکثر طیلسان پوشان که فقهای ایران بوده‌اند؛ رابطه‌ای و تأثیری ملحوظ داشت. همچنین مقایسه کنید با:

Papadopoulo and Mazenod, No. 29; Stillman/ 753; Lewis/ 23, No. 16.

۱۲۹. نجوانی / ۱۵۸، دلیل دیگرش این بود که به مخلوق بودن قرآن اعتقادی نداشت.

۱۳۰. یاقوت (۱۹۳۶ - ۱۹۳۸)، ۲/۳۱۲ و متز، ۱/۲۹۸ (۱/۲۰۹).

۱۳۱. مثلًا در مجلس مباحثه علمی مأمون. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۱۹ (۲/۴۲۳).

۱۳۲. ابن جوزی (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)، ۸/۸۰ - ۸۱ و فقیهی / ۵۰۷، در شرح حال احمد بن محمد ایبوردی متوفی ۴۲۵ ه قصیه شافعی بغداد. بر عکس در تابستان گاه تنها با یک پیراهن بودند، مثل جاحظ در نزد احمد بن ابی دؤاد. تنوخی (۱۳۶۲ - ۱۳۶۴)، ۱/۲۴۶.

۱۳۳. در شرح حال رکن الدین ابومنصور عبدالسلام بن عبد الوهاب جیلی بغدادی (م رجب ۱۱۶) در

- بغداد. ابن اثیر، ۱۲ (۳۰۵/۲۵ - ۲۸۸/۲۵).
 ۱۳۴. فقیهی / ۳۳۶. باید اضافه کرد که عصا داشتن برای مدرسان الزامی بود. حتی / ۵۲۳.
 ۱۳۵. أبوالحسن بن سمعون (م ۳۸۷) به نقل از کتاب روزنامجه صاحب بن عباد. متز، ۹۵/۲ (۶۹/۲).
 ۱۳۶. ياقوت (۱۹۳۶ - ۱۹۳۸)، ۱/ ۲۲۴ و متز، ۱/ ۱۳۵ (۱۰۲/۱).
 ۱۳۷. مثلاً در مجلس مختص عباسی. ممتحن / ۴۰ به نقل از عوفی. فتح بن خاقان در مجلس متوكل
كتابي از آستين خود بپرون آورد. ابن نديم / ۱۹۲. رفعه‌اي در آستين کاتب دربار مسترشد.
نخجواني / ۲۹۷.
 ۱۳۸. همچون على بن بزيد صاحب البريد. تنوخي (۱۳۶۴ - ۱۷۹/۱)، ۱۷۹ - ۱۸۰.
 ۱۳۹. وي از امراء بزرگ دوره هارون الرشید بود. جاحظ (۱۳۳۲)، ۴۸ (۹۳ - ۹۴). اصفهانی
(۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۵/ ۲۶۷ (۱۱/۱).
 ۱۴۰. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۵/ ۱۰۳ (۱۴۱۵ - ۱۴۱۶) شاید رودبار ماوراءالنهر باشد يا
رودبار گیلان و یا رودبار نواحی دیگر. ياقوت (۱۹۰۶)، ۳/ ۷۷.
 ۱۴۱. جاحظ (۱۳۳۲)، ۴۸ (۹۳ - ۹۴) و این (۱۳۵۲)، ۲/ ۱۰۲ - ۱۰۳ (۲/ ۱۵۱).
 ۱۴۲. این خفتان رومی بود، 162-168 (1845)، Dozy ذیل خفتان به نقل از مسعودی و متز، ۱/ ۲۲۷
(۱/ ۱۶۱).
 ۱۴۳. مثلاً بختیشور پژشك دربار هارون. ابن ابي أصبعه / ۲۰۶ و زیدان، ۵/ ۱۰۶ - ۱۰۸ و ۸۱ و ۸۴ -
۵۶۴ و فقیهی / ۲۲۹ و فقیهی / ۵۶۴ مقایسه کنید با دیق حاشیه دار در تزیین تلمهای
استخر کاخ مقدر عباسی. متز، ۲/ ۱۷۹ (۲/ ۱۲۳).
 ۱۴۴. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۶/ ۲۴۶ - ۲۴۷ (۱/ ۶۴۹ - ۶۵۰). بشار شاعر دیگر، به مهدی
 Abbasی می‌گوید: ...زبان و جامه‌ام عربی لیکن نژادم ایرانی است. همو، ۳/ ۹۷ (۱/ ۲۹۷).
 ۱۴۵. وقتی عمانی راجز برای خواندن شعر به دربار هارون وارد شد، هارون شعر خواندن او را
مشروط به پوشیدن این البسه کرد. جاحظ (۱۹۶۱ - ۱۹۶۰)، ۱/ ۴۲ و متز «خفان و مالقان»،
۲/ ۱۲۷ - ۱۸۸ (۱۲۸ - ۱۲۷).
 ۱۴۶. همچون ابویحانه مدنی در زمان مهدی عباسی. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۶/ ۳۹۳ - ۳۹۴.
ملحفه‌ای نیز بر خود می‌پیجید. همو، ۶/ ۳۹۴ (۱/ ۶۶۹ - ۶۶۷).
 ۱۴۷. همچون ابویحیی حکم بن میمون استاد موسیقی. همو «فروة»، ۶/ ۴۸۳ (۱/ ۷۱۰).
 ۱۴۸. وي به خساست شهره بود. همو، ۱۰/ ۳۰۲ (۲/ ۲۴۲).

۱۴۹. همو، ۵/۱۹۴ (۵۷۶/۱ و ۵۹۲). می‌نویستند برخی علمانیزگاه به هیأت مُعْنیان در می‌آمدند. مثل امام شافعی که جامه حاشیه‌داری بر تن می‌کرد، ابن ندیم /۳۸۷.
۱۵۰. وزیر، لباس او را عوض کرد. اصفهانی (۱۴۱۴)، ۵/۲۰۲ - ۲۰۳ (۵۹۶/۱). وی در شعری که برای مأمون سروده بود و به مناسبت آن از بازگشت خود از انزوا به دنیا خنیاگری سخن رانده بود، گفت: فرماننت را اطاعت می‌کنم، ردا و دراعه را از تن بیفکنم و باز به هنر برگشتم. صورت کامل شعر آمده است. همو، ۵/۲۴۵ (۶۰۶/۱). دراعه، جبهه‌ای پشمین و جلویاز بود. همو، ۶/۴۱۲ (۶۸۷/۱) و نیز ۱/۶۸ (۲۲/۱).
۱۵۱. عمامه‌ای سیاه روی کلاهی بلند. ابن کثیر، ۱۰/۲۰۷.
۱۵۲. معروف به ابن ابی وداعه، عمامه‌ای سیاه روی کلاهی بلند. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۲/۲۶۹.
۱۵۳. بیطرف ردانی بود ابریشمین با خطوط چهارخانه مشکی. جاحظ (۱۳۲۲)، ۱۵۴ (۲۱۲) و نیز اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۶/۴۱۲ (۶۸۶ - ۶۸۷). وشی پارچه ابریشمی، لطیف و گلداری بود که اکثراً در شهر وش تهیه و اغلب زردوزی می‌شد. با توجه به رنگ‌های لباسهای وشی می‌توان گفت که رنگ زرد، آبی، سبز و سرخ، در رنگ آمیزی لباسهای وشی بیشتر به کار می‌رفت. همو، ۱/۲۴۸ (۱۲۲/۱). جبهه دعل خزاعی نیز ابریشمین بود. امام رضا(ع) آن را به دعل هدیه داده بود. قمی (۱۳۶۱)، ۱/۲۷۹.
۱۵۴. دواج به معنای بالاپوش و پوستین بود. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۵/۱۰۸ (۵۰۶/۱).
۱۵۵. همو، ۷/۱۸۲ (۷۷۷ و ۷۸۷).
۱۵۶. مسعودی (۱۳۷۷)، ۳/۳۲۹ (۳۲۳/۲).
۱۵۷. امین (۱۳۵۲)، ۲/۱۰۲ - ۱۰۳ (۱۵۱/۲).
۱۵۸. یاقوت (۱۹۳۶ - ۱۹۳۸)، ۶/۵۰۵ و ثعالبی، یتیمة الدهر، ۱/۸۵ و متز، ۱/۴۴۸ (۳۰۶/۱) «يلبس سبعة أقية كل قباء منها لون».
۱۵۹. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۴/۲۲۳ (۳۹۵/۱).
۱۶۰. شابستی / ۱۹۹ و فقیهی / ۵۶۳.
۱۶۱. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۵/۱۹۳ (۵۹۱/۱).
۱۶۲. بحتری (م ۲۸۴) که در یکی از قصاید خود از مددوح بارانی می‌طلبید، بدقت این بارانی را وصف کرده است. حسن ابراهیم، ۳/۴۴۴ (۷۲۴/۳) و متز، ۲/۱۹۰ (۱۳۰/۲) «من القماش المشتمع للوقاية».

163. Papadopoulo and Mazenod/ 77, No. 18. «قصر عمراء»; Almagro/ 187-190

- همچنین رجوع کنید به نقش نوازنده بر کاسهٔ لاعبدار قرن سوم و چهارم هجری از مجموعهٔ علی پاشا ابراهیم یگ در مجموعهٔ Rabenou. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۷، شکل ۳ و ۹/ ۵۷۹.
۱۶۴. رجوع کنید به شعر اسحاق موصلى، خطاب به مأمون وقتی که از خنیاگری روی گردانيد. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۵/ ۲۴۵ - ۶/ ۲۴۵) و نیز ابوالuttleah. همو، ۴/ ۲۷۹ (۱/ ۳۸۸).
- همچنین مسعودی (۱۳۷۷)، ابوالحسن علی سعاده فارقی فقیه شافعی (مذیحجه ۶۰۲) وقتی که از کارهای حقوقی کناره گرفت، لُنگی از پشم خشن به خود بست و لباسهای قبلی خود را درآورد. ابن اثیر «لبس مثزر صوف غلظی»، ۱۲/ ۲۴۳ (۱۴۶/ ۲۵). کسae مالک بن دینار نیز از پشم بود. متز، ۲/ ۱۸ و ۳۷ (۲/ ۳۳ و ۲۱).
۱۶۵. ذیل دراوه و نیز لفتنامهٔ دهخدا و فرهنگ معین ذیل دراوه. مقایسه کنید با اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۴/ ۲۷۳ (۱/ ۳۸۷).
۱۶۶. همو، ۵/ ۲۰۲ - ۲۰۳ (۱/ ۵۹۶).
۱۶۷. احادیث پیامبر را در مزیت سفیدپوشی گوشتزد می‌کردند. حسن ابراهیم، ۲/ ۳۶۰ - ۳۶۲ (۲/ ۳۴۰).
۱۶۸. فاضل / ۱۲ و امیر علی / ۳۸۸ (۴۲۸). مقدسی در باب مردم عراق به بزرگ کردن دستار و بستن شروب (نوعی عمامه و دستار) اشاره کرده است، احسن التقاسیم / ۱۲۹. در باب پارچهٔ غتابی رجوع کنید به توضیحات صفحات بعدی.
۱۶۹. سه نفر روبروی عالم بر اساس نسخهٔ خطی «مختارالحکمه» Papadopoulo and Mazenod/ Ibid. 131, No. 29
- No. 32 مقایسه کنید با نقوش دوران فاطمیون در مصر، در Lewis/ 21, No. 12.
۱۷۰. امیر علی / ۳۸۸ (۴۲۸). مقایسه کنید با Dozy (1845), 160-162, 250-254, 387-388 ذیل کلوته، طربوش و تخفیفه.
۱۷۱. گاهی نیز بدون سروال، قبا و کفش می‌پوشیدند. تنوخی (۱۳۶۳ - ۱۳۶۴)، ۱/ ۴۹۱.
۱۷۲. زمان معتقد مردی جامه سبز پوشیده بود. همو، ۱/ ۳۷۳. ظاهراً نوعی پیراهن (دزع) اروی (هروی) در دوره هارون الرشید معروف بوده است، در شعر عربی «دزع أزوی». مسعودی (۱۳۷۷)، ۳/ ۲۵۸ (۲/ ۳۵۲) و متز، ۲/ ۱۸۹ - ۱۸۷ (۲/ ۱۲۷ - ۱۲۸). آستینها بلند گرفته می‌شد و پارچهٔ اضافه روی انگشتان را می‌بریدند، به نقل از سمرقندی / ۹۰.
۱۷۳. امیر علی / ۳۸۸ (۴۲۸) و حسن ابراهیم، ۲/ ۳۶۱ (۲/ ۳۴۰). در زمان هارون در بغداد ما

- با طفلی که قبا و کمر بند دارد، روبه رو می شویم. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۳۱۹/۱۰.
۱۷۴. حسن ابراهیم، ۲/۳۶۱ (۳۶۰/۲). مقایسه کنید با ۱۶۲-۱۶۸ (1845) Dozy ذیل خفتان.
۱۷۵. زیدان، ۵/۸۲ (۸۴) و متز، ۲/۱۹۰ (۱۳۰/۲) و ثعالبی، یتیمه الدهر، ۳/۴۲ و الوشا / ۱۲۵ و ابن خردادبه / ۱۰۹.
۱۷۶. مردی از موصل در زمان صلاح الدین ایوبی (سال ۵۷۸ ه). ابن اثیر، ۱۱/۴۸۵ - ۴۸۶ (۲۴۳/۲۲). قاهر پس از خلع از خلافت در تنگستی و ژنده پوشی، نعلین چوبی به پا داشت، «بقطن جبه و فی رجله قبقاب خشب». متز، ۱/۱۸ (۲۳/۱).
177. Lewis/ 197, No. 15 "Arabic-Version of Dioscorides' Materia Medica"; Papadopoulo and Mazenod, 133, No. 32.
۱۷۸. الوشا / ۱۲۴ و ازدی / ۳۵ و متز، ۲/۲۹۷ (۱۹۵/۲) و حسن ابراهیم، ۳/۴۴۴ (۷۲۴/۳).
۱۷۹. سعید الشیخلی / ۶۸ و ابن بسام / ۲۱ - ۲۲ و ۲۵ و ۲۵.
۱۸۰. جاحظ (۱۳۵۶ - ۱۳۶۴)، ۶/۴۱۶ و سعید الشیخلی / ۶۷ - ۶۸.
۱۸۱. شیزری / ۲۲ - ۲۳ و ابن اخوه / ۹۱ - ۹۲.
۱۸۲. ابن بسام / ۳۸ و شیزری / ۳۱ و ۶۰ و ابن اخوه / ۹۴ و ۲۳۹.
۱۸۳. تُبان را نوعی پیش بند دانسته است. سعید الشیخلی / ۶۸. اما مؤلف نهاية الرتبة می نویسد: التَّبَانُ شَلَوَارِهَايٌ كَوْتَاهٌ بِإِنْدَازَةِ يَكْ وَجَبٍ هُسْتَنَدٌ. ابن بسام / ۲۵/۴.
۱۸۴. مندلیل، پارچه یا دستمالی بود که به عنوان کمر بند به کمر می بستند. Dozy (1845), 414-418 ذیل مندلیل. مقایسه کنید با توصیف ابن جوزی از یکی از سقاهاي بغداد. مناقب بغداد / ۴۱/۴۱. البته به نوعی دستار سر نیز مندلیل می گفتند.
۱۸۵. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۳/۹۸ (۱۴۱۵ - ۱۴۱۶). رجوع کنید به شعر حماد عجرد که در آن پدر بشار شاعر را که خشتمال بوده چنین هجوگرده است: يَا ابْنَ الطَّيَّانِ ذِي الثُّبَانِ (ای پسر گلکار تُبان پوش).
۱۸۶. جاحظ (۱۹۶۰ - ۱۹۶۱)، ۱/۴۱ و متحن / ۳۴۲. (علاماتی که اهل ذمه در برخی از ادوار مجبور بودند به خود وصل کنند).
۱۸۷. سعید الشیخلی / ۶۸ و اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۳/۹۸ (۱۴۱۵ - ۱۴۱۶).
۱۸۸. اصفهانی، ۳/۹۸ - ۹۹ (۱۴۱۵ - ۱۴۱۶).
189. Lewis/ 21, No. 12 and 197, No. 15; Papadopoulo and Mazenod /131, No. 29 and

133, No. 32.

۱۹۰. سعیدالشیخلی /۶۸ و ابن منظور /۳۷۳ ذیل فوته وزیدی، ۵/۲۰۰ ذیل فوته، مقایسه کنید با Dozy (1845), 339-343 ذیل فوته.
۱۹۱. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، همو، ۱۱۶/۳ - ۲۹۹/۱ (۳۰۸ - ۳۰۷) (۶۲۴). رجوع کنید به شعر بشار در پاسخ به یک عرب در بصره.
۱۹۲. جاحظ (۱۹۵۸)، ۱۰۹ - ۱۱۰ و براون /۴۰.
۱۹۳. ابن کثیر، ۱۲/۱۲ و سعیدالشیخلی /۶۸
۱۹۴. مقایسه کنید با Dozy (1845), 162-168 ذیل قسطان، با خفتان جلیقه مانند که کوتاه بود اشتباه نشود.
۱۹۵. ابن جوزی (۱۳۶۸)، ۱۸۶ و سعیدالشیخلی /۶۸ به نقل از ابن طقطقی.
۱۹۶. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴۰۳/۲ (۳۹۵/۲).
۱۹۷. امین (۱۳۵۲)، ۳۰۳/۲ (۳۵۶/۲). خادم ابوالعتاھیه لنگی بر خود می پیچید که بعد از مرگ نیز با همان لنگ دفن شد. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۲۷۲/۱ (۲۷۲ - ۳۷۳). یکی از اعراب در بصره وقتی بندگان را با لباس آزادگان می بیند، تعجب می کند، امین (۱۳۵۲)، ۳۰۳/۲ (۳۵۶/۲). برگان اگر جامه‌ای هم داشتند، جامه‌ای خشن و پشمی بوده است. ممتحن /۱۷۸.
۱۹۸. همدانی (۱۹۶۱)، ۲۱۷ و فقیهی ۵۶۳ - ۵۶۴.
۱۹۹. در اخبار الناصر الدین الله می نویستند، چون به او خبر دادند که برخی علماء و طلاب در نظامیه به فرق و فجور می پردازند، وی برای امتحان جامه موصليانه در پوشید و بدانجا رفت. نخجوانی ۳۲۵. گاه نیز یک لنگ کفش قرمز و لنگ دیگر را سیاه و یا به رنگی دیگر می پوشیدند، متز (۱۳۰/۲) ۱۹۰/۲.
200. Papadopoulo and Mazenod/ 133, No. 32.
۲۰۱. امیرعلی /۳۸۹ (۴۲۹) و حسن ابراهیم، ۲/۳۶۲ - ۳۶۳ (۳۴۲ - ۳۴۱/۲). علیه (عباسه) ظاهر ادر پیشانی نقصی داشته، لذا سریندی مرصع به جواهرات تهیه کرد، که استفاده از آن در میان دیگر زنان ثروتمند معمول شد. ممتحن /۲۵۰ و نیز 73-80 Dozy (1845) ذیل بُرنس. کوفیه، پارچه چهارگوشی که اعراب بر سر خود می اندازند و رشته‌ای به نام عقال روی آن می بندند.
۲۰۲. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴۲۴/۲ (۴۱۵). علیه (م ۲۱۰) وقتی که مأمون او را در آغوش گرفت و سرش را بوسید (علیه عمه مأمون بود)، صورتش را با پارچه پوشانده بود. اصفهانی (۱۴۱۴ -

۲۰۴. رجوع کنید به شعر علیه که در آن ام جعفر کنیز «طفیان» را هجو کرده است. همو، ۱۰/۵۶-۳۵۳/۱۰ (۱۴۱۵).
 ۲۰۵. همچون مُتّیم هشامیه (م ۲۴۴) شاعره و کنیز علی بن هشام، اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵).
 ۲۰۶. حسن ابراهیم، ۲/۳۶۲ - ۳۶۴ (۳۴۳)، ۲/۳۴۱ - ۳۴۲ (۳۴۱) و امیر علی / ۷/۹۷ - ۹۵ (۴۳۹) و زیدان، ۵/۷۷ و ۱۳۱ (۹۸۰/۵).
 ۲۰۷. حسن ابراهیم، ۲/۳۶۲ (۳۴۱/۲). البته معنای دیگر «موزه» همان پاپوش اصلی یعنی کفش است.
 ۲۰۸. حسن ابراهیم، ۲/۳۶۲ (۳۴۱/۲ - ۳۴۲).
 ۲۰۹. جاحظ (۱۳۲۲)، ۱۰۳ (۱۵۶).
 ۲۱۰. متز، ۱۸۹/۲ - ۱۹۰ (۱۲۹/۲). کنیزکان و رقصه‌ها از رنگهای مصنوعی و تند استفاده می‌کردند. صابی (۱۹۵۸)، ۱۷۶ و ابن مسکویه، ۵/۵۲۸. در مورد اشعار روی البسه رجوع کنید به امین، (۱۳۵۲)، ۹۷ - ۹۴/۲ (۱۴۲/۲ - ۱۴۴).
 ۲۱۱. زیده مادر امین، پس از کشته شدن امین، پشمینه سیاه پوشید. مسعودی (۱۳۷۷)، ۳/۴۲۴ (۴۱۵/۲).
 ۲۱۲. امیر علی / ۴/۳۸۹ (۴۳۹).
 ۲۱۳. همچون فرار ابراهیم بن مهدی از بغداد که بر علیه مأمون طفیان کرده بود. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۲۹ (۴۴۲/۲ - ۴۴۳).
 ۲۱۴. ابن خلدون، ۱/۴۹۵ و نیز فلوتن / ۱۲۶ - ۱۲۴.
 ۲۱۵. مسعودی (۱۳۷۷)، ۳/۲۱۹ (۳۱۴/۲) و مقایسه کنید با ۱- ۲۰ Dozy (1845) مقدمه.
 ۲۱۶. ابن اثیر، ۱۰/۶۰۰ - ۶۰۷ (۲۶/۱۹ و ۳۶) در حوالی واسط.
 ۲۱۷. سیوطی / ۲۸۰ و ابن کثیر، ۱۰/۱۶۳ و اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، توضیح مترجم (۲۸۲/۲).
 ۲۱۸. متز، ۲/۱۹۲ (۱۳۱/۲).
 ۲۱۹. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۳/۱۸۱ - ۱۸۰ (۴۷۱/۲). در اسپانیا (اندلس) در زمان حکمرانی خلفای

- بنی‌امیه و حتی بعد از سلسله بنی‌امیه سفید، رنگ عزا و ماتم بود؛ «عليهم الظہائر البیض شعار الحزن». در دوره غزنویان نیز سفید، رنگ عزا شمرده می‌شد. رجوع کنید به بخش‌های بعدی Dozy (1845), 1-20.
۲۲۰. متز، ۱۵۵/۲ - ۱۵۶ (۱۰۹/۲).
۲۲۱. قرطی /۵۷، ۷۷ و ۸۷ و نیز متز، ۱۵۶/۲ (۱۰۹/۲).
۲۲۲. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲۱۰/۳ (۵۱۴/۲).
۲۲۳. مقایسه کنید با ابن خلدون، ۱/۴۹۵.
۲۲۴. متز، ۱۵۴/۲ (۱۰۸/۲). وقتی در سال ۳۹۷ حاکم با مرلله، ابی رکوه (صاحب مشک کوچک) را که یک شورشی بود و لشکر حاکم را شکست داده بود دستگیر کرد؛ وی را بر شتری دو کوهانه سوار کرد و سرپوشی زنانه (طرطور) بر سرش نهاد و میمون تعلیم دیده‌ای را کنارش بر روی شتر سوار کرد که مرتباً به صورت وقای ابی رکوه سیلی می‌زد. همو، ۲/۱۵۵ (۱۰۹/۲) و نیز 262-278 Dozy (1845), ذیل طرطور.
۲۲۵. ابن اثیر، ۹/۶۰۰ (۳۰۲/۱۶).
۲۲۶. همو، ۹/۶۲۵ (۳۲۸/۱۶). اینکه مترجم طرطور را (پوشاکی شبیه چادر نمان) نوشته است، صحیح نیست. رجوع کنید به 262-278 Dozy (1845), ذیل طرطور.
۲۲۷. نجوانی /۲۹۴.
۲۲۸. مثلًاً زمان مقتدر عباسی با ابن فرات چنین کردند. تنوخی (۱۳۶۲ - ۱۳۶۴)، ۱/۳۲۴. نیز در روزگار معتقد عباسی، همو، ۱/۱۱۵. مقایسه کنید با سخن علی اسکافی که می‌گوید: در بند بودم با جامه‌ای شوخگن. همو، ۱/۴۴۲.
۲۲۹. ابن اثیر، ۹/۶۴۴ (۳۴۸/۱۶).
۲۳۰. وقایع سال ۱۴۷، بیعت مهدی و خلع عیسی بن موسی. همو، ۵/۵۷۸ (۲۲۳/۹). در دربار منصور عباسی حمایل به گردن شخصی انداختند و سخت کشیدند. همو، ۵/۵۷۹ - ۵۸۰ (۲۲۵/۹).
۲۳۱. رجوع کنید به شعر منسوب به ابن معتز که در حبس سروده است:
- | | |
|----------------------------|-----------------------------|
| پس از آن سروریها بندۀ گشتم | اسیر قید و بند و کنده گشتم |
| ز دور آسمان در کنج زندان | بی یک لقمه نان، بافندۀ گشتم |
- بیهقی (۱۹۶۱)، ۵۷۱ و صابی (۱۹۵۸)، ۲۱. متز می‌نویسد: شعری که بیهقی در کتاب خود آورده است، در دیوان ابن معتز نیست. قسطی /۱۹۲ و ابویوسف /۸۸ و یعقوبی (۱۹۶۰)،

- ۱۴۰/۳ (۴۱۲/۲) برای صورت عربی شعر رجوع کنید به متز، ۱۶۵/۲.
۲۳۲. زیدان، ۵/۸۱ - ۸۴ و ۱۰۶ (۵/۹۷۴).
۲۳۳. یاقوت (۱۹۰۶)، ۲/۵۲۰ و فقیهی /۴۱۴.
۲۳۴. سعید الشیخلی /۲۲.
۲۳۵. صابی (۱۹۵۸)، ۱۵ - ۲۷. در فهرست بردگان و غلامان عصر هارون نام بافتنه نیز دیده می‌شود.
۲۳۶. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۵/۲۴۹ (۱/۵۰۸).
۲۳۷. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۳/۲۲۶ (۲/۵۳۶).
۲۳۸. حسن ابراهیم، ۳/۲۹۲ به بعد (۳/۵۳۷).
۲۳۹. ابن مسکویه، ۶/۳۰۶ - ۳۰۳ و فقیهی /۱۹۸ - ۱۹۹.
۲۴۰. پارچه‌گذار و شی در صفحات گذشته توضیح داده شده است.
۲۴۱. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۵/۱۹۳ (۱/۵۹۰).
۲۴۲. متز، ۱ (۱۶۵/۱) به نقل از المتنظم ابن جوزی.
۲۴۳. جامداتن به عربی تخت. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۴ (۱/۲۴۰) - (۱/۴۰۹).
۲۴۴. همو، ۵/۱۹۳ (۱/۵۹۰) مقابله کنید با تونخی (۱۳۶۴ - ۱۳۶۳)، ۱ (۱/۳۵۵).
۲۴۵. ابن اثیر، ۵/۴۶۱ (۹/۴۶۱).
۲۴۶. ابن خلکان، ۲/۹۹.
۲۴۷. لسترنج (۱۳۵۵)، ۱۲۲ و سعید الشیخلی /۶۱ و حسن ابراهیم، ۳/۳۲۲ - ۳۲۳ و ۳/۳۳۴ (۳/۵۱).
۲۴۸. نوعی جامه خارا بود. قزوینی (۱۳۶۳)، ۶/۲۱ - ۲۲ و ۳/۲۰۰. لفظنامه دمعدا و فرهنگ معین ذیل «خارا» و نیز مقاله محققانه قزوینی در مقالات ۲/۶۸۴ - ۶۸۹.
۲۴۹. راوندی /۱۷۱.
۲۵۰. جیب من بر صدره خارا عتابی شد ز اشک
- کوه خارا زیر عطف دامن خارای من
«خاقانی»

گر به دیباها رنگین آدمی گردد کسی

پس در اطلس چیست گرگ و در عتابی سوسمار

«عبدالرزاقد اصفهانی»

گر بیوشد خری است عتابی «سعدي»

ابلهی صد عتابی خارا

- خر عتای مشهور بود و گاه خلفا و امرا آن را هدیه می دادند. فزوینی (۱۳۶۳)، ۳۱/۶ - ۳۲ و لفتنامه دهخدا، ذیل خارا.
۲۵۱. خطیب بغدادی، ۱/۸۲ و دمشقی / ۳۱۷. رُصافه به معنی محل رویدن در حومه شهر است. یاقوت (۱۳۶۲)، ۹۷. قبور بسیاری از خلفای عباسی در رُصافه واقع است. ابن بطوطه، ۲۴۳ و مقدسی (۱۳۶۴)، ۲۷ و لسترنج (۱۹۰۶)، ۳۳ و یعقوبی (۱۸۹۱ - ۱۸۹۲)، ۲۵۱ - ۲۵۴.
۲۵۲. جاخط (۱۳۳۲)، ۴۱ - ۴۷ (۹۲ - ۹۴). مقایسه کنید با ۱۸۸-۱۸۹ Dozy (1845) ذیل رُصافه و فقیهی / ۲۷۶.
۲۵۳. امیر علی / ۳۸۱ - ۳۸۳ (۴۳۲).
۲۵۴. در اخبار الناصر الدین الله. نجعوانی / ۳۲۵.
۲۵۵. سعید الشیخلی / ۵۷ و ۶۱ و صولی / ۲۶۱. و نیز محله پشت جعفر خیاط در سر من رای. یعقوبی (۱۸۹۱ - ۱۸۹۲)، ۲۶۱ (۳۴).
۲۵۶. ابن جوزی (۱۳۵۹ - ۱۴۵)، ۸/۱۴۵ - ۱۴۶. حوالی سال ۴۴۲ هاین بازار در محله شیعه نشین گزخ بود.
۲۵۷. تنوخی (۱۳۹۱ - ۱۳۹۲)، ۲/۱۰۱ و ۱/۲۶۷ - ۲۶۸ و سعید الشیخلی / ۱۲۴.
۲۵۸. ابن جوزی (۱۳۵۸)، ۶/۲۷۶ و سعید الشیخلی / ۱۲۴.
۲۵۹. یعقوبی (۱۸۹۱ - ۱۸۹۲)، ۳/۲۴۸ - ۲۴۹ (۱۷). این پارچه‌ها را تغییری نمی دادند.
۲۶۰. سعید الشیخلی / ۱۱ و حسن ابراهیم، ۳/۲۲۲ - ۲۲۳ (۳۵۰).
۲۶۱. رجوع کنید به صفحات قبلی و نیز مقایسه کنید با حدود العالم / ۴۰۶.
۲۶۲. همانجا / ۴۰۷.
۲۶۳. ناصر خسرو (۱۳۵۰)، ۱۲۵.
۲۶۴. حسن ابراهیم، ۳/۲۶۹ (۲۶۶).
۲۶۵. حدود العالم / ۴۰۷.
۲۶۶. حدود العالم / ۴۰۷. مقدسی می نویسد: در نعمانیه پوشک و پارچه‌های پشمین عسلی رنگ (زرد) زیبا و در بغداد لنگ و دستار یگانگی عالی و دستمالهای قیصری و بویی می سازند. احسن التقاسیم / ۱۲۸.
۲۶۷. متز، ۲/۱۸۷ (۱۲۸/۲)، می نویسد در قرن ۱۲ م. عادت شرقی پوشیدن در فرانسه رواج داشت. ابن فضلان از خیاط پادشاه اسلاموها که یک نفر بغدادی است نام برده است. سفرنامه / ۸۷.

۲۶۸. امین (۱۳۵۲)، ۲۸۱/۲ (۳۴۴/۲). پارچه‌گلدار ایرشی مصر و شام چنان در اروپا ارزش یافت که صلیبیها و مردم مغرب، بجز پوشیدن، آن را برای کفن مردگان خود نیز برمی‌گزیدند.
حتی / ۵۳۸.
۲۶۹. امین (۱۳۵۲)، ۲۹۵/۲ (۳۴۸/۲) «النعال السنديه» و جاحظ (۱۹۶۰ - ۱۹۶۱)، ۱۲۲/۱.
۲۷۰. مسعودی (۱۳۷۷)، ۳۷۱/۲ (۳۶۲/۲).
۲۷۱. سبکی (۱۹۶۴ - ۱۹۷۶)، ۳/۵۵ و فقیهی / ۵۰۶.
۲۷۲. متز، ۱/۲۷۵ (۱۹۳/۱).
۲۷۳. متز، ۱/۱۶۴ (۱۲۱/۱) بر اساس نسخه خطی العيون.
۲۷۴. ابن اثیر، ۱۱/۳۰۷ (۱۸۸/۲۱).
۲۷۵. زیدان، ۵/۸۴ و ۱۰۶ - ۱۳۱ (۹۷۴/۵).
۲۷۶. همو، ۲/۳۴۹.
۲۷۷. ابن اثیر، ۵/۵۹۲ - ۵۹۳ (۲۲۸/۹).
۲۷۸. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۱۲۰/۵ (۵۲۲/۱).
۲۷۹. اینکه جاحظ در کتاب الناج مبلغ آن را ۳۰ بدراه (هر بدراه ظاهراً ده هزار درهم) نوشته است، نمی‌تواند صحیح باشد / ۴۲ (۸۷).
۲۸۰. مسعودی به گازران و لباس کوب آنان در دوران مهدی عباسی اشاره کرده است. مروج الذهب، ۳/۳۳۰ - ۳۳۱ (۳۲۵/۲).
۲۸۱. سعید الشیخلى / ۱۵۱.
۲۸۲. ابن اخوه / ۱۴۰.
۲۸۳. ابن عبد الرؤوف / ۸۷ و سعید الشیخلى / ۱۱۸.
۲۸۴. ابن عبدون / ۵۰ و سعید الشیخلى / ۱۱۹.
۲۸۵. صالح (۱۹۵۸)، ۱۵۸ و ماوردي / ۴۰۴ و متز، ۲/۲۲۴ (۱۵۵ - ۱۵۶).
۲۸۶. سعید الشیخلى / ۱۱۹، بر اساس الذخایر / ۱۸۴ الف و ب. ظاهراً خیاطان ماهر از قبیله غنی (غنوی) بوده‌اند. مسعودی (۱۳۷۷)، ۳/۲۸۷ (۲۷۸/۲). در شعر عربی:
- إِذَا غَتْوَيْةَ وَلَدَتْ غَلَامًا
فَبَشِّرُهَا بِخَيَاطِ مُجِيدٍ
۲۸۷. خطیب بغدادی، ۶/۱۷۶ و ابن کثیر، ۱۰/۲۳۰ و سعید الشیخلى / ۱۰۳.
۲۸۸. ابن جوزی (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)، ۸/۶۲ و سعید الشیخلى / ۱۰۱.
۲۸۹. سعید الشیخلى / ۱۰۱.

- .۲۹۰. تنوخی (۱۳۹۱ - ۱۳۹۲)، ۱۰۲/۲ و سعیدالشیخلی / ۱۲۴ و وکیع، ۱/۲۶۷ - ۲۶۸.
- .۲۹۱. سعیدالشیخلی / ۱۲۴ و ابن جوزی (۱۳۵۹ - ۱۳۵۸)، ۶/۲۷۶ - ۲۷۷.
- .۲۹۲. شیزری / ۶۷ - ۶۸ و سعیدالشیخلی / ۶۴ و ابن اخوه / ۱۳۷.
- .۲۹۳. ابن بسام (۱۹۶۸)، ۷۸ و ابن اخوه / ۱۳۶ - ۱۳۷ و شیزری / ۶۵ - ۶۷ و سعیدالشیخلی / ۸۲.
- .۲۹۴. سعیدالشیخلی / ۵۶ و الکتانی / ۲/۵۸ و ۱۱۶.
- .۲۹۵. ابن جوزی (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)، ۶/۸۶ و ابن جوزی (۱۳۶۸)، ۳۸۴.
- .۲۹۶. ابن بسام (۱۹۶۸)، ۷۳.
- .۲۹۷. سعیدالشیخلی / ۶۵ و شیزری / ۶۹ - ۷۰.
- .۲۹۸. ابن بسام (۱۹۶۸)، ۶۳ و ۸۴ و سعیدالشیخلی / ۱۰۲.
- .۲۹۹. بر اساس نسخه خطی *الذخایر والتحف*، پیر همه طراحان لباس، عبدالله بن عباس بوده است. سعیدالشیخلی / ۱۵۱. نیز رجوع کنید به فتوت نامه چیت سازان که در آن به مقدمات چیت سازی اشاره شده است. سعیدالشیخلی / مقدمه دوازده (برای اطلاع یافتن رجوع کنید به فتوت نامه سلطانی اثر کاشفی سبزواری).
- .۳۰۰. سعیدالشیخلی / ۱۳۱.
- .۳۰۱. متز، ۱/۲۷۵ (۱۹۳/۱).
- .۳۰۲. ابن اثیر، ۱۲/۲۹۱ (۲۵/۲۶۰ - ۲۶۱).
- .۳۰۳. سعیدالشیخلی / ۹۹.
- .۳۰۴. بحاظ (۱۹۶۰ - ۱۹۶۱)، ۱/۱۶۹ و ابن جوزی (۱۳۵۷)، ۱۷۶ و سعیدالشیخلی / ۲۷ و ۹۶ و مقایسه کنید با بیت آخر شعر ابوالعتابیه (م ۹۱۲ تا ۲۱۳) «اذا صبح التقوی و إن حاک او ختم»، (پربند پرهیزگار هیچ نقصی و عیبی نیست، وقتی تقوای خود را درست کنید که بافته یا خجام باشد)، صورت کامل شعر در اینجا آمده است. اصفهانی (۱۴۱۴)، ۴/۲۶۲ - ۱۴۱۵).
- .۳۰۵. سعیدالشیخلی / ۱۸ به نقل از مقدمه ابن خلدون.
- .۳۰۶. چاه (بشر) چاه کارگاه بافتگی = پاچال. ابن جوزی (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)، ۹/۸۴ - ۸۵ و ابن جوزی (۱۳۴۲)، ۱۷ و سعیدالشیخلی / ۹۸.
- .۳۰۷. ابوبوف / ۶۹ و متز، ۱/۵۶ - ۶۵ و تریتون / ۱۰۸ و سعیدالشیخلی / ۱۹.
- .۳۰۸. ابن جوزی (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)، ۸/۱۷۲ و تنوخی (۱۳۹۱ - ۱۳۹۲)، ۱/۶۷ و سعیدالشیخلی / ۸۵.

- .۳۰۹. سعیدالشیخلى / ۱۵۱ - ۱۵۲.
- .۳۱۰. همو، ۲۵. بر اساس نوشه‌های ابن رسته و ثعالبی در لطائف المعارف.
- .۳۱۱. ابن خلکان، ۳۵۳/۳ و قشیری / ۲۷ و قزوینی (۱۳۸۰)، ۳۲۴ و سعیدالشیخلى / ۳۷.
- .۳۱۲. دینوری / ۴۰۲ (۴۴۵).
- .۳۱۳. ثعالبی، یتیمة الدهر، ۲/۱۱۷ - ۱۱۹. ابن تغزی، ۴/۶۷ و فقیهی، ۳۰/۵۲۹ و سعیدالشیخلى / ۱۲۸.
- .۳۱۴. ابن کثیر، ۱۱/۲۶۹ و سعیدالشیخلى / ۲۵.
- .۳۱۵. قاضی توختی می‌نویسد: بعد از وفات او ۱۳۰۰ شلوار در خزانی او شمرده شد، از انواع ثیاب که در یکی از آنها بند کشیده نشده بود. الفرج بعد الشدة، ۱/۲۲۶ - ۲۲۷.
- .۳۱۶. همو، ۱/۱۶۶ - ۱۶۷.
- .۳۱۷. ابن اثیر، ۶/۳۵۷ (۳۰۰/۱۰). طاهر اعور (یک چشم) بود، حتی شعری نیز در این باب برای او سروده‌اند. تاریخ سیستان / ۱۷۲ و ابن خلکان، ۱/۴۲۲ و حتی / ۵۹۲.
- .۳۱۸. محمد مناظر / ۶۸ - ۶۹.
- .۳۱۹. مقایسه کنید با ابن اثیر «شوراب المسوده و قلاتهم»، ۹/۲۵۸ (۱۹۸/۱۰)، حوادث سال ۱۹۶ ه.
- .۳۲۰. مازیار پسر قارن (کارن) در ۲۰۸ ه از طرف مأمون خلیفة عباسی حاکم قسمت کوهستانی طبرستان و رویان و دماوند شد، اما مدتی بعد علیه سلطه اعراب بر ایران شورید و با بابک خرمدین هم پیمان شد. وی سرانجام دستگیر و در بغداد به دستور خلیفه کشته شد (۲۲۵ ه).
- .۳۲۱. ابن اثیر، ۶/۵۰۱ (۱۴۲/۱۱) - ۵۰۳.
- .۳۲۲. سبز شعار قدیمی ایرانیان بود، بویژه در نواحی خراسان. برای مثال رنگ علمها و لباس سپاهیان انشویروان در نبرد با خاقان ترک سبز بود. مرعشی / ۶ - ۷. برای توضیحات بیشتر در این باب رجوع کنید به صفحات بعدی «لباس علویان طبرستان». می‌نویسد بر بام عمارت نوبهار بلخ (که محلی مذهبی بود) بیرقهایی از حریر سبز نصب شده بود. متز، ۱/۱۰۴ (۸۰/۱).
- .۳۲۳. مقایسه کنید با ابن اثیر، ۶/۳۴۱ (۲۴۷ - ۲۴۶)، ۳۴۲/۱۰ (۲۴۳ - ۲۸۹) و محمد مناظر / ۶۸ و مسعودی / ۴ (۳۳۴/۲) و ازدی / ۳۴۲ و ۳۵۲ و خواندمیر (۲۵۳۵)، ۱/۶۱ - ۶۷.
- .۳۲۴. مفید، ۲/۲۵۲ - ۲۵۴.
- .۳۲۵. محمد مناظر / ۶۸ و ابن اثیر در ۶/۱۱ (۳۸۱/۳) سال ۲۰۷ را نوشته است، اما همودر / ۶ - ۳۵۷.
- .۳۲۶. (۳۰۰/۱۰) تاریخ دقیق آن را که ۲۳ صفر ۲۰۴ است، درج کرده است. مقایسه کنید با مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۲۳۴ (۷۱۰/۲) و فرای، ۴/۹۴ و ابن طقطقی / ۳۰۰ - ۳۰۴. به دلیل

همین عمل مأمون بود که ابراهیم عباسی در بغداد بر علیه خلافت او شورید و یک چند به خلافت نشست و بدین ترتیب بغدادیان و دیگر عباسیان با سبزپوشی مأمون به مخالفت شدید برخاستند. حتی طاهر نیز مأمون را به سیاهپوشی توصیه کرد. اینکه در این میان برخی از اهالی کوفه که اصل و نسب ایرانی داشتند، سبز پوشیدند و به طرفداری از مأمون برخاستند، جالب توجه است. ابن اثیر، ۶/۲۴۲ - ۲۴۴ (۱۰/۲۸۶).

.۳۲۵. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۲۰۴ (۲۰۳/۲) و مقایسه کنید با زرین کوب (۱۳۶۲)، ۵۳۹.

.۳۲۶. بارتولد (۱۳۶۶)، ۱/۴۷۴.

.۳۲۷. ۵۶-۵۸ Dozy (1845)، ذیل بذینه.

328. Supuler/ 348-350 (۱۴۱ - ۱۴۰/۲)

در ترجمه فارسی از تاریخ ایران اشپولر، اغلاطی وجود دارد، مقایسه کنید با گردیزی / ۳۱۶ و نیز ابن اثیر، ۷/۲۹۶ - ۲۹۷ (۱۴۸/۲).

.۳۲۹. متز، ۲/۲۹۷ (۱۹۵/۲) و مقریزی (۱۹۱۱ - ۱۹۳۰)، ۱/۱۷۷ و ابن دقماق، ۲/۷۹ و ابن زیر

.۴۵. مقایسه کنید با ۱۰۵/۲، ۱۳-۱۴/۱. در برخی از متون، به جای تنسیس، تونس آمده است که صحیح نیست. محمد مناظر / ۹۷.

.۳۳۰. در مقدمه الادب، بدنه رازه کوتاه نیز معنا کرده است «الدرع القصیره». زمخشری / ۴۲۱ و گردیزی / ۳۱۶. نوشته‌اند ۲۰ مقال کنان در آن به کار می‌رفت و بقیه رشته‌های طلا بود، قیمت یک دست آن را هزار دینار نوشته‌اند. متز، ۲/۲۹۷ (۱۹۵/۲). مقایسه کنید با ابن منظور ذیل «البدن» و نیز الزاوی، ۱/۱۸۴.

.۳۳۱. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۲۰۴ (۲۰۳/۲) و زرین کوب (۱۳۶۲)، ۵۳۹.

.۳۳۲. گردیزی / ۳۱۶.

.۳۳۳. در سال ۲۶۲ هـ که هوای نیشابور بسیار سرد شد، یعقوب آن را به یکی از سرداران خود به نام ابراهیم بخشید. ابن اثیر، ۷/۲۹۶ - ۲۹۷ (۱۴۸/۱۲ - ۱۴۷).

.۳۳۴. از متاع هندی و ترکی. گردیزی / ۱۸۶. انوری در شعری می‌گوید:

فاقم و سنجاب در سرما سه چهار توzi و کتان به گرما هفت و هشت. و راوندی / ۷۱.

.۳۳۵. تاریخ سیستان / ۲۸۴ و ۲۸۷ و چنانکه محمد بن کثیر که در نبرد دیرالعاقول در رکاب یعقوب کشته شد معروف به لباده بود. در سال ۲۸۴ معتقد عباسی، ولایت ری را به عمرولیث سپرد و به او هدایایی از جمله هفت دست خلعت بخشید. زرین کوب (۱۳۶۲)، ۵۴۵ - ۵۴۶ و همو (۱۳۶۷)، ۱۲۲.

- .۳۲۶. ابن زیبر /۴۳ و ابن اثیر، ۷/۴۹۳ - ۴۹۴ (۱۲/۱۳). در حوارث سال ۲۸۶ ه محمد مناظر /۷۰.
- عمرو در سال ۲۶۸ ه جامه‌هایی زریفت برای احمد بن عبدالعزیز بن ابی دلف، هدیه فرستاد.
- ابن اثیر، ۷/۳۷۱ (۱۲/۲۱۳). در باب چهار خزینهٔ عمرو رجوع کنید به گردیزی /۳۱۴ - ۳۱۳.
- .۳۲۷. سال ۲۲۰ ه نصر بن احمد سامانی به حاکم سیستان ده عدد لباس گرانقیمت و کمربند هدیه داد.
- تاریخ سیستان /۳۱۶ (۲/۱۶۴ - ۱۶۸) Supuler/ 367-369 مقایسه شود با نوع کمربند و گره آن در لباس ساسانیان، در مقدمه کتاب «لباس ساسانی». مقایسه کنید با (۲/۱۴۰ - ۱۴۱).
- Supuler/ 348-350 و نیز ابن اثیر، ۷/۲۹۶ - ۲۹۷ (۱۲/۳۴۸).
- .۳۲۸. نظامی عروضی /۵۹.
- .۳۲۹. گردیزی /۳۱۶. بهای آن را بسیار زیاد نوشته‌اند. محمد مناظر /۷۰.
- .۳۴۰. عمرو آن کلاه را به عامل خود در شیراز، علی بن مرزبان هدیه داد و او آن را به همراه جامه‌ای سیاه به تن کرد. تنوخی (۱۳۶۴ - ۱۳۶۳)، ۲/۶۷۴ - ۶۷۶.
- .۳۴۱. تاریخ سیستان /۳۴۲ و ۳۵۲، سال ۳۹۳ ه مقایسه کنید با فرای، ۴/۱۱۶ - ۱۱۸ و نیز مقایسه کنید با 291-278 Dozy (1845)، ذیل «طیلسان» و «طاقیه». در مورد نوع آرایش مو و جعده و طُره امرای صفاری رجوع کنید به تاریخ سیستان /۲۶۹ و ۲۶۴.
- .۳۴۲. ابن اثیر، ۷/۱۹۲ (۵۶/۱۲) سال ۲۵۵ ه در نبرد با طوق بن مغلس در کرمان.
- .۳۴۳. عمرو که همچون سربازان و سپاهیانش از قاضی سیاه مواجب خود را دریافت می‌کرد، کیسه سیصد درهمی را در ساقی موزهٔ خود می‌نهاد. زرین کوب (۱۲۶۲)، ۵۴۸ - ۵۴۹. عمرو همچون طاهر ذوالیمین، اعور، یعنی یک چشم بود. عوفی (۱۳۵۲ - ۱۳۵۹)، ۱۵۱ و ابن خلکان، ۱/۴۲۲.
- .۳۴۴. گردیزی /۱۸۶ و ابن زیبر /۴۳ و ابن اثیر، ۷/۴۹۳ - ۴۹۴ (۱۲/۱۳) سال ۲۸۶ ه محمد مناظر /۷۰. این سند‌ها، کار سرزمینهای شرقی، حوالی سند و نواحی ترک‌نشین بود. مقایسه کنید با «ال تعال السنديه». جاحظ (۱۹۶۱ - ۱۹۶۰)، ۱/۱۲۲ و امین (۱۳۵۲)، ۲/۲۹۵ (۳۴۸).
- .۳۴۵. در برهان قاطع «زندپچی» ذکر شده که غلط است مقایسه کنید با قزوینی (۱۳۶۳)، ۵/۵۳ - ۵۴. ظاهراً بیشتر به شکل قبا (بالاپوشی جلویاز که لبه‌های آن روی هم قرار می‌گرفت و بدون یقه و دارای آستینهای بلند بود) تهیه می‌شد. راوندی (۱۹۲۱)، ۱/۱۷۱ و ۵۰۴.
- .۳۴۶. حدود العالم /۳۲۰ و مقدسی (۱۹۰۶)، ۲۶۶، ۲۸۱ و ۳۴۶ («زندنه»). ابن حوقل ۴۰۳ و ۴۲۴ - ۴۲۵ (۲۱۶ و ۲۴۴).
- .۳۴۷. نرشخی /۲۸ - ۲۹.

۳۴۸. در باب گروهی از پارچه‌های ابریشمی زندنیچی رجوع کنید به /Shepherd and Henning ۱۵-۴۰.

۳۴۹. نظام الملک، فصل ۲۷/۱۲۲ - ۱۲۳. بارتولد (۱۳۶۶)، ۱/۴۸۹ - ۴۹۰. نوشی ۲۱ - ۲۲ و ۱۸۷ - ۱۸۸. فرای می‌نویسد که لغت زندن را برای پارچه ابریشمی، از قرن ۱۷ م. در روسیه به کار برده‌اند.

۳۵۰. این گردشها را برای خلیفه می‌بافتند و از بغداد هر سال عاملی به بخارا می‌آمد و خراج بخارا را از این جامعه‌ها می‌گرفت. ظاهراً بعدها قبای زندنیچی از این گردش فندقی معروف شد. نوشی ۲۸ - ۲۹. مانع توائیم با نظر مصحح کتاب تاریخ بخارا مدرس رضوی موافق باشیم و بر دیهای فندقی را «فرشاهی فندقی» معنا کنیم /۳۹۰. این موضوع بویژه با توجه به سطور بعدی در صفحات متن اصلی نوشی ۲۸ استباط می‌شود.

۳۵۱. این حوقل /۴۲۵ (۲۴۵) و ادریسی /۲۰۱ و محمد مناظر /۸۲ و ۱۰۳. برای رنگ زرد از جوهر زعفران و عصفر و زعفران عربی، معروف به ورس (به معنی گل گاوریشه) که شبیه دانه کنجد بود و در یمن به دست می‌آمد، استفاده می‌شد. ورس اهمیت و اعتبار زعفران و عصفر را نداشت. مرکز زعفران همدان و بویژه خراسان بود. متز، ۲/۲۶۵ (۱۷۵).

۳۵۲. حدود سال ۳۸۹ ه حاکم گرگان برای آخرین فرمانروای سامانی، چنین هدایای فرستاد Supuler (۳۶۷-۳۶۹) مقایسه کنید با مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۲۰۳ و ۶۸۶/۲ و فقیهی ۷۷۲ - ۷۷۳ و این حوقل /۲۸ (۲۳۱) غبیتی ۱۸۷. محمد بن نصر متصور از بزرگان زمان مقندر عباسی (۲۹۵ - ۳۲۰) لباسی از پارچه نازک شوشتی بر تن داشت. مسعودی (۱۳۷۷) ۴/۲۰۳ (۵۸۶). دیای شوشتی را بجز ابریشم، از پنبه جوزق (غوزه یعنی باز نشده پنبه) که قیبلت نام داشت، به عمل می‌آوردند. این گیاه که از محصولات عمدۀ خوزستان بود، شبیه بوته گزپچک است و ثمرة آن به غوزه پنبه می‌ماند و آنچه از داخل غوزه آن بیرون می‌آوردند، همچون ابریشم نرم و شفاف است. عبدالواسع جیلی از شاعران ارجان (حوالی بههان امروزی) قصایدی در مدح دیای شوشتی دارد. شوشتی (۱۳۶۲)، ۴۹ - ۵۰.

353. Wilkinson (1973), 44.

۳۵۴. از جمله خلعتهای معضد خلیفة عباسی (۲۸۹ - ۲۷۹) برای اسماعیل بن احمد سامانی (۲۷۹ - ۲۹۵). گردیزی /۳۱۶. راجع به توضیحات بدنه رجوع کنید به صفحات قبلی.

۳۵۵. غبیتی /۳۶ و زرین کوب (۱۳۶۷)، ۵۷۵ و مقایسه کنید با Kabir/ ۵۲-۵۳.

۳۵۶. جزو هدایای معضد خلیفة عباسی به اسماعیل بن احمد، تا به نبرد طاهر بن محمد بن

- عمرولیث به سیستان برود. مسعودی (۱۳۷۷)، ۲۷۰/۴ (۶۶۲/۲). مقایسه کنید با کمربندهای زرین در سال ۹۳ و هنگام فتح سمرقند به وسیله مسلمانان. این اثیر، ۴/۵۷۳ - ۵۷۴ (۱۷۸/۷) و (۱۸۰) حوادث سال ۹۳.^{۳۵۷}
- . ۳۵۸. همچون امیر نصر بن احمد سامانی (۳۳۱-۳۰۱). نظامی عروضی /۵۳.
- . ۳۵۹. راوندی /۷۷.
- . ۳۶۰. همچون احمد بن سلام یکی از اتباع طاهر که آن را از تن خود درآورد و بر تن عربان امین خلیفه معزول عباسی (پس از اسارت) افکند. این اثیر، ۶/۲۸۵ - ۲۸۶ (۲۲۷/۱۰).
- . ۳۶۱. سیاه پوشی خراسانیان از زمان ابو مسلم خراسانی معروف بوده و بدین علت آنان را «مسئده» می‌گفتند، مؤلف تاریخ الکامل، به کلاه سیاه خراسانیان در حوادث سال ۹۶ هاشاره کرده است. این اثیر «شوارب المسوده و قلاتهم»، ۶/۲۵۸ (۱۹۸/۱۰) و نیز فلوتن /۱۲۴-۱۲۶.
- . ۳۶۲. پس از فرمان مأمون و رواج سبزپوشی، بویژه به کار بردن عمامه‌های سبز (حوالی ۲۰۲-۵). این اثیر، ۶/۲۵۸ (۱۹۸/۱۰).
- . ۳۶۳. معتبرترین رنگ برای خلعت در آن روزگار، سیاه بود. تونخی (۱۳۶۴ - ۱۳۶۳)، ۲/۵۷۴-۵۷۶.
- . ۳۶۴. ظاهراً کلاه بر سر نهادن از نشانه‌های بارز امارت بود؛ زیرا وقتی عمرولیث، احمد بن سهل را اسیر کرد، به این شرط او را بخشود که دیگر کلاه بر سر نهاد و موزه (چکمه ساق دان) نپوشد. گردیزی /۳۳۳. مقایسه کنید با مقاله Bosworth, C.E. در دانشنامه ایران و اسلام /۱۰ - ۱۲۴۹، ذیل احمد بن سهل.
- . ۳۶۵. این اثیر، ۷/۱۹۲ (۵۶/۱۲). حوادث سال ۲۵۵ هم مقایسه کنید با این تغییر بردي، ۲/۷۹ و متز، ۱/۲۸۸ - ۲۸۹ (۲۰۳/۱).
- . ۳۶۶. گردیزی /۳۳۳. معن بن زائده حاکم سیستان، برای فرار از زندان بقداد تغییر چهره داد و جنبه ستبری از پشم گوسفند پوشید و خود را چون اعراب درآورد. البته وی را سرانجام کشتد (۱۵۱ تا ۹۱۵۸) اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۱۰/۳۰۰ (۲۴۷/۲) و زرکلی، ۸/۱۹۲.
- . ۳۶۷. این مقدار طلا و نقره را همان گونه که مسعودی نیز ذکر می‌کند: «ذخیره ایام ساخته بود». مروج الذهب /۴ (۲۰۲/۲). ظاهراً پس از به دست آوردن خزایین طاهریان، این ترتیب را داده بود. تاریخ سیستان /۲۲۲ - ۲۲۵. فرای، ۴/۱۰۱. مقایسه کنید با بارتولد (۱۳۶۶)، ۱/۴۷۴ و زرین کوب (۱۳۶۲)، ۱/۵۴۰ - ۵۴۹ و خواندمیر (۱۳۳۴ - ۱۳۳۴)، ۲/۳۴۶.
- . ۳۶۸. مسعودی (۱۳۷۷)، ۲/۵۰۲.

۳۶۸. ابن حوقل / ۴۲۵ (۲۴۵) و ادريسی / ۲۰۱ و محمد مناظر / ۸۲ و ۱۰۳ و متز، ۲ / ۲۶۴ - ۲۶۵ (۱۷۵). مقایسه کنید با منسوجی که در حاشیه آن نقش کاروان شتران باکتریانی (باختری) را به دنبال هم و به رنگ کرم در زمینه سرخ نشان داده است. در وسط که نقش اصلی است، فیلهایی رو به روی هم و با همان رنگها نشان داده شده است. نام مالک آن «بختکین» (م ۳۵۰) را نیز روی پارچه نوشته‌اند و حاوی کتیبه‌ای کوفی است. این منسوج از کلیساًی سن زوس (سن ژوزه) در شهر پادوکاله فرانسه به دست آمده است و اکنون در موزه لوور پاریس نگاهداری می‌شود. فرای، ۳۱۰/۴ - ۳۱۱ و گیرشمن، ۳۱۲/۲ که در آنجا نام مالک پارچه «ابول.م. نوجکیم» قائد خراسان ترجمه شده است.

.۳۶۹. نوشی / ۲۸ - ۲۹

370. Shepherd and Henning/ 15-40.

۳۷۱. متز، ۳۱۹ (۱۰۹/۱) و قرطبي / ۱۶۵. در سال ۳۱۹ که مورد تعجب دیگران می‌شود (در بغداد).

۳۷۲. مقایسه کنید با نقش روی سفال ۴۲، No. 38 and 83، No. 77، Grube/ ۷۷، و همچنین نقش برجسته‌گچی متنسب به ری با نام طفرل دوم (۵۹۱ ه) در موزه پنسیلوانیا، که البته در این نقش، این کلاه بلند مثلثی شکل بر سر یکی از درباریان دیده می‌شود. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۲۲، شکل ۱۴۸ و شهشهانی / ۷۱. مقایسه کنید با Pope, 9/ No. 517.

۳۷۳. گیرشمن، ۳۲۹/۲ و شهشهانی / ۵۴ تصویر ۴۴. امیر نوح بن نصر (۳۴۲ - ۳۲۱) بر سر فرزند حاکم صفاریان که به عنوان گروگان نزد او، به بخارا فرستاده بودند، کلاهی گذاشت و او را خلعت داد، این اثیر، ۴۶۳/۱۸۱/۱۴ و گردیزی / ۳۴۶.

۳۷۴. غنی / ۳۶ و زرین کوب (۱۲۶۷)، ۵۷۵. مقایسه کنید با Kabir/ ۵۲-۵۳. در سال ۹۱ ه در پای یکی از اهالی تخارستان. (۴۱۷/۲) Supuler/ ۵۱۷، اشپولر در پاورقی همان صفحه به احسن التقاسیم مقدسی / ۴۴۱ ارجاع می‌دهد که البته دقیق نیست، زیرا مقدسی در آنجا از شمشک و نعلین که پافزار مردم است، یاد می‌کند.

۳۷۶. مقایسه کنید با شعر رودکی در وصف مجلس امیر خراسان.

هر یک بر سر پساک مورد نهاده ا بش و می سرخ و زلف و جعدش ریحان

تاریخ سیستان / ۳۱۹

۳۷۷. باید گفت قبا از جاماهای ویژه ترکان بود. آنان قبا را به صورت بالا پوشی آستین دار و چسبان و جلویاز به طوری که یک لبه آن بر لبه دیگر می‌خوابید و بلندی آن تا بالای زانو می‌رسید، تهیه

می کردند و می پوشیدند. رجوع کنید به Dozy (1845), 352-362 و Tritton/ 480 و محمد مناظر /۶۱ و نظام الملک /۱۲۲ - ۱۲۳ و نرشخی /۲۱ - ۲۲ و بارتولد (۱۳۶۶)، ۴۸۹/۱ - ۴۹۰ برای توضیحات بیشتر در مورد «زندنیچی» رجوع کنید به صفحات قبلی و نیز مقایسه کنید با بیهقی (۱۳۶۸)، ۴۹۵/۲ که در آنجا «سیم کوفت» به معنای تکه های العاقی نقره، ذکر شده است.

.۳۷۸. غلبی /۲۶ و زرین کوب (۱۳۶۷)، ۵۷۵. مقایسه کنید با Kabir/ 52-53

.۳۷۹. مفید، ۲/۲۵۶ - ۲۵۷

.۳۸۰. ابن اثیر، ۶/۳۴۱ و ۲۴۶ - ۲۴۷ (۲۸۲/۱۰ و ۲۸۹) و مسعودی (۱۳۷۷)، ۲/۷۱۰ و متز، ۱۰۴/۱ (۸۰/۱).

.۳۸۱. ابن تفری بردى، ۲/۷۹ و متز، ۱/۲۸۸ - ۲۸۹ (۲۰۲/۱).

.۳۸۲. راوندی (۱۳۶۸)، ۷۷

.۳۸۳. نظامی عروضی /۵۹

.۳۸۴. بیهقی (۱۳۶۸)، ۴۹۵/۲. در باب او رجوع کنید به خواندمیر (۲۵۳۵)، ۱۱۴ و کرمانی /۳۹ علت اینکه پوشش او را در بخش وزرای سامانی نیاوردیم، این است که وی در این زمان (حدود ۴۰۰^۵) کاملاً از کار وزارت دور شده و زندگی زاهدانه و عالمانه ای در پیش گرفته بود و لباس او نیز لباس علماء و فقهاء بود. مقایسه کنید با بارتولد (۱۳۶۶)، ۱/۵۶۲.

.۳۸۵. رجوع کنید به «درآعه» در ۱۷۷-۱۸۱ Dozy (1845), 177-181

.۳۸۶. بیهقی (۱۳۶۸)، ۲/۴۹۵ و ابن حوقل (۲۶۵/۱۷۱) و یعقوبی (۱۸۹۱ - ۱۸۹۲)، ۲۷۹ - ۲۸۰ (۵۵) و حدودالعالم /۲۰۱ و زیدان، ۵/۳۸ - ۱۰۶ و ۱۰۸ - ۱۳۱ و ۹۰۲/۵ و ۹۷۴ و متز، ۲/۳۰۱ - ۳۰۰ و ۱۹۸/۲ (۳۰۱) و ظالی، یتیمه الدهر، ۲/۶۲ و حسن ابراهیم، ۲/۳۲۲ - ۳۲۴ و نیز ۶۵۱/۲ (۲۷۸-۲۹۱) Dozy (1845)، ۲۷۸-۲۹۱ ذیل «طیلسان» و «طاقیه».

.۳۸۷. مقدسی (۱۹۰۶)، ۲/۳۲۷ و فقیهی /۵۰۷

.۳۸۸. رجوع کنید به یکی از فقهاء بلخ حوالی سال ۲۴۰ ه نظامی عروضی /۹۱.

.۳۸۹. مقدسی (۱۹۰۶)، ۲/۳۲۸ و محمد مناظر /۷۷ که در آنجا متن مخدوش و تا حدی نادرست ترجمه شده است. ظاهرأ برخی از جبهه های علماء همچون جبهه های زنان بوده است، مانند جبهه ابوسهل صعلوکی نیشابوری (م ۳۶۲ - ۱۹۷۶). سُبکی (۱۹۶۴ - ۱۹۷۶)، ۳/۱۶۹ - ۱۷۰ و فقیهی /۵۰۶.

.۳۹۰. مقدسی (۱۹۰۶)، ۲/۳۲۸ و ۴۴۰ و متز، ۱/۲۸۵ - ۲۸۶ (۲۰۱/۱) و فقیهی /۵۰۷

۳۹۱. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۸، به طور کلی لباس علمای بالاس سایر مردم مطابقت می‌کرد، رجوع کنید به (۴۱۶/۲) Supuler/ 516-517 و نیز ۱۵۸ Wiet/.

۳۹۲. ابن حوقل / ۲۷۱ (۷۷) و مقدسی (۱۹۰۶)، / ۴۷۰ و حدودالعالی / ۳۷۰ و متز، ۲/ ۳۰۱ و متز، ۲/ (۱۹۸/۲).

393. Stilman/ 753.

۳۹۴. بر اساس نقش کتاب مقامات حریری، Lewis/ 23, No. 16 این آن عالمی که ظاهراً اصطلاحی به دست دارد، مقایسه کنید با Papadopoulo and Mazenod/ No. 29.

۳۹۵. مقایسه کنید با خواصی که محمد بن سلام بیکنندی (عالیم و زاهد) در باب آمدن پیامبر(ص) به بخارا دیده بود. ترشیخی / ۷۹.

۳۹۶. ابن حوقل / ۴۲۵ (۲۴۵) و ادریسی / ۲۰۱ و محمد مناظر / ۸۲ و ۱۰۳.

۳۹۷. حتی برخی از علمای بغداد همچون رکن الدین ابو منصور عبدالسلام بن عبد القادر جیلی بغدادی (م رجب ۶۱۱) که مدتدی فرماندار چند شهرستان نیز بود و متهم به پیروی از مذهب فلاسفه و اهل خرد شده بود، پیراهن بخارائی بر تن می‌کرد. ابن اثیر، ابن اثیر، ۲۵/ ۳۰۵ (۲۸۸/ ۲۵) و ابن حوقل (۴۰۴/ ۲۱۸ - ۲۱۷).

۳۹۸. مقدسی (۱۹۰۶)، / ۳۲۷.

۳۹۹. رجوع کنید به شعر احمد بن محمد افريقي شاعر معروف، خطاب به مُتّيم هشامیه شاعر ایرانی (م ۲۲۴ ه) که در بخارا می‌زیست. متز، ۲/ ۱۱۶ (۸۲/ ۲ - ۸۳) و یاقوت (۱۹۳۶ - ۱۹۳۸)، ۲/ ۸۱ و ثعالبی، بیتیمة الدهر، ۲/ ۱۲.

۴۰۰. مُستجیر بالله وقتی برای رضای آل محمد(ص) بیعت گرفت و در آذربایجان به امر به معروف و نهی از منکر پرداخت، سال ۵۳۴ (در زمان حکومت جستان بن مرزیان)، در اعهادی پشمین پوشیده بود. ابن اثیر، ابن اثیر، ۸/ ۵۲۹ (۲۴۴/ ۱۴) و نیز محمد بن منور / ۱۹۴ و فقیهی / ۴۸۵.

۴۰۱. همچون ابوالحسن محمد زیارت علوی ساکن سبزوار. ابن فندق (۱۳۱۷)، ۵۵ - ۵۴.

۴۰۲. رجوع کنید به لغتنامه دهخدا، فرهنگ معین و کتب دیگر لغوی و مقایسه کنید با Dozy (1845), 189-190.

۴۰۳. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۸ و محمد مناظر / ۷۷. ظاهراً نعلین پوشیدن را از رسوم اعراب می‌دانستند و چندان استقبالی از آن نمی‌شد. حتی افسین سردار ایرانی نیز که مجبور به پوشیدن نعلین بود، از پوشیدن آن نفرت داشت. زرین کوب (۱۳۶۲)، ۴۶۲.

۴۰۴. رجوع کنید به شرح حالی که خودش نوشته است. آربیری / ۵۵ و ۵۸ مقایسه کنید با مینوی

۴۱۳. وقتی که رازی در مأواه النهر امیر منصور سامانی را درمان می‌کند، به او جبه و دستار و سلاح هدیه می‌دهند. براون /۱۱۹.
۴۱۴. مقایسه کنید با گیرشمن، ۳۲۹/۲
۴۱۵. سبکی (۱۹۶۴ - ۱۹۷۶) ۳۰۶ - ۳۰۲/۲ به نقل از الحاکم در تاریخ نیشاپور. گیرشمن، ۳۲۹/۲ و صندی (۱۹۸۱) ۳۷۵/۴ «وکان ملبوسه مسک ضائی مدبوغ غیر مخيط و علی رأسه قلسوة يضاء».
۴۱۶. ابن اثیر، ۱۹۸/۶ (۱۹۸۲) سال ۱۹۶ هـ مسعودی (۱۳۷۷)، ۲/۱۷۰ و ازدی /۳۴۲ و ۳۵۲.
۴۱۷. بویژه در جرجان. مقدسی (۱۹۰۶) ۳۶۸ و محمد مناظر /۷۷.
۴۱۸. این قباهای خراسانی بر تن برده‌های آوازه‌خوانی که به دربار واقع خلیفة عباسی (۲۲۷ - ۲۳۲) برده می‌شدند، دیده می‌شود. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۵/۱۹۳ و ۱/۵۹۱). جنس آنها ظاهراً پنهایی بود. بارتولد (۱۳۶۶)، ۱/۴۷۶.
۴۱۹. درازی آستینهای ترکان دربار طاهریان را تا یک مترونیم هم نوشتند. مهندسان و معماران در این آستینهای برگشته که در آنها جیهای نیز تعییه شده بود، پرگار و خط کش؛ صرافان برات و حواله و خیاطها گز و قیچی خود را قرار می‌دادند. حتی نوشتند که گاهی کفشهای خود را در این آستینهای می‌گذاشتند. راوندی (۱۳۶۸)، ۷۷. بر اساس سخنان قدامة بن جعفر، عبدالله بن طاهر امیر طاهری (۲۱۳ - ۲۳۰ هـ) برای دربار خلفای عباسی بغداد، پارچه‌های پنهایی می‌فرستاد. بارتولد (۱۳۶۶)، ۱/۴۷۶، سال ۲۲۱ هـ.
۴۲۰. زرین کوب (۱۳۶۷)، ۸۹.
۴۲۱. یکی از سالاران مازیار در شمال ایران. ابن اثیر، ۶/۴۹۷ (۱۳۵/۱۱) سال ۲۲۴ هـ مقایسه کنید با مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۸.
۴۲۲. رجوع کنید به شعر شاعری عربی خطاب به ابوشاس ملازم سرخاستان سردار مازیار که هنگام حمله مسلمین، این گونه تغییر لباس می‌دهد. ابن اثیر، ۶/۴۹۸ (۱۳۶/۱۱) سال ۲۲۴ هـ.
۴۲۳. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۸.
۴۲۴. در باب فرخی شاعر، رجوع کنید به نظامی عروضی /۵۹.
۴۲۵. فاضل /۱۳ و این قتبه (۱۳۴۹ - ۱۳۴۲)، ۱/۲۹۸، رجوع کنید به صادرات پوشاک هرات.
۴۲۶. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۰۷.
۴۲۷. مثلًاً در سال ۸۲ هـ وقتی که سواران ترک در حدود بُست به کاروان بازرگانان حمله کردند. ابن اثیر، ۴/۴۷۳ (۷۷/۷) در بُست کریاس تولید می‌شد. حدود العالم /۳۲۰.

- .۴۱۸. پوشش یک رستنی که نزد یعقوب می‌رود. *تاریخ سیستان* / ۲۷۰.
- .۴۱۹. مقایسه کنید با گردیزی / ۳۲۳.
- .۴۲۰. راوندی (۱۳۶۸)، ۷۰ و نفیسی (۱۳۱۹-۱۳۰۹)، ۷۳. مقایسه کنید با ابن حوقل / ۴۰۴-۲۱۸.
- .۴۲۱. بلاذری، «فلانس اهلها طوالاً» / ۶۱۰ (۱۸۸). تأثیر این نوع کلاه را ظاهراً می‌توان در قلسوهی که عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ ه) خلیفهٔ اموی بر سر می‌گذاشت. ابن سعد، ۵/ ۲۹۷-۲۹۸ و ابن خلکان، ۱/ ۲۰۶ و نیز در دستوری که منصور عباسی (۱۳۶-۱۵۸ ه) در سال ۱۵۳ مبنی بر استفادهٔ دیوانیان از قلسوه صادر کرد، مشاهده نمود. امیرعلی / ۳۸۶ (۴۳۶) و اصفهانی (۱۴۱۴-۱۴۱۵)، ۱۰/ ۴۰۷ (۲۹۹/۲) و فقیهی / ۵۳۷ (۱۸۷-۱۸۶/۲) و متز، ۱۲۷/۲ (۱۲۷).
- .۴۲۲. بلاذری، «فلانس اهلها طوالاً» / ۶۱۰ (۱۸۸). مقایسه کنید با دینوری / ۲۵۸ (۳۰۴).
- .۴۲۳. راوندی (۱۳۶۸)، ۷۷. ابن حوقل / ۳۹۷ (۳۹۸-۲۰۹) (۲۱۰-۲۰۹).

424. Grube/ 77, No. 38 and 83, No. 42.

- و مقایسه کنید با دو کاسهٔ لعابدار قرون سوم و چهارم هجری یکی در مجموعهٔ علی پاشا ابراهیم بیگ و دیگری در مجموعهٔ الفونس کان. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۶-۷، شکلهای ۲ و ۳.
- .۴۲۴. شهشهانی / ۶۴ تصویر ۴۳ و نیز شمعدان مفرغی نقره کوب خراسان. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۱۶.
- .۴۲۵. براساس نقوش بشتابها و نقاشیهای متون خطی. رجوع کنید به منابع ذکر شده در پاورقی قبلی و نیز گیرشمن / ۲۲۹.
- .۴۲۶. شکل ۱۱۴ و راوندی (۱۳۶۸)، ۷۷. مقایسه کنید با Pope, 12/ 1308-1341.
- .۴۲۷. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۶۷. و نیز از جنس پشمی / ۹۱. یعقوبی (۱۸۹۲-۱۸۹۱)، ۲۷۶ (۵۲) و حدودالعالم / ۳۹۸.
- .۴۲۸. نعالی، یتیمه الدهر، ۲/ ۶۲ و ازدی / ۳۷ و متز، ۲/ ۳۰۰-۳۰۲ (۲۰۲-۱۹۸/۲). رجوع کنید به برخی البسه مکتفی خلیفهٔ عباسی (۲۹۵-۲۸۹) همچون جامه‌های مردمی و خراسانی و عمامه‌های مردمی. زیدان، ۵/ ۸۲، ۸۵-۱۰۶ و ۱۳۱-۱۰۸ و ۱۴۷-۹۷۴/۵). این دستارهای مردمی زیر و درشت و خانه‌باف بودند.
- .۴۲۹. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۶۸ و محمد مناظر / ۷۷.
- .۴۳۰. برای مثال در مردم. مقری، ۳/ ۱۲۸ و محمد مناظر / ۷۲.

- .۴۳۱. نموجکت از قصبات بخارا. مقدسی (۱۹۰۶)، ۲۸۱.
- .۴۳۲. مُنتَبِی آن را چنین نام نهاده است. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۳ و ثعالی (۱۳۷۹)، ۱۱۹ و متز، (۱۹۸/۲) ۲۰۱/۲.
- .۴۳۳. ابن فضلان / ۷۶-۷۷. خوارزمیان کرته می پوشیدند. ابن حوقل / ۳۹۷ (۲۰۹-۲۱۰). مقایسه کنید با فروینی (۱۳۶۳)، ۵/۱۴۲ و ۱۴۶، لباسی مروی بود. نیز ۳۶۲ Dozy (1845).
- .۴۳۴. مقریزی (۱۹۱۱)، ۱/۱۹۳۰-۱۹۳۰ و متز، ۲/۱۷۷ (۲۹۵/۲) و گردیزی / ۳۱۶ و محمد مناظر / ۹۷ و مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۲۰۴ (۵۰۳/۲) و نیز ۵۶-۵۸ Dozy (1845). مقایسه کنید با ابن منظور ذیل «البدن» و نیز الزاوی، Supuler/ ۳۴۸-۳۵۱ (۱۴۱-۱۴۰/۲) مقایسه کنید با ابن حوقل / ۲۶۴-۲۶۵ (۱۷۵/۲).
- .۴۳۵. بویژه مردم خراسان و ماوراءالنهر از آن جامه‌های فاخر تهیه می‌کردند. ابن حوقل / ۴۲۵ (۲۴۵) و ادریسی / ۲۰۱ و محمد مناظر / ۸۲ و ۱۰۳ و متز، ۲/۲۶۴-۲۶۵ (۱۷۵/۲).
- .۴۳۶. ابن حوقل / ۴۰۴ (۲۱۸-۲۱۷). مقایسه کنید با تن پوش خانه‌باف مروی که از کرباس تهیه شده بود و زیر و درشت بافت بود. ثعالی، یتیمه‌الدھر، ۲/۶۲ و ازدی / ۳۷ و متز، ۲/۲۰۱ (۱۹۸/۲).
- .۴۳۷. راوندی (۱۳۶۸)، ۷۰ و نفیسی (۱۳۱۹-۱۳۰۹)، ۷۳. مقدسی گوید که چون مرز جهاد با کفار است جلویاز می‌پوشیده‌اند، احسن التقاسیم / ۳۲۸. مقایسه کنید با ابن اثیر، ۶/۴۹۷ (۱۳۵/۱۱).
- .۴۳۸. هم بزرگان و دهقانان سمرقند کمر بند بر کمر داشتند. ابن اثیر، ۵/۱۴۲ (۴۶/۸)، سال ۱۱۰ هـ و هم اهالی سند (ظاهرآ طلایی رنگ)، (۴/۱۶) ۵۱۶-۵۱۷ Supuler به نقل از طبری سال ۱۰۳ هـ حتی غلامان خراسان نیز آن را به کار می‌بردند. تاریخ سیستان / ۳۲۲، ۳۵۰، ۵، حوالی سال ۱۱۰ هـ.
- .۴۳۹. ابن حوقل / ۳۹۷ (۲۱۰).
- .۴۴۰. یعقوبی (۱۸۹۱-۱۸۹۲)، ۱۸۹۴-۲۹۵ (۷۱).
- .۴۴۱. برای مثال نگاه کنید به لباسهای رنگارنگ اتباع بکیر امیر طخارستان. ابن اثیر، ۴/۴۴۶-۴۴۷، سال ۷۷ هـ.
- .۴۴۲. مقایسه کنید با ابویکر فرغانی (م ۳۲۰). ابن تغزی بردی، ۲/۳۰۳ و متز، ۲/۱۸۹-۱۹۰ (۱۲۹/۲).
- .۴۴۳. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۸. مقایسه کنید با داعیان عباسی که از طرف ابو مسلم در لباس بازرگانان به نواحی خراسان فرستاده می‌شدند. دینوری / ۳۴۳ (۳۸۵). بابک خرمدین نیز هنگام فرار با لباس بازرگانان به طرف ارمنستان رفت. مسعودی (۱۳۷۷)، ۲/۴۶۸، «فی زی التجار».

- .۴۴۴. بر اساس نقوش به دست آمده، مقایسه کنید با این فصلان /۷۶ - ۷۷ .
 .۴۴۵. همچون «خشوی» یا رُفْقَعْ نوشخی /۹۷

446. Grube/ 83, No. 42.

- .۴۴۷. راوندی (۱۳۶۸)، ۷۷ و زرین کوب (۱۳۶۲)، ۵۴۵ و تاریخ سیستان /۱۶ .
 .۴۴۸. رجوع کنید به یکی از داستانهای شیخ احمد جام (م ۵۳۶) که در آنجا زنی، توصیف شده است. راوندی (۱۳۶۸)، ۷۳ والوشا /۱۸۴ و محمد مناظر /۷۸ و نوشخی /۱۰۰ و مقایسه کنید با هدیه‌های این فصلان به همسر خان ترکان که روسربی (مقنه) و انگشتراست. سفرنامه /۷۶ و .۴۴۹. الوشا /۱۸۴. ازار ملجم خراسانی. محمد مناظر /۷۸ و تاریخ سیستان /۳۱۶ و نوشخی /۱۰۰ و زرین کوب (۱۳۶۲)، ۵۴۵ و راوندی (۱۳۶۸)، ۷۳ و ۷۷ و ابن حوقل /۳۷۵ (۱۸۴) و متز، Busse نیز /۲۰۱ - ۲۹۹ (۱۹۷/۲ - ۱۹۸). مقایسه کنید با «تبیه» در 200، Dozy (1845).
- .۷۲. بای باف نوعی پارچه مخصوص لباس زنانه بود. ظاهراً بای باف مخفف بای بافت است، یعنی بافت بزرگان. زیرا بای از القاب ترکان بود، همچون بای شتر. ابن فصلان /۷۳ - ۱۳۰ و مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۳. مقایسه کنید با شعر شاعر عرب «اعمی». مسعودی (۱۳۷۷)، ۱۳۱ و مستوفی /۱۸۵ (۴۰۲/۲ - ۴۱۰/۳).

- .۴۵۰. الوشا /۱۸۴ و محمد مناظر /۷۸. زنان جبهه سیاه نیز می‌پوشیدند، شیخ احمد جام به نقل از راوندی (۱۳۶۸)، ۷۳. نوشته‌اند جبهه ابوسهل صعلوکی نیشاپوری از علمای خراسان (م ۳۶۲) چون جبهه زنان بود. شبکی (۱۹۶۴ - ۱۹۷۶)، ۱۶۹/۲ - ۱۷۰ و قیمی /۵۰۶. گاه سلاطین موقع فرار جامه زنانه می‌پوشیدند، همچون عبدالملک امیر سامانی و برادرش (سال ۳۸۹ ه). غنی /۳۸۸ و مستوفی /۱۸۵.

- .۴۵۱. زرین کوب (۱۳۶۲)، ۵۴۵ و تاریخ سیستان /۳۱۶. مقایسه کنید با عنوان و شاح در Dozy (1845), 429-430.

- .۴۵۲. ضیاءپور، پوشک زنان /۱۹۸، شکل ۱۳۴ بر اساس دایرة المعارف هنر جهانی، مجلد ۱۳ .
 .۴۵۳. گاهی زریفت بود همچون جورابهای خاتون بخارا (در فتح مسلمین) در زمان عبیدالله بن زیاد. نوشخی /۵۳ و توضیحات مصحح /۲۲۴ - ۲۲۵.

- .۴۵۴. همچون زن خاقان ترک در سال ۱۱۹ ه که در تاریخ طبری ذکر آن شده است، مقایسه کنید با پاپوش خاتون بخارا. نوشخی /۵۳ .

- .۴۵۵. از شمشیرهای یمانی (ساخت یمن) و هندی بیشتر از سایر شمشیرها استفاده می‌شد، بقیه ایزار و وسائل نظامی ایشان تقریباً همچون دوره‌های قبل بوده است. رجوع کنید به بخش نظامیان

- «امویان» و «عباسیان» مقایسه کنید با نفیسی (۱۳۳۵)، ۴۶۱. شمشیر و نیزه سیمین یا زرین محمد بن طاهر، تاریخ سیستان / ۲۲۲، به هر حال زره خراسانیان سنگین و ویژه خود آنان بوده است. ابن اثیر، ۷/۱۲۸ (۲۹۴/۱۱)، سال ۲۵۰ ه.
۴۵۶. برای مثال در قیام مختار از آنان نام برده شده است. ابن اثیر، ۴/۲۴۲-۲۴۳ (۱۰۳/۶)، سال ۶۵ ه مقایسه کنید با سیاه کلاهان سپاه خراسان در حوالی بُست. تاریخ سیستان / ۲۹۲، حوالی سال ۲۸۰ ه.
۴۵۷. رجوع کنید به «لباس مردم عادی» در صفحات قبلی.
۴۵۸. مقایسه کنید با جاحظ (۱۹۶۴)، ۱/۱۹ و محمد مناظر / ۷۲ و ۹۹.
۴۵۹. ابن اثیر، ۶/۳۲۶ (۲۷۰/۱۰).
۴۶۰. جاحظ (۱۹۶۴)، ۱/۱۹ و جاحظ (۱۹۶۰-۱۹۶۱)، ۳/۱۱۵ و ۱۱۵ و محمد مناظر / ۷۳ و ۹۹. واژه بازیتکند (بازتکند) واژه‌ای فارسی است که مغرب شده است و از دو بخش باز یعنی مرغ شکاری و بکند یعنی آشیانه ساخته شده است. این سردوشی را در لباس ساسانیان بوضوح مشاهده می‌کنیم. مقایسه کنید با گیرشمن، ۲/۲۰۶-۲۱۳ و نیز امین (۱۳۵۲)، ۲/۱۰۲-۱۰۳ (۱۵۱/۲).
۴۶۱. نفیسی (۱۳۳۵)، ۳۶۱. مقایسه کنید با واژه غلاله در Dozy (1845), 319-323.
۴۶۲. زرین کوب (۱۳۶۲)، ۵۲۱.
۴۶۳. مسعودی (۱۳۷۷)، ۳/۴۱۱ (۴۰۴/۲) و زیدان، ۵/۱۰۶-۱۰۸-۹۰۸/۵ (۹۰۹-۹۰۸/۵).
۴۶۴. زیدان، ۵/۱۰۶-۱۰۸-۹۰۸/۵ (۹۰۹-۹۰۸/۵) و مسعودی در مروج الذهب، ۳/۴۱۷-۴۱۱ (۴۰۴/۲)-۴۰۹ آن را کلاه کاغذی نام نهاده است.
۴۶۵. همانجا. سپاهیان صاحب الزنج که یک چند در حدود اهواز و بصره بر علیه خلفای عباسی سر به شورش برداشت و بسیاری از بردهگان همراه او شدند، اکثرشان نیز فقط فلاخن داشتند. زرین کوب (۱۳۶۲)، ۴۷۶.
۴۶۶. تاریخ سیستان / ۲۶۴ و ۲۶۹.
۴۶۷. ابن اثیر، ۷/۱۹۲ (۵۶/۱۲)، سال ۲۵۵ زمان سلط یعقوب بر کرمان.
۴۶۸. زرین کوب (۱۳۶۲)، ۵۲۱.
۴۶۹. تاریخ سیستان / ۲۲۲.
۴۷۰. بارتولد (۱۳۶۶)، ۱/۴۷۵. مؤلف مجھول تاریخ سیستان سال آن را «۲۷۵» نوشته است.
۴۷۱. بنابرگفته طبری در سال ۲۷۷، نام او را به دستور خلیفه پاک کردنده.

۴۷۱. یکی از سرداران یعقوب با شروع ناگهانی نبرد فرصت پوشیدن زره بر روی قمیص را ندارد و آن را بر تن عربان خود می‌پوشد که مورد تعجب دیگران می‌شود. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۲۰۲-۵۳۲ و زرین کوب (۱۳۶۲)، ۲/۶۰۱.

۴۷۲. در زمان امیر اسماعیل سامانی (۲۷۹-۲۹۵)، عتبی /۱۷۷.

۴۷۳. در سال ۲۶۲ هامیر اسماعیل سامانی به یک از اسرای خوارزمی سپاه طاهریان یک جامه کرباس اهدامی کند. نرشخی /۱۱۲ و Supuler/ ۳۹۶/ ۲). این گزارش (به نقل از وامبری) در کتاب متز تاحدی نادرست ذکر شده است. متز، ۲/۴۰۱-۱۹۸/ ۲). مقایسه کنید با گردیزی ۲/۴۲.

۴۷۴. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۸، مقایسه کنید با نقش سوارکار سامانی بر ظرف سفالی لعابدار از نیشابور مربوط به دوره سامانیان. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۰۴، در موزه «گنجینه دوران اسلامی، تهران».

۴۷۵. همچون سپاهیان خاقان ترک در سال ۱۱۹ .۵

۴۷۶. ابن حوقل /۴۲۵ (۲۴۵).

۴۷۷. همچون حمویه سردار سپاه امیر نصر سامانی در سال ۳۰۸ هابن اثیر، ۸/۱۲۵ (۱۶۸/ ۱۲)، حوادث سال ۳۰۹ .۵

۴۷۸. رجوع کنید به نقش سوارکار سامانی بر روی بشقاب لعابداری از نیشابور (قرن سوم و چهارم هجری)، «گنجینه دوران اسلامی، تهران». ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۰۴.

۴۷۹. تاریخ سیستان /۲. ۲۹۲ در بُست حوالی ۲۸۰ هونیز ابن اثیر، ۴/۴۲۲-۲۴۲-۱۰۳/ ۶ (۱۰۴-۱۰۳)، سال ۶۶ هدر قیام مختار آن را بر سر سواران ایرانی می‌باشیم.

۴۸۰. رجوع کنید به شعر ابوالفتح بُستی. عتبی /۱۳۸ و تاریخ سیستان /۲۲۲.

۴۸۱. نقیسی (۱۳۲۵)، ۳۶۰-۳۶۱ و فرای، ۴/۲۱۸.

۴۸۲. ابن اثیر، ۴/۵۰۸-۵۱۰ (۱۱۵/ ۷)، سال ۸۵ هدر حوالی رود بلخ. Supuler/ 492 (۳۷۵/ ۲).

۴۸۳. نقیسی (۱۳۲۵)، ۳۶۰.

۴۸۴. حدودالعالم /۳۴۴. از سوانح نیز که در ماوراءالنهر قرار داشت، کمانهای خوبی به نواحی دیگر فرستاده می‌شد. حدودالعالم /۳۴۵.

۴۸۵. صابی (۱۳۸۲)، ۳۱، به بعد و فقیهی /۳۳۷.

۴۸۶. تیرها اغلب از چوب تُشاب بود، ابن اثیر سال ۱۵۰ در خراسان. Supuler/ 491 (۳۷۲/ ۲).

۴۸۷. حدودالعالم /۳۵۵.

۴۸۸. حدودالعالم /۳۱۹، پولکهای آهنی که در ساخت جوشن از آنها استفاده می‌شد و آنها را روی

- هم قرار می دادند، «غیبه» نام داشت. غتبی /۱۶۴ و ۵۲۴ و بارتولد (۱۳۶۶)، ۱/۳۷۸ و ۵۰۷. همچنین رجوع کنید به لباس نظامیان اموی و عباسی در بخش‌های قبلی و مقایسه کنید با حسن ابراهیم و ابراهیم حسن /۱۶۲ - ۱۶۹. نفیسی (۱۳۳۵)، ۱/۳۶۱. ۴۸۹
۴۹۰. نرشخی /۹۶. مقایسه کنید با نفت پاشان سپاه بغا در تقلیس در سال ۲۳۸ که بر خانه‌های شهر که اکثراً از چوب صنوبر بودند، نفت پاشیدند و آنها را آتش زدند. ابن اثیر، ۷/۶۷ - ۶۸ و (۱۱/۲۲۳)، همچنین گروه «نقاطه» در سپاه افشین سردار ایرانی. همو، ۶/۴۶۸ - ۴۷۰. (۱۰۵/۱۱).
۴۹۱. در سپاه استاذیسیس (سال ۱۵۰ ه). ابن اثیر، ۵/۵۹۲ (۲۳۷/۹) یا در سپاه افشین. همو، ۶/۴۴۹ - ۴۵۰ و ۴۶۳ (۸۳/۱۱) و ۸۴ و ۹۷.
۴۹۲. رژه، بخش مریوط به صفاریان، همچنین، ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۰۴ - ۲۰۵ شکل‌های ۱ و ۸۶ و .Wilkinson (1973), XVII/plate 6; Papadopoulou and Mazonod/ 80, No. 21
۴۹۳. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۵۷ «قلمروه عظيمة كالبرنس ذات سفاسک باللون مختلفة وقد نظم على القلسوة كثير من اللؤلو و الجواهر» (۴۷۰/۲).
۴۹۴. زرین کوب (۱۳۶۲)، ۵۲۷.
۴۹۵. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۲۶۷ - ۲۶۸ و ۶۶۱/۲ (۶۶۱/۲).
۴۹۶. ابن اثیر، ۷/۵۰۲ (۲۱/۱۳) و مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۲۶۸ و ۲۷۲ و ۲۶۱/۲ (۶۶۲ - ۶۶۵ و ۶۶۵) و زرین کوب (۱۳۶۲)، ۵۴۷.
۴۹۷. ابن اثیر، ۵/۵۰۵ - ۵۰۶ (۵۰۶/۹).
۴۹۸. رافع بن لیث بن نصر بن سیار، به دستور هارون الرشید. همو، ۶/۱۹۵ (۱۳۵/۱۰).
۴۹۹. تاریخ سیستان /۲۲۹.
۵۰۰. چنانکه با افشین چنین کردند. ابن اثیر، ۶/۵۱۵ - ۵۱۶ (۱۵۷/۱۱).
۵۰۱. اعراب مسلمان با مردم سمرقند چنین کردند. همو، ۵/۱۴۳ (۴۶/۸)، سال ۱۱۰ ه.
۵۰۲. همو، ۶/۵۱۵ - ۵۱۶ (۱۵۷/۱۱).
۵۰۳. ابن خلکان، ۱/۳۷۲ و فقیهی /۸۰۹ و دینوری /۳۳۹ (۳۸۲ - ۳۸۱).
۵۰۴. «و كان الأزرق في المشرق ليس الحداد». الوشا /۱۲۶ و حسن ابراهیم، ۳/۴۴۲ - ۴۴۴ (۷۲۴/۳). مقایسه کنید با «آسمان جامه کبود تعزیت سر کشید». غتبی /۱۶۴. در دوران حکومت در اندلس (اسپانیا)، رنگ عزا سفید بود. متز، ۲/۱۸۹ (۱۲۹/۲).
- رجوع کنید به شعر

- ابوالحسن قیروانی، ابن خلکان، ۱/۳۷۲.
۵۰۵. مقایسه کنید با ۴-۲۰ (1845) Dozy به نقل از هزار و یک شب؟!
۵۰۶. شبکی (۱۹۶۴ - ۱۹۷۶)، ۵/۱۸۱ و فقیهی ۵۱۹ - ۵۲۰.
۵۰۷. برای مثال در تشییع جنازه نصر بن احمد امیر سامانی (۲۰۱ - ۳۲۱ ه) یاقوت (۱۹۰۶)، ۳/۴۵۲ و مقایسه کنید با شعری که غنی آورده است /۴۱۰. ابوالحارث با جامه چاک کرده نزد یعقوب لیث آمد. ابن فندق (۱۳۱۷)، ۱۵۲.
۵۰۸. ابن اثیر، ۶/۵۲۲ - ۵۲۳ (۱۶۴ - ۱۶۵).
۵۰۹. حتی چوبدستی و گرز سیاه جامگان خراسان (پیروان ابو مسلم خراسانی) که کافرکوب (کافر گونیاث) نام داشت، سیاه بود. آنان می‌گفتند که به دلیل سیاه بودن برق پیامبر و عزاداری ما برای آن خاندان، رنگ سیاه را برگزیده‌ایم. زرین کوب (۱۲۶۲)، ۳۹۲ - ۳۹۱ و دینوری / ۳۲۹ و ۳۶۱ (۳۸۲ - ۳۸۲ و ۴۰۲ - ۴۰۳).
۵۱۰. ابن اثیر، ۵/۱۱۹ - ۱۲۱ (۱۸/۸). مقایسه کنید با نویری، ۶/۳۴۴.
۵۱۱. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۶/۳۴۶ و ۵/۱۸۸ (۱/۶۲۲ و ۶۵۸) و جاحظ (۱۲۳۲)، ۲ و ابن خلدون، ۱/۴۹۵ و ابن اثیر، ۵/۲۴۲ - ۲۴۳ (۲۵۹/۸) و متز، ۱/۲۲۸ (۱۶۲/۱) و ابن مسکویه، ۵/۲۹۴. مقایسه کنید با فلوتن / ۱۲۶ - ۱۲۴.
۵۱۲. دینوری / ۳۸۲ - ۲۸۰ (۳۸۲ - ۴۲۱ و ۴۲۳).
۵۱۳. بارتولد (۱۳۶۶)، ۱/۴۲۲. سپید، شعار بسیاری از گروههای شدکه بر علیه عباسیان مبارزه می‌کردند، چنانکه وقتی رافع بن هرثمه در نیشابور به نام علویان (محمد بن زید) خطبه خواند و سر از اطاعت معتقد عباسی برداشت، جامه سیاه را که شعار عباسیان بود، رها کرد و جامه سپید را که شعار علویان بود بر تن کرد، سال ۲۸۳ هـ ابن اثیر، ۷/۱۱۷ - ۱۱۸ (۲۸۲/۱۱) و تاریخ سیستان / ۲۵۲ و فرای ۴/۱۰۵ و زرین کوب (۱۲۶۲)، ۵۴۴. مقایسه کنید با قیام بر علیه سفاح، ابن اثیر، ۵/۴۲۳ - ۴۲۴ (۴۲۳ - ۴۲۲ و ۶۵/۹ و ۶۷).
۵۱۴. متز، ۱/۱۰۴ - ۱۰۵ (۸۱ - ۸۰/۱).
۵۱۵. ابن اثیر، ۶/۵۲۲ - ۵۲۳ (۱۱/۱۶۴ - ۱۶۵) و اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵) (توضیحات مترجم آغانی)، ۱/۶۵۸.
۵۱۶. نرشخی / ۹۰ و ۹۳ و ابن اثیر، ۷/۱۱۷ - ۱۱۸ (۱۱/۲۸۲). حتی برخی اورابه سبب سفید پوشی، متسبب به بنی امیه کرده‌اند. ابن اثیر، ۶/۵۲۲ - ۵۲۳ (۱۱/۵۲۲ - ۵۲۳ و ۱۶۴ - ۱۶۵).
۵۱۷. ابن اثیر، ۶/۴۷۹ (۱۱/۱۱۵) و یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲/۱۳۰ (۲/۳۹۸).

۵۱۸. زرین کوب (۱۳۳۶)، ۳۶۲ و همو (۱۳۶۲)، ۳۹۱.
۵۱۹. در زمان خلافت حضرت علی (ع). دینوری / ۲۰۳ (ترجمه فارسی دقیق نیست). (۲۴۸).
۵۲۰. این اثیر، ۵/۳۷۳ - ۳۷۴ (۲۹۵/۸) در مکه و مدینه. مقایسه کنید با نویری، ۶/۴۱۴.
۵۲۱. این اثیر، ۷/۳۵۹ - ۳۶۰ (۲۰۴/۱۲) در موصل.
۵۲۲. همو، ۶/۳۸ - ۳۹ (۲۹۴ - ۲۹۳/۹) و نرشخی / ۹۰ و ۹۳. این اثیر، ۷/۱۱۸ - ۱۱۷ (۱۱۷/۱۱) (۲۸۲/۱۱).
- در سال ۱۵۸ مقایسه کنید با بیرونی / ۱۵/۳۱۶ - ۳۱۵. این خلدون می‌گوید: «قیام کنندگان در شرق مانند داعی طبرستان و راضیان چون قرمطیان را سپید جامگان گویند (میضه). مقدمه، ۴۹۵/۱.
۵۲۳. نرشخی / ۹۰ و یعقوبی (۱۸۹۱ - ۱۸۹۲)، ۱/۳۰۴ و بارتولد (۱۳۶۶)، ۴/۴۳۷ و این طبقه / ۲۴۴ و نخجوانی / ۱۲۱ و این اثیر، ۶/۳۸ - ۳۹ (۲۹۳/۹) سال ۱۵۹ ه بجز مخالفت مقنع با سلطه اعراب اموی، وی قصد خونخواهی یعنی بن زید را نیز داشت که در سال ۱۲۵ ه در حدود بلخ و جوزجانان، به دلیل قیام بر علیه امویان به قتل رسیده بود. آنچه قابل توجه می‌نماید این است که ظاهراً بعضی از فرق شیعه درین پیروان مقتول و سپید جامگان بودند (پدر یعنی یعنی زید، نوه امام سوم شیعیان در کوفه قیام کرده و در روزگار هشام اموی به دار آوریخته شده بود، ۱۲۱ ه). آیا رابطه‌ای میان رنگ سبز شمار شیعیان با نقاب سبز رنگ متعلق وجود دارد؟ آیا میان نقاب سبز وی با رنگ سبز که ساسانیان، بویژه سپاهیان ایشان در نواحی خراسان به کار می‌بردند، رابطه‌ای هست؟! زرین کوب (۱۳۶۲)، ۴۰۷.
۵۲۴. نرشخی / ۹۷.
۵۲۵. این اثیر، ۶/۴۷۹ (۴۷۹/۱۱) (۱۱۵/۱۱).
۵۲۶. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۳/۲۰۶ - ۱۹۹ (۲۰۶/۲) (۵۰۴ - ۴۹۸/۲).
۵۲۷. در موقع شکار. این اثیر، ۶/۴۷۲ - ۴۷۳ (۴۷۳/۱۱) (۱۰۸/۱۱).
۵۲۸. این اثیر، ۶/۴۴۹ - ۴۵۰ (۴۵۰/۱۱) (۸۴ - ۸۳/۱۱).
۵۲۹. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۵۵ (۴۶۸/۲). همچنان که در جنگ با افshین، لباس سپاهیان کشته را پوشید تا ظاهر کند که نگهبان نهر آب است. این اثیر، ۶/۴۴۹ - ۴۵۰ (۴۴۹/۲ - ۸۳/۱۱). یعقوبی از جامه‌های پشمین او «ثیاب الصوف» خبر می‌دهد. تاریخ، ۳/۲۰۰ (۴۹۹/۲).
۵۳۰. دینوری / ۲۸۸ و ۲۹۳ (۲۳۸ - ۲۳۳).
۵۳۱. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۳/۱۳۰ (۳۹۸/۲) (۱۳۰/۳).
۵۳۲. همو، ۳/۱۹۹ - ۲۰۵ (۵۰۴ - ۴۹۸/۲) (۲۰۵/۲) (۵۰۴ - ۴۹۸/۲).

۵۳۳. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴ (۴۷۰/۲) - ۵۹. ۵۷ / ۴۷۲ - ۴۷۰/۲ ه مقایسه کنید با محمد مناظر .۵۹/
۵۳۴. مقایسه کنید با ابن اثیر، ۶ - ۵۱۵ / ۵۱۶ - ۵۱۵ / ۱۱ (۱۵۷).
۵۳۵. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴ (۴۷۰/۲) - ۵۹. ۵۷ / ۴۷۲ - ۴۷۰/۲ و ابن اثیر، ۶ - ۵۱۵ / ۵۱۶ - ۵۱۵ / ۱۱ (۱۵۷).
۵۳۶. خود افسین نیز به نزدیکان بایک، پس از دستگیری وی هدایایی از جمله کمریند مرخص به جواهر بخشید، ۶ / ۴۷۴ - ۴۷۳ / ۱۱ (۱۰۹).
۵۳۷. زرین کوب (۱۳۶۲)، ۵۴۲ - ۵۹ / ۴ (۴۷۲/۲) ه مسعودی (۱۳۷۷).
۵۳۸. کتان، گیاهی است که مانند پنه در نواحی مرطوب و معتمد می روید و الیاف ساقه های آن برای بافت پارچه به کار می رود، ساقه آن تا یک متر و نیم رشد می کند و دارای برگ های باریک و گل لا جور دی است. البته به پارچه هایی که از پنه و به صورت نازک و ظرفی بافته می شد نیز کتانی می گفتند. ثعالبی (۱۳۷۹)، ۹۷ و متز ۲ - ۲۹۹ / ۲ (۳۰۰) و حسن ابراهیم ۳ - ۳۲۲ / ۳ (۳۲۴).
۵۳۹. بارتولد (۱۳۶۶)، ۱ / ۵۱۰.
۵۴۰. حدودالعالم / ۲۹۲.
۵۴۱. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۱۹۳ / ۵ (۵۹۱ / ۱).
۵۴۲. زیدان، ۵ / ۱۰۶ - ۱۰۸ و ۱۳۱ (۹۷۴ / ۵).
۵۴۳. ابن حوقل / ۳۶۳ و ۳۷۷ (۱۶۸ و ۱۸۶) و حدودالعالم / ۲۹۲.
۵۴۴. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۳ - ۳۲۴.
۵۴۵. حدودالعالم / ۲۹۴، شلوار بند = بندشلوار.
۵۴۶. بازرگانان خوارزم تجارت این پوستها را در دست داشتند. ابن حوقل / ۳۹۷ - ۳۹۸ (۲۱۰) و یعقوبی (۱۸۹۱ - ۱۸۹۲)، ۲۷۷ - ۲۷۸ (۵۳) و حدودالعالم / ۲۳۱ - ۲۴۷ - ۲۴۶ و ۲۳۲.
۵۴۷. فنک جانوری پرموبود (روباخ خالدار)، قاقم پوستی سفید و بسیار گرم داشت و مردمان اکابر می پوشیدند، وشق شیبه به روباخ بود و معتقد بودند هر که پوست وشق پوشد بواسیر نگیرد (!)، ستجاب نیز حیوانی بزرگتر از موش است. یعقوبی (۱۸۹۱ - ۱۸۹۲)، ۲۷۷ - ۲۷۸ (۵۳).
۵۴۸. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۶۷.
۵۴۹. حدودالعالم / ۳۹۸. این نام «کنیس» شاید همان جامه کومس باشد، زیرا یعقوبی می نویسد که اهالی دامغان در تولید منسوجات پشمی قومی گرانقیمت مهارت بسیار دارند.

- البلدان / ۲۷۶ (۵۲).
۵۵۰. حدودالعالم / ۳۹۸ و یعقوبی (۱۸۹۱ - ۱۸۹۲)، ۲۷۶ (۵۲).
۵۵۱. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۱.
۵۵۲. این حوقل / ۳۷۳ (۱۸۱ - ۱۸۰) و درباره پارچه‌های کوهی (قوهی) مراجعه کنید به، Serjeant ۱۱۹ و نیز محمد مناظر / ۷۲ و ۹۸.
۵۵۳. ضیاءپور، پوشاک زنان ایران / ۱۲۹ به نقل از حجۃ الحق این سیتا.
۵۵۴. این حوقل / ۳۷۰ (۱۷۷).
۵۵۵. حدودالعالم / ۳۰۴ و مقایسه کنید با «حقب، حثاب» در ۱۴۳، Dozy (1845).
۵۵۶. این حوقل / ۳۸۵ (۱۹۴) و بارتولد (۱۳۶۶)، ۳۷۸ / ۱ و ۵۰۷.
۵۵۷. متز، ۳۰۰ / ۳۰۱-۳۰۰ (۱۹۸ / ۲) و Supuler / ۵۱۶-۵۱۷ و مقایسه کنید با نرشخی / ۱۱۲.
۵۵۸. اهدای کرباس و نیز ۴۴۸-۴۵۲ Fuch. البته این مطلب با گفتار مؤلف صوره‌الارض که می‌گوید: پارچه‌های کتانی (بز) بیش از حد مورد نیاز خودشان داشتند، این حوقل / ۳۸۵ (۱۹۴) متناقض است. در سال ۳۲۵ هدر زمان نوح بن نصر امیر سامانی، به هنگام آتش گرفتن بخارا هر چه بز (جامه پنه و کتانی) و قماش و جامه بود، برداشتند. گردیزی / ۳۴۲.
۵۵۹. این حوقل / ۴۰۴ (۲۱۸ - ۲۱۷).
۵۶۰. نرشخی / ۲۸. البته ما نمی‌توانیم با نظر مصحح کتاب تاریخ بخارا «مدرس رضوی» موافق باشیم و بردهای فندقی را «فرش‌های فندقی» بدانیم / ۳۹۰. این موضوع بویژه با توجه به سطور بعدی در صفحات متن اصلی نرشخی معلوم می‌شود. به هر حال این بردها را برای خلیفه می‌بافتند و از بغداد هر سال عاملی به بخارا می‌آمد و خراج بخارا را از این بردها می‌گرفت.
۵۶۱. نرشخی / ۲۱ و ۲۸.
۵۶۲. اینکه در برهان قاطع «زندپیچی» آمده صحیح نیست. قزوینی (۱۳۶۳)، ۵۲ / ۵ - ۵۴. مقایسه کنید با راوندی (۱۹۲۱)، ۱۷۱ و ۵۰۴. حدودالعالم / ۳۳۰ و مقدسی (۱۹۰۶)، ۲۶۶، ۲۸۱ و ۳۴۶ «زندنه». این حوقل / ۴۰۳ و ۴۲۵ (۲۱۶ و ۲۴۵) و نرشخی ۲۱ - ۲۲ و ۲۸ - ۲۹ در سیاست‌نامه آمده است که برخی از غلامان ترکی که در خدمت سامانیان بودند قبای زندنی‌بی برتن داشتند. نظام‌الملک / ۱۲۲ - ۱۲۳ و بارتولد (۱۳۶۶)، ۱ / ۴۸۹ - ۴۹۰. فرای می‌نویسد لغت «زندن» را برای پارچه ابریشمی از قرن ۱۷ میلادی در روسیه به کار برده‌اند، در باب برخی از پارچه‌های ابریشمی زندنی‌بی رجوع کنید به ۱۵-۴۰ / Shepherd and Henning.

۵۶۳. ادریسی / ۲۰۱ و ابن حوقل / ۴۲۵ (۲۴۵) و محمد مناظر / ۸۲ و ۱۰۳.
۵۶۴. یعقوبی (۱۸۹۱ - ۱۸۹۲ - ۱۸۹۲)، ۲۸۷ (۶۲).
۵۶۵. ابن حوقل / ۴۰۳ (۲۱۶).
۵۶۶. حدودالعالم / ۳۳۴.
۵۶۷. ابن حوقل / ۳۹۷ (۲۱۰ - ۲۰۹).
۵۶۸. همو، / ۳۹۷ (۲۱۰ - ۲۰۹).
۵۶۹. حدودالعالم / ۳۶۵ و نوشخی / ۲۱.
۵۷۰. حدودالعالم / ۳۰۱ و ابن حوقل / ۳۶۵ (۱۷۱) و یعقوبی (۱۸۹۱ - ۱۸۹۲ - ۲۷۹)، ۲۸۰ (۵۵).
۵۷۱. متز، ۱۱۹، ۱۳۷۹ و ثعالبی (۱۳۷۹)، ۳۰۰ / ۲ - ۳۰۱ (۱۹۸ / ۲) «لباس القرود».
۵۷۲. ازدی / ۳۷ و ثعالبی، یتیمةالدهر، ۲ / ۶۲ و متز، ۲ / ۳۰۰ - ۳۰۱ (۱۹۸ / ۲).
۵۷۳. حسن ابراهیم، ۳ / ۳۲۴ - ۳۳۴ (۶۵۱ / ۳) و حدودالعالم / ۳۰۱ و ابن حوقل / ۳۶۵ (۱۷۱) و یعقوبی (۱۸۹۱ - ۱۸۹۲ - ۱۸۹۲)، ۲۸۰ - ۲۷۹ (۵۵) در سال ۱۳۴ در حمله مسلمانان به نواحی کش، مقدار زیادی حریر و دیبا به دست سپاهیان ابومسلم خراسانی افتاد. ابن اثیر، ۵ / ۴۵۳ (۸۶ / ۹).
۵۷۴. زیدان، ۵ / ۱۰۶ - ۱۰۸ و ۱۳۱ (۹۷۴ / ۵).
۵۷۵. ابن حوقل / ۳۷۵ (۱۸۴) و حسن ابراهیم، ۳ / ۳۲۲ (۶۵۰ / ۳).
۵۷۶. مقدس (۱۹۰۶)، ۳۵۷.
۵۷۷. فاضل / ۱۲ و ابن قبیه (۱۳۴۳ - ۱۳۴۹)، ۱ / ۲۹۸ در سال ۱۳۴ ه وقتی که سواران ترک در حدود شهر بُست به کاروان بازرگانان سیستانی حمله کردند، عمامه هراتی را به عنوان باج به راهزنان دادند. ابن اثیر، ۴ / ۴۷۳ (۷۷ / ۷).
۵۷۸. حدودالعالم / ۳۲۰.
۵۷۹. زیدان، ۵ / ۱۰۶ - ۱۰۸ و ۱۳۱ (۹۷۴ / ۵) در میان البشة مکتفی خلیفه عباسی.
۵۸۰. ابن حوقل / ۳۹۷ (۲۱۰) و یعقوبی (۱۸۹۱ - ۱۸۹۲ - ۱۸۹۲)، ۲۷۷ - ۲۷۸ (۵۳) و حدودالعالم / ۲۳۱ - ۲۲۲ و ۲۴۶ - ۲۴۷.
۵۸۱. حدودالعالم / ۱۷۹.
۵۸۲. تنوخی (۱۳۶۳ - ۱۳۶۴)، ۲ / ۶۰۲ در مورد پارچه عتابی رجوع کنید به قزوینی (۱۳۶۲ - ۱۳۶۳)، ۳ / ۵۸۴ - ۵۸۹.
۵۸۳. متز، ۲ / ۳۰۰ - ۳۰۱ (۱۹۸ / ۲) و ابن حوقل / ۴۰۳ - ۴۰۴ و ۴۲۵ (۴۲۵ - ۲۱۷ - ۲۱۶ و ۲۴۵).

۵۸۴. حدودالعالم / ۴۴۹ و متز ۲/ ۲۹۷ - ۲۹۸ (۱۹۶/۲) و ابن دفماق، ۲/ ۷۹ و حسن ابراهیم
۵۸۵. ابن حوقل / ۴۲۵ (۲۴۵).
۵۸۶. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۶۷.
۵۸۷. نرشخی / ۲۱ - ۲۲.
۵۸۸. گردیزی / ۱۸۶.
۵۸۹. تاریخ سیستان / ۱۴۳ - ۱۴۴.
۵۹۰. ابن اثیر، ۶/ ۴۱۴ - ۴۱۵ (۴۲/۱۱).
۵۹۱. ابن فندق (۱۳۱۷)، ۱۲۸.
۵۹۲. زرین کوب (۱۳۶۷)، ۵۱۳.
۵۹۳. ابن فندق (۱۳۱۷)، ۲۸.
۵۹۴. حدودالعالم / ۳۲۰ - ۳۲۱ = «شعریاف».
۵۹۵. تاریخ سیستان / ۳۰۳.
۵۹۶. ابن اثیر، ۶/ ۴۹۹ - ۵۰۰ (۱۳۸/۱۱).
۵۹۷. ابن فندق (۱۳۱۷)، ۴۴.
۵۹۸. البته او سرانجام آنان را آزاد ساخت. ابن اثیر، ۶/ ۴۹۹ - ۵۰۰ (۱۳۸/۱۱).
۵۹۹. همو، ۸/ ۳۳۹ (۶۲/۱۴).
۶۰۰. ابن ندیم / ۱۳۷.
۶۰۱. ابن اثیر، ۶/ ۴۶۵ - ۴۶۶ و ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ (۱۴۸/۱۰۰ و ۱۰۰/۱۱).
۶۰۲. وی در سال ۲۹۰ دستگیر شد. همو، ۷/ ۵۲۷ - ۵۲۸ (۴۷/۱۳).
۶۰۳. ابن حوقل / ۳۶۳ (۱۶۸).
۶۰۴. نرشخی / ۱۳۱.
۶۰۵. همو / ۲۸ - ۲۹.
۶۰۶. یعقوبی (۱۸۹۱ - ۱۸۹۲)، ۲۴۴ - ۲۴۶ (۱۷).
۶۰۷. لسترنج (۱۳۶۴)، ۴۹۹.
۶۰۸. الحسینی العلوی (۱۳۴۱)، ۲۹۴/۱۰.
۶۰۹. ابن حوقل / ۴۲۱ (۲۴۰).
۶۱۰. زرین کوب (۱۳۶۲)، ۴۹۲ - ۴۹۳.

۶۱۱. ابن حوقل / ۲۵۳ (۵۷) و محمد مناظر / ۷۶ و فقیهی / ۳۴۱ و ۶۳۸ - ۶۲۹ و راوندی (۱۳۶۸)، ۶۸ - ۶۹.
۶۱۲. ابن حوقل / ۲۵۳ (۵۷). مقایسه کنید با زیبدی ذیل «درع» و محمد مناظر / ۵۹ و ۹۰ و نیز Dozy (1845), 177-182.
۶۱۳. ابن حوقل این موضوع مهم را بیان کرده است. / ۲۵۳ (۵۷) و فقیهی ۶۲۸ - ۶۲۹.
۶۱۴. ابن قبیه، ۳/۳۰۰ و جاحظ (۱۹۵۸)، ۵۲ و محمد مناظر / ۶۲ و ۹۲.
۶۱۵. ابوشجاع / ۱۵۲ - ۱۵۳ و فقیهی / ۲۷۶.
۶۱۶. ابن جوزی (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹) و ابن اثیر، ۹/۱۰۲ - ۱۰۳ و ۱۵/۲۲۰. سال ۳۸۴ ه صماصام الدوله در شیراز. در باب خلعتهای اهدایی به سلاطین بوی در سطور بعدی مطالعی ذکر خواهد شد.
۶۱۷. مقایسه کنید با Papadopulo and Mazenod/ 135, No. 35.
۶۱۸. نقش بافته شده سوارکار بر پارچه ایریشمی (قرن ۶ه)، یافته شده از بی بی شهر بانوی شهر ری. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۰۸، شکل ۱۲۸ بر اساس دایرة المعارف هنر جهانی، مجلد ۱۴.
۶۱۹. خورشید و دیگران، ۱۴/۱۵۷، لوحه ۳. مقایسه کنید با Pope, 12/984.
۶۲۰. ابن جوزی (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)، ۸/۱۳۶ و متز، ۱/۱۶۷ و فرای، ۴/۲۳۹ - ۲۳۸.
۶۲۱. متز، ۲/۲۹۶ (۱۹۵/۲) و مقریزی (۱۹۱۱ - ۱۹۳۰)، ۱/۱۷۷ و ابن دقماق، ۲/۷۹ و ابن زیر / ۴۵ و محمد مناظر / ۹۷.
۶۲۲. فقیهی / ۶۶۵ - ۶۶۶ مقایسه کنید با راوندی (۱۳۶۸)، ن۷ که البته نظر او را نمی توانیم کاملاً پذیریم. در اینجا با نوع بلند و جلویاز آن رو به رو می شویم؛ برای نوع کوتاه و جلویسته آن رجوع کنید به صفحات قبلی.
۶۲۳. ابن حوقل / ۲۵۳ (۵۷) و محمد مناظر / ۷۶ و فقیهی / ۳۴۱ و ۶۳۸ - ۶۲۹ و ثعالبی، یتیمة الدهر، ۲/۱۹۷. دستارچه هایی که عضد الدوله فنا خسرو با آنها دست و دهان خود را پاک می کرد، از دیبا و کنان و توزی فارس و توزی مصری و زربفت و مرصن بودند. جوزجانی، ۱/۲۲۳.
۶۲۴. مدال و نشانی از طلای متسب به دوران آل بویه (قرن ۴ - ۵ - ۶ه). ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۰۱، شکل ۱۲۶. مقایسه کنید با بول و فرای، ۳/۲۳۵ و گیرشمن، ۲/۲۰۶ - ۲۱۸ و Mochiri/ 177.
۶۲۵. در مورد تاج بخشی خلفای عباسی به سلاطین بویی رجوع کنید به ابن جوزی (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)، ۸/۱۳۶ و ابوشجاع / ۱۴۱ و صابی (۱۳۸۳)، ۸۰ و ۱۳۶ - ۱۳۷.

۶۲۵. ابن حوقل / ۲۵۳ (۵۷) و محمد مناظر / ۷۶ و فقیهی / ۳۴۱ و ۶۳۸ - ۶۳۹ کتب لغت ذیل «حبابیل».

۶۲۶. ابن حوقل / ۲۵۳ (۵۷) و محمد مناظر / ۷۶ و فقیهی / ۳۴۱ و ۶۳۸ - ۶۳۹ مقایسه کنید با نخجوانی / ۲۲۴ و ابن مسکویه / ۱/۳۰۳ - ۳۰۵ و ۵/۳۰۲ و نیز با نقش سوارکاری که بر پارچه ابریشمی باقته شده (قرن ۶ هجری) و از «بی بی شهریانو» شهر ری به دست آمده است. مقایسه کنید با ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۰۸، شکل ۱۲۸.

Papadopoulo and Mazenod/ 135, No. 35

۶۲۷. ابن اثیر، ۹/۱۰۲ - ۱۰۳ (۱۰/۱۵) و فقیهی / ۲۸۱.

۶۲۸. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۲۸۲ (۷۵۰) در متن اصلی «بدله» آمده که می باید صورت تعریف شده «بدنه» باشد، در ترجمه فارسی نیز به «جبه» برگردانیده شده که دقیق نیست. مقایسه کنید با طبری و همچنین (۱۳۴ - ۱۳۵/۲) Supuler/ 348-350

۶۲۹. ابن اثیر، ۸/۲۴۶ (۱۲/۲۷۲) سال ۲۷۲۰ هابن مسکویه، ۵/۲۲۸ و مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۳۸۲ (۷۵۰/۲) و ابن اثیر، ۸/۲۰۲ (۱۴/۲۵) وزرین کوب (۱۳۶۲)، ۴/۳۹۲ و فقیهی / ۷۳.

۶۳۰. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۳۸۲ (۷۵۰/۲) و (۱۳۴ - ۱۳۵/۲) Supuler/ 348-350 در گرگان به سال ۹۸ ه نیز در یک تاجگذاری از دیهیم (تاج) استفاده شده بود. ابن اثیر، ۸/۳۰۲ (۱۴/۲۵).

۶۳۱. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۳۸۲ (۷۵۰/۲) و (۷۵۱ - ۷۵۰/۲).

۶۳۲. ابن اثیر، ۸/۲۴۶ (۱۳/۲۷۳) سال ۳۲۰ ه فقیهی / ۷۲ - ۷۳.

۶۳۳. ابن جوزی (۱۳۵۸)، ۸/۱۳۶ و صابی (۱۳۸۲)، ۸/۱۳۵ و ۹۵ و ۱۳۶ - ۱۳۷ و فقیهی / ۲۳۳ و ۲۳۶ - ۲۳۷ و فرای، ۴/۲۳۸ - ۲۳۹ و متز، ۱/۲۲۶ (۱/۱۶۷) در ترجمه فارسی غلاله، هفتان ذکر شده که دقیق نیست.

۶۳۴. ابوشجاع / ۱۴۱ و ابن جوزی (۱۳۵۸)، ۸/۱۳۶ و متز، ۲/۳۲۶ - ۳۲۷ (۲۲۱/۲) و فقیهی / ۲۷۲.

۶۳۵. فقیهی / ۳۲۶.

۶۳۶. ابن مسکویه، ۵/۲۲۸ و فقیهی / ۷۳ و ابن اثیر، ۸/۲۴۶ (۱۳/۲۷۳) وزرین کوب (۱۳۶۷)، ۴/۳۹۲.

۶۳۷. غالی (۱۹۶۶)، ۶ و ابن مسکویه، ۶/۱۵۲ و فقیهی / ۸۱۶ مقایسه کنید با Grube/ 216, No.

- ۶۳۸ زوین (نیزه کوتاه) دیلمی شهرت بسیار داشت، آن را به عربی «زانه» و «مزراق» می‌گفتند.
دیالمه در زوین اندازی معروفیت تمام داشتند. معزی گوید:
- چنان کجا عرب از رمح و دیلم از مزراق
خاقانی نیز گوید:
- سپر فرمود دیلموار و زوین کرد ماکانی
مراشدگشن عیسی وزین رشک آفتاب آنگه
اقبال / ۶۲ - ۶۳
- ۶۳۹ صابی (۱۹۶۷)، ۲۲۳ و فقیهی / ۳۵۶
- ۶۴۰ ابن اثیر، ۲۹۹/۸ (۲۰۰ - ۲۲/۱۴) و مرعشی / ۷۰ و ۱۵۳
- ۶۴۱ چنانکه ابوالهیثم در مجلس عضدالدوله عمامه از سر برداشت و به همین دلیل مجازات و حبس شد. تنوعی (۱۳۹۱ - ۱۳۹۲)، ۱/۴۷ و فقیهی / ۷۰۷ - ۷۰۸
- ۶۴۲ البته کمتر اتفاق می‌افتد که کسی وزیر را در این گونه لباسها بیند. صابی (۱۹۶۷)، ۲۹۴ و فقیهی / ۶۳۹
- ۶۴۳ همچون خلعت دادن عزالدوله بختیار (۳۶۷ - ۳۶۸) به وزیرش ابوالفضل عباس بن الحسین در سال ۳۵۷ همچنین در مورد وزیر عضدالدوله، ابن مسکویه، ۵/۲۴۱ و فقیهی / ۲۱۰ و ۲۵۳
- ۶۴۴ ابن اثیر، ۴۴۲/۹ - ۴۴۳ (۱۵۲/۱۶) و صابی (۱۹۶۷) و ابن مسکویه، ۵/۲۷۳
- ۶۴۵ ابن مسکویه، ۵/۲۰۳ و فقیهی / ۴۸۸ و ۶۳۹ در آستانه ای الریان، نایب عضدالدوله، رقمه‌ای یافتند. ابن اثیر، ۹/۴۴۳ - ۴۴۴ (۱۵۲/۱۶)
- ۶۴۶ فقیهی / ۸۰۶ - ۸۰۷ و مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۰ و ۴۴۳
- ۶۴۷ ابوعلی بن ماکولا وزیر جلال الدوله (۴۱۶ - ۴۲۵) در بغداد. ابن اثیر، ۹/۴۲۴ (۱۳۵/۱۶) و خواندمیر (۲۵۳۵)، ۱۲۲
- ۶۴۸ همان گونه که قبل‌اً ذکر شد، تحت‌الحنک یعنی یک سر عمامه را از زیر چانه می‌گذراندند و پشت شانه می‌انداختند. ابن جوزی، (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)، ۷/۱۸۰ و یاقوت (۱۹۳۶ - ۱۹۳۸)، ۲۸۹ و فقیهی / ۳۱۲
- ۶۴۹ بر اساس یک نقاشی از کتاب اندرزنامه، موجود در موزه سین سیاتلی. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۱۱، شکل ۱۴۰ بر اساس Pope.
- ۶۵۰ ابن جوزی (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)، ۸/۶۵ و فقیهی / ۳۲۱
- ۶۵۱ ابن مسکویه، ۵/۳۰۳ - ۳۰۵ و فقیهی / ۱۰۶. این دو وسیله، از ابزار جنگی مرسوم و معروف

دیالمه بودند.

۶۵۲. نجوانی / ۲۲۴ و ابن مسکویه، ۵/۳۰۳ - ۳۰۵ و فقیهی / ۱۰۶.

۶۵۳. فقیهی / ۴۰۸ - ۴۰۹ و حسن ابراهیم، ۳/۳۳۲ - ۳۳۴ (۶۵۱/۳) و ابن مسکویه، ۶/۴۰۷.

۶۵۴. ابن اثیر، ۹/۱۱۱ (۱۵/۲۲۶).

۶۵۵. ثعالبی، یتیمه الدهر، ۲/۱۰۶ و ۱۰۷ و فقیهی / ۶۶۸. صنوری شاعر گوید «علی ذاتاج ورد و علی ذاتاج نسرین». متز / ۲۰۵۶ (۱۳۹/۲). صابی (۱۹۸۵)، ۱۹۲.

۶۵۶. ابن حوقل / ۲۵۳ (۵۷) و مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۰ و محمد مناظر / ۷۶ و ۷۷ - ۷۶ و راوندی

(۱۳۶۸)، ۶۹ - ۷۰. مقایسه کنید با دراعه کاتبان دیوان رسایل. یاقوت (۱۹۳۶ - ۱۹۳۸)،

۶۵۷. مقدسی / ۶۲۸ و فقیهی / ۱۳۷. مقدسی گوید در شیراز، ارزش نه به طبلسان، بلکه به دراعه نویسنگان

است / ۴۴۰.

۶۵۸. نظام الملک / ۱۸۹ - ۱۹۰.

۶۵۹. همچون ابوسعید مسیحی وزیر عمادالدوله در شیراز. ابن مسکویه، ۵/۳۰۳ و فقیهی / ۴۸۸.

۶۶۰. مقدسی (۱۹۰۶)، ۱۲۹ و ۴۱۶ و متز، ۲/۸۶ - ۸۷ (۶۴/۲) و محمد مناظر / ۷۶. مقایسه کنید با

ابن تغیری بردي / ۱۷۰ و نیز ذیل «مِنْطَق» در 420-421 (1845), Dozy.

۶۶۱. ابن تغیری بردي / ۱۷۰ و متز، ۲/۸۶ - ۸۷ (۶۴/۲). ابوالقاسم زعفرانی شاعر، در خانه صاحب

بن عباد در قصیده‌ای تقاضای خز می‌کند، صاحب در جوابش می‌گوید «ما به تو مجبه، دراعه،

میطرف، ردا، پیراهن، شلوار، عمامه، دستمال و جوراب خز داده‌ایم». ثعالبی، یتیمه الدهر،

۳۳/۳ - ۳۴ و یاقوت (۱۹۳۶ - ۱۹۳۸)، ۲/۳۲۰ و متز، ۱/۱۷۳ (۱۲۶/۱). در ترجمه فارسی به

جای مجبه، دراعه، میطرف، عبا و قبا و لباده آمده که دقیق نیست.

۶۶۲. خطیب بندادی، ۱/۳۵۹ - ۳۶۰ و متز، ۲/۹۷ (۷۰/۲) و ابن تغیری بردي / ۹۳.

۶۶۳. ماسینیون / ۶۴ - ۶۶. در چهار مقاله به «دستار بزرگ سگزی وار فرخی» اشاره شده است.

۶۶۴. نظامی عروضی / ۵۹. مقایسه کنید با فاضل ۱۴ - ۸ و شبکی (۱۹۶۴ - ۱۹۷۶)، ۵/۲۰ و حسن

ابراهیم (۵۷۲/۲).

۶۶۵. ابن جوزی (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)، ۷/۱۸۰ و یاقوت (۱۹۳۶ - ۱۹۳۸)، ۲/۳۱۲ و فقیهی / ۲۸۷.

۶۶۶. مقایسه کنید با ابن ابی أصیبیه / ۴۳۹.

۶۶۷. نظام الملک / ۱۸۹ - ۱۹۰.

۶۶۸. متن، ۲/۳۰۱ (۱۹۸/۲). مقایسه کنید با ابن حوقل / ۲۷۱ (۷۷) و ابن ابی أصیبیه / ۴۳۹ و فقیهی

۶۶۹. همچنین مقایسه کنید با احسن التقاسیم که در آن آمده است: «طبلسان پوشان در شیراز

بسیارند، حتی گدایان و چارپاداران و حجامتگران دارای طیلسان هستند و به این دلیل ارزش نه
به طیلسان، بلکه به ذراعه نویسنده‌گان است. مقدسی /۱۴۰۱/ اگر غیر از علماء کس دیگری طیلسان
می‌پوشید، بر او عیب می‌گرفتند. ابن خلکان، ۲/۴۶۲، ابن ابی أصیبیعه /۴۳۹/ و فقیهی /۵۳۷/
البته این سخن مربوط به خوزستان بود. مقدسی (۱۹۰۶)، /۴۱۶/ و محمد مناظر /۷۶/ و
زرین کوب (۱۲۶۷)، /۸۹/

٤٦٧. محمد بن أحمد بن موسى بن محمد بن علي الرضا(ع). قمي (١٣٦١)، ٢١٧.
 ٤٦٨. ابن جوزي (١٣٥٨ - ١٣٥٩)، ٢/٦٥٠ ورضي (١٣٠٦)، ٢١٥ ومتز، ١/٢٥٩ و ٤٤٩ - ٤٥٠.
 ٤٦٩. و مفتحن /٤١٩ - ٣٠٧ - ٣٠٨ و ١٨٢/١)

669. Lewis/ 23, 112, Nos Below left, Below right; Papadopoulo and Mazenod/ 131-133,
Nos 29-31.

۵۷۰. نجفیانی / ۱۹۸-۱۹۹ و حسن ابراهیم (۳/۵۷۲) و ابن طقطقی / ۳۵۵ و ماسینیون / ۶۴-۶۶.
۵۷۱. یافعی، ۲۸/۳، و قابع سال ۴۱۳ هشتوتری (۱۲۶۸)، مجلس پنجم / ۲۰۰-۲۰۱. مقایسه کنید
با مقدمه، مقدمه مصحح ۱۷ و ۱۹.

۵۷۲ یاقوت (۱۹۳۶-۱۹۳۸)، ۱۵۳/۵ و فقیهی /۵۹۰
 ۵۷۳ ابن حوقل /۲۵۳) و شابستی /۱۸۸ و محمد مناظر /۷۶ و فقیهی /۵۳۹ مقایسه کنید با
 یک نقاشی از کتاب قابوس نامه، قرن ۴ هموزه هنری سین سیناتی. ضیاء پور (۱۳۴۹)، ۲۰۹
 شکل ۱۳۹.

فقيهي / ٧٧٥ . راوندي (١٣٦٨)، ٦٩ - ٧٠ و ابن حوقل / ٢٥٣ و ٢٧١ و ٥٧ (٧٧) ومتن، ٢ / ٣٠١ و ٢ / ١٩٨ (٦٧٤).

Lewis/ 23, Papadopoulou and Mazenod/ 131, No. 29.

۶۵. این حوقل /۲۵۳ و ۲۷۱ (۵۷ و ۷۷) و محمد مناظر /۷۶ و فقیهی /۳۹ و ۷۷۵ و نژاشی /۲۸ -
 ۶۶. مرتز، ۲۰۱/۲ (۱۹۸/۲) رجوع کنید به قاضی که ۲۰۰ دیتار در آستین خود نهاد.
 نظام الملک /۹۴. مقایسه کنید با نقاشی قابوستامه. ضیاء پور (۱۳۴۹) /۱۰۹، شکل ۱۳۹ .
 ۶۷. مُرُّق بُرْتَن این کربنی استاد چنید. ماسینیون /۶۴ -۶۶. در باب لباس. مقدسی /۱۵۴ و فقیهی
 ۶۸/۴

۵۷۷- شیکی (۱۹۶۴-۱۹۷۶)، ۲۲۰/۵ و این اثیر، ۸/۱۲۶ (۱۶۹/۱۳) و این طبقه‌ی /۳۵۵.

٦٧٨-٦٤ ماسينيون /

۶۷۹. ابو محمد طاهر بن حسین مخزومی بصری شاعر معاصر حلاج در شعری به بیان مشخصات مُرُقْع می پردازد و آن را پارچه‌ای رنگارنگ که راهبان آواره و قلندران هندو می پوشند، توصیف می کند. همچنین به نوارهای سیاه و سفید آن نیز، اشاره می کند (آبقع). ماسینیون ۵۴.
۶۸۰. به جامه «مسوّح» حلاج نیز اشاره شده است، این جامه راهبان و زاهدان بوده است.
- رجوع کنید به کتب لغت عربی ذیل «المسوّح» و مقایسه کنید با Dozy (1845), 407.
۶۸۱. ابن طقطقی / ۳۵۵ و سبکی (۱۹۶۴ - ۱۹۷۶)، ۲۲۰/۵ و نجوانی / ۱۹۸ - ۱۹۹. در باب پوشیدن قبایی چون سپاهیان، رجوع کنید به صفحات قبلی در مورد لباس محدث بزرگ، رُهْری.

مقدسی در مورد مردم فارس که منصور حلاج نیز در میان آنان زیسته بود، می نویسد پشمینه پوشی در میان اهالی فارس شایع است / ۴۴۰. البته در اینجا به این موضوع که آیا پشمینه پوشی نشانی از گنوسیسم (gnosticisme) بوده و اوزاعی آن را نوعی بدعت شمرده است، نخواهیم پرداخت. مقایسه کنید با راغب اصفهانی، ۳۷۲/۲.

۶۸۲. مؤلف تجارب السلف می نویسد که وی از آستین خود حلوا بیرون می آورد. نجوانی / ۱۹۸ - ۱۹۹.

۶۸۳. ابن طقطقی / ۳۵۵ و سبکی (۱۹۶۴ - ۱۹۷۶)، ۲۲۰/۵ و ماسینیون ۵۴ - ۵۶.
۶۸۴. ابن ندیم / ۳۵۷.
۶۸۵. ابن حوقل / ۲۵۳ (۵۷) به خوش پوشی مردم کرمان نیز اشاره شده است. مقدسی (۱۹۰۶)، Supuler / 517 (۴۱۷/۲) و نیز (۴۶۹).
۶۸۶. ابن سکویه، ۲۲۷/۶ و فقیهی / ۴۹.

۶۸۷. برای مثال رجوع کنید به لین بول / ۱۲۵ - ۱۳۰.
۶۸۸. در حوالی اهواز ازار سرخ را ۱۲۱ اکثر اعراب بادیه نشین به جای پراهن می پوشیدند. تنونخی (۱۳۶۳ - ۱۳۶۴)، ۹۸۰/۲، ۱۳۶۴. این لنگهای کتان را از سیراف می آورند. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۲.
۶۸۹. ابن حوقل / ۲۲۹ (۲۶) و مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۱۶ و فقیهی / ۶۳۸ و محمد مناظر / ۵۷ - ۷۶.
۶۹۰. مثلاً مردم ری شهر. ابن بلخی / ۱۴۹ و ابن حوقل / ۲۲۹ (۲۶) و محمد مناظر / ۷۶. در متن اصلی ابن حوقل «الازرو المیارز» آمده است. نخستین جمع ازار و دوم جمع مژز است. در ترجمه باید تمامی کتب لغت عربی و فارسی و نیز دوره تاریخی و منطقه مورد نظری را که در آن مورد، بحث می شود، مورد نظر قرار داد. نیز رجوع کنید به تعلیقات مترجم ابن حوقل / ۲۶۰ -

- ۶۹۱ و مقایسه کنید با ۲۴۴۶ Dozy (1845) ذیل عنوانهای «ازار» و «مژز». فقیهی می‌گوید لباس روستاییان نواحی خوزستان نشانی از لباس مردمان آن زمان است / ۵۴۰.
- ۶۹۲ مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۱۶ و محمد مناظر / ۵۷ و ۷۶ و زرین کوب (۱۳۶۷)، ۸۹.
- ۶۹۳ مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۱۶ و ابن حوقل / ۲۲۹) و فقیهی / ۵۳۸ و محمد مناظر / ۵۷ و ۷۶.
- ۶۹۴ بند این شلوارها ساخت ارمنستان بود. بیهقی (۱۹۶۱)، ۴۱۳/۲ - ۴۱۶ و فقیهی / ۵۷۱ و محمد مناظر / ۷۶ و زرین کوب (۱۳۶۷)، ۸۹. مقایسه کنید با Lewis/ 48.
- ۶۹۵ سهل مسیحی بود. صابی (۱۹۶۷)، ۳۱۶ و فقیهی / ۴۸۹.
- ۶۹۶ در شهر شاپور، تندیس غلامی از سنگ سیاه درست شده بود که لنگ بسته و بر بازوی او به فارسی چیزی نوشته شده بود. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۴. مردمان آنجا بدون لنگ به گرمابه می‌رفتند. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۱۶ و فقیهی / ۷۵۷.
- ۶۹۷ مقایسه کنید با ابن حوقل / ۲۲۹ (۲۶) و محمد مناظر / ۷۶.
- ۶۹۸ ابن حوقل / ۲۵۳ - ۲۵۴ (۵۷) و Supuler/ 517 (۴۱۷/۲).
- ۶۹۹ ابن حوقل / ۲۷۱ (۷۷). مقایسه کنید با «فردی که ترازو در دست دارد و آنکه عمامه خود را به دور صورت پیچیده است» در Lewis/ 49, No. 20.
- ۷۰۰ مقدسی (۱۹۰۶)، ۷ و ۴۴۰.
- ۷۰۱ همو / ۴۴۰.
- ۷۰۲ همو / ۷. در باب دراعه رجوع کنید به قسمت لباس علماء و فقهاء در صفحات قبلی.
- ۷۰۳ ابن حوقل / ۲۵۳ (۵۷).
- ۷۰۴ مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۰. عمامه بزرگ بستن ویژه شرقیان بود و اعراب که بندی به نام عقال بر سرپوش خود می‌بستند، این گونه عمامه بستن را بعد از گنوسیها می‌شمردند و گاه مسخره می‌کردند. توضیح مترجم (۶۵۴/۲) مقایسه کنید با ابن حوقل / ۲۷۱ (۷۷).
- ۷۰۵ ابن حوقل / ۲۵۳ (۵۷) و محمد مناظر / ۷۷ و فقیهی / ۵۳۹ به نقل از اصطخري.
- ۷۰۶ مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۶۷ و ابن حوقل / ۲۵۳ (۵۷).
- ۷۰۷ محمد مناظر / ۷۷ و ابن حوقل / ۲۵۳ (۵۷).
- ۷۰۸ مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۳۹، ۴۴۰ - ۸۰۷. محمد مناظر / ۷۷ و فقیهی / ۵۳۹ و ۸۰۶ - ۸۰۷.
- ۷۰۹ ابن حوقل / ۲۵۳ (۵۷). مقایسه کنید با محمد مناظر / ۷۷ و فقیهی / ۵۳۹ و ۸۰۶ - ۸۰۷. جمشک، شمشک، (چمشاک، چمتاک). مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۰.

۷۱۰. کتاب با ارزش او تاریخ بیهقی.
۷۱۱. همچون یتیمة الدهر فی شعراء اهل العصر، غرر اخبار ملوك الفرس و سیرهم، لطایف المعارف، ثمار القلوب.
۷۱۲. کتاب الاغانی.
۷۱۳. بیهقی (۱۹۶۱)، ۴۱۲/۲ و فقهی /۵۷۲ - ۵۷۲.
۷۱۴. بر اساس قصيدة ابوالنّفث. تعالیٰ، یتیمة الدهر، ۱۷۶/۳ - ۱۹۳ و فقهی /۵۷۴.
۷۱۵. فقهی /۵۴۱.
۷۱۶. زمان عضدالدوله. نظامی عروضی /۱۲۴ و مقدسی /۴۴۰ و فقهی /۴۳۳ به نقل از اصطخری.
۷۱۷. مقدسی /۳۹۶ و فقهی /۶۳۷ - ۶۳۸ و بیهقی (۱۹۶۱)، ۱۲۸/۴ و ابن حوقل /۲۵۲ - ۲۵۴. (۵۷).
۷۱۸. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، در شرح حال بشار بن برد، ۳۰/۹۵ - ۱۷۵ و فقهی /۶۳۷ و مقدسی /۳۹۶.
۷۱۹. ازدی /۳۷ - ۳۸ و فقهی /۵۲۸.
۷۲۰. تعالیٰ، یتیمة الدهر، ۳/۲۳ - ۳۴ و یاقوت (۱۹۳۶ - ۱۹۳۸)، ۲/۲۰ - ۳۲۰ و متز، ۱/۱۷۳. (۱۲۶).
۷۲۱. ابن الاشوه /۹۱ و فقهی /۳۷۰.
۷۲۲. شاطران گروهی عیار بودند، رجوع کنید به مرثیه‌ای که یکی از شاطران بر قبر شاطر دیگری خوانده است. ابوحیان توحیدی (۱۹۶۴)، ۴/۴ و فقهی /۵۶۷. در سال ۳۳۴ به گشتی گیرانی که در مسابقات برنده شده بودند، جامه‌های مروزی جایزه داده شد. ابن جوزی (۱۳۵۸) - (۱۲۵۹)، ۶/۳۴۱ و فقهی /۷۶۴.
۷۲۳. همو /۵۵۱.
۷۲۴. رجوع کنید به قتل عامی که مردآویج در همدان کرد. مجمل التواریخ /۳۸۹.
۷۲۵. تنوخی (۱۳۶۳ - ۱۳۶۴)، ۹۶۸ - ۹۶۹.
726. Lewis/ 48.
727. Ibid/ 159-160.
728. Papadopoulo and Mazenod/ 131, No. 28; Lewis/ 49, 112, 113, 159.
۷۲۹. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۵۳ و فقهی /۴۷.
۷۳۰. رجوع کنید به زن عود نواز. ازدی /۵۳ - ۵۷ و ابوحیان توحیدی (۱۹۶۴)، ۱/۶۹ و فقهی /۵۶۹.

۶۶۵/۶۶۶

۷۳۱. ابن جوزی (۱۳۶۸)، ۴۸۵ و فقیهی / ۳۷۵-۳۷۴ مقایسه کنید با ضیاء پور، پوشاک زنان ایران
۱۰۴ - ۱۰۳، شکل ۱۳۵ - ۱۳۴/

Papadopoulou and Mazenod/ 135, No. 35; Lewis/ 113, 116; Nasr/ 103, Plate 59.

۷۳۲. برای مراجعه به کتبی با عنوان «كتاب السلاح» نوشته ابن درید متولد بصره ۲۲۳-۵هـ. ابوالعباس
احول - و نیز ابواللطف عجلی (قاسم بن عیسی) که موسیقیدان و شاعری مشهور بود، رجوع کنید
به ابن تدیم / ۱۰۵، ۱۳۳ و ۱۹۱.

۷۳۳. نجفونی / ۱۹۸ و متز، ۲/ ۸۶-۸۷ (۵۴/۲). مقایسه کنید با فقیهی / ۶۳۸ و یقهی (۱۹۶۱)،
۱۲۸/۴.

۷۳۴. یقهی (۱۹۶۱)، ۱۸۳/۴ و ابن القوطی (۱۹۶۲)، ۴۱۲-۴۱۶ و ابن القوطی / ۳۸۸ و ۳۸۸ و ۵۷۲.

۷۳۵. فرای، ۴/ ۲۱۸.

۷۳۶. گاه نیز از کلالیب که نوعی فلاپ بود، استفاده می کردند. Supuler/ 491-492 (۳۷۴/۲) (۳۷۵-۳۷۴)
و فقیهی / ۴۶ و ۳۵۶.

۷۳۷. غُبّی به نقل از فقیهی / ۳۸۶.

۷۳۸. نفیسی (۱۳۳۵)، ۳۶۰.

۷۳۹. معزی گوید: ز خامه تو عطارد همی سرافرازد چنان کجا عرب از رمح و دilm از مزراق
خاقانی نیز گوید: مرشد گلشن وزین رشک آفتاب آنگه سپر فرمود دilm وارزوین کرد ما کانی
اقبال / ۶۲-۶۳ و فقیهی / ۴۸.

۷۴۰. همدانی (۱۸۸۹)، ۱۶۰ و متز، ۲/ ۲۲۴ (۱۵۶/۲).

۷۴۱. فقیهی / ۳۰۹ و ۳۵۶ و صابی (۱۹۶۷)، ۲۲۳.

۷۴۲. مسعودی (۱۳۷۷)، ۳۸۰/۴ (۷۴۹/۲).

۷۴۳. خط نام منطقه‌ای بود در بحرین.

744. Supuler/ 492 (۳۷۵/۲).

۷۴۵. مهیار دیلمی در شعری به شمشیرهای هندی اشاره کرده است. ابن طقطقی / ۸۸ و غُبّی / ۷۶

۷۴۶. در سال ۳۵۳ در نبرد مسلمانان با رومیان (فتح رمطه) یک شمشیر هندی به غنیمت مسلمانان
درآمد که روی آن نوشته شده بود «این شمشیر هندی ۱۷۰ مثقال وزن دارد که در پیشگاه
پیغمبر خدا (ص) بسی کار کرده است». ابن اثیر، ۸/ ۵۵۷ (۲۶۹/۱۴) و ابن ابی الحدید، ۱/ ۲۸

و فقیهی / ۴۸۱.

.۷۴۷. فرای، ۴/۲۱۸. در منطقه خوارزم کلاه و شمشیر و زره تهیه می شد. فقیهی /۷۷۷.

748. Lewis/ 112, No."Aboveright"; Papadopoulo and Mazenod/ 133, No. 32; Grube/
Opposite 216, No. 151.

.۷۴۹. فقیهی /۸۰۹ و صفتی (۱۳۲۹)، ۲۸۹. اوزاعی سیاه پوشی را نکوهش کرده است. راغب
اصفهانی، ۳۷۲/۴.

.۷۵۰. ابن جوزی (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)، ۱۱۴/۸ و فقیهی /۵۷۷.

.۷۵۱. برای مثال در مرگ صاحب بن عباد. یاقوت (۱۹۳۶ - ۱۹۳۸)، ۲/۳۳۲ و فقیهی /۲۸۵.

.۷۵۲. فقیهی /۲۸۶ و ۸۱۲ و سبکی (۱۹۶۴ - ۱۹۷۶)، ۴/۳۷ و ابن اثیر، ۸/۴۸۳ (۲۰۲/۱۴).

.۷۵۳. همدانی (۱۸۹۰)، ۵۲۶ و متز، ۱۹۳/۲ (۱۳۱/۲).

.۷۵۴. روح فر /۲۳ - ۲۷. مقایسه کنید با Pope, 12/ PLS. 989 A and B. نقش عقاب را علامت مرگ
می دانستند. الدمیری، ۴۹/۲. به هنگام عزاداری و حتی در گورستان (در فارس) شیبور
می نواختند و دنبک می زدند. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۰.

.۷۵۵. در ماه محرم سال ۳۵۲ هجری معاذ الدوّله به مردم دستور داد تا قبای سیاه مخصوصی پوشند و زنان
نیز گونه های خود را سیاه و جامه ها را چاک زند. ابن اثیر، ۸/۵۴۹ (۴/۲۶۱).

756. Lewis/ 116, No. 31.

.۷۵۷. ابوالقاسم وزیر جلال الدوّله را چنین کردند، سال ۴۲۶ ه ابن اثیر، ۹/۴۴۲ - ۴۴۴ (۱۵۳/۱۶).

.۷۵۸. به دستور معاذ الدوّله عمame از سر مستکفى خلیفة عباسی بغداد (۳۲۲ - ۳۲۴ ه) در آوردند و به
گردنش انداختند و کشیدند. ابن اثیر، ۸/۴۵۰ - ۴۵۱ (۱۶۸/۴۵۱) در بغداد، ابن طقطقی /۳۹۰.

.۷۵۹. متز، ۱/۳۶ (۳۴/۱).

.۷۶۰. ابن مسکویه، ۱۷/۶ و قرطی /۵۷ و ۷۷ و ابن اثیر، ۸/۲۷۶ (۳۰۱/۱۲). مقایسه کنید با فقیهی
۱۲۲ و ابن مسکویه، ۵/۲۸۳.

.۷۶۱. ابن اثیر، ۹۷/۹ (۱۵/۲۱۲) و ابن مسکویه، ۶/۳۹۹ و فقیهی /۸۱۶.

.۷۶۲. ابن الاخوه /۱۸۵ و فقیهی /۳۷۲. مقایسه کنید با محمد بن متور /۱۲۲.

.۷۶۳. ابن جوزی (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)، ۱۹۳/۸ و فقیهی /۸۱۶.

.۷۶۴. محله غتابیه بغداد، پارچه ای ابریشمی مانند صوف موج دار و مخطط تولید می کرد، این
پارچه ها در رنگهای مختلف تهیه می شدند و البته ساده آن نیز وجود داشت. این پارچه ها
شهرت بسیاری داشتند. این خلکان، ۹۹/۲ و لسترنیج (۱۳۵۵)، ۱۲۲ و سعید الشیخلی /۶۱ و
حسن ابراهیم، ۳/۲۲۳ (۶۵۱/۳) و قزوینی (۱۳۶۲)، ۳/۲۰۰ و ۶/۲۱ - ۲۰ و همو، (۱۳۶۲).

۷۶۳. برای اشعار فارسی خاقانی و عبدالرزاق اصفهانی در باب عتابی رجوع (۱۳۶۲/۲-۶۸۹). کنید به بخش قبلی، «عباسیان».
۷۶۴. حدودالعالم / ۲۸۹ و نیز مقایسه کنید با ۷۰/ Heyd.
۷۶۵. ۶۸۹-۶۸۴ (۱۳۶۲) و نیز بحث محققانه قزوینی (۱۳۶۳-۶۸۹). ابن حوقل / ۳۰۹ (۱۰۶).
۷۶۶. فقیهی / ۷۷۴-۷۷۵. مقایسه کنید با «ویداری»!؟ در بخش طاهریان، صفاریان و سامانیان.
۷۶۷. ابن رسته / ۱۸۱.
۷۶۸. حدودالعالم / ۲۸۸/۲.
۷۶۹. ۶۸۹-۶۸۴ (۱۳۶۲) و نیز بحث محققانه قزوینی (۱۳۶۳-۶۸۹). ابن حوقل / ۲۶۱ (۶۶).
۷۷۰. ابن بلخی / ۱۲۲.
۷۷۱. ۶۸۷-۶۸۶ (۱۳۶۲) و نیز بحث محققانه قزوینی (۱۳۶۳-۶۸۷). ابن حوقل / ۲۷۲ (۷۸).
۷۷۲. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۲۸ و ۴۴۳. در آنجا بقیی ذکر شده است که ظاهراً تعریفی از تمی است و نباید با «بمبئی» هند مشتبه شود.
۷۷۳. ۶۸۷-۶۸۶ (۱۳۶۲) و مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۷۰ و حدودالعالم / ۳۷۰ و متز، ۲-۳۰۰/۲ (۱۹۸/۲).
۷۷۴. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۶۹ و ابن حوقل / ۲۷۱ (۷۷).
۷۷۵. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۶۶-۴۶۷.
۷۷۶. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۷۰.
۷۷۷. همو / ۴۴۲.
۷۷۸. ابن بلخی / ۱۳۶.
۷۷۹. حسن ابراهیم، ۲/ ۲۵۶.
۷۸۰. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۲. مقایسه کنید با روح فر / ۲۳-۲۷.
۷۸۱. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۲-۴۴۳ و فقیهی / ۷۷۶. مقایسه کنید با ۷۱-۷۲ Dozy (1845), 68-71.
۷۸۲. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۲-۴۴۳ و فقیهی / ۷۷۶. مقایسه کنید با ۷۱-۷۲ Dozy (1845), 68-71.
۷۸۳. ابن حوقل / ۲۶۱ (۶۶).
۷۸۴. حدودالعالم / ۳۷۳ و مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۲۰-۴۲۳، ۴۲۴-۴۲۲ و ۴۳۵ و ۴۴۲ و متز، ۲-۲۹۷ (۱۹۷-۱۹۶/۲).
۷۸۵. ابن بلخی / ۱۳۱.
۷۸۶. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۲.
۷۸۷. ابن حوقل / ۲۶۱ (۶۶).

- ۷۸۸. ابن بلخی / ۱۳۴.
- ۷۸۹. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۳.
- ۷۹۰. همو / ۴۴۲.
- ۷۹۱. ابن بلخی / ۱۳۲ و ۱۴۹.
- ۷۹۲. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۳۳.
- ۷۹۳. همو / ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۴۲ و متز، ۲ - ۲۹۷/ ۲ - ۳۰۰ - ۱۹۶/ ۲ - ۱۹۷ - ۳۰۰ و فقیهی / ۷۷۶.
- ۷۹۴. ثالی (۱۳۷۹)، ۹۷ و متز، ۲ - ۲۹۹/ ۲ - ۳۰۰ (۱۹۷/ ۲).
- ۷۹۵. «کسب» نوعی پارچه هندی است و معرف آن همان «قصب» است.
- ۷۹۶. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۳۳ - ۴۳۴ و ۴۴۳.
- ۷۹۷. ابن بلخی / ۱۴۵ - ۱۴۶.
- ۷۹۸. متز، ۲ - ۳۲۵ - ۳۲۶ (۲۱۴/ ۲).
- ۷۹۹. زرین کوب (۱۳۶۷)، ۵۱۵ و ابن بلخی / ۱۴۵ - ۱۴۶ و متز، ۲ - ۲۶۱/ ۲ - ۱۴۶ - ۱۴۵ و متز، ۲ - ۲۶۲ - ۲۶۳ و ۲۹۲ - ۲۹۳ و ۲۰۲.
- ۸۰۰. آنوز. حدودالعالم / ۳۷۵.
- ۸۰۱. همان / ۳۷۵.
- ۸۰۲. ابن حوقل / ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۵ - ۶۵ و مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۳.
- ۸۰۳. فقیهی / ۷۷۲ - ۷۷۶. در کتب تاریخی و جغرافیایی بارها به «جامه توزی» اشاره شده است.
- ۸۰۴. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۴۲ - ۴۴۳ و متز، ۲ - ۲۹۷/ ۲ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۳۰۰ (۱۹۷/ ۲).
- ۸۰۵. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۳۵.
- ۸۰۶. همو / ۴۴۲ و ابن بلخی / ۱۱۴، ۱۱۹ و ۱۵۰ و ابن حوقل / ۲۶۱ (۶۵).
- ۸۰۷. ابن حوقل / ۲۳۹ (۳۹). بقایای شهر «سینیر» در محل کوئی در بندر دیلم قرار گرفته است، تعلیقات دکتر جعفر شمار (۲۷۱). مقایسه کنید با حدودالعالم / ۳۷۶.
- ۸۰۸. قیمت این لباسها بسیار زیاد بود. فقیهی / ۷۷۶ و ابن حوقل / ۲۶۱ (۶۶).
- ۸۰۹. در باب طراز رجوع کنید به صفحات بعدی.
- ۸۱۰. پارچه کڑی (ثیاب الفز)، ابریشمی. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۲ و ابن حوقل / ۲۶۱ (۶۶).
- ۸۱۱. ابن حوقل / ۲۶۱ (۶۶).
- ۸۱۲. همو / ۲۳۹ (۳۹) و حدودالعالم / ۳۷۵.
- ۸۱۳. ابن حوقل / ۲۶۱ (۶۵).

- .۸۱۴ همو / ۲۶۱ (۶۶).
- .۸۱۵ ابن بلخی / ۱۴۳.
- .۸۱۶ «گندکیه» بزرگ و پهن؟! مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۲.
- .۸۱۷ فقیهی / ۷۷۶.
- .۸۱۸ همو / ۲۸۰.
- .۸۱۹ ابن حوقل / ۲۳۱ (۲۸).
- .۸۲۰ مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۰۹ - ۴۱۰.
- .۸۲۱ حسن ابراهیم، ۳ - ۲۲۵ و ۲۲۴ (۲) / ۶۵۲.
- .۸۲۲ مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۰۲ - ۴۰۳ و ۴۱۶ و ابن حوقل / ۲۲۸ - ۲۲۷ (۲۴).
- .۸۲۳ مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۱۱ و ۴۱۶ که زنان آنها را می پوشیدند.
- .۸۲۴ ابن حوقل / ۲۳۱ (۲۸) و مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۱۶.
- .۸۲۵ ابن حوقل / ۲۲۲ (۲۹) و حدودالعالم / ۳۸۲ و ۳۸۷.
- .۸۲۶ مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۰۲ - ۴۰۳ و ۴۰۸ - ۴۱۶ و ابن حوقل / ۲۲۷ و ۲۳۱ (۲۸ و ۲۸) و حدودالعالم / ۳۸۷.
- .۸۲۷ ابن حوقل / ۲۲۱ (۲۸) و مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۱۶.
- .۸۲۸ مقدسی (۱۹۰۶)، ۱۴۰.
- .۸۲۹ همو / ۴۱۵.
- .۸۳۰ همو / ۴۰۸ و ۴۴۳.
- .۸۳۱ ابن حوقل / ۲۲۷ و ۲۳۱ (۲۸ و ۲۴) و مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۰۲ - ۴۰۳ و ۴۱۶ و فقیهی / ۷۷۳.
- .۸۳۲ ابن اثیر گوید: خز جامه‌ای است که از پشم و ابریشم بافته شده باشد، اما نوع دیگری از خز بود که تمام آن از ابریشم بافته می شد. النهاية، ۲/۲۸.
- .۸۳۳ حدودالعالم / ۳۸۶ و مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۱۶. در اینجا تفاوت‌های مختصری وجود دارد.
- .۸۳۴ ابن جوزی (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)، ۸/۸۵ و فقیهی / ۳۲۲.
- .۸۳۵ ابن حوقل / ۲۳۱ (۲۸) و حدودالعالم / ۳۸۵ و ابن مسکویه، ۴۰۷/۶ و فقیهی / ۷۷۲.
- .۸۳۶ محمد بن نصر بن منصور از بزرگان زمان مقندر خلیفة عباسی (۲۹۵ - ۳۲۰ ه) از پارچه دبیای شوستری برای خود لباس تهیه کرد. «غلالة تستریه» مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/ ۳۰۳ (۲۶۸۶).
- .۸۳۷ مقایسه کنید با دستور معز خلیفة فاطمی مصر (۲۴۱ - ۳۶۵ ه) که در سال ۲۵۳ أمر کرد نقشه‌ای

- از ابریشم کبود شوستری و قرقونی زریفت تهیه کنند. حسن ابراهیم، ۳-۲۲۳-۲۲۴ (۳/۵۱).
۸۳۷. عتبی /۱۸۷. همچنان که در میان لباسهای فاخر معتقد خلیفه عباسی (۲۸۹-۲۷۹) لباسهایی از دیباشی شوستری دیده می‌شد. مسعودی (۲۲۲/۴)، (۱۳۷۷). در کتاب محمد مناظر «شوشه» آمده است (براساس نسخه خطی دیگری از کتاب مروج الذهب)، که صحیح نیست.
۸۳۸. سعیدالشیخی /۶۱ و یاقوت (۱۹۰۶)، ۲/۳۱.
۸۳۹. مقدسی (۱۹۰۶)، ۶-۴۰۹ و فقیهی /۷۷۲ و ابن مسکویه، ۶-۴۰۷.
۸۴۰. شوستری /۴۹-۵۰. اشعار عبدالواسعی جیلی از شعرای ارکان را در باب دیباشی شوستری در آنجا خواهید یافت. نیز فقیهی /۷۷۲-۷۷۳.
۸۴۱. مقدسی (۱۹۰۶)، ۱۲-۴۱۰ همو /۴۱۰-۴۰۹.
۸۴۲. همو /۷۷۶-۷۷۵ و فقیهی /۷۷۶-۷۷۵.
۸۴۳. همو /۴۱۶ و فقیهی /۷۷۴-۷۷۳. مقایسه کنید با «کوی عدنی کوبان» نیشابور.
۸۴۴. نظامالملک /۲۲۳ در زمان موسی بن جعفر(ع).
۸۴۵. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۹۵-۳۹۶ و فقیهی /۷۷۶.
۸۴۶. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۹۲-۳۹۵-۳۹۶ و ناصر خسرو (۱۳۵۰)، ۶ و فقیهی /۶۳۷ و ۷۷۸.
۸۴۷. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۹۲-۳۹۵-۳۹۶ و ناصر خسرو (۱۳۵۰)، ۶ و فقیهی /۷۷۸-۷۷۷.
۸۴۸. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۹۵-۳۹۶ و فقیهی /۷۷۸-۷۷۷.
۸۴۹. همانجا و ابن رسته /۱۸۱ و فقیهی /۷۷۸-۷۷۷.
۸۵۰. حسن ابراهیم، ۲/۲۶۹ (۲/۲۶۵).
۸۵۱. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۳۱ و متز، ۲/۲۲۸ (۲/۱۵۲) و فقیهی /۷۷۲.
۸۵۲. متز، ۲/۲۲۶ (۲/۲۱۴) و فرای، ۴/۲۸۰.
۸۵۳. ابن جوزی (۱۳۵۸-۱۲۵۹) و متز، ۱/۱ (۱/۴۰-۴۱) و فقیهی /۷۷۲.
۸۵۴. ابوشجاع /۷۱ و سعیدالشیخی /۱۲۴.
۸۵۵. یاقوت (۱۹۰۶)، ۲/۳۱ و سعیدالشیخی /۶۱.
۸۵۶. ناصر خسرو (۱۳۵۰)، ۱۳۸.
۸۵۷. فقیهی /۷۷۱. رجوع کنید به صفحات قبل.
۸۵۸. زرین کوب (۱۲۶۷)، ۵۱۳.
۸۵۹. زمان مأمون عباسی در اهواز. تنوخي (۱۳۶۴-۱۳۶۳)، ۲/۸۴۵-۸۴۶.

- .۸۶۰. متز، ۱/۴۷ - ۴۸ (۴۲/۱).
- .۸۶۱. این جوزی (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)، ۷/۱۲۷ و سعیدالشیخلی / ۱۲۳ و سبوطی (۱۳۷۸)، ۳۸۰ و این کثیر، ۱۱/۳۰۳.
- .۸۶۲. فرای، ۴/۲۸۰.
- .۸۶۳. سعیدالشیخلی / ۱۷.
- .۸۶۴. این اثیر، ۸/۲۷۷ (۳۰۲/۱۳).
- .۸۶۵. همو، ۸/۳۱۶ (۴۰/۱۴).
- .۸۶۶. اصفهانی (۱۴۱۵ - ۱۴۱۶)، ۵/۱۸۳ - ۱۸۰ (۶۲۱/۱).
- .۸۶۷. نظامالملک / ۲۲۲.
- .۸۶۸. این حوقل / ۲۶۱ (۶۶) و متز، ۲/۳۰۱ (۱۹۸/۲).
- .۸۶۹. این حوقل / ۲۶۱ (۶۶) و ضیاءپور، پوشاک زنان / ۱۲۹.
- .۸۷۰. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۱۴. خراسانیانی که برای نبرد با صلیبیها به سرزمین آل بویه آمده بودند، شبهادستار و عمامه مردم را می‌ربودند. متز، ۲/۷۷ - ۷۸ (۵۸/۲). وقتی در سال ۴۲۳ هجری جلالالدوله بویی در وضع مالی بدی قرار گرفت، ناچار مقداری از جاماه‌ها و اثاث خود را فروخت. این جوزی (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)، ۸/۶۰ - ۶۵ و فقیهی / ۳۱۹.
- .۸۷۱. روح فر / ۲۳ - ۲۴ و دیماند / ۲۳۲.
- .۸۷۲. غُلبی به نقل از فقیهی / ۲۰۱.
- .۸۷۳. این حوقل / ۲۳۸ و ۲۶۱ (۳۷ و ۶۵ - ۶۶).
- .۸۷۴. این حوقل / ۲۷۱ (۷۷).
- .۸۷۵. این حوقل / ۲۶۱ (۶۶ و ۲۷۸) و لسترنج (۱۳۶۴)، ۳۱۵.
- .۸۷۶. این حوقل / ۲۳۹ و ۲۶۱ (۳۹ و ۶۶).
- .۸۷۷. این حوقل / ۲۳۱ (۲۸).
- .۸۷۸. مقدسی (۱۸۹۹ - ۱۹۱۹)، بخش قیامهای زیدیان، همچنین این خلدون، ۱/۴۹۵ و مرعشی / ۱۴۱ و قزوینی رازی / ۴۵۲ و ۴۰۸ و فقیهی / ۴۶۵ و زرین‌کوب (۱۳۶۷)، ۱۲۲،
- این اثیر، ۵/۵۹۵ (۲۴۱/۹) سال ۱۵۱ هدر است.
- .۸۷۹. این اثیر، ۷/۱۱۷ - ۱۱۸ (۱۱/۱۱) (۲۸۲/۲۵۲) و تاریخ سیستان / ۲۵۲. این اتفاق در زمان خلافت معتقد خلیفه عباسی روی داد. فرای، ۴/۱۰۵.
- .۸۸۰. این خلدون، ۱/۴۹۵. ابی سکره شاعر سنی گوید: مردم شیعه قم، کاشان و کرج (غیر از کرج

امروزی) را در جشنها بینی با جامه‌های سپید و ... ئعالبی، یتیمه‌الدھر، ۲۰۶/۲ و ابن بابویه، علل الشرایع و متز، ۱۰۴/۱ (۸۰/۱).

۸۸۱. ابن اسفندیار/۱۵۱. این امر برای زیدیان معتبر بود، ابن اسفندیار/۱۶۷، سال ۲۵۱ ه و نیز .Supuler/ 344-350 (۱۳۸/۲)

۸۸۲. ابن جوزی (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)، ۲/۶۰ و رضی (۱۳۰۶)، ۲۱۰ و متز، ۱/۲۵۹ و ۴۴۹ - ۴۵۰ .(۱۸۲/۱) و ۳۰۷ - ۳۰۸.

۸۸۳. ابوعلی محمد بن احمد بن موسی بن علی الرضا(ع). قمی (۱۳۶۱)، ۱۲۷. مقایسه کنید با یکی از بزرگان طبرستان که از حریر سبز برای تزین سفره استفاده می‌کرد. ابن اسفندیار/۱۲۲ و زرین کوب (۱۳۶۲)، ۴۵۲ و نیز مقایسه کنید با جامه‌های سبز سپاهیان انسویشیروان ساسانی در تبرد با خاقان ترک. مرعشی/۶-۷ و نیز با سبزپوشی امام رضا(ع) و خود مأمون و دیگر خراسانیان در دوران ولایته‌دی آن امام. مسعودی (۱۳۷۷)، ۲۲۴/۴ (۷۱۰/۲) و ابن اثیر، ۶/۳۴۱ - ۳۴۴ (۲۸۳/۱۰ و ۲۸۹). بر بام عمارت نوبهار بلخ که محلی مذهبی بود، یقیهای از حریر سبز نصب شده بود. متز، ۱/۱۰۴ و ۲۵۱ و ۱/۸۰ و ۱۷۸ و محمد مناظر/۶۸ و ازدی/۳۴۲ و ۳۵۲ و مفید، ۲/۲۵۲ و ۲۵۴ و ۲/۲۵۲ و (۱۳۸/۲) .Supuler/ 344-350

۸۸۴. مرعشی/۹۷. مقایسه کنید با مایزدیار از امرای قدیم طبرستان. بلاذری/۴۷/۴ (۹۷).

۸۸۵. مرعشی/۹۷ و ۹۴.

۸۸۶. «زرین کمر» نام پسر ملک جستان (حوالی ۵۸۰). مرعشی/۲۹ و ۳۰.

۸۸۷. ابن خلدون (۱۳۶۶)، ۳۹۳ و مرعشی/۲ و ابن اثیر، ۸/۱۷۶ و این (۱۳۷۷)، ۲۱۰/۱۳. مقایسه کنید با مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۲۷۲ (۷۴۱/۲). در اینجا ما با تفاوت‌های در نام و کنیه رویه رهستیم، نیز تاریخ یهقی، ۳/۸۸۵. مرعشی قلسوه را کلاه بزرگ تعریف کرده است. ۱۵۲/۱. نیز (۱۳۴/۲) .Supuler/ 344-346

۸۸۸. (۱۲۴/۲) در سال ۹۸ هدرگرگان، زمانی که مسلمانان آنجا را فتح کردند. Supuler/ 344-346 (۱۲۴/۲). این اثیر، ۵/۲۲۱/۷.

۸۸۹. گردیزی/۱۹۳. برای تصاویر قلسوه، رجوع کنید به صفحات قبلی.

۸۹۰. زمان قبل از اسلام، تیبوریها! مرعشی/۹۷/۱.

۸۹۱. ابن عنبه/۸۶ و فقیهی/۶۴۱. مقایسه کنید با ابن اثیر، ۸/۱۸۰ (۲۱۴/۱۳). در شرح حال طباطبا سال ۳۱۵ هابو عبدالله داعی وقتی پارسا شد، پشمیه پوشید و به عبادت پرداخت سال ۳۵۵ هابن اثیر، ۸/۵۷۴ (۲۸۶/۱۴).

۸۹۲. مرعشی / ۹۷
۸۹۳. ابن اثیر و فقیهی / ۷۲ - ۷۳ و نیز (۴۱۷/۲) Supuler/ 517
۸۹۴. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۶۷ و ابن اثیر، ۵/ ۳۱ (۲۲۹/۷).
۸۹۵. بلاذری، در سال ۱۸۴۵/۵/۹۸ (۱۹۵) و نیز ۷۳-۸۰ Dozy ذیل بُرْسَن. در روزان جامه سرخ پشمین برای بارانی (برنس) مورد استفاده قرار می‌گرفت. حدودالعالم / ۳۹۸
۸۹۶. مرعشی / ۱۱۱. نصرة الدین محمد کبود جامه.
۸۹۷. گردیزی / ۲۰۱ و ابن اسفندیار / ۱۲۲ و زرین کوب (۱۲۶۲)، ۴۵۲
۸۹۸. ابن اثیر، ۶/ ۱۵۲ - ۱۵۳ و ۱۵۰ - ۱۶۰ (۱۰/ ۹۶ و ۱۰۲).
۸۹۹. حدودالعالم / ۳۹۵ و قوی که شریف رضی به نقابت علویان رسید، لباس سیاه پوشید که نشان عمال عباسی بود، سال ۴۰۳ هـ دستور بهادرالدوله دیلمی، ابن جوزی (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)، ۲/ ۶۰ و متز، ۱/ ۲۵۹ و ۴۵۰ (۱۸۲/۱ و ۳۰۷ - ۳۰۸) و رضی (۱۳۰۶)، ۲۱۰. مقایسه کنید با مرعشی / ۱۵۰. کلاه سیاه، مرعشی / ۹۷
۹۰۰. «محمد بن ابراهیم» از تواندگان امام حسن معروف به «دیماج الاصغر» یعنی دیبای زرد. ابن طقطقی / ۲۲۲ و نیز حدودالعالم / ۳۹۵ و ۳۹۷. ابن حوقل (۳۲۳/ ۱۲۴ و ۲۹۲).
۹۰۱. حدودالعالم / ۳۹۸. مقایسه کنید با بلاذری / ۴۷۲ سال ۹۵
۹۰۲. ظاهرآ روی آن را نوارهایی بند ماند و به شکل ضربدری می‌بستد و محکم می‌کردند. حدودالعالم / ۳۹۵
۹۰۳. ابن حوقل / ۳۲۲ (۱۲۲) و (۴۱۷/۲) Supuler/ 517. ابوالطیب طاهر بن عبدالله طبری از مردم آمل (م ۴۵۰) خود و برادرش تنها یک پیراهن و یک عمامه داشتند. ابن کثیر، ۱۱/ ۱۲۴ و فقیهی / ۵۰۷
۹۰۴. ابوشجاع / ۱۵۲ - ۱۵۳ و فقیهی / ۲۷۶
۹۰۵. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۵۳ و حدودالعالم / ۳۹۵ و ۳۹۷
۹۰۶. ابن حوقل / ۳۲۳ (۱۲۴ و ۲۹۲) و مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۶۷
۹۰۷. مرعشی / ۳ و ابن اسفندیار / ۲۶. در جواب نامه تسر به شاه طبرستان. مقایسه کنید با حدودالعالم / ۳۹۷ و ۳۹۸ - ۳۹۹ Supuler/ 381-382 (۱۸۸/۲)
۹۰۸. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۷۰ و (۱۸۷/۲) Supuler/ 381
۹۰۹. حدودالعالم / ۳۹۷ - ۳۹۸ و مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۶۷
۹۱۰. مرعشی / ۹۸ و حدودالعالم / ۳۹۴. رجوع کنید به صفحات قبلی «آل بویه».

۹۱۱. Supuler/ ۴۹۲ (۳۷۵/۲) به نقل از طبری سال ۸۶ و نیز ابن اسفندیار /۱۴۵، سال ۱۹۹. مقایسه کنید با ۲/۲۸۴ (Kremer 1875-1877).
۹۱۲. سال ۹۸ هابن اثیر، ۵/۳۱ (۲۲۹/۷) و نویری، ۶/۲۷۵ و بلاذری /۹۵ (۴۷۲).
۹۱۳. شمشیر محمد بن زید حسنی داعی، که شاعری در شعرش به آن اشاره کرده است. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۳۴۲-۳۴۵ (۷۲۰/۲).
۹۱۴. مرعشی /۵۵ در باب مازیارین قارن. ملک بیستون بن زرین کمر (شرف الدوله) حاکم لاهیجان را «گله استندار» می‌گفتند، زیرا همیشه خودی بر سرش بود (فوت او ۶۲۰ ه). مرعشی /۳۰.
۹۱۵. مقدسی (۱۹۰۶)، ۶/۳۶۹ و مربیانی /۱۷۹ و فقیهی /۸۰۹.
۹۱۶. زمان محمد بن زید علوی شاه طبرستان. تنوخی (۱۳۶۳-۱۳۶۴)، ۲/۵۷۰-۵۷۱.
۹۱۷. ابن اثیر، ۵/۳۱ (۲۲۹/۷) و نویری، ۶/۲۷۵.
۹۱۸. متز، ۲/۳۰۲ (۱۹۹/۲).
۹۱۹. حدودالعالم /۳۹۵.
۹۲۰. مقدسی (۱۹۰۶)، ۶/۳۶۷ و یعقوبی (۱۸۹۱-۱۸۹۲)، ۲/۲۷۷ (۵۳) و فقیهی /۷۷۱ و ابن حوقل (۱۲۴ و ۲۲۳/۲۹۲).
۹۲۱. ابن حوقل /۳۲۲ (۱۲۴ و ۲۹۲).
۹۲۲. حدودالعالم /۳۹۵.
۹۲۳. مقدسی (۱۹۰۶)، ۶/۳۵۳ و حدودالعالم /۳۹۵.
۹۲۴. ابن حوقل /۳۲۲-۳۲۳ (۱۲۲).
۹۲۵. خویش، خیش شاید نوعی پارچه درشت بافت بود. مقدسی (۱۹۰۶)، ۶/۳۵۳ و حدودالعالم /۳۹۷.
۹۲۶. حدودالعالم /۳۹۷.
۹۲۷. همان /۳۹۸. مقایسه کنید با بلاذری /۹۵ (۴۷۲).
۹۲۸. حدودالعالم /۳۹۵.
۹۲۹. مقدسی (۱۹۰۶)، ۶/۳۶۷ و زرین کوب (۱۳۶۷)، ۳/۳۴۳ و ابوشجاع /۱۵۲-۱۵۳ و فقیهی /۲۷۶.
۹۳۰. ابن حوقل /۳۲۲ (۱۲۴ و ۲۹۲).
۹۳۱. متز، ۲/۳۰۲ (۱۹۹/۲).
۹۳۲. جاحظ (۱۲۵۶-۱۲۶۴)، ۲/۲۷ و ابن جوزی (۱۳۴۷)، ۱۸۷ و محمد مناظر /۸۱-۸۲.
۹۳۳. جهشیاری /۱۸۴ و محمد مناظر /۸۲.

فصل سوم

پوشاک دوره «ایرانی-ترکی»

غزنویان (۳۵۱-۵۸۲ ه.ق)

یکی از ملازمان عبدالملک سامانی به نام «الپتگین» در سال ۳۴۹ ه.ق از جانب وی مأمور اداره حکومت خراسان شد. او پس از فوت عبدالملک، از اطاعت سامانیان سر باز زد و در غزنین حکومتی تشکیل داد (۳۵۱ ه.ق). پس از وی پرسش «اسحاق» و بعد از او دو تن از بزرگان غزنین به نام «بلکاتگین» و «پیری تگین»، به ترتیب تا سال ۳۶۶ ه.ق در غزنین حکومت کردند. چون پیری تگین در گذشت سران قوم، «سبکتگین» داماد الپتگین را به امارت برگزیدند (۳۶۶ ه.ق). وی پس از رسیدن به مقام امارت، شهرهای قصدار و بُست را به قلمرو امارت خود افزود. در این احوال سرداران امیرنوح سامانی با او به مخالفت برخاستند و وی از سبکتگین کمک خواست و بدین ترتیب سبکتگین با سپاهی به خراسان آمد و سرداران یاغی را شکست داد و پرسش محمود از طرف امیرنوح نامزد حکومت خراسان شد. سبکتگین در سال ۳۸۷ ه.ق در گذشت و پرسش اسماعیل به امارت رسید، ولی برادرش محمود، اسماعیل را از امارت معزول کرد و خود به جای او نشست (۳۸۸ ه.ق). مقارن با این احوال منصور بن نوح دوم به دست سرداران خود معزول و کور شد و محمود به قصد انتقام با سپاهی به خراسان حمله کرد و با غلبه بر سرداران سامانی بر آن منطقه استیلا یافت و از جانب «القادر بالله» خلیفه عباسی به یمین الدوله، ملقب شد (۳۸۹ ه.ق). پس از فتح سیستان در سال ۳۹۳ ه.ق عنوان سلطان اختیار کرد و به آن نام مشهور شد. سلطان محمود با همت و پشتکار زیاد مناطق وسیعی را در هند و ماوراءالنهر به تصرف درآورد و سلسله غزنوی را به اوج عظمت

رسانید. او عده‌ای از فضلا، شعرا و ادباء را در دربار خود جمع کرد و آنان را مورد ملاطفت قرار داد. سلطان محمود به سال ۴۲۱ ه.ق. درگذشت و پسر کوچکش محمد جانشین پدر شد، ولی مسعود برادر بزرگ محمد او را خلع و کور کرد و مقام سلطنت را به دست آورد. چندی بعد سلجوقیان بر خراسان استیلا یافته‌ند (۴۲۹ ه.ق.) و مسعود به هند گریخت و در سال ۴۳۲ ه.ق. به قتل رسید. پس از مسعود، محمد مجدداً مدت سه ماه سلطنت کرد ولی سلطان مودود پسر مسعود بر او دست یافت و تا سال ۴۴۱ ه.ق. به فرمانروایی پرداخت. بعد از آن به ترتیب مسعود پسر مودود و «بیهاءالدوله علی» پسر مسعود مشترکاً به مدت دو ماه و سپس عبدالرشید پسر محمود غزنوی و پس از او «فرخزاد غزنوی» هر یک چندی سلطنت کردند، تا اینکه در سال ۴۵۱ ه.ق. ابراهیم ملقب به ظهیرالدوله (برادر فرخزاد) زمام امور دولت غزنوی را به دست گرفت. در زمان سلطنت وی به موجب قرارداد صلحی که بین او و آل ارسلان سلجوقی منعقد شد (۴۵۹ ه.ق.)، تسلط سلجوقیان بر خراسان به رسمیت شناخته شد و غزنویان از قلمرو ایران اخراج و به سمت غزنویین و هندوستان رانده شدند.

اسماعیل امرای غزنوی و زمان حکومت آنها:

ابوسحاق الپتگین، ۳۵۱ - ۳۵۲ ه.ق.

اسحاق بن الپتگین، ۳۵۲ - ۳۵۵ ه.ق.

بلکاتگین، ۳۵۵ - ۳۶۲ ه.ق.

پیری تگین، ۳۶۲ - ۳۶۶ ه.ق.

ناصرالدین بن سبکتگین، ۳۶۶ - ۳۸۷ ه.ق.

اسماعیل بن سبکتگین، ۳۸۷ - ۳۸۸ ه.ق. (هفت ماه).

۱. محمود، ۳۸۷ - ۴۲۱ ه.ق.

۲. محمد، ۴۲۱ - ۴۲۱ ه.ق. (هفت ماه).

۳. مسعود، ۴۲۱ - ۴۳۲ ه.ق.

۴. مودود، ۴۳۲ - ۴۴۱ ه.ق.

۵ و ۶. مسعود و بیهاءالدوله، ۴۴۱ - ۴۴۱ ه.ق. (دو ماه مشترکاً).

۷. عبدالرشید، ۴۴۱ - ۴۴۴.
۸. فرخزاد، ۴۴۴ - ۴۵۱.
۹. ابراهیم، ۴۵۱ - ۴۹۲.
۱۰. علاءالدوله مسعود، ۴۹۲ - ۵۰۹.
۱۱. ارسلانشاه، ۵۰۹ - ۵۱۲.
۱۲. بهرامشاه، ۵۱۲ - ۵۴۷.
۱۳. خسروشاه، ۵۴۷ - ۵۵۵.
۱۴. خسروملک، ۵۵۵ - ۵۸۲.

سلجوقیان (۴۲۹ - ۵۹۰ ه.ق)

سلجوق که رئیس یکی از قبایل شمال شرقی بحر خزر بود، در زمان سامانیان با قبیله خود به ماوراء النهر آمد و به دین اسلام گروید. این قبیله بمرور صاحب قدرت و در حدود بخارا مستقر شد. مقارن این احوال سلطان محمود غزنوی که در ایران به اوج قدرت رسیده بود، از تاخت و تاز آنان در شرق جلوگیری کرد، ولی بعد از فوت وی، «طغل» نوه سلجوق با سپاهی به خراسان حمله کرد و پس از غلبه بر مسعود غزنوی، نیشابور و قسمتی از خراسان را تصرف کرد و به سلطنت رسید (۴۲۹ ه.ق).

وی پس از استیلا بر خراسان، برای توسعه قلمرو خود به بسیج سپاه پرداخت و سپس خوارزم، طبرستان، گرگان، ری، همدان و آذربایجان را بین سالهای ۴۴۶-۴۳۳ ه.ق به تصرف درآورد و با دولت روم شرقی روبرو شد. بعد از این موقیتها، طغل به بغداد رفت و در آن شهر به نام وی خطبه خواندند (رمضان ۴۴۷ ه.ق). «ملک رحیم» آخرین امیر دیلمی در عراق به فرمان طغل دستگیر شد و به حکومت فولادستون نیز در جنوب ایران خاتمه داد (۴۴۸ ه.ق). طغل بعد از مدتی توقف در بغداد، عازم ری شد و سرانجام در سال ۴۵۵ ه.ق در ۷۰ سالگی درگذشت. پس از فوت طغل، برادرزاده وی «آلب ارسلان» پسر چغری، به اتفاق وزیر دانشمندش «خواجه نظام الملک» از نیشابور به سوی ری حرکت کرد و بعد از فرونشاندن فتنه شهاب الدوله در حوالی خوار به ری رفت

و به تخت نشست (۴۵۶ ه.ق). آلب ارسلان در مدت سلطنت خود با تدبیر خواجه نظام‌الملک، مدعیان سلطنت را یکی پس از دیگری از میان برداشت و حدود دولت سلجوقی را از شمال شرق به کرانه‌های جیحون و از غرب به سواحل دریای مدیترانه رساند. وی در سال ۴۵۶ ه.ق ارمنستان و گرجستان و قسمتی از قلمرو دولت روم را در آسیا صغیر تصرف کرد و سپس از راه اصفهان به کرمان رفت و آن منطقه را به تصرف درآورد. از وقایع مهم دوران سلطنت آلب ارسلان، جنگ او با دولت روم در ملازگرد و شکست رومیان و اسارت «روم‌انوس» امپراتور روم به سال ۴۶۵ ه.ق است. او پس از این فتح، با دریافت مبلغ هنگفتی از رومیان، امپراتور را آزاد کرد و قرار صلحی به مدت پنجاه سال به امضاء رساند که بر اثر آن نفوذ دولت روم بمرور از آسیا صغیر قطع شد. پادشاه سلجوقی در همان سال برای سرکوبی عده‌ای از شورشیان از جیحون گذشت و در این سفر به دست یکی از قلعه‌بانان مرزی مجروح شد و یک روز بعد درگذشت (۴۶۵ هق). بعد از آلب ارسلان پسرش «ملکشاه» به سلطنت رسید و خواجه نظام‌الملک نیز همچنان در مقام وزارت باقی ماند. در این احوال عمّ وی «عمادالدوله» به ری لشکر کشید، ولی ملکشاه در همدان او را شکست داد و به قتل رساند. سپس حلب و دمشق به سال ۴۷۲ ه.ق و انتاکیه در سال ۴۷۷ ه.ق به نام ملکشاه و به وسیله سپاهیان سلجوقی فتح شد. در سال ۴۸۲ ه.ق چون عده‌ای از ترکان در ماوراءالنهر سر به شورش برداشته بودند، ملکشاه با سپاهی به آن حدود عزمیت کرد و پس از سرکوبی شورشیان، ماوراءالنهر و سرزمینهای اطراف سمرقند را به اطاعت درآورد و بر وسعت قلمرو فرمانروایی خویش افزود. بزرگترین خطری که دولت سلجوقی را تهدید می‌کرد، خطر فرقه اسماعیلیه بود، این خطر بمرور زمان افزایش یافت و صدمات فراوانی به آن دولت رساند.

در این اوقات خواجه نظام‌الملک بر اثر سعایت بدخواهان از خدمت برکنار و چندی بعد ظاهرأ به دست یکی از فدائیان اسماعیلی کشته شد و یک ماه بعد نیز ملکشاه درگذشت و سیر نزولی قدرت سلجوقیان بتدریج آغاز شد. بعد از فوت ملکشاه، زن او ترکان خاتون پسر خردسال خویش، محمود را نامزد سلطنت کرد و این امر موجب بروز

اختلاف شدیدی شد، تا اینکه «برکیارق» پسر ارشد ملکشاه به کمک هواخواهان خود بر تخت بنشست (۴۸۵ ه.ق). پس از فوت برکیارق پسر چهارساله او به نام «ملکشاه» به سلطنت برگزیده شد، ولی «ابو شجاع محمد» برادر برکیارق عملأً زمام امور دولت را به دست گرفت و به سلطنت پرداخت (۴۹۸ ه.ق). در دوران فرمانروایی محمد، جنگهای صلیبی آغاز شد و آرامش قلمرو حکومت سلجوقیان را در غرب برهمنمود. پس از محمد پسرش محمود به سلطنت رسید، ولی چون عتم او سنجر بر وی قیام کرد، محمود در غرب (عراق عجم) و سنجر در شرق (خراسان) به سلطنت پرداختند (۵۱۱ ه.ق). با آغاز سلطنت محمود در غرب، سلسله شاهان جدیدی از خاندان سلجوقی به وجود آمد که در بدو امر ظاهراً مطیع سنجر بودند، اما سنجر در شرق گرفتار کشمکش با خوارزمشاهان و دیگر مخالفان بود، سلجوقیان عراق دم از استقلال زدند و مستقلان به سلطنت پرداختند. سنجر که آخرین پادشاه مقندر سلجوقیان محسوب می‌شد، چندین بار با سرکشان و مخالفان خود جنگید و آنان را شکست داد، ولی در سال ۵۴۸ ه.ق در حوالی مردو از قوم «غزان» شکست خورد و به اسارت افتاد و سرانجام با تمهید مقدماتی از دست «غزان» گریخت (۵۵۱ ه.ق) و چندی نپایید که درگذشت (۵۵۲ ه.ق).

راجع به محمود و دیگر شاهان سلجوقی در غرب باید خاطرنشان کرد که پس از مرگ محمود در سال ۵۲۵ ه.ق، پسرش داود به جای او نشست و هشت ماه سلطنت کرد. پس از وی دو تن از برادران محمود به نام طغل و مسعود به ترتیب به سلطنت رسیدند. آنان با خلفای عباسی دائماً کشمکش داشتند و سرانجام خلفای معاصر خود را تحت نفوذ سیاسی خویش درآوردن. پس از مسعود، برادرزاده‌اش (ملکشاه) چهار ماه سلطنت کرد و بعد از او محمد و سپس سلیمان به حکومت رسیدند. سلیمان پس از ۱۸ ماه فرمانروایی، به دست سران دولت کشته شد (۵۵۶ ه.ق)؛ آنگاه «atabek ildegz» حاکم آذربایجان، ارسلان پسر طغل را که سمتی ولايتعهدی داشت، به همدان آورد و پس از نشاندن وی بر تخت سلطنت، خود به عنوان اتابک اعظم رشته امور را به دست گرفت.

ارسلانشاه در سال ۵۷۱ ه.ق درگذشت و پسرش طغل به سلطنت رسید، او در

سال ۵۸۴ ه.ق قشون «الناصر لدین الله» خلیفه عباسی را شکست داد، ولی سرانجام از تکش خوارزمشاه شکست خورد و در سال ۵۹۰ ه.ق به دست «قتلغ ایتانج» کشته شد و بدین ترتیب سلسله سلجوقیان عراق منقرض شد. حدود فرمانروایی سلجوقیان عراق از حوزه عراق، آذربایجان، ری، همدان، اصفهان و فارس تجاوز نکرد و پایتخت آنان شهر همدان بود.

اسامی سلاطین سلجوقی و زمان حکومت آنها:

الف) سلاجقه بزرگ

۱. طغرل، ۴۲۹ - ۴۵۵ ه.ق.

۲. آلب ارسلان، ۴۵۵ - ۴۶۵.

۳. ملکشاه، ۴۶۵ - ۴۸۵.

۴. برکیارق، ۴۸۵ - ۴۹۸.

۵. محمد، ۴۹۸ - ۵۱۱.

۶. سنجر، ۵۱۱ - ۵۵۲.

ب) سلاجقه عراق

۷. مُغیث الدین محمود، ۵۱۱ - ۵۲۵.

۸. داود، ۵۲۵ - ۵۲۶ (هشت ماه).

۹. طغرل دوم، ۵۲۶ - ۵۲۹.

۱۰. مسعود، ۵۲۹ - ۵۴۷.

۱۱. ملکشاه دوم، ۵۴۷ - ۵۴۷ (رجب تا ذیقده).

۱۲. محمد دوم، ۵۴۷ - ۵۵۴.

۱۳. سلیمان شاه، ۵۵۴ - ۵۵۶.

۱۴. ارسلانشاه، ۵۵۶ - ۵۷۱.

۱۵. طغرل سوم، ۵۷۱ - ۵۹۰.

خوارزمشاهان (۴۹۰ - ۵۶۲۸ ه.ق)

یکی از ملازمان ملکشاه سلجوقی، به نام «انوشتگین» بر اثر لیاقت و کاردانی مورد توجه

پادشاه سلجوقی قرار گرفت و به حکمرانی خوارزم منصوب شد. پس از فوت انوشتگین، پسرش «قطب الدین محمد» به حکومت خوارزم تعیین شد (۴۹۰ ه.ق.) و چون بُرکیارق پادشاه سلجوقی درگذشت او خود را خوارزمشاه خواند (۴۹۸ ه.ق.). بعد از فوت قطب الدین، پسرش علاءالدین اتسز به حکومت رسید (۵۲۲ ه.ق.) و پس از مبارزات فراوان با سنجر سلجوقی، در سال ۵۵۱ ه.ق. فوت شد. پس از اتسز، پسرش «ایل ارسلان» به تخت نشست و تاسال ۵۹۷ ه.ق. سلطنت کرد و بعد از فوت ایل ارسلان، فرزندش «محمود سلطانشاه» به سلطنت رسید، ولی بعد از چهار ماه برادرش «علاءالدین تکش» او را خلع کرد و زمام امور را به دست گرفت (۵۶۸ ه.ق.). او پس از استیلا بر خراسان با سلاجقه عراق درافتاد و بعد از غلبه بر طغول سوم سلجوقی آن سلسله را منقرض کرد (۵۹۰ ه.ق.). چون کار تکش بالا گرفت، خلیفه عباسی «الناصر لدین الله» سلطنت وی را بر عراق و خوزستان و ترکستان به رسمیت شناخت. تکش به سال ۵۹۶ ه.ق. درگذشت و پسرش «قطب الدین محمد خوارزمشاه» به سلطنت رسید. این پادشاه، مازندران و گیلان را فتح کرد و غوریان را از خراسان بیرون راند و هرات و غور و غزنه را به تصرف درآورد و با برانداختن دولت خانیان (قراخنایان) در مأواه النهر، شهرهای بخار، سمرقند و اُترار را به تصرف درآورد و سپس فارس، آذربایجان، ری و اصفهان را به قلمروی خویش افزود. سلطان محمد به قصد تسخیر بغداد و عزل خلیفه الناصر لدین الله بدان سوی لشکر کشید (۶۱۴ ه.ق.) و تا همدان پیش رفت، ولی به علیی از تصمیم خود منصرف شد و به خوارزم بازگشت. مقارن این احوال پانصد تن از بازرگانان مغولی وارد شهر اُترار شدند (۶۱۵ ه.ق.) و حاکم شهر مزبور به نام «اینالجق» معروف به «غاير خان» که از منسویان ترکان خاتون مادر پادشاه بود، تجار مغولی را به طمع اموالشان کشت و چنگیز خان مغول که در آسیای مرکزی مقام ایلخانی داشت، پس از اطلاع از جریان امر، نمایندگانی به ایران فرستاد و از خوارزمشاه تقاضا کرد که حاکم اترار را به وی تسلیم و عاملان را مجازات کند و چون نمایندگان او نیز به فرمان خوارزمشاه کشته شدند، با سپاهی به قصد انتقام به قلمرو ایران و به منطقه مأواه النهر حمله کرد (پاییز ۶۱۶ ه.ق.). خوارزمشاه بدون برخورد با دشمن شهر به شهر از برابر

ایلخان مغول گریخت و سرانجام به جزیره آبسکون در دریای مازندران پناه برد و در آن جزیره درگذشت (۱۷ ه.ق). پس از وی پسرش جلال الدین منکبرنی که مردی شجاع و متهور بود، برای مقابله با مغول و تصرف تاج و تخت از مازندران به خوارزم رفت و چون با مخالفت ترکان خاتون و قبیله او مواجه شد، به خراسان آمد و با عده‌ای از هواخواهانش با سپاهیان مغول چنگید، ولی شکست خورد و از طریق سند به سرزمین هند رفت.

سپس عده‌ای از هواخواهان خوارزمشاهیان دور او گرد آمدند و جلال الدین به قصد چنگ با مغول به ایران بازگشت و قشونی را که خلیفه عباسی! به مقابله با او فرستاده بود، شکست داد و با خلیفه به سیز پرداخت. وی با ابراز شجاعت و پیروزیهای درخشان در غرب ایران شهرتی بسزا یافت، ولی به سال ۶۲۸ ه.ق در حالی که به امور آذربایجان اشتغال داشت، مورد حمله ناگهانی سپاهیان مغول قرار گرفت و به ناچار به کردستان رفت و در آن محدوده به دست ناشناسی کشته شد و با قتل وی سلسه خوارزمشاهیان منقرض شد (۶۲۸ ه.ق). در جریان حملات چنگیز شهرهای بخارا، سمرقند، اترار، خوارزم، هرات، مرو، بلخ و نیشابور با خاک یکسان شد و صدھا هزار تن به قتل رسیدند و مغلان غنایم بسیاری به دست آوردند. این واقعه را می‌توان به این ترتیب خلاصه کرد: آمدن، کشتن، سوختن و رفتند. چنگیز در سال ۶۱۹ ه.ق به قصد بازگشت به مغولستان، ماوراءالنهر را ترک گفت و به سال ۶۲۴ ه.ق درگذشت. بعد از مراجعت چنگیز، عده‌ای از سرداران و سپاهیان وی در شرق ایران مستقر شدند و پرور دامنه فتوحات خود را گسترش دادند و سرانجام با ورود هولاکو خان به ایران (۶۵۱ ه.ق)، دامنه فتوحات مغول توسعه یافت و سرانجام سلسله‌ای به نام ایلخانان در ایران تشکیل شد.

اسماهی خوارزمشاهیان و زمان حکومت آنها:

۱. قطب الدین محمد انوشتگین، ۴۹۰ - ۵۲۲ ه.ق.

۲. اتسز، ۵۲۲ - ۵۵۱ ه.ق.

۳. ایل ارسلان، ۵۵۱ - ۵۶۷ ه.ق.

۴. جلال الدین محمود، ۵۶۷ - ۵۶۸.

۵. تکش، ۵۶۸ - ۵۹۶.

۶. جلال الدین محمد، ۵۹۶ - ۶۱۷.

۷. جلال الدین منکبرنی، ۶۱۷ - ۶۲۸.

۱. لباس شاهان

الف) سربوش

مهمترین نوع سربوش شاهان این دوره تاج بود که در دوره‌های قبلی کمتر با آن روبرو بودیم. از انواع تاجهای شاهان غزنوی تاج بسیار ظریفی را می‌شناسیم که از طلا ساخته می‌شد و سپس با جواهرات گوناگون مزین می‌شد. این تاج دارای لبه‌کنگره مانند از برگهایی بود که نوک آنها به طرف بالا بود و در بالای آن نیز گوی نیم دایره‌ای وجود داشت که بالای آن زایده‌ای کوتاه و میله‌ای شکل قرار می‌گرفت^(۱) (شکل ۳۳۷). بر اساس نسخه‌ای از شاهنامه که تصاویر آن مربوط به دوره نقاشی مکتب شیراز است (۷۴۲ ه.ق)، یک تاج دیگر از سلاطین غزنوی را که دارای گوشه‌هایی نوک تیز بود، می‌شناسیم^(۲) (شکل ۳۳۸). از تاجهای دیگر این دوران، تاجی بزرگ و ذوزنقه‌ای شکل بود که قسمت بالای آن با شبیه ملایم به زایده‌ای گوی مانند در بالای تاج منتهی می‌شد و در جلوی آن نوشته‌ای درون کادر قرار داشت^(۳) (شکل ۳۳۹). تاج دیگر، به شکل گوشه‌دار نوک تیز و مزین به جواهر بود^(۴) (شکل ۳۴۰). یکی از تاجهای مربوط به این دوره، تقریباً با تاجهای دیگر تفاوت بسیار داشت، این تاج از تعدادی از زایده‌های پره‌ای شکل که نوک آنها به طرف بالا بود، تشکیل می‌شد^(۵) (شکل ۳۴۱). نوشته‌اند که تاج مسعود غزنوی با سلسله‌ها و عمودهایی استوار می‌شد؛ زیرا ظاهرآ بسیار بلند بود. شاه این تاج را بر روی کلاهش قرار می‌داد^(۶) و البته این غیر از تاج هفتاد منی او بود که از طلا و جواهرات ساخته شده بود و آن را از بالای تخت با کمک زنجیرهایی زرین بر بالای سرش آویخته بودند.^(۷) طُغِل سلجوقی (۴۲۹ - ۴۵۵ ه) تاجی کنگره‌ای داشت که بر روی آن طرحهایی گل مانند تعبیه شده بود، بر آن قبّه نیم دایره‌ای بود و در جلو و

پیشانی تاج، جقه مانندی بر بالای یکی از کنگره‌ها قرار داشت^(۸) (شکل ۳۴۲). همچنین از تاج ملکشاه سلجوقی (۴۶۵ - ۴۸۵ ه)^(۹) و نیز تاج مُرصع برکیارق (۴۸۷ - ۴۹۸ ه)^(۱۰) در منابع یاد شده است که می‌باید شبیه به تاجی باشد که تصویر آن را در نسخه‌ای از شاهنامه فردوسی (۷۴۱ ه) داریم، یعنی تاجی بالبهای کنگره‌ای^(۱۱). گاه نیز پارچه‌ای را بر سر قرار می‌دادند که ادامه آن در پشت، گردن و تا حدود شانه‌ها را می‌پوشاند، سپس روی آن، تاج ساده و کنگره‌داری می‌گذاشتند.^(۱۲) شاهان این دوره بجز تاج، از کلاه و دستار و عمامه نیز به عنوان سرپوش استفاده می‌کردند. بر اساس نسخه خطی کلیله و دمنه (۵۶۲ ه)، دور کلاه شاه غزنوی یا شاهزاده، نواری پهن از پوست بره بود که بر میان آن قبه‌ای به اندازه دور سر قرار داشت و بر بالای قبه، پره مانندی نهاده شده بود^(۱۳) (شکل ۳۴۳). همچنین جوزجانی ما را با کلاه مهم دیگری از شاهان غزنوی آشنا می‌کند. او می‌نویسد، پیش از یمین‌الدوله بهرامشاه غزنوی (۵۱۲ - ۵۴۷ ه)، شاهان این سلسله موهای خود را باز می‌کردند^(۱۴) و کلاه جوار که نوعی کلاه مخروطی بود، بر سر می‌نهادند و سپس دو یا سه دستار گردانید آن می‌بستند و بر همه آن دستارها، دستاری به رنگ سیاه می‌بستند؛ اما با شاه شدن بهرامشاه برای آنکه مادر او از ترکان بود، این شیوه کنار نهاده شد (شکل ۳۴۴).^(۱۵) وی کلاه قندوز را که از پوست نوعی سگ آبی تهیه می‌شد و رنگ آن سیاه یا خرمایی بود،^(۱۶) به همراه ترک^(۱۷) بر سر می‌نهاد و جعد ترکانه می‌بافت و برادرانش شهاب الدین علی و ملکشاه نیز همچون او کردند.^(۱۸) به هر حال اینکه می‌نویسند سلطان محمود غزنوی (۳۸۸ - ۴۲۱ ه) نوعی کلاه بر سر می‌گذاشت که در موقع خواندن نماز آن را از سر درمی‌آورد، ظاهراً می‌باید از همان نوع کلاههای دراز دوران قبل از بهرامشاه باشد.^(۱۹) «امیر محمد جلال الدولة»، پسر محمود نیز از همین کلاههای بلند و سیاه رنگ بر سر می‌گذاشت.^(۲۰) ظاهراً سلاطین و امراء غوری نیز همچون معز الدین غوری (۵۵۹ - ۵۶۰ ه)، از این کلاه بر سر می‌نهادند و نوعی از همین کلاه را سلاطین غوری، هر سال به همراه قبا و به عنوان تشریف (خلعتی که سلاطین به امراء خود می‌پوشاندند) به امراء خود هدیه می‌کردند.^(۲۱) همان گونه که گفته شد در اکثر مواقع، گردانید این کلاه، دستاری می‌بستند که گاه نیز این دستار در

جلوی پیشانی کلاه، گره می‌خورد، همچون برخی از ملوک شبانکارهای فارس.^(۲۱) سلاطین سلجوقی نیز از این کلاه استفاده می‌کردند. آلب ارسلان (۴۵۵ - ۴۶۵ ه) نیز از این کلاههای دراز بر سر می‌نهاد که بر بالای آن تکمه یا گوی مانندی قرار می‌گرفت.^(۲۲) ظاهراً نوعی از همین کلاه دراز و مخروطی شکل نیز که ویژهٔ ترکمانان بود، در انتهای خود قدری کج می‌شد، چنانکه پسر سلجوق (در زمان حکومت محمود غزنوی) از این نوع کلاه که صاحب طبقات ناصری آن را «کلاه ترکمانی کث» نامیده است، بر سر می‌گذاشت.^(۲۳) (شکل ۳۴۵). سلطان محمد خوارزمشاه (۵۹۴ - ۶۱۷ ه) نیز از همین کلاههای دراز بر سر خود می‌گذاشت.^(۲۴) البته نوعی از این کلاه نیز که همچون دستاری بر سر قرار می‌گرفت، در این دوره استفاده می‌شد.^(۲۵) از دیگر کلاههای این دوره، کلاه ساده و ذوزنقه‌ای شکلی است که قسمت میان و وسطی آن به صورت نیم دایره بود^(۲۶) (شکل ۳۴۶). به هر حال همان گونه که قبلاً اشاره شد شاهان و سلاطین این دوره بجز تاج و کلاه، از عمامه و دستار نیز برای پوشاندن سر استفاده می‌کردند. چنانکه امیر مسعود غزنوی (۴۳۲ - ۴۴۰ ه) در مرگ پدر، عمامه سفید بر سر نهاد.^(۲۷) طغول نیز وقتی که با سپاهیان خود به نیشابور وارد شد، عصابه‌ای (عمامه) توزی بر سر داشت.^(۲۸) آلب ارسلان نیز عمامهٔ دوار و نسبتاً بزرگی داشت که در جلوی آن نگینی درشت به شکل گل قرار داشت، به همراه جقه‌ای که بر آن پرهایی نصب شده بود.^(۲۹) (شکل ۳۴۷). در کلیله و دمنه نسخهٔ خطی کتابخانه ملی پاریس (مورخ ۶۷۸ ه)، طرح چند دستار دیده می‌شود که در وسط یکی از آنها کلاهی ترسیم شده است که ادامه آن پشت گردن را می‌پوشاند و دو دستار دیگر به صورتی پیچیده شده‌اند که کلاهی در میان آن دیده نمی‌شود.^(۳۰) (شکل ۳۴۸ - ۳۵۰). در کتاب مقامات حریری نسخهٔ مورخ ۷۲۵ ه دستار شاه به صورت عمامه‌ای به دور کلاه نسبتاً کوچکی پیچیده شده است و دو سر آن دستار از کنار کلاه بیرون آمده‌اند و نواری روی (جلوی) آن به صورت مورب دیده می‌شود که بر سطح آن حروف عربی نقش بسته است و دارای تزیینات دیگری نیز هست.^(۳۱) گاه نیز عمامه را طوری محکم به دور کلاه می‌پیچیدند که تقریباً تمامی کلاه را می‌پوشاند و مقدار نسبتاً کمی از آن دیده می‌شد.^(۳۲) (شکل ۳۵۱). به هر حال گاهی ادامه دستار در

پشت سر بسیار بلند بود و تا حدود کمر می‌رسید.^(۳۴) البته در بعضی موارد، ما با نوعی سربند ساده که بر پیشانی بسته می‌شد و معمولاً دارای نگینی در جلو بود و یا کلاهی قوسی با زایده‌ای در جلو رو به رومی شویم^(۳۵) (شکل ۳۵۲ و ۳۵۳).

ب) قبا و بالاپوش

قبا جامه‌ای جلویاز و معمولاً آستین بلند بود که آن را روی پیراهن می‌پوشیدند. جلوی آن با چهار یا پنج دگمه در وسط^(۳۶) و یا با ردیفی از دگمه‌ها از بالا تا پایین به هم می‌رسید و البته در بیشتر مواقع یک لبه قبا (بیشتر لبه سمت راست) روی لبه سمت چپ قرار می‌گرفت و سپس با یک یا دو دگمه که در کناره و پهلوی قبا تعییه شده بود و یا با شال باریک یا پهنه که به دور کمر بسته می‌شد، محکم می‌شد. لبه یقه‌ها یا به شکل عدد هفت و یا یقه نسبتاً گرد و بسته و یا به شکل یقه برگشته بود. آستین قباها بلند و تا مج دستان بود و در بیشتر مواقع آستین آنها نسبتاً تنگ و چسبان دوخته می‌شد، اما نوع آستین گشاد و پُرچین آن نیز وجود داشت. به هر حال قسمت انتهایی آستین قباها در مج دستان بود و به این ترتیب سر دست آستینها دارای زایده سه گوشه‌ای (سنبوسه) که گاه برای حفظ پشت دست از سرما و یا زیبایی، روی دست می‌افتد و یا آن را برابر دم آستین بر می‌گردانند، نبوده است. این سنبوسه‌ها را بیشتر در آرخالقها می‌بینیم.^(۳۷) در محل بازوی اکثر قباها نقش بازویند به شکل نواری نقش دار، وجود داشت. همچنین دور تا دور لبه قباها و نیز لبه مج دستان، حاشیه‌دوزی^(۳۸) می‌شد. همان گونه که گفته شد، این قبا را در محل کمر با کمریندی در جلوی بدن گره می‌زندند و معمولاً دنباله دو طرف سرخ رنگ و مُعلم یعنی نقش دار و مخطط هشت خانه و مُوزَّد یعنی گلگون و گلدار بر تن می‌کردند. این قبا دارای حاشیه‌دوزی‌هایی به رنگ زرد طلایی در محل مج دستها، در بازویندها و دور تا دور لبه قبا بود.^(۴۰) چنانکه امیر مسعود غزنوی^(۴۱) و برادرش امیر محمد جلال‌الدوله^(۴۲) و همچنین علاء‌الدین غوری (۵۴۴ - ۵۵۶ ه) از این نوع قبا

اطلسی سرخ رنگ بر تن می کردند^(۴۳) (شکل ۳۵۴ و ۳۵۵).

می نویسنده قادر خلیفه عباسی (۲۸۱ - ۴۲۲ ه) برای مسعود غزنوی هفت قبای گشاد که به آنها دُواج می گفتند فرستاد که یکی از آنها سیاه رنگ بود (رنگ و نشانه خلافت عباسی) و بقیه از جنس دیقهای کمیاب بغدادی تهیه شده بود.^(۴۴) البته امیر مسعود در سوگواری مرگ پدر، قبای سفید بر تن کرد.^(۴۵) در باب سلطان محمود غزنوی نیز می گویند که قبایهای ملون و کبود رنگ شوستری (تُشَرِّی) و همچنین، سقلاطونهای عضدی بر تن می کرد^(۴۶) (شکل ۳۵۶ و ۳۵۷). اکثر این قبایها، همچون قبای سلطان جلال الدین خوارزمشاه^(۴۷) و قبای اتابک سعدی بن زنگی شاه فارس^(۴۸) و نیز قبای محمود، مُرّاصع به جواهر و سنگهای قیمتی بودند.^(۴۹)

در دربار غزنویان ما با پوستهای پلنگ و بیر رو بعرو می شویم، اما نشانه‌ای از به کار بردن این پوستهای در تهیه لباس نمی یابیم و ظاهرآ این پوستهای را بیشتر برای گستراندن یا آویختن در کف تالارها به کار می برند.^(۵۰) طغرل سلجوقی وقتی به نیشابور وارد شد، قبای ملحم ابریشمی گلدار و حاشیه‌داری که جلوی آن باز بود و یقه‌ای به شکل هفت داشت، بر تن پوشیده بود^(۵۱) (شکل ۳۵۸). وی همچنین گاه قبای سفید^(۵۲) و نیز خلمت که در اعهای سیاه (نشانه خلافت عباسی) بود بر تن می کرد.^(۵۳) طغرل دوم (۵۷۳ - ۵۹۰ ه) نیز ظاهرآ از همین گونه قبایها می پوشید.^(۵۴)

آل ارسلان نیز قبای جلویاز و گلداری بر تن می کرد^(۵۵) (شکل ۳۵۹). می نویسنده سنجر (۵۱۱ - ۵۵۲ ه) در لباس پوشیدن تکلفی نداشت و بیشتر اوقات قبای زندنیچی (از روتای زندنه چهار فرسنگی شمال بخارا) که از نوعی کرباس پنبه‌ای سفید و درشت بافت و گاه نیز از ابریشم تهیه می شد، بر تن می کرد^(۵۶) (شکل ۳۶۰). وی همچنین گاه قبای عتابی ساده می پوشید^(۵۷) (شکل ۳۶۱). قبای عتابی در محله عتابیه بغداد تهیه می شد، این پارچه ابریشمی که در رنگهای مختلف تهیه می شد، معمولاً دارای خطوطی عمودی و به اصطلاح جامه‌ای مخطوط بود.^(۵۸) به هر حال همان گونه که قبل از کشاد، این قبا گرچه معمولاً آستینهایی نسبتاً تنگ و چسبان داشتند، اما گاه دارای آستینهایی گشاد نیز بودند. همچون آستینهای قبای ملکشاه سلجوقی^(۵۹) یا «ملک طغائشه بن ملک

مؤید» یکی از ملوک نیشابور.^(۴۰) از قصیده‌ای که راوندی در مدح «کیخسرو بن قلچ ارسلان» (۶۰۱-۶۰۷ ه) سروده است نیز فهمیده می‌شود که او نیز قبای اطلسی سرخ رنگ می‌پوشید.^(۴۱)

ارسلان بن طغل (۵۵۶ - ۵۷۳ ه) متکلفانه لباس می‌پوشید. در اینجا باید به جامه‌های خطابی و مغولی و کسوتهای ملون و زرکشیده مُثقل زمان وی اشاراتی کرد.^(۴۲) این جامه‌ها را بیشتر از سرزمین مغولستان و چین به دربارهای سلاطین ایران می‌فرستادند. برای مثال حریر و طرغو (ترغو) که منسوجی ایریشمین و سرخ رنگ بود و قی خطاپی را که ظاهرآ آن نیز حریر قرمز رنگ بود، بازگنانان مغولی و ایرانی به سرزمین ایران می‌آوردند. حتی چنگیزخان نیز وقتی خواست هدایایی برای سلطان محمد خوارزمشاه بفرستد، از همین پارچه‌ها فرستاد.^(۴۳) در مورد رنگ و طرح این قباهای برقا اساس نقوش روی سفالها و پارچه‌ها، باید گفت که بجز رنگ‌هایی که در صفحات قبلی ذکر شد، گاه نیز قبای دارای خطوط عمودی (مخيطط) به رنگ آبی تیره در زمینه سفید با بازویندهایی به رنگ آبی آسمانی بود.^(۴۴) یا قبای سرخ رنگ با بازویندهای قرمز ترا و یا قبای آبی آسمانی با بازویندهای قرمز بود.^(۴۵) نقش روی قباهای نیز یا به صورت علامتهای + در کنار هم با نقش بازویندی تقریباً بیضی شکل^(۴۶) یا نقوش گلدار و اسلیمی با بازویندان ساده^(۴۷) و یا نقوش دیگر بود.

معمولأً ردایی بلند و منقش و جلویاز با آستینهایی کوتاه و تا حد بازوan و یا آرنج بر روی این قبای بر تن می‌کردند. دور تا دور این ردای بلند و دور لبه آستینهای این لباس را حاشیه‌دوزی می‌کردند.^(۴۸) گاه این ردای بلند بازویان دارای نقش و در جلوی سینه آن نیز دارای نقش یا کلماتی بود^(۴۹) (شکل ۳۶۲). همچنین گاهی به جای این ردای بلند، نوعی جلیقه می‌پوشیدند که گاهی بدون آستین و گاهی آستین سرخود و یا دارای آستینهایی کوتاه بود و در جلو با چند دگمه بسته می‌شد. این نوع جلیقه که بسیار کوتاه و تا بالای کمر می‌رسید، نامهای مختلفی داشت: «خفتان»، همچون خفتان اتابک عضدالدین ابوبکر بن سعد بن زنگی^(۵۰) یا «نیمچه» همچون نیمچه پوستین برۀ سلطان سنجر که در زمستان بر قبای خود می‌پوشید^(۵۱) و یا «ارخالق»^(۵۲)، «بدن»^(۵۳) و «قُوطق».^(۵۴) گاه قسمت

جلو و پائین این ارخالقهای به صورت منحنی و بدون زاویه بود^(۷۴) (شکل ۳۶۳ و ۳۶۴).

ج) پراهن و شلوار

جامه‌های زیر قبا معمولاً دارای یقه‌ای گرد و ساده و به رنگ سفید همچون جامه سفید شهاب الدین غوری^(۷۵) سلطان غور (۵۹۹ - ۵۶۰ ه) یا جامه سفید آلب ارسلان در نبرد ملازگرد^(۷۶) و یا جامه سفید طُغْرل بود. البته در بسیاری از موارد دیگر این جامه مخطط و یا دارای نقش گلدار و ملون نیز بود.^(۷۷) شلواری که به پا می‌کردند هم به صورت نیمه گشاد که در میچ پاهای تنگ می‌شد و هم به صورت نسبتاً چسبان و تنگ تهیه می‌شد؛ این شلوارها در اکثر مواقع در پای افزار ساق بلندی که به پا می‌کردند، فرو می‌رفت، رنگ آنها سفید یا زرد و در بیشتر مواقع دارای نقش گل و بوته بود^(۷۸) (شکل ۳۶۵ و ۳۶۶).

د) کمریند (شاال)

معمول‌کمریندی که شالی نسبتاً بلند و پهن بود روی قبای خود می‌بستند و آن را در جلو، گرهای بزرگ می‌زدند که دو دنباله آن به صورت آویخته تا حدود زانوان و گاه پایینتر نیز می‌رسید. این شال به رنگهای گوناگون و به صورت ساده یا نقش دار تهیه می‌شد^(۷۹) (شکل ۳۶۷) گاهی نیز در موقع خاصی بر آن تیرهایی می‌آویختند.^(۸۰) نوع دیگری از این کمریندها، از تعدادی پولک و حلقه‌های دایره‌ای شکل که پشت سر هم و در کنار هم قرار گرفته بود تشکیل می‌شد^(۸۱) (شکل ۳۶۸). معمولاً بر این کمریندها (شالها) سنگها و جواهرات قیمتی تعییه می‌شد.^(۸۲)

ه) کفش

کفشها و پاپوشها گاه به صورت ساده بودند، مثل کفش ساده امیر محمد جلال الدوله پسر محمود غزنوی^(۸۳)، که در این صورت اغلب رنگ این سندلهای مُصَنَّفری یعنی دارای نشان و رنگ زرد بود.^(۸۴) این کفش را بیشتر در داخل کاخها می‌پوشیدند و گاه نواری تسمه مانند از زیر کفش و نزدیک پاشنه آن رد می‌شد و به طرف قوزک و روی پا

می‌آمد،^(۸۵) (شکل ۲۶۴). اما کفش دیگری که بویژه هنگام سوارکاری و به طور کلی در مواقعي که بیرون کاخ و قصر بودند، به پامی کردند؛ موزه یا چکمه‌هایی بود که معمولاً تا ساق پا را می‌گرفت و بدین ترتیب قسمت انتهایی شلوار را در آن فرو می‌کردند. این چکمه‌ها اکثراً از چرم و گاه نیز از نوعی نمد تهیه و ساخته می‌شد.^(۸۶) رنگ این چکمه‌ها، قهوه‌ای، شتری، قرمز و گاه نیز سیاه بود و در بیشتر مواقع با نقش و یا سنگهای قیمتی تزین می‌شد^(۸۷) (شکل ۳۶۹ و ۳۷۰). همچنین شاهان اغلب گردنبند و دستبند (دستوانه) طلا و نقره و مرصع به جواهرات به خود می‌آویختند.^(۸۸)

۲. لباس وزیران

لباس اصلی و رسمی وزیران «خلعت وزارت» بود^(۸۹) که معمولاً از طرف پادشاه به وزیر هدیه می‌شد. این خلعت وزارت خود شامل «دستی جامه»^(۹۰) بود که تمامی لباسها را در بر می‌گرفت و آن عبارت بود از قبایی از سقلاطون بغدادی که از پارچه‌ای ابریشمی و زربافت ساخته شده بود و رنگ آن معمولاً سفید یا آبی روشن بود و در برخی موارد نیز به رنگ کبود و جگری تهیه می‌شد. رنگ سفید یا آبی روشن آن، معمولاً دارای نقشهای ریز و کوچک بود^(۹۱) و در این صورت دور تا دور لبه قبا و نیز دور مچ و اطراف بازویند به رنگ طلایی حاشیه دوزی می‌شد.^(۹۲) اما اگر قبا دارای رنگ آبی یا سبز بود، این حاشیه دوزی دور قبا و مچ دست و بازویندها به رنگ قرمز درمی‌آمد^(۹۳) (شکل ۳۷۱ و ۳۷۲). دستار آنان عمامه‌ای از ابریشم بسیار نازک و ظریف (قصب) بود که ظاهرآ طول زیادی داشت و از آن عمامه نسبتاً بزرگی می‌ساختند. این عمامه معمولاً زرد رنگ بود و ادامه آن از عقب سر تا حد شانه و نیمه کمر آویخته می‌شد. در جلوی عمامه و نیز قسمت دنباله و آویخته شده آن در عقب سر، دو حاشیه و تکه تزیینی قرمز رنگ دیده می‌شد^(۹۴) (شکل ۳۷۳).

همچنین طرازی که ظاهرآ نام سلطان وقت و گاه نیز بعد از آن نام ولیعهد را بر آن باریک و ظریف نوشته بودند، با حوشی و تزیینات به همراه نقش و نگارهای دیگر بر روی قبا دیده می‌شد^(۹۵) (شکل ۷۵ و ۳۷۴). بر روی قبا و دور کمر، کمربندی (شالی)

هزار مثقالی با فیروزه‌هایی که در آن نشانده شده بود، بسته می‌شد و سپس زنجیره مانندی از گلابتون به گرد لباس بسته می‌شد.^(۴۶) بر آن قبا، بالاپوش جبه مانندی، بلند و جلویاز و با آستینهایی کوتاه می‌پوشیدند. این بالاپوش معمولاً دارای نقوش رنگارنگ بود.^(۴۷) در زیر قبا نیز شلواری گلدار یا ساده به تن و سرانجام کفشه ساده و کوتاه به پامی کردند.^(۴۸) البته مواردی غیر از این نیز وجود داشت، مثلاً «خواجه احمد عبدالصمد» که در سال ۴۲۴ ه به وزارت مسعود غزنوی رسید، تنها روز اول جامه‌های خلعت وزارت را به تن داشت؛ زیرا روزهای دیگر جامه‌های خود را که قبایی ساده و دستاری نیشابوری یا قاینی که ظاهرآ چون عمامه وزارت ابریشمین نبود و به اندازه آن بزرگ نیز نبود، بر سر می‌کرد.^(۴۹) همچنین باید به خرقه «عمیدالملک کندری»، وزیر طغرل سلجویی (البته در وقت کشته شدن) اشاره کرد.^(۵۰) ایشان گاه نیز کلاه یا تاج بر سر می‌نهادند، همچون «قوام الدین ابوالقاسم» که کلاه بر سر داشت^(۵۱) و یا «کمال الاسلام خجندی» که تاجی از زر بر سر می‌نهاد و «چون لاله به کلاه بیمار است»^(۵۲)، شاید بتوان نوعی از این دستار را که بر یک کاشی هشت گوشه کشیده شده است، مشاهده کرد^(۵۳) (شکل ۳۷۵). این وزیران گاه، همچون خواجه نظام الملک جامه رزم می‌پوشیدند.^(۵۴)

۳. لباس حاجبان

خدمه خاص سلطان که در کاخ، نظم و ترتیب و همچنین آمد و رفت مراجعه کنندگان را زیر نظر داشتند، حاجب نامیده می‌شدند و بزرگ و رئیس ایشان به «حاجب الحُجَّاب» یا حاجب بزرگ معروف بود. آنان نیز لباسی ویژه داشتند که خلعت حاجبی نام داشت. این خلعت عبارت بود از قبایی سیاه و کلاهی دوشاخ و موزه‌ای ساق بلند و کمریندی طلایی.^(۵۵) قبل از آنکه به شرح پوشش و لباس حاجبان پردازیم، باید دانست که این حاجب بزرگ خود مسئول جامه‌خانه شاهی قصر بود و هر وقت که سلطان می‌خواست به کسی خلعت و تشریف دهد، به حاجب بزرگ دستور می‌داد تا آن کس را به جامه‌خانه شاهی برد و بر او خلعت پوشاند.^(۵۶) حتی وزیران نیز هنگام پوشیدن خلعت وزارت با حاجب بزرگ به جامه‌خانه می‌رفتند.^(۵۷) قبایی سیاه حاجبان چنان معروف و مشهور بود

که بیهقی در جای جای کتاب خود حاججان را با عنوان «سیاه‌داران» نام می‌برد.^(۱۰۸) این قبا معمولاً از دیبا تهیه می‌شد^(۱۰۹) و آستینهای بلندی داشت و ظاهرآ با چند دگمه در جلو بسته می‌شد. روی این قبا کمریندی پهن و طلایی رنگ می‌بستند^(۱۱۰) و شلوار تنگی زیر آن به پا می‌کردند که تنها قسمت کمی از آن دیده می‌شد؛ زیرا تقریباً تمامی قسمت زیر زانوان، درون موزه یا چکمه ساق بلندی که به پا داشتند فرو می‌رفت^(۱۱۱) (شکل ۳۷۶). اما مهمترین ویژگی و علامت حاججان بجز قبای سیاه، کلاه دو شاخ و سیاه رنگ آنان بود. این کلاه دو شاخ همانند اجازه مخصوصی بود که به اشخاص دارای مرتبه و درجه بالا همچون والیان، دهقانان و سپهسالاران اعطا می‌شد^(۱۱۲) (شکل ۳۷۷). همچنین حاججان اکثراً دارای طوق و گردندهایی بودند.^(۱۱۳)

۴. لباس امیران و درباریان

جامه وalian غزنوی و علامت والیگری کلاه دوشاخ، قبای سیاه، کمریند زرین و کوس (نوعی گرز) بود.^(۱۱۴) گاه نیز دُراعه‌ای به عنوان خلعت به این لباسها اضافه می‌شد.^(۱۱۵) همچنین آنان شلواری که در مچ پا تنگ و بسته می‌شد و درون موزه‌ای ساق بلند فرو می‌رفت به پا می‌کردند.^(۱۱۶) بدین ترتیب درمی‌یابیم که جامه امیران و والیان شباهت بسیاری با جامه حاججان داشت. جامه‌های والیان سلجوکی نیز چنین بود.^(۱۱۷)

الف) قبا و بالاپوش

بلندی این قباها عموماً تا زانوان و آستین آنها بلند و چسبان و جلوی آنها باز بود، اما دگمه نداشتند، بلکه یک لبه را روی لبه دیگر می‌گذاشتند و سپس کمریند شال مانندی را دور کمر و روی قبا می‌بستند. این قبا تماماً دارای حاشیه دوزیهایی در دور لبه‌ها و نیز مچ دستها بودند. همچنین روی بازو و ان نیز بازو بند داشتند.^(۱۱۸) رنگ این قباها یا عتابی سبز و مخطط بود که از خطوطی پهن یا باریک و به رنگ سبز بر روی زمینه‌ای سفید تشکیل می‌شد، همچون جعبه ابوعلی سیمجرور^(۱۱۹) (شکل ۳۷۸) و یا همچون اکثر امراهی آن زمان به رنگ سیاه و دارای نقوش طلایی قرمز یا خاکستری رنگ بود، مثل قبای سیاه

علاءالدین محمود در قصبه طریشت^(۱۲۰) (شکل ۳۷۹). گاه نیز این قبارنگ سرخ داشت که در این صورت حاشیه دوزیهای لبه قبا و مچ دستها و بازویندها به رنگ زرد طلایی بود، همچون قبای خاص یک (خاصبک) حاجب زمان مسعود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی (۳۸۰ - ۵۴۷ ه)^(۱۲۱) (شکل ۳۸۰). گاه نیز قبای ویداری بر تن می‌کردند، همچون حاجب محمد عمید خراسان^(۱۲۲) (شکل ۳۸۱).

نقش این قباها به صورت تقوش و خانه‌های لوزی شکل، خطوطی همچون عدد ۸، تقوش گلدار، خطوط عمودی که در میان آنها خانه‌های مریع کشیده شده بود، خطوط عمودی که در میان آنها خانه‌های لوزی شکل دیده می‌شد و نقشهای دیگر بود.^(۱۲۳) البته گاهی نیز آستین این قباها را گشاد و بلند می‌کردند، همچون صدقه از امرای ملکشاه بن برکیارق (۴۹۸ ه)^(۱۲۴) یا همچون ملک طغانشاه امیر نیشابور که می‌گویند به دلیل عشرت و طرب، طول آستین پیراهن (قبا) خود را ده گز کرده بود، که در چنین حالتی اضافه آستین را برمی‌گرداندند و در محل مچ دستها نگه می‌داشتند.^(۱۲۵) گاه این قباها را با سنگهای قیمتی، تزیین و ترصیع می‌کردند.^(۱۲۶) این امرا معمولاً بجز آلات جنگی مثل شمشیر، همواره تازیانه‌ای به دست داشتند.^(۱۲۷) و برخی از آنان نیز در موقع ضرورت و اضطرار، در زیر قبای خود زره می‌پوشیدند.^(۱۲۸)

ب) سرپوش

خوب‌بختانه از پوششهای این دوره اطلاعات نسبتاً خوبی در اختیار داریم.^(۱۲۹) در نسخه‌ای از کلیله و دمنه که از قرن هفتم ه بر جا مانده است، سرپوش یک درباری تصویر شده که کلاهی ساده است و دور آن را با دستاری به صورت عمامه‌ای درآورده‌اند و ادامه عمامه نیز تا کمی از گردن و کتف را پوشانده است^(۱۳۰) (شکل ۳۸۲). سرپوش دیگری را در شاهنامه مربوط به مکتب نقاشی شیراز مشاهده می‌کنیم، که ظاهراً سرپوشی از دوران سلجوقی است و گوی مانندی در بالای سر دارد و به دور آن، دستاری به صورت مطبق پیچیده شده و دو انتهای دستار، از بالای عمامه پیچیده شده آویزان است^(۱۳۱) (شکل ۳۸۳). همچنین بر نقش روی حاشیه‌ای از یک کاسه مربوط به قرن ۷ ه

با دو نوع دستار و عمامه رویه رو می‌شویم، یکی را طوری پیچانده‌اند که به صورت دو قسمت در دو طرف سر دیده می‌شود که هر دو قسمت در جلو و بالای پیشانی، ظاهرآ در محلی که سنگ قیمتی قرار گرفته است، به هم متصل شده‌اند؛ بر کاسه‌ای دیگر از دوران سلجوقی ما با کلاه مردی رویه رو می‌شویم که طُره‌های موها یاش از دو سوی کلاه به طرف شانه‌ها، آویخته شده است (شکل ۳۸۴). عمامه دیگر نیز شامل ارائه عمامه به صورت نواری است که از پایین عمامه و روی پیشانی رد شده است (از پشت گوش) و ادامه آن در پشت سر و روی شانه عقب آویزان است و در بالای عمامه نیز زایده‌ای دیده می‌شود^(۱۲۲) (شکل ۳۸۵). همچنین ما با کلاههای امرا و درباریان این دوره در نقش برجسته گچی بالرزش و مهم متسب به ری با نام طغل دوم رویه رو می‌شویم، در آنجا کلاهها یا به صورت ساده، یعنی سرپوشی تقریباً مستطیلی شکل و کوچک و یا به شکل سرپوش و کلاهی کوتاه است که در دو طرف دارای برآمدگی است. گاهی نیز کلاهی کوتاه با سه برآمدگی است که دو برآمدگی در طرفین و یکی در وسط قرار گرفته است (شکل ۳۸۶ - ۳۸۸).

اما ظاهرآ یک نوع کلاه در این نقوش دیده می‌شود که اهمیت بیشتری دارد. این سرپوش از دو قسمت تشکیل می‌شود: قسمت اول، کلاهی نسبتاً ساده و گاه نیز از نوع کلاههای دارای دو برآمدگی یا دارای سه برآمدگی است که رنگ آن سیاه است. قسمت دوم، پارچه‌ای الحاقی است که در روی پیشانی و جلوی کلاه متصل شده است و دو طرف این تکه پارچه (یا چرم) از دو سوی کلاه به طرف پایین آویزان شده است. البته، قسمت پایینتر این پارچه یا چرم، بهتر از قسمت بالایی آن است (شکل ۳۸۹). از کلاههای دیگر این دوران، کلاههای دراز و مخروطی شکل و بلندی را می‌شناسیم که نوک آنها تیز بوده است و ظاهرآ بسیاری از اُمرا که لقب «دهقان» داشتند آن را بر سر می‌گذاشتند^(۱۲۵) البته ظاهرآ این نوع کلاه دراز مخروطی شکل را برخی از غلامان و کارکنان دربار نیز بر سر می‌گذاشتند.^(۱۲۶) رنگ این کلاه مخروطی شکل قرمز یا سیاه بود (شکل ۳۹۰). در شکل ۳۹۱ - ۳۹۳ با انواع دیگری از سرپوشها آشنا می‌شویم.^(۱۲۷) همان گونه که گفته شد، پاپوش آنها اکثرآ موزه‌های ساق بلند بود، که گاه در آن ابزار و وسائلی نیز قرار می‌دادند.^(۱۲۸)

ج) کمربند (شال)

آنها کمربندهایی طلایی و زرین به کمر می‌بستند، همچون «تاج الدین الدز (یلدوز)» یا «قطب الدین اییک»^(۱۴۹) اما ظاهراً در بیشتر مواقع شالهای پارچه‌ای را بر روی قبا و به دور کمر می‌بستند که پس از گره زدن، دو دنباله آن به صورت آویزان، تا حدود پایین زانوان می‌رسید. این شالها ساده و گاهی نیز دارای نقشه‌ایی بود.^(۱۵۰) همچنین در برخی از موارد به کمربند، تکه‌هایی ظاهرآ چرمی، آویخته می‌شد.^(۱۴۱) البته این، بجز لوحه‌های نقره‌ای بود که هر یک از امرا و ملوکی که به اطاعت ترکان ختایی در می‌آمدند، به علامت فرمانبرداری بر کمر خود می‌بستند.^(۱۴۲) البته در باب دستبندها (دستوانه) و طوقها و گردبندهای امرا و درباریان، باید به کتب و مقالات متعدد دیگری که خارج از موضوع بررسی ما هستند، مراجعه کرد.^(۱۴۳)

۵. لباس غلامان دربار (غلامان شاهی)

البته در باب لباس افرادی که در دربار بودند، در صفحات قبلی تا حدودی اطلاعاتی ارائه شد. در اینجا بیشتر به غلامان شاهی پرداخته می‌شود. می‌نویسند که در دربار محمود غزنوی چهار هزار غلام ترک و شاق در روزهایی که بار عام بود، در دو طرف صف می‌کشیدند. دو هزار نفر با جامه‌ها و قباهای رنگارنگ و کلاههای چهار پر در حالی که گرزهایی زرین داشتند، در طرف راست می‌ایستادند و دو هزار نفر دیگر با همان جامه‌ها اما کلاههای دو پر و با گرزهایی سیمین در طرف چپ قرار می‌گرفتند.^(۱۴۴) همچنین پانصد غلام از ممالیک خاص نیز در دربار غزنوی بودند که قباهایی از دیباگ رومی بر تن می‌کردند و روی آن مینطبقهایی (کمربند) از طلا و مرصع به جواهر می‌بستند و شمشیرهای هندی خود را که در غلافهای طلایی بود، بر دوش خود می‌نهادند.^(۱۴۵) غُتبی می‌نویسد که در دربار مسعود غزنوی نگهبانان دیلمی و سپرکشان سی سپر زر و سیم را در پیش روی او می‌کشیدند.^(۱۴۶)

الف) قبا و بالاپوش

همان گونه که گفته شد، این غلامان شاهی، قباهایی از سفلاطون بغدادی و اصفهانی و

دیباهای شوستری (ستری) که زریفت بود^(۱۴۷) و رنگ آنها آبی تیره یا کبود و جگری و گاه نیز سبز بود، به تن می‌کردند^(۱۴۸) (شکل ۳۹۴ و ۳۹۵). البته چون تعداد قابل توجهی از این غلامان از دیلمیان بودند^(۱۴۹)، بنابراین باید به بخش «دیلمیان» نیز مراجعه شود. وقتی وزیر، خلعت وزارت می‌پوشید، غلامی را با قبایی رنگین به عنوان حاجب او انتخاب می‌کردند،^(۱۵۰) اکثر این غلامان کمربندهایی زرین داشتند^(۱۵۱) و گروهی از آنان نیز شالهایی بر روی قبا به کمر می‌بستند که پس از گره زدن آنها دو سر انتهایی آن تا حدود زانوان آویخته می‌شد.^(۱۵۲) البته در نقش پرجسته گچی منتبه به ری با نام طغرل دوم و مربوط به سال ۵۹۱ هـ ظاهرآً دو نفر آخر در هر دو سمت، می‌باید از غلامان و کارکنان دربار باشند (اگر چنین باشد نیاز به توصیف کامل آنان خواهیم داشت). یکی از این دو نفر دستاری کوچک و ساده بر سر انداخته و پیراهنی آستین بلند و یقه بسته پوشیده است که نقش بازویند بر بازویان و حاشیه دوزیهایی بر مچ لباس خود دارد، همچنین شلواری نسبتاً گشاد پوشیده که در پایین زانوان در موزه‌های ساق بلندی فرو رفته است. این شخص نیزه‌ای به دست دارد. نفر دوم، کلاهی مخروطی و نوک تیز بر سر گذاشته است، پیراهنی همانند نفر قبلی است و شالی را به دور کمر بسته است. شلوار نسبتاً گشادی نیز به پا کرده است، این شلوار دارای نقوش گل و بوته است و در محل زانوان، در موزه‌های ساق بلندی که رویشان طرح تزیینی دایره خورشید مانندی دیده می‌شود، فرو رفته است^(۱۵۳) (شکل ۳۹۶ و ۳۹۷). غلامان شاهی با پرچمهایی با نقش شیر و شمشیر و تیر و کمان و سلاحهای ویژه خود، یعنی طراد (مطرد) یا ناچخ که نوعی تبرزین و نیزه کوتاه بود و کوپال و قراتکینیات که نوعی چماق و گرز بود، در مراسم حاضر می‌شدند.^(۱۵۴) این سلاحها اکثراً مرصع و دارای روپوشی از طلا و نقره بودند. معمولاً مهره‌ران همچون مهره دربار آلب ارسلان، میخ‌کوبی آهنهای داشت.^(۱۵۵)

ع. لباس فُقها، علماء، قاضیان، اطباء و نویسندها

الف) سربوش

تصویری از کتاب مقامات حریری عالمی را در مسجدی و در بالای منبر در حال وعظ و پاسخ گفتن به پرسش‌های مردم نشان می‌دهد. وی عمامه خود را طوری بسته است که

ادامه عمامه از روی سر به طرف عقب رفته و آویزان مانده است و البته این ادامه عمامه آن قدر بلند نیست که به شانه‌های عقب برسد، خود عمامه به رنگ سیاه است، قسمتی از جلوی عمامه (بالای پیشانی) به رنگ زرد است که در آن خطوط و نقوشی را به رنگ قرمز و نارنجی کشیده‌اند (ظاهرآ این قسمت را با دوخت پارچه‌ای دیگر به عمامه تهیه کرده‌اند). این تکه زرد با خطوط نارنجی را در دنباله آویزان عمامه نیز می‌بینیم.^(۱۵۴) کتاب آثار الباقيه بیرونی نیز عالمی را بالای منبر و در حال وعظ و تدریس نشان می‌دهد. عمامه سفید او نسبتاً بزرگ پیچیده شده است و پارچه این عمامه که می‌باید درازی زیادی داشته باشد، یک دور نسبتاً کامل دور عمامه (از وسط) پیچیده شده است و سپس یک سر عمامه از کنار یک گوش (از درون عمامه) بیرون آمده و از زیر چانه و کنار گردن رد شده است و بر شانه سمت دیگر رفته و ادامه آن در عقب سر، روی کف و کمر آویخته است. این عمامه در جلوی خود دارای چند حاشیه رنگی و همچنین در قسمت انتهای پشت سر نیز دارای دو حاشیه دیگر رنگی است (شکل ۳۹۸). مستمعان او نیز که پایین منبر هستند، عمامه‌هایی نظری او دارند؛ اما در میان آنها دو نفر دیده می‌شوند که کلاهی همچون کله قند بر سر دارند و دور آن را با دستاری سفید بسته‌اند^(۱۵۵) (شکل ۳۹۹). البته گاهی رنگ این عمامه‌ها آبی فیروزه‌ای بود که روی آن نقوشی به رنگ سیاه دیده می‌شد و همانند عمامه‌های قبلی، هم در قسمت جلوی عمامه و هم در دنباله آویخته شده پشت آن، قسمتهاز زرد رنگ که در آن با رنگ سیاه نقوشی کشیده شده بود، قرار داشت^(۱۵۶). البته از مهمترین سرپوش علماء، بجز عمامه و دستار باید از طیلسان یاد کرد. چنانکه مؤلف کتاب مقامات حمیدی (م ۵۵۹ ه) از پیری بالای منبر در آذربایجان یاد می‌کند که طیلسانی بر سر داشت.^(۱۵۷) در باب طیلسان در بخش‌های قبلی توضیحاتی ارائه شده است. این پوشش از پارچه‌ای چهارگوش تهیه می‌شد که معمولاً جنس آن نیز از پشم یا ابریشم بود و آن را علما و فقیهان بر روی عمامه خود بر سر می‌انداختند، به طوری که دنباله آن گردن و شانه‌ها و حتی کمر را می‌پوشاند. گاه نیز بجز این موارد، دستها را تا حدود نیمه ساعدها می‌پوشاند. البته در بعضی از موارد، طیلسان را همچون شلنی نه بر سر که تنها بر شانه‌ها و روی دستان می‌انداختند.^(۱۵۸) در تصویری از

مقامات حریری دانشمندی که ظاهرًا اسٹرلاب یا وسیله‌ای همانند آن را در دست دارد، با روپوشی روی سرو شانه‌ها و دستان که می‌باید طیلسان او باشد، نشان داده می‌شود. رنگ این طیلسان زرد است،^(۱۵۱) در تصویر دیگری از همین کتاب، عالمی که بر تشکچه‌ای نشسته است، نشان داده شده است، که او نیز طیلسانی همچون فرد قبلی دارد، اما رنگ آن قرمز است.^(۱۵۲) البته ظاهرًا طیلسانی آبی رنگ از همه طیلسانهای دیگر رایجتر بود.^(۱۵۳) اکثر طیلسانها دارای طرحها و نقوشی اسلامی بودند.

در نسخه‌ای از کتاب التهیم ما با شماری از دانشمندان و مؤلفان رسائل اخوان الصفا رویه رو می‌شویم که عمامه‌هایی بزرگ و سفید رنگ بر سر بسته‌اند، این عمامه‌ها را به گونه‌ای بزرگ بسته‌اند که یک دور از جلو و پیشانی عمامه گذشته است و عمامه را در جلو به دو قسمت بالا و پایین تقسیم کرده و به شکل تقریباً مثلثی افقی درآورده است و در جلو نیز قسمتی به رنگ زرد طلایی دارد^(۱۵۴) (شکل ۴۰۰). همچنین ما با دو محقق که مشغول آزمایش‌های مکانیکی هستند و در کتاب «جزئی» تصویر شده‌اند، رویه رو می‌شویم که عمامه خود را به صورت مُطبق (حدوداً پنج لایه) روی هم بسته‌اند و در پایان سر دستار را از جلوی عمامه و از بالا و داخل آن گذرانده‌اند و ادامه آن را از پشت و پایین عمامه به طرف کتفها و کمر رها کرده‌اند. این دو عمامه، یکی به رنگ آبی آسمانی و دیگری قرمز مات است^(۱۵۵) (شکل ۴۰۱ و ۴۰۲). بر اساس منابع تاریخی، جنس عمامه‌های گرانبهای را از قصب که نوعی کتان نرم به همراه ابریشم و حریر بود، تهیه می‌کردند؛ چنانکه به دستور محمود غزنوی به ابوالیحان بیرونی (م ۴۴۰ ه) دستاری از قصب دادند.^(۱۵۶)

در تصویری از یک طبیب، عمامه سفید او دارای چند تکه حاشیه‌ای قرمز بر روی دو قسمت عبور داده شده عمامه در جلوی آن است و موی بلند و بافته شده او از پشت سر و پایین عمامه تابه کمرش می‌رسد^(۱۵۷) (شکل ۴۰۳). گاه نیز همین عمامه سفید را با تکه حاشیه‌هایی به رنگ قرمز، اما به صورتی دیگر بر سر می‌بستند.^(۱۵۸) البته گاهی نیز عمامه‌ای بزرگ را به همراه طیلسانی آبی بر سر می‌گذاشتند.^(۱۵۹) کاتبان و نویسنده‌گان نیز بیشتر عمامه‌هایی مطبق که ادامه عمامه به صورت عمودی یا مایل از جلو و پیشانی

عمامه می‌گذشت، بر سر می‌گذاشتند و ادامه آن را به پشت کفها می‌آویختند^(۱۷۰) (شکل ۴۰۴). قاضیان عمامه‌ای نسبتاً بزرگ و به رنگ سفید و گاه نیز آبی بر سر می‌گذاشتند و گاه نیز طیلسانی آبی بر سر و دوش خود می‌آویختند^(۱۷۱) (شکل ۴۰۵).

ب) قبا و بالاپوش

قبا و بالاپوش علماء و فقهاء گاه به صورت دراعه بود که آن را روی دیگر لباسها می‌پوشیدند. این بالاپوش ویژه اهل زهد و تقوا بود و معمولاً مردمان عادی یا صاحبان مقامات دولتی آن را نمی‌پوشیدند. این لباس بلند که دارای یقه‌ای گرد و بسته بود، آستینهایی بلند و نسبتاً گشاد داشت^(۱۷۲) (طرح خاصی روی آن نبود و جنس آن هم غالباً از پشم یا کتان بود. بر اساس شعر انوری (م ۵۸۷ ه) در می‌یابیم که نوعی از دراعه را از سر می‌پوشیدند یا در می‌آوردند، زیرا در جلو یا عقب آن هیچ شکاف و درزی نبود. پس بر خلاف قبهای معمولی که جلویاز بودند، این نوع دراعه، جامه‌ای جلویاز نبود و تنها در محل سر، دارای سوراخی برای گذراندن سر داشت. البته ظاهرآگاهی دراعه‌ها، روی سینه و در وسط، دارای درز و شکافی بودند که با دگمه‌ها بسته می‌شد. رنگ دراعه‌ها گاهی سیاه، گاه آبی آسمانی و زمانی زرد یا سرخ بود^(۱۷۳) (۴۰۶ و ۴۰۷). بر روی بازویان این دراعه‌ها دو نوار (بازویند) نقش می‌بست که رنگ آنها بیشتر زرد طلایی بود و روی آن نقوشی با رنگ قرمز دیده می‌شد.^(۱۷۴) طرح قبای یکی از علماء در یک نسخه خطی مشاهده می‌کنیم که روی قبا دایره‌های نزدیک به هم و به رنگ آبی آسمانی کشیده شده و زمینه آن نیز تقریباً بنفس و آبی تیره است^(۱۷۵) (شکل ۴۰۸). وقتی «منهاج سراج» کتاب خود را تمام کرد «الغ خان» یک دست پوست سنجاق و یک دست پوست روباه (ظاهرآ ب صورت بالاپوشهایی) برای او فرستاد.^(۱۷۶)

گاه نیز جبهای که جامه گشاد و جلویاز و آستین کوتاهی بود، بر روی دیگر لباسهای خود می‌پوشیدند، همچنان که ابویکر حصیری (م ۴۲۴ ه) دانشمند و فقیه معروف و ندیم سلطان محمود و مسعود غزنوی جبهای زرد ترکی (منسوب به مرد) (شکل ۴۰۹) و پرسش نیز جبهای بنداری (نوعی جامه) بر تن کرده بودند.^(۱۷۷) همچنین

با قباهای بالاپوشهای برخی از دانشمندان رو به رو می‌شویم که دارای آستینهایی بلند و بسیار گشاد بودند. این قباهای جلو باز بودند که با چند دگمه به هم بسته می‌شدند یا یک لبه را روی لبه دیگر می‌کشیدند و سپس با دگمه‌ای یا با بستن شالی در کمر، آن را می‌بستند. رنگ آنها نیز اکثراً سبز روشن یا سبز تیره مایل به قهوه‌ای و یا آبی تیره و نیز شتری رنگ بود و معمولاً در محل بازوan آن دو نقش بازوبند به رنگ زرد طلایی دیده می‌شد.^(۱۷۸) گاهی، نقش این بازوبندها بر مچ آستین قباهای نیز دیده می‌شد (شکل ۴۱۰ و ۴۱۱). نوع دیگری از این قباهای یقه‌ای گرد داشت که جلوی آن، روی سینه و گاهی تا کمر باز بود، اما مابقی جلوی قبا کاملاً بسته بود و آن را همچون دراعه از سر می‌پوشیدند^(۱۷۹) (شکل ۴۱۲). همان گونه که در صفحات قبل اشاره شد، برخی دانشمندان نیز بر عمامه و بر روی قبای خود طیلسانی که گاه روی دستها را نیز می‌پوشاند، می‌آویختند. اطبا نیز قباهای جلو باز آستین بلند و نقش دار به تن می‌کردند. رنگ این قباهای گاه زرد طلایی بود که در محل بازوan نقش دو بازوبند به رنگ نارنجی و فرم زرد طلایی با نقوش نارنجی یا سیاه بود^(۱۸۰) (شکل ۴۱۳ و ۴۱۴). ما حتی نقش بازوبندها به رنگ زرد طلایی با نقوش نارنجی یا سیاه نویسنده‌گان و کاتبان و قاضیان نیز مشاهده می‌کنیم. آنان قباهایشان دارای نقوش گل و گیاه یا نقوش هندسی بود^(۱۸۱). کفش (موزه)، همچنین سروال (شلوار) و یا رعنین (رانین) و ازار و کمر بند (شال) آنها نیز فرق خاصی با لباسهای دیگر افراد نداشت.^(۱۸۲)

۷. لباس صوفیان و عارفان

در باب پوشک صوفیان و زاهدان، اطلاعات مندرج در منابع و مأخذ نسبتاً زیاد و مفصل است؛ اما متأسفانه در میان نسخ خطی و مینیاتورهای قدیمی، کمتر به تصویر آنها بر می‌خوریم. به هر حال قبل از آنکه به شرح جزئیات لباسهای این طبقه پردازیم، به قسمت مهمی از کتاب اوراد الاحباب و فصوص الأدب ابوالمفاخر بحیی باخرزی (م ۷۳۶)^(۱۸۳) می‌پردازیم. مؤلف در آن کتاب در مورد خرقه و رنگ و انواع آن می‌نویسد: «بهترین رنگ خرقه سیاه و کبود است که این رنگ اصحاب مُصیت است و بهترین

الوانِ جامه درویش، ازرق است. اگر مرید صفحه دل را پاک کرده باشد سفید پوشیدن او را مُسلم گردد و اگر به عالم علوی رسیده باشد «ملمع» پوشد، اگر صوفی مُهر بر ظاهر و باطن زده و دل، خزانه اسرار کرده «فراوینز» نهد و اگر بر سریر علم تکیه زده باشد «جوزگره» بر جامه و کلاه بنهد و اگر زره مجاهده نفس پوشیده کلاه را «قبه» بر نهد و اگر بانفس در مبارزه درآمده «خشن» در پوشد و اگر بر خود ضربت مجاهده زده «هزار میخی» در پوشد، اگر جامه وجود خود پاک کرده «فرجی» پیش گشاده در پوشد و فرجی پوشیدن مکروه است الا مشایخ را که فرجی به منزله طیلسان است. اگر بندهای شریعت بر خود نهاده، آشکال بر جامه نهد و بعضی آن را «چپ و راست» گویند و اگر عهود شریعت وفا کرده رذاب را فکند و اگر مادون حق را از پیش برگرفته است شاخ دستار از پس پشت افکند و اگر از آزار خلق گذشته «ایزار» بر سر نهد، یعنی «فوطه» یا «شمه» خرد بریندد، اگر به عالم هستی رسیده واژ صفات بشریت نیست شده دستار به «لام و الف» بر سر بندد، یعنی یک گوشه را به اُریب فرو گذارد. اگر محرم طریقت شده «جورب» در پای کند و این شعار مشایخ است، جوانان مبتدی را نشاید. اگر قدم در عالم پاکی نهاده «پاچیله» در پوشد و آن کفشه است تنگ که اهل تصوف چون پای افزار از پای بیرون کنند آن را در پوشند و بر روی بساط یا به سجاده خود با آن روند و آنجا بیرون کنند و پای بر سجاده نهند و این از آن مشایخ است، نوعهдан و جوانان را نشاید، پوشیدن آن عیب باشد و قباقب پوشیدن کسی را مُسلم است که نفس خود را در زیر پای مالیده باشد. اگر دیدار حق را سزاوار گشته «روی اُستره» برافکند یعنی روی مال یا دستارچه برگردن اندازد و هر دو سر اورا در پیش بریندد و پیراهن را جیب شاید نهادن و جیب مرقع مقام رازست و پناه خلق و آستین مرقع سلاح است و کلاه تاج کرامت است و دستار دستور امانت است و عمame با ریشه البته ندارد. میان بند، کمر بندگی است که بسته ام، گریبان باز انداخته یعنی بادیان فرجی رحمت است که باز افگندهام و هر یکی را نعلین چوین که آن را قباقب خوانند و ابریقی از برای وضع....».

الف) سرپوش

صوفیان عموماً کلاهی بر سر داشتند،^(۱۸۴) اینکه در برخی از متابع آمده است که فلان

صوفی یا درویش، خرقه‌ای در سر داشت، اگرچه می‌تواند به معنای این باشد که خرقه (نوعی قبا و بالاپوش دراویش) را بر سر می‌انداخت و تا پایین بدن را می‌پوشانید؛ اما ظاهراً بیشتر به معنای خرقه و تکه پارچه کهنه و پاره‌ای است که بر سر می‌نهادند.^(۱۸۵) همچنان که می‌نویسند، شبی (م ۳۳۴ ه) کلاهی داشت در خور صوقش.^(۱۸۶) جوانان درویش معمولاً طاقیه‌ای بر سر داشتند،^(۱۸۷) این طاقیه، کلاهی مخروطی شکل و بلند بود که قسمت بالای آن بریده شده و گرد و صاف بود. طاقیه را معمولاً با قطعات کاغذ آستر می‌کردند و فاصله میان آستر را که با سر مماس بود، با قسمت بیرونی طاقیه که از کرباس بود و دیده می‌شد، اغلب با قطعات کاغذ یا پنبه می‌انباشتند. گاهی نیز حاشیه‌ای از پوست «ذله» به نام «قندوز» را به صورت نواری دور و لبه آن قرار می‌دادند که بدین ترتیب روی پیشانی و قسمت بالای گردن را در قسمت پشت سر می‌پوشاند. رنگ این طاقیه اکثراً سبز بود، اما نوع سیاه یا سفید آن نیز وجود داشت.^(۱۸۸) (شکل ۴۱۵)، این نوع سرپوش - طاقیه - شباهت بسیاری با برخی کلاههای دراز و مخروطی شکل امرا و سلطانین این دوره داشت.^(۱۸۹)

در باب شیخ ابوسعید ابوالخیر، صوفی و عارف مشهور (م ۴۴۰ ه) می‌نویسند که کلاهی صوفیانه «مزدوجه‌ای» بر سر می‌نهاد.^(۱۹۰) این کلاه تقریباً همان طاقیه مخروطی است که ذکر آن گذشت و همان گونه که گفته شد آن را از کاغذ و کرباس می‌ساختند.^(۱۹۱) نام این کلاه از ریشه زوج گرفته شده است؛^(۱۹۲) زیرا این کلاه ظاهراً از دونوع کلاه ساخته می‌شد که یکی در داخل و دیگری در بیرون بود و میانشان را از پنبه یا کاغذ پُر می‌کردند.^(۱۹۳) گاهی نیز روی این کلاهها سوزن کاریهای زیاد و پُرکاری بود که بدین سبب بدانها کلاه هزار میخی می‌گفتند.^(۱۹۴) بر بالای این کلاهها گاهی قبه و جوزگره که نوعی گره دگمه مانند از قیطان بود، می‌آویختند.^(۱۹۵) غیر از این کلاهها، باید به دستار و عمامه آنان نیز اشاره کرد. شیخ ابوسعید، بویژه به هنگام وعظ و خطابه عمامه‌هایی به سر می‌بست.^(۱۹۶) این عمامه‌ها بسیار گرانبها بودند.^(۱۹۷) رنگ یکی از عمامه‌های شیخ به هنگامی که در میهن وعظ می‌کرد، سفید بود،^(۱۹۸) در حالی که صوفی (بالاپوش) سرخ رنگی بر تن داشت. باید به این نکته اشاره کرد که اغلب دراویش به

هنگام سماع، عمامه‌های خود را از سر درمی‌آوردند و بعد از اتمام سماع نیز، دستارها و عمامه‌های خود را به صورت باز بر سر می‌نهادند.^(۱۹۹)

ب) بالاپوش (قبا، خرقه، صوف وغیره)

مهمنترین بالاپوش صوفیان و زاهدان خرقه بود.^(۲۰۰) در کتب صوفیانه این عهد از خرقه با نامهای دیگری همچون مُرْقَع، مُرْقَعه، صوف، جعبه، خشن، فَرْجِيَّه، دلق مُلْمع، هزارمیخی، پشمینه، پلاس و خلقان یاد شده است که البته با هم تفاوت‌هایی در برش، دوخت و نوع رنگ یا تزیینات داشتند.^(۲۰۱) علت اینکه نام خرقه از همه نامهای دیگر معروف‌تر و رایج‌تر بود، این است که صوفیان اولیه اسلام از پارچه‌های کهنه و ژنده‌ای که به دست می‌آمد، بر روی جامه دریده خود وصله می‌زدند و بدین ترتیب پاره‌ای روی پاره دیگر می‌دوختند و این به دلیل تنگ‌دستی و ققر آنان بود و چون «خرقه» به معنای دریدن و «خرقه» نیز به معنای پاره بود، بنابراین، این بالاپوش وصله‌دار خرقه نام گرفت. این وصله‌های رنگارنگ و پُر‌شمار، سبب سنگینی و نیز گلفتی خرقه می‌شد.^(۲۰۲) چنانکه خرقه شیخ بوسعید را تا وزن ۲۰ من نوشت‌اند.^(۲۰۳) به هر حال در آین صوفیان، خرقه و خرقه‌پوشی، دارای آین و مراسم ویژه‌ای بود که با آن به صورت مشخص و واضح از اواسط قرن چهارم و به عنوان نمونه از زمان ابو عمرو زجاجی (م ۳۴۸ ه) رویه‌رو می‌شویم.^(۲۰۴) از فحوای مطالب متدرج در منابع مشخص می‌شود که زمان شیخ بوسعید، مُرْقَع^(۲۰۵) پوشیدن آسان بود و هر کس از دراویش می‌توانست آن را پوشد، اما پیش از زمان او و حتی دوران جوانی شیخ، دراویش براحتی نمی‌توانستند صاحب خرقه مخصوص شوند.^(۲۰۶) به تصریح هجویری (نیمه قرن ۵ ه) خرقه از شش قسمت تشکیل می‌شده است: ۱) قب: به معنای پاره جیب و پیراهن که به قسمت بالای گریبان خرقه گفته می‌شد؛ ۲) گریبان؛ ۳) تیریز: سجاف پهni در دو طرف قبا یا پیراهن بود که روی و دو طرف سینه را شامل می‌شد و نامهای دیگر ش تیریز و تریج بود؛^(۲۰۷) ۴) دو آستین؛^(۲۰۸) فراویز: افزوده‌هایی به صورت سر دوزی بر لبه‌های آستین و گریبان بود که از پارچه دیگری یا رنگ دیگری به لباس دوخته می‌شد؛^(۲۰۹) ۵) کمر.

همان گونه که گفته شد، پوشیدن خرقه در دوره‌های بعدی، جنبهٔ تظاهر به خود گرفت. یعنی وصله و تکه‌های رنگارنگ پارچه‌های ژنده و کهنه‌ای که صوفیان اولیه از نداری و فقر بر هم می‌بستند و می‌پوشیدند؛ در دوره‌های بعد پوششی تظاهرآمیز شد تا عده‌ای بدين وسیله خود را در شمار صوفیان درآورند و پاره‌های مرقعه رواج یافت و به قول غزالی، خرقهٔ پشم را راه‌کردن و سجاده‌ها و مرقعه‌های رنگین طلبیدند. این تکه‌های رنگارنگ خرقه را «مصطفیّات» (شاوزک، مُشْوَّرَات) نام نهادند.^(۲۱۰) برخی صوفیان، خرقه را در زیر لباسهای دیگر طوری می‌پوشیدند که مقداری از آن از زیر آستین دیده می‌شد، اما عده‌ای دیگر خرقه را بر روی دیگر لباسهای خود می‌پوشیدند.^(۲۱۱) از توضیحات هجویری در می‌یابیم که در زمان او میان مرقعه و جامهٔ پشمین و پراهن سفید تفاوت بوده است؛ زیرا معاصران او از پوشیدن پشمینه امتناع می‌کردند.^(۲۱۲) اگرچه در قرن هشتم، بهترین جامهٔ اهل تصوف، پشمینه بود.^(۲۱۳)

باید توجه داشت که تعدادی از بالاپوشها و لباسهای اصلی صوفیان، همچون خرقه یا مرقع جلویسته بودند. یعنی بر خلاف قبا که جلوی آن باز بود، جلوی خرقه یا مرقع بسته بود و آن را از سوراخ محل سر می‌پوشیدند و در می‌آوردند.^(۲۱۴) شیخ بوسعید نیز از این مرقعهای صوفیانه داشت. ظاهراً نوع دیگری از این خرقه‌ها و مُرقعها، جامه‌ای پشمین به نام فرجی (فرجیه) بود که شیخ بوسعید در نیشابور یکی از آنها را برت نداشت.^(۲۱۵) این فرجیه را که از عراق برای شیخ آورده بودند، دارای فراویز بود^(۲۱۶) که همان افزوده‌ها و نوعی طراز جامه به شمار می‌رفت. این تزیین به صورت سردوزی بر لبه آستینها و گریبان و از پارچه‌ای دیگر و یا رنگ دیگری به فرجیه دوخته می‌شد.^(۲۱۷) ظاهراً فرجیه شیخ را از پارچه‌ای به نام فوطه دوخته بودند.^(۲۱۸) باید دانست که فرجیه را از پشت آن می‌پوشیدند، زیرا جلوی آن کاملاً بسته بود. این جامه بلند و گشاد دارای آستینهایی گشاد و گاه بسیار دراز بود، به حدی که از سرانگشتان می‌گذشت و در برخی از موارد آخر آستینها را می‌بستند (مانند سرکیسه‌ای که آن را خفت کنند) و گاه نیز آن را تا می‌کردند و به صورت حجم نسبتاً بزرگی در محل مج دستها جمع می‌کردند. وقتی فرجیه را می‌پوشیدند و دستها را در آستینهای آن می‌کردند، باید یک نفر دیگر،

دگمه‌های آن را که در پشت و از بالا تا پایین آن قرار داده شده بود، می‌بست (۲۱۹) (شکل ۴۱۶). فرجیه ظاهراً همان است که در صحیح بخاری به صورت «فرقچ» آمده است. (۲۲۰) ظاهراً نام دیگر و نسبتاً جدید این بالاپوش، سه چاک بود. (۲۲۱) جنس فرجیه عموماً از پشم تهیه می‌شد (۲۲۲) و بدون بند کمر و شال به کار می‌رفت. از دیگر بالاپوشهای صوفیان باید از «ججه» نام برد، این بالاپوش از سه قسمت تشکیل می‌شد: ۱) رویه پنبه‌ای (ابره، اوژه)، ۲) آوره البطانه (آستر)، ۳) الوضیعه (پنبه میان آستر) و ظاهراً این سه قسمت گاه قابل تفکیک و جداسازی بودند. (۲۲۳) شیخ بوسعید نیز هنگامی که بر منبر می‌رفت، ججه‌ای با آستر می‌پوشید که درون آن پنبه بود، گاهی پس از آنکه از منبر پایین می‌آمد، درویشان جبهه اورا برای تبرک تکه تکه می‌کردند و هر یک قسمتی از آن را می‌بردند. (۲۲۴) همچنین باید از نوعی خرقه با نام «خرقه هزار میخ» نام برد (۲۲۵) (شکل ۴۱۷)، که ظاهراً به دلیل سوزن‌کاریهای بسیار، به این نام معروف شده بود. شیخ بوسعید گاهی بالاپوش کوچک دیگری بر تن می‌کرد که لباقه صوف نام داشت و رنگ آن سبز بود. لباقه، ظاهراً همان صدره (صدریه، صدریه) است که نیمتنه‌ای بی‌آستین بود. این نیمتنه هیچ شکافی در جلو یا عقب نداشت، تنها سه سوراخ برای عبور سر و دستها در آن بود (۲۲۶) (شکل ۴۱۸).

همچنین صوفیان جبهه‌ایی کوتاه که تا نیمة ساق پا می‌رسید و دارای آستینهایی کوتاه، اما گشاد بود بر تن می‌کردند. این جبهه‌ها در عقب و جلو دارای شکافی نبودند و آنها را از سر می‌پوشیدند و در می‌آوردند (۲۲۷) (شکل ۴۱۹). صوفیان از قدیم الایام با این جمله «الاكمال المقصره» کوتاهی آستین را از نشانه‌های خود قرار داده بودند. (۲۲۸) چنانکه خواجه «بوطاهر» نیمه جبهه‌ای می‌پوشید و بر سر سفره غذایی که دراویش می‌همان نشسته بودند، می‌گشت. (۲۲۹) این نیم جبهه، ظاهراً به شکل نیمتنه بود. گاهی نیز کرفه (کرته، کرتک) که چون گُنگُنی با آستینهایی تا نیمة دست بود، می‌پوشیدند (۲۳۰) (شکل ۴۲۰).

صوفیان در آستینهای گشاد این جبهه‌ها، وسایلی چون کفش (۲۳۱) یا غذا (۲۳۲) و یا چیزهای دیگر می‌گذشتند. (۲۳۳) در بسیاری از مواقع، بویژه در مراسم سماع و غیر آن

صوفیان خرقهٔ خود را چاک می‌دادند و این چاک دادن خرقه، شرایط و اصولی داشت.^(۲۴) همچنین بسیاری از اُمراً یا دانشمندان، وقتی به زُهد می‌گردیدند، جامهٔ خشن و پشمینهٔ می‌پوشیدند.^(۲۵)

پوستین، یکی دیگر از بالاپوشاهای صوفیان بود. این پوستینها اکثراً از پوست گوسفند تهیه می‌شد و گاهی نامِ کَبَل (کیل، کَوْل) داشت که نام قدیم خرقه بود.^(۲۶) در بسیاری از موارد این پوستینها، خود دارای وصله‌هایی بودند، همچون پوستین وصله‌دار «لقمان سرخسی» که شیخ بوسعید با او دیدار کرد.^(۲۷) همچنین زاهدی در خوارزم و در زمان حکومت اتسز پوست آهو می‌پوشید^(۲۸) (شکل ۴۲۱). صوفیان در برخی موارد پلاس و گلیم^(۲۹) یا نمد^(۳۰) یا صوفی رومی^(۳۱) یا خُلقان^(۳۲) و یا چپ و راست که ظاهرآ جامه و بالاپوشی نقش دار بود، می‌پوشیدند.^(۳۳) و در برخی موارد نیز ردا، بر دوش می‌انداختند.^(۳۴) همچنین صوفیان گاهی بر اساس سنت صوفیانه، سجاده‌ای رنگین بر کتف چپ خود می‌آویختند و گاهی نیز برای تضرع و توبه آن سجاده را به دور گردن خود می‌آویختند.^(۳۵)

در مورد رنگ و جنس خرقه‌ها و مرقعها و دیگر بالاپوشاهای صوفیه باید گفت که^(۳۶) نخستین و قدیمیترین رنگ، کبود بود. این رنگ رایجترین رنگ در میان خرقه‌های صوفیان بود و شاید تقلید و تأثیری از جامه‌های راهبان مسیحی قرون اولیه اسلامی بود که زاهدان مسلمان نیز از آن رنگ استفاده کردند. البته صوفیان می‌گویند که رنگ کبود جامه اهل مصیبت است و ایشان خود را در مرگ آدم ابوالبشر مصیبت زده می‌دانند، به هر حال شاید دلیل دیگر این امر این بود که چون این رنگ در سفرهای زیادی که صوفیان می‌کردند، پرکتاب بود و مناسبتر می‌نمود، از آن بیشتر استفاده می‌کردند.^(۳۷) رنگ سیاه را نیز بسیار زیاد به کار می‌بردند. با خرزی سیاه را لا یقتنین رنگ‌گها می‌داند و در باب آن می‌نویسد که مقام اول (در سلسله مراتب صوفیان و زاهدان) مقام عیسی است که پلاس و جامه سیاه خشن غلیظ (زیر و درشت بافت) داشت، نه بیاض و نه حمرت و نه خضرت و نه صفترت.^(۳۸) پس از آن رنگ سفید است که به آن رنگ اولی لقب داده‌اند. با خرزی مقام دوم سلسله مراتب زاهدان را که مقام موسی

است، پشم نرم سفید (ونه سیاه) ذکر کرده است.^(۲۴۹) بجز این رنگها، صوفیان گاه از لباقه سبز همچون شیخ ابوسعید،^(۲۵۰) یا همان گونه که گفته شد، از خرقهای مُرُقَع و مُلَمَع که با وصله‌های گوناگون، رنگارنگ شده بود، استفاده می‌کردند. جنس اکثر لباسهای آنها از صوف یا پشم گوسفند بود،^(۲۵۱) اما برخی از دراویش که با تظاهر خشک صوفیان در پوشیدن جامه‌های پشمین و خشن مخالف بودند، جامه‌های نرم و حتی حریر می‌پوشیدند، چنانکه شیخ ابوسعید ابوالخیر چنین جامه‌هایی می‌پوشید.^(۲۵۲) همچنین درویشان مُسافر وقتی از خانقاہ بیرون می‌آمدند، زاویه‌ای بر پشت می‌بستند که یک طرف آن بر کتف راست و طرف دیگر زیر بغل چپ قرار می‌گرفت و بدین ترتیب این پوشش درست همانند احرام بستان حاجیان می‌شد.

ج) ازار (پایین‌پوش)

درویشان ازاري به صورت لنگ بر کمر می‌بستند که آن را در بسیاری از موارد و بويژه هنگام خدمت کردن به دیگر درویشان در خانقاہ مثل غذا دادن در سر سفره، بر کمر می‌زدند.^(۲۵۳) یعنی دامنه و پایین ازار را از دو طرف بالا می‌آوردند و آنها را در محل کمر محکم می‌کردند. همان گونه که در حمام، میان را می‌بستند، «میان بستان» از سن مهمن صوفیان و دراویش بود.^(۲۵۴) همچنین ایشان رانین (رعین) که دوران را از بالا و کمرگاه تا پایین می‌پوشاند، به کمر می‌بستند.^(۲۵۵) می‌نویسند، وقتی صوفیشی چیزهایش را می‌بخشید، جامه را بیرون می‌آورد و ازار می‌پوشید و ردا بیرون می‌کرد و مرقع می‌پوشید.^(۲۵۶)

د) کفش

کفش اصلی ایشان چمچم (چمچم) بود.^(۲۵۷) این پالافزار نوعی گیوه بود که کف آن را به جای آنکه از چرم تهیه کنند، از پارچه‌های کهنه می‌ساختند و ظاهراً فاقد پاشنه بود.^(۲۵۸) (شکل ۴۲۲). همچنین آنان گاه قبقاب که نعلین و کفشهای چوبین بود به پا می‌کردند (شکل ۴۲۳). در باب جوراب و کفشهای صوفیان، با خرزی مطلب مهمی دارد وی

می نویسد: «اگر صوفی محروم طریقت شده (جوراب) در پا می کند و این شعار مشایخ است، جوانان مبتدی را نشاید و اگر صوفی قدم در عالم پا کی نهاده (پاچیله)^(۲۵۹) در پوشید و آن کفشه است تنگ که اهل تصوف چون پای افزار از پای بیرون کنند آن را در پوشند و بر روی بساط یا به سجاده خود با آن روند و آنجا بیرون کنند و پای بر سجاده نهند و این از آن مشایخ است، نوعه دان و جوانان را نشاید، پوشیدن آن عیب باشد و قباقاب پوشیدن کسی را مُسلم است که نفس خود را در زیر پای مالیده باشد».^(۲۶۰)

همچنین صوفیان اغلب وسایلی همراه خود داشتند، این وسایل را بویژه در مسافرتهای نسبتاً زیادی که می کردند، با خود می بردند. آنان عصایی که در قسمت پایین آن آهن به کار رفته بود، در دست چپ داشتند^(۲۶۱) و همچنین کوزه‌ای چرمین که بدان رکوه می گفتند، برای وضو گرفتن به دست چپ می گرفتند. گاه به جای رکوه، «ابرق» یا کوزه‌ای سفالین همراه می بردند.^(۲۶۲)

۸. لباس باز رگانان

الف) سربوش

ایشان معمولاً دستارهایی بسیار دراز داشتند که وقتی آن را می بستند نسبتاً بزرگ می نمود.^(۲۶۳) ادامه عمامه ایشان به پشت گردن تا حدود کمر و گاه پایینتر از آن (حتی تا زانوان) آویخته می شد.^(۲۶۴) اگر عمامه سفید بود، در جلو (بالای عمامه) و همچنین در قسمت آویخته شده پشت عمامه، دو تکه زرد رنگ که روی آنها نقوش و خطوط نارنجی رنگ دیده می شد، وجود داشت. گاهی این عمامه بسیار بلند و به رنگ قرمز بود، در این صورت باز همانند مورد قبلی در جلو و پشت آن دو تکه زرد رنگ که روی آنها نقوشی به رنگ سیاه بود، دیده می شد.^(۲۶۵) عمامه آبی رنگی نیز که دو تکه زرد رنگ آن نقوش نارنجی داشت، بر سر می گذاشتند.^(۲۶۶) گاهی عمامه‌ای را به صورت کلاه نیم گردی بر سر می بستند و سپس پایین آن را که تقریباً روی پیشانی و دور سر بود، با دستاری به رنگ دیگر می پیچاندند. در این صورت قسمت پایین معمولاً به رنگ زرد، اما قسمت بالایی به رنگ سرخ و گاهی نیز قهوه‌ای رنگ بود،^(۲۶۷) گاهی عمامه را

مطبق و به صورت انبوه به دور سر می‌بستند و ادامه آن را از دو طرف واژ بالای عمامه، به طرف جلو و پیشانی پایین می‌آوردند و آن را به زیر عمامه در بالای گوش فرو می‌کردند و از همانجا بیرون می‌آوردند و ادامه‌اش را از زیر چانه به طرف شانه دیگر می‌بردند. یک نوع از این عمامه را که بر سر تاجر پارچه فروش مشاهده می‌کنیم؛ رنگ زرد طلایی دارد.^(۲۶۸) گاهی نیز همچون عمامه قبلی دستار را انبوه می‌بستند و ادامه آن را از بالا به طرف پایین به طور عمودی از جلوی (پیشانی) عمامه به داخل آن می‌بردند، که رنگ قرمز آن را می‌شناسیم.^(۲۶۹) گاهی نیز عمامه خود را به صورت انبوه بر سر می‌بستند و در قسمت بالای آن تیغه مانند باریک و درازی را نصب می‌کردند. رنگ این عمامه گاهی سرخ با تکه زرد رنگ بود^(۲۷۰) (شکل ۴۲۴ - ۴۲۶، ۴۶۲ و ۴۶۳).

ب) قبا و بالاپوش

قباهای ایشان یقه گرد و بسته و جلوی آنها نیز بسته بود. آستین قباها بلند و گشادتر از آستین قباها مردمان معمولی بود. بلندی قبا نیز بیشتر از قباها مردم معمولی بود و تا حدود قوزک پا می‌رسید. این قباها گاهی به رنگ زرد طلایی بود که نقوشی سیاه رنگ بر روی آن دیده می‌شد. در محل بازوan، نقش دو بازویند به رنگ زرد (کمرنگتر از لباس) با نقوش سیاه وجود داشت. آستر داخل قبا نیز سرخ رنگ بود. گاهی نیز این قبا، رنگ آبی داشت و بازویندهای آن زرد روشن با نقوش سیاه بود. نوع سرخرنگ این قبا نیز وجود داشت که نقوش سیاهی روی آن بود با بازویندهای زردی که روی آن بازویندها نیز خطوط سیاه و نارنجی کشیده شده بود،^(۲۷۱) چنین قبایی را بر تن خواجه بازرگانی که پارچه فروش است، می‌بینیم. رنگ این قبا بنفس است و ظاهراً پیراهنی زرد رنگ زیر این قبا پوشیده است که لبه‌های آن در سر مچها پیداست یا اینکه قبای بنفس او در مچهای دست، حاشیه نوار مانندی به رنگ زرد طلایی دارد،^(۲۷۲) گاهی این قبا سبز رنگ بود که روی آن نقوش به رنگ سبز تیره، مایل به سیاه داشت، اما دو نقش بازویند آن، زرد طلایی بود^(۲۷۳) (شکل ۴۲۷، ۴۲۸ و ۴۶۴).

ج) شلوار

سروال آنها گاه گشاد و پرچین و گاه تنگ و چسبان بود، اما به هر حال هر دوی این نوع شلوارها در محل مچ پا خفت و محکم می شد، اغلب رنگ سروالها، سفید یا زرد بود^(۲۷۴) (شکل ۴۲۹).

د) کفش

کفشهای بازرگانان اکثرآ به رنگ زرد بود.^(۲۷۵) این کفش همچون چکمه بلند نبود، بلکه به شکل گیوه‌های امروزی بود. رنگ قهوه‌ای و همچنین سیاه آن نیز مورد استفاده قرار می گرفت.^(۲۷۶) ظاهرآ این کفشها پاشنه نداشتند (شکل ۴۳۰ و ۴۳۱).

۹. لباس مردم عادی

اگر چه پوشاسک مردم این دوران در موارد بسیار، شباهتها بی با پوشاسک مردمان قرون گذشته ترا از خود دارد؟^(۲۷۷) اما در این دوره ما با تغییراتی در نوع سرپوشها و کلاهها و دستارها رویه‌رو می شویم، پوشاسک مردمان این دوران نیز، شامل سرپوش، قبا و کمریند (شال)، بالاپوش، حمایل، شلوار و پای افزار بود که به ترتیب بررسی خواهد شد.

الف) سرپوشها

ما در اینجا نمی توانیم تقسیم‌بندی محقق محترم آفای ضیاء‌پور را در باب سرپوشها به کار گیریم؛ زیرا تقسیم‌بندیهای ایشان بدون در نظر گرفتن طبقات اجتماعی صورت گرفته است.^(۲۷۸) همچنین ما با نتایج تحقیقات جناب هرمان گوتز نمی توانیم کاملاً موافق باشیم؛ زیرا تحقیقات ایشان نیز اگر چه دقیق و علمی است، اما فاقد تقسیم‌بندیهای طبقات اجتماعی است.^(۲۷۹) به هر حال تمامی انواع سرپوشهایی را که طی قرون پنجم تا هفتم هجری مردمان ایران از آنها استفاده می کردند می توان به چهار دسته اصلی تقسیم و بر این اساس هر یک را جدا گانه بررسی کرد. ۱) کلاهها، ۲) عمامه‌ها، ۳) کلاه‌عمامه‌ها و ۴) نوارهای تزینی (سرپندها).

۱. کلاه. مهمترین و ساده‌ترین کلاه این دوران کلگی نیم‌گرد (نیم‌دایره‌ای) و ساده بود که لبه پایین آن به صورت نواری دیده می‌شد^(۲۸۰) (شکل ۴۳۲). نوع کوتاه و بدون قوس آن را نیز بر سر می‌گذاشتند^(۲۸۱) که گاهی بسیار کوتاه و بدون لبه بود^(۲۸۲) (شکل ۴۳۳). نوعی دیگر از این کلاه را با زایده کوچکی بر بالای آن بر روی کاسه سفالی دوره سلجوقی نیز مشاهده می‌کنیم.^(۲۸۳) گاهی نوعی از همین کلاههای ساده را که بر گرد آن دو نوار در کنار هم عبور داده شده بود بر سر می‌گذاشتند.^(۲۸۴) با قدری اختلاف، نوع دیگری از این کلاه را نیز در روی بشقابهای این عهد می‌توان دید^(۲۸۵) (شکل ۴۳۴). کلاههایی که سه برآمدگی (در دو طرف و قسمت وسط) داشتند و در دوره‌های پیشین نیز شاهد آنها بودیم، بر سر مردان این دوره هم می‌بینیم^(۲۸۶) (شکل ۴۳۵). شبیه این کلاه را در همین دوران اما قدری جلوتر (با این تفاوت که تنها دارای دو برآمدگی قوسی شکل است که در وسط به هم رسیده‌اند و قدری فرو رفته‌اند) در شکل کلاههای مردم مشاهده می‌کنیم^(۲۸۷) (شکل ۴۳۶). یک نوع نسبتاً جدید از کلاههای سلجوقی عبارت بود از کلگی نیم‌دایره‌ای شکلی که روی کلاه دیگری که دولبه آن قدری بالاتر بود، قرار می‌گرفت. بالای این کلگی، زایده‌ای قرار داشت^(۲۸۸) (شکل ۴۳۷). گاهی کلاهی همچون کلاههای امروزی که دور تا دور آن لبه داشت به سر می‌کردند؛ ظاهرآ صیادان و ماهیگیران از این نوع کلاه استفاده می‌کردند^(۲۸۹) (شکل ۴۳۸). در شکل ۴۴۷ با نوع دیگری از این کلاهها و در شکل ۴۴۹ با کلاه مثلثی شکل ساریان ژتران روبه‌رو می‌شویم.^(۲۹۰)

۲. عمامه و دستار. یکی از مرسومترین دستارهایی که مردمان این دوران بر سر می‌بستند، دستاری نسبتاً کوچک و کم پشت بود که پس از حدود سه دور تاییدن، ادامه پارچه عمامه را نیز یک بار از بالا و داخل عمامه به طرف پایین رد می‌کردند، به شکلی که درست از وسط و جلوی پیشانی عمامه، به طور عمودی بگذرد^(۲۹۱) (شکل ۴۳۹). البته در این دوران نوع ساده این دستار را که دیگر ادامه عمامه از جلو و پیشانی آن رد نمی‌شد، بوفور مشاهده می‌کیم.^(۲۹۲) اما از دستارها و عمامه‌های درازتر و بزرگتری که در این دوران به کار می‌رفت،^(۲۹۳) دونوع آن را می‌شناسیم. این عمامه‌ها را طوری

می‌پیچاندند که شکلی تاب داده به دست می‌آمد، یعنی درست مثل لباسی که پس از شسته شدن آن را می‌پیچانیم تا آبش خارج شود (شکل ۳۴۹). نوع دوم این عمامه همانند نوع اول بود، با این تفاوت که از دو طرف و در دو جهت تاییده و پیچانده می‌شد (۳۵۰) (شکل ۳۵۰).

بر اساس کتاب مقامات حیری با عمامه‌های تعدادی از باربران آشنا می‌شویم، این عمامه‌ها سه نوع بودند: رنگ آنها زرد یا زرد روشن بود که نواری به رنگ زرد پر رنگتر در پایین عمامه و با خط نارنجی داشت و یا به رنگ سرخ بود، (۳۱۵) کشاورزان و دامداران، عمامه‌های کوتاه و کم پشت و کوچکی که قسمت زیرین آن به رنگ زرد کمرنگ بود و روی آن نواری آبی رنگ قرار داشت، به سر می‌گذاشتند. (۳۱۶) کارگران ساختمانی و مانند آنها عمامه‌ای آبی رنگ بر سر می‌بستند. (۳۱۷)

ریسندگان و بافندگان عمامه زرد بر سر می‌گذاشتند. (۳۱۸) دستار یک فرد سلمانی (آرایشگر) را بر اساس کتاب مقامات حیری شناسایی کرده‌ایم، این عمامه قدری بزرگ و مُطبق است، ادامه دستار را از بالا به طرف یکی از گوشها پایین آورده و از روی (به کناری) عمامه عبور داده و به درون عمامه برده است. رنگ آن سفید یا زرد کمرنگ است. (۳۱۹) البته شمار بسیاری از عمامه‌های افراد این دوران بویژه مردمانی که دارای پایگاه اجتماعی بالاتری بودند (البته از همان مردمان عادی)، عمامه‌ها و دستارهایی بودند که یا ادامه و دنباله آنها آویخته بود و یا در جلو و قسمت آویخته پشت عمامه، دو تکه رنگی غیر از رنگ عمامه دیده می‌شد. برای مثال چهار نفری که رویه روی همان فرد سلمانی قرار گرفته‌اند، به ترتیب نفر اول دستاری بدون دنباله و به رنگ قهوه‌ای تیره مایل به خاکستری بر سر دارد که تکه زرد رنگی در جلوی (بغل) آن دیده می‌شود، نفر بعدی نیز دستار بدون دنباله‌ای بر سر دارد که رنگ آن سرخ است و تکه زرد رنگی در جلوی (بغل) آن قرار دارد، نفر سوم دستارش را چون گلاهی به سر بسته است و قسمت پایین آن دارای لبه است. این دستار رنگ زرد دارد. همچنین ما با شمار دیگری از عمامه‌های افرادی که در مسجد به سخنان یک عالیم روحانی گوش می‌دهند و دستارهایشان دنباله‌دار است، رویه رو می‌شویم. این دستارها به رنگ سفید با

دو تکه زرد رنگ روی آن (یکی روی دنباله آویخته عمامه در پشت و یکی هم در بغل یا در جلو و پیشانی عمامه) و یا زرد، یا سرخ با تکه زرد رنگ که روی آن نقوش سیاه کشیده شده است، یا قهوه‌ای با تکه زرد رنگ که روی آن نقوش سرخ کشیده شده است، دیده می‌شوند^(۳۰۰) (مقایسه کنید با شکل‌های عمامه‌ها و دستارهای قبلی).

گاهی نیز عمامه نسبتاً بزرگی را به صورتی تقریباً انباشته بر سر می‌گذاشتند و در پایان، ادامه دستار را یک بار و گاهی دوبار از جلو و پهلوی عمامه رد می‌کردند، که معمولاً روی این قسمت دستار که چون نواری از روی پهلوی عمامه می‌گذشت، تکه‌های رنگی وجود داشت.^(۳۰۱) در شکل ۴۴۵، ۴۴۶ و ۴۴۸ با سه نمونه دیگر از عمامه‌ها آشنا می‌شویم.^(۳۰۲) در شکل ۴۵۷ دستار کسی را که بر فیل سوار است و در شکل ۴۵۸ و ۴۵۹ دستارهای فروشنده‌گان را می‌بینیم.^(۳۰۳) ظاهراً (شکل ۴۶۲ و ۴۶۳) عمامه‌هایی وجود داشتند که مردمان نسبتاً متمكن از آنها استفاده می‌کردند.^(۳۰۴)

۳. کلاه - عمامه. تعدادی از دستارها و سرپوشهایی که مردمان این دوران به کار برده‌اند، ترکیبی از کلاه و عمامه است و اکثر آن‌ها دین شکل دیده می‌شود که کلاهی بر سر گذاشته و دور آن را با دستاری پیچانده‌اند. یکی از این نمونه‌ها را در تصویری که از قرن ششم به دست آمده است، مشاهده می‌کنیم. دستاری از زیر کلاه نوک تیزی که تا روی پیشانی را پوشانده، بیرون آمده است و تا روی شانه آویزان است^(۳۰۵) (شکل ۴۴۰). گاهی کلاه نوک تیز و مخروطی شکل و نسبتاً کوتاهی را که دور آن را دوره‌ای فراگرفته بود، بر سر می‌گذاشتند (شکل ۴۴۱). از نمونه‌های دیگر، کلاه قوسی و نیم‌دایره‌ای شکلی است که دستاری به صورت نوار، سه بار برگرد آن به صورت مطبق می‌چرخید و ادامه آن از قسمت عقب و بالای کلاه می‌آویخت^(۳۰۶) (شکل ۴۴۲). یا اینکه کلاه قوسی شکل و نیم‌دایره‌ای را که روی آن خطوط شیارداری بود، بر سر می‌گذاشتند و دورش را عمامه بسته و ادامه پیچانده شده عمامه را به صورتی کوتاه، اما نسبتاً پهن، در پشت گردان قرار می‌دادند.^(۳۰۷) گاهی نیز کلاه مخروطی شکلی را که قرمز رنگ بود، با دستاری زرد رنگ که به صورت ضربدر دورش پیچانده بودند، به سر می‌کردند^(۳۰۸) (شکل ۴۴۳).

۴. سربند (نوار تزیینی). در بیشتر موارد سربند، تنها نوار ساده‌ای بود که دور سر

بسته می‌شد و آن را در پشت سرگره می‌زدند. البته گاهی دیده می‌شد که روی این نوار و در محل پیشانی، قطعه‌ای برای تزیین و زیبایی وصل می‌کردند.^(۳۰۹) این نوار در برخی از موارد دارای نقوش و سنگهای قیمتی به صورت دایره‌ای شکل بود که در جلوی آن، چیزی شبیه به جقه نصب می‌شد^(۳۱۰) (شکل ۳۵۲ و ۴۴۴). سریند بستان از سن قديمى ايرانيان قبل از اسلام بود و بویژه آن را در نقوش حجاری دوران هخامنشى در تخت جمشيد يا در دوران ساساني مي بینيم.^(۳۱۱)

ب) قبا و بالاپوش و کمریند (شال)

قباهای اين دوران عموماً دارای يقه بسته و گرد و جلوسته بود. بلندی اين قباها تا حدود زانوان یا کمی پاينتر تانيمه ساق پا می‌رسيد و آستينها يی بلند و چسبان داشت و معمولاً دارای حاشیه‌دوزی بر بازويندها و در مج لباسها و نيز بر لبه پاينی قبا بود. اين قباها، نقوش اسلامی و گاهی گل و گیاه داشتند. دوباربر را که چنین قباهايی بر تن دارند، در نسخه خطی از کتاب مقامات حریری می‌بینیم. قبای يکی آبی رنگ است و حاشیه بازويندها و لبه پاين قبا زرد طلایی است، قبای دیگر سرخ مات است با همان حواشی زرد طلایی،^(۳۱۲) همچنین يك سلماني (آرایشگر) را با قبايانی به رنگ بنفس مايل به خاکستری می‌بینيم که لبه پاين آن و لبه‌های مچ لباسها و نقش بازويندهای قبا او به رنگ زرد است.^(۳۱۳) از انواع دیگر چنین قباهايی می‌توان به قباهاي مردانی که در مسجد نزد عالم روحاني ايستاده يا نشسته‌اند، اشاره کرد. اين قباها نيز به رنگ آبی با نقش بازويندهای زرد هستند و حاشیه لبه قبا در محل گردن، سیاه است يا اينکه، قباهاي سفیدند با بازويندهای نارنجی که رویشان خطوط سیاه وجود دارد و يا قباهاي قهوه‌ای با بازويندان زرد و يا قباهاي زرد طلایی هستند.^(۳۱۴) همچنین در اين کتاب ماهيگيري را در حال ماهيگيري می‌بینيم که پيراھنی آستین کوتاه و تا حد کمر پوشیده و آن را در دامنی فرو کرده است. پيراھن او آبی پُر رنگ و لبه‌های آن در محل آستينهاي کوتاه آن است، همچنین يقه باز و هفتی شکل آن، قهوه‌ای رنگ است^(۳۱۵) (شکل ۴۵۰). يك دوره گرد دستفروش را با قبايانی با يقه هفت، اما جلوسته و آستین بلند می‌بینيم، بلندی

قبای او تا نیمة ساق پاست. رنگ آن سفید است و نقوشی به رنگ سرخ مات به همراه نقاط دایره‌ای شکل آبی رنگ بر روی آن دیده می‌شود، دو بازویند زرد نیز دارد. یک کشاورز و یک باغبان را نیز در حال کار با قبای جلوسته یقه گرد می‌بینیم، یکی از آن دو قبای رنگ سرخ دارد با نقش بازویندهای زرد کمرنگ و دیگری قبای سبز رنگ دارد با نقش اسلیمی سیاه به همراه دو بازویند سفید. پایین قبا و نیز آستینهای آنها را بالا زده‌اند،^(۳۱۶) این قbahای جلوسته و یقه گرد را برت تن مردمانی از طبقات مرتفع‌تر نیز می‌بینیم.^(۳۱۷) نوعی از همین قbahای جلوسته وجود داشت که بلندتر بود و تا زمین می‌رسید. این قbahای گاهی آستینهایی بسیار بلند داشت که از دستها نیز می‌گذشت و آنها را بر می‌گرداندند و تا می‌زدند و در محل مچ دستها نگاه می‌داشتند و گاه نیز به صورت اضافه‌تر از سر انگشتان رها می‌گردند. نمونه‌ای از این قbahای بلند و گشاد را برت تن افرادی که بر بالین بیماری نشسته‌اند، می‌بینیم.^(۳۱۸)

نوع دیگری از قbahای این دوران، جلویاز بود که معمولاً یک لبه آن را بر روی لبه دیگر می‌گذاشتند و به این ترتیب یقه‌ای به شکل هفت درست می‌شد و سپس در محل کمر، کمریند یا شالی را به دور کمر گره می‌زدند. این قبا کمی بلندتر از نمونه‌های قبلی بود و تا پایین زانوان و نیمة ساق پا می‌رسید. آستینهای این قبا بلند و نسبتاً چسبان بود، حاشیه‌ای نوار دوزی شده در دور تا دور قبا و در محل بازو (نقش بازویند) و همچنین در مچ لباس دیده می‌شد. نوعی از این قبا را که قرمز رنگ بود با حاشیه نوار دوزی شده خردلی رنگ که روی آن نقش سیاه داشت، می‌شناسیم. پس از آنکه یک لبه قبا را روی لبه دیگر قرار می‌دادند، شال قرمزی را به دور کمر محکم می‌گردند و در روی شکم گره می‌زدند و دو ادامه آویخته آن را تا حدود زانوان و گاه پاییتر از آن رها می‌گردند. معمولاً روی این قبا، بالاپوشی آستین کوتاه که بلندی آن تا زانو یا بالاتر از آن می‌رسید، بر تن می‌گردند. این بالاپوش جلویاز، در محل حاشیه آستینهای کوتاهش و همچنین دور تا دور لبه آن، حاشیه‌ای پشمی مانند داشت. این بالاپوش گاهی به رنگ قرمز بود که نقوشی اسلیمی به رنگ خردلی با خط کناره سیاه روی آن دیده می‌شد و همچون قبای زیرین دارای دو حاشیه بازویند به رنگ خردلی بود.^(۳۱۹) در کتاب مقامات حریری با

شخص باربری رویه‌رو می‌شویم که قبایی بلند و جلوبارز به تن کرده است. آستینهای این قبا بلند و چسبان است و رنگ آن سرخ مایل به صورتی است و روی آن کمربندی حلقه‌دار به کمر بسته است.^(۳۲۰) ریستنده‌ای با قبای آبی که دو نقش بازویند به رنگ زرد طلایی با خطوط سیاه دارد، کارگری با قبای سرخ و با همان نقش بازویندهای قبای ریستنده و قبای سیاه شخص دیگری از نمونه‌های دیگر قbahای مردمان این دوران است.^(۳۲۱)

در باب نقوش روی این قbahای، بجز نقوشی که در سطور قبلی ذکر آنها گذشت؛ می‌باید به نقوش ماربیچ دایره‌ای، ضربدرهای ساده روی زمینه رنگی دیگر^(۳۲۲) تقسیم سطح قبا به قسمتهای نسبتاً بزرگ و سپس کشیدن اشکالی در هر یک از آنها^(۳۲۳) و نقوشی ماربیچ و شلوغ روی سطح قبا که در میانه آن نقوش، فضاهای خالی و بدون نقش وجود دارد، اشاره کرد. در شکل ۴۵۵ قبای فردی که بر فیل سوار است، در شکل ۴۵۶ قbahای فروشنده و در شکل ۴۶۰ و ۴۶۱ قبای کشاورزان نشان داده شده است. قbahای دیگر مردمان این دوران را در شکل ۴۵۲، ۴۵۳ و ۴۶۴ می‌بینید.^(۳۲۴)

ج) شلوار

اکثر شلوارهای این دوره، پُرچین و گشاد بودند که در مج پا جمع می‌شدند.^(۳۲۵) نوع دیگری از این شلوارها به صورت معمولی بود، یعنی نه پُرچین و گشاد بود و نه در مج پا جمع می‌شد و تقریباً به شکل زیرشلواریهای فعلی بود. این شلوار را زیر قبا به پا می‌کردند، رنگ آن معمولاً زرد کمرنگ بود.^(۳۲۶) کشاورزان گاه بدون سروال و تنها با قبا مشغول به کار می‌شدند، گاه نیز سروال کوتاه سفیدی می‌پوشیدند و روی آن شالی آبی رنگ را گره می‌زدند و دو دنباله آن را در جلو می‌آویختند. سروالهای کوتاه کشاورزان که تا سر زانوان آنها بود و به بدن نیز می‌چسبید، رنگهای دیگری چون آبی کمرنگ، سبز پررنگ و یا سرخ پررنگ هم داشت.^(۳۲۷) گاهی این پایین‌پوش چون لنگ و یا دامنی به کمر بسته می‌شد، که البته این نوع را بیشتر ماهیگیران یا برخی کارگران دیگر به کار می‌بردند. رنگ این لنگ دامنی شکل، قهوه‌ای بود که رویش خطوط سیاهی کشیده شده

بود، بلندی آن نیز تا حد زانوان می‌رسید.^(۳۲۸) شلوار سفید نانوایی را در شکل ۴۵۱ می‌توان دید.^(۳۲۹)

د) کفش

پاپوشها اکثرًا به صورت کفشهایی ساده یا موزه‌هایی ساق بلند بود. جنس آنها از چرم یا چوب و رنگ آنها نیز قرمز یا قهوه‌ای و یا سیاه بود.^(۳۰) البته گاهی چکمه‌های نوک تیز مشکی نیز بودند که ما آن را بر پای برخی از کارگران می‌بینیم^(۳۱) (شکل ۴۵۴). اکثر کارگران موقع کار بدون کفش بودند.^(۳۲)

۱۰. لباس زنان

الف) سرپوشها

بر اساس اطلاعات به دست آمده از منابع تاریخی و همچنین بررسی نقش مریوط به این دوران، سرپوشهای زنان را می‌توان به پنج دستهٔ اصلی تقسیم کرد.

۱. تاج. مهمترین و متداولترین تاج زنان این دوره، تاج سه برگ بود. این تاج از سه برگ، یکی در وسط و دو تای دیگر در طرفین آن تشکیل می‌شد. تاج سر ملکه نیز همانند آن از سه شکل مثلثی در وسط و طرفین تشکیل می‌شد.^(۳۳) این تاجها عموماً طلایی و گاهی نیز به رنگهای دیگر بودند (شکل ۴۶۵ - ۴۶۷).

۲. کلاه. از کلاههایی که زنان این دوران بر سر می‌گذاشتند، یک نوع کلاهی بود به صورت کلگی نیم دایره‌ای و ساده^(۳۴) که گاهی بر بالای آن زایده‌ای نیز متصل می‌شد.^(۳۵) (شکل ۴۶۸). یکی دیگر از پوششهای کلاه مانند زنان این دوره، کلاهی بود که کف آن برای آنکه قدری از پشت سر رانیز بگیرد، اندکی انحنای داشت و روی آن نیز به صورت لایه‌های پولکی شکل تزیین می‌شد.^(۳۶) (شکل ۴۶۹).

نوعی از کلاه ندیمه‌های دوره غزنوی را نیز می‌شناسیم که کلگی نیم دایره شکلی بود که خطوطی از لبه به طرف مرکز و بالای کلاه کشیده بودند. همچنین این کلاه لبه‌ای پهن و کلفت و از جنس پارچه‌ای دیگر داشت و گاهی نیز ظاهرآ از پشت پُر پشم و مو

ساخته می شد (شکل ۴۷۰) (۳۷). نوعی دیگر از کلاههای زنان این دوران، کلاهی بود همانند کلگیهای نیم دایره قبلي اما بزرگتر و قدری بلندتر که رویش نقوشی کشیده می شد و معمولاً بر بالایش نیز دگمه یا جوزگرهای نصب بود (شکل ۴۷۱) (۳۸). نوعی دیگر از کلاهها، کلاهی دایره‌ای شکل بود که بالایش کاملاً صاف و مسطح بود و روی آن نیز نقوشی دیده می شد (شکل ۴۷۲) (۳۹). از کلاههای دیگر این دوران، کلاهی نسبتاً بزرگ بود که دارای دو برآمدگی قوسی شکل در دو گوشة بالای کلاه بود که در وسط کلاه به شکل یک برگ، به هم متصل می شد (شکل ۴۷۳) (۴۰). نوع دیگری از این کلاه را در شکل ۴۸۱ می توان دید. همچنین گاهی کلاهی دو شاخ را که طره‌های مو از دو طرف جلوی آن و نیز از پشت آن به پایین آویخته می شد، بر سر می گذاشتند. این کلاه دو شاخ را زنان امرا و بزرگان به کار می بردند و ظاهرآ زنان معمولی و طبقات دیگر مردم از آن استفاده نمی کردند (شکل ۴۷۴) (۴۱). ظاهرآ یکی دیگر از کلاههایی که زنان طبقات بالا بر سر می گذاشتند، کلاهی بود که جلوی آن به شکل یک پر بزرگ با نوک کوتاه و کوچک بود و ادامه کلاه از روی سر می گذشت و پشت سر را نیز می پوشاند. روی سطح این کلاه را با سنگهای قیمتی تزیین می کردند. از کلاههای تشریفاتی، کلاهی بود دایره‌ای شکل که بالایش صاف بود. دور این کلاه نوازی با تزیین سنگهای قیمتی نصب بود و در پیشانی آن هم تزیینی گل مانند و بزرگ دیده می شد که رویانی به آن وصل بود (شکل ۴۷۵ و ۴۷۶) (۴۲).

۳. دستار. یکی از انواع دستارهایی که زنان طبقات بالا و مرغه بر سر می بستند، دستاری نسبتاً بزرگ بود که از دو طرف به صورت عمامه پیچیده شده و به طرف بالا نوک تیز می شد. در بالای این عمامه زایده‌ای میله‌ای و تیز قرار داشت، ادامه این دستار از پشت آن، پایین می آمد و سپس از روی یکی از شانه‌ها می گذشت و تا حدود کمر و گاه پایینتر از آن می رسید. این قسمت دنباله، در پایین، الصاقاتی گره مانند داشت (۴۳) (شکل ۴۷۷). از دیگر دستارهای زنان، باید از دستاری نام برد که آن نیز پس از پیچیده شدن، ادامه‌اش از پشت عمامه به طرف پایین می آویخت. البته این قسمت دنباله، کوتاهتر از دنباله عمامه قبلي بود و بر بالای آن نیز دو دگمه یا جوزگره نصب می شد (۴۴) (شکل ۴۷۸).

(شکل ۴۷۸). گاه دستارها مطبق پیچیده می‌شدند، یعنی دستار را سه بار روی هم می‌پیچاندند. بدین ترتیب دستار از جلو به شکل سه نوار روی هم دیده می‌شد و مابقی دستار را نیز در روی سر می‌پیچاندند^(۳۴۶) (شکل ۴۷۹). گاهی ندیمه‌ها نیز دستار می‌بستند. این دستار با پیچانده شدن به شکل ردیفهای عمودی، ساخته می‌شد و در پایان، دستار از پایین عمامه ردمی شد و بدین ترتیب لبه پایینی عمامه که به شکل هلال بود، شکل می‌گرفت،^(۳۴۷) گاهی هم عمامه را با دستاری باریک و لطیف، چنان می‌پیچاندند که روی عمامه خطوط زیاد و نزدیک به هم به صورت مایل تشکیل می‌شد، روی چنین عمامه‌ای که نسبتاً بزرگ هم بود، سه قطعه سنگ یا جواهر برای تزیین، نصب می‌شد^(۳۴۸) (شکل ۴۸۰).

۴. سربند. سربندهایی که زنان به دور سر می‌بستند، معمولاً از نواری که به دور پیشانی و سر بسته می‌شد، تشکیل می‌گردید. روی این نوار، با سنگها و جواهراتی تزیین و در پیشانی آن، جقه مانندی نصب می‌شد^(۳۴۹) (شکل ۴۸۲). گاهی نیز این سربندها را به شکل روبانی آزاد بر روی موها و گاه بر سرپوش می‌آویختند.^(۳۵۰) در برخی از موارد نیز هم سربند را به پیشانی می‌بستند و هم روبان آن را بر اطراف سربند می‌آویختند.^(۳۵۱) نوعی از این سربندها بجز جقه روی پیشانی، دو آویزه در طرفین داشت که از روی گوشها آویخته می‌شد^(۳۵۲) (شکل ۴۸۱).

۵. مقنه و چادر. این نوع سرپوش، بجز آنکه تمامی سر را می‌پوشاند، معمولاً گاه پیشانی و چانه و دهان را نیز پنهان می‌کرد. این نوع مقنه درست مانند این بود که دنباله آویخته عمامه‌ای را بالا بیاورند و از نیمة پایینی صورت بگذرانند و آن را بر گوش دیگر سر، وصل کنند. معمولاً روی این مقنه و در روی پیشانی، نواری بسته می‌شد.^(۳۵۳) نوع دیگری از این مقنه، تقریباً همچون چادری هم سر را می‌پوشاند و هم ادامه آن شانه‌ها و تقریباً تمامی بدن را پنهان می‌کرد. البته در این نوع سرپوش، تمامی صورت مشخص و آشکار بود. این سرپوشها اکثراً به رنگ سفید یا سبز و گاهی نیز قرمز بودند^(۳۵۴) (شکل ۴۸۳). گاهی نیز این مقنه را تنها به دور سر و شانه‌ها می‌پیچاندند که نوعی از آن را بر سر پیرزنی که وارد مسجد می‌شود تا با عالم روحانی گفتگو کند، می‌شناسیم. رنگ این

مقننه آبی است و به نوار زرد رنگ و خطوط سیاهی هم روی آن دیده می‌شود^(۳۵۵) (شکل ۴۸۴). البته مقننه‌هایی با رنگ‌های دیگر، چون سرخ یا سیاه نیز تهیه می‌شد.^(۳۵۶)

ب) قبا و بالاپوش

قباهای زنان این دوره قباها بی جلو است و یقه گرد و نسبتاً بسته بود. این قبا معمولاً تانیمه ساق پا می‌رسید اما نوع کوتاهتر آن نیز که تا حدود زانوان می‌رسید و همچنین نوع بلندتر که بلندی آن تا قوزک پا بود، نیز وجود داشت. این قبا دارای آستینهایی بلند و نسبتاً چسبان بود. آستین این قباها در محل مج دستان کاملاً چسبان بود. البته در منابع تصویری این دوران بدرست قبایی را که آستینهای آن در محل مج دستها گشاد باشد، مشاهده می‌کنیم. نوع دیگر قبا، نوع جلویاز آن بود، که با قرار دادن یک لبه روی لبه دیگر، یقه آن به شکل هفت درمی‌آمد. آن را گاه به صورت باز می‌پوشیدند (بیشتر در خانه و در روی دیگر لباسها)، اما اکثر آن را در محل کمر باستن شال مانندی محکم می‌کردند. اکثر این قباها هم در محل بازو و دارای نقش بازو بند بود و هم دور تا دور لبه حاشیه قبا نوار دوزی شده بود و همچنین در محل مج دستها نیز، آستینها حاشیه دوزی می‌شد. نقش این قباها، گلدار و پیچک دار، نقش اسلامی، مُخطط عمودی باریک، مُخطط عمودی پهن، خانه‌های پنج ضلعی گنار هم و ضربدرهایی روی زمینه دیگر و مانند آن بود. در شکل ۴۸۵ - ۴۸۹ با تعدادی دیگر از قباها زنان آشنا می‌شویم.^(۳۵۷)

ج) شوار

هم نوع گشاد و پرچین آن، که در محل مج پا تنگ می‌شد، مورد استفاده بود و هم نوع نسبتاً چسبان آن پوشیده می‌شد. رنگ آن نیز زرد، سفید و گاه نیز قرمز بود که آن را زیر قبا به پا می‌کردند^(۳۵۸) (مقایسه کنید با شکل ۱۰۰، ۲۲۸، ۳۲۷ و ۳۲۹).^(۳۵۹)

د) کفش

کفش ساق بلند را معمولاً زیر قباها خود می‌پوشیدند.^(۳۵۹) اما نوع ساده آن نیز که

کفشهای نوک تیز و رو باز بود و گاه کناره ها و لبه های آن را نیز کنگره دار می کردند، ظاهر این پیشتر به کار می رفت (۴۹۰) (شکل ۴۹۰ و ۴۹۱).

۱۱. لباس رقصه ها

«صاحب سلجوقتامه» از ساقیان زرین کلاه دربار نام می برد،^(۳۶۱) اما در باب رقصه ها باید گفت که گاه سریندی که روی آن جواهرات و سنگهای قیمتی نصب شده بود و در جلوی آن جقه مانندی دیده می شد، به دور سر می بستند (گاهی نیز این نوع سریند، از قبل تهیه و ساخته شده بود «طلایی!؟» و آن را بر سر می گذاشتند)^(۳۶۲) (شکل ۴۹۲). گاهی نیز طره های بافته شده یا چیزهایی بسته به آن را از سر و شانه خود به طرف کمر و رانها آویزان می کردند و می آویختند.^(۳۶۳) در برخی موارد نیز کلاهی مثلثی شکل و کوتاه را بر موهای آرایش کرده خود می گذاشتند که رنگ آن سفید، زرد یا قرمز بود^(۳۶۴) (شکل ۴۹۳ و ۴۹۴). رقصه ها معمولاً بر پاهای خود خلخال و بر دستهایشان دستبند و چیزهایی از این قبیل می بستند.^(۳۶۵) شلوارهایشان (که رنگهای متنوعی نیز داشت) در قسمت پایین زانوان دارای شکافی بود، همچنین در قسمت باسن ایشان نیز پارچه ای قرار گرفته بود^(۳۶۶) (شکل ۴۹۵ و ۴۹۶).

۱۲. لباس نوازنده کان

الف) سرپوش

نوازنده کان گاهی کلاهی ساده و نیم دایره ای (کلگی) بر سر می گذاشتند، بر اساس پیکره ای مربوط به همین دوران، گاهی نیز کلاهی تقریباً مثلثی شکل را بر سر می نهادند (شکل ۴۹۷).^(۳۶۷) در نقشی که بر شمعدانی از قرن ۶ ه می بینیم، نی نوازی با کلاه ساده و نسبتاً مسطحی دیده می شود. در کنار او چند نوازی کلاهی سه قسمتی بر سر دارد که شامل شیشی پر مانند است که در بالای سر و روی پیشانی قرار گرفته و به طرف جلو مایل شده است و یک قسمت برآمده و بلند در وسط و بخش پایانی که ادامه این کلاه است به صورت موی بافته شده ای به پشت کمر، آویخته شده است^(۳۶۸)

(شکل ۴۹۸). گاهی نیز نوازنده‌گان کلگی سفید رنگی را که لبه پایینی ذوزنقه شکل و نوک تیزی داشت و به رنگ قرمز بود، به سر می‌گذاشتند. از قسمت وسط و بالای کلاه (کلگی) نوار قرمز رنگی به طرف لبه قرمز رنگ وصل شده بود (شکل ۴۹۹). در همانجا، مردی رقصنده را می‌بینیم که سرپندی طلایی بر پیشانی خود بسته و آن را در عقب سرگره زده و مابقی آن را آویخته است.^(۳۶۹) در شکل ۵۰۲ - ۵۰۴ با دیگر سرپوشاهی آنان آشنا می‌شویم.

ب) قبا و بالاپوش

قبای آنها جلویاز با آستینهای بلند و چسبان بود، گاهی این قبا یقه‌ای بسته و گرد داشت که در محل کمر با بستن شالی محکم می‌شد. آستینهای دارای نقش بازویند و در محل مچ دستها نیز دارای حاشیه‌دوزی بود.^(۳۷۰) گاه این نوازنده‌گان بویژه وقتی در مجلس امیر یا بزرگی حاضر می‌شدند، بر روی قبا خود، بالاپوش بلند و جلویازی می‌پوشیدند و بدون آنکه روی این بالاپوش، شالی به کمر بینندند، تنها یک لبه آن را بر روی لبه دیگر می‌آوردند. دو نمونه از این بالاپوشها را می‌شناسیم: یکی رنگ آبی تیره دارد که رویش نقوشی به رنگ سیاه یا بنفش دیده می‌شود، دیگری قبایی تیره رنگ است که روی آن نقوشی اسلیمی به رنگ طلایی کشیده شده است، هر دوی این قباها دارای حاشیه‌ای طلایی در دور تا دور قبا و همچنین دارای نقش بازویند طلایی بر روی بازویان هستند. رقصنده‌ای که در کنار آنها می‌رقصد، قبایی بلند و جلویاز با آستینهای بلند و چسبان پوشیده است رنگ این قبا قرمز کمرنگ است و نقوشی روی آن دیده می‌شود؛ روی آن شال سفیدی به کمر بسته و دو دنباله آن را از جلو آویخته است^(۳۷۱) (شکل ۵۰۱ - ۵۰۰ و ۵۰۵ - ۵۰۷).

ج) کفش

کفش آنها قرمز رنگ بود^(۳۷۲).

۱۳. لباس سوگواری

همچون بسیاری از دوره‌های دیگر، جامه سیاه^(۳۷۳) و نیز جامه کبود رنگ،^(۳۷۴) جامه‌های مصیبت و سوگواری بودند، اما گاه از جامه سفید برای مراسم سوگواری استفاده می‌شد. چنانکه مسعود غزنوی در مرگ پدرش، ردا و دستاری سفید پوشید و همه بزرگان نیز چون او، در سوگ سلطان محمود، سفیدپوش شدند.^(۳۷۵) همچنین مسعود غزنوی در مرگ خلیفة عباسی، « قادر » (۴۲۲-۳۸۱ ه) نیز دستار از سر برگرفت و جامه سفید پوشید.^(۳۷۶) به هر حال در اکثر موقع در مراسم سوگواری سرهای خود را بر هنر می‌کردند. حتی چنگیزخان نیز وقتی خبر کشته شدن بازارگانان خود را شنید، سر خود را بر هنر کرد و به تصرع پرداخت.^(۳۷۷) درویشان اکثراً در موقع سوگواری، بویژه بر مزار بزرگان خویش نه تنها سر را بر هنر می‌کردند، بلکه پاپوش خود را نیز از پا در می‌آورده‌اند.^(۳۷۸) گاهی نیز برای نشان دادن سوگوار بودن خود، جامه‌ای پلاسین می‌پوشیدند، چنانکه سلطان جلال الدین (۶۲۸-۴۱۷ ه) در سوگ مرگی ملک نصرت، در اصفهان، لباسی از پلاس پوشید.^(۳۷۹)

۱۴. لباس مجازات و تحقیر مجرمان

گاهی بر سر شکست خورده‌گان یا آنانی که می‌خواستند تنبیه کنند، نوعی مقنעה زنانه می‌بستند. چنانکه وقتی سلطان محمد خوارزمشاه پس از رفتن مغولان به اصفهان آمد بر سر آنانی که همراهی نکرده یا خیانت کرده بودند، مقنעה کرد،^(۳۸۰) گاهی از یک نوع مقنעה که سرپوش لچک مانندی بود و دنباله‌اش پشت سر می‌افتد و آن را در زیر گلو محکم می‌بستند، استفاده می‌کردند. چنانکه وقتی محمود غزنوی در سال ۳۹۶ ه به نواحی هند لشکر کشید، یکی از حاکمان آن نواحی به نام « بیدا » را مجبور کرد تا از این پوشش لچک مانند بر سر بگذارد، که به آن « منطقه » می‌گفتند و البته نباید آن را با « منطقه » که نوعی کمرنگ بود، اشتباه کرد.^(۳۸۱) البته شایعترین، مهمترین، ساده‌ترین و اولین مجازات آن بود که دستار از سر شخص بر می‌داشتند؛ زیرا نداشتن دستار یا پوشش سر، کاری غیر معمول و عملی خلاف ادب به شمار می‌رفت. این عمل چنان تنبیه عمومی‌ای قلمداد

می شد که، «دستار از سر برداشتن» بجز معنی مجازات، معنای «کشتن» نیز می داد. چنانکه آلب ارسلان وقتی با خواجه نظام الملک به دشمنی و خصوصت برخاست، به او گفت: «دستار از سرت برخواهم گرفت».^(۳۸۱) در بسیاری از موارد، دستار را از سر شخص برمی داشتند و به گردن او می انداختند و می کشیدند، البته پاپوش او را نیز درمی آوردنده و پایش را بر همه می ساختند.^(۳۸۲) «رمانوس» امپراتور روم نیز پس از شکست در نبرد ملازگرد با سری بر همه نزد آلب ارسلان رفت.^(۳۸۴) همچنان که وقتی مسعود غزنوی زندانی شد، عمامه را از سرش برداشتند، (سال ۴۳۲ ه)^(۳۸۵)

صوفیان نیز در موقع استغفار، سر و پای خود را بر همه می کردند.^(۳۸۶) گاهی سرداران برای درخواست عفو، کمریندهای خود را باز می کردند و به گردن خود می انداختند.^(۳۸۷) شاهان سلجوقی، در گوش حاکمان و امراء اسیر حلقة بندگی می کردند. چنانکه آلب ارسلان دو حلقه در گوش رمانوس کرد و او را امان داد.^(۳۸۸) گاهی این حلقه ها، آنقدر بزرگ بود که به آن نعل اسب می گفتند. می نویسنده که آلب ارسلان از این حلقه های بزرگ در گوش حاکم گرجستان کرد.^(۳۸۹) گاهی نیز از لوحه های نقره ای استفاده می شد، می نویسنده هر یک از ملوک و امراء که به فرمانبرداری از ترکان ختایی درمی آمد، از این لوحه های نقره ای بر کمر خود می بست.^(۳۹۰) اما، مهمترین و مشخصترین علامت برای تحقیر و مجازات، کلاه قیفی بود که بر سر شخص می گذاشتند. در سال ۴۸۴ ه آشویگری عربی را در بحرین دستگیر کردند و به نزد ملکشاه سلجوقی آوردنده، او را بر شتر نشاندند و کلاهی قیفی بر سرش گذاشتند و در کوی و برزن گرداندند و با شلاق به پیش گردنش می زدند و البته سرانجام به دارش کشیدند.^(۳۹۱) «احمد بن عبدالملک عطاش» را که از رهبران اسماعیلی بود، وقتی به اسارت به اصفهان بُردند، بر خری سوار کردند و در حالی که خاشاک و پشكل بر سرش می ریختند، مختنانی در جلو و عقب او دف زنان و دهل کوبان حرکت می کردند.^(۳۹۲) گاهی نیز دوشاخه یا تخته بند آهنی یا نعل یا سلاسل یا کنده و عقابین به دست و پا و گردن فرد می بستند و او را بر شتر یا خر سوار می کردند و می بُردند.^(۳۹۳) ظاهراً زندانیان را پس از سال ۴۶۵ ه دست بسته نزد شاه می بردند.^(۳۹۴)

یادداشتها

۱. شاهزادی /۸۰، تصویر ۶۸. مقایسه کنید با تاج قبادی. محمد بن منور، ۱/۲۲۲ و نیز Pope, 9/832-842.
۲. در آنجا این تاج را مربوط به «شاه بهرام» دانسته‌اند. اگر چنین باشد وی می‌باید بهرامشاه یمین‌الدوله (۵۱۲-۵۴۷) باشد. شاهزادی /۷۱ و لین‌بول /۲۶۰. مقایسه کنید با جوزجانی، ۱/۲۸۱ و نیز Pope, 9/832-842.
۳. بُنگ تقریر طلسُم و اعمال جادوی، نسخه خطی موجود در کتابخانه ملی پاریس، مورخ قرن هشتم هجری. نسخه خطی فارسی شماره ۱۷۴، شاهزادی /۶۸. مقایسه کنید با تصویر «زال زر» قرن هفتم و هشتم ۵ ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۷۴، شکل ۱۲۹ و ۹/838.
۴. تاج شماره «ب»، همانجا.
۵. تاج شماره «ج»، شاهزادی /۶۹.
۶. باسورث (۱۳۵۶)، ۱۳۶. در میان هدایای بسیاری که قادر خلیفة عباسی (۵۴۲۲-۲۸۱) برای مسعود غزنوی (۴۲۱-۴۲۲) فرستاد، تاجی نیز وجود داشت. یقه‌ی (۱۳۶۸)، ۱/۳۹.
۷. گردیزی /۴۳۱-۴۳۲.
۸. نیشابوری /۸۴.
۹. راوندی (۱۹۲۱)، ۱۴۴.
۱۰. شانکاره‌ای /۱۰۶.
۱۱. شاهزادی /۷۹-۸۰. بر اساس Pope, 9/836-837 و نیز با مجسمه‌های برنزی قرن ۶-۷ ۵ در موزه برلن مقایسه کنید. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۳۳، شکل ۱۵۷، بر اساس 6/2481.
۱۲. شخص سمت راست که نقش او درون دایره‌ای قرار گرفته است، جامی که در کلکسیون Marquet de Vassellot موجود است. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۵۹، شکل ۱۷۸، بر اساس 6/2480 Pope.
۱۳. شاهزادی /۷۰، تصویر ۵۲. «الف» و گُری، تصویر شماره ۶۳. مقایسه کنید با Pope, 843-844 و 9/815-817.
۱۴. طفل سلجوقی موهای خود را در پشت سر به صورت سه طُره آویزان می‌کرد که نوع آرایش ترکی بود. این روش تزیین مو را بعدها نزد مغولان مشاهده می‌کنیم. راوندی (۱۹۲۱)، ۳۲۱ و Supuler/ 518 (۴۱۸/۲).
۱۵. جوزجانی، ۱/۲۸۱.

۱۶. بیدستر (castor)، سگ آبی که البته در خشکی هم زندگی می‌کند، سگلاب (سفلاب)، در عربی قندوز (قندس). ابن اثیر، ۱۲/۵۰۲ - ۵۰۳ (۱۵۹/۲۷).
۱۷. جوزجانی، ۱/۲۸۱، در نسخه خطی همین کتاب، کلمه «ترک» خوب خوانده نمی‌شود (ترک، تبرک!؟)، راورتی مصحح و مترجم نسخه‌ای از کتاب طبقات ناصری، آن را به Camlet یعنی لباسی که از موی شتر بافند ترجمه کرده است، به هر حال شاید در اینجا «ترک» به معنای کلاه‌خود باشد، حبیبی، عبدالحسین، همانجا، ۱/۲۸۱ و باخرزی (۱۳۹۱)، ۲/۲۵۶.
۱۸. جوزجانی، ۱/۲۸۱.
۱۹. نظام‌الملک /۵۵. بر روی این کلامها، سنگها و جواهرات قیمتی تعییه می‌شد. جوزجانی، ۱/۲۷۲.
۲۰. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۵۶.
۲۱. جوزجانی، ۱/۳۵۵ و ۴۱۱ - ۴۱۲. محمود غزنوی نیز به شاه هند قبا و عمame و لباسهای دیگر هدیه داد. ابن جوزی (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)، ۸/۵۲ و فقيهي /۳۴۵.
۲۲. الملک نظام‌الدین حسن بن هزار اسب. شبانکارهای /۱۵۵.
۲۳. وی محاسنی دراز داشت که به هنگام تیر انداختن آنها را گره می‌زد. از بالای گوی کلاهش تا نهایت محاسن را دوزراع یا دوگر نوشته‌اند. راوندی (۱۹۲۱)، ۱۱۷ و نیشابوری ۲۳ و شبانکارهای /۱۰۰. مؤلف حبیب السیر آن را طافیه طولانی نام نهاده است. خواندمیر (۱۳۳۳)، ۲/۴۸۷.
۲۴. جوزجانی، ۱/۲۴۶.
۲۵. ابن اثیر (۱۸۵/۴)، در وقایع سال ۵۹۴ که در آنجا به یک چشم بودن سلطان محمد نیز اشاره کرده است.
۲۶. بر اساس نقشی که بر روی کاسهٔ لعابداری از قرن ۶-۷ می‌شود. ضیاءپور، پوشاک زنان /۱۴۲ - ۱۴۴، شکلهای ۱۱۰ و ۱۱۱. مقایسه کنید با Pope, 10/651-653, 687-692.
۲۷. بر اساس نقش روی پایه شمعدان مفرغی نقره کوب همدان مربوط به قرن ۷ ه م وجود در موزه گنجینه دوران اسلامی، (تهران). ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۴۴، شکل ۱۶۵. مقایسه کنید با Pope, 12/1341-1308.
۲۸. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۱۳ می‌نویسد، وقتی عمامة محمد، برادر مسعود، از سرش افتاد مردم آن را به فال بدگرفتند و البته حوادث بعدی تاریخی نیز مؤید آن است. ابن اثیر، ۹/۳۹۹ - ۴۰۰ (۱۱۳/۱۱۲). مقایسه کنید با نقش سوارکاری که بر بشقابی سفالی و لعابدار منتبه به ری و

- مریوط به قرن ۶ هجری در موزه ویکتوریا و آلبرت لندن است. ضیاء پور (۱۳۴۹)، ۲۱۸، شکل ۱۴۵، بر اساس Pope, 10/ 632, Brangwyn, Collection Victoria and Albert Museum
۲۹. باسورث (۱۳۵۶)، ۲۶۰، در باب پارچه توزی فارس مراجعه کنید به بخش دیالمه و نیز Freytag, 1/20.
۳۰. نیشابوری / ۸۴
۳۱. شاهنامی / ۷۶ - ۷۸. مقایسه کنید با ۹/815-817، 843-844 Pope و نیز نقش «امیرعلی با نوازنده‌گان» نسخه خطی مقامات حریری در کتابخانه ملی وین (۵ ۷۳۴) و حسن، زکی محمد / Papadopoulo and Mazenod/ 135, No. 35 بعد از صفحه ۱۰۴ شکل ۵ - همچنین ۸
۳۲. شاهنامی / ۷۷ - ۷۸ وگری، تصویر شماره ۲۹ و حسن، زکی محمد / ۱۰۳، تصویر ۵ - همچنین مقایسه کنید با Papadopoulo and Mazenod/ 135, No. 35
۳۳. شاهنامی / ۷۹ - ۸۰. «کلاه اردشیر» بر اساس شاهنامه فردوسی نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس مورخ ۷۴۱ق. مقایسه کنید با Pope, 9/836-837
۳۴. بر اساس کتاب التریاق نسخه قرن هفتم. شاهنامی / ۷۸ - ۷۹
۳۵. سریند سوارکار بشتاب لعابدار متسب به کاشان، قرن ۷ ضیاء پور (۱۳۴۹)، ۲۵۰، شکل ۱۷۱ و نیز مجسمه گچی متسب به شهر ری. همو / ۲۶۵، شکل ۱۸۲، بر اساس Pope, 3/1307 and 10/673 B
۳۶. انگله (عروه) تکمه گریبان را گویند. بهاءولد / ۱۰۵ و ۴۶۶. مقایسه کنید با دو تصویر در Lewis/ 22, No. 13-14
۳۷. رجوع کنید به صفحات بعدی.
۳۸. زه یکتایی به رشته‌های ابریشم که با تارهای طلا و نقره تابیده می‌شد و به دور آستینها یا یقه لباس دوخته می‌شد، می‌گفتند بهاءولد / ۱۰۵ و ۴۸۰.
۳۹. ضیاء پور (۱۳۴۹)، ۲۵۸، شکل ۱۷۷، معروف به نقش «امیرعلی با نوازنده‌گان» از نسخه خطی کتاب مقامات حریری (۵ ۷۳۴)، مکتب نقاشی عراق موجود در کتابخانه ملی وین، Pope، 5/2047 و نیز Papadopoulo and Mazenod/ 135, No. 35
۴۰. نقش روی حاشیه‌ای از یک کاسه، قرن ۷ با امضای استاد محمد بن‌الزین. ضیاء پور (۱۳۴۹)، ۲۵۹، شکل ۱۷۸ و همچنین مجسمه گچی شهر ری؟، همو / ۲۶۵، شکل ۱۸۲ و Ibid, 3/1307
۴۱. گردیزی / ۴۰۸، مقایسه کنید با جامه‌های زریفت دربار سلطان محمود. شبانکارهای / ۶۰ - ۶۵

و دوازده هزار دست جامه زربفت در خزانه غزنه به سال ۱۲۳۲ هجری، ۱۰۶۵ میلادی (۲۵/۲۳۳) (۱۲۳/۲۵)

و نیز هدایای مسعود غزنوی برای خلیفه بغداد که در میان آنها دست لباس زربفت وجود داشت، سال ۴۲۳ هجری (۱۶۵/۲ - ۳۶۷-۳۶۸) Supuler. جامه زربوش (زرکش) اطلس، بهاءولد (۳۰۹)، ۴۷۹، در باب پارچه معلم، مقایسه کنید با ابن حوقل (۲۶۱)، (۶۶) و مقدسی (۱۹۰۶)، (۴۴۲).

۴۱. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۳۹ و باسورث (۱۳۵۶)، ۱۳۶.

۴۲. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۶۱ و ۱۳۲ - ۱۳۳. مقایسه کنید با سراپرده سرخ ملکشاه، نیشابوری (۲۸-۳۶) و راوندی (۱۹۲۱)، ۱۴۳.

۴۳. وقتی که به جنگ با بهرامشاه می‌رفت، جوزجانی، ۱/۳۴۲ - ۳۴۳.

۴۴. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۳۹. ناصر خسرو (م ۴۸۱) در شعر خود به دو اجهای سفید اشاره کرده است:

زین پیشتر کلاه و دواج سپید داشت
اکنون وشی کلاه و بهای قبا شدست
لغتنامه دهخدا، ذیل دواج و نیز ۱۸۶-۱۸۵ Dozy (1845).

۴۵. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۳۱. و برآن ردای سفید انداخت.

۴۶. اینها هدایایی بود که شمس‌الحالی، امیر سلسله زیاری (۳۶۶ - ۴۰۳) به همواه حله‌های فخری، خزهای طاقی و کنانهای مصری برای سلطان محمود فرستاد. عتبی /۱۸۷/ می‌نویسد محمود در موقع اقامه نماز، قبایش را در می‌آورد. نظام‌الملک /۵۵/، که می‌باید به دلیل کراحت پوشیدن البته ابریشمین و زربفت توسط مردان در نماز بوده باشد.

۴۷. شبانکارهای /۱۴۶ و جوینی، ۲/۱۱۳.

۴۸. جوزجانی، ۱/۲۷۲.

۴۹. سلطان آن را به کسی می‌بخشد. شبانکارهای /۷۰/. ظاهراً این قبایها کار طبرستان بوده‌است.
گردیزی /۴۰۸/.

۵۰. گردیزی /۴۰۸/.

۵۱. ابن اثیر، ۱۷/۲۵۳ (۲۳۱ - ۲۳۰)، سال ۴۸۸ هجری باسورث (۱۳۵۶)، ۲۶۰ و نیشابوری /۸۴/ نیز 2/522 Dozy (1927).

۵۲. ابن اثیر، ۱۰/۲۸ (۳۷۹)، سال ۴۵۵، ظاهراً از جامه‌های اهدایی امپراتور روم که دیبا و حاشیه‌دوزی شده بود، می‌پوشید. ابن اثیر، ۱۰/۲۸ (۳۸۰).

۵۳. باسورث (۱۳۵۶)، ۲۶۱.

۵۴. نقش بر جسته گچی متنسب به ری با نام طغول دوم مربوط به سال ۵۹۱ ه م وجود در موزه پنسیلوانیا. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۲۲، شکل ۱۴۸ و Pope, 9/No. 517.

۵۵. نیشابوری / ۸۴

۵۶. راوندی (۱۹۲۱)، ۱۷۱ و حدودالعالم / ۳۳۰ و مقدسی (۱۹۰۶)، ۲۶۶، ۲۸۱ و ۲۴۶ و ۳۴۶. «زندنه»، ابن حوقل / ۴۰۳، ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۲۱۶) و نرشخی / ۲۸-۲۹ و نظامالملک ۱۲۲-۱۲۳ و بارتولد (۱۳۶۶)، ۴۹۰-۴۸۹/۱. در باب گروهی از پارچه‌های ابریشمی زندنیچی رجوع کنید به Shepherd and Henning/ 15-40.

۵۷. اینکه در سلجوقتنامه و مجمع الانساب «عنایی» آمده است، صحیح نیست. نیشابوری / ۴۵ و شبانکارهای / ۱۱۰ و راوندی (۱۹۲۱)، ۱۷۱، مقایسه کنید با قزوینی (۱۳۶۲) ۶۸۹-۶۸۴/۳

۵۸. ابن خلکان، ۹۹/۲ و لسترنج (۱۳۵۵)، ۱۲۲ و حسن ابراهیم، ۳/۲۳۳ و ۶۵۱/۳ و سعیدالشیخی / ۶۱ و قزوینی (۱۳۶۲)، ۲۰۰/۳ و ۲۱/۶-۳۲.

۵۹. ملکشاه به دو تن از ملازمان خود می‌گوید که هر یک از شما دو تن، از یک طرف آستین من بگیرید و مرا به سمت نظامالملک بیرید. ابن اثیر، ۱۰/۲۱۲ (۱۸۹/۱۷).

۶۰. می‌نویسند وی به دلیل عشرت و طرب آستین خود را به قدر ده گز طول داده بود(؟!). جوزجانی، ۱/۲۷۴، البته ظاهراً در اینجا اشاره به بلندی آستین نیز هست که در آن صورت اضافه آستین را در محل مج دستان بر می‌گردانند.

۶۱. اطلس آتشی همی بُرَدْ قصب و پرنیان همی بخشند. راوندی (۱۹۲۱)، ۲۰۷.

۶۲. راوندی (۱۹۲۱)، ۲۸۲ و نیشابوری / ۷۴.

۶۳. جوزجانی، ۱/۲۳۱۱ و ۱۰۳/۲.

64. Grube, opposite/ 200, No. 142.

65. Lewis/ 22, No. 13-14.

۶۶. مجسمه گچی شهر ری؟ ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۶۵، شکل ۱۸۲، بر اساس Pope, 3/1307.

۶۷. بشقاوهای لعابدار متنسب به کاشان، قرن ۷. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۴۹-۲۵۰، شکلهای ۱۷۰-۱۷۱، بر اساس Pope, 10/673B, 705.

۶۸. طرح روی پارچه، قرن ۷. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۵۸، شکل ۱۷۷، بر اساس نقش «امیرعلی با نوازنده‌گان» نسخه خطی کتاب مقامات حریری (۷۳۴ ه) از مکتب نقاشی عراق، موجود در کتابخانه ملی وین Papadopoulo and Mazenod/ 135, No. 35 و همچنین Pope, 5/2047 و نیز حسن،

زکی محمد / ۱۰۵، تصویر ۵ - ۸.

.۷۶ نقش «زال زر» مربوط به قرون ۷ - ۸. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۷۴، شکل ۱۲۹ و ۹/۸۳۸ .Pope, 9/838

.۷۷ جوینی، ۹۱/۲ و شبانکارهای / ۱۸۴. مقایسه کنید با ۱۶۲-۱۶۸ Dozy (1845), 162-168 ذیل خفتان.

.۷۸ راوندی (۱۹۲۱)، ۱۷۱، و نیشابوری / ۴۵ و شبانکارهای / ۱۱۰. مقایسه کنید با پوست قندوز و سمور و نیز پوستهای پلنگ و بیر در دریارهای غزنویان و خوارزمشاهیان. جوزجانی، ۱۰۳/۲ و گردیزی / ۴۰۸.

.۷۹ مقایسه کنید با ضیاءپور (۱۳۷۰)، ۱۴۷۵/۱۱، ۱۴۷۶ - ۱۴۷۵.

.۸۰ مراجعه کنید به فصل دوم. نیز قزوینی (۱۳۶۳)، ۱۴۳/۶ - ۱۴۶ و مقایسه کنید با Dozy (1845) ۵۶-۵۸، 362.

.۸۱ نقش اسب سوار بر بشقاب سفالی لعابدار منتبه به ری. قرن ۶ ه در موزه ویکتوریا و آلبرت لندن. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۱۸، شکل ۱۴۵، بر اساس Pope, 10/ 632, Brangwyn, Collection Victoria and Albert Museum

.۸۲ این اثیر، ۹۱/۱۲ (۷۸/۲۴).

.۸۳ آن را با کافور آمیخته بود تا گر در جنگ کشته شد کفن او باشد. همو، ۱۰/۶۶ (۴۱/۱۷).

.۸۴ این اثیر، ۱۰/۲۸ (۳۷۹/۱۶)، سال ۴۵۵. نیشابوری / ۸۴ که در آنجا طرح (!?) پیراهن طغرل مخطط است.

.۸۵ این اثیر، ۱۲/۲۲۰ (۹۲/۲۵)، سال ۲۰۶. مقایسه کنید با نقش سوارکار بر بشقاب سفالی لعابدار منتبه به ری (قرن ۶ ه) موجود در موزه ویکتوریا و آلبرت لندن و نیز طرح «زال زر» قرن ۷ - ۸ ه و نیز نقش روی حاشیه‌ای از یک کاسه با امضای استاد محمد بن الزین (قرن ۷ ه) و نیز طرح سوارکار و بویژه شروال فرشته‌گونه‌ای که در بالای بشقاب لعابدار منتبه به کاشان (قرن ۷ ه) دیده می‌شود. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۱۸، ۲۵۰، ۲۵۹ و ۲۷۴، شکلهای ۱۴۵، ۱۲۹، ۱۷۱ و

.Pope, 6/2480 and 9/517 and 10/632, 673B. ۱۷۸

.۸۶ مجسمه‌گچی منتبه به شهر ری. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۶۵، شکل ۱۸۲ بر اساس Pope, 3/1307 مقایسه کنید با کمریندی که با لباسهای دیگر، محمود غزنوی به شاه هند هدیه می‌دهد. این جوزی (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)، ۵۳/۸ و فقیهی / ۲۴۵.

.۸۷ بریند قبای اسرائیل پسر سلجوق دو تیر بود. مستوفی / ۴۲۷

.۸۸ طرحی بر روی پارچه قرن ۷ ه ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۵۸ شکل ۱۷۷. مقایسه کنید با گری، تصویر شماره ۲۹ و حسن، زکی محمد / ۱۰۳، تصویر ۵ - ۸ و Papadopoulou and Mazenod/ 135.

- ۳۵۲. بند قبای مهران ترکی. قزوینی رازی / ۶ و ۸۲ و جوزجانی، ۱/ ۳۵۲ No. 35; Pope, 5/2047

. ۳۵۳ و ۳۹۱. گاه نیز از شاخ کرگدن کمر بند می ساختند (خُشو). گردیزی / ۴۰۹

. ۳۷۲. در نبرد وقتی سلطان سيف الدین غوری بر زمین افتاد، یکی از غُزها با
کار دی، بند کمر او را برید. همو، ۱/ ۳۵۲ - ۳۵۳.

. ۴۱/ ۱. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/ ۸۲

. ۴۰۸. در دربار محمود غزنوی. گردیزی / ۴۰۸

. ۴۰۹. طرحی بر روی پارچه قرن ۷ ه (البته اگر رکاب پایین سروال او نباشد که به پایین پاپش بسته
شده است). ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۵۸، شکل ۱۷۷ بر اساس Papadopoulo and Pope, 5/2047

. ۱۳۵۸. Mazenod/ 135, No. 35

. ۱۳۵۶. وقتی طغیر سلجوقی به نیشابور وارد شد، موزه نمدين به پا داشت. با سورث (۱۳۵۶)، ۲۶۰

. ۱۳۵۷. در میان هدایای محمود غزنوی به شاه هند «موزه» (کفش ساق بلند) نیز بود. این جوزی
ضیاءپور (۱۳۵۸)، ۸/ ۵۳ و فقهی ۳۴۵/ ۱۳۵۹ - ۱۳۵۸

. ۱۳۴۹. مقایسه کنید با بشقاب لعابدار منتبه به کاشان قرن ۷ ه و نیز «زال زر» قرن ۸-۷ ه ضیاءپور
Pope, 9/838 and 10/ 673B and 705 (۱۳۴۹)، ۲۴۹، ۲۵۰ و ۲۷۴، شکل‌های ۱۲۹، ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲، ۱۷۳ و ۱۷۴،
۱۳۶۸. سلطان سيف الدین غوری (۵۵۶ - ۵۵۸ ه). جوزجانی، ۱/ ۲۵۱

. ۱۳۶۸. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/ ۲۰۶ و ۲۳۴ و راوندی (۱۹۲۱)، ۵۴. مقایسه کنید با خلعت وزارت
تاج‌الملک و نیز نظام‌الحضرتین وزیر برکیارق (سال ۴۹۷ ه). این اثیر، ۱۰/ ۱۰، ۳۷۲، ۳۷۳، ۲۱۰/ ۱۰ و ۳۷۷
و ۳۷۸ (۱۷/ ۱۸۷، ۳۱۱، ۳۴۶ و ۳۵۱).

. ۱۳۶۸. راوندی (۱۹۲۱)، ۱۰۹، ۵۰۰ «Suit of Clothes a ful» بر اساس سفرنامه ناصرخسرو.

. ۱۳۶۸. «خواجه احمد عبدالصمد» که در سال ۴۲۴ ه به وزارت مسعود غزنوی رسید. بیهقی (۱۳۶۸)

. ۱۳۶۸. «خواجه احمد عبدالصمد» که در سال ۴۲۴ ه به وزارت مسعود غزنوی رسید. بیهقی (۱۳۶۸)

. ۱۳۶۸. همچون عتایی و سقلاطون اشاره می کند / ۳۸۸ - ۳۸۹. پارچه سقلاطون در ارمنستان و بغداد نیز
به مقدار زیاد بافته می شد و رنگ آن در این دو محل آبی بود، Heyd, 2/70

. ۱۳۶۸. همچون عتایی و سقلاطون اشاره می کند / ۳۸۸ - ۳۸۹. پارچه سقلاطون در دوره خلافت
«المسترشد بالله» (۵۲۹-۵۱۲ ه) اشاره می کند، ۱۰/ ۵۴۴ - ۵۴۵ (۱۸/ ۲۵۹) و نیز تبریزی
برهان قاطع ذیل «سقلاطون»، وزیر مسعود غزنوی روی دیباچی فیروزه‌ای رنگ نماز
می خواند. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/ ۳۳۴ و ۲۰۶/ ۱.

. ۱۳۶۸. عمید‌الملک کندری از طغیر سلجوقی جامه زربفت هدیه گرفت. شبانکاره‌ای ۹۹. از

خلعتهایی که الظاهر علوی برای محمود غزنوی فرستاده بود و آنها را در دروازه نوبی بغداد آتش زدند، مقدار زیادی زربه دست آمد، سال ۴۱۷ هابن اثیر، ۳۵۰ - ۳۴۹/۹ (۱۶/۶۵).

93. Lewis/ 22, No. 13-14.

۹۴. دستار خواجه نظام الملک. نیشابوری/ ۳۲. آلب ارسلان به خواجه می‌گوید، اگر ترک این شیوه نکنی دستار از سرت برگیرم «یعنی ترا بکشم». راوندی (۱۹۲۱)، ۱۳۴ و مستوفی /۴۳۸. دستار و کلاه وزراء بسیار مهم بوده است. قمی (۱۳۶۳) در باب قوام الدین ابوالقاسم می‌نویسد: دستاردار و کلاه‌دار تراز او نبود /۹ و ۱۷.

۹۵. رجوع کنید به نامه مسعود غزنوی خطاب به قدرخان. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۶۶.

۹۶. خواجه نظام الملک در جوانی کمریندی حلقه‌دار بر کمر داشت (در دیدارش با شیخ ابوسعید ابوالغیر). محمد بن منور، ۱/۹۰ و ۲/۵۱۷.

۹۷. مقایسه کنید با ذراعه بو سهل زوزنی. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۲۲۹، یا جبه قوام الدین ابوالقاسم. قمی (۱۳۶۳)، ۹ و ۱۷. راوندی (۱۹۲۱)، ۱/۳۰۲.

۹۸. موزه میکالی، باسورث (۱۳۵۶)، ۱۸۷.

۹۹. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۲۰۴ و ۲۰۵.

۱۰۰. در مر والرود سال ۴۵۶. ابن اثیر، ۱۰/۳۱ (۳/۲۱). مقایسه کنید با ظهیرالملک در زمان آلب ارسلان و سنجر که جامه خلق پوشید و به زینهار نزد برادر خویش شمس‌الاثمه رفت. ابن فندق (۱۳۱۷)، ۲۲۶.

۱۰۱. قمی (۱۳۶۳)، ۹ و ۱۷.

۱۰۲. همانجا / ۲۳۹.

103. Grube/ 251, No. 189.

۱۰۴. در جنگ آلب ارسلان با قتلش. ابن اثیر، ۱۰/۳۵ (۹/۱۷).

۱۰۵. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۴۱ و ۲۰۹. همچون منگتر اک در زمان مسعود غزنوی، همچنین رجوع کنید به شبانکارهای /۷۷.

۱۰۶. همچون یارق تغمش. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۲۸۷.

۱۰۷. حاجب بلکاتگین، خواجه احمد عبدالصمد، وزیر مسعود غزنوی را به جامه‌خانه برد تا خلعت وزارت پیوشد (سال ۴۲۴). بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۲۰۴.

۱۰۸. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۱۹، ۲۰، ۱۰۹، ۱۳۱ و ۱۷۸. زمان مسعود غزنوی مقایسه کنید با بیهقی (۱۳۵۶)، ۹۶۶.

۱۰۹. و به آن «إكسون» می‌گفتند. در منابع ذکر شده است که «امرا و نقبا و رؤسا» میل به سواد کردند که السواد آهیب، سیاهی باشکوهتر است. بلخی /۸۷ و لغتname دهخدا و فرهنگ معین، ذیل «إكسون».

۱۱۰. کمریند طلایی بلکاتگین حاجب مسعود غزنوی. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۱۸۸ و ۲۰۹. حاجبان دوران سلجوقیان نیز زرین کمر بودند. قزوینی رازی /۱۷۷.

۱۱۱. انوری در شعری گوید:

چون ز ابرام لم دست ملک فارغ شد	گفت بخت خنکا، کفش بنه، موزه بخواه
	بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۴۹ و ۴۲.

۱۱۲. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۱۱۷، ۴۱/۱۱۷ و ۲۰۹. بهار، ۲/۸۲. مقایسه کنید با اشپولر که می‌نویسد اغلب حضار در مجلس رسمی مسعود غزنوی کلاه دو شاخ بر سر داشتند (۱۶۲/۲) ۳۶۴-۳۶۵ Supuler که البته این مطلب را نمی‌توان کاملاً پذیرفت. کلاه امیر پیری غلام البتگین، شبانکارهای ۳۳/۳. راوندی (۱۹۲۱)، ۲۲۴ و ۲۵۹.

۱۱۳. مسعود غزنوی به فرمانده سپاهی که برای جنگ با آل بویه به کرمان می‌فرستد، اینها را هدیه می‌دهد. باسورث (۱۳۵۶)، ۱۱۶. مقایسه کنید با پیری تگین (بوری تگین) در غزنه، همو /۳۷ و این بابه ۲۰۳۴ و نظام /۲۶ - ۲۷.

۱۱۴. و بدررت طیلسان (رجوع کنید به بخش بعدی، لباس علماء). مقایسه کنید با باسورث (۱۳۵۶)، ۱۸۶، در باب زعیم شهر.

۱۱۵. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۲۵۴ و راوندی (۱۹۲۱)، ۱۲۱ - ۱۲۰. مقایسه کنید با سوارکار در نقش بر جسته‌گچی ساوه قرن ۷ ه موزه هنرهای زیبای بوستون. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۵۱ - ۲۵۵. شکلهای ۱۷۴ و ۱۷۵ بر اساس Pope, 9, No. 518.

۱۱۶. باسورث (۱۳۵۶)، ۲۴۸ - ۲۴۹. البته وقتی شهرهایی از سلسله‌ای به تصرف حکومت دیگری درمی‌آمد، والیان و فاتحان جدید، جامه و والیان همان منطقه را می‌پوشیدند. برای مثال وقتی نسا و ایورد به سلجوقیان واگذار شد، والیان آنجا جامه‌های غزنویان را به تن کردند، در حالی که نایب طفرل سلجوقی بودند. البته این موضوع می‌رساند که تقاؤت زیادی میان این لباسها بوده است. همو /۲۷۱.

۱۱۷. طرح نقاشی دیواری بنای سلطان محمود غزنوی در غزنه قرن ۶ ه نقش بر جسته‌گچی متسب به ری بنام طفرل دوم مربوط به سال ۵۹۱ ه در موزه پنسیلوانیا، نقش بر جسته‌گچی ساوه قرن ۷ ه در موزه هنرهای زیبای بوستون. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۲۰ به بعد، شکلهای ۱۴۷ - ۱۵۰ و

.Pope, 3/1376, and 9, Nos. 517-518 .۱۷۵ - ۱۷۶

۱۱۹. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۲۵۴ و ۳۷۰. گویند یکی از مأموران بر جسته خواجه نظام الملک ۳۶۰ لباس داشت و هر روز یکی را می‌پوشید. حسینی /۴۷ و (۴۱۸/۲) Supuler/ ۵۱۸ مقایسه شود با فروینی.

۱۲۰. وی در سال ۵۴۵، دستور داد تا به نام خلیفه عباسی خطبه بخوانند. ابن اثیر، ۱۵۱/۱۱ (۱۸۷/۲۰).

۱۲۱. راوندی (۱۹۲۱)، ۲۳۴، ۲۵۹، ۲۶۰ و ۲۶۱. نیشابوری /۳۷، ۳۸، ۵۹، ۵۶۷ و ۵۸.

۱۲۲. در باب منابع «وینزاری» نگاه کنید به بخش‌های قبلی.

۱۲۳. نقش دیواری و نقش بر جسته گچی، ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۲۰ به بعد بر اساس Pope, 3/1376 and 9, Nos. 517-518

.۱۲۴. ابن اثیر، ۱۰/۳۶۲ (۳۶۲/۱۷).

۱۲۵. جوزجانی، ۱/۲۷۴.

۱۲۶. محمود غزنوی به ملک ابوالحارث احمد بن محمد فریغون پادشاه دوم خاندان فریغونی (م ۴۰۱) قبایی مرصع بخشید. مستوفی /۳۶۱ و شبانکارهای /۷۰ و زماپور /۳۱۱.

۱۲۷. سلاحداری به نام «زنگی» در حوالی گنجه و آذربایجان، تازیانه‌ای آنهن داشت (سال ۵۴۱). ابن اثیر، ۱۱/۱۱۶ (۱۱۶/۲۰).

۱۲۸. همچون فرمانروای امیرعباس (از ترس باطنیان اسماعیلی) به سال ۵۴۱ ه ابن اثیر، ۱۱/۱۱۷ (۱۱۹/۲۰).

۱۲۹. اصولاً کلاه و دستار و سرپوش، اهمیت بسیاری داشت. مقایسه کنید با جوینی در ذکر استخلاص بخارا، ۱/۵۲ و قمی (۱۳۶۳)، ۹ و ۱۷.

۱۳۰. کلیله و دمنه ۵۶۲ ه شاهنامه /۷۰، تصویر شماره ۵۲ «ب». مقایسه کنید با Pope, 9/815-817 و نیز گری، تصویر شماره ۶۳. ابوعلی سیمجرور دستاری از خز داشت. بیهقی (۱۳۶۸)، ۸۴۳-۸۴۴ .۲۵۴/۱

۱۳۱. شاهنامه ۷۴۲ ه شاهنامی /۷۱ و ۷۳. مقایسه کنید با Pope, 9/832-842

۱۳۲. با امضای استاد محمد بن الزین. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۵۹، شکل ۱۷۸ و ۶/2480 .Nفر سمت چی. شاهنامه /۷۳ Collection Marquet de Vassellot

۱۳۳. مربوط به سال ۵۹۱ ه موجود در موزه پنسیلوانیا. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۵۵ - ۲۲۰، شکل‌های .Pope, 9, No. 517، بر اساس ۱۴۸ - ۱۵۰

۱۳۴. نقش برجسته گچي رى (طغول دوم ۵۹۱ هـ) نفر اول از گروه چهار نفری سمت راست سلطان. ضياءپور (۱۳۴۹)، ۲۲۳، شکل ۱۴۹، بر اساس ۵۱۷، Pope, 9, No. 517. مقایسه کنید با نقش سوارکار بر بشقاب سفالی لعابدار کاشان. قرن ۷ هـ ضياءپور (۱۳۴۹)، ۲۴۸، شکل ۱۶۹، بر اساس .Pope, 10/655

۱۳۵. از شاهنامه مکتب شیراز (۷۴۲ هـ). شاهنامه / ۷۱. مقایسه کنید با ۹/832-842. همچون کلاه دراز «تاج الدین الذر» (بلدوز) و «قطب الدین ایک» که هر دو از امراء بزرگ غوري بودند. جوزجانی، ۱/۴۱۲. اين کلاههای دراز را غیاث الدین محمود غزنوی، برای آنان و به همراه قبا و کمر بند های زرین هدیه فرستاده بود. ابن اثیر، ۱۲/۲۴۷-۲۴۸-۲۵۶ (۱۰۶/۲۴۷-۱۵۷).

۱۳۶. نقش برجسته گچي رى، نفر چهارم از گروه چهار نفری سمت راست سلطان. ضياءپور (۱۳۴۹)، ۲۲۳، شکل ۱۴۹. Pope, 9, No. 517.

۱۳۷. بـ شاهنامه / ۷۱. سلطان معزالدين غوري (۵۰۲-۵۵۹ هـ). به تاج الدین الدز نشانه سیاه (کلاه سیاه؟) داد. جوزجانی، ۱/۴۱۲، بر اساس ۶۹۲-۶۸۷، 10/651-53. ضياءپور، Grube, Opposite 200-201, Nos. 142-143.

۱۳۸. همچون ابوعلی سیمجرور، بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۲۵۴ و یا همچون کوتوال «یوسف برزی» که خنجری در ساق موزه خود داشت و با آن آلب ارسلان را زخمی کرد. راوندی (۱۹۲۱)، ۱۲۰-۱۲۱. نیشابوری / ۲۸. شبانکارهای / ۱۰۱. مقایسه کنید با موزه های ساق بلند در طرح نقاشی دیواری کاخ محمود غزنوی در غزنی. ضياءپور (۱۳۴۹)، ۲۲۱، شکل ۱۴۷ بر اساس ۳/1376 و نیز نقش سوارکار بر بشقاب سفالی لعابدار کاشان، قرن ۷ هـ ضياءپور (۱۳۴۹)، ۲۴۸، شکل ۱۶۹، بر اساس .Pope, 10/655

۱۳۹. از امراء غوري. ابن اثیر، ۱۲/۲۴۷-۲۴۸-۲۵۶ (۱۵۷-۱۵۶/۲۵). غیاث الدین محمود غزنوی اين کمر بند ها را به همراه کلاه دراز و قبا هدیه فرستاده بود.

۱۴۰. نقش برجسته گچي کار ساوه (؟) قرن ۷ هـ موزه هنرهای زیبای بوستون. ضياءپور (۱۳۴۹)، ۲۵۵، شکل ۱۷۵، بر اساس ۵۱۸.

۱۴۱. نقش روی حاشيه يك کاسه، قرن ۷ هـ ضياءپور (۱۳۴۹)، ۲۵۹، شکل ۱۷۸. بر اساس .Pope, 6/2480, Collection Marquet de Vassalot

۱۴۲. سال ۵۳۶ هـ ابن اثیر، ۱۱/۸۴ (۲۰/۴۹).

۱۴۳. مؤلف طبقات ناصری می نویسد که امراء غوري در تشریف دادن، دستوانه زر و مُرصع به جواهر هدیه می دادند؛ اما در دورانهای بعد کمر داده می شد. جوزجانی، ۱/۳۵۱، مقایسه کنید

- با راوندی (۱۹۲۱)، ۲۲۴ و ۲۵۹ و نیز قلادهای گردن سرهنگان هندی در سال ۲۹۳ که محمود غزنوی آن حدود را فتح کرده بود. گردبزی / ۲۸۶.
۱۴۴. جوزجانی، ۱/ ۲۳۰. به هنگام خروج سلطان محمود به عراق، می‌گویند ۷۲۶۰ غلام (!!) با کمرندهای زر و قباها مر صمع همراه سلطان بودند. شبانکارهای ۶۲/ .۱۴۵. عتبی / ۲۲۰.
۱۴۶. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/ ۱۸۸.
۱۴۷. باسورث (۱۳۵۶)، ۱۰۲ و ۱۳۶.
۱۴۸. مراجعة کنید به رنگ سقلاطون اصفهانی و دیباش شوشتاری در صفحات قبلی و مقایسه کنید با Grube, Opposite/ 200, 201, No. 142-143.
۱۴۹. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/ ۱۸۸ و ۳۲۳.
۱۵۰. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/ ۲۰۴. زیرا همان گونه که گفته شد، حاججان لباس سیاه داشتند و نمی‌خواستند در روز اولی که وزیر خلعت وزارت می‌پوشد، یک سیاه‌پوش را حاچب و غلام خاص او کنند.
۱۵۱. «التونشاش»، حاکم خوارزم در زمان سلطنت محمود غزنوی ۱۵۰۰ غلام زرین کمر داشت. شبانکارهای ۶۲/ و ۷۳. باسورث (۱۳۵۶)، ۱۰۴.
۱۵۲. طرح نقاشی دیواری بنای کاخ سلطان محمود غزنوی در غزنه. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۲۱، شکل ۱۴۷، بر اساس Pope, 3/1376. توضیحات بیهقی و جوزجانی در باب مجالس بارعام سلاطین غزنوی، با تحقیقات باستان شناسان فرانسوی در افغانستان و در کاخ لشکری بازار در بُست (در محل پیوستن ارغنداب و هیلمند) تأیید می‌شود. باسورث (۱۳۵۶)، ۱۰۲، خلیلی، ۱۴/ ۲۱۷-۲۲۷. در حوالی ری غلامان ناشناس محمود در بارانیهای کرباسی در حالی که سرو صورت خود را با دستار پیچیده بودند، نزد مسعود آمدند. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱۸۴.
۱۵۳. این اثر در موزه پنسیلوانیاست. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۲۲-۲۲۵، شکلهای ۱۴۸ - ۱۵۰، بر اساس Pope, 9, No. 517.
۱۵۴. غلامان امیر مسعود. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/ ۱۰۱، ۳۱۱، ۱۷۷ و ۳۱۵. باسورث (۱۳۵۶)، ۱۰۲ و ۷۳/ . گردبزی / ۷۳.
۱۵۵. نیشابوری / ۲۸. جامع فراش یا جامع نیشابوری ریبع الاول ۴۶۵ ه راوندی (۱۹۲۱)، ۱۲۱. شبانکارهای ۱۰۲ و مستوفی / ۴۳۳.

157. Nasr/ 96, figure 35, from al-Athar al-baqiya-anla- qurun al- khaliyah by al- biruni 8th in the Edinburgh university Library.

ابوالقاسم عبدالواحد بن علی بن برهان اسدی (م ۴۵۶) که یکی از علمای متکلم و پیرو مذهب معتزله و مُرجحه بود، دستار نمی‌بست و سر برده بود. ابن اثیر، ۱۰/۴۲ - ۴۳. همچنین مؤلف مقامات حمیدی می‌نویسد «شیخ چون سیر صد عمامه شد و چون پیاز ده جامه». بلخی / ۱۰۹. ادیب ایوسعید محمد خسرو آبادی، حوالی قرن ۵، دستاری مکور داشت که روز جمعه برای نماز جمعه می‌پوشید. ابن فندق (۱۳۱۷)، ۲۱۰.

158. Papadopoulou and Mazenod, No. 29.

بر اساس تصویر دیگری از کتاب مقامات حریری بغداد مورخ ۶۳۴ ه در کتابخانه ملی پاریس نسخه Schefer. مؤلف مقامات حمیدی در وصف بهار از عمامه نیلوفری آسمان یاد کرده است. بلخی / ۴۷.

۱۵۹. بلخی / ۴۵، نیز امام طیلسان بر سر در دامغان / ۱۰۲ و ۱۶۳. در باب برخی از سادات گیسو باقه، چون «سید ابوالقاسم دو گیس» از اولاد امام حسن (ع) که از کجور به روی آمد، رجوع کنید به قزوینی رازی / ۲۲۵. سادات دو گیسو باقه در نیشاپور زمان تکش خوارزمشاه. جوزجانی، ۳۴۱/۱.

۱۶۰. به فارسی تالسان و به عربی طیلسان (طیلس). شبی / ۲۲۲، بر اساس نسخه خطی کتابی مجھول المؤلف اما بسیار بالارزش به نام رسالتة فی العمامة و الطیلسان المریع استانبول، مکتبة اسعد افندی، چنگ ۹۶۵-۴۰۹-۴۱۳. شهشهانی / ۶۲، مؤلف محترم اثر فوق که کتابی در باب «تاریخچه پوشش سر در ایران» تهیه و در آن طرحهای زیادی را ارائه کرده‌اند، طرحی از طیلسان ارائه نداده‌اند، به هر حال ظاهراً بهترین نوع طیلسانها را آمل و قومس تهیه می‌کردند، Stilman/ 753 (Libas) و مظاہری / ۹۰ در باب دستارهای طبری که قیمت زیادی هم داشته‌اند (خواجه حسن مؤدب دستاری طبری بر سر داشت) رجوع کنید به محمد بن منور، ۱/۶۲ - ۶۳ و راوندی (۱۳۶۸)، ۷، ۷۶، ۸۹ و ۱۳۰ و ۱۳۵.

161. Lewis/ 23, No. 16.

162. Papadopoulou and Mazenod/ 131, No. 29.

که تصویری از کتاب مختارالحکم موزه توپ کاپی سرای استانبول در آن درج شده است.
۱۶۳. راوندی (۱۳۶۸)، ۱۳۰ و مظاہری / ۹۰.

164. Nasr/ 80, plate 42, from Kitab al-tafhim by al- Biruni, in the Majles Library Tehran.

165. Nasr/ 140, plate 90, from The Kitab fi ma,rifat al- hiyal al- handasiyyah of al-jazart 7th in the Suleymaniye Library Istanbul.

مقایسه کنید با تصویر دیگری از همان اثر در ۲۲ Lewis/ 199, No. ۱۰۵. همان گونه که گفته شد، دستارهای خوب را که به «دستار طبری» معروف بودند، از آمل می‌آوردند. تعالیٰ از دستارهای طبرستان یاد کرده است. لطائف و المعارف / ۱۸۶ و محمد بن منور، ۵۰۱/۲

167. Nasr/ 169, figure 83, from Ia-Athar al- baqiya... in Edinburgh university Library-Library Istanbul.

168. تصویری از رساله دعوات الاطباء اثر ابن بطلان (۶۷۲ھ)، کتابخانه آمروزیانا، میلان. حسن، زکی محمد / ۵۱. «البياض أفضل» بلغی / ۸۷
۱۶۹. مظاہری / ۹۰ و راوندی (۱۳۶۸)، ۷۶ - ۱۳۰

170. Lewis/ 106 (Botton) al-Hariri, No. 20.

«اصحاب العمائم» (زمان سنجر) که منتظر اهل قلم است (سال ۴۹۷). ابن اثیر، ۱۰/۳۷۸
۳۵۱ - ۳۵۲/۱۷)

171. Lewis/ 46 (Botton) al-Hariri (the qadi), No. 14.

مقایسه کنید با راوندی (۱۳۶۸)، ۷۶ و ۱۳۰ و مظاہری / ۹۰
۱۷۲. در این آستینها، دفتر، گاه کاسه خوردنی (در مجلس میهمانی ارسلان بن طفل)، گاه زر (آستین نظامی عروضی توسط سنجر) می‌نهاشدند. غرس التعمه ابوالحسن بن هلال زمان طغل سلجوقی.
نخجوانی / ۲۶۲ و نیز راوندی (۱۹۲۱)، ۳۰۰ و نظامی عروضی / ۱۰۵

173. Nasr/ 96, figure 35 from al-Athar al-baqiya.

مقایسه کنید با خواجه حمویه، محمد بن منور، ۱۸۷/۱. دراعه ریشه عربی ندارد، اگرچه به عنوان یک لغت عربی پذیرفته شده است. زمخشri در مقدمه‌الادب، آن را به پیراهن فراخ و جبهه بزرگ ترجمه کرده است / ۳۶۵. محمد بن منور، ۲/۵۶۰ - ۵۶۱

شعر انوری

از نشاط اینکه تشریف خدمتکار اوست در زمان ڈراعة کحلی ز سر بیرون کند
دیوان انوری، ۲/۶۲۲ و راوندی (۱۹۲۱)، ۴۹۹. شاید دراعه با صوف ارتباطی داشت؟
مقایسه کنید با ۱۷۶-۱۸۲ Dozy (1845)، ذیل «درع» و نیز بیهقی (۱۳۶۸)، ۲۱۲، ۲۱۹ و ۲۴۳ در باب ابوبکر حصیری و فرزندش، نیز عالمی بالای متبر در آذربایجان و همچنین در دامغان

مراجعه کنید به بلخی /۴۵ و ۱۰۲ هموگوید: «شیخ چون سیر صد عمامه شد و چون پیاز ده جامه و سخن صاحب الْقَمِيَّتَيْنَ لا یَجُدُ حلاوةَ الایمانی را فراموش کرد که بر اساس آن، صاحب دو پیراهن (بیش از یکی) شیرینی ایمان رانمی باید /۱۰۹ به «سجاده رنگین بر دوش»، در شعری که برای مدح ابن فندق سروده شده، اشاره شده است. ابن فندق (۱۳۱۷)، ۲۵۶.

174. Lewis/ 112 Above left al-Hariris Maqamat, No. 21.

مسعود غزنوی، نقیب علویان را خلعت زر پوشاندند. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱۹/۱ - ۲۰.

175. Papadopoulou and Mazenod, No. 29.

۱۷۶. جوزجانی، ۲۲۰/۲. خطبا موقع خواندن خطبه، شمشیر داشته‌اند. موزنین نیز عنزه که نیزه‌ای کوتاه بود به خود می‌بستند. ابن اثیر، ۱۱۵/۱ (۱۳۰/۱) و راوندی (۱۹۲۱)، ۳۰۳، ۳۲۳ و ۳۰۷.

۱۷۷. زمان مسعود غزنوی، بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/ ۲۱۹، ۲۱۲ و ۲۴۳. در سال ۴۸۸ ه قاضی، گواهی نقیه‌ی را که جامه ابریشمین پوشیده بود، نمی‌پذیرد (به دلیل کراحتی پوشیدن ابریشم برای مردان در فتنه اسلام). ابن اثیر، ۱۰/۱۷ (۲۵۳/۲۳۰ - ۲۳۱). سلطان محمود به ابو ریحان بیرونی چجه‌ای ملکی هدیه داد. نظامی عروضی /۹۴.

178. Nasr/ 80, plate 42, from Kitab al-tashîm; 146, plate 90, from kitab fi ma, rifat al-hiyal; Lewis/ 23 (above) al-Hariris Maqamat, No. 16.

(بنشه خطیب جامه سبز...) بلخی /۴۷.

179. Lewis/ 199 (above right), No. 22.

۱۸۰. حسن، زکی محمد /۵۱، بر اساس تصویری از رساله دعوات الاطباء ابن بطلان همچنین مقایسه کنید با

Nasr/ 169, figure 83, from al-Athar al-baqiya.

181. Lewis/ 46 (below) the qadi and 160 (Bottom) al-Hariri.

گاه قاضیان، لباس نظامی و لباس سوارکاران را برتن می‌کردند، همچون «قاضی شیرازی»، با سورث (۱۳۵۶)، ۷۴، که احمد بتالتگین با این قاضی به مخالفت برخاست و یا همچون «قاضی وحید الدین فوشنجی» (بوشنجی) در زمان حمله مغولان به هرات. جوزجانی، ۱۲۳/۱۲۲. مسعود غزنوی به قاضی خلعت زر می‌بخشد. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/ ۱۹ - ۲۰ و نیز جوینی، ۱/ ۶۲ - ۶۳.

۱۸۲. مراجعه کنید به منابع لاتین پیشین و مقایسه کنید با محمد بن منور، ۱/ ۱۸۷ و بیهقی (۱۳۶۸)، ۲۱۲ و مقایسه کنید با پیراهن کنان سنبلی (به رنگ سنبل) (بنفس) نزد فرید الدین کاتب،

- دیوان انوری، ۲/۷۰۶. محمد بن منور، ۲/۵۰۸ - ۵۰۹.
- از حبیب کتان سنبلي تو سر بر زده قلبانی یعنی من ۱۸۲
- ۱۸۳ - ۳۰/۳۲. درباره اصطلاحات و کلماتی که در این متن ذکر شده است، به توضیحات صفحات بعدی مراجعه شود.
۱۸۴. بلخی / ۷۳
۱۸۵. همو / ۵۶
۱۸۶. قشیری / ۱۱۷ (۳۷۳ - ۳۷۴) و محمد بن منور، ۲/۴۷۰.
۱۸۷. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۱۷۴ و توضیحات / ۳۷۲.
۱۸۸. Dozy (1845), 280-291 ذیل طایفه.
۱۸۹. رجوع کنید به صفحات قبلی، لباس و پوشک شاهان، قسمت «سرپوشها».
۱۹۰. محمد بن منور، ۱/۱۴۶ و ۱۴۷.
۱۹۱. عوفی (۱۲۵۹ - ۱۲۵۹)، جزو دوم از قسم سوم / ۵۳۵.
۱۹۲. به صورتهای مروج، مروج، مردوچ نیز آمده است، مصححان جوامع الحکایات (دکتر مصنا و دکتر مظاہر) آن را تصحیح قیاسی کرده و به صورت «مزدوقة» نوشته و «کلاه منتش» معنی کرده‌اند. همانجا / ۸۷۲ و علامه قزوینی در باب این شعر حافظ:
- «از این مزوجه و خرقه نیک در تنگم به یک کرشمه صوفی وشم قلندر کن»، شرح مبسوطی در باب آن آورده است، دیوان حافظ، طبع قزوینی / ۲۷۴. مقایسه کنید با خرمشاهی، ۱۱۰/۱ و ۱۱۵.
۱۹۳. محمد بن منور، ۲/۵۴۶ - ۵۴۷.
۱۹۴. در تبیر سمنانی، مکاتبات اسفراینی و سمنانی / ۱۰۲ و دیوان شروانی / ۴۲۴ و شمس تبریزی / ۲۳۹ و باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۲۱ و محمد بن منور، ۲/۴۶۰.
۱۹۵. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۳۷۲ - ۳۷۱ و محمد بن منور / ۱/۱۴۷ و ۲/۵۰۳ - ۵۰۴. ظاهراً صوفیان عالم «جوزگره» بر کلاه یا جامه خود می‌زند. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۳۱، همان‌طور که اگر در راه مجاهده نفس است قبه بر کلاه نهد / همانجا.
۱۹۶. و یک بار نیز وقتی که به حمام می‌رفته است، محمد بن منور، ۱/۱۳۲ - ۱۳۳. یک جا به عنوان دستارک شیخ / ۱/۳۲.
۱۹۷. دستارچه سیصد دیناری شیخ در نیشابور، محمد بن منور، ۱/۲۱۵ - ۲۱۶ و نیز زمخشri / ۳۵۶ و ادب نیشابوری / ۱۵۵ که دستارچه را به شستجه تفسیر و آن را دستمال معنا کرده‌اند همچنین

- مراجعه کنید به تبریزی ذیل دستارچه و محمد بن منور، ۲/۵۷۳.
- .۱۹۸. محمد بن منور، ۱/۱۸۵.
- .۱۹۹. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۲۱۲.
- .۲۰۰. همو، ۲/۲۷، که می‌نویسد جامعه مرقع و کهنه بهتر است. راوندی (۱۹۲۱)، ۳۵۱.
- .۲۰۱. محمد بن منور، ۲/۴۵۸ - ۴۵۷.
- .۲۰۲. غزالی، ۲/۱۱۲۲ و ادب الملوک، ورق ۲۹ و ابن جوزی (۱۳۶۸)، ۱۹۱ و محمد بن منور، ۲/۴۵۹.
- .۲۰۳. محمد بن منور، ۱/۲۷.
- .۲۰۴. وی «محمد بن ابراهیم بن یوسف بن محمد نیشابوری» از اصحاب ابو عثمان حیری و گُنبد بغدادی است. اصفهانی (۱۹۶۷)، ۱۰/۳۷۶ و سُلَمی /۴۲۱ و انصاری /۳۴۸ و محمد بن منور، ۲/۴۶۴ در قرون ۵ و ۶ بسیاری از سفران در زی تصوف به نواحی دیگر می‌رفتند. جوینی، ۱/۳۹.
- .۲۰۵. برای وصف کامل مرقع رجوع کنید به غزالی، ۲/۳۲۸ و ابن جوزی (۱۳۶۸)، ۱۹۸ و اشعاری در وصف آن. ثعالبی (۱۳۱۳)، ۱/۲۲ و فروینی (۱۳۶۳)، ۳/۲۹۸ و ۷/۷۷.
- .۲۰۶. محمد بن منور، ۱/۲۷۳.
- .۲۰۷. بهار، ۲/۲۰۰.
- .۲۰۸. مقدسی (۱۳۷۰)، ۵۵ و بهار، ۲/۲۰۳ و محمد بن منور، ۲/۴۵۹ - ۴۵۸ و باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۳۷۲ - ۳۷۱، ۹۲.
- .۲۰۹. هجویری /۵۷.
- .۲۱۰. مقدسی (۱۳۷۰)، ۵۵ و غزالی، ۱۱۲۱/۲. حافظ گوید: من این مرقع رنگین چون گل بخواهم سوخت که پیر باده فروشش به چراغه‌ای نخربد محمد بن منور، ۲/۴۵۹ - ۴۶۲. ابن جوزی از جبهه‌های مُؤذَّکه مُرْقَعِه صوفیان شدیداً انتقاد می‌کند. تلبیس /۱۹۱.
- .۲۱۱. ابن جوزی (۱۳۶۸)، ۱۸۷ و محمد بن منور، ۲/۴۶۱.
- .۲۱۲. به دلیل غارت‌های پی در پی، در مالکیت گوسفندانی که از پشم آنها این لباسها را نهیه می‌کردند، شک و شباهه بسیار وجود داشت. هجویری /۵۷.
- .۲۱۳. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۳۱.
- .۲۱۴. محمد بن منور، ۱/۲۷۳ و ۲/۴۵۸ - ۴۵۹ و ۲/۴۵۹ و ۵۰۲.

۲۱۵. محمد بن منور، ۹۵ و ۹۶ منور / ۱۱۶.
۲۱۶. همانجا ۲۱۲، ۲۲۳ و ۲۲۴. ظاهراً فراویز، نمی‌توانست بر لباس تمامی صوفیان باشد، بر اساس مندرجات کتاب اوراد الاحباب که می‌نویسد «اگر صوفی مُهر بر ظاهر و باطن زده و دل خزانه اسرار کرده فراویز نهد»، خود معلوم می‌کند که فراویز نهادن مرتبه‌ای از مقامات صوفیان بوده است. باخرزی (۱۳۵۸)، ۳۱/۲.
۲۱۷. فراویز، سجاف جامه بود، لبۀ جامه و سرآستینهای آن را برگردان می‌کردند و یا با پارچه‌ای به رنگ دیگر تزیین می‌نمودند، به نظر مؤلف صفوۃ التصوف از جمله رسوم صوفیانه که ریشه آن در سنت رسول الله بوده است، «باب السنۃ فی الفراوز والشوازیک وغیرذلك» است. مقدسی (۱۹۰۶)، ۵۵-۵۶ و باخرزی (۱۳۵۸)، ۳۱/۲ و محمد بن منور، ۵۷/۲-۷۲. نام دیگر فراویز «پریز» بود، که به عربی عطف گفته می‌شد. تبریزی، lace=fringe و باخرزی (۱۳۵۸)، ۳۷۲/۲ و راوندی (۱۹۲۱)، ۳۰۲ و ۴۹۵.
۲۱۸. محمد بن منور، ۱/۲۷۳ و ۲/۵۰۲.
۲۱۹. محمد بن منور، ۱/۹۵، ۹۶-۱۴۶، ۲۱۲، ۱۴۷-۲۲۴ و ۲/۲۷۳ و ۵۰۲. علت نامگذاری فرجیه را مولانا در شعری ذکر کرده است:
- | | |
|--|---|
| Sofiی بدرید جبہ در خرج
کرد نام آن دریده فرجی
این لقب شد فاش از آن مردنجی
(مثنوی، ۲۴/۳). | پیشش آمد بعد بدریدن فرج
عطار (۱۳۵۸)، ۲۹۱ و صفتی (۱۹۸۳-۱۹۸۱)، ۲۱۱/۲ و محمد بن منور، ۲/۴۶۰ و
Nicholson، 2/23 و نیز 327-334 Dozy (1845) ذیل فرجیه. البته توضیحات دوزی ییشتربه قرون
بعدی و بویژه بر اساس منابع و مأخذ غربی تر (یعنی نواحی مصر و مراکش و سودان و...) تعلق
دارد. محمد بن منور، ۴۶۰/۲-۴۶۱. |
|--|---|
۲۲۰. بخاری، باب ۱۲، ۷/۶۵-۶۶. «باب القباء و الفروج و العریر» و Dozy (1845)، 327-334 ذیل فرجیه و مقایسه کنید با ابن حجر، ۱۰/۲۶۹-۲۷۱.
۲۲۱. بهار، ۲/۲۰۳، فرجیه را شبیه ردای فقیهان معاصر مصر دانسته است / ۲۲۳-۲۲۴. دهخدا گوید گاهی در جلوی آن دگمه‌هایی بوده است، ذیل «فرجیه».
۲۲۲. در دوران غیاث الدین غوری، خطیبی در پیشاور، فرجیه‌ای پشمین پوشیده بود. ابن اثیر، ۱۱/۱۶۹ (۲۲۵/۲۰).
۲۲۳. میدانی ۱۵۷ و محمد بن منور، ۱/۴۸۲ و ۳۲/۲.

۲۲۴. محمد بن منور، ۱/۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳، زیرا شیخ گفته بود: «لیست فی الشجنة سوی الله» (در جبهه جز خدا نیست)، همچنین مقایسه کنید با اینکه شیخ جهه خود را بر فرد مستی که خواهید بود، می اندازد. ۲۳۱/۱.

۲۲۵. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۳۱-۳۲-۳۳ که می نویسد اگر صوفی بر خود ضربت مجاهده زده «جامه هزار میخی» در پوشد. محمد بن منور، ۲/۴۶۰.

۲۲۶. محمد بن منور، ۱/۱۳۴، مقایسه کنید با ادب نیشابوری /۱۵۷ و میدانی /۱۶۰ و زمخشri، ۱/۳۵۹ و ۲۴۶-۲۴۷ Dozy (1845) ذیل صدریه. فروزانفر آن را جامه‌ای کوتاه با آستینهای کوتاه و جلویاز معنا کرده است. این توضیح را از برهان قاطع در توضیح در لک گرفته است و آن را با صدره یکی دانسته است. محمد بن منور، ۲/۵۴۲.

۲۲۷. سُلْمَى /۳۰۴ و محمد بن منور، ۱/۵۶۸ و ۲/۵۰۵.

۲۲۸. در عصر حافظ، «کوتاه آستین» کنایه از صوفی:

به زیر دلق ملمع کمندها دارند
دراز دستی این کوتاه آستینان بین
همچنین محمد بن منور، ۲/۵۵۰ و باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۲۷ و ثیابک فطهر «جامه را
کوتاه کن».

۲۲۹. محمد بن منور، ۱/۸۲ و ۲/۵۱۴.

۲۳۰. جامه به سر بیرون افکند و کرفه گرفت. انصاری /۱۱۶.

۲۳۱. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۱۶۱ و محمد بن منور، ۱/۷۰ و ۲/۵۰۷.

۲۳۲. رسم صوفیه آن بود که آستین خود را از شیرینی و غذا پر کنند. محمد بن منور، ۱/۳۶۲ و ابن جوزی (۱۳۶۸)، ۲/۱۱.

۲۳۳. کفی زر، در آستین چپ او. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۱۶۸ و محمد بن منور، ۱/۷۰.

۲۳۴. جامه فوطه کردن به معنی پاره کردن (خرقه کردن)، در منابع صوفیه ذکر شده است. بلخی، ۱/۱۹۸. در باب اشعار خرقه درین مقایسه کنید با شعر ابویکر عنبری. ابن جوزی (۱۳۶۸)

۲۳۵. ۲۰۲، ۲۶۳ و ۳۷۶ مولوی، دیوان شمس بیت ۱۶۳۳:

زان خرقه خویش ضرب کردیم
تسا زین به قبای شستر آیم

۲۳۶. همچون امام ابوحامد غزالی (سال ۴۸۸) که تدریس نظامیه را ترک کرد و در بیت المقدس جامه خشن رُهد پوشید. ابن اثیر، ۱۰/۲۵۱-۲۵۲-۲۲۹ (۲۲۹/۱۷).

۲۳۷. بر اساس ابن جوزی در نقد العلماء. محمد بن منور، ۲/۴۵۸.

۲۳۸. محمد بن منور، ۱/۲۴ و عطار (۱۹۰۵-۱۹۰۷)، ۲/۳۲۴.

۲۳۸. جوینی، ۸/۲

۲۳۹. محمد بن منور، ۴۵۸/۲. شیخ اسماعیل سیاری در نیشابور گلیم می‌پوشید. محمد بن منور، ۱۳۰/۱.

۲۴۰. بلخی، ۷۳

۲۴۱. رومی به پارچه دیبا و حریر نیز گفته می‌شد. صوفی رومی شیخ بوسعید. محمد بن منور، ۱۳۲/۱-۱۳۳ و شعالی (۱۳۸۴)، ۵۳۵. صوف شاید در اعه باشد، اگرچه با رومی به معنی دیبا تناسب ندارد. به هر حال در شعر حافظ صوف به معنی خرقه آمده است:
صوف برکش ز سر و باده صافی درکش سیم در باز و به زر سیم به ری در برگیر
محمد بن منور، ۵۴۰/۲

۲۴۲. قبا برقد سلطانان چنان زیانا نمی‌آید که این خلقان گردآلود بر بالای درویشان
باخرزی (۱۳۵۸)، ۲۴/۲ و بلخی ۵۶.
۲۴۳. باخرزی (۱۳۵۸)، ۳۷۲-۳۷۱/۲

۲۴۴. ردای پشمین ابوبکر کرامی با آنکه یکی از صوفیه بود که از جانب محمود غزنوی به ریاست نیشابور رسید. باسورث (۱۳۵۶)، ۱۹۰. مقایسه کنید با عتبی/۳۹۳. ردای شیخ بوسعید. محمد بن منور، ۱/۲۷۷ و نیز صفتی (۱۹۸۱-۱۹۸۳)، ۴/۳۷۵ «و کان ملبوسه مسک ضائی مدبوغ غیر مغایط».

۲۴۵. همچون شیخ بوسعید. محمد بن منور، ۱/۵۶. حافظ گوید:
خود گرفتم کافکنم سجاده چون سوسن به دوش

همچون گل بر خرقه رنگ می‌مسلمانی بود؟
غزنوی/۱۷۳ - ۱۷۴ و باخرزی (۱۳۵۸)، ۹۸/۲. مقایسه کنید با شعر «ابوالحسن علی بن عبدالحميد» از شعرای قرن ۶ هدر ستایش مؤلف کتاب تاریخ بیهق:

بر دوش او سجاده رنگین بی نورد
این فندق/۲۵۶ و محمد بن منور، ۲/۵۰۳ - ۵۰۴ و مقایسه کنید با مقدسی (۱۹۰۶)، ۸/۵۲۸.
۲۴۶. از کتابهایی که صوفیان در باب رنگ خرقه‌ها نوشته‌اند، می‌باید از کتاب «ابومعمر اصفهانی» و نیز کتاب آسرار الخرق و الملوّنات اثر هجویری و نیز از بحث باخرزی با عنوان «تحقيق الوازن خرقه» نام برد. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۳۴ و هجویری/۶۲ و ادب الملوك، ورق ۲۹ و محمد بن منور، ۲/۴۶۱ - ۴۶۲.

۲۴۷. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۲۹ و ۴۰. در باب کبودپوشی صوفیان:

- ای بسته خرقه کبودت
بلخی /۸۶-۹۴ و نیز محمد بن منور، ۱/۱۷۹ و نیز شعر عایشه مُقْریه:
چو رهبانان شد اندر لباس کبود در جهت عَذْن حله پوشان
بنشه مگر دین عیسی گرفت
هُجُویری /۵۸ و ابن جوزی (۱۳۶۸)، ۱۹۱ و جاجرمی /۱۰۸۸ و محمد بن منور، ۲/۵۵۸.
۲۴۸. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۳۸، ۳۱ و ۳۹. و قمی (۱۳۶۳)، ۲۴ و ۲۸ و ابن جوزی (۱۳۶۸)، ۱۸۷ و
بلخی /۸۶.
۲۴۹. گویند حضرت خضر جامه سپید می پوشید. محمد بن منور، ۱/۲۸ و باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۳۸.
پراهن شیخ بوسید، عودی یعنی سفید بود و دستارش نیز سفید. محمد بن منور، ۱/۱۸۵ و
۲/۲۰۹ - ۵۰۸ و عطار (۱۹۰۵)، ۲/۱۹۰۷.
۲۵۰. محمد بن منور، ۱/۱۳۴.
۲۵۱. باخرزی از فواید بسیار صوف می گوید. (۱۳۵۸)، ۲/۲۷، ۲۸، ۲۹ و ۲۹.
۲۵۲. در باب حرام دانستن پوشیدن حریر برای مردان. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۲۲ و برای جامه حریر
شیخ رجوع کنید به محمد بن منور، مقدمه کدکنی ۱/۹۵ و ابن حزم، «الفصل فی الملل» که در
آنجا به حریر پوشیدن شیخ به دیده انکار نگریسته است. ۴/۱۸۸.
۲۵۳. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۱۶۱ و محمد بن منور، ۱/۷۰ و ۲/۵۰۷. برای شیخ بوسید ایزارپایی
دوخته بودند. محمد بن منور، ۱/۴۳۹ و ۲/۵۸۲ و قزوینی رازی /۴/۸۴ «ازار فوطة کافوری».
۲۵۴. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۱۳۳، ۱۴۳ - ۱۴۴ و ۱۶۱. یکی از درویشان هنگام آب و جارو کردن
میان می بندد. محمد بن منور، ۱/۷۰ و ۲/۱۵۹ و ۵۰۷، نیز شیخ عبدالملک طبری از بزرگان
مشايخ که در مکه میان بست و آستینها را بالا زد. همو، ۱/۳۷۳.
۲۵۵. رعنان؟ انوری، ۲/۷۰۷ و باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۱۶۱ و محمد بن منور، ۲/۵۶۰ - ۵۶۱. بند
رعین، باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۱۶۸. رائین تقریباً همچون شلوار بود، همانجا، ۲/۳۷۱ - ۳۷۲.
۲۵۶. انصاری /۵۷۴.
۲۵۷. حسمجی، جمجی و غیره. سُبکی در تعریفی از صوفی از جمجم ذکری کرده است. معیدالنعم
/۱۲۸ و محمد بن منور، ۲/۵۰۴، «وكان خشن الملبس، يلبس البابوج (پاپوش) والجمجم».
ابن شاکر، ۱/۱۲۸. چمچم در عربی به فتح اول و سوم اما در فارسی به ضم است و چون مولانا
آن را با گم قافیه کرده است، پس با ضم آن صحیحتر است:
سر بر مزن از هستی تا راه نگردد گم در بادیه مردان محو است ترا جم جم
(دیوان شمس، ۲/۴۰).

- شیخ ابوسعید نیز چمچمی در پای داشت. محمد بن منور، ۳۲/۱ و ۶۶. ۲۵۸
باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۱۶۸.
۲۵۹. ظاهرآ «پاچله» نیز گفته می‌شود، بویژه در نواحی شرقی، معین و دهخدا ذیل «پاچله» و نیز باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۳۷۱ - ۳۷۲.
۲۶۰. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۳۲. بشر حافی هرگز کنش نمی‌پوشید و بدین سبب او را «حافی» می‌گفتند. هجویری ۱۳۱ و محمد بن منور، ۱/۲۲ و ۴۷۷.
۲۶۱. این عصا حتماً باید در قسمت پایین دارای قطعه‌ای آهنی می‌بود، اگر آهن نداشت، چوبیدستی نام می‌گرفت. عرب این عصای آهن دار را «غُكَاز» گوید، اما در فارسی هر دوراً عصا گفته‌اند.
- باخرزی (۱۳۵۸)، ۳۳، ۹۹ و ۱۶۱. برخی درویشان این عصا را در هنگام سفر، خربزه دوزی می‌کردند، یعنی با پارچه و تزیینات دیگر آن را می‌پوشانیدند.
۲۶۲. بلخی /۷۳ و باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۹۴.
۲۶۳. جوزجانی، ۲/۱۰۵ - ۱۰۶.
۲۶۴. دو نفری که بر شتر سوار شده‌اند. Lewis/ 113, No. 25.

265. Ibid.

۲۶۶. نفر ایستاده در جلوی شتر سواران، Ibid.
۲۶۷. افرادی که در بالای تصویر دیده می‌شوند، حجره سوم و حجره پنجم از جانب گلددسته. Ibid.
۲۶۸. Ibid/ 48, No. 17 (above)، بر اساس تصویری از کتاب مقامات حریری الخواجہ.
269. Lewis/ 56, No. 48 book of antidotes (نفر بالا).
۲۷۰. Ibid/ 46, No. 14 "The qadi" and 112, No. 22. هر دو بر اساس کتاب مقامات حریری، «نفر نشته رویه روی سلمانی».
۲۷۱. Ibid/ 113, No. 25، «دو نفر سوار بر شتر و نفر سومی که رویه روی آنها ایستاده است». مقایسه کنید با نقش "The qadi" بر اساس کتاب مقامات حریری. Ibid/ 46, No. 14 (below left) و نیز با نقش سلمانی و کسانی که رویه روی او هستند. Ibid/ 112, No. 22 (above right)، نفر چهارم که رویه روی سلمانی نشته است.
۲۷۲. Ibid/ 48, No. 17 (above left)، بر اساس کتاب مقامات حریری.
۲۷۳. Ibid/ 56, No. 48، «نفر بالا که پشت سر کارگر باربر قرار دارد».
۲۷۴. Lewis/ 112, No. 22 (above right)، کسی که رویه روی سلمانی است.
۲۷۵. Ibid/ 48, No. 17 (above right)، بر اساس کتاب مقامات حریری، «الخواجہ».

.۲۷۶. Ibid/ 113, No. 25. دو نفری که بر شتر سوارند و نفر سومی که رویه رویشان ایستاده است.
 .۲۷۷. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۲۲.

.۲۷۸. البته این به معنی غیرقابل استفاده بودن نتایج تحقیقات ایشان نیست، ما در جای جای اثر خود از نتایج تحقیقات ایشان کمال استفاده را بردہ‌ایم، اما چون در آثار ایشان به منابع تاریخی کمتر توجه شده است و همچنین هر یک از پوششها و لباسها، بدون در نظر گرفتن انتساب یا تعلق به طبقات اجتماعی (که البته در برخی از موارد امکان آن نیز وجود ندارد) مورد بررسی و معرفی قرار گرفته‌اند، بنابراین تقسیم‌بندی خودمان را ملاک قرار می‌دهیم.

.۲۷۹. هرمان گوتز در مقاله خود، مهمترین تغییر در پوشش دوره سلجوقی را در کلاه می‌داند و سه نوع پوشش آن عصر را بدین صورت ذکر می‌کند: ۱) کلاهی به صورت برگ و بدون لبه که دورش دست‌دوزی می‌شد. ۲) تاجی که لبه آن برگشته بود. ۳) کلاه لبه برگشته‌ای که علامت بال و ستاره و علامت ضربیدر روی آن به کار رفته بود. شهشهانی / ۷۳ و نیز Goetz.

. 5/2227-2256

.۲۸۰. مجسمه‌های برنزی قرن ۶ و ۷ ه موزه برلن مجسمه دوم. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۲۳، شکل ۱۵۷، براساس Pope, 6/2481

.۲۸۱. بشقاب مفرغی نقره کوب خراسان قرن ۷ ه گنجینه دوران اسلامی. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۴۶ - ۲۴۷، شکلهای ۱۶۷ - ۱۶۸. مقایسه کنید با Pope, 12/1308-1341

.۲۸۲. نقش روی سینی مفرغی خراسان، قرن ۷ ه گنجینه دوران اسلامی. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۶۰ شکل ۱۷۹. مقایسه کنید با Pope, 12/1308-1341

.۲۸۳. کاسه سفالی دوره سلجوقی، قرن ۷ ه شهشهانی / ۷۳ و ۵/2227-2256

.۲۸۴. نسخه خطی کتاب مقامات حریری (۷۳۵ ه). شهشهانی / ۷۷ «الف».

285. Grube/ 203-205, No. 144 (above).

.۲۸۵. نقش دو نفر بر شمعدان مفرغی نقره کوب خراسان، قرن ۶ ه ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۱۶، شکل ۱۱۴. مقایسه کنید با Pope, 12/1308-1341

287. Lewis/ 135, No. 15.

.۲۸۸. شهشهانی / ۷۵ / «ب»، تصویر ۵۸ «بالا».

.۲۸۹. بر اساس کتاب کلیله و دمنه «صیاد»، Lewis/ 158, No. 14

290. Lewis/ 50, 104.

.۲۹۱. شکل ۱۸۷، ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۱۴. مقایسه کنید با نقش روی آفتابه مفرغی نقره کوب

- همدان، قرن ۷، گنجینه دوران اسلامی. همانجا / ۲۴۰، شکل ۱۶۳ و نقش لگن نقره کوب خراسان / ۲۲۴، شکل ۱۵۸. مقایسه کنید با Pope, 12/1308-1341.
۲۹۲. نقش مردان بر لگن نقره کوب خراسان، قرن ۷، گنجینه دوران اسلامی. ضیاء پور (۱۳۴۹)، ۲۲۸-۲۳۷، شکلهای ۱۶۱-۱۶۰ و نیز نقش مردان بر آثاره مفرغی نقره کوب همدان، قرن ۷. همانجا / ۲۴۰، شکل ۱۶۳. مقایسه کنید با Pope, 12/1308-1341.
۲۹۳. جوزجانی، ۲/ ۱۰۵-۱۰۶.
۲۹۴. بر اساس نسخه خطی کلیله و دمنه، ابوطاهر ابن ابی نصر بیدگلی، مورخ ۶۷۸ ه در کتابخانه ملی پاریس (Manuscript persna 376). شهشهانی / ۷۶ «ب» و «ج» پایین و نیز Pope, 9/815-817. ۸۴۳-۸۴۴
295. Lewis/ 48, Nos. 17, 18, 113, No. 25.
296. Lewis/ 56, No. 48 Book of Antidotes (595).
297. Ibid/ 113.
298. Lewis/ 113, No. 25.
299. Ibid/ 112 (above right), No. 23.
300. Ibid/ 112 (above left), No. 21.
301. Nasr/ 169, figure 83, form al-Athar al-baqiya.... in Edinburgh university, Library.
302. Lewis/ 48, 158, Nos. 16, 17, 18.
303. Grube/ opposite 201, No. 143 ; Lewis/ 104.
304. Lewis/ 46.
۳۰۵. دوران سلجوقی. شهشهانی / ۷۹، البته از ظاهر کلاه بر می آید که مربوط به افراد سپاهی و نظامی بوده است؟!
۳۰۶. نسخه خطی کتاب الشریاق، قرن ۷، شهشهانی / ۷۸ «ه» و «د».
۳۰۷. نسخه خطی کلیله و دمنه، ابوطاهر ابن ابی نصر بیدگلی، مورخ ۶۷۸ ه در کتابخانه ملی پاریس و نیز Pope, 9/815-817, 843-844
۳۰۸. حسن، زکی محمد، تصویری از رساله دعوت الاطباء ابن بطلان (۵۶۷۲ ه)، کتابخانه آموزگاریان، میلان / ۵۱.
۳۰۹. نقش گچی متنسب به ری، قرن ۶ ه ضیاء پور (۱۳۴۹)، ۲۳۰، شکل ۱۵۵، بر اساس Pope, 9, No. 516

310. Grube, opposite/ 233, No. 183.

۳۱۱. مقایسه کنید با نقش بر جسته گچی از دوره ساسانیان. گیرشمن، ۲/۱۹۰.

312. Lewis/ 48, No. 18 (right).

313. Ibid/ 112, No. 22 (above right).

314. Ibid/ 112, No. 21 (above left).

۳۱۵. Ibid/ 158, No. 14 (above left). بر اساس کلیله و دمنه.

316. Ibid/ 56, No. 48 Book of Antidotes (۵۹۵ ه).

۳۱۷. Lewis/ 135, No. 15. مقایسه کنید با نقش کاسته لعابداری از قرون ۶ و ۷ ه.

ضیاءپور، پوشاک زنان/ ۱۴۳، شکل ۱۱۰ و نیز نقش بشقاب سفالی منتب به نیشابور قرن ۷ ه.

ضیاءپور (۱۳۴۹)، شکل ۱۷۲، ۲۵۲، ۶۸۷-۶۹۲، بر اساس Pope, 10/651-653.

318. Nasr/ 169, figure 83.

بر اساس نسخه خطی کتاب آثار الباقيه بیرونی در کتابخانه دانشگاه ادینبورگ. مقایسه کنید با تصویری از رساله دعوت الاطباء ابن بطلان (۵۶۷۲ ه) موجود در کتابخانه آمبروزیانا. میلان.

حسن، زکی محمد/ ۵۱، شکل ۳-۵. مقایسه کنید با Pope, 9/823-825.

۳۱۹. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۱۴، شکل ۱۸۷.

320. Lewis/ 48, No. 17.

۳۲۱. Ibid/ 113, No. 25. تفرات ایستاده در حجره‌های بالای تصویر. مقایسه کنید با نقش روی آفتابه

مفرغی نفره کوب همدان، قرن ۷ ه گنجینه دوران اسلامی. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۴۰-۲۴۱.

شکل‌های ۱۲۶ و ۱۶۳ و نیز ۱۳۰-۱۳۱. Pope, 12/1308-1341.

322. Lewis/ 135, No. 15; Grube, opposite/ 217, No. 161.

323. Grube/ 203, No. 144.

324. Ibid/ 206, No. 148 and opposite/ 201, 217, Nos. 143, 161; Lewis/ 56, 104.

۳۲۵. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۶۶ و ۳۰۹، شکل ۱۸۳.

۳۲۶. Lewis/ 48, No. 17 (above left). بر تن باربر.

۳۲۷. بر اساس کتاب Book of Antidotes Ibid/ 56, No. 48 مورخ ۵۹۵ ه.

۳۲۸. Ibid/ 158, No. 14 (above right). بر اساس نسخه کلیله و دمنه.

329. Lewis/ 104.

۳۲۹. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۱۴، شکل ۱۸۷.

331. Lewis/ 56, No. 48.

.۳۳۲. پوشش سر ملکه از کتاب الترباق (۵۸۵ ه). شهشهانی /۷۶، تصویر «ب» بالا. نسخه خطی

کتاب مقامات حیری (۷۳۵ - ۷۳۴ ه) در کتابخانه ملی وین. «امیرعلی با نوازنده‌گان» دو فرشته بالای تصویر. حسن، زکی محمد/ بعد از ۱۰۴، شکل ۵-۸. مقایسه کنید با شهشهانی /۷۷ «ج». تصویر ملکه در شاهنامه فردوسی (۷۴۱ ه). همانجا /۸۰، «ب». مقایسه کنید با

Papadopoulo and Mazenod/ 135, No. 35

.۳۳۴. تصویر زنی بر دیوار کاخ خاقانی. شهشهانی /۵۶ «ب» و گری، تصویرهای ۲۵، ۳۱، ۴۵ و ۴۷.

.۳۳۵. تصویر زنان ایستاده بر بشقاب سفالی از دوره سلجوقی قرن ۶ ه از ساوه در موزه لوس آنجلس.

شهشهانی /۷۴ «ب». ضیاءپور، پوشاک زنان /۱۴۱، شکل ۱۰۸. مقایسه کنید با

Pope, 10/651-653, 687-692

.۳۳۶. تصویر مربوط به اوایل قرن هشتم. همانجا /۷۵، «تصویر ۵۹».

.۳۳۷. بر اساس کلیله و دمنه. شهشهانی /۷۰، تصویر ۵۲ «ج». گری، تصویر ۵۶. مقایسه کنید با Pope,

9/815-817, 843-844

.۳۳۸. نقش روی کاسه سفالی (۵۲۸ ه). شهشهانی /۷۵ و ۷۷، تصویر ۶ «ب».

.۳۳۹. کاسه لایبدار قرن ۶ ه از ساوه، موزه لوس آنجلس، زنان ردیف اول که نشسته‌اند، کلاه نفو و سط.

ضیاءپور، پوشاک زنان /۱۴۱، شکل ۱۰۸ و شهشهانی /۷۴، تصویر ۵۶ «الف» و نیز Pope

10/651-653, 687-692

.۳۴۰. نقش روی همان کاسه، زنان ردیف اول که نشسته‌اند، کلاه نفر اول. ضیاءپور، پوشاک زنان

.۱۴۲. شکل ۱۱۰ و نیز ۶۹۲-۶۹۳. Pope, 10/651-653, 687-692

.۳۴۱. همان نقش قبلی، زنی که در کنار نشسته است، ضیاءپور، پوشاک زنان /۱۴۱، شکل ۱۰۸.

شهشهانی /۷۴، تصویر ۵۶ «ج» و نیز Ibid.

.۳۴۲. شهشهانی /۷۴، تصویر ۵۷.

.۳۴۳. همان /۷۳، تصویر ۵۵، بر اساس نقش روی کاسه سفالی دوره سلجوقی. قرن ۷ ه و نیز Ibid.

.۳۴۴. Lewis/ 46, No. 14 "the qadi", بر اساس مقامات حیری.

.۳۴۵. بر اساس نقش کاسه سفالی (۵۲۸ ه). شهشهانی /۷۵ و ۷۷، تصویر ۶ «الف» و نیز Ibid.

.۳۴۶. شهشهانی /۷۷، تصویر ۶۴ «الف» و نیز Ibid.

.۳۴۷. نسخه خطی کتاب مقامات حیری (۷۳۴ - ۷۳۵ ه) در کتابخانه ملی وین «امیرعلی با

نوازندگان»، حسن، زکی محمد / بعد از ۱۰۴، شکل ۵ - ۸، مقایسه کنید با شهشهانی / ۷۷
 تصویر ۶۳ «ب»، همچنین ۳۵ . Papadopoulou and Mazenod/ 135, No. 35
 نقش بر کاسه لعابدار قرن ۶-۷ ه ضیاء پور، پوشاک زنان / ۱۴۲ - ۱۴۴، شکلهای ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۱
 نیز ۶۹۲ - ۶۸۷ . Pope, 10/651-653, 687- 692

349. Grube, opposite/ 233, No. 183.

مقایسه کنید با نقش بر جسته گچی متنسب به ری، قرن ۶ ه ضیاء پور (۱۳۴۹)، شکل ۲۳۰
 ۱۵۵ شهشهانی ۶۵ و ۶۶، تصویر ۴۶ «ب» و نیز ۵۱۶ . Pope, 9, No. 516
 ۱۵۰ شهشهانی / ۷۵، تصویر ۵۸ «الف» و ۶۹۲ - ۶۸۷ . Pope, 10/651-653, 687- 692

۱۵۱ کاسه لعابدار ساوه قرن ۶-۷ ه ضیاء پور، پوشاک زنان / ۱۴۲، شکل ۱۰۹ و نیز Ibid.

۱۵۲ کاسه لعابدار قرن ۶-۷ ه ضیاء پور، پوشاک زنان / ۱۴۳ - ۱۴۴، شکلهای ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۱ Ibid.

۱۵۳ بر اساس تصویر کتاب التربیق، نسخه قرن ۷ ه شهشهانی / ۷۹ - ۷۸، تصویر ۶۴ «ج».

۱۵۴ تصاویر شاهنامه مکتب شیراز (۱۳۴۲). شهشهانی / ۷۱، تصویر ۵۳ «ب». مقایسه کنید با
 .Pope, 9/832-842

۱۵۵ بر اساس کتاب مقامات حریری . Lewis/ 112, No. 21 (above left).

۱۵۶ رجوع کنید به توصیف یک زن در داستانی از شیخ احمد جام (م ۵۳۶ ه). راوندی (۱۳۶۸)،
 .7۳

۱۵۷ ضیاء پور (۱۳۴۹)، شکل ۱۵۵ «نقش بر جسته گچی متنسب به ری، قرن ۶ ه» بر اساس
 .Pope, 9, No. 516، بر اساس کتاب مقامات حریری . Lewis/ 46 ,No. 14 (below) The qadi
 ضیاء پور، پوشاک زنان / ۱۳۶ به بعد، کاسه لعابدار ساوه قرن ۶ هموزه لوس آنجلس، شکل ۱۰۸
 و کاسه لعابدار ساوه، قرن ۶ - ۷ ه بر اساس ۶۸۷-۶۹۲ . Pope, 10/651-653, 687- 692
 .Grube, opposite/ 233, No. 183. شکلهای ۱۱۰ و ۱۱۱ و نیز ۱۸۳
 ضیاء پور، پوشاک زنان / ۱۵۹ و ۱۶۱، شکلهای ۱۲۴، ۱۲۵ و ۱۲۸

۱۵۸ بر اساس مقامات حریری، Lewis/ 46, No. 14 (below) The qadi

۱۵۹ نقش بر جسته گچی متنسب به ری، قرن ۶ ه ضیاء پور (۱۳۴۹)، شکل ۱۵۵، بر اساس
 .Pope, 9, No. 516

۱۶۰ نقش کتاب مقامات حریری در ۱۴ Lewis/ 46, No. 14 مقایسه کنید با ضیاء پور، پوشاک زنان
 / ۱۶۴، شکل ۱۲۱ و نیز ۶۹۲ - ۶۸۷ . Pope, 10/651-653, 687- 692

۱۶۱. نیشابوری / ۲۶۱

. ۳۶۲. بر اساس کتاب التربیاق (۵۸۵ ه). شهشهانی / ۷۶ و ۷۸، تصویر ۶۱ «الف».

. ۳۶۳. نقش زنی بر بشقاب نقره‌ای. ضیاءپور، پوشاک زنان / ۱۳۷، شکل ۱۰۵.

364. Grube, opposite/ 201, No. 143.

نقش بر بشقاب است و این زن بر پشت فیلی سوار شده است.

. ۳۶۵. ضیاءپور، پوشاک زنان / ۱۳۷، شکل ۱۰۵، نقش زنی بر بشقاب نقره‌ای.

366. Papadopoulo and Mazenod/ 129, No. 29.

بر اساس کتاب التربیاق نسخه ۵۹۵ ق، موجود در کتابخانه ملی پاریس.

. ۳۶۷. نقش بر سفالی از قرن ۵ و ۶ ه شهشهانی / ۶۸، تصویر ۵۰. مقایسه کنید با پرایس / ۵۳.

. ۳۶۸. کنده کاری روی شمعدان مفرغی نقره کوب خراسان، قرن ۶، گنجینه دوران اسلامی. ضیاءپور

(۱۳۴۹)، ۲۲۶، شکل ۱۵۲ و نیز ۱۳۴۱-۱۳۴۹.

. ۳۶۹. نسخه خطی کتاب مقامات حریری (۷۳۴ ه) کتابخانه ملی وین «امیرعلی با نوازنده‌گان».

حسن، زکی محمد/ بعد از ۱۰۴، شکل ۵-۸. مقایسه کنید با شهشهانی / ۷۷ «د» و

and Mazenod/ 135, No. 35

. ۳۷۰. نی نواز و چنگ نواز، نقش کنده کاری روی شمعدان مفرغی نقره کوب خراسان قرن ۶ ه

گنجینه دوران اسلامی. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۲۰ و ۲۲۶ شکلهای ۱۵۱ و ۱۵۲ و نیز

Pope, 12/1308-1341

. ۳۷۱. نسخه خطی مقامات حریری، در کتابخانه ملی وین (۷۳۴ ه) امیرعلی با نوازنده‌گان. حسن، زکی

محمد/ بعد از ۱۰۴، شکل ۸-۵ و ۱۸-۱. مقایسه کنید با شهشهانی / ۷۷

. ۳۷۲. همانجا.

. ۳۷۳. رجوع کنید به شعری که در باب مرثیه کشته شدن طغرل سلجوقی در ری گفته شده است. عُبی

. ۴۲۴/

. ۳۷۴. بلخی / ۴۸، ۸۲ و ۸۶

. ۳۷۵. یقهی (۱۳۶۸)، ۱/۱۲ و ۹۴

. ۳۷۶. شبانکارهای / ۷۹. مقایسه کنید با دوران بنی امیه. در اسپانیا (اندلس) در زمان حکمرانی

خلفای بنی امیه و حتی بعد از این سلسله، سفید رنگ عزا و ماتم بود. «عليهم الظہائر البیض

. Dozy (1845), 1-20/۱۸۰ - ۱۸۱ (۲/۴۷۱) و نیز ۱-۲۰/۱۸۱

. ۳۷۷. جوینی، ۱/۴۲

. ۳۷۸. محمد بن منور، ۱/۵۳. در سال ۵۵۱ ه نیز در مرگ اتسز خوارزمشاه، عزاداران پا به رهنه بودند.

۳۷۹. جوینی، ۱۲۰/۲. مؤلف طبقات ناصری به جامه عزای غوری اشاره می‌کند. جوزجانی، ۳۴۵/۱.
۳۸۰. شبانکارهای ۱۴۵/۱.
۳۸۱. این اثیر، ۱۸۷/۹ (۱۵/۲۹۸). مقایسه کنید با Dozy (1845), 420-421 ذیل منطقه.
۳۸۲. مستوفی /۴۳۸.
۳۸۳. قزوینی رازی /۴۲ و شبانکارهای ۶۲.
۳۸۴. این اثیر، ۱۰/۶۷ (۱۷/۴۲).
۳۸۵. این اثیر، ۹/۴۸۵-۴۸۶ (۱۶/۱۹۴).
۳۸۶. محمد بن منور، ۱/۹۷ و ۲/۵۲۱ و عطار (۱۹۰۵ - ۱۹۰۷)، ۱/۳۱۵ و باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۲۵۵ و این جوزی (۱۳۶۸)، ۲/۲۶۴.
۳۸۷. همچون سرداران فته جوی ترک در نزد خلیفه عباسی مُستعين به سال ۴۵۱ ه این اثیر، ۷/۱۴۰-۱۴۱ (۶/۱۲).
۳۸۸. راوندی (۱۹۲۱)، ۱۱۹.
۳۸۹. مستوفی /۴۳۲.
۳۹۰. سال ۵۳۶ ه این اثیر، ۱۱/۸۴ (۲۰/۴۹).
۳۹۱. در بغداد. این اثیر، ۱۰/۱۸۴ (۱۷/۱۶۱).
۳۹۲. نیشابوری /۴۲. مقایسه کنید با سال ۴۹۵. این اثیر، ۱۰/۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ (۱۷/۳۱۰).
۳۹۳. زمان مسعود غزنوی. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۲۱۲ و ۳۳۸. «سنجر» وقتی «علاءالدین غوری» را اسیر کرد، به جای تخته بند آهنی، تخته بندی طلائی بر پای او نهاد و او را بر شتر شاند (برای احترام به او). جوزجانی، ۱/۲۴۷. ابزار و آلات شکنجه در زندان فسا. شبانکارهای ۱۷۶.
۳۹۴. زیرا در ربع الاول آن سال یوسف کوتوال که دستگیر شده بود توانست با در آوردن ختیری از چکمه خود به آلب ارسلان زخم مهلكی بزند که سبب مرگ او نیز شد. مستوفی /۴۳۳.

شكلها



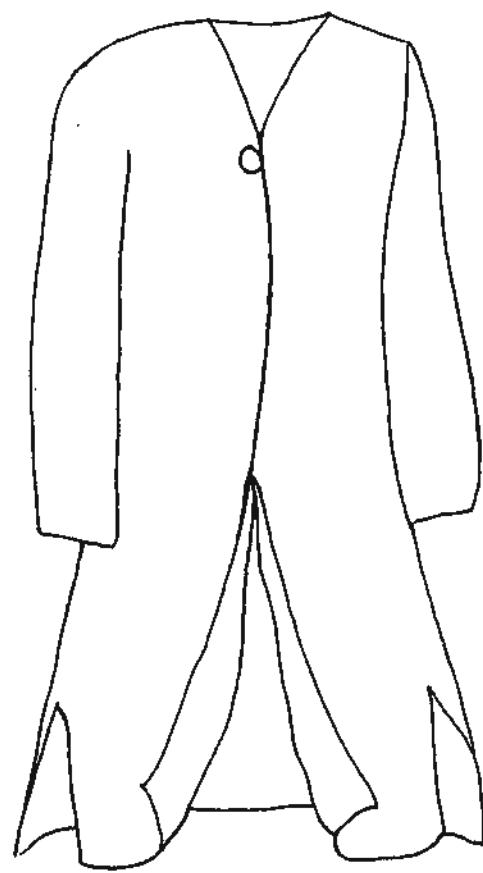
شكل ٢



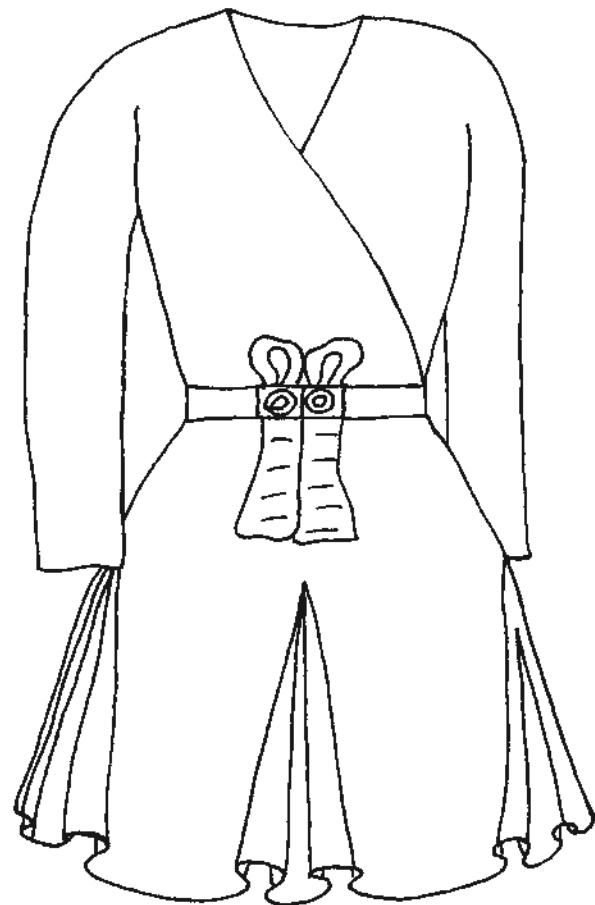
شكل ١



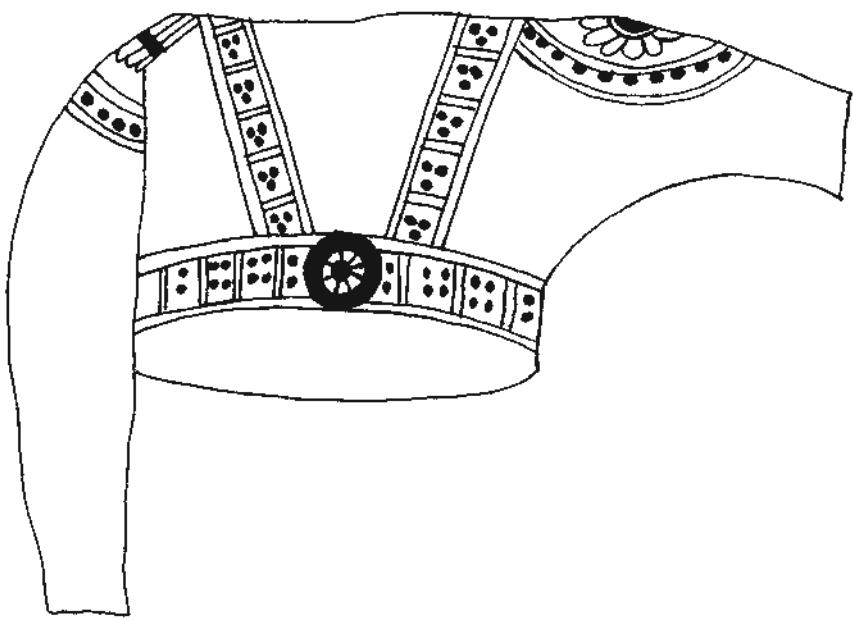
٣ شکل



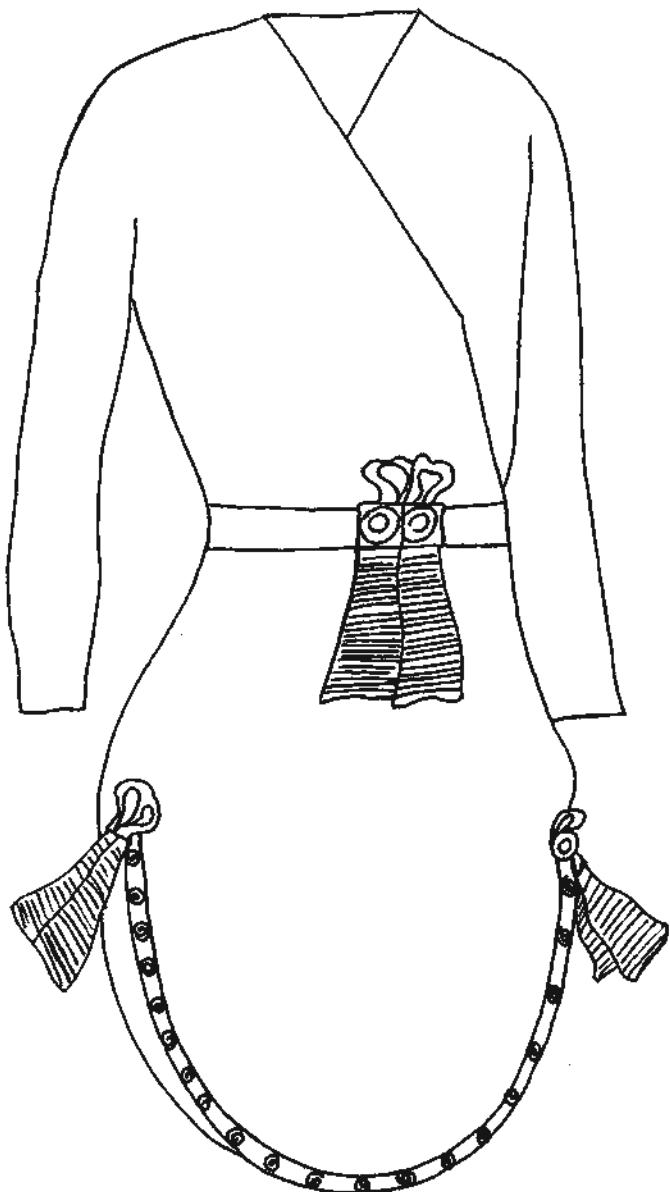
شكل ٤



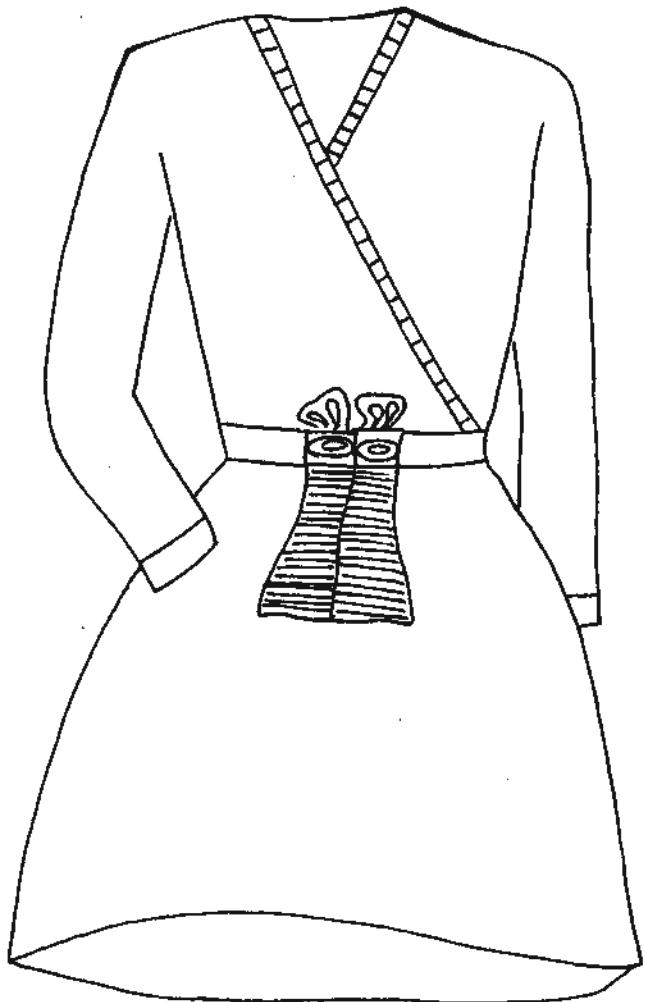
شكل ٥



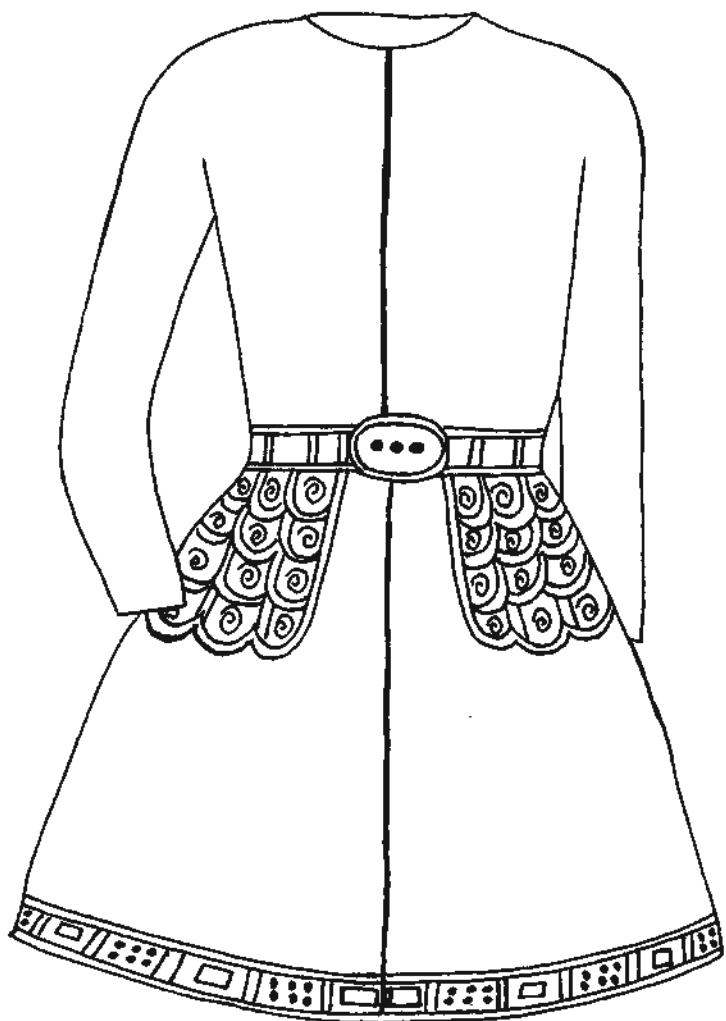
شكل ٦



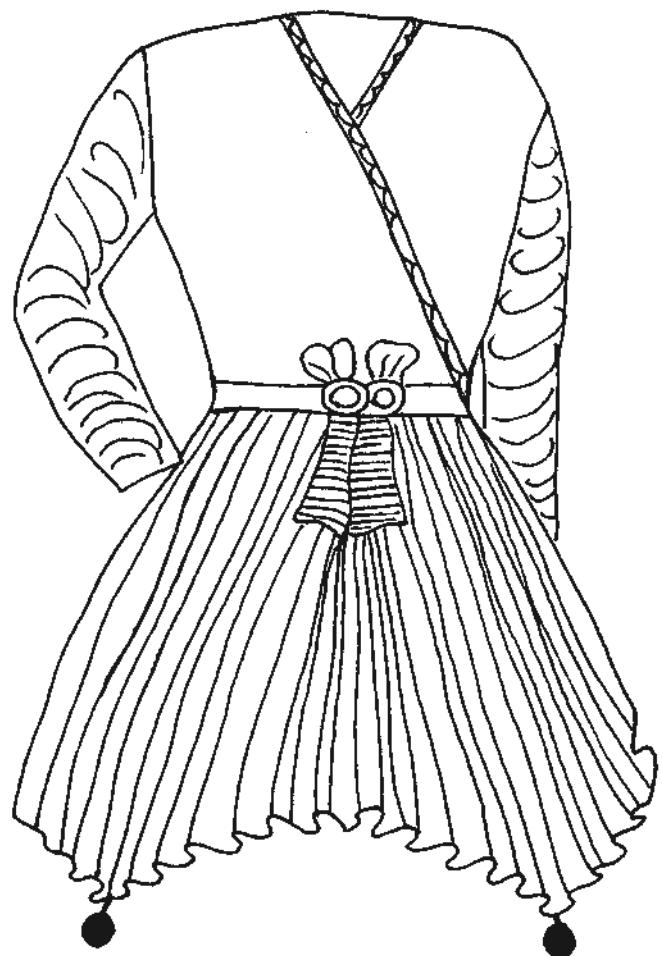
شکل ۷



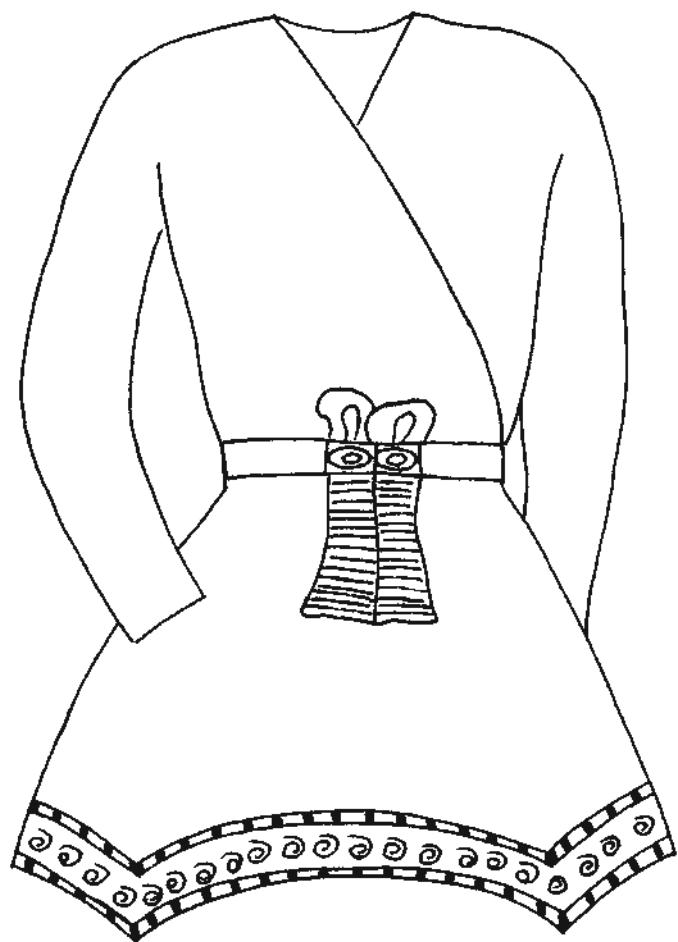
شكل ٨



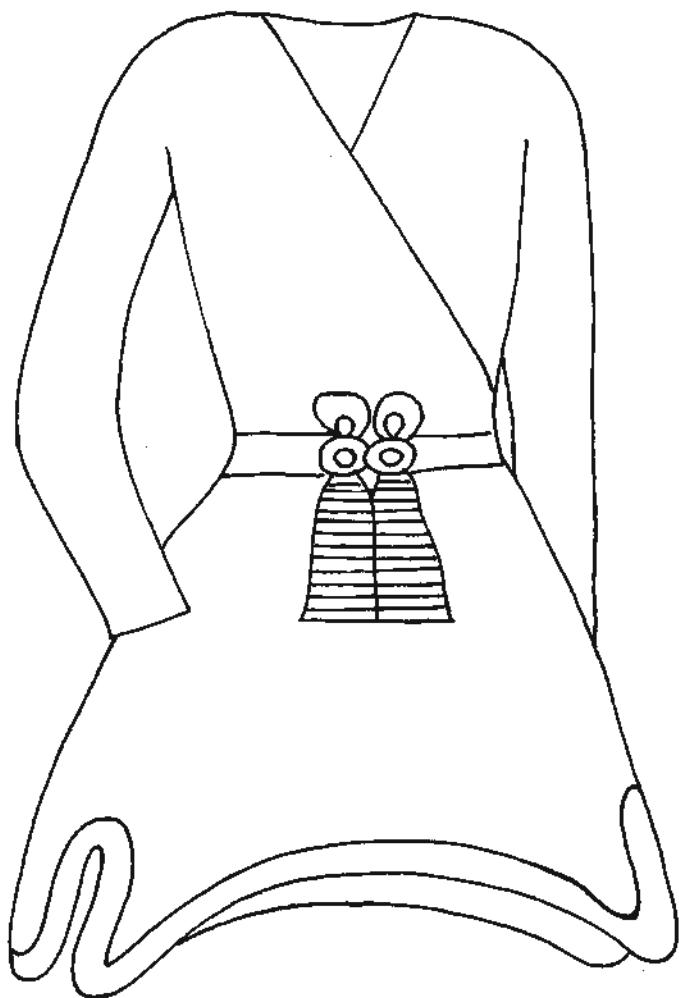
شكل ٩



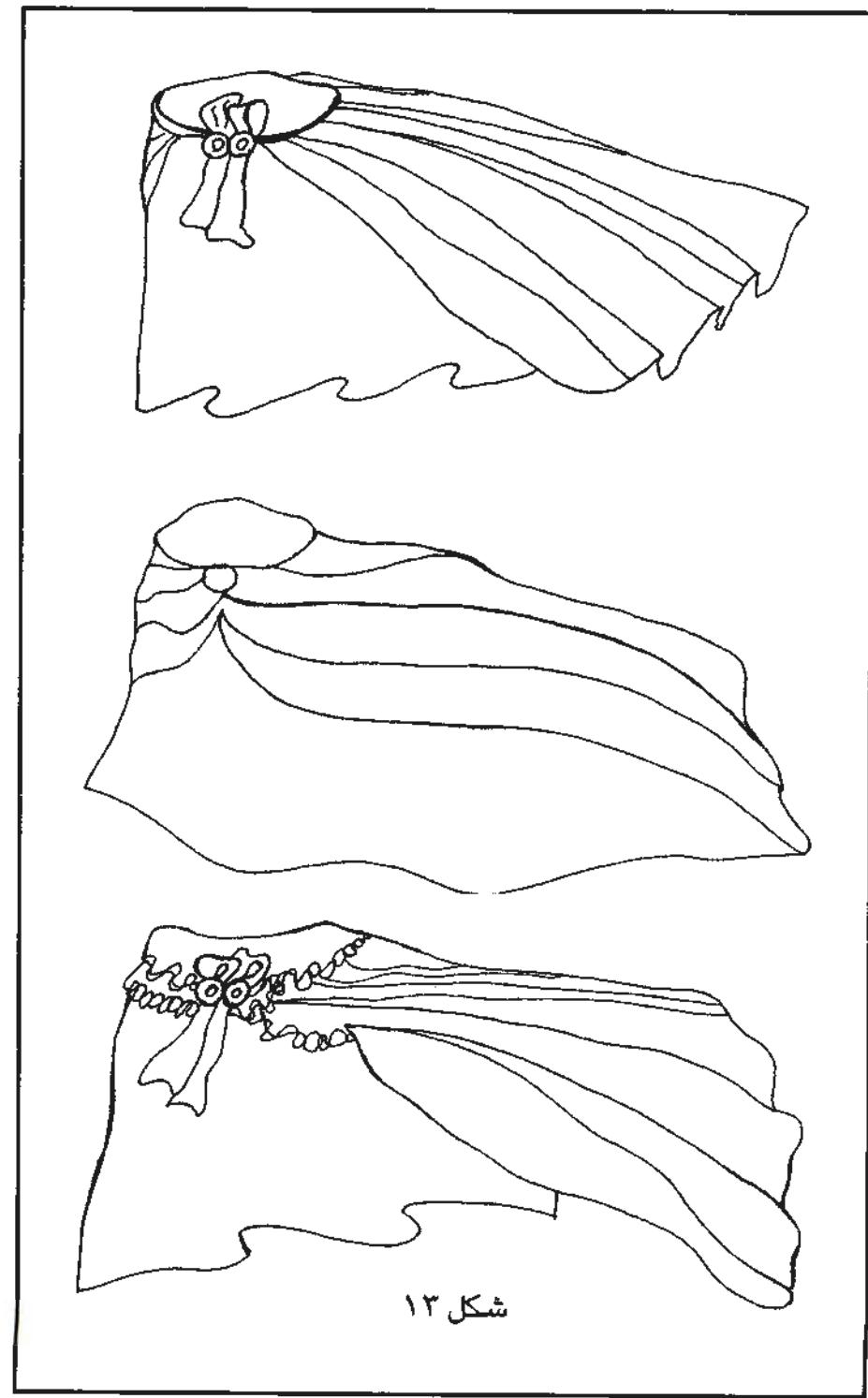
شكل ١٠



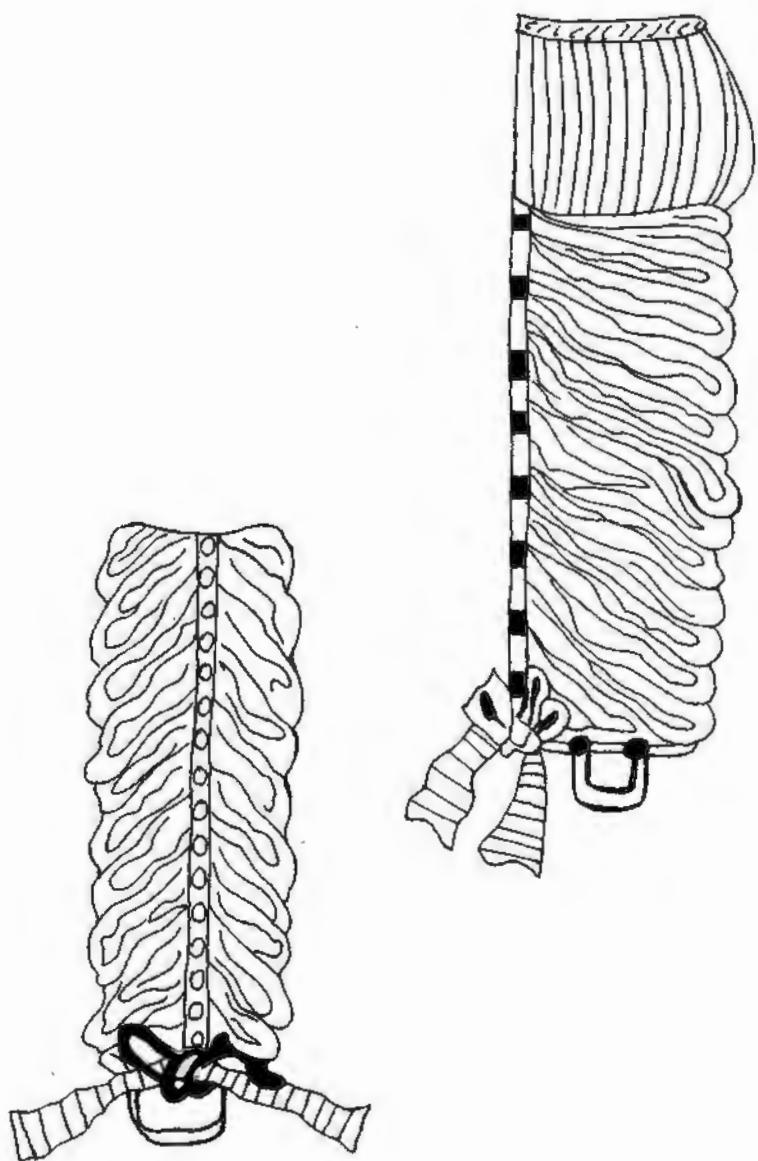
شكل ١١



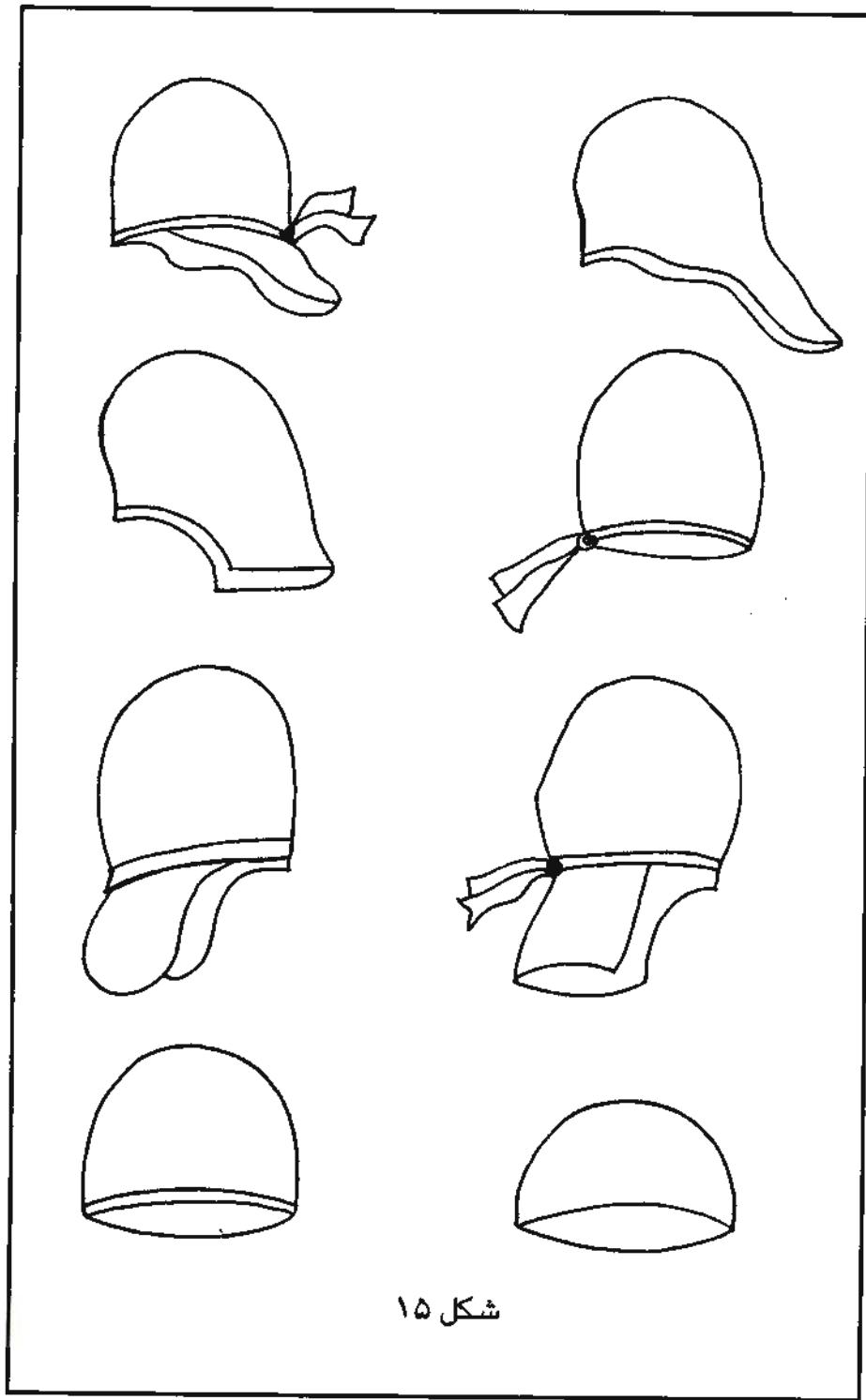
شكل ١٢



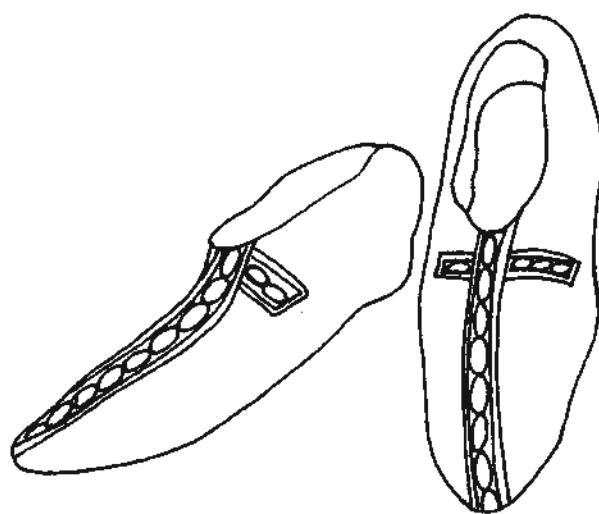
شكل ١٣



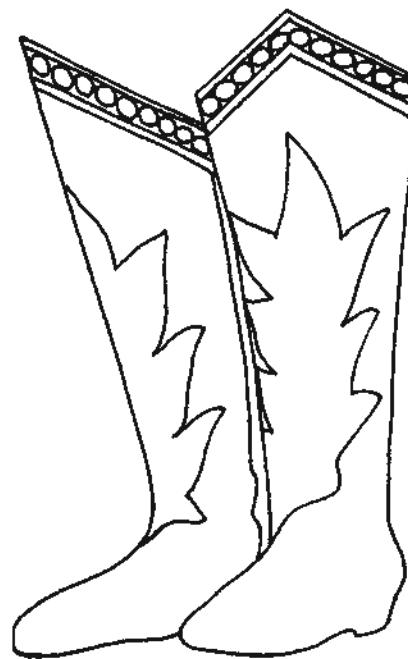
شكل ١٤



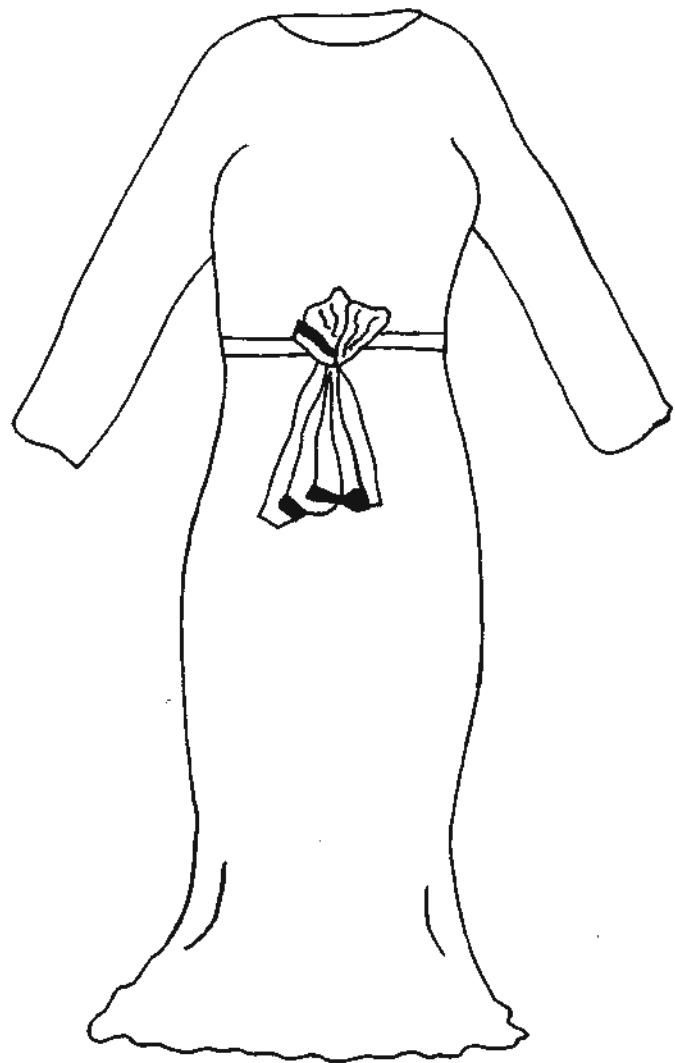
شكل ١٥



شكل ١٦



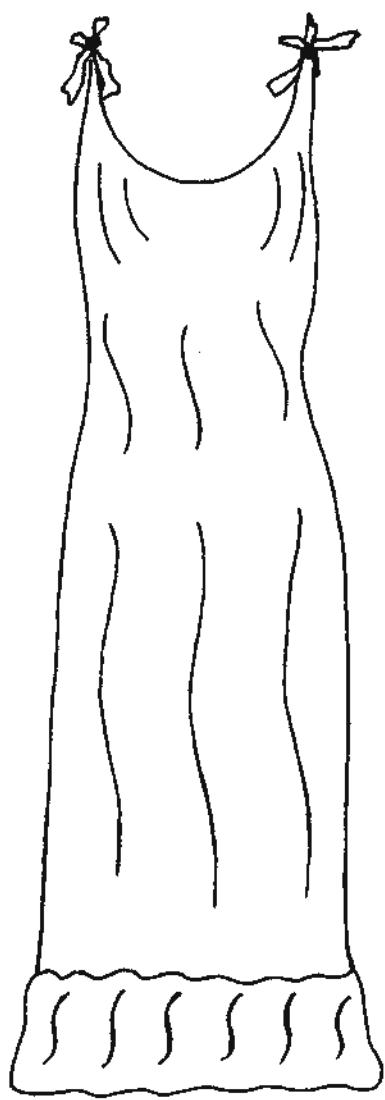
شكل ١٧



١٨ شكل



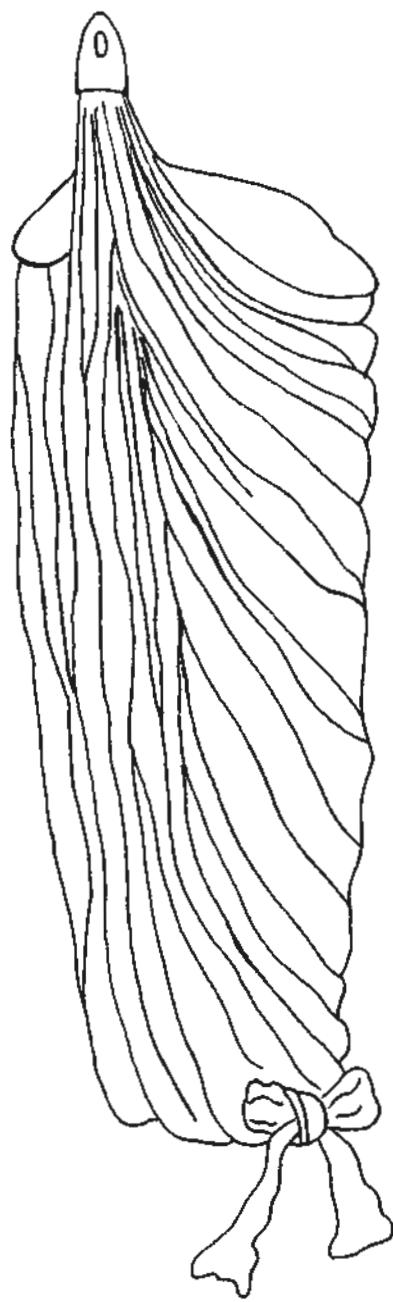
شكل ١٩



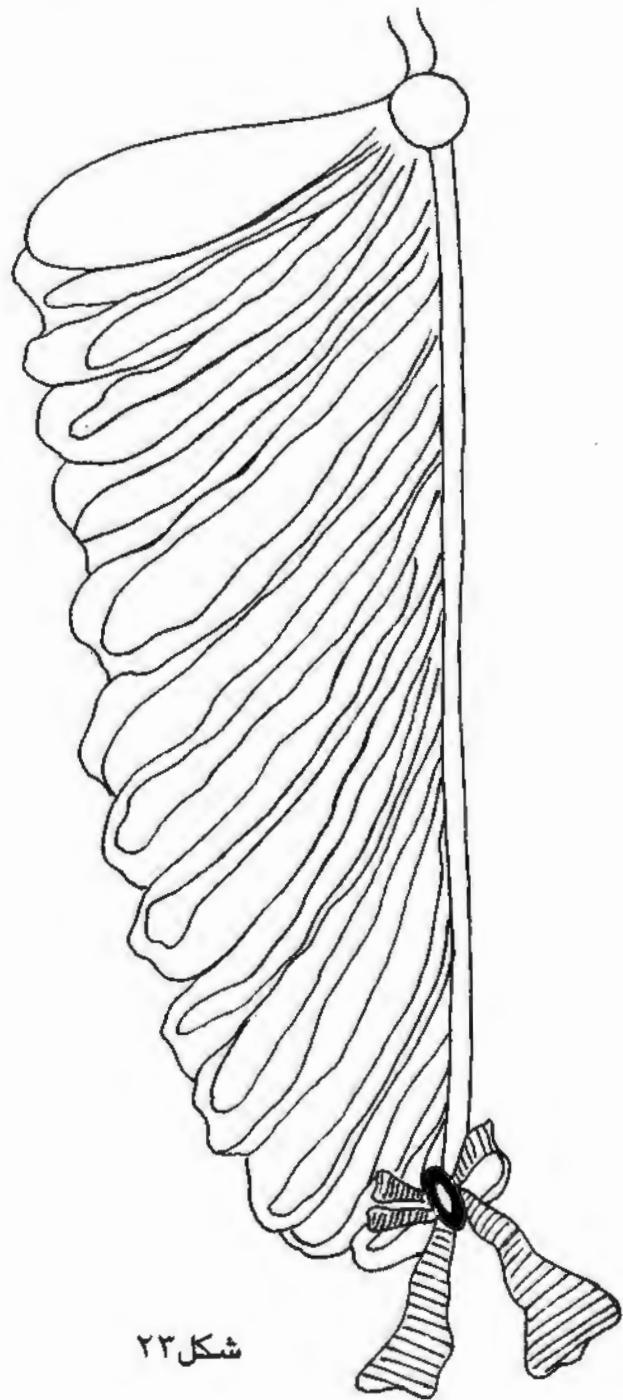
٢٠ شکل



٢١ شكل



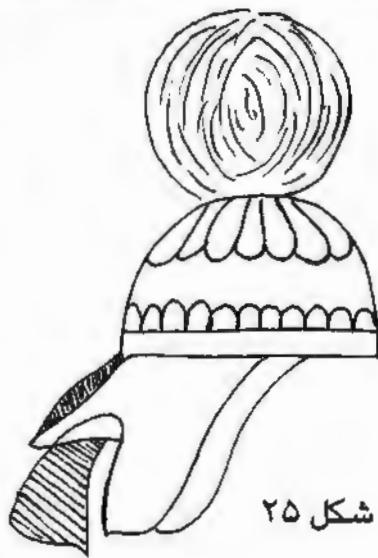
٢٢ شكل



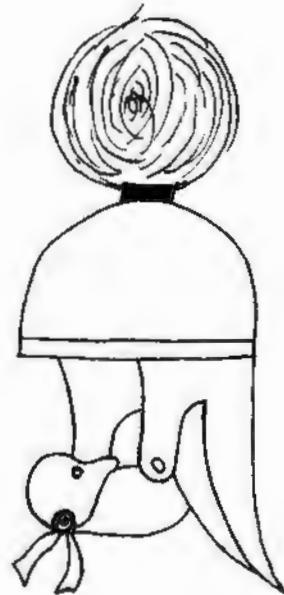
شكل ٢٢



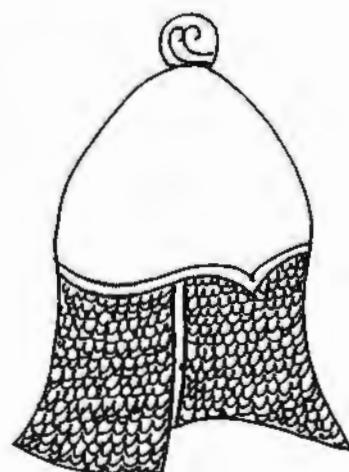
شكل ٢٤



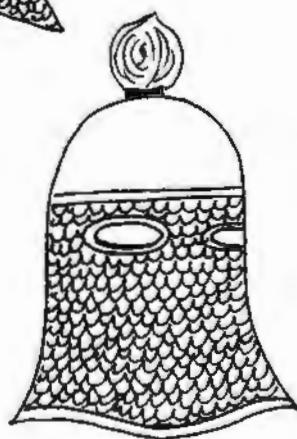
شكل ٢٥



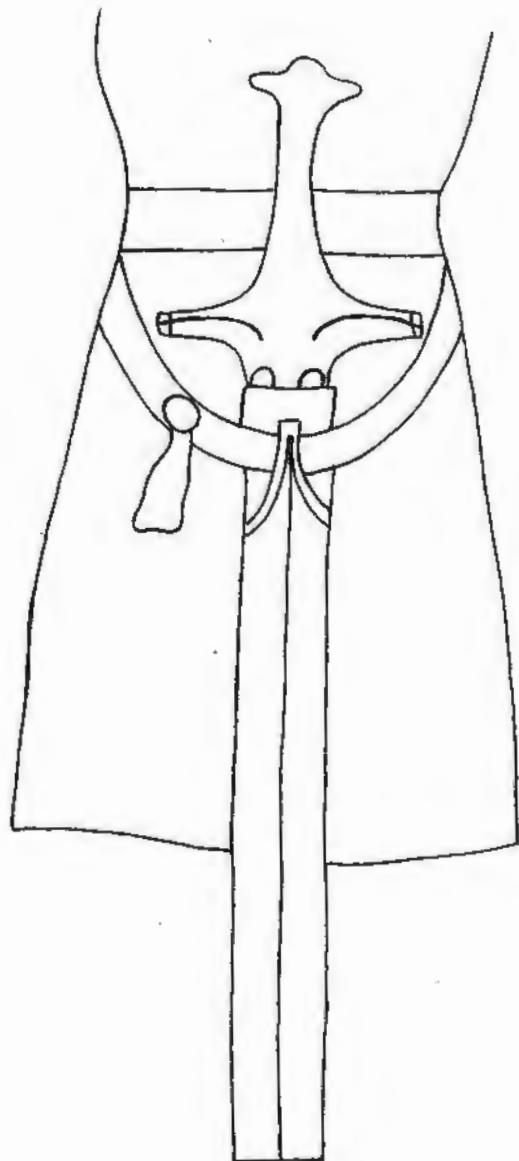
شكل ٢٦



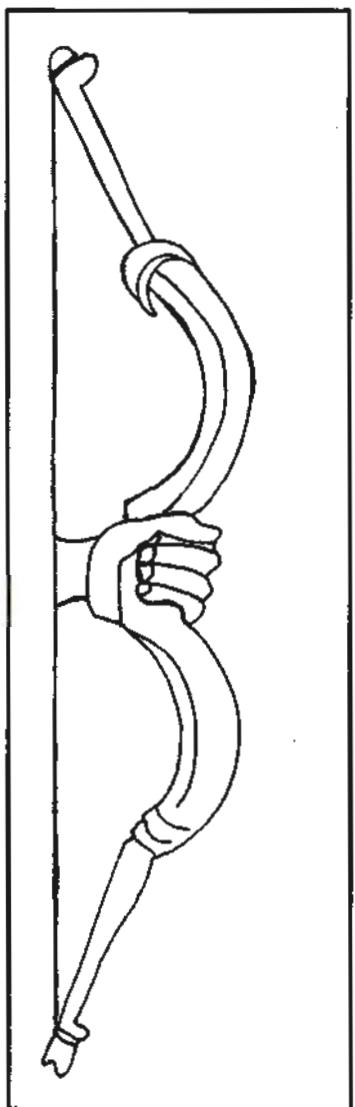
شكل ٢٧



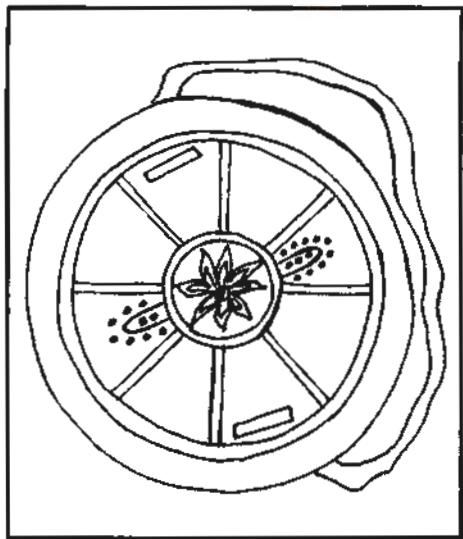
شكل ٢٨



٢٩ شكل



شكل ٣١



شكل ٣٠



شكل ٣٢

شكل ٣٣



٣٤ شكل



٢٥ شكل



٢٦ شكل



٢٧ شكل



٣٨ شكل



٣٩ شكل

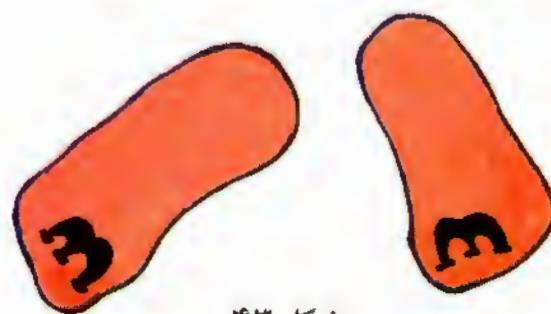
٤٠ شكل



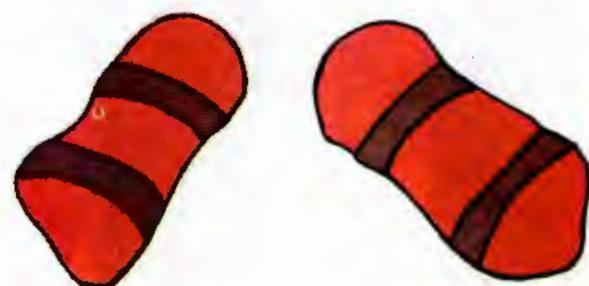
٤١ شكل



٤٢ شكل



شكل ٤٣



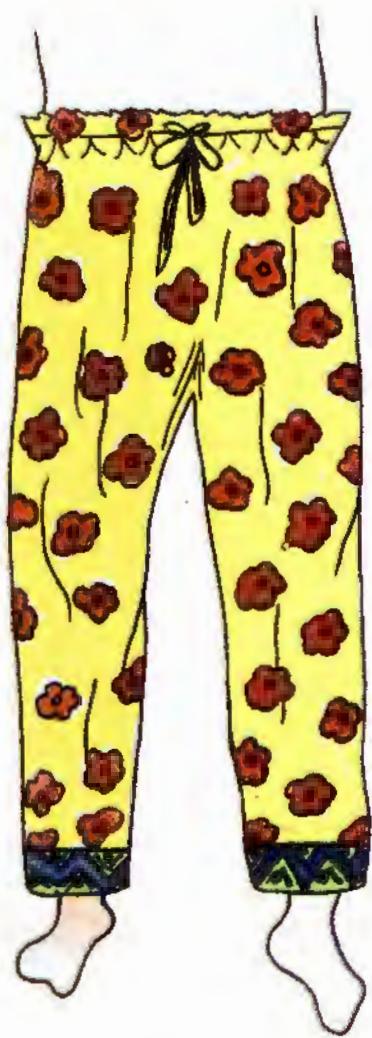
شكل ٤٤



شكل ٤٥



شكل ٤٦



٤٧ شكل

٤٨ شكل



٤٩ شكل



شكل ٥٠



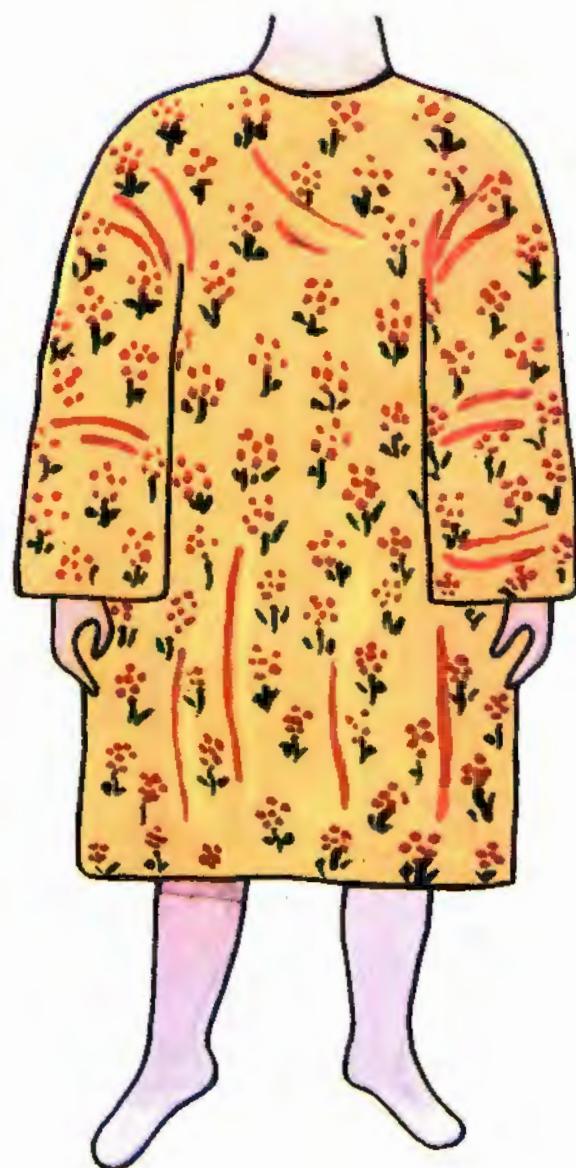
شكل ٥١



٥٢ شكل



شكل ٥٣



شكل ٥٤



شكل ٥٥



شكل ٥٦



شكل ٥٧



شكل ٥٨



شكل ٦٠



شكل ٥٩



شكل ٦١

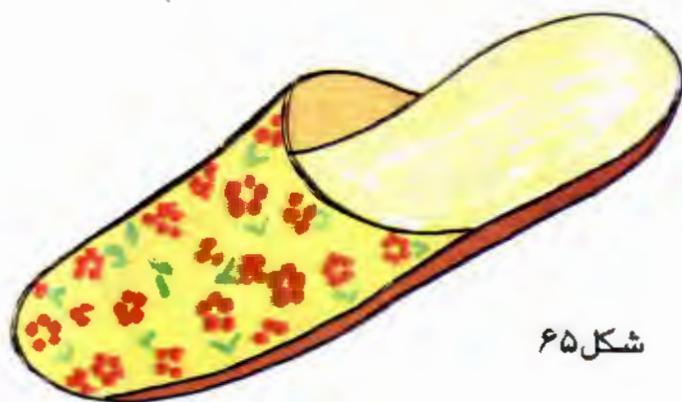
شكل ٦٢



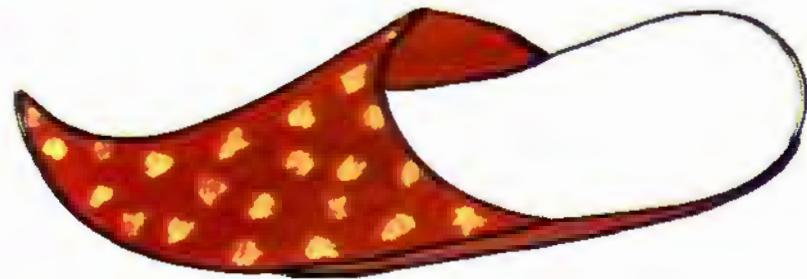
شكل ٦٣



شكل ٦٤



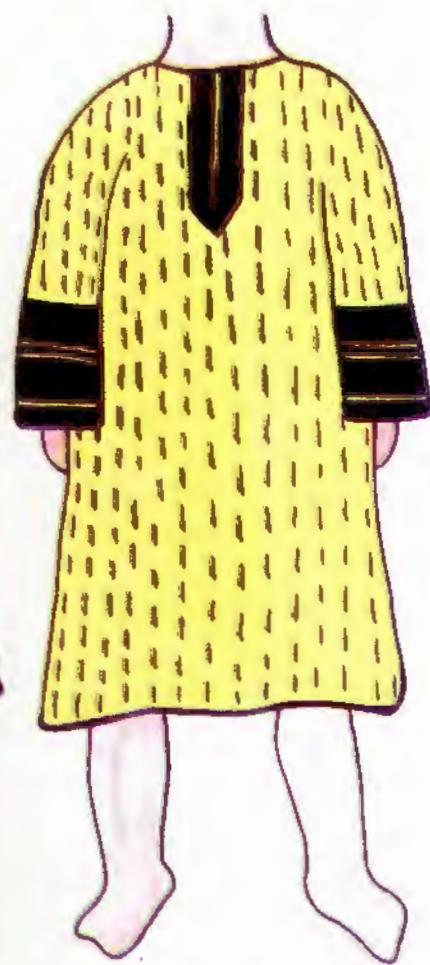
شكل ٦٥



شكل ٦٦



شكل ٦٨



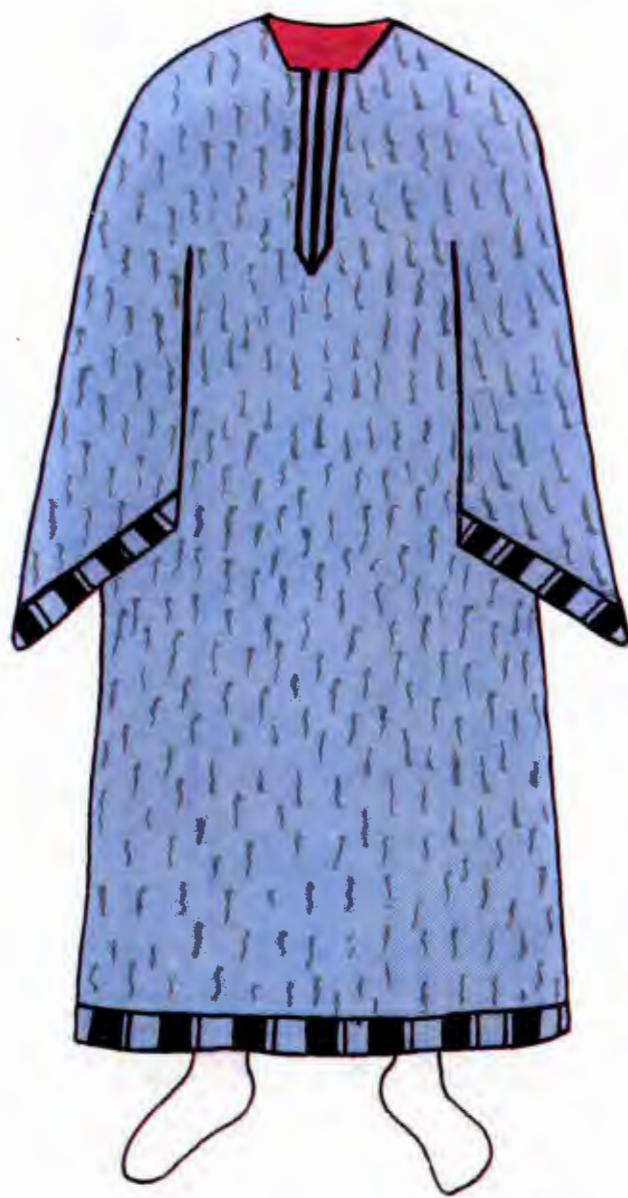
شكل ٦٧



٦٩
شكل



شكل ٧٠



شكل ٧١



٧٢ شكل



٧٢ شكل



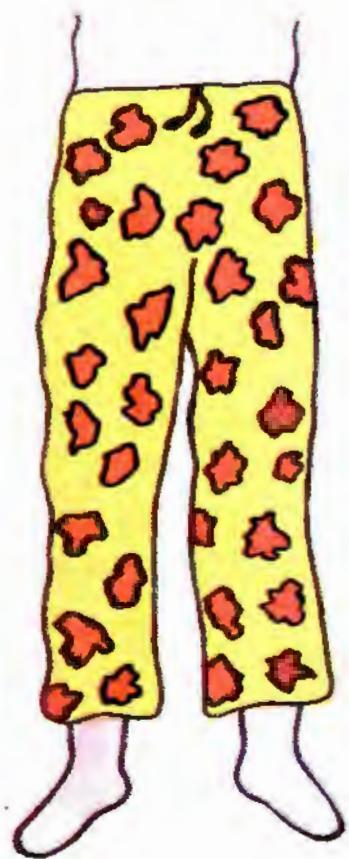
٧٤ شكل



٧٥ شكل



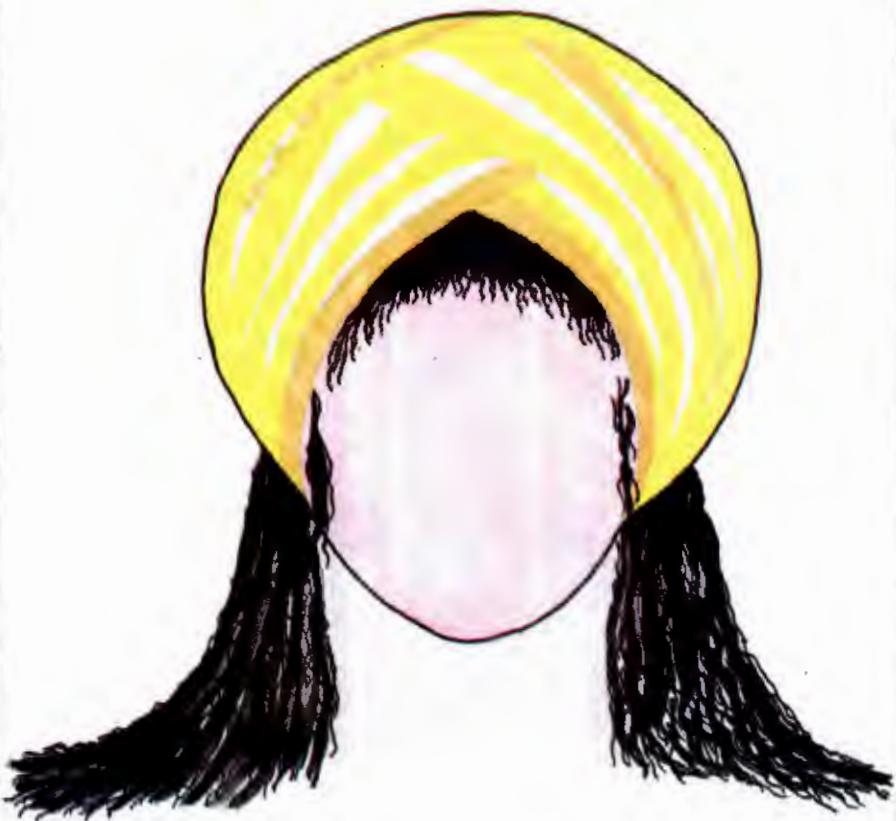
شكل ٧٧



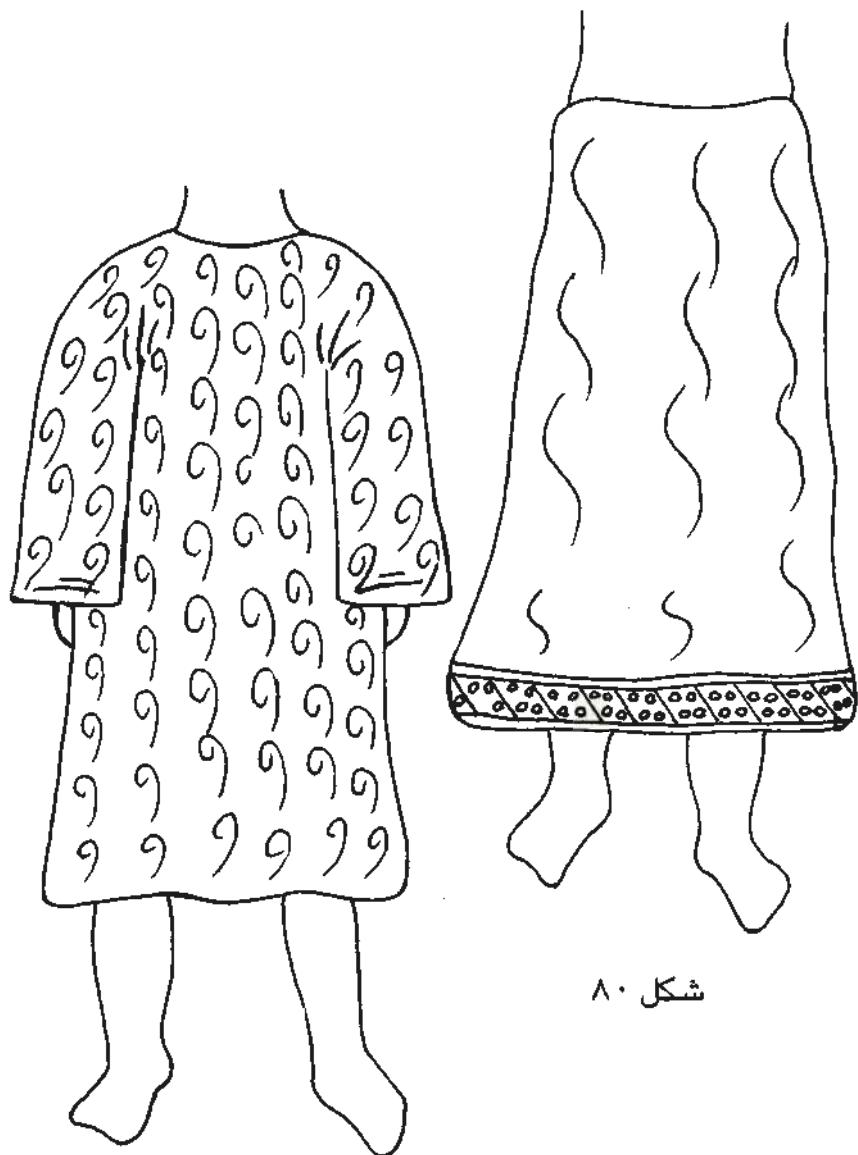
شكل ٧٦



٧٨ شكل

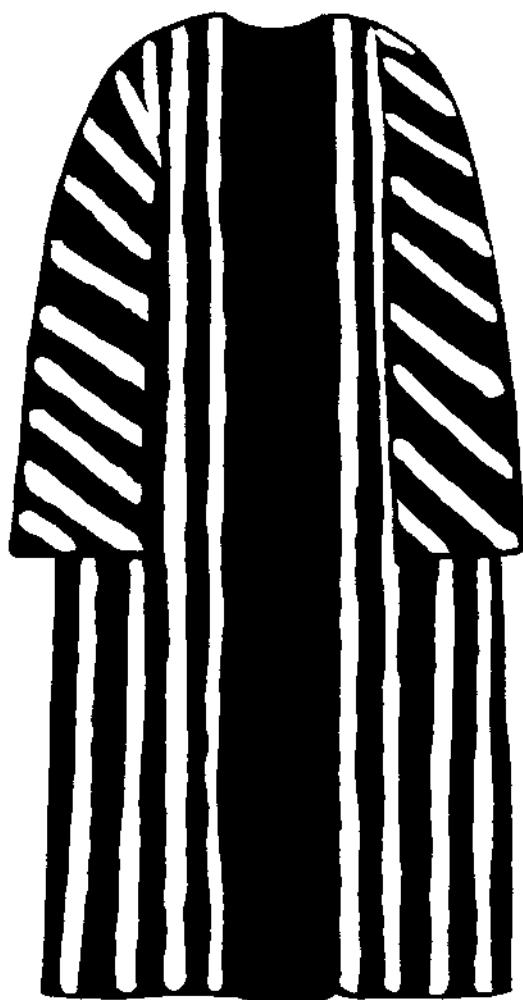


٧٩ شكل



شكل ٨٠

شكل ٨١



شكل ٨٢



شكل ٨٣



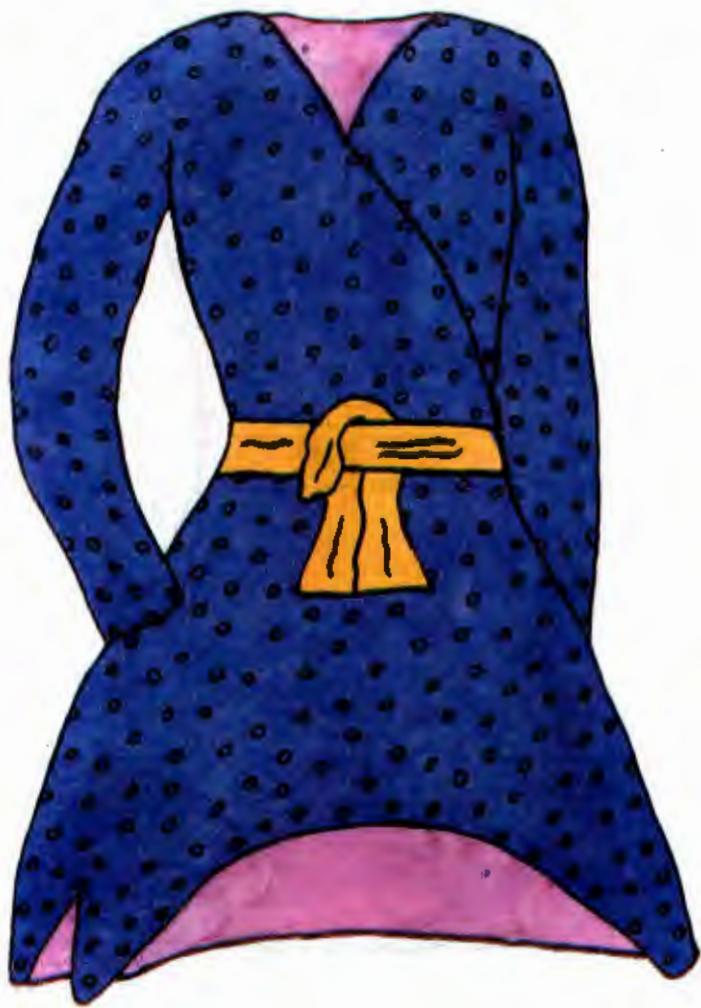
٨٤ شكل



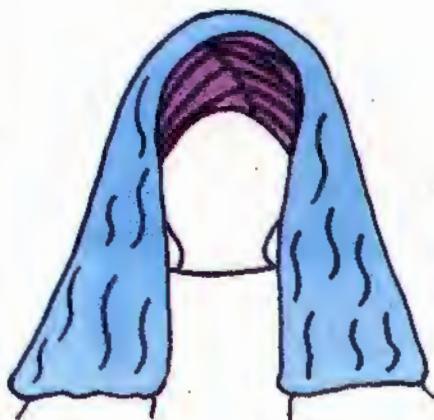
شكل ٨٥



شكل ٨٦



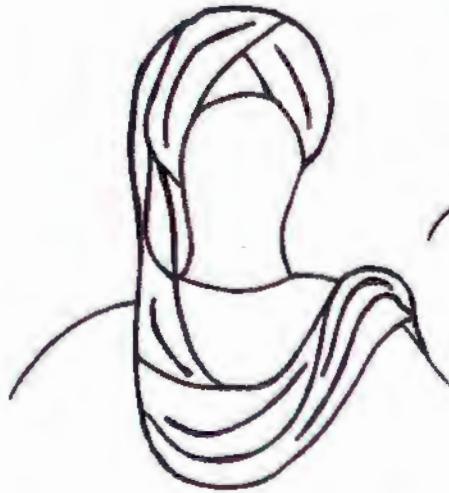
٨٧ شكل



شكل ٨٨

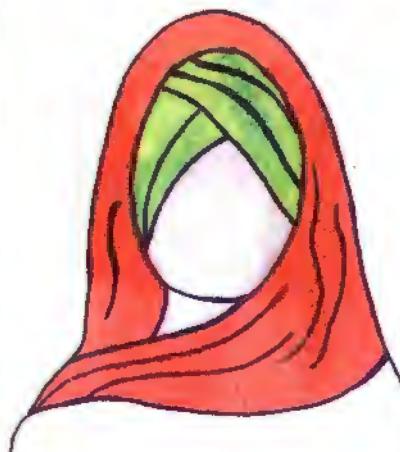


شكل ٨٩



شكل ٩٠

شكل ٩١



شكل ٩٣



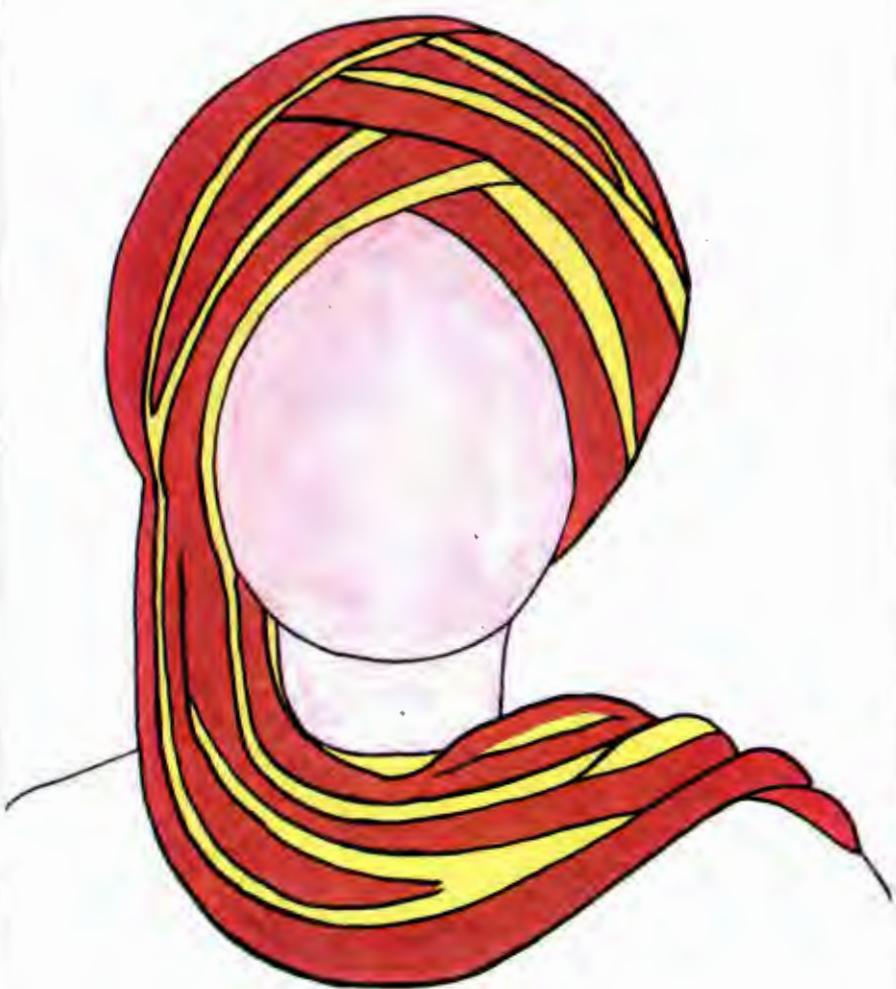
شكل ٩٢



شكل ٩٥



شكل ٩٤



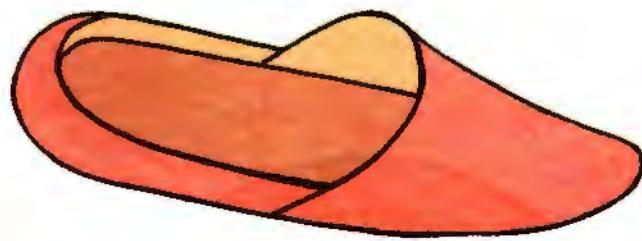
٩٦ شكل



شكل ٩٧



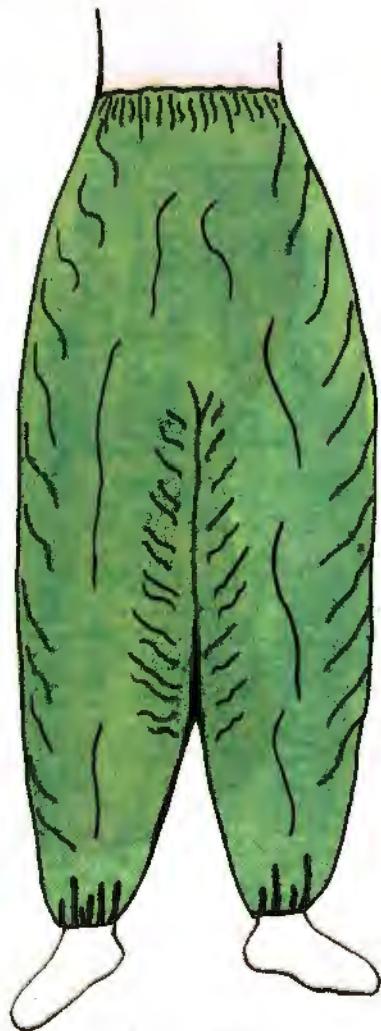
٩٨ شكل



شكل ٩٩



شكل ١٠١



شكل ١٠٠



١٠٢ شكل



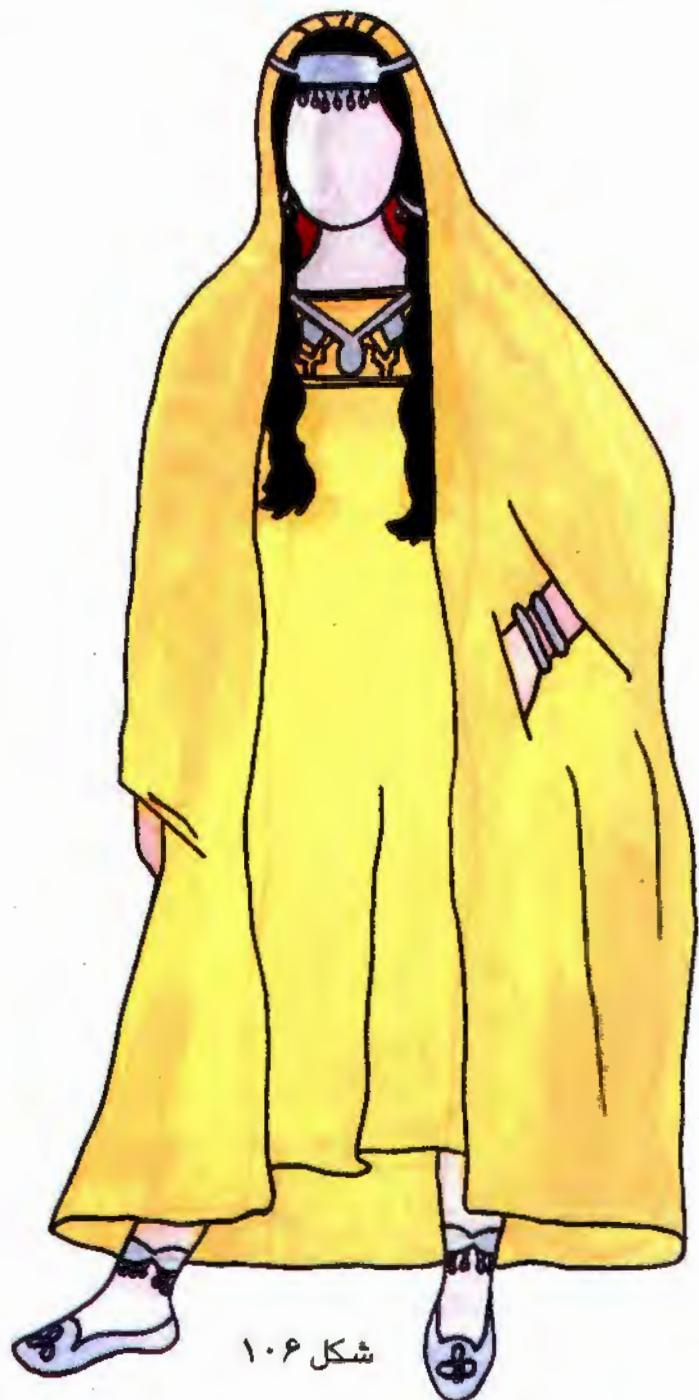
١٠٣
شكل



١٠٤ شكل



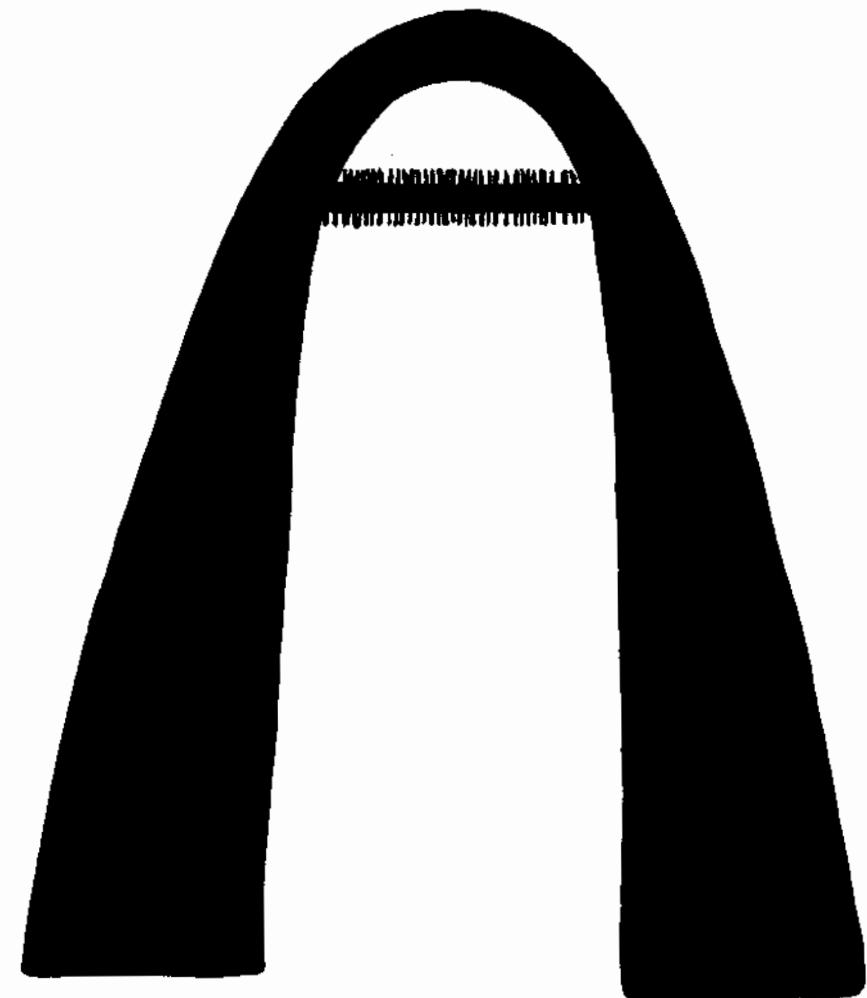
شكل ١٠٥



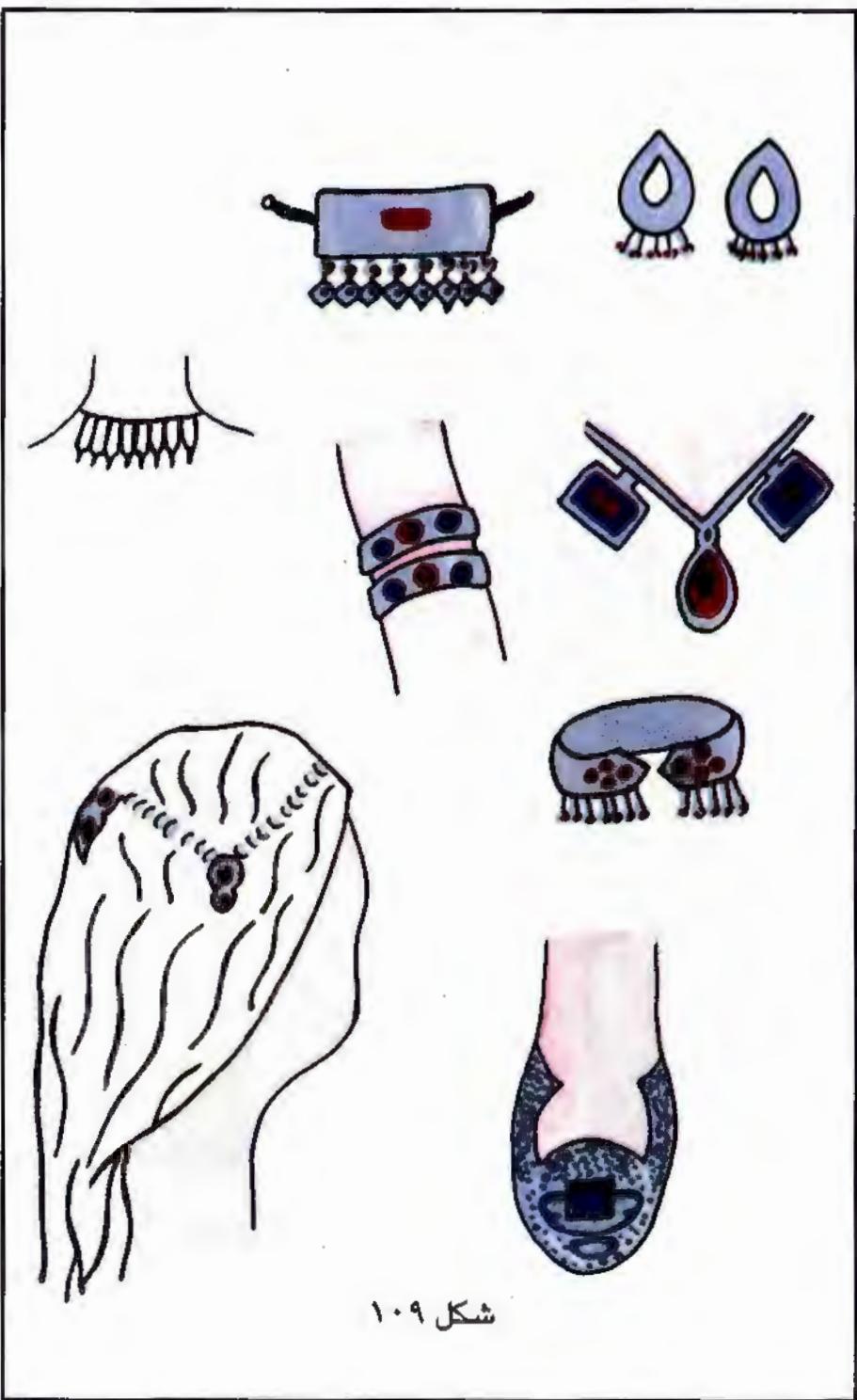
١٠٦ شكل



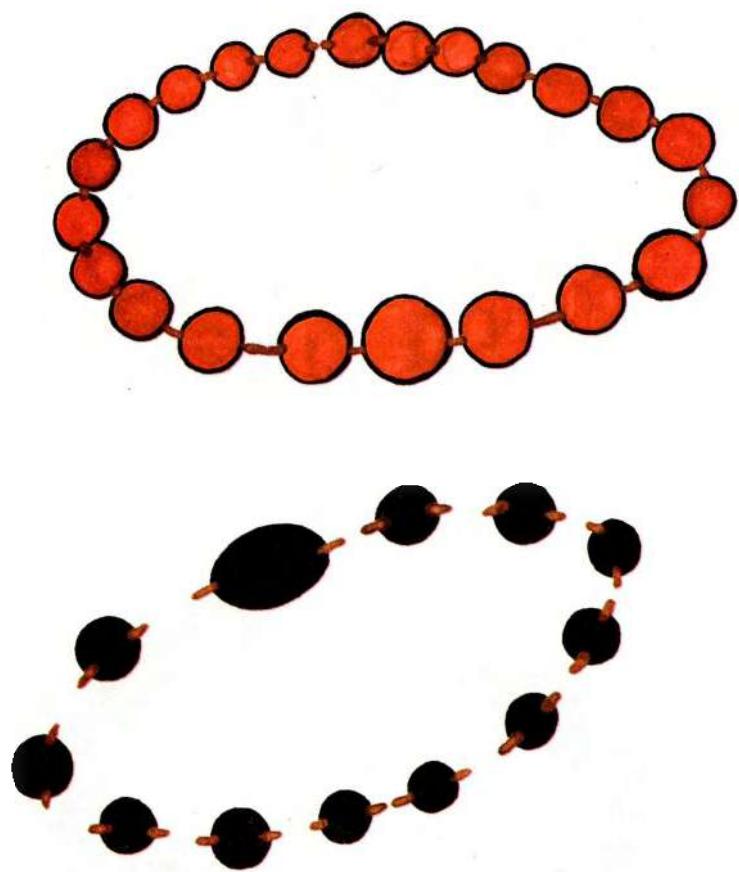
١٠٧ شكل



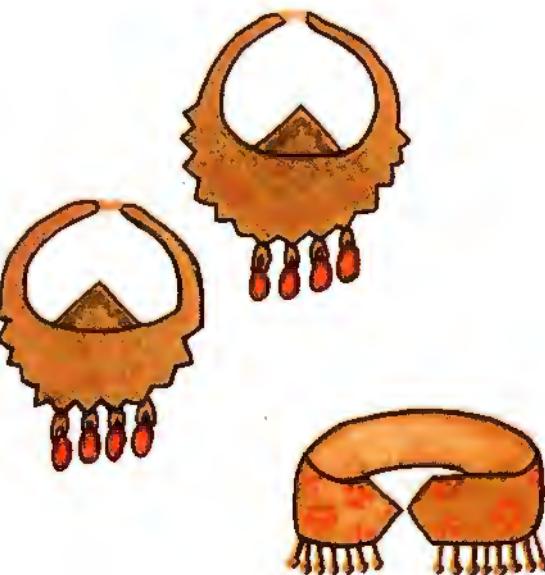
شكل ١٠٨



شكل ١٠٩



١١٠ شكل



١١١ شكل



١١٢ شكل



شكل ١١٢



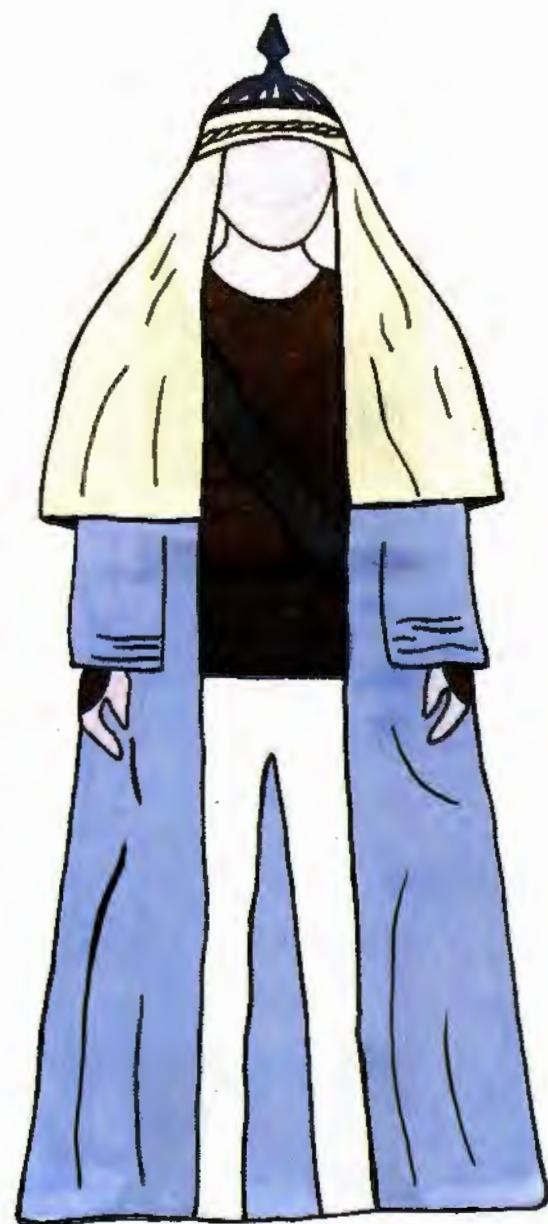
شكل ١١٤



شكل ١١٥



١١٦ شكل



شكل ١١٧



شكل ١١٨



شكل ١١٩



شكل ١٢٠



شكل ١٢١



شكل ١٢٢



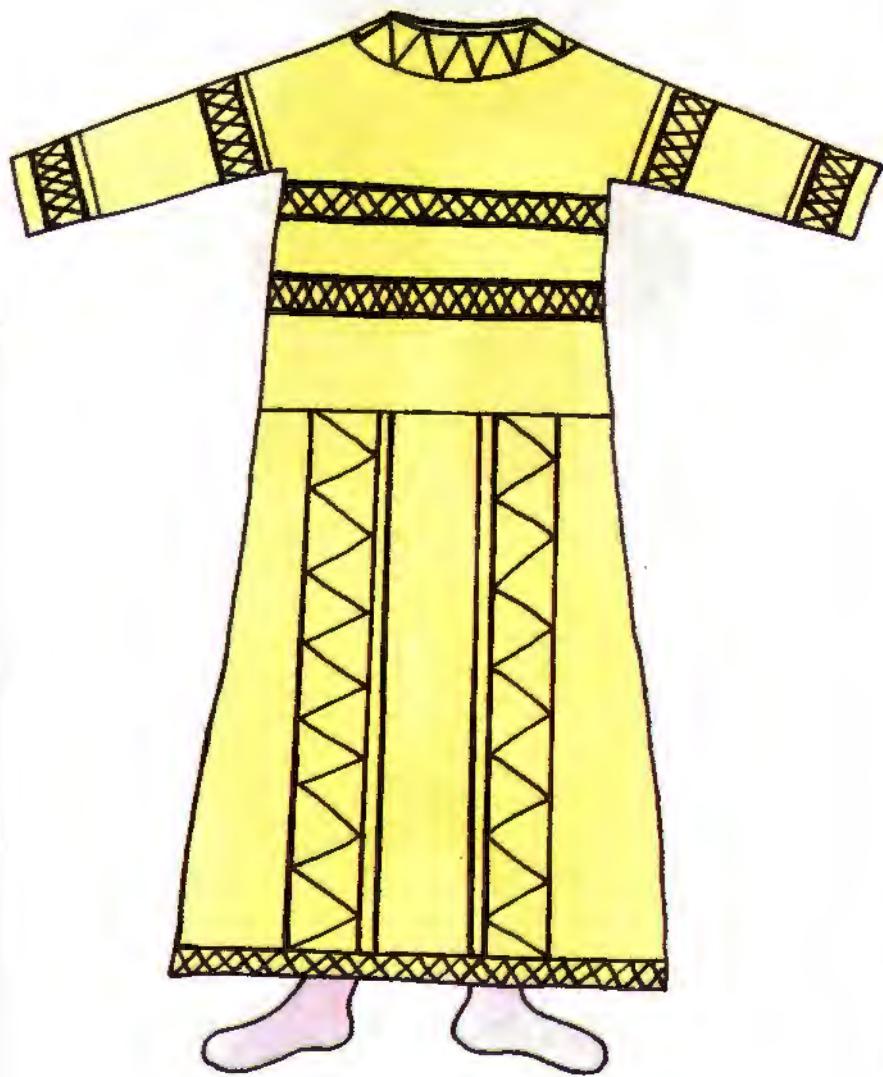
شكل ١٢٣



١٢٤ شكل



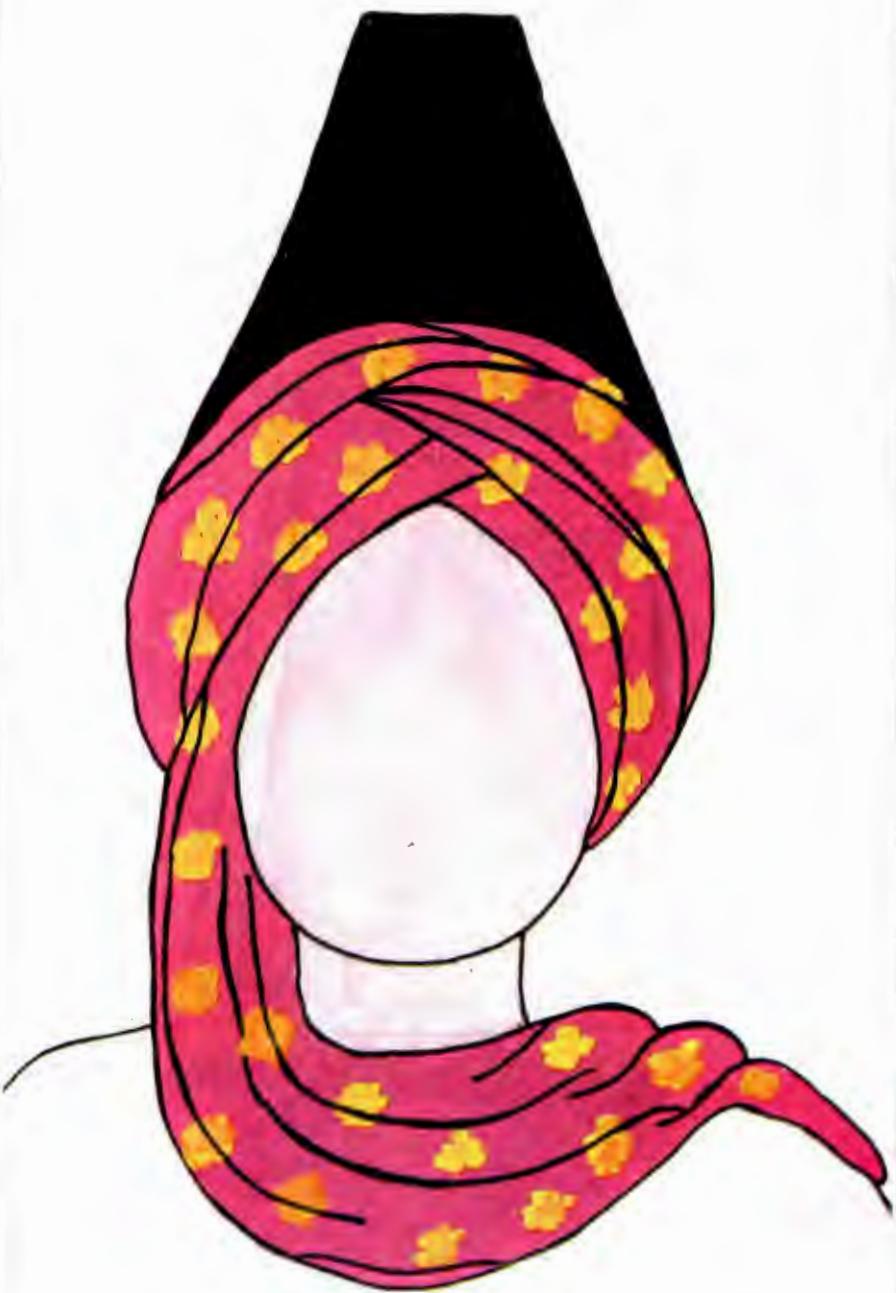
١٢٥ شكل



١٢٦ شكل



١٢٧ شكل



١٢٨



١٢٩ شكل



شكل ١٣٠



شكل ١٢١



شكل ١٢٢



شكل ١٢٣



١٢٤ شكل



١٣٥ شكل



١٣٦ شكل



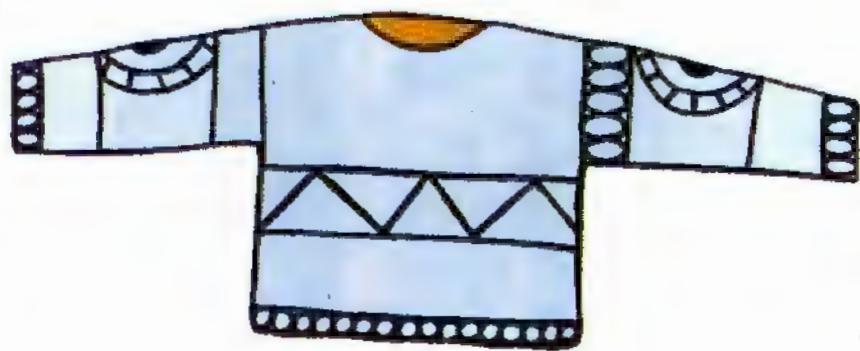
١٣٧ شكل



١٢٨



١٢٩



١٣٠



١٤١ شكل



شكل ١٤٢



١٤٢ شكل



١٤٤ شكل



شكل ١٤٥



شكل ١٤٦



١٤٧ شكل



شكل ١٤٨



١٤٩ شكل



شكل ١٥٠



شكل ١٥١



١٥٢ شكل



شكل ١٥٣

شكل ١٥٥



—

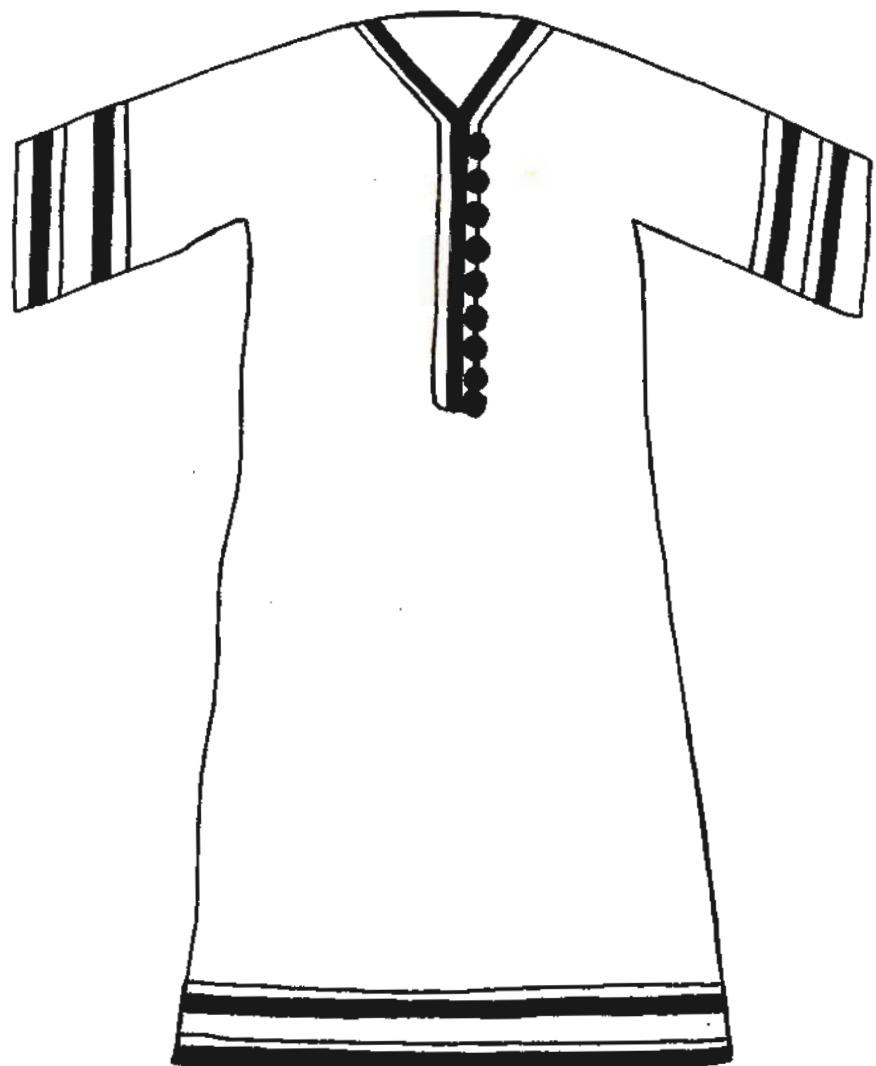


شكل ١٥٤



شكل ١٥٦

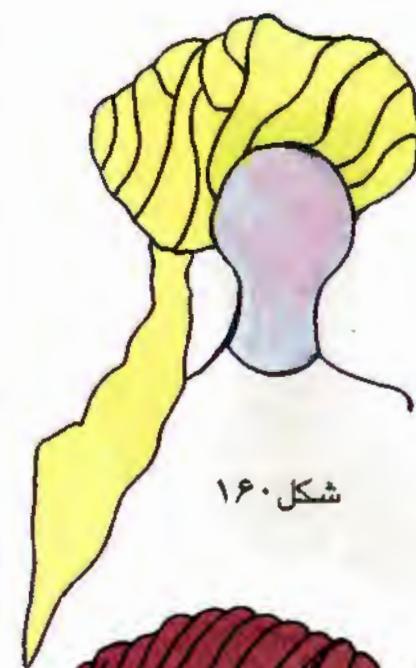




شكل ١٥٧



١٥٨ شكل



شكل ١٦٠



شكل ١٥٩



شكل ١٦٢



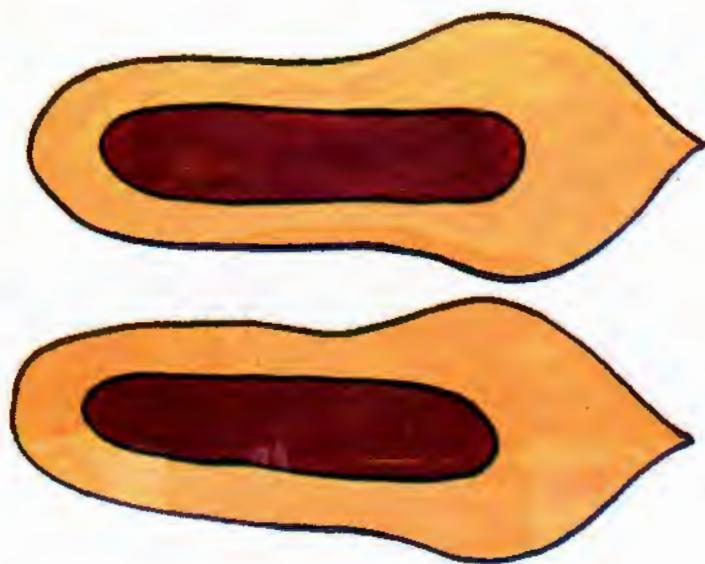
شكل ١٦١



شكل ١٦٣



شكل ١٦٤



شكل ١٦٥



شكل ١٦٦



شكل ١٦٧



شكل ١٦٨



شكل ١٦٩



شكل ١٧٠



١٧١ شكل



١٧٢ شكل



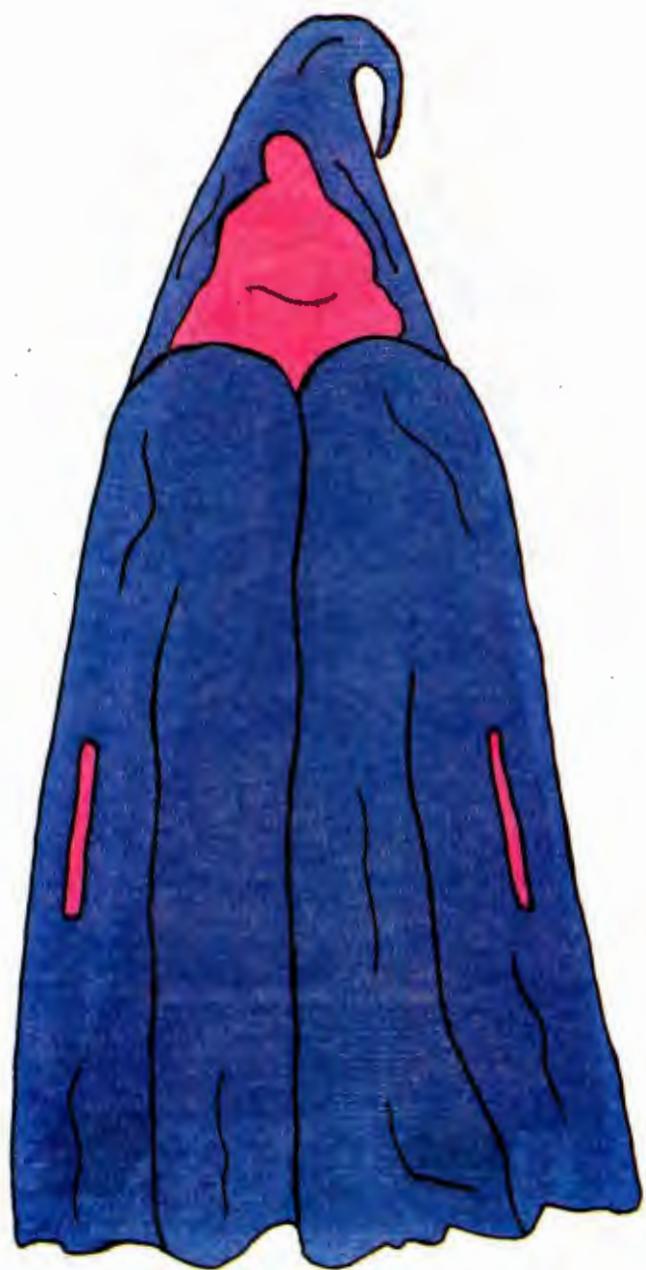
شكل ١٧٤



شكل ١٧٣



شكل ١٧٥



شكل ١٧٦



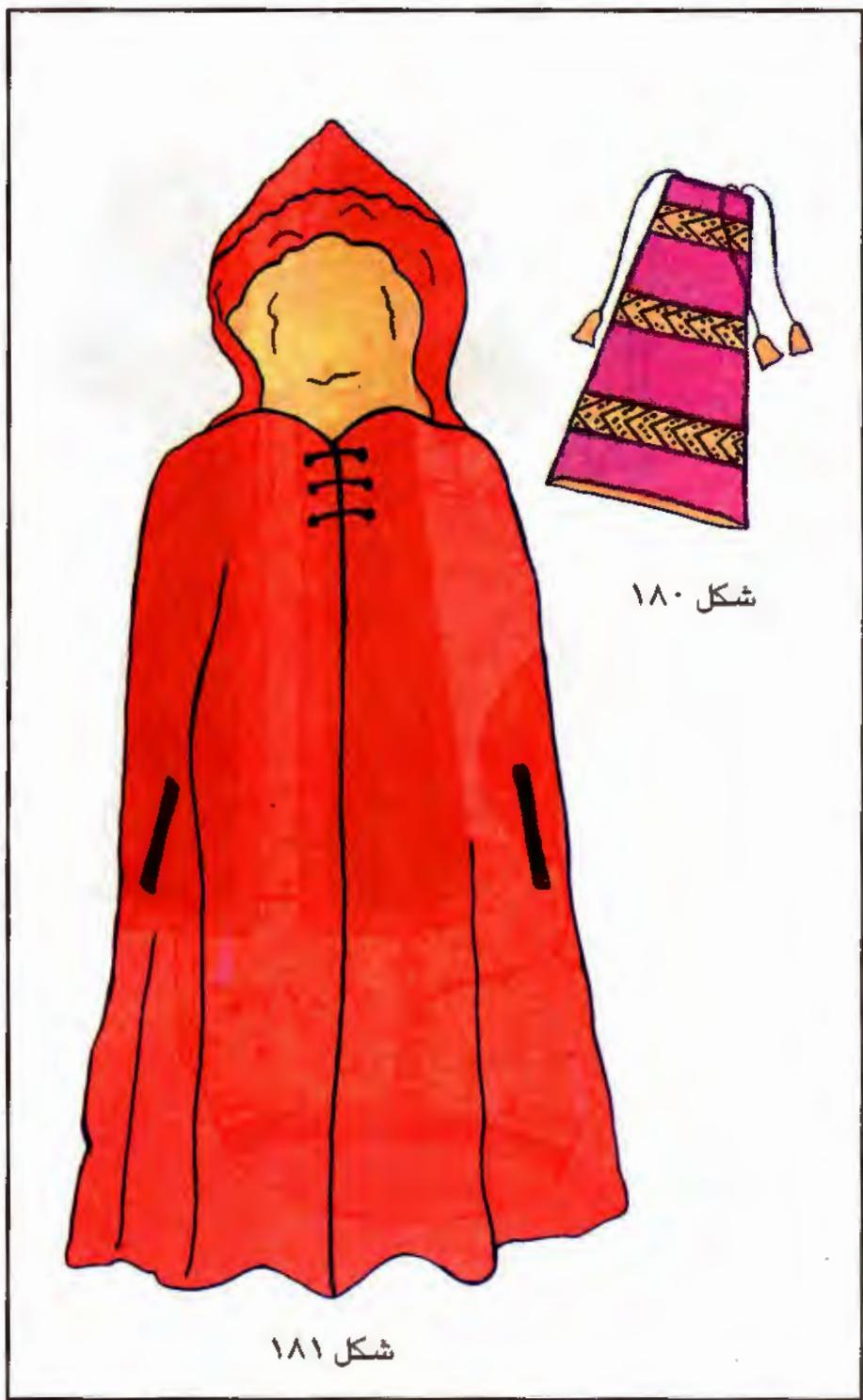
شكل ١٧٧



١٧٨



١٧٩ شكل



شكل ١٨٠

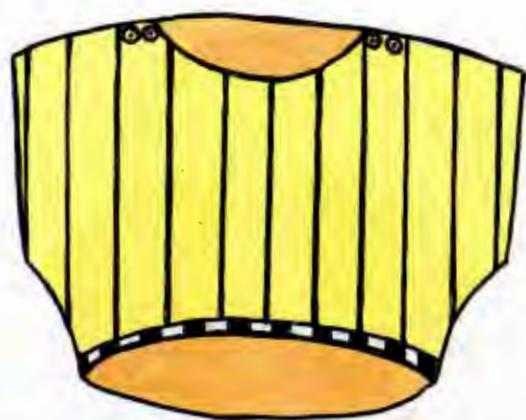
شكل ١٨١



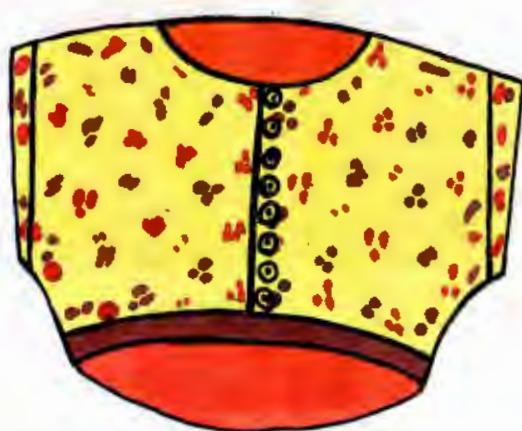
شكل ١٨٢



شكل ١٨٣



شكل ١٨٤



شكل ١٨٥



١٨٦ شكل



١٨٧ شكل



شكل ١٨٨



شكل ١٨٩

شكل ١٩٠



شكل ١٩١



شكل ١٩٢



١٩٣ شكل



شكل ١٩٤



شكل ١٩٥



١٩٦ شكل



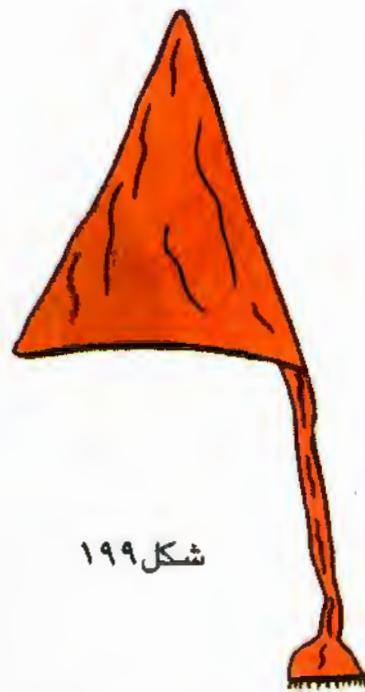
شكل ١٩٧



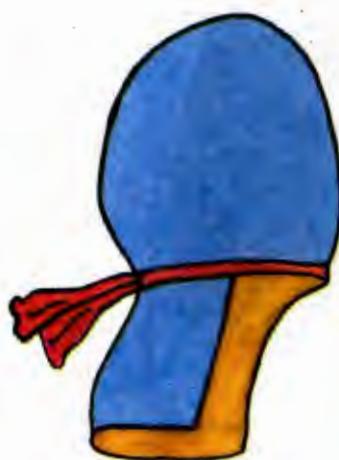
شكل ١٩٨



شكل ٢٠٠



شكل ١٩٩



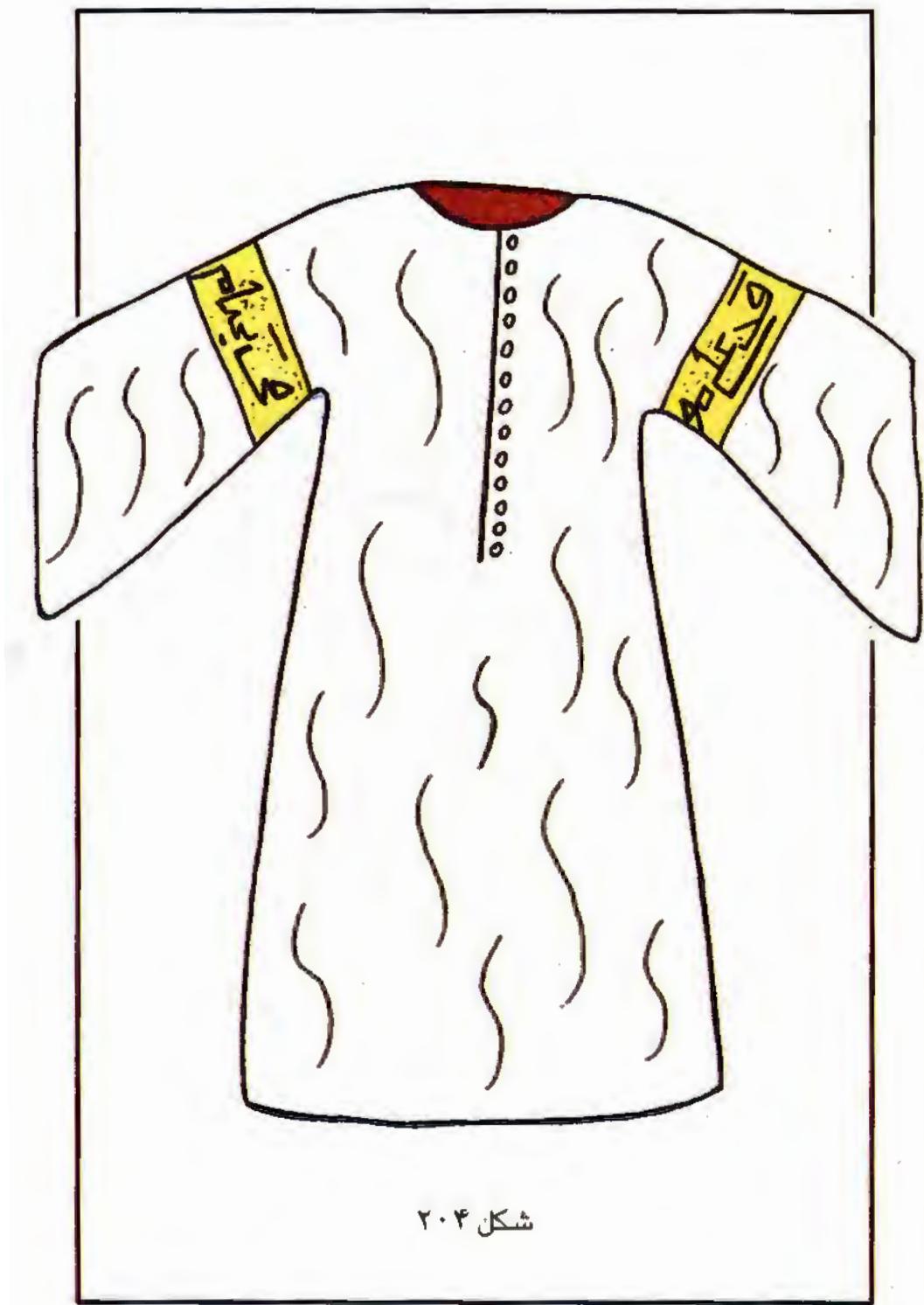
شكل ٢٠٢



شكل ٢٠١



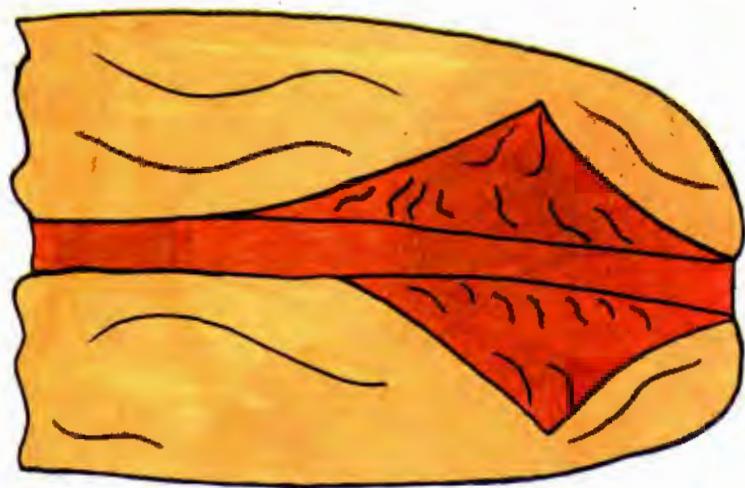
٢٠٣ شكل



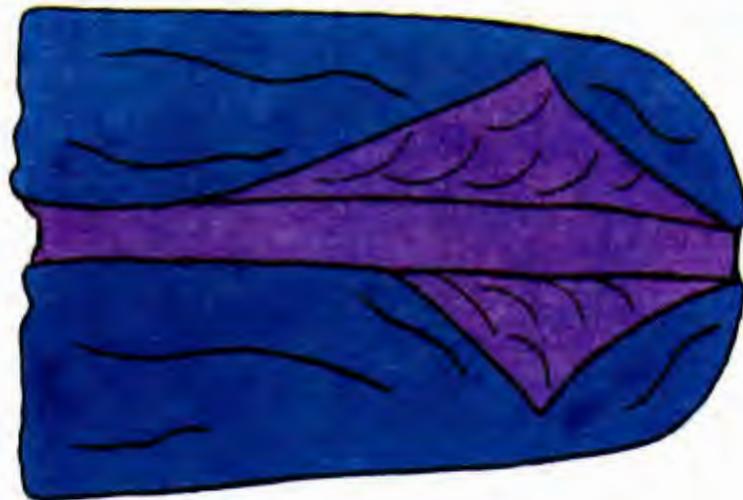


٢٠٥ شكل

شكل ٢٠٧

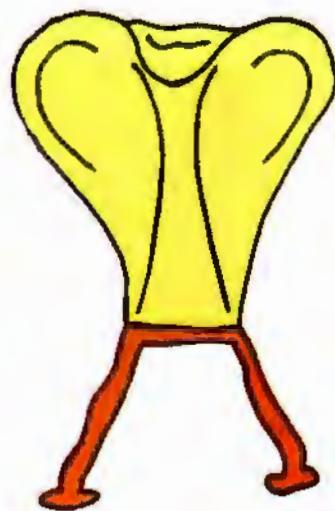


شكل ٢٠٨

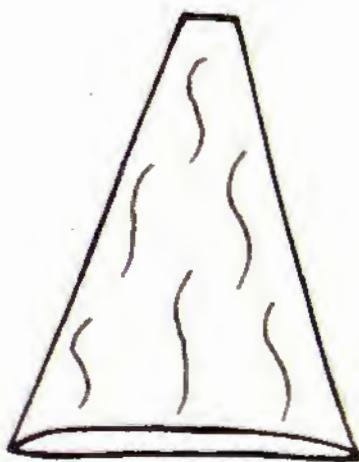




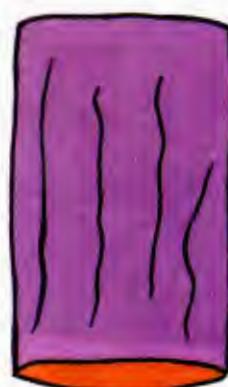
شكل ٢٠٩



شكل ٢٠٨



شكل ٢١١



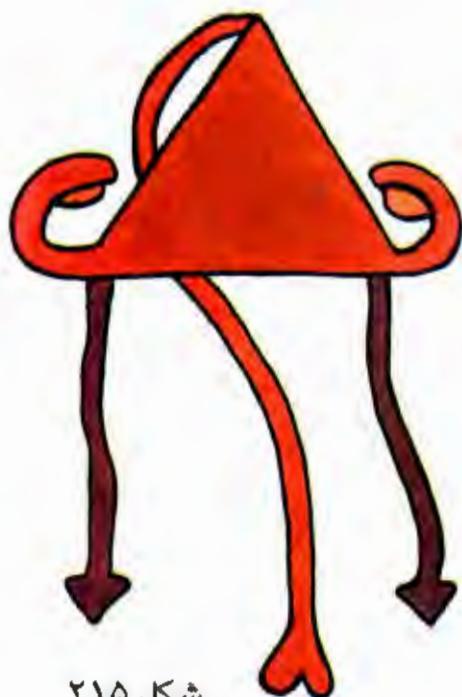
شكل ٢١٠



٢١٣



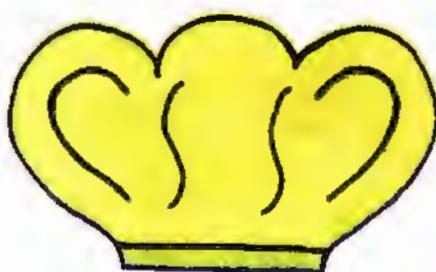
٢١٢



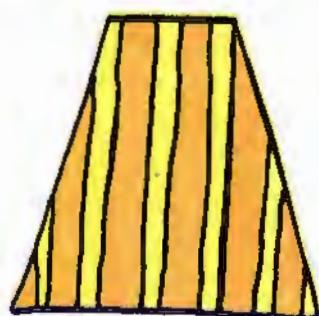
شكل ٢١٥



شكل ٢١٤



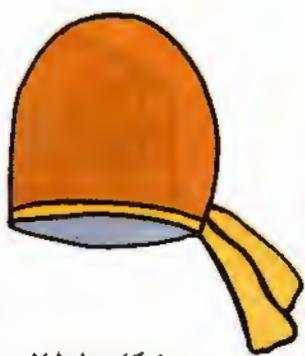
شكل ٢١٧



شكل ٢١٦



شكل ٢١٩



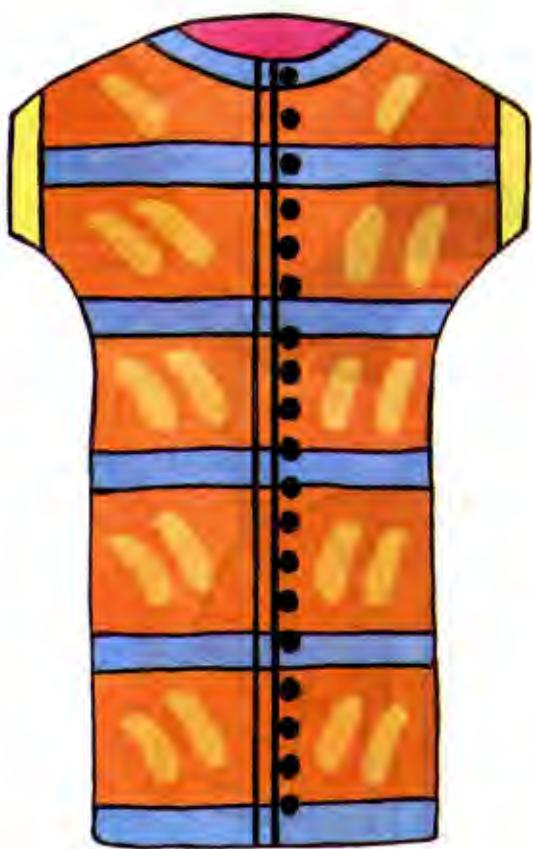
شكل ٢١٨



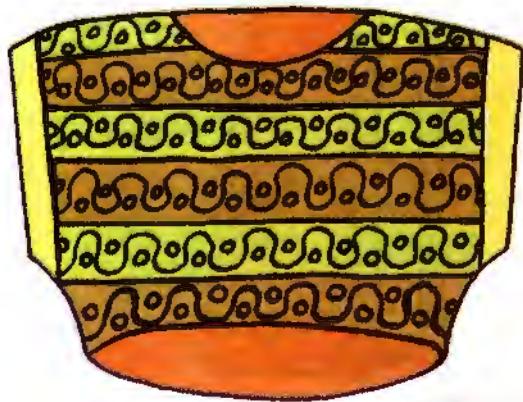
شكل ٢٢١



شكل ٢٢٠



٢٢٢ شکل



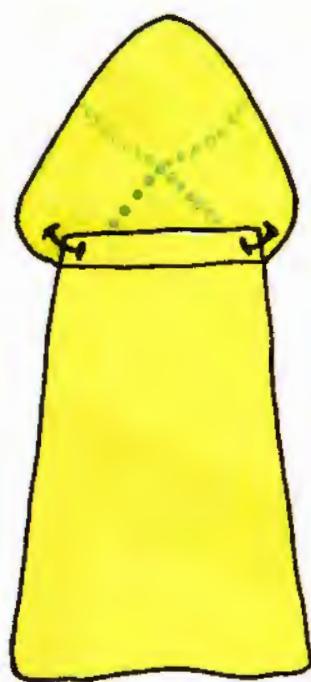
٢٢٣ شکل



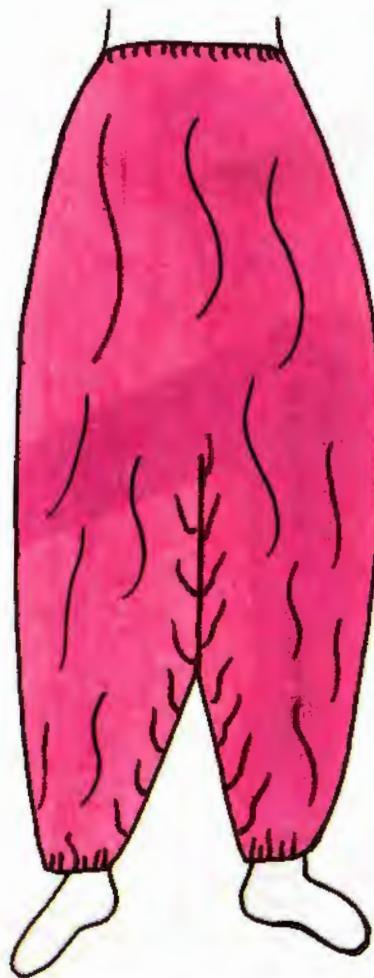
٢٢٤ شكل



٢٢٥ شكل



شكل ٢٢٦



شكل ٢٢٨



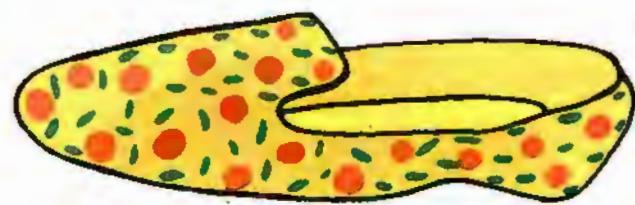
شكل ٢٢٧



٢٢٩ شكل



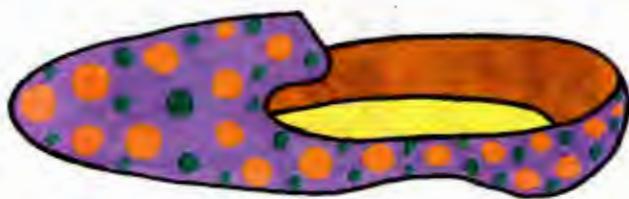
شكل ٢٢٠



شكل ٢٢١



شكل ٢٢٢



شكل ٢٢٣



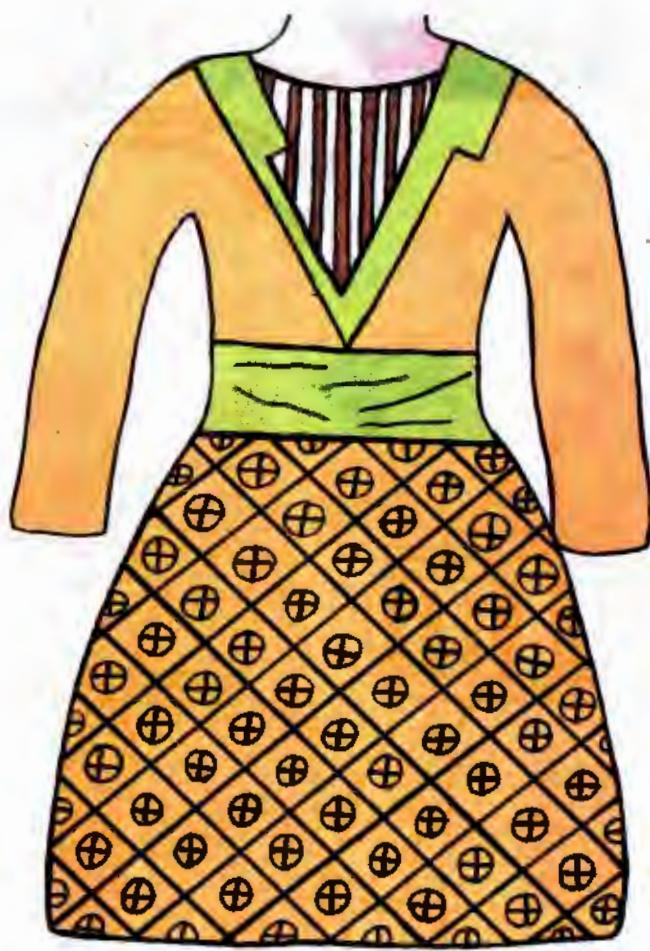
شكل ٢٣٤



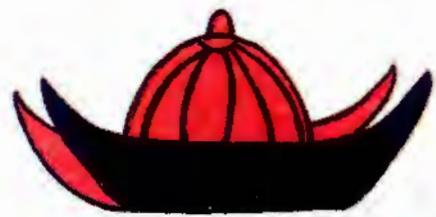
٢٣٥ شكل



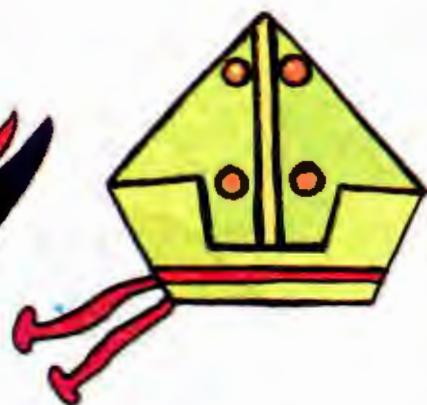
شكل ٢٢٦



شكل ٢٣٧



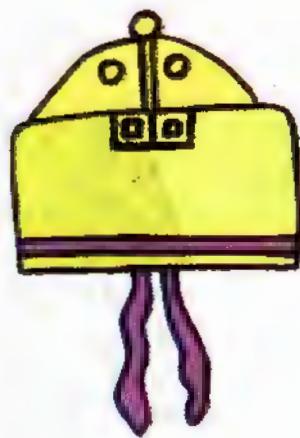
شكل ٢٣٩



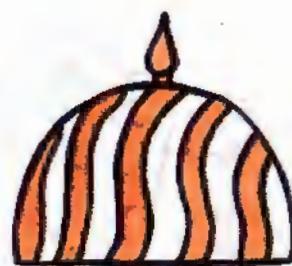
شكل ٢٣٨



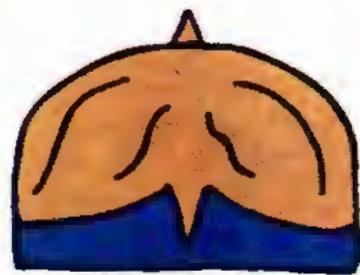
شكل ٢٤١



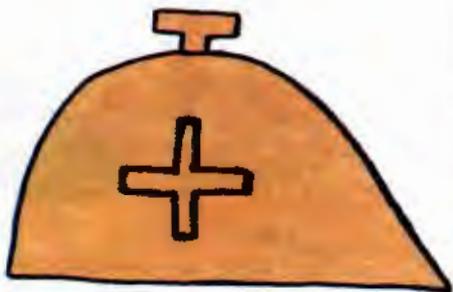
شكل ٢٤٠



٢٤٢ شكل



٢٤٣ شكل



٢٤٤ شكل

٢٤٥ شكل



شكل ٢٤٦



شكل ٢٤٧



شكل ٢٤٨



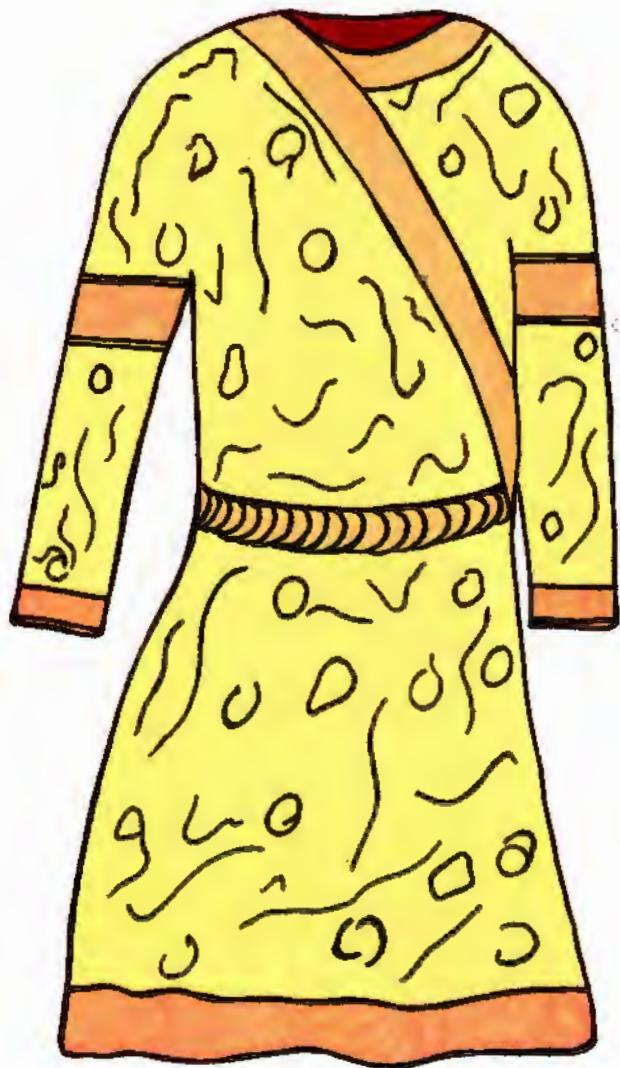
شكل ٢٤٩



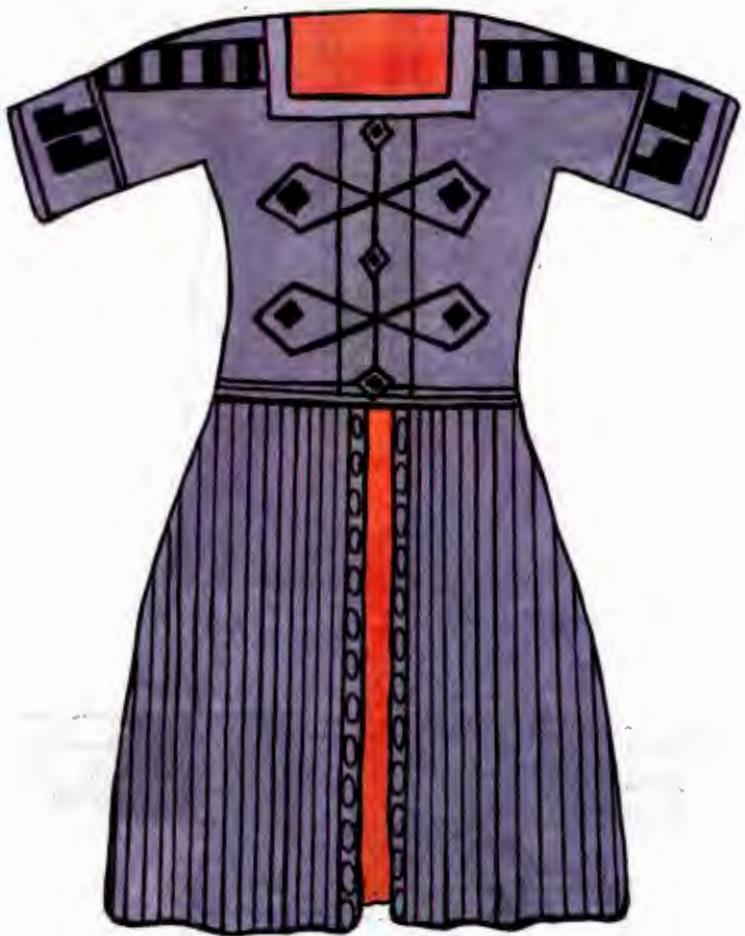
٢٥٠ شكل



شكل ٢٥١



٢٥٢ شكل



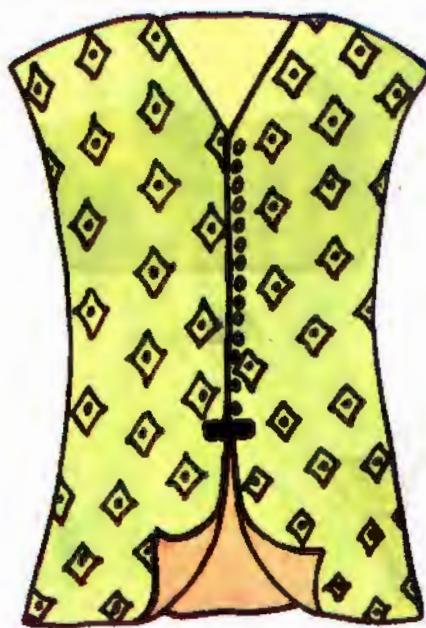
شكل ٢٥٣



شكل ٢٥٤



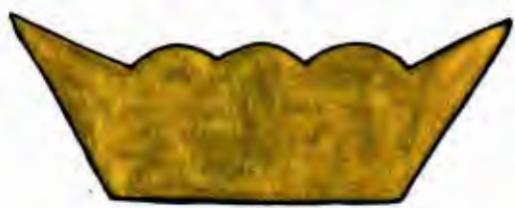
شكل ٢٥٥



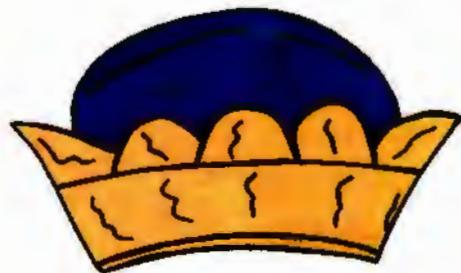
شكل ٢٥٦



شكل ٢٥٧



شكل ٢٥٨



شكل ٢٥٩



شكل ٢٦٠



شكل ٢٦١



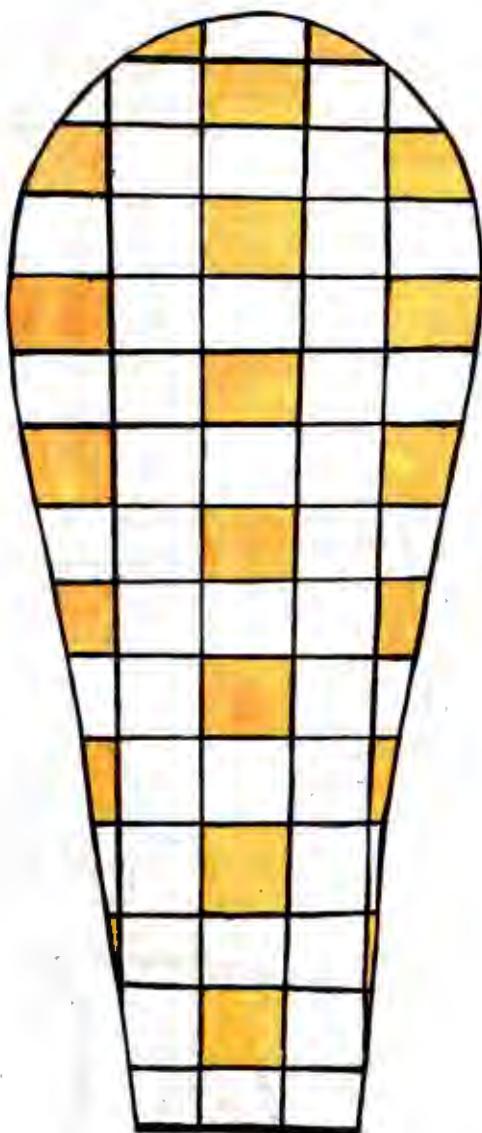
شكل ٢٦٢



شكل ٢٦٤



شكل ٢٦٣



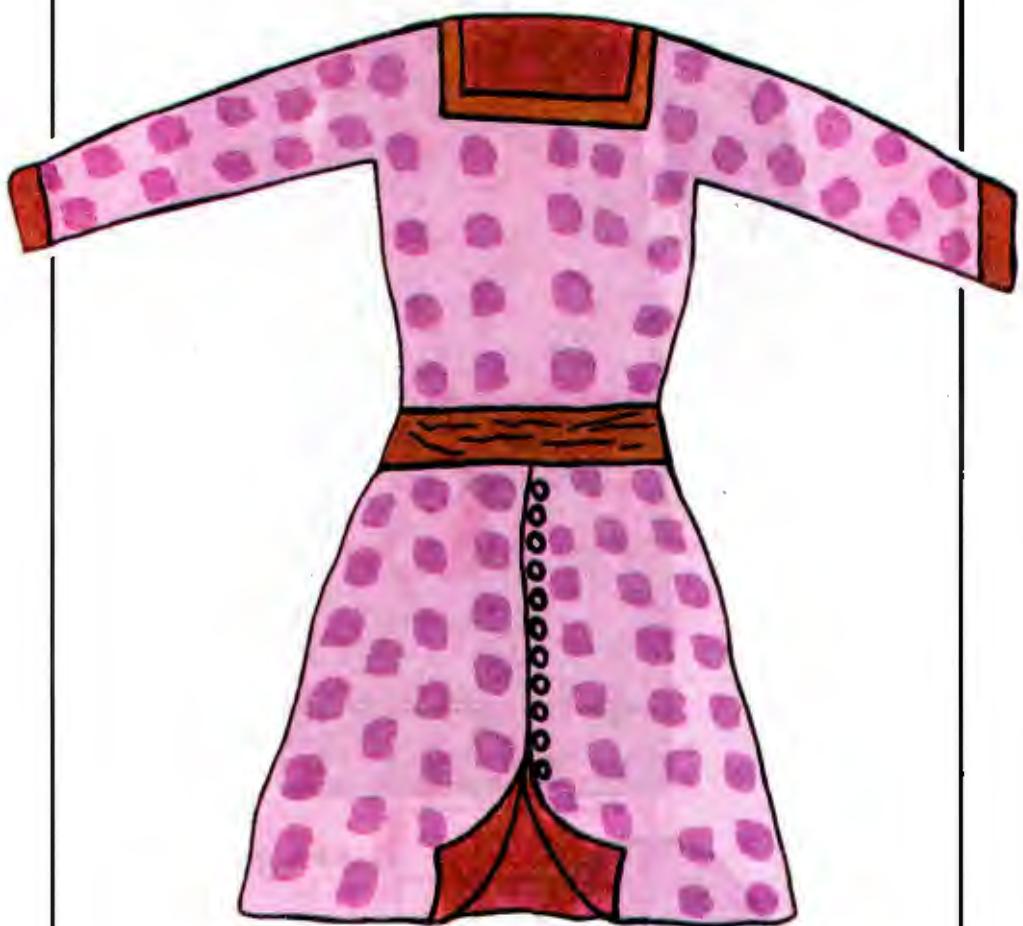
شكل ٢٦٥



شكل ٢٦٦



شكل ٢٦٧



شكل ٢٦٨



شكل ٢٦٩



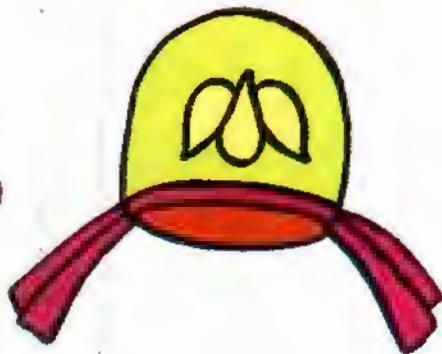
٢٧٠ شكل



٢٧١ شكل



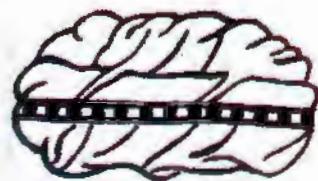
شكل ٢٧٣



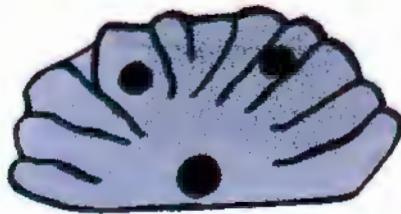
شكل ٢٧٢



شكل ٢٧٥



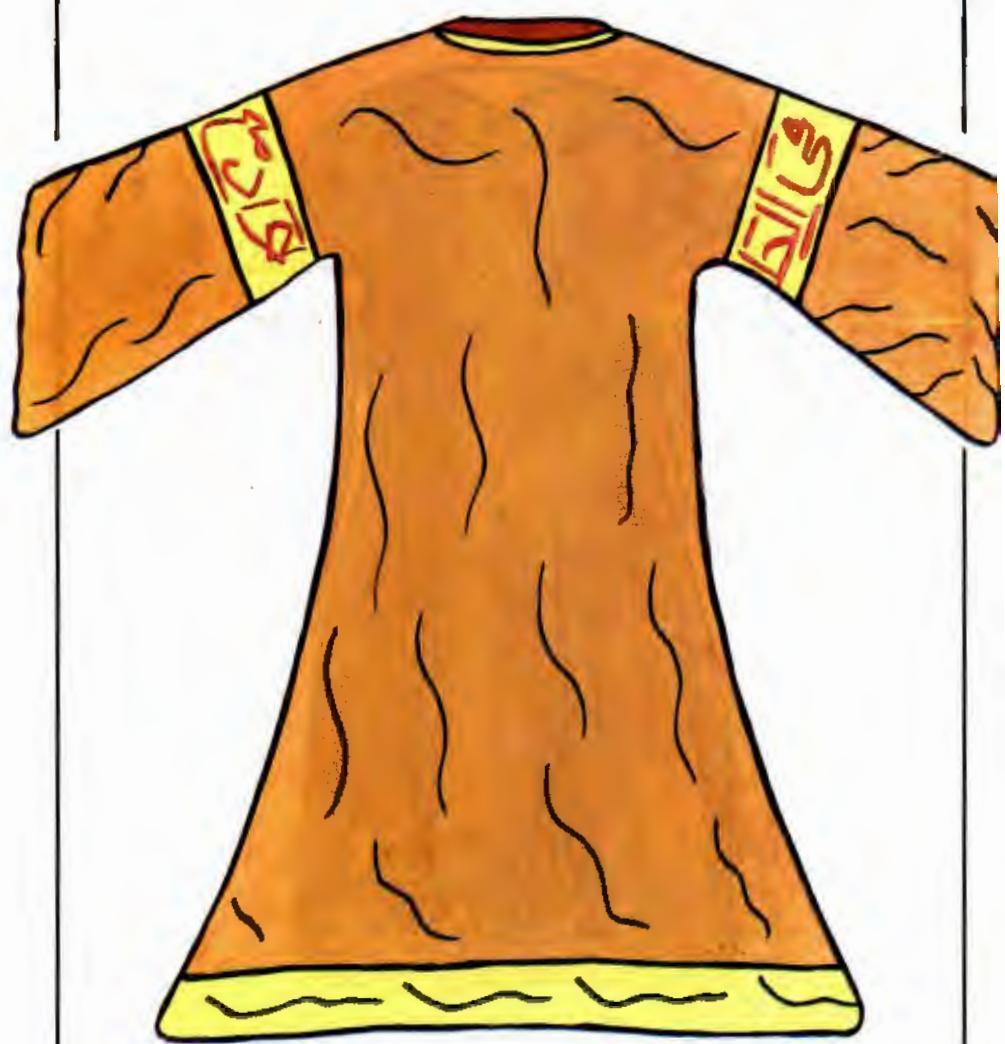
شكل ٢٧٤



شكل ٢٧٧



شكل ٢٧٦



شكل ٢٧٨



٢٧٩ شكل



٢٨٠ شكل



شكل ٢٨١



شكل ٢٨٢

شكل ٢٨٢



شكل ٢٨٥



شكل ٢٨٤



شكل ٢٨٦



شكل ٢٨٧

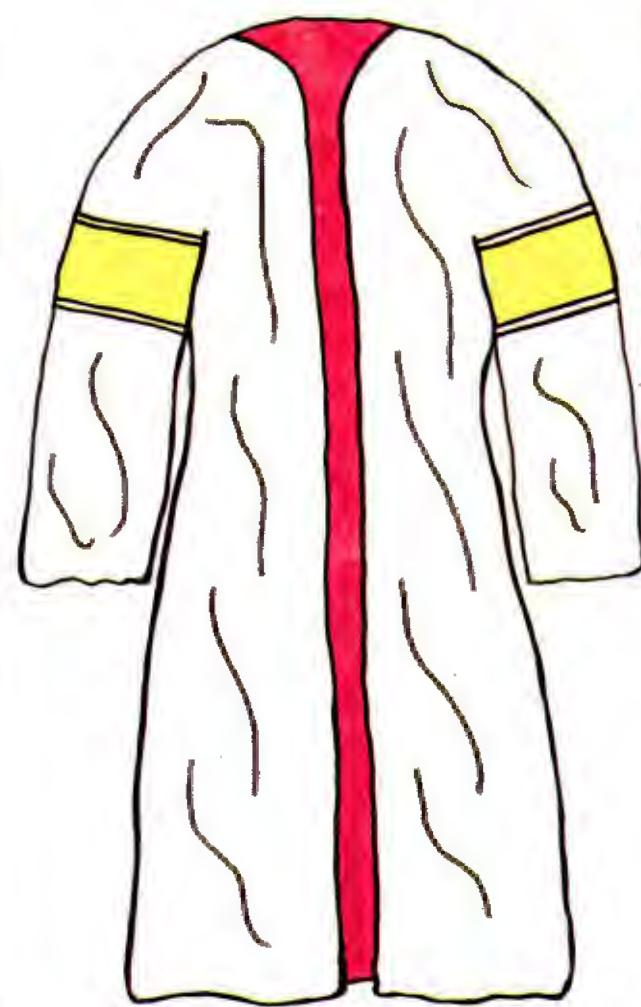


شكل ٢٨٨



٢٩٠ شكل

٢٨٩ شكل



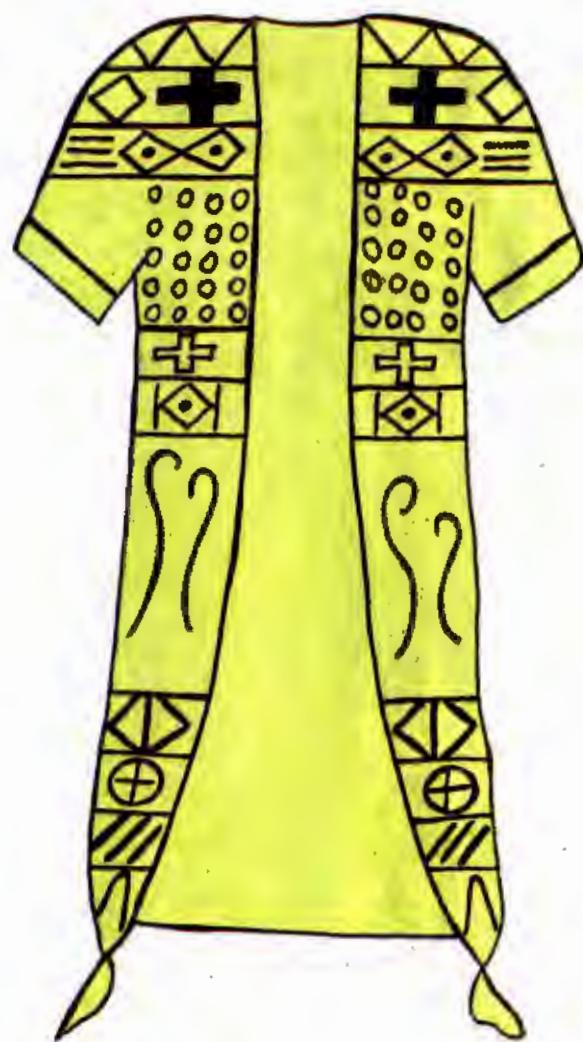
شكل ٢٩١



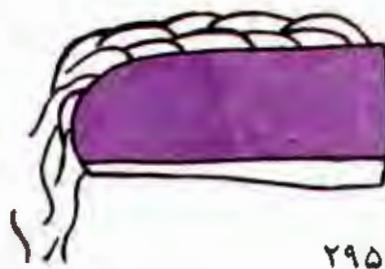
شكل ٢٩٢



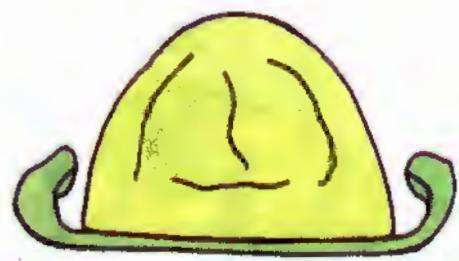
٢٩٣ شكل



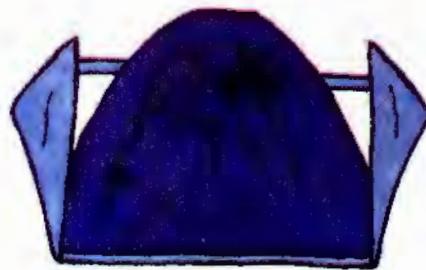
شكل ٢٩٤



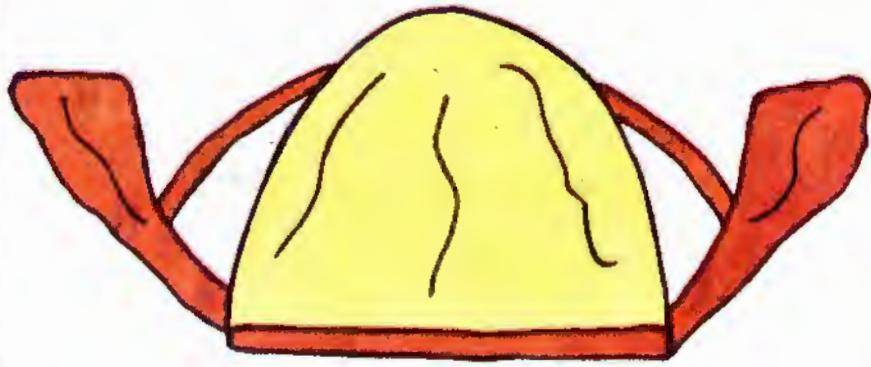
شكل ٢٩٥



٢٩٦



٢٩٧



٢٩٨



شكل ٢٩٩



٢٠٠ شكل

٢٠١ شكل



٢٠٢

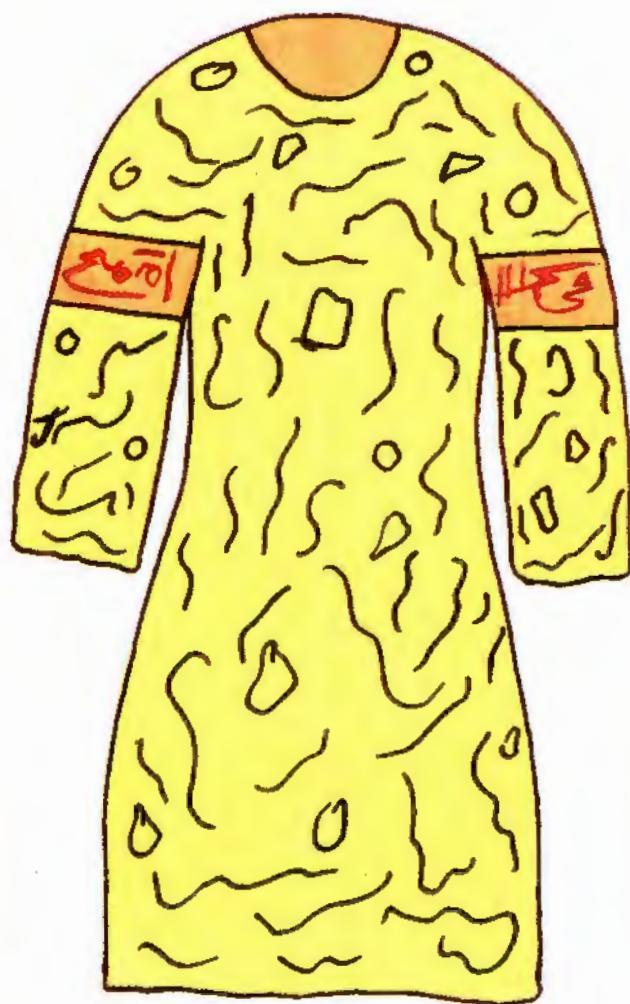
٢٠٢



٣٠٤ شكل



٣٠٥ شكل



٣٠٦ شكل

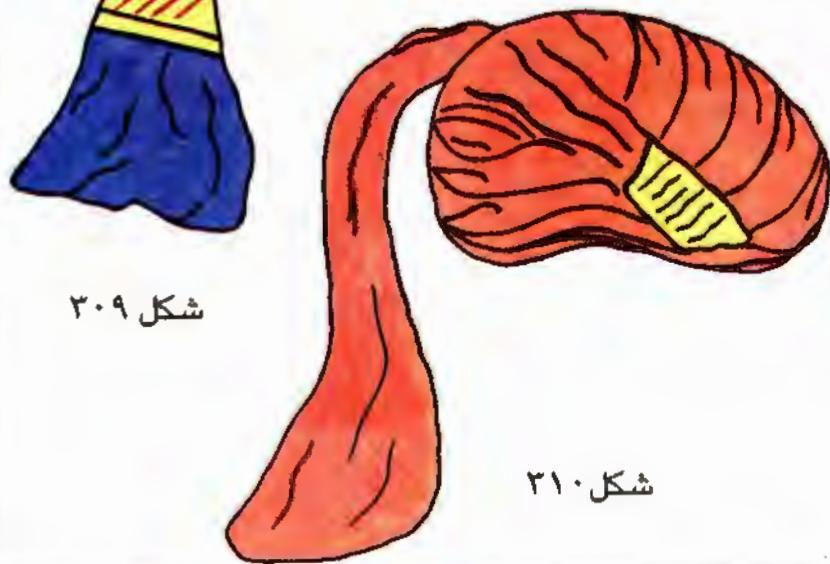


٣٠٧ شكل

شكل ٢٠٨

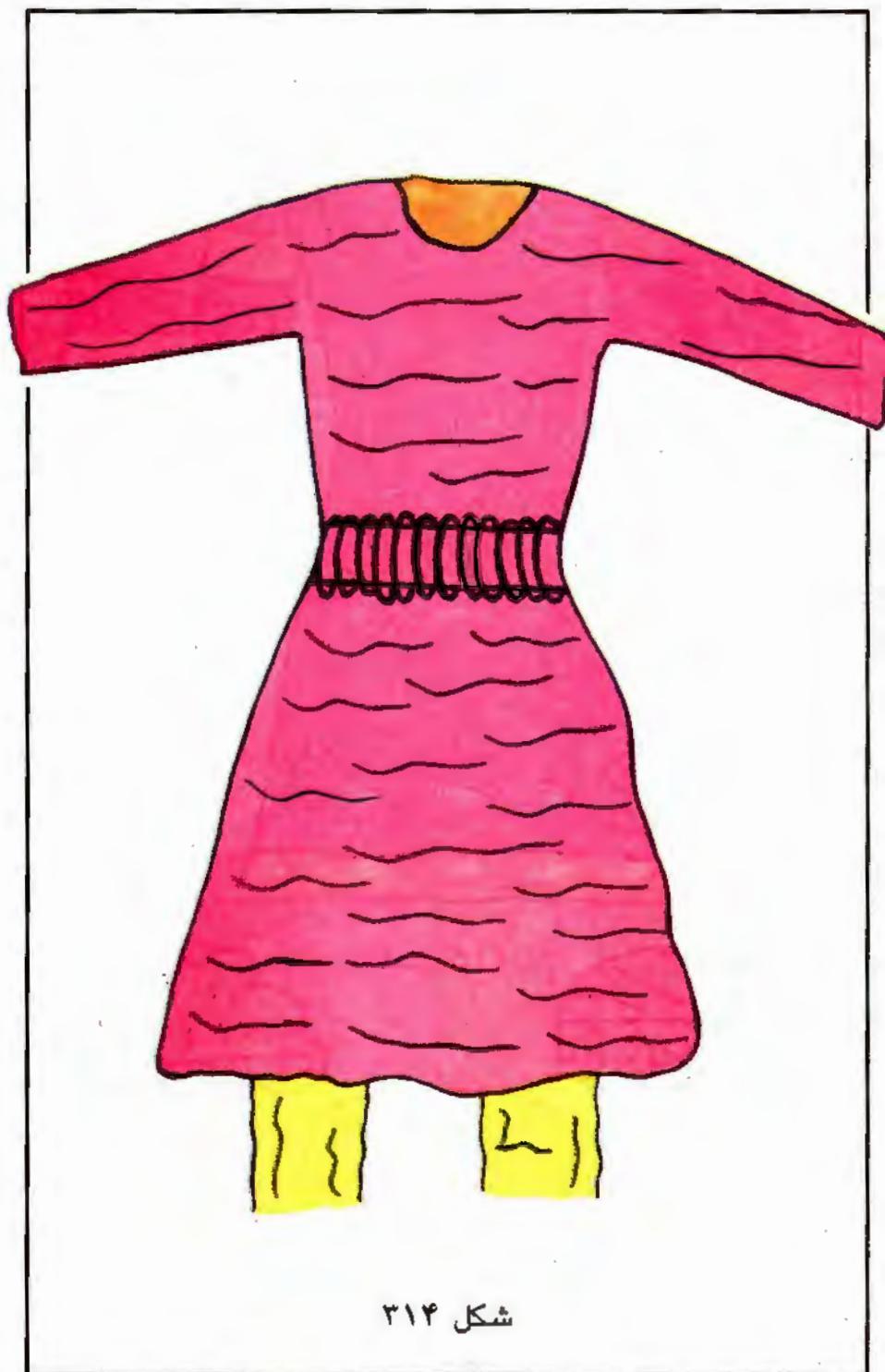


شكل ٢٠٩



شكل ٢١٠





٢١٤ شكل



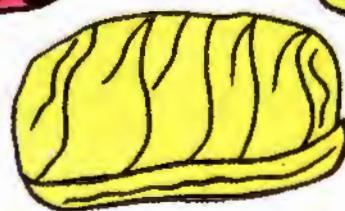
شكل ٢١٥



شكل ٢١٧



شكل ٢١٦



شكل ٢١٨



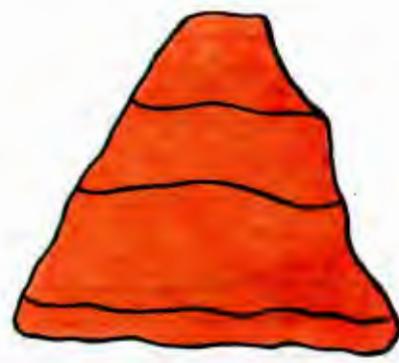
٢٢٠ شكل



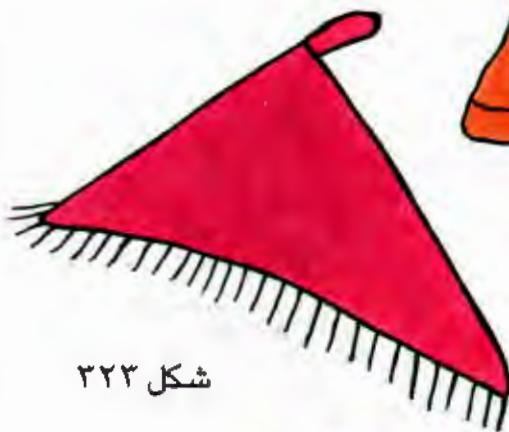
٢١٩ شكل



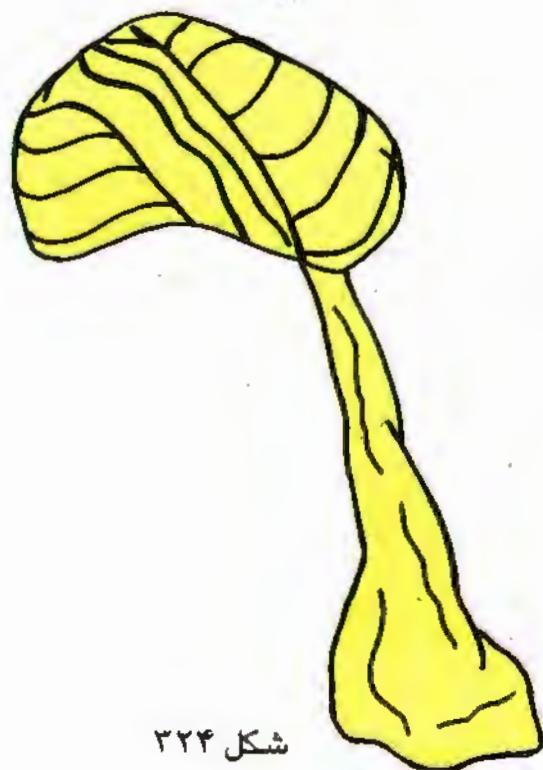
٢٢١ شكل



شكل ٢٢٢



شكل ٢٢٣



شكل ٢٢٤



٢٢٥ شكل



٢٢٦ شكل



٣٢٧ شکل



٣٢٨ شکل



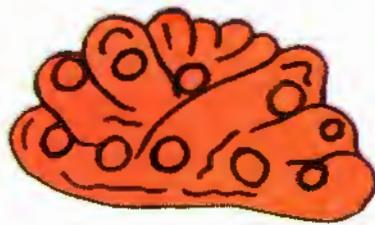
٢٢٩ شكل



شكل ٣٣٠



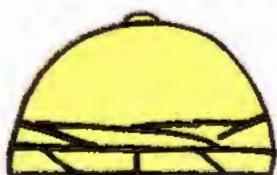
٣٣١ شكل



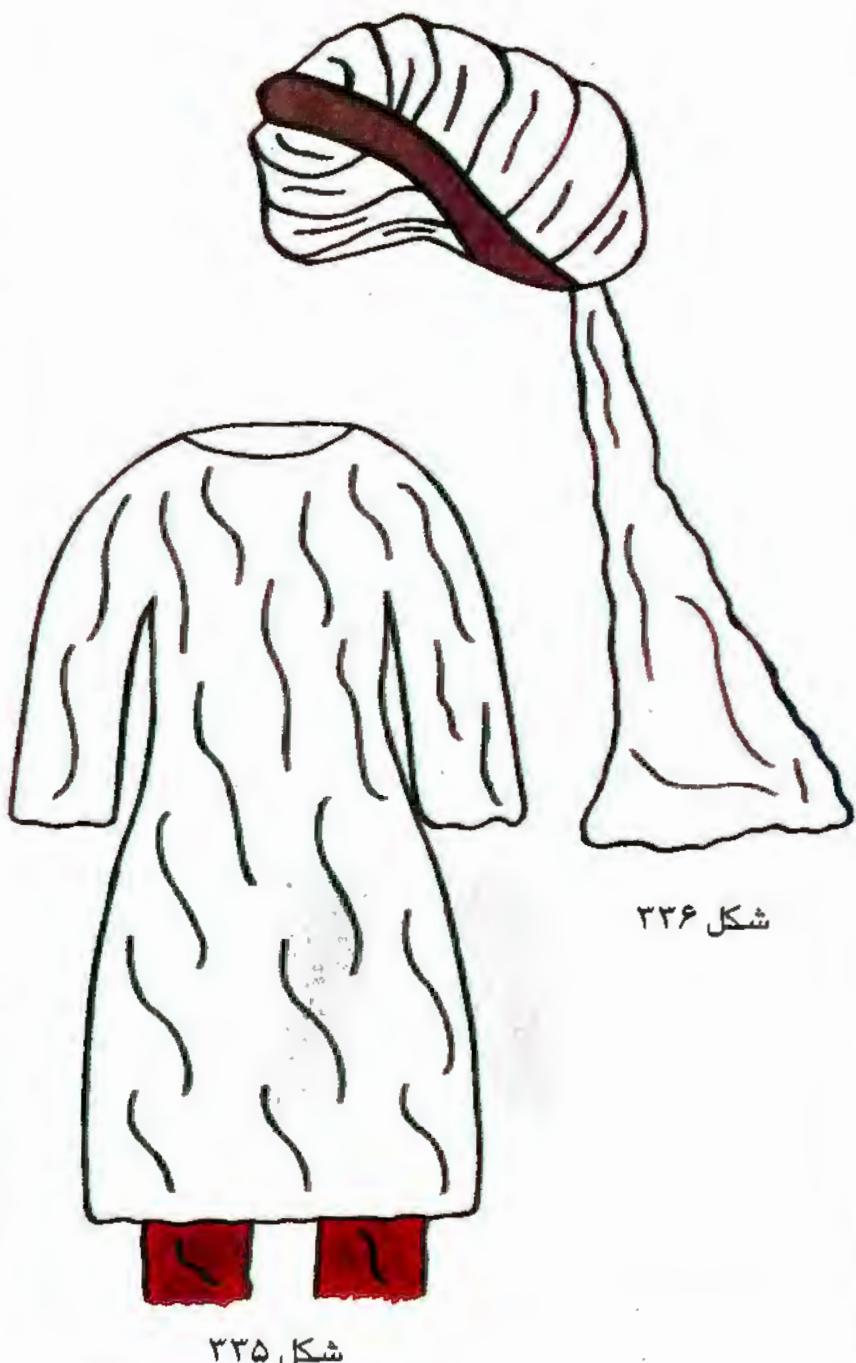
٣٣٢ شكل



شكل ٢٢٣



شكل ٢٢٤

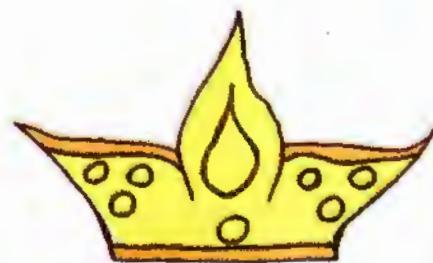


٢٢٦ شكل

٢٢٥ شكل



شكل ٢٢٧



شكل ٢٤٠



شكل ٢٢٨



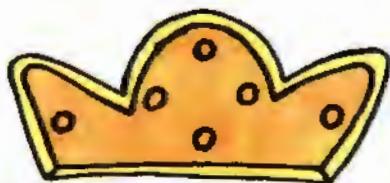
شكل ٢٤١



شكل ٢٢٩



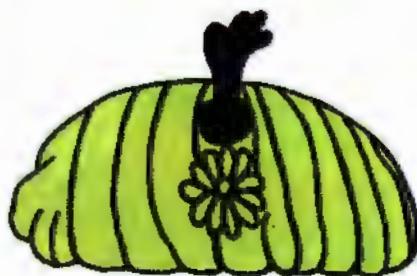
شكل ٢٤٢



شكل ٣٤٦



شكل ٣٤٣



شكل ٣٤٧



شكل ٣٤٤



شكل ٣٤٨



شكل ٣٤٥



٢٤٩ شكل

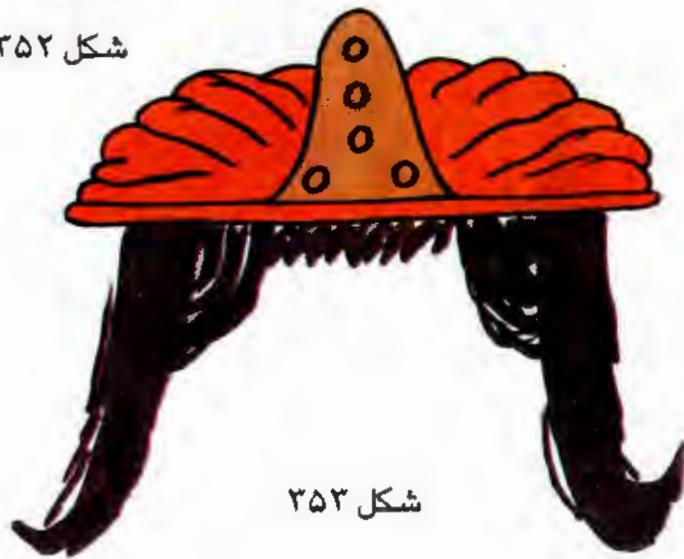


٢٥٠ شكل



٢٥١ شكل

٢٥٢ شكل



٢٥٣ شكل



شكل ٣٥٤

شكل ٣٥٥



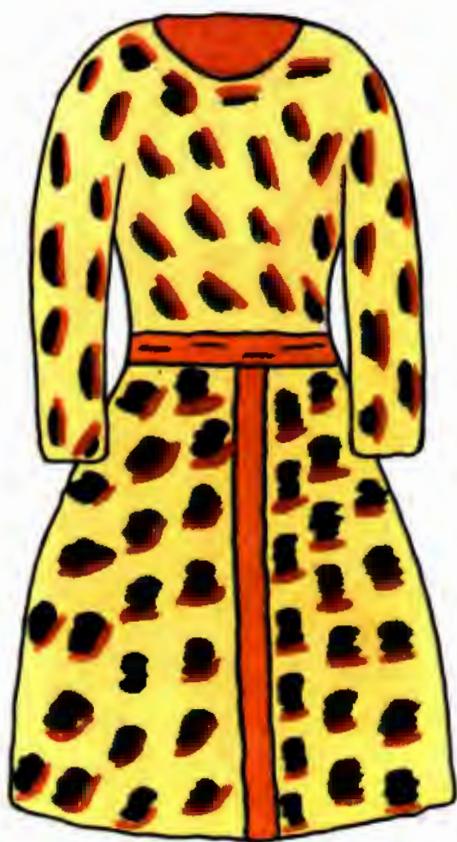
٢٥٦

شكل ٢٥٧



شكل ٣٥٨

شكل ٣٥٩



شكل ٣٦٠



شكل ٣٦١



شكل ٣٦٢



شكل ٣٦٢



شكل ٣٦٤



شكل ٣٦٦



شكل ٣٦٥



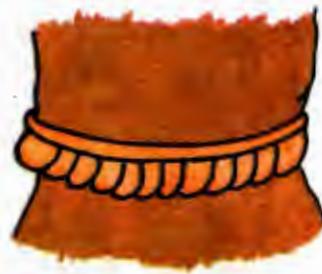
شكل ٣٦٩



شكل ٣٦٧



شكل ٣٧٠



شكل ٣٦٨



شكل ٢٧١



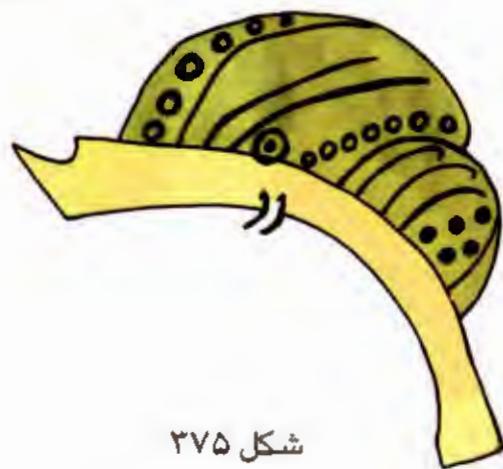
شكل ٢٧٢



٢٧٢



٢٧٤



٢٧٥



٣٧٦ شكل



٣٧٧ شكل



٣٧٨



٣٧٩



شكل ٢٨٠

شكل ٢٨١



٢٨٣



٢٨٢



٢٨٥



٢٨٤



٢٨٧



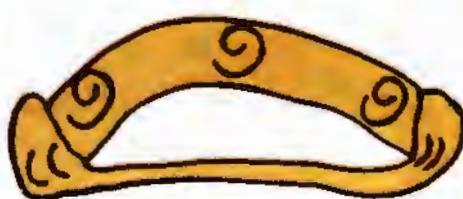
٢٨٦



٢٨٩



٢٨٨



٢٩١



٢٩٠



٢٩٣



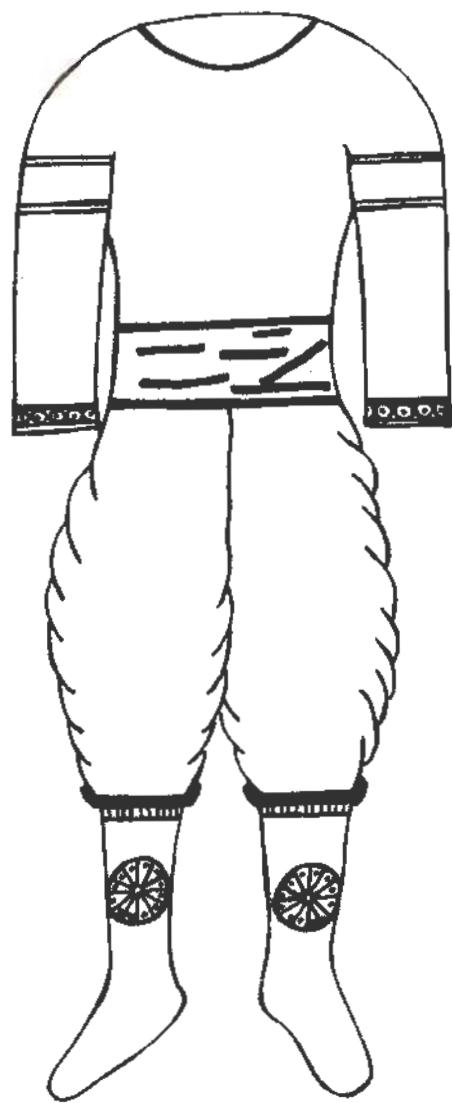
٢٩٢



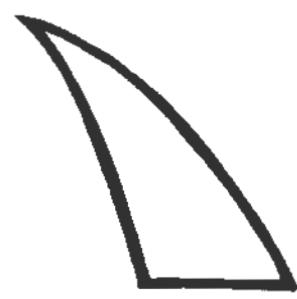
٣٩٤



٣٩٥



٣٩٦



٣٩٧

٣٩٨



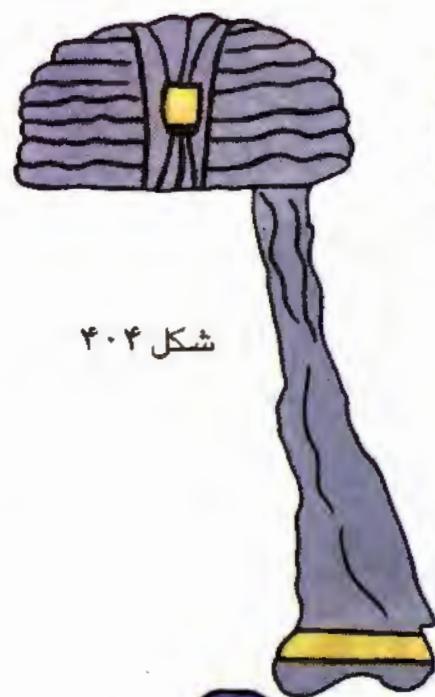
٣٩٩



٤٠١



٤٠٠



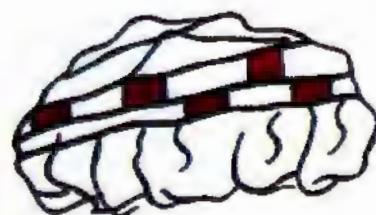
٤٠٤ شكل



٤٠٢ شكل



٤٠٥ شكل



٤٠٣ شكل



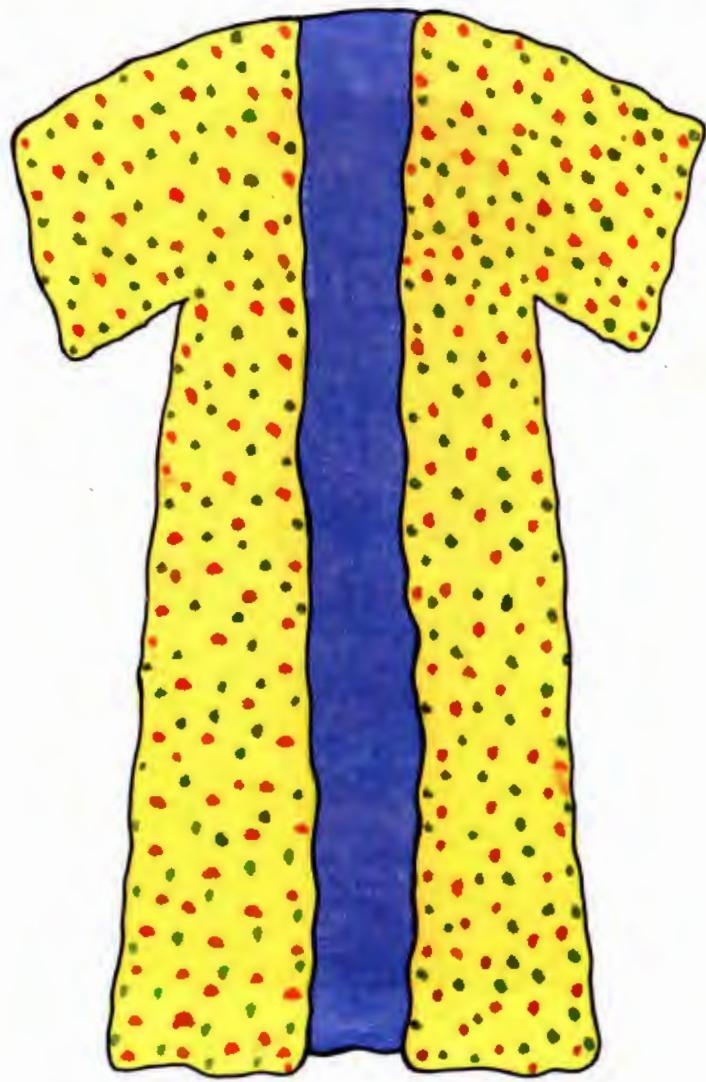
٤٠٦ شكل



٤٠٧ شكل



٤٠٨ شكل



٤٠٩ شكل



٤١٠ شكل



٤١١ شكل



٤١٢ شكل



٤١٣ شكل

٤١٤ شكل



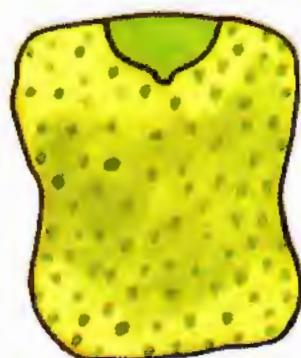
٤١٥



٤١٦



٤١٧



٤١٨



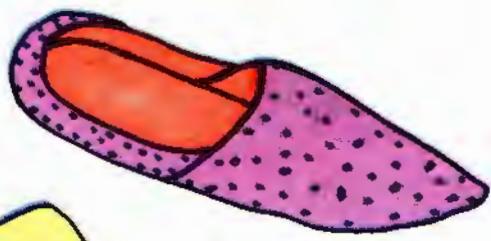
٤١٩



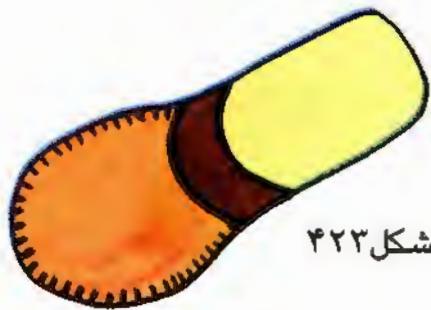
٤٢٠



٤٢١ شكل



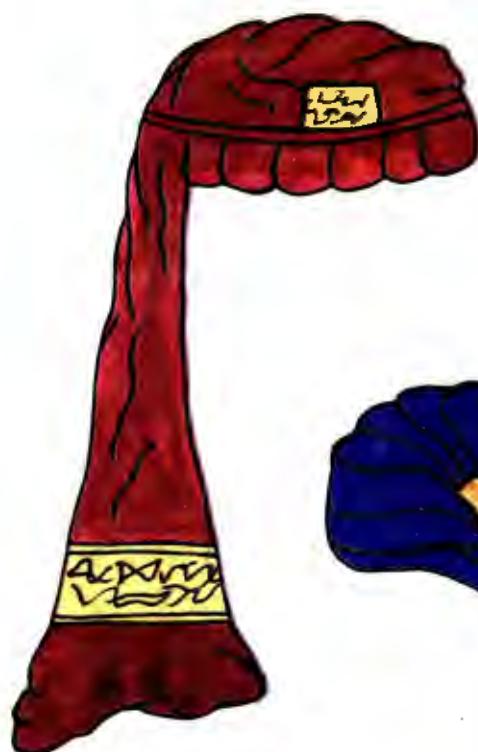
٤٢٢ شكل



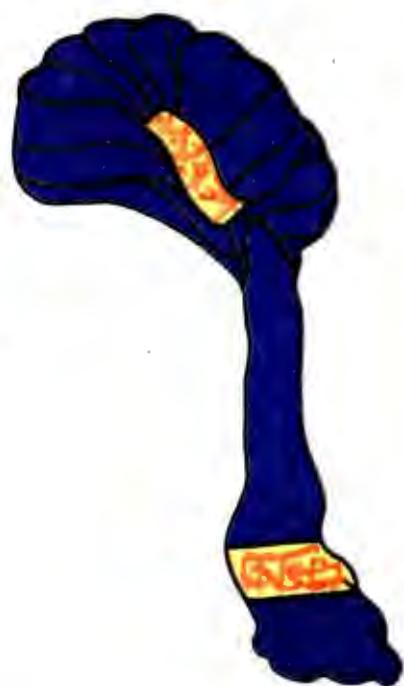
٤٢٣ شكل



٤٢٤ شكل



٤٢٥ شكل



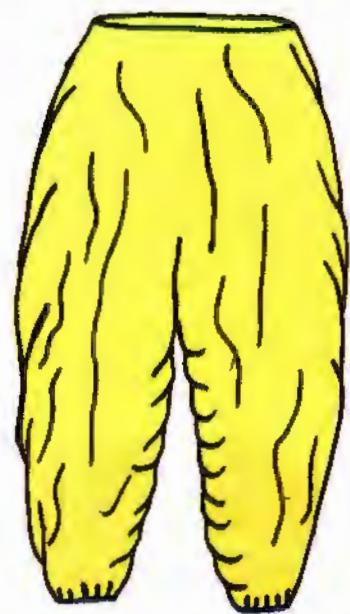
٤٢٦ شكل



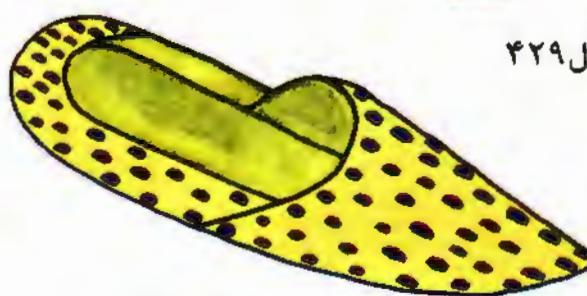
شكل ٤٢٨



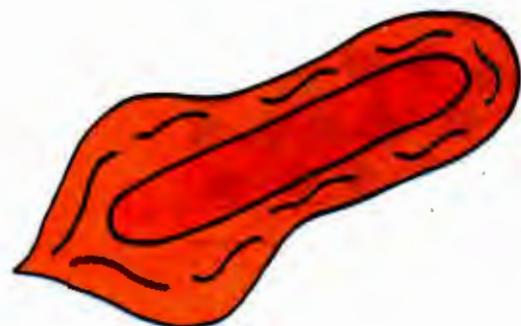
شكل ٤٢٧



٤٢٩



٤٣٠



٤٣١



شكل ٤٢٤



شكل ٤٢٣



شكل ٤٢٢



شكل ٤٢٧



شكل ٤٢٦



شكل ٤٢٥



شكل ٤٤٠



شكل ٤٣٩



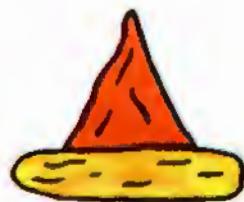
شكل ٤٣٨



٤٤٣ شكل



٤٤٢ شكل



٤٤١ شكل



٤٤٦ شكل



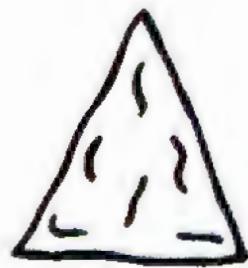
٤٤٥ شكل



٤٤٤ شكل



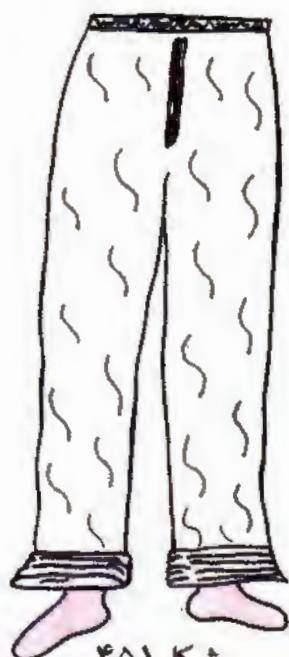
٤٤٧ شكل



٤٤٩ شكل



٤٤٨ شكل



٤٥١



٤٥٠



٤٥٢



٤٥٣ شكل



٤٥٤ شكل



٤٥٥



٤٥٦



٤٥٩



٤٥٧



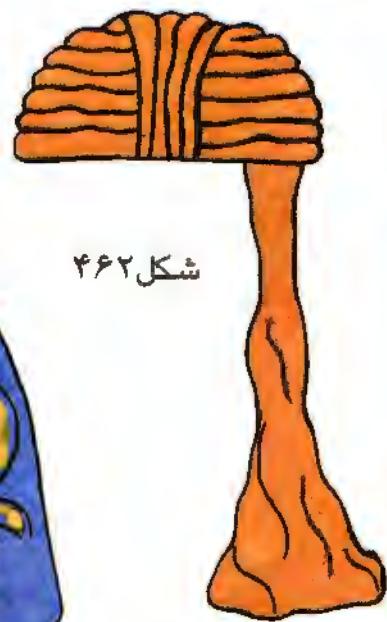
٤٥٨



٤٦١



٤٦٠



شكل ٤٦٢



شكل ٤٦٤



شكل ٤٦٣



٤٦٧ شكل



٤٦٦ شكل



٤٦٥ شكل



٤٧٠ شكل



٤٦٩ شكل



٤٦٨ شكل



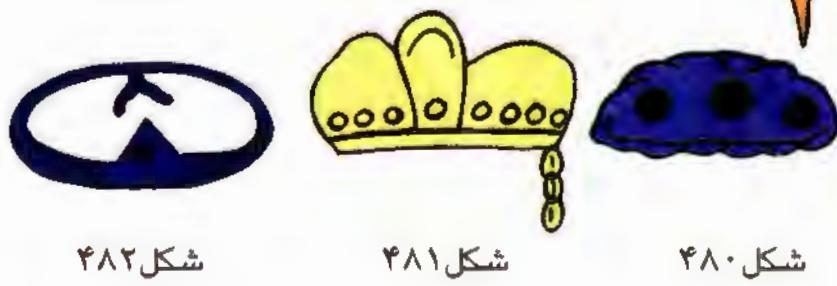
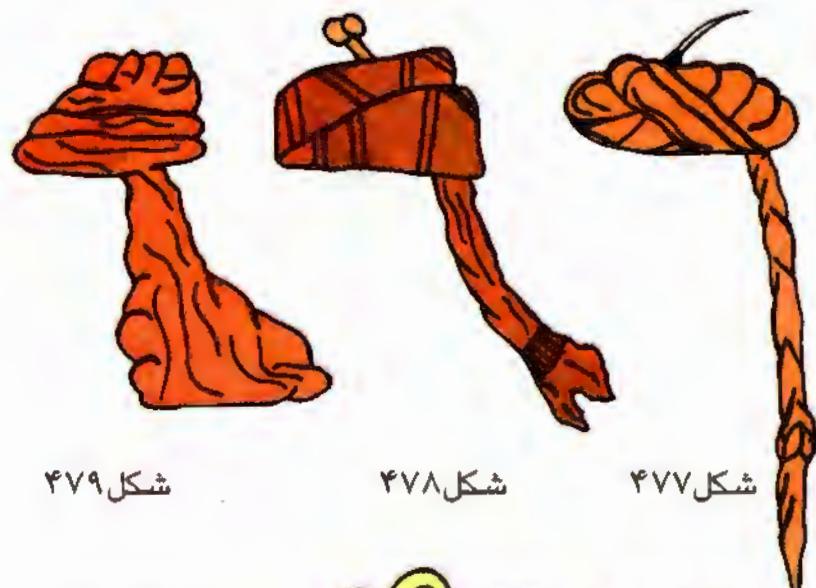
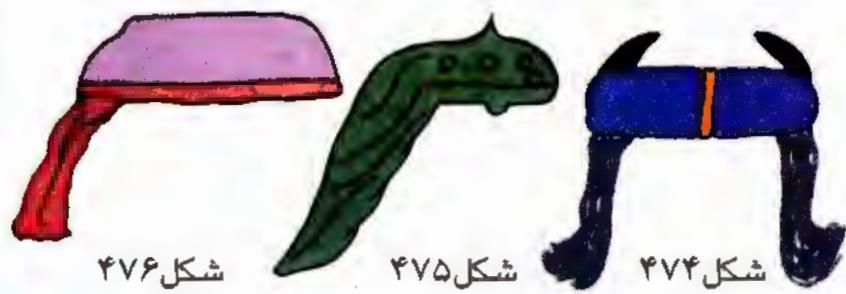
٤٧٢ شكل



٤٧٣ شكل



٤٧١ شكل

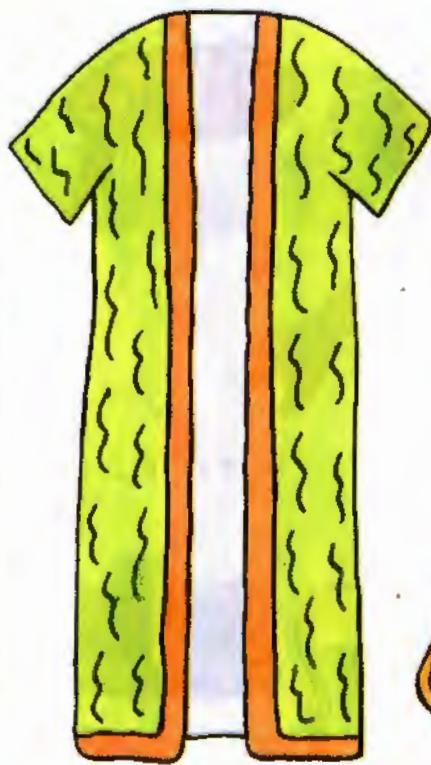




٤٨٤



٤٨٣



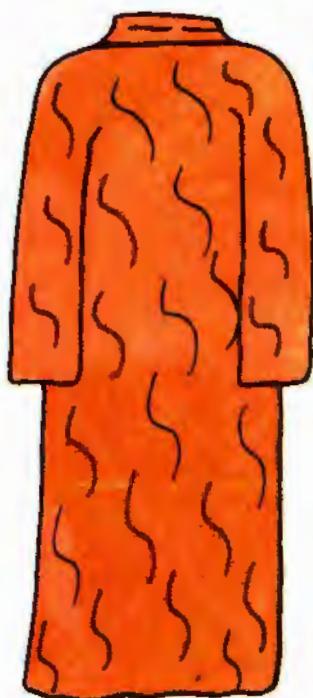
٤٨٦



٤٨٥



٤٨٩
شكل



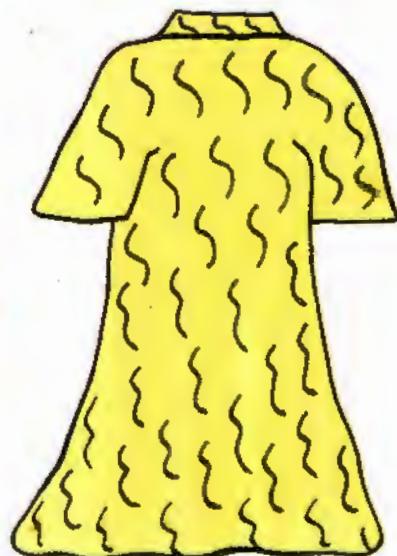
٤٨٧
شكل



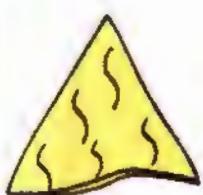
٤٩٠
شكل



٤٩١
شكل



٤٨٨
شكل



٤٩٤ شكل



٤٩٣ شكل



٤٩٢ شكل



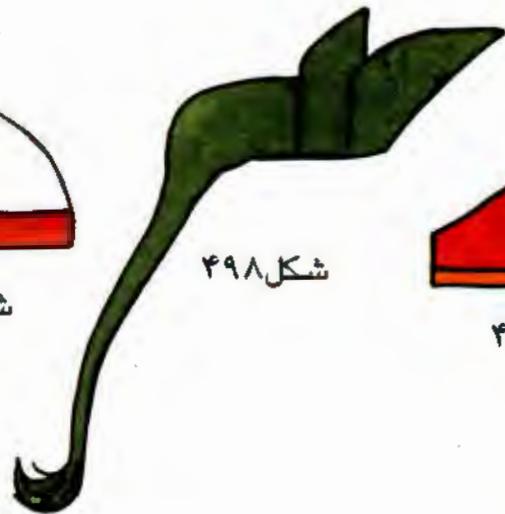
٤٩٦ شكل



٤٩٥ شكل



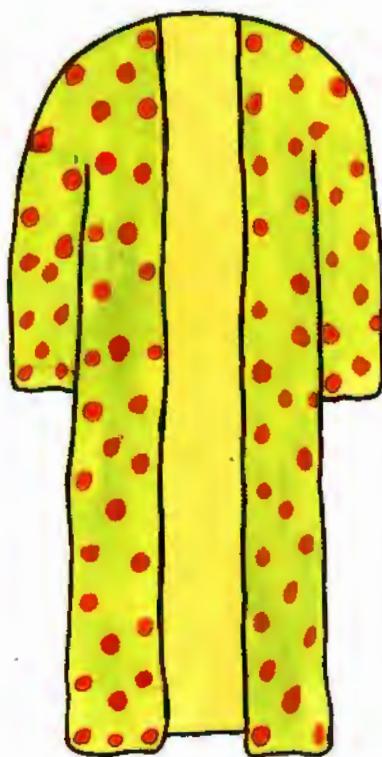
٤٩٩ شكل



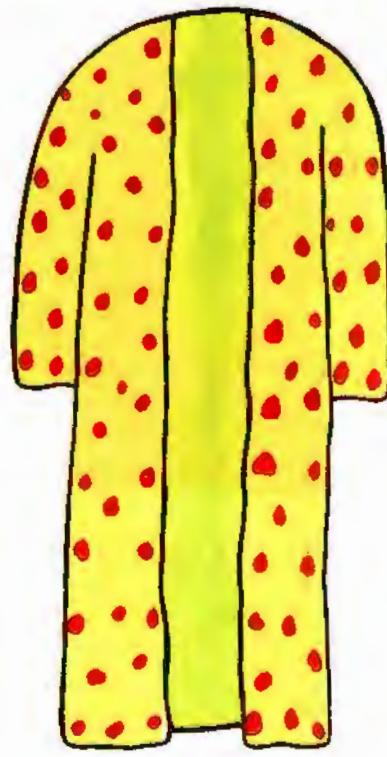
٤٩٨ شكل



٤٩٧ شكل



٥٠١ شكل



٥٠٠ شكل



شكل ٥٠٢



شكل ٥٠٥



شكل ٥٠٣



شكل ٥٠٤



شكل ٥٠٦



شكل ٥٠٧

فہرست اعلام پوشائک

- بریم ۵۱
 بَرَزْ (نوعی پارچه پنبه‌ای) ۱۰۰
 بُغدادی (نوعی جامه و پارچه دیبا) ۱۵۲
 ۲۵۹، ۲۵۴
 بنداری ← جبه
 بَیْ بَاف ← بَای بَاف
 بیشه (کلاه‌خود) ۷۳، ۵۳، ۳۹، ۲۶
 پا افزار ۱۱۸، ۵۱، ۲۹، ۲۴، ۲۱، ۱۸
 ۲۷۲، ۲۷۱، ۱۶۹
 ۲۷۴
 پاچیله = پاچله (نوعی کفش) ← کفش
 پاپوش = بابوج ۲۹، ۲۵، ۲۴، ۲۱
 ۹۵ ۵۷ ۵۵ ۵۴ ۳۶، ۳۲، ۳۱
 ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۸
 ۲۱۰، ۱۹۳، ۱۷۴، ۱۳۳، ۱۳۱، ۱۲۹
 ۳۰۹، ۲۸۷، ۲۸۱، ۲۵۸، ۲۵۳
 ۳۶ — مصمنی
 پارچه هندی ← کسب
 پالتو ۳۹
 بَای تَابِه ← جوراب
 پائین پوش ۲۴، ۲۱
 پروز (بخشی از فرجیه) ← فرجیه
 پسک (نوعی سریند یا تاج از گل و گیاه)
 ۲۰۴، ۱۲۲
 پشمینه ۳۷، ۴۴، ۵۷، ۵۸، ۱۲۵، ۱۲۵
 ۱۵۴، ۱۸۶، ۱۸۳، ۱۹۳، ۲۲۵، ۲۳۵
 ۲۲۶، ۲۷۰، ۲۶۸، ۲۶۷
 پلاس ۳۷، ۵۴، ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۲۵
 ۲۷۰، ۲۷۰
 پوتین ۲۵
 پوست پلنگی (نوعی جامه) ۹۶
 پوستین = فرو ۵۸، ۵۵، ۵۳، ۵۰، ۳۵
 ۱۸۹، ۱۵۶، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۳۹، ۹۳
- بترک ← ترک
 بجاد (نوعی پارچه گلیم سیاه) ۶۴
 بحرانی ← ردا
 بخارایی (نوعی جامه) ۱۲۵، ۹۱
 ۱۳۸، ۱۲۸
 بدن = بدن (نوعی تن پوش جلیقه مانند)
 ۵۲، ۷۲، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۸
 ۱۲۹، ۲۵۲، ۲۲۱، ۲۰۹، ۲۰۰
 ۱۵۰
 بربهاری (نوعی جامه و پارچه) ۱۶۶
 برجرد ← حل
 برد ۴۷، ۲۱، ۴۶، ۳۷، ۳۵
 ۴۵، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۵۷
 ۸۴، ۸۲، ۸۰، ۷۷
 ۱۶۸، ۱۶۴، ۱۳۸، ۱۲۴
 ۸۸، ۲۰۲، ۱۸۴، ۱۸۰
 ۲۴، ۲۳، ۲۲ — یمانی (یمنی)
 ۵۸، ۴۷، ۴۳، ۳۲، ۳۵
 ۱۶۸، ۸۴، ۷۸
 — قطری ۳۵
 — عدنی ۱۶۸
 — فندقی ۱۴۱، ۱۳۸، ۱۲۱، ۱۱۹
 ۲۱۷، ۲۰۲
 حاشیه — ۴۸
 نیم — ۲۳
 البرود ۶۲، ۴۶
 برطل (نوعی سرپوش) ۱۸۲
 برکان (نوعی جامه و پارچه تافته) ۱۶۴
 ۱۸۶
 الakkieh البرکات ۱۶۶
 برکانی معلم ← کسا
 بُرنس (نوعی سرپوش) ۹۷، ۵۵، ۴۹
 ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۵، ۱۶۲، ۱۷۳
 ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۱۳، ۲۳۶ نیز ←
 کلاه بوقی

- تریج ← تبریز ۲۷۰، ۲۵۲
 تریز ← تبریز ۱۳۷
 تشریف ← خلعت سختان (پوست دباغی شده)
 التقعن ← قناع پیراهن ۱۰، ۱۵، ۱۴، ۱۱، ۱۲، ۱۳۷
 تبان ۱۹۱، ۱۵۸، ۹۶، ۹۵، ۳۱، ۳۰
 نیز ← سروال ← شلوار ۵۳، ۵۰، ۴۴، ۳۷، ۳۶، ۳۴، ۳۱، ۳۰
 تن پوش ۲۱ ۹۰، ۸۷، ۸۵، ۸۲، ۷۹، ۷۶، ۷۰
 توژی (نوعی جامه و پارچه) ۱۰۳، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۵، ۹۳
 ۱۶۴، ۲۳۱، ۱۶۵ ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۶
 تبریز = تریز، تریج (بخشی از خرقه) ← ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۴، ۱۵۱، ۱۴۹، ۱۴۸
 خرقه ۱۹۰، ۱۸۷، ۱۶۹، ۱۶۲، ۱۵۸ ۲۵۳، ۲۵۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۰۶
 ثیاب اسود ۱۵۵ ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۶۸، ۲۷۸ ۳۰۳، ۳۰۲، ۲۹۴
 ثیاب المتدمه ۸۵، ۳۰ زیر پیراهنی ۱۳۷
 ثیاب الوشی (نوعی جامه نقش دار) ۱۶۴ و نیز ← موعد ← غلاله ← قمیص ← خمیصه
 جبه ۷ پیزامه ۲۴
 ۴۶، ۳۵، ۳۲، ۳۱، ۲۹، ۲۳، ۲۲، ۵۱، ۵۰، ۴۸، ۴۷ پیشانی بند ← سریند
 ۹۱، ۸۵، ۸۲، ۸۱ ۱۱۱، ۹۵، ۹۰، ۴۳
 ۱۵۰، ۱۴۸، ۱۲۳، ۱۰۰، ۹۶، ۹۴، ۹۳ پیش بند
 ۱۷۷، ۱۷۳، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۲ تاج ۱۱۱، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۲، ۱۳، ۱۱
 ۲۰۷، ۲۰۵، ۲۰۳، ۱۹۱، ۱۸۹، ۱۸۰ ۱۴۹، ۱۳۶، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶
 ۲۶۳، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۲۳، ۲۲۱، ۲۱۰ ۱۵۲، ۱۵۰، ۱۴۸، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱
 ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۲، ۲۹۶، ۲۶۹، ۲۶۷ ۲۸۱، ۲۶۵، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷ ۳۱۱، ۲۸۹
 ۳۰۷ نیم ← ۱۳۶
 - ملکی ۳۰۳ تاختج (نوعی پارچه) ۱۳۷
 - شامی (رومی) ۲۳ تبان ← تبان
 - هراتی ۸۲ تبرک (نوعی سریوش) ← ترک
 - یمانی ۶۰ تحت الحنك ← عماده
 - قبرصی ۱۵۵ تخفیفه (نوعی سریوش) ۱۹۰
 - مرغزی ۲۶۳ تربوش (نوعی کلاه) ← طربوش
 - بندراری ۲۶۳ ترغو ← طرغو
 - مشوزکه مرقعه ۳۰۵ ترک = تبرک، بترك (نوعی سریوش)
 جرموک (نوعی کفش) ۹۵ ۲۹۰، ۲۴۸
 جوزگره ۳۰۴، ۲۸۲، ۲۶۶، ۲۶۵

- حریشی ← خمیصه
حضرمنی (نوعی جامه) ۲۲
حفیه (نوعی پارچه) ۱۳۷
حقبیه (نوعی کمریند مرصع زنانه) ۱۳۸
نیز ← زُنار ← وشاح ← منطق
حلقالمضاعفه ← زره
حُله ۲۲، ۲۸، ۳۰، ۴۴، ۴۵، ۵۵، ۵۷، ۶۲
۳۰۸، ۲۹۱، ۷۸، ۵۴، ۶۴
— برجد ۶۴، ۳۲
— عتایی ۱۶۲
— یمانی ۳۳
حنک ← عمame
خارا (نوعی جامه و پارچه) ۱۹۵
خانه باف مرموی (نوعی جامه و پارچه)
۱۳۹
خُتو (نوعی کمریند از شاخ کرگدن)
۲۹۴
خراسانی (نوعی قبا و جامه) ۱۰۱،
۱۲۶، ۲۰۸، ۱۳۷
خرقه ۱۵۹، ۱۵۵، ۱۵۳، ۶۵، ۳۵
۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۴، ۲۵۵
۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۴، ۲۷۱، ۲۷۰
خرق ۱۹۵
خرقه هزار میخی ۲۶۹، ۲۶۷، ۲۶۵
شوازک (شوازیک، مشوزکات)
نکه‌های خرقه ۳۰۶، ۳۰۵، ۲۶۸
صبغات (نکه‌های خرقه) ۲۶۸
قب، گریبان، تیریز (تیریز، تریج) دو
آستین، فراویر، کمر (بخشهای از
خرقه) ۲۶۷
نیز ← مرقع ← خشن ← صوف ←
فرجیه ← کبل
خریق ← زره
- گوی کلاه ۲۹۰ نیز ← قبه
 Jacqueline ۴، ۱۱، ۹۵، ۹۰، ۱۱۷، ۱۲۰
۲۵۲، ۱۹۲
جمجم = چجمجم، ججمجمی، حسمجمی
(نوعی کفش) ۳۱۰، ۳۰۹، ۲۷۱
← شمشک
جوراب = پای تابه ۹۵، ۹۲، ۹۰
۲۱۰، ۱۶۸، ۱۳۷، ۱۳۰
۲۶۵، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۲۳
جوشن ۷۴، ۷۲، ۵۳، ۳۹، ۱۹، ۱۵
۲۱۲، ۱۳۳، ۱۳۰ نیز ← زره
چاچی ← شاشی
چادر ۱۵، ۳۷، ۳۸، ۵۶، ۸۶، ۱۳۰
۱۵۹، ۲۸۳، ۱۷۴
— نماز ۱۹۴
— شب ۴۶
نیز ← شار ← ربطه
چارقد ۱۷۴، ۱۳۴، ۴۴
چپ و راست (نوعی بالاپوش نقش دار
صوفیان) ۲۶۵، ۲۷۰ نیز ← خرقه
چپه ۹۷
چکمه ۸۰، ۳۶، ۳۲، ۳۱، ۲۹، ۲۵، ۱۴
۱۳۲، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۸، ۹۵، ۹۰، ۸۷
۲۷۴، ۲۵۶، ۲۵۴، ۲۰۳، ۱۶۸، ۱۵۳
۳۱۷، ۲۸۱
نیم ← ۳۶
چیت‌سازی ۱۹۸
چیت هندی (نوعی پارچه) ۱۵۵
جبه ۶۲، ۵۷، ۴۵، ۲۲
الرداء المعبره ۴۵
حرقانیه (نام یکی از عمame‌های پیامبر)
← عمame

- | | |
|--|--|
| نیز ← مندلیل
درع ۲۶، ۵۸، ۷۴، ۱۸۰، ۱۹۰، ۲۰۰
۲۰۲، ۲۲۰
نیز ← مدرעה
دراعه ۷، ۳۲، ۷، ۵۸، ۶۵، ۸۷، ۹۲، ۹۳
۱۳۶، ۱۳۴، ۱۲۳، ۹۹، ۹۴
۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۸
۲۲۰، ۲۰۶، ۲۰۵، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۶۰
۲۶۳، ۲۵۶، ۲۵۱، ۲۲۶، ۲۲۴، ۲۲۳
۳۰۸، ۳۰۲، ۲۹۶، ۲۶۴
سـوشی ۹۳
دستار ۴۰، ۴۵، ۵۱، ۵۶، ۷۴، ۸۷، ۹۲
۹۵، ۱۳۱، ۱۲۸، ۱۱۸، ۱۰۳، ۱۰۲
۱۵۲، ۱۵۱، ۱۴۹، ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۳۶
۱۶۵، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳
۱۹۶، ۱۹۰، ۱۸۲، ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۵
۲۴۹، ۲۴۸، ۲۳۴، ۲۲۰، ۲۰۸، ۲۰۷
۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۵، ۲۵۴
۲۷۳، ۲۷۲، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۲
۲۸۳، ۲۸۲، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴
۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۸، ۲۹۶، ۲۸۸، ۲۸۷
۳۰۹، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۲
سـگزی وار ۲۲۳، ۱۲۶
لام و الـف (گونه‌ای دستاربستن توسط
صوفیان) ۱۳۷
دستی جامه ← خلعت
دلاص (نوعی زره کتانی) ۲۸
دلق ۳۰۷
دلق ملمع ۲۶۷ ← ملمع
دنیه ← کله
دوآستین ← خرقه
دواج ۵۷، ۵۱، ۱۸۹، ۹۷، ۹۳
دیبا ← شوستری ← رومی ← بغدادی ← | خز شوشی ← شوشی
خطابی (نوعی جامه و پارچه) ۲۵۲
خشن (نوعی از خرقه) ۲۶۷، ۲۶۵
۲۷۰
خـف (کفش) ۷، ۲۴، ۵۱، ۵۸، ۱۵۷، ۱۵۳، ۱۲۶، ۱۲۵
خـفیه (نوعی پارچه) ۱۳۷ نیز ← فیه
خفتان ۴۳، ۴۸، ۸۴، ۸۰، ۷۰
۹۲، ۸۸، ۸۴، ۸۰، ۷۰
۱۱۷، ۱۴۹، ۱۷۶، ۱۷۹
۱۸۸، ۱۸۰، ۲۲۱، ۱۹۲، ۱۹۱
فاخته‌ای = فاخته‌ای ۱۱۷
نیز ← فقطان
خلعت = خلمه ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۰
۱۴۹، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۴۸
۲۰۰، ۱۸۴، ۱۵۱، ۱۵۰، ۲۵۴، ۲۵۱، ۲۴۸، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲
۳۰۰، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۶۰، ۲۵۶، ۲۵۵
۳۰۳
تشریف ۳۰۲، ۲۵۵، ۲۴۸، ۱۸۴
دستی جامه ۲۵۴
خـلقان (نوعی خرقه) ۳۰۸، ۲۷۰، ۲۶۷
خلقان ۱۰۴
خمره (روبند) ۳۷ نیز ← رویند
خمیصه ۶۰، ۴۷، ۲۴
خمیصه حربی، نیز ← قمیص
خود ← کلاهخود
خویش (نوعی جامه و پارچه درشت
بافت) ۲۲۸
خیش ← خویش
دارای ← قبا
دامن ۱۱، ۱۴، ۱۲۴، ۳۷، ۳۶، ۲۸۰
داوری ← قبا
دیقی (نوعی جامه و پارچه) ۱۶۴
۲۵۱، ۱۸۸، ۱۶۵ |
|--|--|

ررف	
دیهم	۲۲۱
ذات الازمه	زره
ذات الفضول	زره
ذات النطاقین	منطقه
راختج (نوعی پارچه)	۱۳۷
رانپا	۲۸، ۱۵ نیز → رانین
رانین = رعنین، رعنان	۱۳۲، ۱۲۰
	۳۰۸، ۲۷۱، ۲۶۴، ۱۷۴
ردا	۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۷
۵۰	۵۸، ۵۷، ۵۵، ۵۱، ۴۷، ۴۵، ۳۳
۵۲	۵۲، ۷۶، ۷۷، ۹۳، ۹۷، ۱۱۵، ۱۲۳
۱۷۷	۱۷۷، ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۵۶، ۱۲۵
۲۸۷	۲۸۷، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۵۲، ۲۲۳، ۱۸۹
۳۰۸	۳۰۸، ۳۰۶، ۲۹۲
ردای بحرانی	۲۲
الرداء المحبرة	۴۵
رشیدی	→ ازار
رصافیه (نوعی سرپوش)	۸۷، ۸۴، ۸۲
۱۹۶، ۱۸۲، ۱۷۸، ۱۰۲، ۹۲	
رفف (نوعی دیبا نازک)	۱۵۴، ۱۲۴
	۱۶۳، ۱۵۷
روبند	۱۳۴، ۲۳، ۳۷، ۳۴، ۵۸، ۹۷
	۱۰۹
ـ آهنین	۷۳ نیز → خمره
روپوش	۳۷، ۳۶، ۵۱، ۵۶، ۸۰، ۹۵
	۹۷
سود	۲۶۲ نیز →
ـ آهنى	۷۳
روسرى	۵۸، ۱۷۵، ۲۱۰
رومی (نوعی جامه دیبا)	۱۱۸، ۳۴
	۱۵۲
روی اُستره (نوعی دستارچه برگردان)	۳۰۸ نیز → ابوقلمون
صوفیان)	۲۶۵
ریطه	۶۸ نیز → چادر → شار
زاویه	۲۷۱
الزرد (نوعی زره)	۷۲، ۵۲
زرندی (نوعی آستر)	۱۶۳
زره	۴۰، ۳۹، ۳۸، ۲۶، ۲۵، ۲۱، ۱۶
	۴۴، ۴۸، ۵۳، ۵۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹
	۱، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۰۱، ۸۸
	۲۱۲، ۲۰۰، ۱۸۴، ۱۸۰، ۱۷۴، ۱۶۰
	۲۵۷، ۲۲۹
ـ ابریشمین	۱۳۹
ذات الفضول (نام یکی از زره‌های	
پیامبر)	۵۲، ۲۶
فضه (نام یکی از زره‌های پیامبر)	۵۲، ۲۶
صفدیه = سفده (نام یکی از زره‌های	
پیامبر)	۵۲، ۲۶
حلق المضاعفة (نوعی زره دو	
حلقه‌ای)	۳۹
ذات الازمه (نوعی زره تکمه‌دار)	۳۹
فضاضه (نام زره امروء القیس)	۷۱
ضاضیه (نام زره امروء القیس)	۷۱
محضته (نام زره امروء القیس)	۷۱
خریق (نام زره امروء القیس)	۷۱
ام الذیول (نام زره امروء القیس)	۷۱
سابغه (نوعی زره چادر و بزرگ)	۷۱
دستکش آهنى	۷۲
روپوش و روبند آهنى	۷۳
نیز → الزرد ← دلاص ← درع ← جوشن	
زغفور (نوعی جامه و پارچه)	۱۷۵
رُنار (نوعی کمربند)	۱۷۳، ۱۷۱، ۸۶
	۱۸۱
نیز ← وشاح ← حقیبه ← منطقه	

- | | |
|--|---|
| <p>سعیدی (نوعی پارچه) ۱۳۷
 سغدیه ← زره
 سغلاطون (نوعی جامه و پارچه) ۸۶
 سگلاطون (نوعی جامه و پارچه) ۲۹۵، ۱۰۴، ۱۶۲، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۹
 سنبوسه ۲۵۰
 سندل ۵۱، ۱۱۸، ۱۰۳، ۵۱، ۱۶۴، ۱۴۰، ۱۲۵
 سواد (نوعی روپوش) ۸۶
 سوزنجردی ← سوسنجردی
 سوسنجردی (نوعی جامه و پارچه) ۱۶۵
 سوسی ← شوشی
 سه چاک ← فرجیه
 شاپوری (نوعی جامه) ۱۶۷
 شار ← چادر
 شاشی = چاچی (نوعی جامه) ۱۲۱
 شال ۱۰، ۱۲۵، ۱۲۰، ۱۱۸، ۹۶، ۷۹
 شبلکلاه ۲۳، ۱۷۸، ۹۵، ۹۴، ۱۸۳
 شد ۱۸۰
 شرایی ← عمامه
 شربوش ۱۸۴ نیز ← طربوش
 شطوفی = شطوفیه (نوعی جامه و پارچه) ۱۶۵، ۱۶۴
 شعریاف ۲۱۹
 شلوار ۱۰، ۱۸، ۱۷، ۱۵، ۱۳، ۱۱، ۱۰، ۲۴
 شیخی = شیخیه ۵۴، ۵۰، ۵۸، ۳۷، ۳۶، ۳۴، ۲۹
 شیخیه ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۲، ۹۰، ۸۹، ۸۵، ۷۲</p> | <p>زندنیچی (نوع جامه و پارچه) ۱۱۹
 ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۴، ۲۰۱
 ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۵۱، ۲۹۳
 زنگال ۳۸
 زه یکتائی ۲۹۱
 زینت (نوعی پارچه) ۱۳۷
 سابقه ← زره
 سبئی (نوعی جامه زنانه) ۱۳۹
 سبوغ ← کلاه خود
 سحاب ← عمامه
 سختان ← پوستین
 سراویل = سراپیل ← سروال
 سروال = سربال (شلوار) ۳۰، ۲۹، ۲۴، ۵۳، ۵۲، ۵۰، ۳۴، ۳۳، ۳۱
 ۷۹، ۷۲، ۹۳، ۹۵، ۹۲، ۸۷، ۸۴، ۸۱
 ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۲۰، ۱۲۳
 ۱۵۱، ۱۳۲، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۷۴، ۱۹۰، ۱۵۳
 ۲۶۴، ۲۹۵، ۲۸۰، ۲۷۴
 سراویل اهل فوت ۱۸۰، ۸۵
 نیز ← شلوار ← تبان
 سریند = پیشانی بند ۱۹۲، ۱۶۹، ۷۳، ۲۸۵، ۲۸۳، ۲۷۷، ۲۷۴، ۲۸۰
 ۲۸۶
 سربوش ۴۰، ۴۸، ۵۸، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۵
 ۱۲۷، ۱۶۹، ۱۴۹، ۱۳۵، ۱۳۳، ۱۷۴
 ۱۸۴، ۲۵۷، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۲۶، ۱۹۴، ۱۸۴
 ۲۷۲، ۲۶۵، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۵
 ۲۸۶، ۲۸۳، ۲۸۱، ۲۷۷، ۲۷۴، ۲۸۵
 ۳۰۴، ۲۹۸، ۲۸۷
 سه بارانی ۱۲۴
 سردوشی ۱۰، ۱۷، ۱۲، ۱۳۰، ۱۳۱
 ۲۱۱
 بازیکند = بازفکند ۲۱۱، ۱۳۱</p> |
|--|---|

صورت پند ← نقاب	۱۵۸، ۱۵۵، ۱۵۰، ۱۲۹، ۱۱۵، ۱۰۰
صوف .	۳۰۸، ۳۰۴، ۳۰۲، ۲۶۷، ۲۶۶
صوفی رومی	۲۷۰
نیز ← خرقه ← پشمینه	۲۶۰، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۴۳
ضافیه ← زره	۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۱، ۲۷۴، ۲۶۴
طاقة ← طاقیه	۲۰۹
طاقيه = طاقه (نوعی سرپوش)	۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶
طاقیه = طاقه (نوعی سرپوش)	۱۲۳
طبری ← اربیده طبری	۱۷۴
طبری (نوعی کیسه به عنوان لباس)	۱۷۴
طراز	۱۰۱، ۹۶، ۸۶، ۷۲، ۳۲، ۳۳
طراز	۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۸، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴
طراز	۱۶۶، ۱۶۵، ۱۴۹، ۱۴۱، ۱۲۲
طراز	۲۵۴، ۲۳۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷
طراز	۲۶۸
طربوش = تربوش	۱۹۰، ۹۵
شربوش	۱۹۰، ۹۵
طرطور (نوعی کلاه)	۱۹۴، ۹۹
طرغو = ترغو (نوعی جامه و پارچه)	۲۵۲
طیم (نوعی جامه و پارچه)	۱۷۹
طولیه	۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۷، ۳۲
نیز ← طیسان	
طیسان	۵۸، ۵۵، ۵۹، ۴۵، ۳۷، ۳۵
	۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۸، ۸۷، ۸۴، ۸۲، ۸۱
	۱۳۶، ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۱۸
	۱۵۶، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۳۷
	۱۷۴، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۲
	۲۰۱، ۱۸۷، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۷۷
	۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۲۴، ۲۲۳
	۲۰۵
	۳۰۱، ۲۹۷، ۲۶۵، ۲۶۴
شهمجانی ← عمامه	
ضهاری (نوعی جامه)	۴۳
صدره = صدریه	۱۹۵، ۱۸۰، ۸۴، ۴
صدریه ← صدره	۳۰۷، ۲۶۹
صفدیه ← زره	
صندل ← سندل	
صنعاپی (نوعی جامه و پارچه)	۱۶۳

- نیز ← طاقیه ← طویله
- ظرائفی (نوعی پارچه) ۱۳۷
- عبا ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۴، ۲۲، ۲۱، ۷
- ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۲۹۰، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۳
- هربی ~ ۱۳۹، ۱۲۶
- ~ وشی ۸۲
- ~ وزارت ۲۵۴
- حنک ۴۹
- تحت‌العنک ۹۱، ۱۲۵، ۱۲۴، ۹۱
- ۲۲۲، ۱۵۳، ۱۵۱، ۱۲۹
- ~ شهجانی ۱۳۷
- ~ اُبلی ۱۰۳
- ~ شرابی (شرب) ۱۳۷
- عمامة‌الکبیرة ۱۵۵، ۱۵۳
- حرفانیه (نام یکی از عمامه‌های پیامبر) ۲۳
- سحاب (نام یکی از عمامه‌های پیامبر) ۲۳
- قطریه (نام یکی از عمامه‌های پیامبر) ۲۳
- نیز ← اصحابه ← مندلیل ← عقال ← دستار ← عصبه ← لام و الف
- عمانی ← ازار
- عنوان ۱۲۲
- غزنه‌ای (نوعی جامه) ۱۳۰
- غژاکند ← قراگند
- غلاف ۲۳
- غلاله (نوعی پیراهن آستین کوتاه) ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۱، ۱۲۹
- ۱۳۲، ۱۳۲، ۲۲۱، ۲۱۱، ۱۷۴، ۱۵۰
- نیز ← موصد ← پیراهن ← خمیصه ← قمیص
- فاختی ← خفتان
- فdkی ← عبا
- فراویز ← فرجیه
- عبای فدکی ۲۸
- عبای قطوانی ۶۰
- عبدادیه (نوعی کلاه) ۱۲۷
- عتابی (نوعی جامه و پارچه) ۱۰۲، ۱۹۵، ۱۹۰، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۳۹، ۱۳۷
- ۲۹۵، ۲۵۶، ۲۵۱، ۲۳۰، ۲۱۸، ۱۹۶
- نیز ← خله
- عدنی (نوعی جامه و پارچه) ۱۶۳، ۳۴
- نیز ← بُرد
- عراقی (نوعی جامه) ۳۴
- عرقچین ۱۷۸، ۱۶۲، ۳۵، ۳۲
- عروه ← انگله ۴۸
- عصبه ۴۸
- عطاف ← فرجیه
- عقال ۲۲۶، ۱۹۲، ۴۰
- عمامة ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۳، ۲۱
- ۳۵، ۳۶، ۳۵، ۴۵، ۴۱، ۴۹، ۴۰، ۴۸
- ۵۶، ۵۱، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵
- ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۳
- ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۸
- ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۰۳، ۱۰۲، ۹۹، ۹۸
- ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۰
- ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۰
- ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۱، ۱۲۹
- ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۰، ۱۴۹
- ۱۶۷، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۵۸
- ۱۸۶، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۰، ۱۷۸
- ۲۲۲، ۲۱۸، ۲۰۸، ۲۰۳، ۱۹۰، ۱۸۹
- ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۳۶، ۲۲۶، ۲۲۳
- ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۷، ۲۵۴

۵۶، ۵۸، ۵۱، ۴۴، ۳۸، ۳۶، ۳۱، ۲۹
 ، ۱۰۵، ۹۵، ۹۴، ۹۲، ۹۱، ۸۳، ۸۲، ۸۰
 ، ۱۰۰، ۱۴۹، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۶، ۱۲۲
 ، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۱
 ، ۱۷۴، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۳، ۱۶۱
 ، ۲۵۳، ۲۰۷، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۰، ۱۷۵
 ، ۲۷۱، ۲۶۹، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۵۵، ۲۵۴
 ، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۷۴، ۲۷۲
 کله ۲۱۰، ۲۹۷، ۲۹۵ نیز ← شمشک ←
 جسم جسم ← جرمونگ ← موزه ←
 قباقاب ← کینخت ← هملخت ←
 پاچله
 کله ۱۰، ۳۱، ۲۶، ۱۸، ۱۴، ۱۳، ۱۱، ۱۰
 ، ۹۱، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۴۹، ۴۲
 ، ۱۲۰، ۱۱۷، ۹۹، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴
 ، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۲، ۱۲۱
 ، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۲۸
 ، ۱۶۲، ۱۰۹، ۱۰۴، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۹
 ، ۲۰۱، ۱۸۷، ۱۸۲، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۳
 ، ۲۳۶، ۲۲۹، ۲۱۱، ۲۰۸، ۲۰۴، ۲۰۳
 ، ۲۵۷، ۲۵۵، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷
 ، ۲۷۴، ۲۷۲، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۱، ۲۵۸
 ، ۲۸۵، ۲۸۲، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۴، ۲۷۳
 ، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۶
 ۳۱۴، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۰۴، ۲۹۹، ۲۹۸
 ~ ایرانی ۱۱
 ~ کاغذی ۲۱۱
 ~ دوشاخ ۲۸۲، ۲۵۵، ۸۸
 ~ ۲۹۶
 ~ دستاردار ۸۲
 ~ نمای ۱۰، ۱۶۲
 ~ آهنین ۱۶۲
 ~ فیضی ۲۸۸، ۱۰۰

قططن ← قطنان
 قلسوه ۵۸، ۵۲، ۴۹، ۴۸، ۳۶، ۳۲، ۳۰
 ، ۸۷، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۶۵، ۶۱
 ، ۱۰۲، ۹۵، ۹۴، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۸
 ، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۰، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۰۳
 ، ۱۸۲، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۳، ۱۴۹، ۱۲۷
 ، ۲۰۷، ۲۰۳، ۱۹۹، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۳
 ، ۲۱۵، ۲۱۳، ۲۰۸
 القلسوه العبر ۴۹
 مختصیات ۸۳ نیز ← کمه ←
 عبادیه ← رصافیه ← کلاه دراز
 قمیص = قمیصه ۳۱، ۳۰، ۲۸، ۲۳
 ، ۱۳۲، ۱۱۸، ۱۱۵، ۷۶، ۵۹، ۵۰، ۳۴
 ، ۱۵۶، ۱۴۹، ۱۵۷، ۲۱۲، ۲۰۳ نیز ←
 خمیصه ← پیراهن ← موصلد ← غلاله
 قمیصه ← قمیص ۵۱، ۴۹
 قناع ۴۸
 التفع ۴۸
 گبل = کبل، گول (نوعی پوستین
 دراویش و نام قدیمتر خرقه) ۲۷۰
 گث ۲۶۹
 کرتك ← کرتنه
 کرتنه = کرتی، کرتك، کرفه ۵۷، ۳۰
 ، ۲۶۹، ۲۰۹، ۱۲۹، ۱۲۸
 کرتی ← کرتنه
 کرفه ← کرتنه
 کژآغند ← قراگند
 کسا ۹۲، ۶۲، ۵۰، ۵۷، ۴۴، ۳۰، ۲۲، ۷، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۴۸، ۱۰۳
 کسای برکانی معلم ۱۸۶
 کسب = قصب (نوعی جامه و پارچه
 هندی) ۲۳۱، ۱۶۴
 کفش ۲۵، ۲۴، ۲۱، ۱۷، ۱۴، ۱۳، ۱۰

- ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۳، ۷۹، ۷۱، ۶۸
 ۱۱۸، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۵، ۹۱، ۸۹
 ۱۳۴، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۵، ۱۲۳، ۱۲۰
 ۱۵۹، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۴۸، ۱۳۸، ۱۲۶
 ۲۰۹، ۲۰۳، ۲۰۱، ۱۹۱، ۱۷۳، ۱۷۱
 ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۰، ۲۱۶
 ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۶۴، ۲۶۰، ۲۵۹
 ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۸۸، ۲۸۶
 ۳۰۰، ۲۹۹
- کمر ۲۹۹، ۱۲۶، ۱۲۳
 بند کمر ۲۹۵، ۲۶۹
 بند ۳۴
- کمریند هزار مثقالی ۲۵۵
 زرین کمر ۳۰۰، ۲۹۷، ۲۳۷، ۲۳۵
 کمریند مندلی ۲۸۷
- نیز ← منطقه ← زیار ← وشاح
 کمه (نوعی قلسوه) ۵۸، ۳۰
 کندکی (نوعی جامده) ۱۶۶
 کوفیه ۱۹۲، ۱۰۳، ۹۷
- کول ← کبل
 کیل ← کبل
- کیمخت (نوعی کفش) ۱۷۵، ۱۷۴
- گربیان ← خرقه
 گلگیم ۳۰۸، ۲۷۰
- گلگیم ← خرقه
 گنجه‌ای ← قبا
- گوی کلاه ← کلاه
 گیوه ۲۷۴، ۲۷۱، ۹۵، ۱۰
- لام و الف ← دستار
- لباجه صوف (نوعی بالاپوش کوچک دراویش) ۲۶۹
- لباجه سبز ۲۷۱
- لباده ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۱۸، ۱۰۰، ۹۶، ۹۳
- نوك دار ۱۲۹
 بزرگ ۲۲۶
 دراز (قلنسوه) ۱۲۷، ۹۲، ۹۰
 خمره‌ای (دنه) ۱۸۶، ۱۵۴، ۹۱
 بلند ۱۰۲، ۹۹، ۹۴، ۹۳، ۹۲
 ۱۸۵، ۱۶۲، ۱۱۸، ۱۰۳
- بوقی ۱۶۲، ۱۳۴، ۱۲۳، ۹۹ نیز ←
 بُرس
 مخروطی ۲۶۰، ۲۴۸
 جوار ۲۴۸
 فندوز ۲۴۹
- هزار میخی ۲۶۶
 عمامه ۲۷۷، ۲۷۴
 دوبر ۲۵۹
 چهاربر ۲۵۹
- ترکمانی کثر ۲۴۹
 زرین ۲۸۵
 گیس ۳۴
- گوی ~ ۲۹۰ نیز ← جوزگره
 کلاه‌خود ۲۶، ۲۵، ۲۱، ۱۸، ۱۶، ۱۵
 ۸۸، ۷۳، ۷۱، ۷۰، ۵۳، ۵۲، ۴۰، ۳۸
 ۱۶۰، ۱۳۲، ۱۲۴، ۱۲۰، ۹۰، ۸۹
 ۲۹۰
- خود ۲۳۷، ۱۷۴، ۱۳۱، ۷۱، ۳۹، ۲۶
 سبوغ (نام کلاه‌خود پیامبر) ۲۶
- نیز ← منفر
 کلاهدوز ۱۴۱، ۱۰۵، ۱۰۴
 کلوته ۱۹۰، ۹۴
- کمر ← خرقه
 کمر ← کمریند
 کمریند ۳۱، ۲۶، ۲۵، ۲۱، ۱۵، ۱۲، ۱۰
- ۵۷، ۵۱، ۴۱، ۳۷، ۳۶، ۳۴، ۳۳

- | | |
|--|---|
| <p>۱۶۲
مشوزکه ← جبهه
مصبغات ← خرقه
۱۱۹
مصری (نوعی کتاب)
۱۰۱، ۵۴
مصری (نوعی جامه)
۱۳۷
مصنی (نوعی پارچه)
۲۲۳، ۱۸۹، ۹۳، ۳۲، ۳۰
مطرف (نوعی پارچه عربی)
۴۳
معتصمیات ← فلنسوه
۶۸
معجز
معجز (نام یکی از کمرندهای پیامبر)
۲۵
معدنی (نوعی جامه و پارچه)
۱۷۹
معلم (نوعی پارچه و جامه هشت خانه نشاندار)
۱۰۰، ۱۲۲، ۱۶۵، ۱۸۶
۲۹۲، ۲۵۰
مفتر
۷۳، ۷۱، ۴۰، ۳۹، ۲۶
مغولی (نوعی جامه و پارچه)
۲۵۲
مقراضی (نوعی جامه و پارچه)
۱۷۹
مقته
۵۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۳۳، ۱۳۵
۱۶۸
نقاب ← قناع
۶۰
ملاء
۱۸۸، ۵۳، ۴۷
ملحم (نوعی جامه و پارچه)
۱۰۰، ۱۳۷
۲۵۱، ۱۸۱، ۱۳۹
ـ خراسانی (نوعی ازار)
۲۱۰
ـ مرغزی (نوعی جامه و پارچه)
۱۲۳
ملکی (نوعی جامه و پارچه)
۱۷۹
ملمع
۲۶۵
ملمع (نوعی جامه و پارچه)
۱۷۹</p> | <p>۲۲۳، ۲۰۰
قططان (نوعی لباده)
۱۹۲، ۹۶
لباس القرود ← میمون
لثام
۸۸، ۵۲، ۳۲، ۲۲، ۴۹، ۳۶، ۵۱
لچک
۲۸۷، ۳۵
لنگ
۱۵۵، ۱۳۱، ۹۶، ۹۵، ۸۹، ۱۱۹۲، ۱۶۴، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۹۰
۲۸۰، ۲۷۱، ۲۲۶، ۲۲۵، ۱۹۶
مشز ← ازار
مبرم (نوعی پارچه و جامه)
۱۷۵
مبطن = مبطنه (جامه آستردا)
۹۲
۱۸۰، ۱۵۷
متوكلى (نوعی جامه)
۸۵، ۸۳
مشقل (نوعی جامه و پارچه)
۲۵۲
محضنه ← زره
مدرعه
۱۵۵، ۹۶
مردوده ← مزدوچه
مرط
۷۸، ۵۲، ۴۷، ۴۴، ۵۹
مرغزی ← جبهه ← ملحم
مرفع = مرفعه
۱۵۴، ۱۵۳، ۱۲۵، ۱۰۵
۲۷۰، ۲۶۸، ۲۲۵، ۲۲۴، ۱۵۵
۳۰۵، ۲۷۱
مرفعه ← مرفع
مروحه ← مزدوچه
مرزوی (نوعی جامه و پارچه)
۲۲۷
مرموی (نوعی جامه و پارچه)
۲۰۸
مزدوچه = مزدوقه، مزوجه، مرووحه،
مردوچه (نوعی کلاه منتش صوفیان)
۳۰۴
مزدوقه ← مزدوچه
مزوجه ← مزدوچه
مسوح (نوعی جامه و پارچه)
۲۲۵
مشطی (نوعی جامه و پارچه)
۱۳۷</p> |
|--|---|

- نعال = نعل، نعلین ۲۹، ۲۴، ۲۱، ۷
 ۵۱، ۵۵، ۵۱، ۳۶، ۳۲، ۳۱
 ۶۶، ۵۱، ۵۸، ۵۵، ۵۱
 ۱۲۵، ۱۱۸، ۱۰۳، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۵۷
 ۲۰۱، ۱۹۷، ۱۹۱، ۱۵۷، ۱۳۶، ۱۳۱
 ۲۷۱، ۲۶۵، ۲۰۶، ۲۰۴
 ۲۰۱، ۱۹۷
 نعال سندیه
 نیز ← قباقاب (نعلین چوبی)
 نعلین ← نعال
 نقاب ۱۳۵، ۵۸، ۳۴
 نیز ← مقنعته ←
 روپند
 نمد (نوعی خرقه دراویش) ۲۷۰
 نمدی (نوعی جامه) ۹۶
 نیمچه ۲۵۲
 نیم تنه ۹۰، ۱۰، ۱۲، ۸۴، ۸۲، ۵۷، ۳۰، ۱۲۸، ۱۵۶، ۱۲۰، ۱۱۷
 وشی ← ثیاب الوشی
 الوضیعه ← فرجیه
 ویدناری (نوعی جامه و پارچه) ۱۱۹
 ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۲، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۱
 ۲۹۸، ۲۵۷، ۲۳۰، ۱۶۳
 هجری (نوعی پارچه) ۴۸، ۴۳
 هراتی ← بُجّه
 هروی (نوعی جامه) ۳۳
 هزار میخی (نوعی خرقه و نوعی کلاه)
 ۳۰۷
 نیز ← خرقه ← کلاه
 هملخت (نوعی کفشه) ۱۶۷
 نیز ←
 کفشه
 بزدیبات = بزدیها (نوعی پارچه) ۱۳۸
 ۱۴۱
 یمانی ← بُرد ← بُجّه ← حله
 یمنی (نوعی جامه و پارچه) ۴۴، ۳۴
- منخل (نوعی جامه و پارچه تویری) ۱۶۵
 مندلیل ۱۶۵، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۲۸
 ۱۹۱، ۱۷۵
 س دیقی ۱۳۹، ۹۵، ۹۲
 منطقه ← منطقه
 منطقه = منطق (نوعی کمربند) ۲۵
 ۳۱۶، ۲۵۹، ۲۲۳، ۱۸۴، ۱۵۲
 ذات الطافقین ۶۷
 منطقه (نوعی بوشن سر) ۲۸۶
 منیر (نوعی پارچه دوپودی =
 دولابافت) ۱۰۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸
 ۱۷۴، ۱۶۸
 مورد (نوعی جامه و پارچه) ۲۵۰
 موزج ← موزه
 موزه = موزج ۹۵، ۹۶، ۵۷، ۹۰، ۹۲، ۹۵
 ۱۳۵، ۱۳۱، ۱۲۲، ۱۱۸، ۹۷
 ۲۰۱، ۱۹۳، ۱۵۹، ۱۵۷، ۱۵۱، ۱۴۹
 ۲۶۰، ۲۵۸، ۲۵۶، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۸۱، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۹
 نیز ← کفش ← جرمونک ← جم جم ←
 شمشک ← قباقاب ← هملخت ←
 پاچیله ← کیمخت
 موصده (نوعی پیراهن کوتاه) ۳۷
 موصصلیانه (نوعی جامه) ۱۰۲، ۹۶
 ۱۹۲
 موین (نوعی جامه و پارچه) ۹۹
 ۱۳۷، ۱۰۰
 میان بستن (نوعی کمربند صوفیان) ۲۷۱
 میان بند (نوعی کمربند صوفیان) ۲۶۵
 میمون = لباس الفرود (نوعی لباس)
 ۱۲۸، ۱۳۹
 نسیج (نوعی جامه و پارچه) ۱۷۹

منابع و مأخذ

آریزی، آ.ج؛ مرد شرق (شرح حال شیخ الرئیس ابوعلی سینا)؛ ترجمه محسن بیتا؛ تهران، ۱۳۳۳.

آملی، علامه شمس الدین محمد بن محمود؛ رسائل جوانمردان (رساله فتویه). ابیشیخی، شهاب الدین محمد؛ المستظرف فی کل قن مستظرف؛ مصر، ۱۲۹۲ق، ۲ جلد در یک مجلد.

ابن ابی الحدید مدائی، عزالدین؛ شرح نهج البلاغة؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم؛ قاهره؛ دار احیاء الكتب العربية، ۱۳۵۸ق / ۱۹۶۵م، ۲۰ جلد.

ابن ابی احیییه؛ عیون الأنباء فی طبقات الأطباء؛ شرح و تحقیق الدكتور نزار رضا؛ بیروت؛ دار المکتبة العیات، ۱۹۶۵م.

ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن؛ الكامل فی التاریخ؛ ترجمه فارسی از عباس خلیلی، ابوالقاسم حالت و علی هاشمی حائزی، به اهتمام سید حسن سادات ناصری، تصحیح مهیار خلیلی و مصطفی نراقی؛ تهران؛ انتشارات علمی، ۳۲ جلد).

ابن اثیر، مجده الدین ابوالسعادات؛ النهاية فی غریب الحديث و الاتر؛ تحقیق طاهر احمد الزاوی و محمود محمد الطناحی؛ بیروت؛ المکتبة العلمیة، بی تا، ۵ جلد.

ابن الاخوة، محمد بن محمد قرشی؛ معالم القربة فی احکام الحسبة؛ تصحیح و ترجمة انگلیسی روین لیوی؛ کمبریج، ۱۹۳۷م.

ابن هشام، عبد الملک و محمد بن اسحاق؛ السیرة النبویه؛ طبع مصطفی السقا، ابراهیم الایاری و عبدالحفیظ شبی؛ مصر، ۱۹۳۶م (ترجمه و انشای فارسی از رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی، تصحیح و مقدمه اصغر مهدوی؛ تهران؛ خوارزمی، ۱۳۶۰، ۲ جلد).

ابن اسفندیار، بهاء الدین محمد بن حسن؛ تاریخ طبرستان؛ تهران؛ چاپ عباس اقبال، ۱۳۲۰.

ابن بابویه، علی بن حسین موسی قمی؛ علل الشرايع؛ نسخه خطی برلین، شماره ۸۳۲۶.

ابن بابه، القاشانی؛ رأس مال النديم؛ نسخه خطی استانبول، تورهان و لیده، شماره ۲۲۴.

- ابن بسام، محمد بن احمد؛ *الذخیره*؛ چاپ قاهره، ۱۳۶۱ ق / ۱۹۴۲ م، ۲ جلد.
- ابن بسام، محمد بن احمد؛ *نهاية الرتبة في طلب الحسبة*؛ تحقيق حسام الدين السامرائي؛ بغداد: مطبعة المعارف، ۱۹۶۸ م.
- ابن بطوطه، شرف الدين ابو عبدالله؛ *سفرنامه*؛ ترجمة محمد علي موحد؛ تهران: انتشارات علمي و فرهنگی، ۱۳۵۱، ۲ جلد.
- ابن بلخي؛ *فارس نامه*؛ به تحقیق گای لسترنج و رینولد آلن نیکلسون؛ کمبریج، ۱۹۲۱ م.
- ابن تقزی بردی، ابوالمحاسن یوسف؛ *النجوم الزاهرة في ملوك مصر والقاهرة*؛ طبع احمد زکی العروی، قاهره، ۱۹۶۳ م، ۱۲ جلد (با عنوان ابوالمحاسن قسمتهاي از آن قبلًا چاپ شده است: ۱) به کوشش یوبنبل و ماتس، لیدن، ۱۸۵۵ - ۱۸۶۱ م و ۲) به کوشش پاپر، برکلی، کالیفرنیا، ۱۹۰۹ - ۱۹۲۹ م).
- ابن الجوزی، ابوالفرح عبد الرحمن؛ *تلبیس ابليس* (نقد العلم والعلماء)؛ عنیت بنشره و تصحیحه و التعلیق علیه للمرة الثانية؛ اداره الطباعة المتنریة بمساعدة بعض علماء الازهر الشريف، مصر، ۱۳۶۸ ق (ترجمه فارسي از علیرضا ذکاوی فراگرلو؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸).
- _____؛ *المتنظم في تاريخ الملوك والامم*؛ چاپ دایرة المعارف عثمانیه، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۹ - ۱۳۵۸ ق، از مجلد پنجم تا دهم.
- _____؛ *أخبار الظراف والمتماجنين*؛ دمشق: القدس، ۱۳۴۷ ق / ۱۹۲۶ م.
- _____؛ مناقب بغداد؛ تصحیح محمد بهجهت الاثری؛ بغداد: مطبعة دارالسلام، ۱۳۴۲ ق.
- _____؛ *(أخبار) الحمقى والمفلحين*؛ چاپ عبد الغنی المغربي، دمشق: القدس، ۱۳۵۷ ق.
- ابن حجر، الامام العسقلانی؛ *فتح الباری فی شرح صحيح البخاری*؛ محمد فؤاد عبدالباقي و عبد العزیز بن عبدالله بن باز، القاهره، دار الفکر، ۱۳ مجلد.
- ابن حزم، علی بن احمد؛ *جمهرة أنساب العرب*؛ تحقيق عبد السلام محمد هارون؛ القاهره: دار المعارف، ۱۹۶۲ م.
- _____؛ *الفصل في الملل والأهواه والنحل*؛ به کوشش احمد ناجی الجمالی و محمد امین الغانجی؛ مصر، ۱۳۲۱ ق، ۵ جلد در یک مجلد.
- ابن حنبل، احمد؛ *المُشَنَّد*؛ شرح احمد محمد شاکر؛ الطبعة الثالثة، مصر: دار المعارف، ۱۳۶۸ ق / ۱۹۴۹ م، ۲ جلد.
- ابن حوقل؛ *صورة الأرض*؛ الطبعة الثانية، لیدن، بریل، ۱۹۳۸ - ۱۹۳۹ م (ترجمه فارسي از جعفر شعار؛ امیرکبیر، ۱۳۶۶).
- ابن خرداذبه؛ *المسالك والممالك*؛ طبع دخویه، لیدن، ۱۸۸۹ م.

- ابن خلدون، عبدالرحمن؛ مقدمة ابن خلدون؛ بيروت: دار القلم، ١٩٧٨ م (ترجمة فارسی از محمد پرورین گنابادی؛ انتشارات علمی و فرهنگی، ١٣٦٩، ٢ جلد).
- ؛ العبر (تاریخ ابن خلدون)؛ ترجمه عبدالحمید آیتی؛ موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ١٣٦٦، ٣ جلد.
- ابن خلکان، شمس الدین احمد بن محمد؛ وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان؛ تحقیق محمد معین الدین عبدالحمید؛ مطبعة النهضة المصرية، القاهرة، ١٩٤٨ - ١٩٤٩ م، ٦ جلد؛ طبع سنگی، طهران، ١٢٨٤، ٢ جلد.
- ابن دُقماق، ابراهیم بن محمد بن شمس الدین؛ الانتضار لواسطة عقد الأمصار؛ بیروت: مکتبة التجارية للطبعه و النشر و التوزیع، بی تا، ١٢ جلد در یک مجلد.
- ابن رافع، تقی الدین الفاسی؛ منتخب المختار (تاریخ علماء بغداد)؛ تحقیق عباس عزاوی؛ بغداد، ١٣٥٧ ق / ١٩٣٨ م.
- ابن رُسته، احمد بن عمر اصفهانی؛ الاعلاق النفسیه؛ طبع دخوبه، لیدن، ١٨٩٢ م. (ترجمة فارسی از دکتر حسین قره چانلو؛ امیر کبیر، ١٣٦٥).
- ابن زیبر، للقاضی احمد بن رشید؛ الذخائر و الحتف؛ حققه صلاح الدین المنجد؛ کویت: دائرة المطبوعات و النشر، ١٩٥٩.
- ابن ساعی، تاج الدین ابوطالب علی بن انجب خازن؛ اخبار الخلفاء؛ طبع بولاق مصر، ١٣٠٩ ق.
- ؛ الجامع المختصر فی عنوان التواریخ و عیون السیر؛ الجزء التاسع، عنی بتصحیحه مصطفی جواد؛ بغداد: مطبعة السریانیة، ١٣٥٣ ق / ١٩٣٤ م.
- ابن سعد؛ الطبقات الکبری؛ عنی بتصحیحه و طبعه ادوارد زاخانو؛ لیدن، ١٣٢٢ ق، ٩ جلد.
- ابن سیدالناس، ابوالفتح محمد بن محمد؛ عیون الائیر، فی فنون المغایر و الشمائیل و السیر؛ القاهرة: مکتبة القدسی، ١٣٥٦ ق، ٢ جلد در یک مجلد.
- ابن شاکر، محمد کتبی؛ فواید الوفیات؛ تحقیق محمد معین الدین عبدالحمید؛ مصر، ١٩٥٣ م، ٢ جلد؛ طبع الدكتور احسان عیاس؛ بیروت: دار صادر، ١٩٧٣ - ١٩٧٤ م، ٤ جلد.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا؛ الفخری فی الآداب السلطانیه؛ چاپ مصر، مطبعة رحمانیه، ١٩٢٧ م. (ترجمة فارسی تاریخ فخری از محمد وحید گلپایگانی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ١٣٦٠).
- ابن عبدربه، شهاب الدین احمد؛ العقد الفرید؛ شرحه و ضبطه و صحیحه احمد امین، احمد الزین و ابراهیم الایاری؛ الطبعة الثانية، قاهره، ١٣٦٧ - ١٣٦٩ ق / ١٩٤٨ - ١٩٥٠ م، ٧ جلد.
- ابن عبدالرؤوف، احمد بن عبدالله ← ابن عبدون.

ابن عبدون، ابوالحسن مختار بن حسن - و - ابن عبدالرؤوف، احمد بن عبدالله؛ ثلاث رسائل اندلسية في أداب الحسبة والمحتسب؛ باعتماء لوی پرو وانسال؛ القاهرة: مطبعة المهد العلمي الفرنسي للآثار الشرقية، ١٩٥٥.

ابن عنبه، جمال الدين، احمد بن علي حسيني؛ عمدة الطالب في انساب آل ابيطالب؛ عن بتصحیحه محمد حسن آل الطالقاني؛ الطبعة الثانية، نجف مطبعة جدریه، ١٣٨٠ ق / ١٩٦٢ م.

ابن فضلان، احمد؛ سفرنامه؛ ترجمة ابوالفضل طباطبائی؛ انتشارات شرق، ١٣٤٥.

ابن فندق، ابوالحسن علي بن زيد يهقی؛ تاريخ يهقی؛ تصمیع و تعليقات احمد بهمنیار؛ طهران، ١٣١٧.

_____؛ تتمة صوان الحكمه؛ تصمیع محمد شفیع؛ لاهور، ١٣٥١ ق (ترجمه فارسي تاريخ الحكم المسمى بدراة الاخبار و لمحة الانوار؛ تصمیع محمد شفیع؛ لاهور، ١٣٥٠ ق).

ابن الفوطی، کمال الدین ابوالفضل عبدالرزاق بن احمد؛ تلخیص مجمع الآداب في معجم الالقاب؛ تحقيق مصطفی جواد؛ دمشق: دار الكتب الظاهريه، ١٩٦٢ م، ٤ جزء در یک مجلد.

_____؛ الحوادث الجامدة و التجارب النافعة في المائة السابعة؛ منسوب به ابن الفوطی، تحقيق محمد رضا الشیبی و مصطفی جواد؛ بنداد: المکبة العرییه، ١٣٥١ ق.

ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم؛ عيون الاخبار؛ قاهره، ١٣٤٣ - ١٣٤٩ ق / ١٩٢٥ - ١٩٣٠ م، ٤ جلد در ٢ مجلد.

_____؛ ادب الكاتب؛ حققه محمد محیی الدین عبدالحمید؛ مصر: المکتبة التجارية الكبرى، ١٣٨٢ ق / ١٩٦٣ م.

_____؛ الشعر و الشعراء؛ بیروت: دار الثقافة، ١٩٦٤ م، ٢ جلد در یک مجلد.

ابن کثیر، القرشی الدمشقی؛ البداية و النهاية في التاريخ؛ الطبعة الاولی، القاهرة: مطبعة السعادة، ١٢٥٨ - ١٢٥٩ ق / ١٩٤٥ - ١٩٤٦ م، ١٤ جلد در ٧ مجلد.

ابن الكلبی، ابومنذر هشام بن محمد؛ كتاب الاصنام (تنکیس الاصنام)؛ تحقيق احمد زکی پاشا؛ لاپزیگ، ١٩٤١ م (ترجمه فارسی از سید محمد رضا جلالی نایبی؛ تهران: نشر نو، ١٢٤٦).

ابن ماجة فروینی، ابوعبد الله محمد بن یزید؛ شیئن؛ حقق نصوصه و علق عليه محمد فؤاد عبدالباقي؛ القاهره، ١٣٧٢ - ١٣٧٣ ق / ١٩٥٢ - ١٩٥٤ م، ٢ جلد.

ابن مسکویه، احمد بن محمد بن یعقوب؛ تجارب الامم؛ تصمیع ه. ف. آمد روز؛ مصر، ١٣٣٢ ق، ٤ جلد در ٣ مجلد؛ طبع عکسی توسط کیتانی، لیدن، ١٩١٧ - ١٩٠٩ م (ج ١، ٥ و ٦).

ابن معتز، دیوان؛ بیروت: دار صادر، ١٩٦١ م.

ابن معمار، ابوعبد الله محمد بن ابی الكرم؛ كتاب الفتوة؛ حققه مصطفی جواد و محمد تقی الدین

- الهلالی و عبدالحليم التجار و احمد ناجي القبیسی؛ بغداد: مطبعة شفیق، ۱۹۵۸ م.
- ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ احسین محمد عبدالوهاب و محمد الصادق العسیدی؛ بیروت: دارایحاء التراث العربی، الطبعة الاولی، ۱۴۱۴ - ۱۴۱۶ ق، ۱۸ مجلد.
- ابن ندیم؛ الفهرست؛ طبع گوستاو فلوگل؛ لایزیگ، ۱۸۷۱ - ۱۸۷۲ م. (ترجمة فارسی از م. رضا تجدید؛ تهران، ۱۳۴۶).)
- ابو حیان توحیدی، علی بن محمد؛ البصائر و الذخایر؛ عن بتحقيقه و التعليق عليه الدكتور ابراهیم الکیلانی؛ دمشق: مکتبة اطلس، ۱۹۶۴ م.
- _____؛ اخلاق الوزیرین؛ «مثالب الوزیرین الصاحب بن عباد و ابن العید» حققه و علق حواشیه محمد بن تاویت الطنجی؛ دمشق: المجمع العلمی العربی، تاریخ المقدمه، ۱۹۶۵ م.
- ابوشجاع؛ ذیل تجارب الاسم؛ تصحیح ه. ف. آمدوуз و. مارگلیوث؛ آکسفورد، ۱۹۲۱ م.
- ابونواس، حسن بن هانی؛ دیوان؛ طبع محمود واصف، الطبعة الاولی، مصر، ۱۸۹۸ م.
- ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم؛ کتاب الخراج؛ قاهره، ۱۳۵۲ ق / ۱۹۳۳ م، نیز بولاق مصر، ۱۳۰۲ ق.
- اجتهادی، ابوالقاسم؛ وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوران امروی؛ تهران: سروش، ۱۳۶۳.
- ادب الملوك فی حقایق التصوف؛ مؤلف ناشناخته؛ نسخه خطی، فیلم شماره ۲۹۱۹، دانشگاه تهران.
- ادریسی، ابوعبدالله محمد بن محمد؛ نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق؛ پاریس، ۱۹۱۹ م.
- ادیب نیشابوری، یعقوب کردی؛ کتاب البلغه؛ تصحیح مجتبی مینوی و فیروز حریرچی؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵.
- ازدی، محمد بن احمد؛ حکایة ابی القاسم البغدادی؛ تصحیح آدام متز؛ آلمان: هایدلبرگ، ۱۹۰۲ م.
- اسدی طوسی، علی بن احمد؛ لفت فرس؛ به تصحیح عباس اقبال؛ تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۱۹.
- اشپولر، برتوولد؛ تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی؛ ج اول، ترجمه جواد فلاطیری؛ ج دوم ترجمه مریم میراحمدی؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ و ۱۳۶۹.
- اشراق، محمدکریم؛ تاریخ و مقررات جنگ در اسلام؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم؛ المسالک و الممالک؛ طبع دخوبی، لیدن، ۱۹۲۷ م (ترجمة فارسی به کوشش ایرج افشار؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷).
- اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین؛ کتاب الاغانی؛ اعداد، مکتب تحقیق، بیروت: دارایحاء التراث العربی، ۱۴۱۴ - ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۴، الطبعة الاولی ۲۶ جلد در ۱۳ مجلد (ترجمه و برگزیده‌ای از آن به فارسی از محمد حسین مشایخ فریدونی؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ جلد).

- اصفهانی، حمزه بن حسن؛ سنی ملوك الارض و الانبياء؛ برلين، ۱۳۴۰ ق (ترجمة فارسي با عنوان تاریخ پامبران و شاهان، از جعفر شعار؛ تهران: اميرکبیر، ۱۳۶۷).
- اصفهانی، ابوالقاسم حسين بن محمد «راغب»، «راغب اصفهانی».
- اصفهانی، حافظ ابی نعیم؛ حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء؛ چاپ بيروت، ۱۹۶۷ م، ۱۰ جلد.
- اقبال، عباس؛ «خلحال و دیالمه»، مجله یادگار؛ سال دوم، شماره نهم، اردیبهشت ۱۳۲۵، ص ۵۸-۵۶.
- امیرعلی، سید؛ تاریخ العرب و التمدن الاسلامی؛ القاهره، ۱۹۲۸ م (ترجمة فارسي از فخر داعی گیلانی؛ تهران: گنجینه، ۱۴۰۱ ق).
- امین، احمد؛ ضحی الاسلام؛ قاهره، الطبعة الثانية، ۱۳۵۲ ق / ۱۹۳۴ م، ۳ مجلد.
- _____؛ فجرالاسلام؛ قاهره، ۱۹۶۱ م (هر دو اثر امین به فارسي ترجمه و تلخیص شده است؛ پرتواسلام؛ ترجمه عباسی خلیلی؛ تهران: اقبال، ۱۳۵۸، ۲ جلد).
- انصاری، خواجه عبدالله هروی؛ طبقات الصوفیه؛ به اهتمام محمد سرور مولایی؛ تهران: توسع، ۱۳۶۲.
- انوری، اوحد الدین؛ دیوان؛ به اهتمام مدرس رضوی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.
- الباخزی، ابوالحسن علی؛ دُمَيْنَةُ الْقُصْرِ وَ عَصْرَةُ أَهْلِ الْعَصْرِ؛ تحقيق محمد التونجي؛ مصر، ۱۳۹۱ ق.، ۲ جلد.
- باخرزی، ابوالمفاغر یعنی؛ اوراد الاحباب و فصوص الآداب؛ به کوشش ایرج افشار؛ تهران: فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۸ (فقط جلد دوم کتاب که در قسمت فصوص الآداب است به چاپ رسیده است).
- بارتولد، و.و؛ تركستان نامه؛ ترجمه کریم کشاورز؛ تهران: آگاه، ۱۳۶۶، ۲ جلد.
- _____؛ خلیفه و سلطان؛ ترجمه سیروس ایزدی؛ تهران: اميرکبیر، ۱۳۵۸.
- _____؛ گزیده مقالات تحقیقی؛ ترجمه کریم کشاورز؛ تهران: اميرکبیر، ۱۳۵۸.
- باسورث، ادموند کلیفورد؛ تاریخ غزنویان؛ ترجمه حسن انوشه؛ تهران: اميرکبیر، ۱۳۵۶.
- _____؛ مقاله احمد بن سهل؛ دانشنامه ایران و اسلام؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، جلد دهم، ۱۳۶۰، ص ۱۲۴۹ - ۱۲۵۰.
- بعشیل واسطی، ابوالحسن اسلم بن سهل؛ تاریخ واسط؛ تحقيق کورکیس عواد؛ بغداد: مطبعة المعارف، ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷ م.
- بغاری، محمد بن اسماعیل؛ الجامع الصحيح (صحیح بخاری)؛ الدكتور محمد محسن خان؛ Arabic-English، قاهره: دارالفکر، ۱۳۹۱ ق، ۹ مجلد.

براؤن، ادوارد؛ تاریخ طب اسلامی؛ ترجمه مسعود رجب نیا؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.

البستانی، فؤاد افراط؛ دایرة المعارف بیروت؛ ۱۹۶۰ م، ۱۱ جلد.

بغدادی، ابی منصور عبدالقاهر؛ الفرق بین الفرق؛ طبع محمد زاهد الكوثری، مصر، ۱۹۴۸ م (ترجمه فارسی از محمد جواد مشکور؛ تهران: اشرافی، ۱۳۵۸).

البلاذری، الامام ابی العباس احمد بن یحیی بن جابر؛ فتوح البلدان؛ حققه و شرح و حواشی عبدالله انیس الطیاع و عمر انیس الطیاع؛ دار النشر للجامعین، ق / ۱۳۷۷ م، ۵ جزء در یک مجلد (ترجمه فارسی بخش مریوط به ایران از آذرناش آذرنوش؛ تهران: سروش، ۱۳۶۴).

بلخی، حمید الدین ابویکر عمر؛ مقامات حمیدی؛ به تصحیح رضا ازایی نژاد؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵.

بویل، جی. آ. و فرای؛ تاریخ ایران کمپریج؛ ترجمه حسن انوشه؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸، جلد سوم قسمت اول.

بهار، محمد تقی ملک الشعرا؛ سبک شناسی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۷، ۳ جلد.

بهاءولد، محمد بن حسین خطیبی بلخی؛ معارف؛ تصحیح بدیع الزمان فروزانفر؛ تهران: طهوری، ۱۳۵۲.

پهنان، عیسی؛ «تاریخ لباس در ایران»، مجله سخن؛ دوره سوم، شماره چهارم، مهر ۱۳۲۵، ص ۲۸۹ - ۲۸۶.

پیروزی، ابو ریحان؛ آثار الباقیه؛ ترجمه اکبر دانسرشت؛ تهران: امیرکبیر؛ ۱۳۶۳.

پیورگمان، و؛ «تاج» دایرة المعارف الاسلامیة؛ النسخة العربية، المجلد التاسع؛ تاریخ المقدمه، ۱۹۳۳ م.

بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین؛ تاریخ بیهقی؛ ۱) به کوشش خلیل خطیب رهبر؛ تهران: سعدی، ۱۳۶۸، ۳ جلد؛ ۲) تصحیح علی اکبر فیاض؛ مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۶؛ ۳) به کوشش سعید نفیسی؛ تهران: سنبی، ۱۳۲۶ - ۱۳۲۲، ۳ جلد.

بیهقی، ابراهیم بن محمد؛ المحسن و المساوی؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم؛ قاهره: مطبعة النہضة، ۱۹۶۱ م، دو جلد در یک مجلد.

پرایس، کریستین؛ تاریخ هنر اسلامی؛ ترجمه مسعود رجب نیا؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.

پیرنظر، نمیته (ترجمه مقاله «لباس در ایران باستان»، متندرج در کتاب لباسهای مصر قدیم و بین النہرین و ایران؛ اثر خانم هوستون)؛ مجله سخن؛ دوره یازدهم، شماره ۶، مهر ۱۳۲۹.

ص ٥٣٤ - ٥٢٤

تاریخ سیستان؛ مؤلف ناشناخته؛ تصحیح محمد تقی بهار؛ تهران، ١٣١٤.

تبریزی، محمد حسین برهان؛ برهان قاطع؛ تصحیح دکتر محمد معین؛ تهران: ابن سینا، ١٣٤٢، ٥ جلد.

تریتون، آرتوور استانلی؛ اهل الذمہ فی الاسلام؛ ترجمه و تعلیق حسن جبشی؛ القاهره: دارالفکر العربی، ١٩٤٩ م.

ترمذی، ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ؛ صحیح؛ به شرح امام ابوبکر بن العربی مالکی؛ مصر ١٣٥٠ - ١٣٥٣ ق / ١٩٣٤ - ١٩٣١ م، ١٠ جلد.

تبوخی، قاضی ابوعلی محسن بن علی؛ الفرج بعد الشدۃ؛ قاهره: دار الطباعة المحمدیہ (ترجمه و تأییف فارسی از حسین بن اسد دهستانی، مقابله و تصحیح دکتر اسماعیل حاکمی؛ تهران: اطلاعات، ١٣٦٤ - ١٣٦٣، ٣ جلد).

_____؛ نشور المحاضرة و أخبار المذاکرة؛ تحقیق عبود الشالجی؛ بیروت: دار صادر، ١٣٩٢ - ١٣٩١ ق / ١٩٧٢ - ١٩٧١ م، ٤ جلد، الجزء الثامن، نشر المجمع العلمی العربي بدمشق، مطبعة المفید، ١٣٤٨ ق / ١٩٣٥ م.

تعالیٰ، ابو منصور عبدالملک؛ یتیمة الدهر؛ المطبعة الحنفیة بدمشق، بی تا، ٤ جلد.

_____؛ ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم؛ قاهره: مطبعة المدنی، ١٣٨٤ ق / ١٩٦٥ م.

_____؛ لطائف المعارف؛ تحقیق ابراهیم الایباری و حسن کامل الصیرفی؛ قاهره: دارالاحیاء الكتب العربیة، تاریخ المقدمه، ١٣٧٩ ق / ١٩٥٦ م.

_____؛ خاص الخاصل؛ بیروت، ١٩٦٦ م.

_____؛ تتمة الیتیمة؛ عنی بنشره عباس اقبال آشتینی؛ طهران، ١٣١٣، ٢ جلد. حاججری، محمد بن بدر؛ مونس الاحرار فی دقایق الاشعار؛ به اهتمام میر صالح طبیی؛ تهران: انجم آثار ملی، ١٣٣٧ - ١٣٣٥، ٢ جلد.

جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر؛ البيان و التسبیین؛ تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون؛ قاهره: مکتبة الجاحظ، ١٩٦٠ - ١٩٦١ م، ٤ جلد در ٢ مجلد.

_____؛ الحَيْوان؛ تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون؛ قاهره، ١٣٥٦ - ١٣٦٤ ق / ١٩٣٨ - ١٩٤٥ م، ٧ جلد.

_____؛ البخلاء؛ تحقیق طه الحاجزی؛ مصر: دار المعارف، ١٩٥٨ م.

_____؛ رسائل؛ ۱) تحقیق عبدالسلام محمد هارون؛ قاهره، ١٩٦٤ م، ٢ جلد؛ ۲) جمعها و

- نشرها حسن السندي؛ الطبعة الاولى، قاهره، المطبعة الرحمانيه، ١٣٥٢ ق / ١٩٣٣ م.
- ؛ التاج في اخلاق الملوك؛ تحقيق احمد زكي پاشا؛ قاهره: مطبعة الاميريه، ١٣٣٢ ق / ١٩١٤ م (ترجمة فارسي از محمد على خليلي؛ تهران: ابن سينا، ١٣٤٣).
- الجُمُتُحِي، محمد بن سلام؛ طبقات الشعراء؛ ليدن ١٩١٣ م.
- جوزجانی، منهاج سراج؛ طبقات ناصری؛ چاپ عبدالحسین حبیبی، تهران، ١٣٣٤، ٢ جلد در یک مجلد.
- جوهري، اسماعيل بن حماد؛ الصلاح؛ به تحقيق احمد عبدالفارس العطار؛ قاهره: دار الكتاب العربي، ١٣٧٦ - ١٣٧٧ ق، ٦ جزء.
- جويني، علاء الدين عطاملک؛ تاريخ جهانگشای؛ تصحيح علامه قزوینی؛ به همت محمد رمضانی؛ تهران، ١٣٦٦، سه جلد در یک مجلد.
- الجهشیاري، ابو عبدالله محمد بن عبدوس؛ الوزراء و الكتاب؛ تحقيق مصطفی السقا و ابراهیم الایاری و عبدالحفیظ شلی؛ الطبعة الاولى، مطبعة مصطفی العلبي و اولاده قاهره، ١٣٥٨ ق / ١٩٣٨ م.
- حاجی خلینه، کاتب چلبی؛ کشف الظنون عن اسامی الكتب و الفتنون؛ عنی بتصحیحه محمد شرف الدین بالتفاو والمعلم رفت بیگله الکیسی؛ استانبول، ١٣٦٠ - ١٣٦٢ ق / ١٩٤١ - ١٩٤٣ م.
- حافظ، شمس الدین محمد؛ دیوان؛ تحقيق محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی؛ تهران: زوار، تاریخ مقدمه، ١٣٢٠.
- حتی، فیلیپ حبیب؛ تاريخ عرب؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ تهران: آگاه، ١٣٦٦.
- حدود العالم من المشرق الى المغرب؛ مؤلف ناشناخته؛ مقدمه بارتولد، تعلیقات مینورسکی، ترجمة میرحسین شاه، تصحیح و حواشی مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام؛ تهران: دانشگاه الزهراء، ١٣٧٢.
- حریری، ابومحمد قاسم؛ مقامات؛ بیروت، ١٣٨٥ ق / ١٩٦٥ م.
- حسن، زکی محمد؛ تاريخ تقاضی در ایران؛ ترجمه ابوالقاسم سحاب؛ تهران: سحاب، ١٣٧٢.
- حسن ابراهیم، حسن؛ تاريخ، السياسي و الدينی و الثقافی و الاجتماعی؛ قاهره، الطبعة الثالثة، ١٣٥٣ م، ٣ جلد (ترجمة فارسي از ابوالقاسم پاینده؛ تهران: جاویدان، ١٣٦٦، ٣ جلد در یک مجلد).
- حسن ابراهیم، حسن و علی ابراهیم حسن؛ النظم الاسلامیتیه؛ قاهره: مکتبة النهضة المصریه، الطبعة الثانية، ١٩٥٩ م.

- حسینی، صدرالدین؛ اخبار الدوّلة السلجوقیه؛ لاهور، ۱۹۲۳ م.
- الجیسینی المعلوی، ابوالمعالی؛ بیان الادیان؛ چاپ عباس اقبال، طهران، ۱۳۱۲؛ باب پنجم این کتاب به اهتمام محمد تقی دانش پژوه؛ فرهنگ ایران زمین، ۱۳۴۱، سال ۱۰.
- حکمت، علیرضا؛ آموزش و پرورش در ایران باستان؛ تهران؛ ۱۳۵۰.
- خرمشاهی، بهاءالدین؛ حافظت نامه؛ تهران؛ انتشارات علمی و فرهنگی و سروش، ۱۳۶۷، ۲ جلد.
- خطیب بغدادی، للحافظ ابی بکر احمد بن علی؛ تاریخ بغداد او مدینة السلام؛ بیروت، ۱۹۳۱ م، ۲۰ جلد.
- خلیلی، خلیل الله «آثار باستانی شهر غزنین»، مجله یقما؛ سال چهاردهم، شماره پنجم، مرداد ۱۳۴۰، ص ۲۱۷ - ۲۲۷.
- خوارزمی، ابی عبدالله محمد یوسف؛ مفاتیح المعلوم؛ طبع ج.وان. فلوتن، لیدن، ۱۸۹۸ م.
- خواندمیر؛ حبیب السیر فی اخبار اقواد البشر؛ تهران؛ کتابپرورشی خیام، ۱۳۳۴ - ۱۳۳۳، ۴ جلد.
- _____؛ دستورالوزرا؛ چاپ سعید نقیسی، تهران؛ اقبال، ۱۴۰۱ ق، ۸ مجلد.
- خوانساری اصفهانی، میر سید محمد باقر؛ روضات الجنات فی احوال العلماء والسدادات؛ ترجمه شیخ محمد باقر سعیدی خراسانی؛ تهران؛ کتابپرورشی اسلامیه، ۱۴۰۱ ق، ۸ مجلد.
- خورشید؛ (و. اشمت، ستینگارد، غربیه، اینوالجن) «حریر»، دایرة المعارف الاسلامیه؛ النسخة العربية، المجلد الرابع عشر، تاریخ المقدمه، ۱۹۳۳ م.
- _____؛ دایرة المعارف فارسی؛ زیر نظر غلامحسین مصاحب؛ ۱۳۴۵ م، ۲ جلد.
- دمشقی، شمس الدین و محمد بن ابی طالب انصاری؛ تخته الدهر فی عجایب التبر و البحر؛ ترجمه سید حمید طبیبان؛ تهران؛ فرهنگستان ادب و هنر ایران، ۱۳۵۷.
- الدمیری، کمال الدین محمد بن موسی؛ حیاة العیوان الکبری؛ تهران؛ ناصر خسرو، ۱۳۶۶، ۲ جلد.
- دورانت، ویل؛ تاریخ تمدن؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ تهران؛ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸، ج ۴، بخش اول.
- دوزی، رینهارت؛ المکجوم المفصل باسماء الملابس عند العرب؛ ۱) ترجمه (از متن اصلی به عربی) اکرم فاضل؛ بغداد، ۱۳۹۱ ق / ۱۹۷۱ م؛ ۲) ترجمه فارسی، فرهنگ البسته مسلمانان از حسینی هروی؛ تهران؛ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.
- دهخدا، علی اکبر و همکاران؛ لغت نامه؛ تهران؛ سازمان لغت نامه دهخدا، ۱۳۲۵ به بعد، ۲۲۲ جزو.
- دیماند، س.م؛ راهنمای صنایع اسلامی؛ ترجمه عبدالله فربار؛ تهران؛ انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.

- دینوری، احمد بن داود؛ الاخبار الطروال؛ طبع عبدالمنعم عامر و جمال الدين الشيال، قاهره، ۱۹۶۰ م (ترجمه فارسی از محمود مهدوی دامغانی؛ تهران نشرنی، ۱۳۶۴).
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد؛ محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغا؛ بیروت: دار المکتبة الحیاة، بی تا، ۴ جلد در ۲ مجلد.
- راوندی، مرتضی؛ تاریخ اجتماعی ایران؛ تهران: آرایه الصدور و آرایه السرور؛ تصویب محمد اقبال؛ لیدن، ۱۹۲۱ م.
- رژه ارتش ایران؛ کتاب راهنمای جشن‌های دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی، شورای ارتش جشن شاهنشاهی ایران، تهران، ۱۳۵۰.
- رضی، شریف محمد بن الحسین، نهج البلاعه (من کلام امیر المؤمنین(ع))؛ ترجمه و شرح فیض‌الاسلام، عجلد در یک مجلد.
- _____؛ دیوان؛ چاپ قاهره، ۱۳۰۶ ق، ۲ جلد.
- روح فر، زهره؛ «نقش عقاب بر کفنهای آل بویه»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ؛ سال دوم، شماره دوم، بهار و تابستان، ۱۳۶۷، ص ۲۳ - ۲۷.
- روزنگاری، فرانس؛ تاریخ تاریخ نگاری در اسلام؛ ترجمه اسدالله آزاد؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶ - ۱۳۶۸، ۲ جلد.
- زامباور، ا؛ معجم الانساب والاسرات الحاكمة في التاريخ الاسلامي؛ طبع زکی محمد حسن بک و حسن احمد محمود، قاهره: مطبعة جامعة فؤاد الاول، ۱۹۵۱، م، ۲ جلد در یک مجلد.
- الزاوی الطرابلسي، طاهر احمد؛ ترتیب فاموس المحيط؛ قاهره، الطبعة الاولى، ۱۹۵۹، م، ۴ جلد.
- زیدی، محمد مرتضی؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ الطبعة بنغازی، بی تا، ۱۰ جلد.
- زرکلی، خیر الدین؛ الاعلام؛ طبع الثالث، بیروت، بی تا، ۱۱ جلد.
- زدین‌کوب، عبد‌الحسین؛ دو قرن سکوت؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶.
- _____؛ تاریخ ایران بعد از اسلام؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- _____؛ تاریخ مردم ایران (از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه)؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- زمخشی، محمد بن عمر؛ مقدمه ادب؛ به کوشش سید محمد کاظم امامی؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳، ۳ جلد.
- زیدان، جرجی؛ تاریخ التمدن الاسلام؛ طبع الدكتور حسین مونس، مصر: دارالهلال، ۱۹۰۲ - ۱۹۰۶ م، ۵ مجلد (ترجمه فارسی از علی جواهر کلام؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۲، ۵ جلد در یک مجلد).

- سبکی، تاج الدین عبدالوهاب؛ طبقات الشافعیۃ الکبیری؛ تحقیق محمود محمد الطناحی و عبدالفتاح محمد الحلو؛ قاهره؛ عیسی البایی الحلبی، ۱۹۶۴ - ۱۹۷۶، ۱۰ جلد.
- ؛ تَعْمِدُ النَّعْمَ وَ تُبَيِّدُ النَّقْمَ؛ حقہ محمد علی التجار و جماعة؛ قاهره؛ مکتبة الغانجی، بغداد؛ مکتبة المثنی، ۱۳۶۷ ق ۱۹۴۸ م.
- سعید الشیخلی، صباح ابراهیم؛ اصناف در عصر عباسی؛ ترجمة دکتر هادی عالم زاده؛ تهران؛ مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
- سلیمانی، ابو عبد الرحمن؛ طبقات الصوفیہ؛ تحقیق نور الدین شریف؛ الناشر جماعة الازھر للنشر و التأليف مطابع دار الكتاب العربي مصر، الطبعة الاولى، ۱۳۷۲ ق / ۱۹۵۳ م.
- سرقدنی، لیث؛ بستان العارفین؛ در حاشیة تنبیه الغافلین، چاپ بمیشی، بی تا.
- سیوطی، جلال الدین؛ تاریخ الخلفاء؛ بتحقیق محمد معین الدین عبدالحمید؛ مصر؛ المکتبة التجاریة الکبیری، ۱۳۷۸ ق / ۱۹۵۹ م.
- ؛ نظم العقیان فی اعیان الاعیان؛ بتحقيق فلیپ حبیب حتی؛ نیویورک، ۱۹۲۷ م.
- شابشی، ابوالحسن، علی بن محمد؛ کتاب الدیارات؛ عنی بتحقیقه و نشره گورگیس عواد؛ بغداد، ۱۹۶۶ م.
- شبانکارهای، محمد بن علی؛ مجمع الانساب؛ به اهتمام میرهاشم محدث؛ تهران؛ امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- شلبی، احمد؛ تاریخ آموزش در اسلام؛ ترجمة محمدحسین ساکت؛ تهران؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱.
- شوشتاری، قاضی نورالله؛ مجالس المؤمنین؛ طهران، ۱۲۶۸.
- شوشتاری، میرعبداللطیف خان؛ تحفة العالم و ذیل التحفه؛ به اهتمام ص. موحد؛ تهران؛ طهوری، ۱۳۶۳.
- شهشهانی، سهیلا؛ تاریخچه پوشش سر در ایران؛ تهران؛ مدبر، ۱۳۷۴.
- شهیدی، جعفر؛ زندگانی علی بن حسین(ع)؛ تهران؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵.
- ؛ زندگانی فاطمه زهراء(س)؛ تهران؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳.
- الشیبی، کامل مصطفی؛ الصلة بین التصوف و التشیع؛ دارالمعارف بمصر، القاهره، ۱۹۶۹ م، ۲ جلد.
- شیروانی، حاج زین العابدین؛ بستان السیاحه؛ طهران، ۱۳۱۰ ق.
- شیزری، عبدالرحمن بن نصر؛ نهایة الرتبة فی طلب الحسبة؛ تحقیق السيد الباز العربینی؛ بیروت، ۱۹۶۹ م.
- صالی، هلال بن محسن بن ابراهیم؛ رسوم دار الخلافة؛ چاپ میخائيل عواد، بغداد؛

- مطبعة العانى، ۱۳۸۳ ق / ۱۹۶۴ م.
- _____؛ تحفة الامراء فى تاريخ الوزراء؛ تحقيق عبدالستار احمد فراج؛ مصر: دار احياء الكتب العربى، ۱۹۵۸ م.
- صالى، ابوالحسن محمد بن هلال (غرس النعمه)؛ الهنوفات النادره؛ چاپ دمشق، ۱۹۵۷ م.
- صفدى، صلاح الدين خليل؛ الرواى بالوفيات؛ طبع هلموت ريتز، س. ديدربين و ديكران، ويسبادن، ۱۹۸۱ - ۱۹۸۲ م (تاکنون ۲۲ جلد چاپ شده است).
- _____؛ تكثت الهميان فى نكت العميان؛ طبع قاهره، ۱۳۲۹ ق / ۱۹۱۱ م.
- صفى بور، عبد الرحيم؛ متنهى الارب فى لغة العرب؛ تبريز، ۱۳۷۷ ق.
- صولى، ابوبكر محمد بن يحيى؛ اخبار الراضى بالله و المتقى لله (أو اخبار الدولة العباسية من سنة ۱۳۲۲ إلى سنة ۱۳۳۳)؛ عنى بنشره ج. هيورث، القاهره؛ مطبعة الصاوي، ۱۹۳۵ - ۱۹۳۶ م.
- ضياء بور، جليل؛ پوشاك باستانى ايرانيان از کهن ترين زمان تا پايان شاهنشاهى ساسانيان؛ تهران: اداره هنرهای زیبا و موزه ها، ۱۳۴۳.
- _____؛ پوشاك زنان ايران از کهن ترين زمان تا آغاز شاهنشاهى پهلوى؛ تهران: وزارت فرهنگ و هنر، بي تا.
- _____؛ پوشاك ايرانيان از چهارده قرن پيش تا آغاز دوره شاهنشاهى پهلوى؛ تهران: وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۴۹.
- _____؛ ارخالق، دانشنامه ايران و اسلام؛ انتشارات علمي و فرهنگي، ۱۳۷۰، مجلد ۱۱ (اخى - اردبيل).
- طبرسى، حسن بن فضل؛ مكارم الاخلاق؛ تهران: آخوندي، ۱۳۷۶ ق.
- طبرى، ابي جعفر محمد بن جریر؛ تاريخ الرئيل و الملوك؛ قاهره، ۱۹۳۹ - ۱۹۵۷ م ۱۹۵۷، ۸، جلد (ترجمه فارسي از ابوالقاسم پائينده؛ تهران: اساطير، ۱۳۶۲ - ۱۳۶۴، ۱۵ جلد).
- طبيبيان، حميد؛ فرهنگ لاروس (عربى - فارسي)؛ تهران: اميركبير، ۱۳۶۳ - ۱۳۶۵، ۲ جلد.
- عشمانى، ابو على حسن بن احمد \leftarrow الشيرى.
- عثمى، ابونصر محمد بن عبد الجبار؛ تاريخ يمينى؛ شرح منينى، مصر: مطبعة وهبيه، ۱۲۸۶ ق، ۲ جلد؛ ترجمة ابوالشرف ناصح جرفادقانى، به اهتمام جعفر شعار؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ۱۳۴۵.
- عطار، فريد الدين؛ تذكرة الاولياء؛ تحقيق رفولد ان نيكلسون؛ ليدن، بريل، ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ م.
- _____؛ مختارنامه؛ تصحيح، مقدمه و حواشى، محمدرضا شفيعي كدكى؛ تهران: نومن، ۱۳۵۸.

عوفی، سیدالدین محمد؛ جوامع الحکایات و لواحم الروایات؛ ۱) قسم دوم و قسم سوم، تصحیح امیربانو مصfa و مظاہر مصfa؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ - ۱۳۵۹؛ ۲) بخش مریبوط به تاریخ ایران به کوشش جعفر شعرا؛ تهران: انتشارات دانشسرای عالی، ۱۳۵۰.

_____؛ لباب الالباب؛ به کوشش سعید نقیسی؛ تهران، ۱۳۳۵.

غزالی، ابوحامد محمد؛ احیاء علوم الدین؛ قاهره، المطبعة المیمتیة، ۱۳۴۲ ق، ترجمة مؤید الدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیوچم؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱ - ۱۳۵۹، ۲، جلد.

غزنوی، سیدالدین محمد؛ مقامات ثرنده پیل؛ به کوشش حشمت مؤید سندجی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.

فاضل، محمود؛ «عمامه»، مجله هنر و مردم؛ آبان ۱۳۵۴، شماره ۱۵۷.

فرای، ر.ن.؛ تاریخ ایران کمبریج؛ ترجمة حسن انوشه؛ امیرکبیر، ۱۳۶۳، مجلد چهارم.

فقیهی، علی اصغر؛ آل بویه و اوضاع زمان ایشان؛ گیلان: صبا، ۱۳۵۷.

فلوتون، ف؛ السیادة العربیة و الشیعیة و الاسرائیلیات فی عهد بنی أمیة؛ نقله إلی العربية الدكتور حسن ابراهیم حسن و محمد زکی ابراهیم؛ الطبعة الاولی، مطبعة السعادة، القاهره، ۱۹۳۴ م.

فیاض، علی اکبر؛ تاریخ اسلام؛ انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵.

فیروزآبادی؛ قاموس؛ ترجمة محمد بن یحیی بن محمد شفیع قزوینی؛ تهران، ۱۳۰۳ ق.

قاری، محمود نظام؛ دیوان البسه؛ به اهتمام میرزا حبیب اصفهانی؛ استانبول، ۱۳۰۴ ق.

قرطبی، عرب بن سعد؛ صلة تاریخ الطبری؛ ۱) طبع دخوبیه، لیدن، بریل، ۱۸۹۷ م؛ ۲) قاهره، المکتبة التجاریة، ۱۳۵۷ ق / ۱۹۳۹ م، ۸ جلد.

قریونی، زکریابن محمد؛ آثار البلاط و اخبار العباد؛ بیروت: دار صادر و دار بیروت، ۱۳۸۰ ق / ۱۹۶۰ م.

قریونی، محمد بن عبد الوهاب؛ یادداشتها؛ به کوشش ایرج افشار؛ انتشارات علمی، ۱۰، ۱۳۶۳ م، جلد در پنج مجلد.

_____؛ مقالات؛ گردآورنده ع. مجربزه‌دار؛ انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲ - ۱۳۶۳، ۴ جلد.

قریونی رازی، عبدالجلیل؛ التقدیم؛ چاپ جلال الدین محدث ارمومی، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸، ۳، جلد.

القشیری، عبدالکریم بن هوازن؛ الرسالۃ القشیریة؛ قاهره: شرکة مطبعة مصطفی البانی العلیی و اولاده، ۱۳۷۹ ق / ۱۹۵۹ م، ترجمه رسالۃ قشیریه، ابوعلی احمدالمشناقی، تصحیحات و استدراک بدیع الزمان فروزانفر؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.

- قططی، جمال الدین علی بن یوسف؛ اخبار العلماء با خبر الحکماء؛ چاپ لیدن، ۱۹۰۳ م.
- فلقشندی، ابوالعباس احمد؛ صبح الاعشی فی صناعة الاتساع؛ قاهره، ۱۳۲۱ - ۱۲۲۸ ق / ۱۹۴۳ - ۱۹۷۰ م، ۱۴ جلد.
- قمی عباس، منتهی الامال؛ تهران، ۱۳۳۱.
- قمی، حسن بن محمد بن حسن؛ تاریخ قم؛ ترجمه حسن بن علی قمی، تصحیح جلال الدین تهرانی؛ تهران: توس، ۱۳۶۱.
- قمی، نجم الدین ابوالرجاء؛ تاریخ الوزراء؛ به کوشش محمد تقی دانش پژوه؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- قیروانی، ابواسحاق ابراهیم بن علی حصری؛ زهرالآداب و شمرالآباب؛ تحقیق علی محمد البجاوی؛ القاهره، ۱۹۵۳ م، ۲ جلد.
- کاشفی سبزواری؛ فتوت نامة سلطانی؛ در مجموعه رسائل جوانمردان؛ تصحیح محمد جعفر محجوب، با مقدمه و خلاصه فرانسوی هائزی کریں؛ انتیتو فرانسوی تهران، ۱۳۵۲.
- الكتانی، محمد بن جعفر؛ الدعامة فی احكام سنة العمامۃ؛ دمشق، ۱۳۴۲ ق.
- کرمانی، ناصرالدین فشنی؛ نسائم الاسحار من لطایم الاخبار؛ (منسوب به او)، چاپ میرجلال الدین محدث ارمومی، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۴.
- کریستن سن، آرتور؛ ایران در زمان ساسانیان؛ ترجمه رشید یاسمی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- کلینی الرازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب؛ اصول کافی؛ ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی؛ تهران: انتشارات علمی اسلامی، بی تا، ۲ جلد.
- کندی، ابو عمر و محمد بن یوسف بن یعقوب؛ ملحق اخبار القضاة؛ چاپ گوست، لیدن ۱۹۱۲ م.
- کونل، ارنست؛ هنر اسلامی؛ ترجمه هوشنگ طاهری؛ تهران: توس، ۱۳۵۵.
- کیکاووس بن اسکندر، عنصر المعالی؛ قابوستانه؛ تحقیق غلامحسین یوسفی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.
- گردبیزی، ابوسعید عبدالعزیز بن ضحاک؛ زین الاخبار؛ تصحیح عبدالعزیز حبیبی؛ تهران: دنبای کتاب، ۱۳۶۳.
- گرگی، بازیل؛ سیر تاریخ نقاشی ایران؛ ترجمه محمد ایرانمنش؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- گیرشمن، رمان؛ هنر ایران؛ ترجمه بهرام فرهوشی؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
- لاب اللباب فی رد جوابات ذوی الالباب؛ نسخه خطی برلین، شماره ۸۲۱۷
- لسترنیج، گای؛ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی؛ ترجمه محمود عرفان؛ تهران:

- انتشارات علمی و فرهنگی، ١٣٩٤.
- _____؛ بغداد فی عهد الخلافة العباسیة؛ ترجمة بشیر یوسف فرنسیس؛ الطبعة الاولى، بغداد المطبعة العربية، ١٣٥٥ ق ١٩٣٦ م.
- لوكونین، ولا دیمیر گریگورویچ؛ تمدن ایران ساسانی؛ ترجمه عنایت الله رضا؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ١٣٧٢.
- لین پول، استانلى؛ طبقات سلاطین اسلام؛ ترجمه عباس اقبال؛ تهران: دنیای کتاب، ١٣٦٣.
- ماسینیون، لوئی؛ مصائب حلاج؛ ترجمة ضیاء الدین دهشیری؛ تهران: بنیاد علوم اسلامی، ١٣٦٢.
- الساوردی، ابوالحسن علی؛ الاحکام السلطانية و الولایات الدينیة؛ بیروت: دار الكتب العلمية، ١٣٩٨ ق / ١٩٧٨ م.
- مبارکشاه، محمدبن منصور؛ آداب الحرب و الشجاعه؛ تصحیح احمد سهیلی خوانساری؛ تهران: اقبال، ١٣٦٤.
- مبارکشاه، فخرمدبر؛ آداب الملوك و کفایة المملوك؛ نسخه خطی اداره هند شماره ١٥٩٠ (اته ٢٨٦٩).
- متز، آدام؛ الحضارة الاسلامية في القرن الرابع؛ تقله الى العربية محمد عبدالهادی ابو زیده، قاهره، لجنة التأليف و الترجمة، ١٣٧٧ ق ١٩٥٧ م، ٢ جلد، ترجمة فارسی تمدن اسلامی در قرن چهارم هـ؛ علیرضا ذکاوی قراگللو؛ تهران: امیرکبیر، ١٣٦٢، ٢ جلد.
- مجمل التواریخ و القصص؛ مؤلف ناشناخته؛ تصحیح محمد تقی بهار، به همت محمد رمضانی؛ تهران: طبع کلاله خاور، ١٣١٨.
- محمد بن منور؛ اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید؛ تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی؛ تهران: آگاه، ١٣٦٧، ٢ جلد.
- محمد مناظر، احسن؛ زندگی اجتماعی در حکومت عباسیان؛ ترجمه مسعود رجب‌نیا؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ١٣٦٩.
- هزیانی، ابو عبدالله محمد بن عمران؛ معجم الشعراء؛ مصر: دار احیاء الكتب العربية، ١٩٥٠ م.
- مرعشی، ظهیرالدین؛ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران؛ چاپ محمد حسین تسبیحی، تهران: انتشارات شرق، ١٣٦٨.
- مستوفی، حمدالله؛ تاریخ گزیده؛ چاپ عبدالحسین نوابی، تهران: امیرکبیر، ١٣٣٩.
- المسعودی، ابیالحسن علی؛ مروج الذهب و معادن الجوهر فی التاریخ؛ بتحقيق محمد معین الدین عبدالحمید؛ الطبعة الثالثة، قاهره، ١٣٧٧ ق ١٩٥٨ م، ٤ جلد در ٢ مجلد (ترجمة فارسی از ابوالقاسم پاینده؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ١٣٧٤، ٢ جلد).

_____؛ التنبیه و الاشراف؛ چاپ بیروت؛ مکتبة خیاط، ۱۹۶۵ م (ترجمه فارسی از ابوالقاسم پاینده؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹).^۱

مظاہری، علی؛ زندگانی مسلمانان در قرون وسطی؛ ترجمه مرتضی راوندی؛ تهران: نشر سپهر، ۱۳۴۸.

معین، محمد؛ فرهنگ فارسی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۷ - ۱۳۴۲، ۶ جلد.
مفید، محمد بن نعمان؛ کتاب الارشاد؛ تصحیح سیدکاظم موسوی میامی؛ تهران: دارالکتب الاسلامی، ۱۳۷۷ ق. ۲ جلد.
مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد؛ احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم؛ طبع دخویه، بریل، ۱۹۰۶ م.

المقدسی، ابوالفضل محمد بن طاهر (ابن القیسانی)؛ صفوۃ التصوف؛ راجعه و علق علیه احمد الشرباصی؛ مصر: مطبعة دار التأليف، مصر ۱۳۷۰ ق / ۱۹۵۰ م.

مقدسی، مطهر بن طاهر؛ البدء و التاریخ؛ نشره کلمان هوار، پاریس ۱۸۹۹ - ۱۹۱۹ م، ۶ جلد.
مقریزی، تقی الدین احمد بن علی؛ المواقع و الاعتبار بذکر الخطوط و الآثار؛ به اهتمام گاستون ویلت؛ قاهره، ۱۹۱۱ - ۱۹۳۰ م، ۵ جلد.

_____؛ اتعاظ الحنثا با خبراء الائمه الفاطمیین الخلفاء؛ طبع الدكتور جمال الدین الشیال، قاهره، ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷ م، ۲ جلد.

المقیری الثلیسانی، احمد بن محمد؛ فتح الطیب من غصن الأندلس الرطبی؛ حقیقت احسان عباس؛ بیروت: دار صادر، ۱۳۸۸ ق / ۱۹۶۸ م، ۸ جلد.

مکاتبات؛ عبدالرحمن اسفراینی با علاء الدوّلة سلطانی، با تعلیقات و مقدمه هرمان لنلت؛ تهران: انتستیتو ایران و فرانسه، بخش ایرانشناسی، ۱۳۵۱ ش / ۱۹۷۲ م.

متحن، حسینعلی؛ نهضت صاحب الزنج؛ تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۶۷.
مولوی، جلال الدین محمد؛ کلیات شمس؛ ۱) به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۶ - ۱۳۴۲، ۸ جلد؛ ۲) به اهتمام احمد خوشنویس «عماد»؛ تهران: عطایی، ۱۳۴۹؛
۳) به اهتمام م. درویش؛ تهران: جاویدان، ۱۳۶۶.

_____؛ مثنوی معنوی؛ تحقیق نیکلسوون؛ لیدن ۱۹۲۳ - ۱۹۲۲ م.
المیدانی، احمد بن محمد؛ السامری فی الاسامی؛ عکس نسخه کتابخانه ابراهیم پاشا، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.

مینوی، مجتبی؛ تقدیم حال؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۵۱.
ناصرخسرو قبادیانی، ابومعین؛ سفرنامه؛ ۱) به کوشش نادر وزین پور؛ تهران: کتابهای جیبی،

- (۱۳۵۰) چاپ م. غنیزاده، برلین ۱۹۲۲ م.
- _____؛ دیوان اشعار؛ به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: مک گیل، ۱۳۵۷.
- ناظم، محمد؛ *حیات و اوقات / سلطان محمود غزنوی*؛ ترجمه عبدالغفور امینی؛ کابل، نظام، محمد؛ *حیات و اوقات / سلطان محمود غزنوی*؛ ترجمه عبدالغفور امینی؛ کابل، ۱۳۱۸ ق.
- نحویانی، هندوشا؛ *تجارب السلف*؛ چاپ عباس اقبال، تهران، ۱۳۴۴.
- رشخی، ابوبکر محمد بن جعفر؛ *تاریخ بخارا*؛ ترجمه ابونصر قباوی، تلخیص محمد بن زفر؛ چاپ مدرس رضوی، تهران: توس، ۱۳۶۳.
- نظام الملک، خواجه ابوعلی حسن؛ *سیرالملوک (سیاست‌نامه)*؛ چاپ مرتضی مدرسی، تهران: زوار، ۱۳۵۷.
- نظامی عروضی، احمد بن عمر سمرقندی؛ *چهار مقاله*؛ چاپ محمد قزوینی، به اهتمام محمد معین؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- نقیسی، سعید؛ *محیط زندگی و احوال و اشعار روکی*؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۰۹ - ۱۳۱۹، ۳، جلد.
- _____؛ *تاریخ خاندان طاهری*؛ تهران: اقبال، ۱۳۳۵.
- _____؛ *تاریخ تمدن ایران ساسانی*؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۱.
- نویری، شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب؛ *نهاية الارب فى فنون الادب*؛ القاهره: مطبعة دار الكتب، ۱۳۷۴ ق ۱۹۵۵ م، ۲۷ جلد در ۱۸ مجلد (ترجمة فارسی از محمود مهدوی دامغانی؛ تهران: امیرکبیر، مترجم از جلد شانزدهم متن عربی که تاریخ اسلام باشد شروع به ترجمه کرده است).
- نیشابوری، خواجه امام ظهیرالدین؛ *سلجوق‌نامه*؛ با مقدمه محمد رمضانی و اسماعیل افشار؛ تهران: کلله خاور، ۱۳۳۲.
- واقدی، ابوعبدالله محمد بن عمر بن واقد مدنی؛ *المغاری*؛ تحقیق дکتور مارسدن جونس؛ الطبعة الثالثة، بیروت، ۱۴۰۹ ق ۱۹۸۹ م، ۳ جلد (ترجمة فارسی از محمد مهدوی دامغانی؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱، ۳ جلد).
- الوشاء، لابی الطیب محمد بن اسحاق بن یعنی؛ *الموشی أو الظرف و الظرفاء*؛ تحقیق کمال مصطفی؛ الطبعة الثانية، مصر: مکتبة الخانجی، ۱۳۷۳ ق ۱۹۵۳ م، ۲ جلد در یک مجلد.
- الوکیع، محمد بن خلف بن حیان؛ *اخبار القضاۃ*؛ تصحیح عبد العزیز مصطفی المراغی؛ قاهره: مطبعة السعادة، ۱۳۶۶ - ۱۳۶۹ ق ۱۹۴۷ - ۱۹۵۰، ۳ جلد.
- هجویری، علی بن عثمان؛ *کشف المحجوب*؛ تصحیح والتبین ژوکوفسکی؛ لنینگراد، ۱۹۲۶ م، چاپ افست، با مقدمه و فهارس محمدلوی عباسی؛ امیرکبیر، ۱۳۳۶.

- همدانی، بدیع الزمان احمد بن الحسین؛ رسائل؛ چاپ بیروت، ١٨٩٠ م.
- _____؛ مقامات؛ ١) چاپ بیروت ١٨٨٩ م. ٢) شرح محمد محیی الدین عبدالحمید، قاهره، مطبعة المدنی، ١٣١٨ ق / ١٩٦٢ م.
- همدانی، محمد بن عبد الملک؛ تکملة تاریخ الطبری؛ تحقیق البرت یوسف کنعان؛ بیروت: چاپ مطبعة کاتولیکیه، ١٩٦١ م.
- هیتس، والتر؛ اوزان و مقیاسها در اسلام؛ ترجمه غلامرضا ورهرام، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ١٣٦٨.
- یافعی، عبدالله بن اسعد؛ مرأة الجنان و عبرة البیقطان؛ حیدرآباد دکن، ١٣٣٧ - ١٣٣٩ م، ٤ جلد.
- یاقوت حموی، شهاب الدین؛ معجم البلدان؛ طبع محمد امین الخانجی، قاهره، ١٩٠٦ م، ٨ جلد.
- _____؛ معجم الادباء (ارشاد الاریب الى معرفة الادب)؛ طبع الدكتور احمد فرید رفاعی، قاهره، ١٩٣٦ - ١٩٣٨ م، ٢٠ جلد.
- _____؛ مشترک؛ ترجمه محمد پروین گنابادی؛ تهران: امیرکبیر، ١٣٦٢.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب؛ کتاب البلدان؛ طبع دخویه، لیدن ١٨٩١ - ١٨٩٢ م، ترجمة محمد ابراهیم آیتی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ٢٥٣٦.
- _____؛ تاریخ؛ چاپ بیروت، دار صادر، ١٩٦٥ م، ٢ جلد. ترجمة محمد ابراهیم آیتی؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ١٣٦٢ م، ٢ جلد.
- _____؛ مشاکلة الناس لزمانهم؛ چاپ W. Will Ward، بیروت، ١٩٦٢ م.
- Almagro, A., L. Caballero and J. Zozaya; *Qusayr Amra*; Madrid, 1975.
- Bergmann, E. von; *Die Nominale der Münzreform des chalifen Abdul-Melik in den sitzungsberichten der kais. AK. Wiss, Phil-Hist. KL. Wien*, 1870.
- Busse, W.; *Belwasserungswirt in Turan*.
- Dozy, R. P. A.; *Dictionnaire détaillé noms des vêtements chez les Arabes*; Amsterdam, 1845.
- _____ ; *Supplément aux dictionnaires arabes*; Leiden, 1927, 2 Vol.
- Freytag, G. W.; *Lexicon Arabico-Latinum*; 1830, 2 Vol.
- Fries, N.; *Das Heerwesen der Araber zurzeit der omajjaden nach Tabari*; Tübingen, 1921.
- Fuch, W.; *Huei-ch'ao pilgerreise durch Nordwest- Indien und zentralasien um 726* ; Berlin, 1939.
- Goetz, H.; "History of persian costume" in Pope.A. *survey of Persia Art* ; XIV Vol, Vol. V, oxford , 1938, Tehran 1964.
- Gray, B.; *La Peinture persane*; Geneve, 1961.

- Grube, E. J.; *Islamic pottery of the Eighth to the fifteenth century in the keir collection*; oxford, 1976.
- Herzfeld, E.; *Geschichte der stadt samarra*; Hamburg und Berlin, 1984.
- _____ ; *Iran in the Ancien East*; London-New York, 1941.
- Heyd, W.; *Histoire du commerce dans le levants*; Stuttgart, 1923, 2 VOL.
- Houston, M. G.; *Ancient Egyptian,Mesopotamian and persian costume*;1953.
- Kabir, M.; *The Buwayhid dynasty of Baghdad* ; Clacutta,1964.
- Kremer, A. V.; *Culturgeschichtliche streifzuge auf den Gebiete des Islams*; Leipzig, 1873.
- _____ ; *Culturgeschichte des orients unter den chalifen*; Wien, 1875-1877, 2 Bande.
- Lewis, B.; C. Pellat and E. Bosworth; *The world of Islam Faith, People, Culture*; London, 1976.
- Mazaheri, A.; *L'Iran*; Genève, 1977.
- Mez, A.; *The Renaissance of Islam* ; Eng. Tr. by K. Bakhsh and Margoliouth Patna, 1937.
- Mochiri, M. I.; *Etude de Numismatioue Iranienne sous les Sasanides et Arabes-Sassanides*; Téhéran , 1977.
- Nasr, S. H.; *Islamic science*; An illustrated study England, 1976.
- Nazim, M.; *The life and times of sultan Mahmud of Ghazna*; Cambridge, 1931.
- Nicholson, R. A.; *The mathnawi of Jalalu'ddin Rumi*;VOL. VIII, Containing the commentary on the Books I.VI, E. j. W. Gibb Memorial series 1969-1971.
- _____ ; *Studies in Islamic Mysticism*; 1921 Reprint by cambridge university, 1967.
- Papadopoulo, A. and Mazenod; *L'Islam et l'art musulman*; Paris, 1969.
- Pope, A. U.; *A Survey of persian Art*; Editor P.Ackerman , XIV VOL , oxford, 1938 (Tehran 1964).
- Serjeant, R. B.; *Material for a History of Islamic Textiles up to the mongol conquest* Reprinted from *Ars Islamica*; Xi-Xii, 1942-1946.
- Shepherd, D. G. and W.B. Henning; *Zandaniji Identified* ; in AUS der welt der islamischen kunst, (Festschrift Ernst Kühnel), Berlin, 1959.
- Stilman, Y. K. and N. A. (*Libas Encyclopedie de L'Islam*); 1986.
- Supuler, B.; *Iran in früh-Islamischer Zeit*; Wiesbaden, 1952.
- Tritton, A. S.; *The caliphs and their non-muslim subjects*; London, 1930.
- Wiet, G.; *Soieries persanes*; Kairo, 1947.
- Wilkinson, C.; *Iranian ceramics*; New York, 1963.
- _____ ; *Nishapur,Pottery of the early Islamic period*; New York, 1973.